

ترجمہ



صحیفۃ اکبر

(فی مناقب المعصومین الاطہار علیہم السلام)

آقامیرزا محمد تقی مامقانی

مُلَقَّب بہ حجۃ الاسلام

نیر تبریزی

ترجمہ و تحقیق

سید ہادی حسینی

جلد ہفتم

३३३

1
 2
 3
 4
 5
 6
 7
 8
 9
 10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525



آقا میرزا محمد تقی حجة الاسلام مامقانی (متخلص به «نیر») از شاهران پرآوازه و از عالمان ژوف اندیش
و از افتخارات مذهب تشیع (در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) است.

اشعار نغز و پر محتوای او در واقعه عاشورا بسیار زیبا و زیاده است.

آثار گوناگونش حاکی از معرفت، عظمت و تبحر او در علوم مختلف می باشد.

از آثار او کتاب کم نظیر «صحیفة الابرا» است که دریایی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را در خود

گنجانده و در ضمن واگویی طرله هایی از احادیث امامان (علیهم السلام)، معارف بلند و وله گشایی را به

خواننده ارزانی می دارد که کلید شماری از شبهه ها و مسائل اعتقادی و پاسخ بسیاری از

سطحی نگری ها و یاهه یابی هاست.

آموزه های سودمند این کتاب اندیشه و دل را صفا می بخشد و اصل بنیادین ولایت و امامت را در

حق جان می نشاند و نهاد انسان را سرشار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام)

می سازد.



انتشارات قدیم الاحسان

تهران - میدان قیام - بلوار قیام

نبش خیابان مشهدی رحیم - پلاک ۴۳

فروشگاه اینترنتی: www.dinkala.ir

تلفن: ۰۲۱-۳۳۵۴۶۶۳۱



بِسْمِ الْحَمْدِ

صحيفة الابرار

در مناقب مصومين الهبار
(جزء اول از قسم دوم)

از آثار

آقاميرزا محمد تقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نيرتبریزی
(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی

سيد هادی حسینی

جلد هفتم



استعارات قديم الاحسان

سرشناسه: نورمافانی، محمدتقی بن محمد، ۱۲۴۸-۱۳۱۲ ق.
عنوان و نام پدیدآور: صحیفه‌الابرار در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام / از آثار آقامیرزا محمدتقی مامقانی؛ ترجمه فارسی سیدهای حسینی.
مشخصات نشر: تهران، قدیم الاحسان، ۱۳۹۸ -

مشخصات ظاهری: ج.
شابک: دوره: 3-40-978-600-7170-40-3 ج. ۱، 3-24-978-600-7170-24-3 ج. ۲، 7-170-978-600-7170-26-7 ج. ۳، 4-27-978-600-7170-27-4 ج. ۴، 1-28-978-600-7170-28-1 ج. ۵، 6-30-978-600-7170-30-4 ج. ۶، 1-31-978-600-7170-31-1 ج. ۷، 2-55-978-600-7170-55-2 ج. ۸، 3-63-978-600-7170-63-3 ج. ۹، 1-57-978-600-7170-57-1 ج. ۱۰، 8-58-978-600-7170-58-8 ج. ۱۱، 5-59-978-600-7170-59-5 ج. ۱۲، 1-60-978-600-7170-60-1 ج. ۱۳، ۱۲-۷-۱۳۹۹ (فیبیا).
یادداشت: فارسی- عربی
یادداشت: کتابخانه به صورت زیرنویس.
مدرجات: ۱. مقدمه - ج. ۲. جزء اول از قسم اول - ج. ۳. جزء دوم از قسم اول - ج. ۴. جزء سوم از قسم اول - ج. ۵. جزء چهارم از قسم اول - ج. ۶. جزء پنجم از قسم اول - ج. ۷. جزء اول از قسم دوم - ج. ۱۱. جزء پنجم از قسم سوم
موضوع: احادیث شیعه - قرن ۱۳ ق.
موضوع: Hadith (Shiites) -- Texts -- 19th century
شناسه افزوده: حسینی، سیدهای، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۵/ BP۱۳۶
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۰۵۹۵۶



انبار کتاب تهران

صحیفه‌الابرار در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام (جزء اول از قسم دوم)

از آثار

آقامیرزا محمدتقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیرتبریزی
(م ۱۳۱۲ ق)

ترجمه فارسی

سیدهای حسینی

ناشر: قدیم الاحسان / جلد: هفتم / نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / چاپخانه: شمیم / صحافی: نوین

دوره: ۳-۴۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

شابک ج ۷: ۷-۵۵-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

چاپخانه

تهران: میدان قیام، بلوار قیام، نبش بلوار مشهدی رحیم، پلاک ۴۳
تلفن: ۰۲۱-۳۳۴۴۲۵۴

تهران: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ

کوثر، پلاک ۷

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۱۶۹۷-۹

سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۷۷۷ / WWW.ArameDel.ir

فهرست عناوین

مقدمه.....	۱۵
باب ذکر یک معجزه از رسول خدا ﷺ / ۱۷	
حدیث (۱): شکافتن و دو نیمه شدن ماه برای رسول خدا ﷺ.....	۱۷
روایت شق القمر در تفسیر قمی.....	۱۸
نکاتی پیرامون شق القمر.....	۲۰
روایت دو نیمه شدن ماه به امر علی علیه السلام در پی درخواست پیامبر ﷺ.....	۲۱
یاد آوری لازم.....	۲۷
نکته.....	۲۸
باب معجزات امیرالمؤمنین و سید الوصیین (صلوات خدا بر او باد) / ۲۹	
حدیث (۲): خبر میلاد علی علیه السلام و قصه مُثَرَم راهب با ابوطالب علیه السلام.....	۲۹
نقل این حدیث در دیگر کتاب ها.....	۵۲
حدیث (۳): خبری دیگر درباره میلاد علی علیه السلام در کعبه مشرفه.....	۵۳
توضیحی پیرامون تولد امام علی علیه السلام در ذوالحجّه.....	۶۲
حدیث (۴): خبر دیگری در میلاد علی علیه السلام و	۶۴
یاد آوری.....	۷۴
روایت (۵): خبر کلام علی علیه السلام با خورشید.....	۷۵

- تحقیق بعضی از معانی این حدیث ٧٨
- حدیث (٦): خبرنمایاندن علی علیه السلام بعضی از عجایب بهشت و دوزخ را ٨١
- یاد آوری ٨٦
- حدیث (٧): خبر سخن گفتن علی علیه السلام با مردگان یهود و ٨٦
- حدیث (٨): خبر صعود علی علیه السلام به بُرجات و جنگ آن حضرت ٨٩
- حدیث (٩): خبر جالب دیگری در جنگ علی علیه السلام با بعضی از جن ٩٥
- حدیث (١٠): قصه علی علیه السلام با خیری و انجماد آب به وسیله آن حضرت ٩٧
- حدیث (١١): حدیث اجابت درخت به خواست آن حضرت ٩٩
- حدیث (١٢): دگرگون شدن شخصی به صورت سگ به امر امام علی علیه السلام ١٠٥
- یاد آوری ١٠٦
- حدیث (١٣): خبر دراز کردن حضرت علی علیه السلام پایش را از کوفه و ١٠٧
- حدیث (١٤): خبر سیر امام علی علیه السلام در جهان و ١١٢
- یاد آوری ١١٩
- حدیث (١٥): سیر دادن امام علیه السلام سلمان را در بعضی عالم‌ها و ١١٩
- دفع اشکال این حدیث ١٢٩
- حدیث (١٦): سخن گفتن علی علیه السلام با زمین شب زفاف فاطمه علیها السلام ١٣٧
- یاد آوری ١٣٨
- حدیث (١٧): تعلیم علی علیه السلام جبرئیل را در سرآغاز خلقت وی و ١٣٩
- یاد آوری ١٤١
- حدیث (١٨): حدیث دشت ارژن با سلمان ١٤١

- دفع وحشت از این خبر ۱۴۶
- حدیث (۱۹): سَیْر علی علیه السلام به بعضی از بلاد و دنبال کردن عُمَر او را ۱۴۹
- حدیث (۲۰): صعود امام علی علیه السلام به آسمان برای داوری میان فرشتگان ۱۵۴
- حدیث (۲۱): صعود علی علیه السلام به ملأ اَعْلَا ۱۵۷
- حدیث (۲۲): زنده ساختن یهودی در بَرهوت به درخواست پسرش ۱۵۸
- حدیث (۲۳): خوابیدن علی علیه السلام بر بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در شب غار و ۱۶۱
- حدیث (۲۴): اظهار بعضی از آیات انبیا از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۷۳
- حدیث (۲۵): معجزه‌ای از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۰۰
- به حرف در آوردن جمادات و هلاک ساختن بعضی از مشرکان و ۲۰۰
- حدیث (۲۶): حدیث جابر در جنگ جمل و عجایی که ۲۰۶
- تحقیقی درباره این حدیث که به راستی باید در آن تأمل کرد ۲۰۸
- حدیث (۲۷): حدیث کتیبۀ شہبا در جنگ صفین و ۲۲۶
- حدیث (۲۸): حدیث جنگ احزاب و وجود علی علیه السلام از پی هر فرقه‌ای ۲۳۰
- یاد آوری ۲۳۱
- حدیث (۲۹): عروج علی علیه السلام به آسمان به اخبار فاطمه علیها السلام ۲۳۱
- حدیث (۳۰): حضور علی علیه السلام در جنگ تبوک ۲۳۲
- حدیث (۳۱): حدیث چشمه‌ای که علی علیه السلام آشکار ساخت و ۲۳۶
- حدیث (۳۲): حدیث انکار معراج از سوی زفر یهودی و ۲۳۹
- یاد آوری ۲۴۲
- تحقیقی زیبا پیرامون این حدیث که پیش از ما کسی بدان سبقت نجست ۲۴۲

- حدیث (۳۳): حدیث جنّی و آنچه میان او و امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۴۷
- حدیث (۳۴): حدیث یکی از جن‌ها و ماجرای که میان وی و امیرالمؤمنین علیه السلام ... ۲۴۹
- حدیث (۳۵): حدیث یک جنّی دیگر و قصّه او با علی علیه السلام در عهد نوح علیه السلام ۲۵۰
- حدیث (۳۶): جنّی دیگری و ماجرای از علی علیه السلام ۲۵۱
- یاد آوری ۲۵۲
- حضور باطنی علی علیه السلام با پیامبران پیشین ۲۵۳
- خبر احضار امیرالمؤمنین علیه السلام تخت بلقیس را نزد سلیمان به نقل از ثعلبی سنی .. ۲۵۵
- حدیث (۳۷): حدیث چاه عَلم ۲۵۸
- حدیث (۳۸): حدیث عُرْفُطَة جنّی ۲۸۳
- نقل حدیث مذکور در دیگر کتاب‌ها ۲۹۱
- حدیث (۳۹): پیکار علی علیه السلام با جن در غزوه بنی مُصْطَلِق ۲۹۲
- یاد آوری شیخ مفید رحمته الله ۲۹۶
- نکته ۲۹۷
- حدیث (۴۰): حدیث نرم و موم شدن آهن به دست علی علیه السلام و ۲۹۷
- یاد آوری ۲۹۸
- حدیث (۴۱): حدیث دُرّاج و زنده کردن چهار پرنده ۲۹۸
- یاد آوری ۳۰۱
- حدیث (۴۲): حدیث زنده ساختن مردگان به امر پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۰۱
- یاد آوری ۳۰۴
- حدیث (۴۳): حدیث احیای سام بن نوح علیه السلام ۳۰۴

- یاد آوری ۳۰۷
- حدیث (۴۴): کلام علی علیه السلام با وصی موسی ۳۰۷
- یاد آوری ۳۰۸
- حدیث (۴۵): حدیث غمامه (آبر) که به حدیث بساط کبیر معروف است ۳۰۸
- نقل حدیث غمامه در دیگر کتاب ها ۳۴۲
- حدیث (۴۶): حدیث قُزُقِ آبگاه فرات به وسیله معاویه و ۳۴۵
- حدیث (۴۷): فرستادن هُبَیره از کوفه به مدینه در یک لحظه ۳۴۷
- یاد آوری لازم ۳۴۸
- حدیث (۴۸): حدیث ساریه و کوه ۳۴۸
- حدیث (۴۹): بیرون آوردن هشتاد ناقه از کوه برای ابو صَمصَم ۳۵۷
- نقل حدیث ناقه در دیگر آثار ۳۶۹
- حدیث (۵۰): سیر دادن سلمان در بعضی از عوالم ۳۷۰
- حدیث (۵۱): حدیث عُرْفُطَه به گونه دیگر ۳۷۷
- یاد آوری ۳۸۴
- حدیث (۵۲): حدیث مسیر علی علیه السلام سوی اصحاب کَهَف ۳۸۴
- نقل حدیث مذکور در دیگر آثار ۳۸۹
- حدیث (۵۳): حدیثی طریف در سیر دادن علی علیه السلام بعضی از اصحاب را ۳۹۱
- حدیث (۵۴): حدیث بازپس گرفتن علی علیه السلام اَلَاغِ یهودی را از جَنّیان ۳۹۶
- یاد آوری ۳۹۹
- حدیث (۵۵): حدیث خطیب (سخنران) و تبدیل وی به سگ در مجلس هارون ... ۳۹۹

- حدیث (۵۶): حدیث ناصبی کہ بہ علیؑ دشنام می داد و نابینا شدنش ۴۰۹
- یاد آوری ۴۱۷
- حدیث (۵۷): ذبح حَمْدَانِ عَدَوٰی بہ سبب آنچه از وی در حق امیرالمؤمنینؑ ... ۴۱۷
- حدیث (۵۸): ذبح شخصی کہ علیؑ را دشنام می داد در بسترش ... ۴۲۱
- حدیث (۵۹): بیرون آمدن دست از قبر رسول خدا ﷺ آن گاہ کہ علی را ۴۲۳
- یاد آوری ۴۲۴
- حدیث (۶۰): خروج کف دست از قبر پیامبر ﷺ یک بار دیگر ۴۲۴
- یاد آوری ۴۲۷
- حدیث (۶۱): حدیث تبدیل دیوار بہ طلا و اسلام یهودی بہ خاطر این اعجاز ۴۲۷
- حدیث (۶۲): حدیث شفا دادن علیؑ کنیز کور را و ۴۲۹
- حدیث (۶۳): آوردن علیؑ عیال یکی از شیعیان را از شام نزد او و ۴۳۲
- حدیث (۶۴): حدیث عُمر بعضی از عجایب امیرالمؤمنینؑ و ۴۳۶
- نقل این حدیث در دیگر کتاب ہا ۴۶۱
- حدیث (۶۵): حدیث مسجد قبا و رؤیت ابوبکر رسول خدا ﷺ را ۴۶۳
- یاد آوری ۴۷۹
- نکتہ ۴۷۹
- حدیث (۶۶): حدیث سخن گفتن علیؑ در شکم مادر و ... ۴۸۰
- حدیث (۶۷): کشتن علیؑ مار را زمانی کہ در گھوارہ بود ۴۸۳
- حدیث (۶۸): منع علیؑ مادرش را از لمس بت ہا در حالی کہ جنین بود ۴۸۴
- حدیث (۶۹): حدیث زالو و جاریہ ۴۸۵

- حدیث (۷۰): حدیث غلامی که نصف بدنش فلج شد و علی علیه السلام او را شفا داد ۴۹۴
- حدیث (۷۱): حدیث احیای غلامی که میان قومش مقتول یافت شد و ۵۰۳
- نقل سه حدیث اخیر در «الروضه» و «الفضائل» ۵۱۵
- نکته ۵۱۵
- نقل حدیث مذکور در «راحة الأرواح» ۵۱۵
- نکته ۵۱۶
- حدیث (۷۲): حدیث آفتابه‌ای که جبرئیل برای وضو آورد ۵۱۷
- نکته ۵۲۰
- حدیث (۷۳): ماجرای که میان علی علیه السلام و خالد بن ولید روی داد و ۵۲۰
- نقل این حدیث در دیگر کتاب‌ها ۵۴۵
- حدیث (۷۴): آنچه میان قنبر و فضّه در بعضی از شگفتی‌های علی علیه السلام ۵۴۶
- یاد آوری ۵۴۹
- تحقیقی پیرامون این حدیث و دفع وحشت بعضی از ضعفا از آن ۵۴۹
- حدیث (۷۵): حدیث معروف جُلندی بن کِرکِر ۵۵۲
- یاد آوری ۵۵۴
- حدیث (۷۶): زنده ساختن اُمّ فرّوه ۵۵۵
- حدیث (۷۷): حضور علی علیه السلام در چهل مکان هنگام افطار ۵۶۱
- حدیث (۷۸): سخن گفتن علی علیه السلام با جمجمه پوسیده ۵۶۴
- یاد آوری ۵۶۹
- حدیث (۷۹): گفت و گوی دیگری از علی علیه السلام با جمجمه ۵۷۲

- حدیث (۸۰): سخن گفتنِ جمجمہ و بازگرداندنِ خورشید ۵۷۶
- یاد آوری ۵۷۸
- پرده برداری از بعضی حقایق ۵۷۹
- مقام اوّل: محض ظهور حق تعالی برای آنها به سبب آنهاست ۵۸۰
- مقام دوّم: مقام ظهور خدای متعال به صفات فعلی اش (علم، قدرت و) ۵۸۲
- مقام سوّم: آنان علیہ السلام مصادر آثار صفات فعلی خدا و آسامی این صفات اند ۵۸۳
- مقام چهارم: قبول آثار صادره از مبدأ (خدای متعال) است ۵۸۳
- حدیث (۸۱): حدیث فرود ستاره ۵۹۱
- حدیث (۸۲): خبر اعمّش با ابو جعفر، منصور دوانیقی ۵۹۳
- تحقیقی درباره اعمّش معروف و ۶۱۱
- دو لطیفه ۶۱۲
- حدیث (۸۳): خبر مروان و بیرون آمدن دستی از قبر پیامبر ﷺ ۶۱۳
- حدیث (۸۴): حدیث غسل دادن سلمان ۶۱۴
- تحقیقی درباره هم سنخ بودن سلمان با انبیا ۶۱۷
- حدیث طرفه ای در فضل سلمان ۶۲۰
- کلام یک زن با ابن جوزی، آن گاه که گفت: پیش از آنکه مرا از دست دهید ۶۲۳
- حدیث (۸۵): معانقہ پیامبر ﷺ با علی علیہ السلام و غیب شدن آن حضرت ۶۲۶
- حدیث (۸۶): خبر دادن علی علیہ السلام از قیام ابو مسلم ۶۳۰
- تحقیقی پیرامون این حدیث ۶۳۱
- اشکال ۶۳۲
- پاسخ ۶۳۲

- حدیث (۸۷): سخن گفتن گرگ با علی علیه السلام ۶۳۴
- حدیث (۸۸): حدیث زن و شتر ۶۳۸
- حدیث (۸۹): حدیث فضّه و طلا سازی او با اکسیر ۶۴۲
- یاد آوری ۶۴۳
- حدیث (۹۰): حدیث اژدها ۶۴۴
- یاد آوری ۶۴۶
- حدیث (۹۱): حدیث دهقان فارسی ۶۴۶
- حدیث (۹۲): حدیث زلزله در مدینه ۶۵۱
- حدیث (۹۳): چسبیدن درب به مردم ۶۵۳
- یاد آوری ۶۵۶
- حدیث (۹۴): شخص صیرفی که علی علیه السلام او را لاک پشت ساخت ۶۵۶
- حدیث (۹۵): بازگرداندن خورشید در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۶۰
- یاد آوری ۶۶۱
- حدیث (۹۶): بازگرداندن خورشید در بابل ۶۶۲
- نکته ۶۶۵
- پاسخ اجمالی به شبهه ها ۶۶۶
- تذیل: ایستادن خورشید از حرکت برای یکی از ستایشگران علی علیه السلام ۶۶۸
- حدیث (۹۷): حدیث شیر درنده که پدر وحش است و بازگرداندن خورشید ۶۶۸
- حدیث (۹۸): قضیه ابن ملجم لعین با آن پرنده ۶۷۵
- حدیث (۹۹): حضور علی علیه السلام نزد نعش خویش ۶۷۹
- حدیث (۱۰۰): معجزه ای که از قبر علی علیه السلام در زمان ما آشکار شد ۶۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدای را که نورش از صبح ازل درخشید و آثار این نور بر هیاکل توحید^(۱) نمایان شد^(۲) و ظهور آن فضای مُثُل را شکافید و پرتوهای این نور در آفاق قوابل گسترید.

با ابداع و ایجاد، توحید (یگانگی) ورزید^(۳) و آثار قدرتش را به دست هرکه خواست، نمایانید.

صلوات و سلام بر نور آقدم و تجلی أعظم، بهترین مبدأ وجود و منتهای سیر صعود؛ نبی مُمَجَّد، رسول مُسَدَّد، پیامبری که خدا نام او را از اسم خویش برگرفت (الله محمود است و او مُحَمَّد ﷺ).

و درود و سلام بر خلفای دین و حُلَفای یقین، اسرار الله، که در هیاکل بشری

۱. مقصود از «هیاکل توحید» معصومین ﷺ است؛ یعنی پیامبر ﷺ و حضرت فاطمه ﷺ و امامان دوازده گانه ﷺ.

۲. در «روضة المتقین ۲: ۸۱» و در «منهاج البراعة ۱۹: ۲۴۷» از امام علی ﷺ نقل است که آن حضرت فرمود: «الحقیقة كشف سُبحات الجلال من غیر إشارة» (حقیقت، کشف أنوار جلال خدا بدون اشارت است) و پس از پرسش‌ها و پاسخ‌هایی امام ﷺ می‌فرماید: «نورٌ یُشرقُ مِنْ صَبحِ الأزل، قَتْلَوْحَ عَلَی هیاکل التوحید آثاره»؛ حقیقت، نوری است که از صبح ازل تابید، سپس آثار آن بر هیاکل توحید آشکار گردید.

۳. ابداع و ایجاد را بدون شریک انجام داد (ق).

به ودیعت سپرده شدند، و ظلّ الله کشیده شده بر سر خلائق اند (صلوات و رحمت و برکات خدا بر ایشان و شیعیان و پیروانشان باد).

اما بعد [از حمد و سپاس خدا و درود و سلام بر اولیا، چنین] گوید بنده ضعیف، محمد بن حسین، مدعو به تقی الشریف:

این بخش، قسم دوم از کتاب ما «صحیفه الأبرار فی مناقب المعصومین الأطهار» (صلوات خداوند ملک جبّار بر ایشان باد) است. در آن، غریب افعال، کارهای خارق العاده‌ای را که از ایشان علیهم‌السلام بروز یافت، می‌آوریم.

این بخش (مانند قسم اول) در بر دارنده پانصد حدیث است تا - ان شاء الله تعالی - هزار حدیث به انجام رسد. از خداوند متعال اتمام آن را بر اساس آنچه می‌خواهم مسئلت دارم و توفیق و نمایاندن راه راست و درست، به دست اوست. از آنجا که مقصد اصلی از نگارش این کتاب، ذکر مناقب اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم است، به ذکر معجزات آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم نمی‌پردازیم، جز اینکه برای تبرک به نام او و تیمّن به رسم وی، یک معجزه از معجزات آن حضرت را خاطر نشان می‌سازیم، سپس ذکر معجزات اهل بیت نبی را به ترتیب می‌آوریم و برای هریک از آنان علیهم‌السلام باب جداگانه‌ای قرار می‌دهیم تا آنچه به هر یک از آنان اختصاص دارد از دیگری تمایز یابد (والسلام).

باب ذکر یک معجزه از رسول خدا ﷺ

حدیث (۱)

شکافتن و دو نیمه شدن ماه برای رسول خدا ﷺ

از مجمع البیان، اثر شیخ طبرسی رحمه الله.

از مجمع البیان، از ابن عباس روایت است که گفت:

اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ ^(۱) إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَشُقِّ لَنَا الْقَمَرُ فَرَقَتَيْنِ. ^(۲)

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ فَعَلْتُ تَوْمُنُونَ؟

قَالُوا: نَعَمْ.

وَكَانَتْ لَيْلَةُ بَدْرٍ، فَسَأَلَ ^(۳) رَبَّهُ أَنْ يُعْطِيَهُ مَا قَالُوا.

فَانْشَقَّ الْقَمَرُ فَرَقَتَيْنِ ^(۴) وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنَادِي: يَا فَلَانُ يَا فَلَانُ اشْهَدُوا؛ ^(۵)

ابن عباس می گوید: قریش (مشرکان) پیش رسول خدا ﷺ گرد آمدند و گفتند:

اگر راست می گویی (و تو از جانب خدا پیامبری) ماه را برای ما دو نیمه کن.

۱. در «مجمع البیان» و «بحار الأنوار»، «المشركون» ضبط است.

۲. در «بحار»، «فَلَقَتَيْنِ» ضبط است.

۳. در «مجمع» و «بحار» آمده است: فَسَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ.

۴. در «بحار»، «فَلَقَتَيْنِ» ضبط است.

۵. مجمع البیان ۹: ۲۸۱-۲۸۲، سورة قمر، ذیل آیه ۱؛ بحار الأنوار ۱۷: ۳۴۸.

پیامبر ﷺ فرمود: اگر این کار را انجام دهم، ایمان می آورید؟
گفتند: آری.

[زمانی که قریش این درخواست را کردند] شب بدر (چهاردهم ماه) بود.
پیامبر ﷺ از پروردگار خواست آنچه را قریش گفتند به آن حضرت ارزانی دارد.
[در پی این درخواست، پیامبر به ماه اشاره کرد و] ماه دو نیم شد. رسول
خدا ﷺ ندا می داد: ای فلان، ای فلان، شاهد باشید [که این کار را کردم].

[روایت شق القمر در تفسیر قمی ﷺ]

میرزا محمد تقی (مستف این کتاب) می گوید: قمی رحمه الله در تفسیرش حدیث
شق القمر را به گونه دیگر می آورد.

قمی رحمه الله می گوید: برای ما حدیث کرد حبیب بن حسن بن ابان آجری، گفت:
برایم حدیث کرد محمد بن هشام، از محمد که گفت: برایم حدیث کرد یونس،
گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْتَمَعُوا أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ لَيْلَةَ أَرْبَعَةِ عَشَرَ
مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ آيَةٌ، فَمَا آيَتُكَ فِي لَيْلَتِكَ هَذِهِ؟
فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا تُرِيدُونَ؟

فَقَالُوا: إِنْ يَكُنْ لَكَ عِنْدَ رَبِّكَ قَدْرٌ، فَأَمْرِ الْقَمَرَ أَنْ يَنْقَطَعَ قِطْعَتَيْنِ.
فَهَبَطَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي قَدْ
أَمَرْتُ كُلَّ شَيْءٍ بِطَاعَتِكَ.

فَرَفَعَ رَأْسَهُ، فَأَمَرَ الْقَمَرَ أَنْ يَنْقَطَعَ قِطْعَتَيْنِ، فَاَنْقَطَعَ قِطْعَتَيْنِ، فَسَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ
شُكْرًا لِلَّهِ وَسَجَدَ شِعْرَتًا.

ثُمَّ رَفَعَ النَّبِيُّ رَأْسَهُ وَرَفَعُوا رُءُوسَهُمْ، ثُمَّ قَالُوا: ^(۱) يَعُودُ كَمَا كَانَ، فَعَادَ كَمَا كَانَ. ثُمَّ قَالُوا: يَنْشَقُّ رَأْسُهُ، فَأَمَرَهُ فَأَنْشَقَّ.

فَسَجَدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله شُكْرًا لِلَّهِ وَسَجَدَ شِيعَتُنَا.

فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ، حِينَ تَقْدَمُ سَفَارَتَنَا مِنَ الشَّامِ وَالْيَمَنِ نَسْأَلُهُمْ مَا رَأَوْا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَإِنْ يَكُونُوا رَأَوْا مِثْلَ مَا رَأَيْنَا، عَلِمْنَا أَنَّهُ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ يَرَوْا مِثْلَ مَا رَأَيْنَا، عَلِمْنَا أَنَّهُ سِحْرٌ سَحَرْتَنَا بِهِ.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ ^(۲) إِلَى آخِرِ السُّورَةِ: ^(۳)

یونس می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چهارده نفر از اصحاب عقبه، شب چهاردهم ماه ذی حجه گرد آمدند، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: هیچ پیامبری نیست مگر اینکه برای او آیتی [معجزه‌ای] هست، آیت تو در این شب چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه می خواهید؟

گفتند: اگر نزد پرورگارت قدر و منزلت داری، به ماه دستور بده دو قطعه شود.

جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد، خدا تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: هر چیزی را به فرمان تو درآوردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را بالا آورد و به ماه فرمان داد [دو نیمه شود] ماه دو نیمه شد. پیامبر صلی الله علیه و آله برای شکرگزاری از خدا سجده کرد و شیعیان ما سجده کردند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سر بالا آورد و آنان هم سرشان را بالا آوردند و گفتند: [از

۱. در «بحار»، «فقالوا» ضبط است.

۲. سوره قمر (۵۴) آیه ۱.

۳. تفسیر قمی ۲: ۳۴۰-۳۴۱؛ بحار الأنوار ۱۷: ۳۵۲.

خدا بخواه [آن را به همان گونه که بود برگرداند] پیامبر ﷺ دعا کرد [ماه به حالت نخست بازگشت.

پس از آن، آنان گفتند [از خدا بخواه] رأس ماه بشکافت. پیامبر ﷺ امر کرد، رأس ماه شکافت.

پیامبر ﷺ برای شکرگزاری از خدا سجده کرد و شیعیان ما سجده کردند. گفتند: ای محمد هنگامی که سفیران ما از شام و یمن آمدند، آنان را از آنچه در این شب دیدند، جويا می‌شویم. اگر مثل آنچه را ما دیدیم، دیده بودند، درمی‌یابیم که این کار از سوی پروردگار توست و اگر مانند آنچه را ما دیدیم، ندیده بودند، پی می‌بریم که این کار جادویی است که ما را بدان سحر کردی. [در پی این سخن] خدا نازل فرمود: «قیامت نزدیک شد» (تا آخر سوره).

[نکاتی پیرامون شق القمر]

این حدیث (چنان که پیداست) از نظر سند و متن با حدیث اول مغایرت دارد و همین امر آنچه را از «التبیان» از ابن عباس و ابن مسعود روایت است^(۱) (وبعضی از علمای سنی نیز آن را روایت کرده‌اند) تأیید می‌کند که شق القمر (دو نیمه شدن ماه) برای پیامبر ﷺ دو بار رخ داد.^(۲)

بنابراین، سخن محدث کاشانی در تفسیرش، پس از ذکر روایت طبرسی در مجمع البیان (که قمی از امام صادق به نحو دیگر آن را روایت می‌کند) که بیان

۱. در «التبیان ۹: ۴۴۳»، انشقاق قمر از افراد مذکور روایت است و ذکر آن از دفعات این رخداد به چشم نمی‌خورد.

۲. جامع البیان فی تفسیر القرآن: ۲۲۲ (اثر محمد بن عبدالرحمان ایجی، از مفسران سنی)، حاشیه القونوی علی تفسیر الإمام بیضاوی ۱۸: ۳۰۸ (اثر اسماعیل بن محمد قونوی، از عالمان اهل سنت).

می‌دارد این روایت آکنده از اشکال است،^(۱) درست نمی‌باشد. افزون بر این، ممکن است این درخواست از سوی اصحاب عَقَبَه، پیش از اسلام ظاهری‌شان باشد. از این رو، با درخواست مشرکان (که از پیامبر این آیت را خواستند) منافات ندارد؛ زیرا در آن زمان، اصحاب عَقَبَه جزو مشرکان بودند. آری، سخن شگفت روایتی است که حسین بن حَمْدان حُضَینی در کتاب «الهدایة» می‌آورد و صدر حدیث وی در نسخه‌ای که من دارم افتاده است و باقیمانده آن روایت بدین گونه است:

روایت دو نیمه شدن ماه به امر علی علیه السلام در پی درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله

[در «الهدایة الکبری» آمده است:]

إِنَّ الْكُفَّارَ طَلَبُوا النَّبِيَّ أَنْ يَأْمُرَ الْقَمَرَ، فَيَنْزِلَ^(۲) مِنَ السَّمَاءِ وَيَنْقَسِمَ قِسْمَيْنِ، فَيَقَعَ قِسْمٌ عَلَى الْمَشْعَرِ وَقِسْمٌ عَلَى الصَّفا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: اللَّهُ أَكْبَرُ، إِنْ وَفِيتُ بِالْعَهْدِ، فَهَلْ أَنْتُمْ مُوفُونَ بِمَا قُلْتُمْ أَنْكُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؟

فَقَالُوا: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ.

وَتَسَامَعَ النَّاسُ.

ثُمَّ تَوَاعَدُوا إِلَى سَوَادِ اللَّيْلِ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ يَهْرَعُونَ إِلَى الْبَيْتِ وَحَوْلِهِ حَتَّى أَقْبَلَ اللَّيْلُ وَاسْوَدَّ وَطَلَعَ الْقَمَرُ.

۱. تفسیر الصافی ۵: ۹۹، سوره قمر، ذیل آیه ۱.

۲. در «الهدایة» (نسخه نور ۳/۵) عبارت، بدین گونه است: فقالوا: يا محمد، الوعد بيننا وبينك سواد الليل وطلوع القمر، تقف على المشعرين فتسأل ربك - الذي تقول إنه أرسلك رسولا - أن يسق لك القمر شعبتين وينزله من السماء حتى ينقسم قسمين...

ادامه روایت نیز با آنچه در مآخذ در دسترس هست، در شماری از الفاظ تفاوت دارد.

وَإِذَا رَأَوْا النَّبِيَّ ﷺ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ آمَنَ مَعَهُ، يُصَلُّونَ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ.

وَأَقْبَلَ أَبُو لَهَبٍ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَبُو سُفْيَانَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَالُوا: الْآنَ يَبْطُلُ سِحْرُكَ وَكِهَانَتُكَ وَحِيلَتُكَ، هَذَا الْقَمَرُ، أَوْفِ بِوَعْدِكَ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَقِفْ بِجَانِبِ الصَّفا وَهَرُولَ إِلَى الْمَشْعَرَيْنِ وَنَادِ نِدَاءً ظَاهِرًا، وَقُلْ فِي نِدَائِكَ:

اللَّهُمَّ رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالْبَلَدِ الْحَرَامِ وَرَمَزَ وَالْمَقَامِ وَمُرْسِلِ هَذَا الرَّسُولِ التَّهَامِيِّ، ثُمَّ أَشِيرَ إِلَى الْقَمَرِ أَنْ يَنْشَقَّ وَيَنْزِلَ إِلَى الْأَرْضِ فَيَقَعَ نِصْفَهُ إِلَى الصَّفا وَنِصْفَهُ إِلَى الْمَشْعَرَيْنِ، فَقَدْ سَمِعْتَ سِرَّنَا وَنَجْوَانَا، وَأَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

قَالَ: فَتَضَاكَ قُرَيْشٌ وَقَالُوا: إِنَّ مُحَمَّدًا يَسْتَشْفِعُ بِعَلِيٍّ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ وَلَا ذَنْبَ لَهُ.

وَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: أَشْمَنِي اللَّهُ بِكَ يَا بَنِي أَخِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اخْسَأْ يَا مَنْ تَبَّ اللَّهُ يَدَيْهِ وَلَمْ يَنْفَعَهُ مَالُهُ، وَهَوَى مَقْعَدُهُ فِي النَّارِ.

فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: لَأَفْضَحَنَّكَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ بِالْقَمَرِ وَشَقِّهِ وَإِنْزَالِهِ إِلَى الْأَرْضِ، وَإِلَّا أَلَفْتُ كَلَامَكَ هَذَا غَدًا وَجَعَلْتُهُ سُورَةً وَقُلْتُ هَذَا [مَا] أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ فِي أَبِي لَهَبٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: امْضِ يَا عَلِيُّ لِمَا أَمَرْتُكَ، وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

وَهَرُولَ عَلِيٍّ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) مِنَ الصَّفا إِلَى الْمَشْعَرَيْنِ وَنَادَى وَأَسْمَعَ وَدَعَا بِالْدُّعَاءِ، فَمَا اسْتَمَمَهُ حَتَّى كَادَتْ الْأَرْضُ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا، وَالسَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ.

فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ، حَيْثُ أَعْجَزَكَ شَقُّ الْقَمَرِ، أَتَيْتَنَا بِسِحْرِكَ لِتَفْتِنَنَا بِهِ.
 فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنْ هَانَ عَلَيْكُمْ مَا دَعَوْتُ اللَّهَ فَإِنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ لَا يَهُونُ
 عَلَيْهِمَا ذَلِكَ، وَلَا تُطِيقَانِ سَمَاعَهُ فَقِفُوا بِأَمَانِكُمْ^(۱) وَانْظُرُوا إِلَى الْقَمَرِ.
 ثُمَّ إِنَّ الْقَمَرَ انْشَقَّ نِصْفَيْنِ: نِصْفٌ وَقَعَ عَلَى الصَّافَا وَنِصْفٌ وَقَعَ عَلَى الْمَشْعَرَيْنِ
 فَأَصْأَتِ دَوَاحِلُ وَمَكَّةَ وَأَوْدِيَّتُهَا وَشِعَابُهَا.
 وَصَاحَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ: آمَنَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ.
 وَصَاحَ الْمُتَأَفِّقُونَ: أَهْلَكْتَنَا يَا مُحَمَّدُ بِسِحْرِكَ، فَافْعَلْ مَا تَشَاءُ، فَلَنْ نُؤْمِنَ لَكَ بِمَا
 جِئْتَنَا بِهِ.

ثُمَّ رَجَعَ الْقَمَرُ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنَ الْفَلَكَ.
 وَأَصْبَحَ النَّاسُ يُلُومُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَيَقُولُونَ لِكِبْرَائِهِمْ: وَاللَّهِ لَتُؤْمِنَنَّ بِمُحَمَّدٍ أَوْ
 لَيَقَاتِلَنَّكُمْ وَلَتَقَاتِلَنَّكُمْ مَعَهُ مُؤْمِنِينَ بِهِ، فَقَدْ سَقَطَتِ الْحُجَّةُ وَتَبَيَّنَتِ الْأَعْدَارُ.
 وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سُورَةَ أَبِي لَهَبٍ، وَاتَّصَلَتْ بِهِ، فَقَالَ: آهَ بِمُحَمَّدٍ نَظَرَ مَا
 قُلْتُهُ لَهُ، يُؤَلِّفُ هَذَا الْكَلَامَ.
 إِلَى أَنْ قَالَ: فَوَحَّى اللَّاتِ وَالْعُزَّى لَوْ أَتَى مُحَمَّدٌ بِمَا يَمْلَأُ الْأَفُقَ فِيَّ مِنْ مَدْحٍ،
 مَا آمَنْتُ، وَحَسْبِيَ أَنْ أَبَايَنَ مُحَمَّدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيمَا جَاءَ بِهِ، وَلَوْ عَذَّبَنِي رَبُّ
 الْكَعْبَةِ بِالنَّارِ.

وَأَمِنْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سِتِّمَانَةٌ وَاثْنَا عَشَرَ بَشَرًا، يَسْتُرُ أَكْثَرَهُمْ إِيْمَانُهُ وَكَتَمَهُ إِلَى

۱. در دست خط مؤلف علیه السلام (و نسخه شاگرد) همین گونه ضبط است، لیکن در «الهدایة الکبری»،
 «فَقُومُوا بِأَجْمَعِكُمْ» ضبط است و در «تفسیر برهان» (به نقل از ابن حُمَدَان) آمده است: فَقُومُوا
 بِأَمَانِكُمْ.

ضبط مؤلف علیه السلام خطای نوشتاری به نظر می آید.

أَنَّ هَاجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَاتَ أَبُو لَهَبٍ عَلَى كُفْرِهِ، وَقُتِلَ أَبُو جَهْلٍ وَأَسَرَ أَبُو سُفْيَانَ وَمُعَاوِيَةُ وَعُثْبَةُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، وَالْعَبَّاسُ وَيَزِيدُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَمَنَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ تَحْتَ الْقَتْلِ، ثَمَانُونَ رَجُلًا وَكَانُوا طُلُقَاءَ وَلَمْ يَنْفَعَهُمْ إِيْمَانُهُمْ وَهُمْ يُنْظَرُونَ.^(۱)

وَكَانَ هَذَا مِنْ دَلَائِلِهِ؛^(۲)

کافران از پیامبر ﷺ خواستند که به ماه دستور دهد از آسمان به زمین آید و دو قسمت شود. یک قسم آن بر مشعر افتد و قسم دیگر آن بر صفا. رسول خدا ﷺ فرمود: الله اکبر (شگفتا) اگر به این عهد وفا کنم، شما به قولی که دادید (که در آن صورت به خدا و رسول ایمان می آورید) وفا می کنید؟ گفتند: آری، ای محمد.

این خبر [همه جا پیچید و به گوش مردم رسید و] میان آنان شایع شد. سپس آنها تاریکی شب را وعده کردند و مردم سوی بیت الحرام و پیرامون آن می شتافتند تا اینکه شب رو آورد و تاریکی همه جا را در بر گرفت و ماه برآمد. در این هنگام آنان پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) (و کسانی را که به آن حضرت ایمان آوردند) دیدند که پشت سر پیامبر ﷺ نماز می گزارند و کعبه را طواف می کنند.

۱. در «الهدایه»، «وَهُمْ لَا يُنْظَرُونَ» ضبط است و همین ضبط درست به نظر می آید، برگرفته از این سخن خدای متعال که: ﴿لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾ (سوره سجده، آیه ۲۹)؛ در روز فتح مکه ایمان کافران [آنها را] سودی نبخشید و آنان مهلت داده نشدند.

۲. الهدایة الكبرى: ۷۱-۷۳، حدیث ۲۴؛ تفسیر برهان ۵: ۲۱۵-۲۱۶، حدیث ۱۰۲۶۳ (هر دو مأخذ با اختلاف در الفاظ).

ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه و آله روی آوردند و گفتند: الآن جادو و کهنات و حیل‌ها هیچ و پوچ می‌شود [این تو و] این ماه، به وعده‌ات وفا کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن، برخیز و در جانب صفا بایست و سوی مَشْعَرِین هَرَوَلَه کن و با صدای آشکار ندا بزن و بگو: خدایا، ای پروردگار این بیت الحرام (کعبه) و بَلَد الحرام (مکه) و زمزم و مقام و فرستنده این رسول تهامی، سپس به ماه اشاره کن که دو نیم شود و به زمین فرود آید، نصف آن در صفا و نصف دیگر آن در مَشْعَرِین افتد.

خدایا، راز و نجوای ما را شنیدی و تو بر هر چیزی دانایی. قریش خندیدند و گفتند: محمد، علی را به شفاعت می‌طلبی؛ زیرا وی بالغ نشده است و گناهی بر دوش ندارد.

ابولهب گفت: ای پسر برادر، خدا امشب مرا به سبب تو شماتت می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گم شو ای کسی که خدا دستانش را ناتوان ساخت و مالش او را سودی نبخشید و جایگاهش در دوزخ ثابت شد. ابولهب گفت: امشب تو را به وسیله ماه و [ادعایت در] دوشقه کردن و فرود آوردن آن به زمین، رسوا می‌سازم و گرنه، فردا این سختی را به هم می‌بافی و سوره‌ای قرار می‌دهی و می‌گویی: این سوره را خدا درباره ابولهب به من وحی فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، کاری را که خواستم انجام بده و از [گزند] جاهلان به خدا پناه آور.

علی علیه السلام از صفا تا مَشْعَرِین هَرَوَلَه کرد و ندا زد و شنواند و آن دعا را خواند.

هنوز آن اعمال را تمام نکرد که نزدیک بود زمین اهلش را در خود فرو برد و آسمان بر زمین افتد.

گفتند: ای محمد، از آنجا که از شق القمر درمندی، جادو کردی تا ما را بفریبی!

پیامبر ﷺ فرمود: اگر دعای من در درگاه خدا به نظر شما ناچیز می آید، بر زمین و آسمان، آسان نیست و طاقت شنیدنش را ندارند. در جای خویش بایستید و به ماه بنگرید.^(۱)

آن گاه، ماه دو نیم شد؛ نصف آن بر صفا و نصف دیگرش بر مشعرین افتاد و اندرونی های مکه و وادی ها و درّه های آن روشن شد.

مردم از هر سو فریاد زدند: به خدا و رسولش ایمان آوردیم. منافقان فریاد برآوردند: ای محمد، ما را هلاک ساختی، هر کاری می خواهی بکن، ما به خاطر آنچه برایمان آوردی، به تو ایمان نمی آوریم. پس از آن، ماه به جایگاه خویش در فلک بازگشت.

چون صبح فرا رسید، مردم یکدیگر را می نکوهیدند و به بزرگان شان می گفتند: به محمد ایمان آورید [وگرنه] والله با شما می جنگد و ما به همراه وی (در حالی که به وی ایمان داریم) با شما پیکار می کنیم. حجت از میان رفت و عذرها روشن شد. خدا در آن روز، سورة ابولہب را نازل کرد و به گوش وی رسید، گفت: به حال محمد افسوس می خورم، به حرف هایی که برایش گفتم نگریست و این کلام را سامان داد...

۱. ترجمه عبارت پایانی، براساس متن «تفسیر برهان» است.

تا اینکه گفت: به لات و عَزَّاسوگند، اگر محمد به اندازه‌ای مرا بستاید که اُفق [دنیا] را پر سازد، به او ایمان نمی‌آورم و همین بس که چون منی از خاندان محمد با او در آنچه آورد در اُفتم، هرچند پروردگار کعبه مرا در آتش عذاب کند. در آن روز، ششصد و دوازده نفر ایمان آوردند و اکثرشان ایمان خویش را پوشیده داشتند و بروز ندادند تا اینکه پیامبر ﷺ هجرت کرد و ابولهب در حال کفر مُرد و ابوجهل کشته شد و ابو سفیان، معاویه، عُبَیْه، عَبَّاس، یزید بن خطَّاب و عقیل بن ابی طالب در روز فتح مکه اسیر شدند، و بسیاری از ایشان که شمارشان به ۸۰ نفر می‌رسید زیر فشار شمشیر ایمان آوردند، و پیامبر [آنان را که بر اساس قوانین جنگی بَرَدَه بودند] آزاد ساخت و «طَلَقَا» (آزاد شده‌ها) نام یافتند و ایمانشان [که ظاهری بود و در درون اسلام را باور نداشتند] آنان را سودمند نیفتاد و مهلت داده شدند.^(۱)

و این امر، از دلائل [و معجزات] آن حضرت است.

[یادآوری لازم]

چنان که پیداست این حدیث، غریب و نامتعارف می‌نماید، لیکن تکلیف را در امثال این خبر در مقدمات کتاب شناختی و اینکه نباید آنچه را با محکم کتاب و سنت تعارض ندارد یا قیاسی که عقول، عدل [راست و درست بودن] آن را می‌شناسد (یعنی دلیل عقلی ضروری) مخالف آن نیست، دور انداخت. و روشن است که این خبر این گونه نمی‌باشد و از این رو، انکار آن وجهی

۱. ترجمه عبارت پایانی براساس متن «الهدایة الکبری» چنین است: ایمانشان آنها را سودمند نیفتاد و مهلت نیافتند.

ندارد؛ زیرا امکان دارد واقعه دیگری (غیر از شق القمر معروف) باشد. همان‌گونه که نظیر آن درباره بازگرداندن خورشید برای امیرالمؤمنین علیه السلام روی داد. مشهور این است که خورشید برای آن حضرت دوبار بازگشت.

[نکته]

شیخ جلیل، محمد بن علی بن شهر آشوب رحمته الله در «مناقب آل ابی طالب» نقل می‌کند که خورشید برای آن حضرت بارها بازگردانده شد، سپس ۱۶ مورد را می‌شمارد که سلمان آن را روایت می‌کند:

روز بساط، روز خندق، روز حنین، روز خَیْبَر، روز قَرِیسینا^(۱)
[شهری در نزدیکی فرات]، روز بَرَاثا، روز غاضِریّه، روز نهروان،
روز بیعت رضوان، روز صِفِّین، در نجف، در بنی مازَر، در وادی
عقیق، بعد از اُحُد.

و کَلِّینی در «الکافی» روایت می‌کند که خورشید در مسجد فضیخ^(۲)
مدینه [برای آن حضرت] برگشت^(۳).^(۴)

۱. در «مناقب»، «قریساء» ضبط است.

۲. مسجد فضیخ، مسجد کوچکی است که در شرق مسجد قبا بر لبه دره‌ای که آکنده از سنگ‌ریزه‌های سیاه است، قرار دارد و به خاطر نخلی به همین اسم، این نام را یافت و گفته‌اند بدان خاطر که در جاهلیت در آنجا از خرما شراب می‌ساختند فضیخ نامیده شد؛ چرا که فضیخ به معنای دوشاب و شراب خرماست. این مسجد، به «مسجد الشمس» (مسجد خورشید) معروف می‌باشد.

۳. الکافی ۴: ۵۶۴.

۴. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۱۶؛ بحار الأنوار ۴۱: ۱۷۳ - ۱۷۴.

باب معجزات امیرالمؤمنین و سید الوصیین (صلوات خدا بر او باد)^(۱)

حدیث (۲)

خبر میلاد علی علیه السلام و قصه مُثَرَّم راهب با ابوطالب علیه السلام

الفضائل، اثر شاذان بن جبرائیل علیه السلام.

شاذان بن جبرائیل علیه السلام می‌گوید: به ما خبر داد شیخ امام، عالم و رع ناقل، ضیاء الدین، شیخ الاسلام، ابو العلاء، حسن بن یحیی ^(۲) عَطَّار هَمْدَانی (خدا روحش را پاکیزه گرداند و ضریحش را نورانی سازد) در هَمْدَان - در مسجد هَمْدَان - در ۲۲ شعبان سال ۶۳۳ هجری، گفت: برای ما حدیث کرد امام رکن الدین، احمد بن محمد بن اسماعیل فارسی، گفت: برای ما حدیث کرد عُمَر بن رَوْق خَطَّابی، گفت: برای ما حدیث کرد حَجَّاج بن مِنْهَال، از حسن بن عِمْران، از شاذان بن عَلَا، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن عبدالصّمد، از مسلم بن خالد، از ابو السّری، ^(۳) از جابر بن عبدالله أنصاری، گفت:

۱. مؤلف علیه السلام پس از «صلوات الله علیه» می‌نویسد: «والعدد مَبْنی علی السابق، الثاني» گویا می‌خواهد بگوید: یکی از معجزات آن حضرت را در ذیل حدیث اول آوردیم و این حدیث، در شمار معجزات آن حضرت، عدد دوم است.

۲. در «الفضائل»، «حسن بن احمد بن یحیی» ضبط است.

۳. این سند با نقل «بحار الأنوار» مطابق است و گرنه در فضائل ابن شاذان، سند بدین گونه است: ... برای ما حدیث کرد عبدالعزیز از عبدالصّمد، از سالم، از خالد بن سَری،

سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ مِيلَادِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ .
فَقَالَ: آهِ آهٍ، سَأَلْتُ عَبَّأً يَا جَابِرُ عَنْ خَيْرِ مَوْلُودٍ وُلِدَ بِسُنَنِ الْمَسِيحِ .^(۱)
إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَلِيًّا نُورًا مِنْ نُورِي^(۲) وَخَلَقَنِي نُورًا مِنْ نُورِهِ، فَكِلَانَا^(۳) مِنْ نُورٍ
وَاحِدٍ .

وَخَلَقْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءٌ مَبْنِيَّةٌ، وَأَرْضًا مَدْحِيَّةٌ، وَلَا طُولٌ^(۴) وَلَا عَرْضٌ وَلَا
ظِلْمَةٌ وَلَا ضِيَاءٌ وَلَا بَحْرٌ وَلَا هَوَاءٌ بِخَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ .
ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - سَبَّحَ نَفْسَهُ فَسَبَّحْنَاهُ، وَقَدَّسَ ذَاتَهُ فَقَدَّسْنَاهُ، وَمَجَّدَ عَظَمَتَهُ
فَمَجَّدْنَاهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ لَنَا .

فَخَلَقَ مِنْ تَسْبِيحِي السَّمَاءَ فَسَمَكَهَا،^(۵) وَالْأَرْضَ فَسَطَحَهَا،^(۶) وَالْبَحَارَ فَعَمَّقَهَا .
وَخَلَقَ مِنْ تَسْبِيحِ عَلِيِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْكَرُوبِيِّينَ وَالرُّوحَانِيِّينَ؛ فَكُلَّمَا
سَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ خَلَقْنَا اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَهُوَ لِعَلِّيٍّ
وَشِيعَتِهِ .^(۷)

يَا جَابِرُ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - نَقَلْنَا فَقَذَفَ بِنَا فِي صُلْبِ آدَمَ؛ فَأَمَّا أَنَا فَاسْتَقَرْتُ
فِي جَانِبِهِ الْأَيْمَنِ، وَأَمَّا عَلِيٌّ فَاسْتَقَرَّ فِي جَانِبِهِ الْأَيْسَرِ .
ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - نَقَلْنَا مِنْ صُلْبِ آدَمَ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ، فَمَا نَقَلَنِي مِنْ

۱. در «الفضائل» آمده است: وُلِدَ بَعْدِي عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ .

۲. در «الفضائل» آمده است: إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - خَلَقَهُ نُورًا مِنْ نُورِي ...

۳. در «الفضائل»، «وَكِلَانَا» ضبط است .

۴. در «الفضائل» آمده است: وَلَا كَانَ طَوَّلٌ ...

۵. در «الفضائل»، «فَمَسَكَهَا» ضبط است .

۶. در «الفضائل»، «فَبَطَّحَهَا» ضبط است .

۷. در «الفضائل» آمده است: وَخَلَقَ مِنْ تَسْبِيحِ عَلِيِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، فَجَمِيعُ مَا سَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ
لِعَلِّيٍّ وَشِيعَتِهِ .

صَلَبٍ إِلَّا نَقَلَ عَلَيَّ مَعِيَ،^(۱) فَلَمْ نَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى أَطْلَعَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ ظَهْرِ طَاهِرٍ وَهُوَ ظَهْرُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

ثُمَّ نَقَلَنِي مِنْ ظَهْرِ طَاهِرٍ (وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ)^(۲) وَاسْتَوْدَعَنِي خَيْرَ رَحِمٍ (لَوْهِي أَمِينَةٌ) فَلَمَّا ظَهَرْتُ ارْتَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ وَضَجَّتْ وَقَالَتْ: إِلَهَنَا وَسَيِّدَنَا، مَا بَالُ وَلِيِّكَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَرَاهُ مَعَ النُّورِ الْأَزْهَرِ؟ يَعْشُونَ بِذَلِكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنِّي أَعْلَمُ بِوَلِيِّي وَأَشْفَقُ عَلَيْهِ مِنْكُمْ، فَأُطْلِعَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلِيًّا مِنْ ظَهْرِ طَاهِرٍ، وَهُوَ خَيْرُ بَنِي هَاشِمٍ بَعْدَ أَبِي (وَهُوَ أَبُو طَالِبٍ) وَاسْتَوْدَعَهُ خَيْرَ رَحِمٍ (لَوْهِي فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ).^(۳)

ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ، فَمِنْ قَبْلِ أَنْ صَارَ فِي الرَّحِمِ^(۴) كَانَ رَجُلٌ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا يُقَالُ لَهُ الْمُثْرَمُ بْنُ رَغِيبِ بْنِ الشَّقِيقَانِ،^(۵) وَكَانَ مِنْ أَحَدِ الْعُبَادِ، قَدْ عَبْدَ اللَّهَ تَعَالَى مَائَتَيْنِ وَسَبْعِينَ سَنَةً، لَمْ يَسْأَلْ حَاجَةً،^(۶) إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ أَسْكَنَ فِي قَلْبِهِ الْحِكْمَةَ وَالْهِمَّةَ لِحُسْنِ^(۷) طَاعَتِهِ لِرَبِّهِ، فَسَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُرِيَهُ وَلِيًّا لَهُ، فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى أَبَا طَالِبٍ إِلَيْهِ، فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ الْمُثْرَمُ قَامَ إِلَيْهِ وَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ تَعَالَى؟

۱. در «الفضائل»، «إِلَّا نَقَلَ عَلَيَّ مَعِيَ» ضبط است.

۲. در «الفضائل»، «وَهُوَ ظَهْرُ عَبْدِ اللَّهِ» ضبط است.

۳. در «الفضائل» (به جای این عبارات) آمده است: فَأُطْلِعَ اللَّهُ ... عَلِيًّا مِنْ ظَهْرِ طَاهِرٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ.

۴. در «الفضائل» (بعد از «مِنْ بَنِي هَاشِمٍ») ضبط بدین گونه است: فَمِنْ قَبْلِ أَنْ يُصِيرَ فِي الرَّحِمِ ...

۵. در مآخذ، ضبط این نام مختلف است: الْمُثْرَمُ بْنُ رُغَيْبِ بْنِ الشَّقِيقَانِ، الْمُثْرَمُ بْنُ دُعَيْبِ، الْمُثْرَمُ بْنُ رُغَيْبِ الشَّقِيقَانِ، الْمُثْرَمُ بْنُ دُعَيْبِ بْنِ الشَّقِيقَانِ، الْمُثْرَمُ بْنُ رُغَيْبِ بْنِ الشَّقِيقَانِ.

۶. در «الفضائل» آمده است: لَمْ يَسْأَلْهُ حَاجَةً إِلَّا أَجَابَهُ حَتَّى ...

۷. در «الفضائل»، «بِحُسْنِ» ضبط است.

فَقَالَ: رَجُلٌ مِنْ تِهَامَةَ.

فَقَالَ: مِنْ أَيِّ تِهَامَةَ؟

فَقَالَ: مِنْ عَبْدٍ مَنَافٍ.

ثُمَّ قَالَ: مِنْ هَاشِمٍ.

فَوَتَّبَعَ الْعَابِدُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ثَانِيَةً وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِتْنِي حَتَّى أَرَانِي وَلِيَّهِ.

ثُمَّ قَالَ: أَبَشِّرْ يَا هَذَا، فَإِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى الْهَمَنِي إِلَهَامًا فِيهِ بَشَارَتُكَ.

فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: وَمَا هُوَ؟

قَالَ: وَلَدٌ يُولَدُ مِنْ ظَهْرِكَ هُوَ وَلِيُّ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَوَصِيُّ رَسُولِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ فَإِنْ أَنْتَ أَدْرَكْتَ ذَلِكَ الْوَلَدَ مِنْ ظَهْرِكَ فَأَقْرِنْتَهُ مِنِّي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: إِنَّ

الْمُثَرِّمَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَسُولُ اللَّهِ

بِهِ تَتِمُّ النَّبُوءَةُ، وَبِعَلِيِّ تَتِمُّ الْوَصِيَّةُ.

قَالَ: فَبَكَى أَبُو طَالِبٍ وَقَالَ: فَمَا اسْمُ هَذَا الْمَوْلُودِ؟

قَالَ: اسْمُهُ عَلِيُّ.

قَالَ أَبُو طَالِبٍ: إِنِّي لَا أَعْلَمُ حَقِيقَةَ مَا تَقُولُ إِلَّا بِيْرْهَانٍ مُبِينٍ وَدَلَالَةٍ وَاضِحَةٍ.

قَالَ: الْمُثَرِّمُ: مَا تُرِيدُ؟

قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ أَنْ مَا تَقُولُهُ حَقٌّ، رَبُّ الْعَالَمِينَ ^(۱) أَلْهَمَكَ ذَلِكَ.

قَالَ: فَمَا تُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ لَكَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُطْعِمَكَ فِي مَكَانِكَ؟ ^(۲)

قَالَ أَبُو طَالِبٍ: أُرِيدُ طَعَامًا مِنَ الْجَنَّةِ فِي وَقْتِي هَذَا.

۱. در «الفضائل»، «من رب العالمين» ضبط است.

۲. در «الفضائل»، «في مكانك هذا» ضبط است.

قَالَ: فَدَعَا الرَّاهِبُ رَبَّهُ.

قَالَ جَابِرٌ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَمَا اسْتَمَّ الْمُثْرِمُ الدُّعَاءَ حَتَّى أُوتِيَ بِطَبَقٍ عَلَيْهِ فَاكِهَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ، وَعِذْقُ رَطْبٍ وَعِنَبٌ وَرُمَانٌ، فَجَاءَ بِهِ الْمُثْرِمُ إِلَى أَبِي طَالِبٍ فَتَنَاوَلَ مِنْهُ رُمَانَةً، فَنَهَضَ ^(۱) مِنْ سَاعَتِهِ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا).

فَلَمَّا أَنَّهُ اسْتَوْدَعَهَا ^(۲) الثَّوْرَ ارْتَجَبَتِ الْأَرْضُ وَتَزَلْزَلَتْ بِهِمْ سَبْعَةَ أَيَّامٍ حَتَّى أَصَابَ قُرَيْشًا مِنْ ذَلِكَ شِدَّةٌ، فَفَزِعُوا وَقَالُوا ^(۳) مُرُّوا بِالْهَيْكَلِ إِلَى ذِرْوَةِ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ حَتَّى نَسْأَلَهُمْ يُسْكِنُونَ لَنَا مَا قَدْ حَلَّ بَنَا وَنَزَلَ بِسَاحَتِنَا. ^(۴)

قَالَ: فَلَمَّا أَنْ اجْتَمَعُوا إِلَى جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ جَعَلَ الْجَبَلُ يَزْتَجُّ ^(۵) ارْتِجَاجًا وَيَضْطَرُّ اضْطِرَابًا، فَتَسَاقَطَتِ الْأَلْهَةُ عَلَى وَجْهِهَا، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَى ذَلِكَ قَالُوا: لَا طَاقَةَ لَنَا. ^(۶)

ثُمَّ صَعِدَ أَبُو طَالِبٍ الْجَبَلَ وَقَالَ لَهُمْ: أَيُّهَا النَّاسُ، اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ أَحْدَثَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ حَدِثًا، وَخَلَقَ فِيهَا خَلْقًا؛ فَإِنْ لَمْ تُطِيعُوهُ وَتَقْرَأُوا لَهُ بِالطَّاعَةِ وَتَشْهَدُوا لَهُ بِالْإِمَامَةِ الْمُسْتَحَقَّةِ، لَمْ يَسْكُنْ ^(۷) مَا بِكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْتَهُامَةً سَكَنٌ. قَالُوا: يَا أَبَا طَالِبٍ إِنَّا نَقُولُ بِمَقَالَتِكَ.

فَبَكَى وَرَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: إِلَهِي وَسَيِّدِي، أَسْأَلُكَ بِالْمُحَمَّدِيَّةِ الْمَحْمُودَةِ، وَالْعَلَوِيَّةِ

۱. در «الفضائل»، «ثُمَّ نَهَضَ» ضبط است.

۲. در «الفضائل»، «فَلَمَّا اسْتَوْدَعَهَا» ضبط است.

۳. در «الفضائل»، «فَقَالُوا» ضبط است.

۴. در «الفضائل» آمده است: يَسْكُنُونَ لَنَا مَا نَزَلَ بَنَا وَحَلَّ بِسَاحَتِنَا.

۵. در «الفضائل»، «عَلَى جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ وَهُوَ يَزْتَجُّ ...» ضبط است.

۶. در «بحار» آمده است: لَا طَاقَةَ لَنَا بِذَلِكَ.

۷. در «الفضائل»، آمده است: ... الْمُسْتَحَقَّةُ وَإِلَّا لَمْ يَسْكُنْ ...

الْعَالِيَةِ، وَالْفَاطِمِيَّةِ الْبَيْضَاءِ إِلَّا تَفَضَّلْتَ عَلَى تِهَامَةٍ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ.
 قَالَ جَابِرٌ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَوَالَّذِي فَلَقَ ^(۱) الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ، قَدْ كَانَتْ
 الْعَرَبُ تَكْتُبُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَتَدْعُوا بِهَا ^(۲) عِنْدَ شِدَائِهِمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَهِيَ لَا
 تَعْلَمُهَا وَلَا تَعْرِفُ حَقِيقَتَهَا حَتَّى وَلِدَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ^(۳).
 فَلَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وَلِدَ فِيهَا أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَتَضَاعَفَتِ النُّجُومُ فَأَبْصَرَتْ
 قُرَيْشٌ ^(۴) مِنْ ذَلِكَ عَجَبًا، فَصَاحَ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ وَقَالُوا: إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ فِي السَّمَاءِ
 حَدِثٌ، أَتَرَوْنَ ^(۵) مِنْ إِشْرَاقِ السَّمَاءِ وَضِيَائِهَا وَتَضَاعُفِ النُّجُومِ بِهَا؟
 فَخَرَجَ أَبُو طَالِبٍ وَهُوَ يَتَخَلَّلُ سِكَكَ مَكَّةَ وَمَوَاقِفَهَا ^(۶) وَأَسْوَاقَهَا وَهُوَ يَقُولُ لَهُمْ:
 أَيُّهَا النَّاسُ، وَلِدَ اللَّيْلَةُ فِي الْكَعْبَةِ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى وَوَلِيُّ اللَّهِ، فَبَقِيَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ
 عَنْ عِلَّةٍ مَا يَرَوْنَ مِنْ إِشْرَاقِ السَّمَاءِ وَتَضَاعُفِ النُّجُومِ بِهَا، ^(۷) فَقَالَ لَهُمْ: أَبْشَرُوا فَقَدْ
 وَلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَلِيُّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - يُخْتَمُ بِهِ جَمِيعُ الْخَيْرِ وَيُذْهَبُ بِهِ
 جَمِيعُ الشَّرِّ ^(۸) وَيَتَجَنَّبُ الشُّرُكُ وَالشُّبُهَاتُ.

أقول: وفي الرواية من غير طريق شاذان بعد قوله: «جميع الشر»: وهو إمام المتقين وأمير المؤمنين، وناصر الدين وقامع المشركين، وغیظ المنافقين وزین العابدین، ووصی رسول رب العالمین، إمام

۱. در «الفضائل»، «خَلَقَ» ضبط است.
۲. در «الفضائل»، «فَيَدْعُونَ بِهَا» ضبط است.
۳. در «الفضائل»، «فَأَبْصَرَتْ مِنْ ذَلِكَ» ضبط است.
۴. در «الفضائل» آمده است: أَلَا تَرَوْنَ ...
۵. در «الفضائل»، «وَمَوَاقِعَهَا» ضبط است.
۶. عبارت «وَتَضَاعُفِ النُّجُومِ بِهَا» در «الفضائل» نیست.
۷. در «الفضائل»، آمده است: يُخْتَمُ بِهِ جَمِيعُ الشَّرِّ و...

الْهُدَىٰ وَنَجْمُ الْعُلَىٰ وَطَوْدُ النَّهْيِ وَمِصْبَاحُ الدُّجَىٰ، يَحْكُمُ بِالْحَقِّ

وَالصِّدْقِ وَهُوَ مُقِينُ الْيَقِينِ ^(۱) وَرَأْسُ الدِّينِ وَمَبِيدُ الشَّرْكِ وَالشُّبُهَاتِ. ^(۲)

به روایت ابن شاذان برمی گردیم:

قَالَ: وَلَمْ يَزَلْ يُكْرَّرُ ^(۳) هَذِهِ الْأَلْفَاظَ حَتَّى أَصْبَحَ، فَدَخَلَ الْكَعْبَةَ وَهُوَ يَقُولُ هَذِهِ

الْأَيَّاتُ:

يَا رَبَّ رَبِّ الْغَسَقِ الدَّجِيِّ وَالْقَمَرِ الْمُتَبَلِّجِ ^(۴) الْمُضِيِّ

بَيْنَ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمَقْضِيِّ مَاذَا تَرَى لِي فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

قَالَ: فَسَمِعَ هَاتِفًا يَقُولُ:

خُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ وَالطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمَرْضِيِّ ^(۵)

إِنَّ اسْمَهُ مِنْ شَامِخٍ عَلَيَّ عَلَيَّ اشْتَقُّ مِنَ الْعَلِيِّ

فَلَمَّا سَمِعَ هَذَا خَرَجَ مِنَ الْكَعْبَةِ وَغَابَ عَنْ قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

قَالَ جَابِرٌ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَلَيْكَ السَّلَامُ، أَيْنَ غَابَ؟

قَالَ: مَضَى إِلَى الْمُثَرَّمِ لِيُبَشِّرَهُ بِمَوْلِدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ^(۶) فِي جَبَلِ لُكَّامٍ:

فَإِنْ وَجَدَهُ حَيًّا بَشِّرْهُ، وَإِنْ وَجَدَهُ مَيِّتًا أَنْذِرْهُ.

فَقَالَ جَابِرٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَيْفَ يَعْرِفُ قَبْرَهُ وَكَيْفَ يُنْذِرُهُ؟

۱. در «روضة الواعظین» و «بحار»، «نفس الیقین» ضبط است.

۲. بتگرید به، بحار الأنوار ۳۵: ۱۲؛ روضة الواعظین ۱: ۷۹.

۳. در «الفضائل»، «يَذْكُرُهُ» ضبط است.

۴. در «الفضائل»، «الْمُتَبَلِّجِ» ضبط است.

۵. در «بحار»، «الرَّضِيِّ» ضبط است.

۶. در «الفضائل» آمده است: «وكان المُثَرَّم قد مات في جَبَلِ لُكَّامٍ، لِأَنَّهُ عَهَدَ إِلَيْهِ إِذَا وُلِدَ هَذَا الْمَوْلُودُ

أَنْ يَقْصِدَ جَبَلِ لُكَّامٍ

فَقَالَ: يَا جَابِرُ، اكْتُمْ مَا تَسْمَعُ فَإِنَّهُ مِنْ أَسْرَارِ ^(۱) اللَّهِ الْمَكْنُونَةِ وَعُلُومِهِ الْمَخْزُونَةِ. إِنَّ الْمُثْرِمَ كَانَ قَدْ وَصَفَ لِأَبِي طَالِبٍ كَهْفًا فِي جَبَلٍ لَكُمْ وَقَالَ: إِنَّكَ تَجِدُنِي هُنَاكَ حَيًّا أَوْ مَيِّتًا، فَلَمَّا أَنْ مَضَى أَبُو طَالِبٍ إِلَى ذَلِكَ الْكَهْفِ وَدَخَلَهُ فَإِذَا هُوَ بِالْمُثْرِمِ مَيِّتًا جَسَدُهُ مَلْفُوفٌ فِي مِذْرَعَتِهِ مُسَجًى بِهَا إِلَى قِبْلَتِهِ، وَإِذَا بِحَيَّتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الْقَمَرِ وَالْأُخْرَى أَشَدُّ سَوَادًا مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَهُمَا تَحْمِيَانِ ^(۲) عَنْهُ الْأَذَى. فَلَمَّا أَنْ بَصُرْنَا ^(۳) أَبَا طَالِبٍ غَابَتَا فِي الْكَهْفِ، فَدَخَلَ أَبُو طَالِبٍ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

فَاحْيَا اللَّهُ الْمُثْرِمَ فَقَامَ قَائِمًا يَمْسَحُ ^(۴) وَجْهَهُ وَهُوَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِهِ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ الْمُثْرِمُ: بَشِّرْنِي يَا أَبَا طَالِبٍ، فَقَدْ كَانَ قَلْبِي مُتَعَلِّقًا حَتَّى مَنَّ اللَّهُ عَلَيَّ ^(۵) بِقُدُومِكَ.

فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: أَبَشِّرْ فَإِنَّ عَلِيًّا قَدْ طَلَعَ ^(۶) إِلَى الْأَرْضِ.

قَالَ: فَمَا كَانَ عَلَامَةً اللَّيْلَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا، حَدَّثَنِي بِأَتَمِّ مَا رَأَيْتَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ.

قَالَ: ^(۷) نَعَمْ ^(۸) شَاهَدْتُه، فَلَمَّا مَرَّ مِنَ اللَّيْلِ الثَّلَاثِ أَخَذَ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ (رَضِيَ اللَّهُ

۱. در «الفضائل»، «من سرائر الله» ضبط است.

۲. در «الفضائل»، «يَذْفَعَان» ضبط است.

۳. در «الفضائل»، «أَبْصَرْنَا» ضبط است.

۴. در «الفضائل»، «وَهُوَ يَمْسَحُ» ضبط است.

۵. در «الفضائل» آمده است: حَتَّى مَنَّ ... عَلَيَّ بِكَ.

۶. در «الفضائل»، «طَلَعَ» ضبط است.

۷. در «الفضائل»، «قال أبو طالب» ضبط است.

۸. در «الفضائل» آمده است: نعم أخبرك بما ...

عَنْهَا) مَا يَأْخُذُ النِّسَاءَ عِنْدَ وَلَادَتِهَا، فَقُلْتُ لَهَا: مَا لَكَ يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ؟ فَقَالَتْ: إِنِّي أَحَدُ وَجَعًا، ^(۱) فَقَرَأْتُ عَلَيْهَا الْأَسْمَاءَ الَّتِي فِيهَا النَّجَاةُ، فَسَكَنْتُ ^(۲) بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى، فَقُلْتُ: ^(۳) أَنَا آتِيكَ نِسْوَةٌ مِنْ أَحِبَّائِكَ لِيُعِينُوكَ عَلَى أَمْرِكَ.

قَالَتْ: امْضِ لِشَأْنِكَ. ^(۴)

فَاجْتَمَعَتِ ^(۵) النِّسْوَةُ عِنْدَهَا، فَإِذَا أَنَا بِهَا تَفٍ يَهْتَفُ مِنْ وَرَاءِ الْبَيْتِ: أَمْسِكْ عَنْهُنَّ يَا أَبَا طَالِبٍ، فَإِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَمَسُّهُ إِلَّا يَدٌ مُطَهَّرَةٌ. فَلَمْ يُتِمَّ الْهَاتِفُ فَإِذَا قَدْ أَتَى ^(۶) مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ أَخِي، فَطَرَدَ تِلْكَ النِّسْوَةَ وَأَخْرَجَهُنَّ مِنْ وَرَاءِ الْبَيْتِ. ^(۷)

فَإِذَا ^(۸) أَنَا بِأَرْبَعِ نِسْوَةٍ قَدْ دَخَلْنَ عَلَيْهَا وَعَلَيْهِنَّ ثِيَابٌ حَرِيرٍ بَيْضُ، وَإِذَا رَائِحَتُهُنَّ ^(۹) أَطْيَبَ مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ، فَقُلْنَ لَهَا: ^(۱۰) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّةَ اللَّهِ، فَاجَابَتُهُنَّ بِذَلِكَ فَجَلَسْنَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَعَهُنَّ جُودَةٌ مِنْ فِضَّةٍ.

فَمَا كَانَ إِلَّا قَلِيلٌ حَتَّى وُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَلَمَّا أَنْ وُلِدَ فَاتَتْهُنَّ، فَإِذَا أَنَا بِهِ ^(۱۱) قَدْ طَلَعَ عليه السلام فَسَجَدَ عَلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا

۱. در «الفضائل» آمده است: ... عند ولادتها، فقرأت عليها.

۲. در «الفضائل»، «فَسَكَنْتُ» ضبط است.

۳. در «الفضائل»، «فَقُلْتُ لَهَا» ضبط است.

۴. در «الفضائل» آمده است: قالت: الرَّأْيُ لَكَ.

۵. در «الفضائل»، «فَاجْتَمَعْنَ» ضبط است.

۶. در «الفضائل» آمده است: فلم يُتِمَّ الْهَاتِفُ كَلَامَهُ حَتَّى أَتَى ...

۷. در «الفضائل»، «وَأَخْرَجَهُنَّ مِنَ الْبَيْتِ» ضبط است.

۸. در «الفضائل»، «وَإِذَا» ضبط است.

۹. در «الفضائل»، «رَوَانِحُهُنَّ» ضبط است.

۱۰. در «الفضائل»، آمده است: فَقُلْنَ: السَّلَامُ.

۱۱. در «الفضائل»، آمده است: فَلَمَّا أَنْ وُلِدَ بَيْنَهُنَّ فَإِذَا بِهِ ...

رَسُولُ اللَّهِ تُخْتَمُ بِهِ النَّبُوءَةُ وَتُخْتَمُ بِي الْوَصِيَّةُ.
فَأَخَذَتْهُ إِحْدَيْهُنَّ مِنَ الْأَرْضِ وَوَضَعَتْهُ فِي حَجْرِهَا، فَلَمَّا حَمَلَتْهُ نَظَرَ إِلَى وَجْهِهَا
وَنَادَى بِلِسَانٍ طَلِقٍ يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّاهُ.
فَقَالَتْ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا بُنَيَّ.
فَقَالَ: كَيْفَ وَالِدِي؟
قَالَتْ: فِي نِعَمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.
فَلَمَّا أَنْ سَمِعَتْ ذَلِكَ لَمْ أَتَمَّاكَ أَنْ قُلْتُ: يَا بُنَيَّ، أَوْلَسْتُ ^(۱) أَبَاكَ؟
فَقَالَ بَلَى وَلَكِنْ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ صُلْبِ آدَمَ، فَهَذِهِ أُمِّي حَوَاءُ.
فَلَمَّا سَمِعَتْ ذَلِكَ غَضَضَتْ وَجْهِي وَرَأْسِي وَغَطَّتْهُ بِرِدَائِي وَأَلْقَيْتُ نَفْسِي فِي
زَاوِيَةِ الْبَيْتِ ^(۲) حَيَاءً مِنْهَا.
ثُمَّ دَنْتُ أُخْرَى وَمَعَهَا جُودَةٌ مَمْلُوءَةٌ مِنَ الْمِسْكِ، فَأَخَذْتُ عَلَيْهَا ^(۳) فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى
وَجْهِهَا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُخْتِي، فَقَالَتْ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَخِي.
فَقَالَ: مَا حَالُ عَمِّي؟ ^(۴)
قَالَتْ: بِخَيْرٍ وَهُوَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ.
فَقُلْتُ: يَا بُنَيَّ، مَنْ هَذَا؟ ^(۵) وَمَنْ عَمُّكَ؟
فَقَالَ: هَذِهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَعَمِّي عِيسَى ^(۶).
فَضَمَمْتُهُ بِطَيْبٍ كَانَ مِنَ الْجَنَّةِ.

۱. در «الفضائل» آمده است: أَوْلَسْتُ أَنَا ...

۲. در «الفضائل»، جمله «في زاوية البيت» نیست.

۳. در «الفضائل»، «ما خبر عَمِّي» ضبط است.

۴. در منابع «هذه» ضبط است.

ثُمَّ أَخَذَتْهُ أُخْرَى فَأَدْرَجَتْهُ فِي ثَوْبٍ كَانَ مَعَهَا.
 قَالَ أَبُو طَالِبٍ: لَوْ طَهَّرْنَاهُ كَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَأَخَفٌ عَلَيْهِ. ^(۱)
 وَذَلِكَ أَنَّ الْعَرَبَ كَانَتْ تُطَهِّرُ مَوَالِيدَهَا فِي يَوْمٍ وَلَادَتِهَا. ^(۲)
 فَقُلْنَا: إِنَّهُ وُلِدَ طَاهِرًا مُطَهَّرًا؛ لِأَنَّهُ لَا يَذُوقُ الْحَدِيدَ ^(۳) إِلَّا عَلَى يَدَيِ رَجُلٍ يُبَغِّضُهُ
 اللَّهُ تَعَالَى وَمَلَائِكَتُهُ وَالسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْجِبَالُ، وَهُوَ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ.
 فَقُلْتُ لَهُنَّ: مَنْ هُوَ؟
 قُلْنَا: هُوَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى - وَهُوَ قَاتِلُهُ بِالْكُوفَةِ سَنَةَ ثَلَاثِينَ
 مِنْ وَفَاةِ مُحَمَّدٍ ﷺ.
 قَالَ أَبُو طَالِبٍ: وَأَنَا كُنْتُ فِي اسْتِمَاعٍ ^(۴) قَوْلِهِنَّ.
 ثُمَّ أَخَذَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنُ أَخِي مِنْ يَدَيْهِ ^(۵) وَوَضَعَ يَدَهُ فِي يَدِهِ وَتَكَلَّمَ
 مَعَهُ وَسَأَلَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ، فَخَاطَبَ مُحَمَّدٌ ﷺ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْرَارٍ كَانَتْ بَيْنَهُمَا.
 ثُمَّ غَابَتِ النِّسْوَةُ فَلَمْ أَرَهُنَّ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَنِي كُنْتُ أَعْرِفُ الْإِمْرَأَتَيْنِ
 الْأَخِيرَتَيْنِ.
 وَكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْلَمُ بِذَلِكَ، فَسَأَلَتْهُ عَنْهُنَّ.
 فَقَالَ لِي: يَا أَبَتِ، أَمَّا الْأُولَى فَكَانَتْ أُمِّي حَوَاءَ، وَأَمَّا الثَّانِيَةُ الَّتِي ضَمَخْتَنِي

۱. در «الفضائل»، آمده است: لَوْ طَهَّرْنَاهُ كَانَ أَخَفُّ عَلَيْهِ.

۲. در «الفضائل»، «يوم ولادتهم» ضبط است.

۳. در «الفضائل» آمده است: لِأَنَّهُ لَا يَذُوقُهُ اللَّهُ حَرَّ الْحَدِيدِ

۴. در «الفضائل» آمده است: ... كُنْتُ أَسْتَمِعُ

۵. در «الفضائل»، «مِنْ أَيْدِيهِنَّ» ضبط است.

بِالطَّيِّبِ فَكَانَتْ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَأَمَّا الَّتِي أَدْرَجْتَنِي فِي الثَّوْبِ فَهِيَ آسِيَةُ، وَأَمَّا صَاحِبَةُ الْجُؤُنَةِ فَكَانَتْ أُمُّ مُوسَى.

ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: الْحَقُّ بِالْمُثْرَمِ يَا أَبَا طَالِبٍ وَبَشْرُهُ وَأَخْبِرُهُ بِمَا رَأَيْتَ، فَإِنَّكَ تَجِدُهُ فِي كَهْفٍ كَذَا فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا.

فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ الْمُنَاطَرَةِ مَعَ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَخِي وَمِنْ مُنَاطَرَتِي، عَادَ إِلَى طُفُولِيَّتِهِ الْأُولَى.

فَأَتَيْتُكَ وَأَخْبَرْتُكَ ثُمَّ شَرَحْتُ لَكَ الْقِصَّةَ بِأَسْرِهَا بِمَا عَايَنْتُ يَا مُثْرَم.

وَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: فَلَمَّا سَمِعَ الْمُثْرَمَ ذَلِكَ مِنِّي بَكَى بُكَاءً شَدِيداً فِي ذَلِكَ وَفَكَرَ سَاعَةً ثُمَّ سَكَنَ وَتَمَطَّى ثُمَّ غَطَّى رَأْسَهُ وَقَالَ: غَطَّيْتُ بِفَضْلِ مِدْرَعَتِي، فَغَطَّيْتُهِ بِفَضْلِ مِدْرَعَتِهِ، فَتَمَدَّدَ فَإِذَا هُوَ مَيِّتٌ كَمَا كَانَ.

فَأَقَامَ عِنْدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يُكَلِّمُهُ فَلَمْ يُجِبْهُ، ^(١) فَاسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ، فَخَرَجَتِ الْحَيَّاتَانِ

وَقَالَتَا: الْحَقُّ بِوَلِيِّ اللَّهِ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِصِيَانَتِهِ وَأَكْفَى لَهُ مِنْ غَيْرِكَ. ^(٢)

فَقُلْتُ لَهُمَا: مَنْ أَنْتُمَا؟

قَالَتَا: نَحْنُ عَمَلُهُ الصَّالِحُ خَلَقَنَا اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلَى الصُّورَةِ الَّتِي تَرَى وَنَذُبُ

عَنْهُ ^(٣) الْأَذَى لَيْلاً وَنَهَاراً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا قَامَتِ السَّاعَةُ كَانَتْ أَحَدُنَا ^(٤) قَائِدَتَهُ

وَالْأُخْرَى سَائِقَتَهُ وَدَلِيلَهُ إِلَى الْجَنَّةِ.

ثُمَّ انْصَرَفَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى مَكَّةَ.

١. در «الفضائل» آمده است: فَأَقَمْتُ ... أَكَلَمُهُ فَلَمْ يُجِبْنِي.

٢. در «الفضائل» آمده است: فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِصِيَانَتِهِ وَكَفَالَتِهِ مِنْ غَيْرِكَ.

٣. در «الفضائل»، «لِنَذُبُ عَنْهُ» ضبط است.

٤. در «الفضائل»، «كَانَتْ إِحْدَانَا» ضبط است.

قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَدْ شَرَحْتُ لَكَ ^(۱) مَا سَأَلْتَنِي وَوَجَبَ عَلَيْكَ الْحِفْظُ؛ فَإِنَّ لِعَلِيٍّ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْمَنْزِلَةِ الْجَلِيلَةِ وَالْعَطَايَا الْجَزِيلَةِ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ، وَحُبُّهُ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ؛ فَإِنَّهُ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَلَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا بِبِرَاةٍ مِنْ عَلِيٍّ ^(۲)؛ ^(۳)

جابر بن عبدالله می گوید: از رسول خدا ﷺ درباره میلاد علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم.

فرمود: آه آه ای جابر، سؤال شگفتی کردی! از بهترین مولودی که به راه و رسم مسیح زاده شد، پرسیدی.

همانا خدا علی را از نور من آفرید و مرا از نور خویش به صورت نوری خلق کرد، ما هر دو از یک نوریم.

خدا پنجاه هزار سال ^(۴) پیش از آنکه آسمان افراشته و زمین گسترده و طول و عرض و ظلمت و نور و دریا و هوا را بیافریند، ما را به وجود آورد.

سپس خدای تعالی خویش را تسبیح گفت، ما هم او را تسبیح کردیم، خدا ذاتش را تقدیس کرد، ما هم او را تقدیس کردیم، خدا عظمتش را تمجید کرد، ما هم او را ستودیم؛ از این رو، خدای متعال، این کارمان را قدر دانست.

آن گاه خدا از تسبیح من آسمان را آفرید، سپس آن را نگه داشت و زمین را

۱. در «الفضائل»، «قال رسول الله ﷺ: شرحْتُ لك ...» ضبط است.

۲. در «الفضائل» آمده است: إِلَّا بِبِرَاةٍ مِنْ أَعْدَاءِ عَلِيٍّ علیه السلام.

۳. الفضائل: ۵۴ - ۵۹؛ بحار الأنوار ۳۵: ۹۹ - ۱۰۶، حدیث ۳۳ (هر دو مأخذ با اختلاف در شماری از الفاظ).

۴. در روایت «روضة الواعظین» پانصد هزار سال، ثبت است (مؤلف، عُنِيَ عَنْهُ).

آفرید، سپس آن را گستراند و دریاها را آفرید، سپس آنها را ژرفاند.
و از تسبیح علی، فرشتگانِ مقرب و کزویان و روحانیان را آفرید. از این رو
[ثواب] هر آنچه فرشتگان [خدا را] تسبیح کنند (از روزی که خدای عزوجل ما را
آفرید تا برپایی قیامت) برای علی و شیعه اوست.
ای جابر، خداوند عزوجل ما را انتقال داد و در صُلب آدم افکند. من در طرف
راست او مستقر شدم و علی در جانب چپ وی جای گرفت.
پس از آن خدای عزوجل ما را از صُلب آدم در اصلاّب پاک نقل داد، از صلیبی مرا
نقل نداد مگر اینکه علی را همراه من نقل داد و همواره این چنین بودیم تا اینکه
خدای متعال ما را از پشتِ [نسلی] پاک (پشت عبدالمطلب) شکوفاند.
سپس مرا به پشتی پاک (پشت عبدالله) نقل داد و به بهترین رحم (رحم آمنه)
سپرد.

چون ظهور یافتم، فرشتگان لرزیدند و نالیدند و گفتند: ای خدا و آقای ما،
چه شد که نور ولایت علی را با این نور درخشان (مقصودشان نور محمد بود)
نمی‌بینیم؟

خدای عزوجل فرمود: من به ولیّ خویش از شما داناتر و دلسوزترم، سپس
خدای عزوجل [نور] علی را از پشت شخصی پاک که بهترین بنی هاشم بعد از پدرم
بود (ابوطالب) شکوفاند و به بهترین رحم (فاطمه دختر آسَد) سپرد.

سپس فرمود: ای جابر، قبل از اینکه [علی] در رحم قرار گیرد، در آن زمان،
مرد زاهد و عابدی به نام «مُثَرِّم بن رَغِیب»^(۱) بنِ شَیْبَان وجود داشت که یکی از

۱. در مأخذ، این واژه «رَغِیب» ضبط است.

عَبَاد به شمار می آمد و ۲۷۰ سال بود که خدا را عبادت می کرد، و حاجتی از خدا درخواست نکرده بود تا آنجا که خدا به خاطر طاعت نیک وی، حکمت و همت را در قلبش جای داد.^(۱) وی از خدای متعال خواست ولیّ خویش را به او نشان دهد، خدای متعال ابوطالب را سوی او فرستاد.

چون مَثْرَم او را دید، سُویش برخاست و سرش را بوسید و او را پیش خود نشانند و پرسید: خدایت رحمت کند! کیستی؟

ابوطالب گفت: مردی از تهامه.

مَثْرَم پرسید: از کدام [تیره] تهامه ای؟

ابوطالب گفت: از عبد مناف.

سپس گفت: از بنی هاشم.

[مَثْرَم] عابد از جا جهید و بار دوم سر ابوطالب را بوسه داد و گفت: سپاس خدای را که مرا نمیراند تا اینکه ولیّ خود را به من نمایاند.

مَثْرَم سپس گفت: ای مرد بشارت باد! خدای علیّ اعلا الهامی به من کرد که در آن بشارت توست.

ابوطالب پرسید: آن بشارت چیست؟

مَثْرَم گفت: فرزندی از نسل تو به دنیا می آید که ولیّ خدای ﷺ [و] امام پرهیزکاران و وصیّ رسول پروردگار جهانیان است، اگر آن فرزند را درک کردی سلام مرا به او برسان و بگو: مَثْرَم تو را سلام می رساند و می گوید: شهادت

۱. بر اساس متن «فضائل ابن شاذان»، ترجمه چنین است: خدای بزرگ به سبب حسن طاعت وی، حکمت را در قلبش جای داد و به او الهام کرد.

می‌دهم که خدایی جز الله وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد رسول خداست و به او نبوت تمام می‌شود و به علی وصایت پایان می‌یابد.

می‌گوید: ابوطالب گریست و پرسید: نام این مولود چیست؟

مُثَرَم گفت: اسم او علی است.

ابوطالب گفت: از حقیقت سخنی که گفتی سردر نمی‌آورم مگر اینکه برهان روشن و دلالت آشکارا برایم بیاوری.

مُثَرَم گفت: چه می‌خواهی؟

ابوطالب گفت: می‌خواهم بدانم آنچه را می‌گویی از جانب پروردگار جهانیان حق و راست است، آن را به تو الهام کرد.

مُثَرَم گفت: چه می‌خواهی؟ از خدای متعال بخواهم در همین مکان، تو را

طعام دهد؟

ابوطالب گفت: هم اکنون طعامی از بهشت را خواهانم.

راهب، سوی پروردگار دست به دعا برداشت.

جابر می‌گوید، رسول خدا ﷺ فرمود: هنوز دعای مُثَرَم تمام نشده بود که

طبقی آورده شد، بر آن میوه‌ای از بهشت و خوشه‌ای خرما و انگور و انار بود.

مُثَرَم آن را پیش ابوطالب آورد و او اناری را از آن خورد، سپس در همان لحظه

برخاست و پیش فاطمه بنت اسد (رضی الله عنها) آمد.

چون ابوطالب نور علی را در رحم فاطمه (دختر اسد) سپرد، هفت روز زمین

آنان را لرزاند تا اینکه قریش از این زلزله به تنگ آمدند و هراسناک شدند، گفتند:

پیش خدایانتان، سوی قلّه کوه ابو قُبیس بروید تا از آنها بخواهیم زلزله‌ای را که بر

ما فرود آمد و در ساحتِ ما نازل شد آرام و ساکن سازند.

می‌گوید: چون آنان بر کوه ابو قُبیس گرد آمدند، آن کوه چنان لرزید و تکان خورد که خدایان به رو در افتادند و آنان چون آن منظره را دیدند، گفتند: توانایی و طاقتی برای ما [در برابر این حادثه و بلا] نیست.

سپس ابوطالب بر آن کوه بالا رفت و گفت: ای مردم، بدانید که خدای عز و جل در این شب حادثه‌ای را پدید آورد و خلقی را آفرید که اگر او را فرمان نبرید و به طاعتش اقرار نکنید و به امامتی که سزامند اوست شهادت ندهید، آنچه را دامن‌گیرتان شد، آرام نگیرد تا آنجا که در تهامه (مکه) ساکنی نماند. گفتند: ای ابوطالب، ما به گفتار تو قائلیم.

ابوطالب گریست و دستانش را بلند کرد و گفت: بارالها، ای آقا و سرورم، به حق محمدیّه پسندیده و علویّه فرازمند و فاطمیّه درخشان، از تو می‌خواهم که رأفت و رحمت را بر اهل تهامه ارزانی داری.

جابر می‌گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که دانه‌ها را شکافت و جانداران را آفرید، عرب این کلمات را می‌نوشت و در سختی‌ها - در جاهلیت - به آنها دست به دعا برمی‌داشت، در حالی که حقیقت آنها را نمی‌دانست و نمی‌شناخت تا اینکه علی علیه السلام زاده شد.

چون شبی که آن حضرت به دنیا آمد، فرا رسید، زمین [آسمان]^(۱) نور افشاند، ستارگان چند برابر شدند، قریش از این کار در شگفت ماندند، بعضی از

۱. از آنجا که در متون شماری از روایات، إشراق (نور افشاندن) فعلی آسمانی می‌باشد و نیز به قرینه دو سطر بعد، ضبط واژه زمین - در اینجا - خطاست.

آنها در میان بعضی فریاد زدند و گفتند: حتماً در آسمان حادثه‌ای رخ داده است! آیا نورافشانی آسمان و درخشندگی آن و فزونی ستاره‌ها را - در آن - نمی‌بینید؟ ابوطالب بیرون آمد، در حالی که در کوچه‌های مکه و میدان‌ها و بازارهای مکه راه می‌رفت، می‌گفت: ای مردم، در این شب، حجت خدای متعال و ولی خدا در کعبه به دنیا آمد. مردم [حیران] مانده بودند، از علت نورافشانی آسمان و چند برابر شدن ستارگان در آن می‌پرسیدند، ابوطالب به آنان می‌گفت: شاد باشید! در این شب یکی از اولیای خدای ﷺ به دنیا آمد، به او همه خیر به آخر رسد و همه شر از بین برود و شرک و شبهات دور گردد.

می‌گویم: در روایت از طریق شاذان، پس از «جميع الشر» (همه بدی‌ها) آمده است:

وی امام متقیان، امیر مؤمنان، یاریگر دین، کوبنده مشرکان، [مایه] خشم منافقان، زیور عابدان، وصی رسول پروردگار جهانیان، امام هدایت، ستاره بلند، اوج خرد، چراغ تاریکی است، به حق و صدق حکم می‌کند، آرایش یقین و سرآمد دین و از بین برنده شرک و شبهات است.

به روایت ابن شاذان برمی‌گردیم:

می‌گوید: این الفاظ را پیوسته تکرار می‌کرد تا اینکه شب را به صبح رساند، به کعبه درآمد در حالی که این ابیات را می‌گفت:

- ای پروردگارم، پروردگار شب تار، پروردگار ماه درخشان نورافشان.

- حکم امضا شده‌ات را در نام این کودک برای ما بیان دارد.

می‌گوید: شنید هاتفی می‌گوید:

- شما را به فرزندی پیراسته ویژه ساختم، کودکی پاک و پاکیزه و پسندیده.

- نام او از اسم بلند علی است، علی که از نام «العلی» خدا اشتقاق یافت.

چون ابوطالب این را شنید، از کعبه بیرون آمد و چهل روز از قومش غایب شد.

جابر می‌گوید، پرسیدم: ای رسول خدا (سلام بر تو باد) ابوطالب کجا غیش زد؟

پیامبر ﷺ فرمود: سوی مُثَرِّم در کوه «لُکام» رفت تا او را به تولد علی بن ابی طالب ﷺ بشارت دهد؛ اگر او را زنده یافت، مژده رساند و اگر مرده یافت، انذار کند.

جابر پرسید: ای رسول خدا، چگونه قبر مُثَرِّم را می‌دانست و چگونه او را انذار می‌داد؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای جابر، آنچه را می‌شنوی پوشیده دار؛ چراکه آن از اسرار پنهان و از علوم در گنجۀ خداست.

مُثَرِّم برای ابوطالب غاری را در کوه «لُکام» توصیف کرد و گفت: در آنجا زنده یا مرده مرا می‌یابی. چون ابوطالب به آن غار رفت و داخل آن شد، ناگهان به مرده مُثَرِّم برخورد که در عبایش پیچیده‌اند و به آن کفن شده، رو به قبله‌اش قرار دارد و دو مار در کنار اویند که یکی سفیدتر از ماه و دیگری سیاه‌تر از شب تار است و این دو مار از او نگهبانی می‌کنند و نمی‌گذارند گزندی به او رسد.

چون آن دو مار ابوطالب را دیدند، در غار ناپدید شدند، ابوطالب [بر مردهٔ مَثرَم] درآمد و گفت: سلام بر تو ای ولیّ خدا، و رحمت و برکات خدا بر تو باد. در پی این سخن، خدا مَثرَم را زنده ساخت، برخاست و ایستاد و به صورتش دست می‌کشید در حالی که می‌گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست و محمّد رسول خداست و علی ولیّ خدا و امام بعد از اوست.

سپس مَثرَم گفت: ای ابوطالب بشارتم ده، دلبستهٔ بشارتت بودم تا اینکه خدا به آمدنت بر من منت نهاد.

ابوطالب گفت: شادمان باش که علی به زمین نمایان شد.

مَثرَم گفت: علامت شبی که در آن به دنیا آمد چه بود؟ ریز و درشت آن را برایم بازگوی.

ابوطالب گفت: آری، چون $\frac{1}{3}$ شب گذشت، فاطمه بنت اسد (رضی الله عنها) را درد زایمان گرفت. به او گفتم: ای سرور زنان، تو را چه می‌شود؟ گفت: دردی در خود می‌یابم. نام‌هایی را که در آنها نجات است بر او خواندم، به خواست خدای متعال، آرام گرفت. گفتم: زنانی از دوستانت را می‌آورم تا تو را بر امرت یاری رسانند.

فاطمه گفت: کاری را که می‌خواهی انجام ده.

[رفتم و آنان را صدا زدم] زنان نزد فاطمه گرد آمدند، ناگهان هاتفی از پشت خانه بانگ زد: ای ابوطالب، زنان را بازدار، چرا که ولیّ خدا را جز دستی پاک لمس نمی‌کند. هنوز این صدا پایان نیافته بود که برادر زاده‌ام، محمّد بن عبدالله آمد، زنان را پس زد و آنان را از ورای خانه خارج ساخت.

ناگهان به چهار زن برخوردیم که بر فاطمه درآمدند و لباس‌هایی از حریر سفید بر تن داشتند و رایحه آنها از مشک خوش‌بوی، دل‌انگیزتر بود. آنان به فاطمه گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا، فاطمه جواب سلامشان را داد، آنها پیش روی فاطمه نشستند و جَوْنَه‌ای^(۱) سیمین همراهشان بود.

اندکی نگذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا آمد. چون آن حضرت تولّد یافت، بر آنها درآمدیم در این هنگام [دیدم] آن حضرت علیه السلام نمایان شد، بر زمین سجده کرد در حالی که می‌گفت: شهادت می‌دهم خدایی جز «الله» نیست، و گواهی می‌دهم که محمد رسول خداست. به محمد، نبوت خاتمه یافت و به من، وصایت پایان می‌یابد.

یکی از زنان او را از روی زمین گرفت و در دامنش نهاد. چون آن حضرت را برداشت، وی به چهره‌اش نگریست و با زبانی روان گفت: سلام بر تو ای مادرم. آن زن جواب داد: سلام بر تو باد ای فرزندم.

آن حضرت پرسید: حال پدرم چگونه است؟

آن زن گفت: در نعمت‌های خدای تعالی به سر می‌برد.

چون این سخن را شنیدم، نتوانستم خودداری کنم، پرسیدم: فرزندم، مگر من پدر تو نیستم؟

گفت: چرا، لیکن من و تو از صُلب آدمیم و این زن، مادرم حواء است.

چون این را شنیدم، سر و صورتم را پایین انداختم و آن را با ردایم پوشاندم و از شرم خود را در گوشه‌ای از خانه انداختم.

۱. جَوْنَه: طبله عطار، صندوقچه کوچک، بُویدان، سلّه کوچکی که بر آن چرم کشیده باشند.

سپس زن دیگر نزدیک شد و با خود سبدي آکنده از مشک همراه داشت. آن زن علی عليه السلام را گرفت. چون علی به صورتش نگاه کرد، گفت: سلام بر تو ای خواهرم، وی جواب داد: سلام بر تو باد ای برادرم.

علی عليه السلام پرسید: حال عمویم چطور است؟

آن زن گفت: خوب است، تو را سلام می‌رساند.

پرسیدم: فرزندم، این زن کیست؟ و عمویت کدام است؟

علی عليه السلام گفت: این زن، مریم دختر عمران است و عمویم عیسی عليه السلام است.

آن زن، علی عليه السلام را با عطری که از بهشت بود، عطراگین ساخت.

سپس زن دیگر او را گرفت و در پارچه‌ای که به همراه داشت، درآورد.

ابوطالب گفت: اگر او را پاکیزه می‌کردیم برایم محبوب‌تر و خودش راحت‌تر

و سبک‌تر می‌شد.

این را بدان خاطر گفت که عرب نوزادشان را روز ولادتشان می‌شستند.

آن زنان گفتند: وی پاک و پاکیزه به دنیا آمد؛ زیرا وی [حرارت] آهن را

نمی‌چشد مگر به دست مردی که خدا و فرشتگان و آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها او

را دشمن می‌دارند و او شقی‌ترین اشقیاست.

از آنان پرسیدم: او کیست؟

گفتند: وی ابن ملجم است (لعنت خدای متعال بر او باد) وی قاتل آن حضرت در

کوفه، سی سال بعد از وفات محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

ابوطالب می‌گوید: من در حال شنیدن قول آنان بودم.

سپس محمد بن عبدالله (برادر زاده‌ام) علی را از دست آنان گرفت، و دستش

را در دستِ خویش نهاد و با او سخن گفت و علی از پیامبر هر چیزی پرسید و محمد ﷺ با علی ﷓ به اسراری که بین آن دو بود، سخن گفت.

پس از آن، زنان غیب شدند، آنان را ندیدم، با خود گفتم کاش دو زنِ اخیر را می‌شناختم.

علی ﷓ به آن آگاه بود، دربارهٔ زنان از او پرسیدم، گفت: زنِ اوّل، مادرم حوّا و زنِ دوّم که مرا با بوی خوشِ عطراگین ساخت، مریم - دختر عمران - بود و امّا آن زنی که مرا در جامه درآورد، آسیه و آن زنِ صاحبِ سَبَد، مادر موسی بود.

سپس علی ﷓ فرمود: ای ابوطالب، خود را به مَثُرم برسان و او را به آنچه دیدی بشارت ده و باخبر ساز، او را در فلان غار، در فلان جا و فلان مکان می‌یابی.

چون آن حضرت از مناظره با برادر زاده‌ام و گفت و گو با من فارغ شد به حالتِ نخست (کودکی) بازگشت.

ای مَثُرم، پیش تو آمدم و با خبرت ساختم و همهٔ قصه را بدان گونه که با چشم دیدم، برایت شرح دادم.

ابوطالب می‌گوید: چون مَثُرم این سخن را از من شنید، به شدّت در این باره گریست، سپس لحظه‌ای فکر کرد، آن گاه آرام گرفت و لَمید، پس از آن سرش را پوشاند و گفت به زیادی عبايم مرا بپوشان، این کار را کردم، دراز کشید و در این هنگام میّت شد (چنان که پیش از این جریان، جسدی مرده بود).

ابوطالب سه روز نزد مَثُرم ماند، با وی سخن می‌گفت و جوابی نمی‌شنید. از این رو، به وحشت افتاد. پس از آن، دو مار بیرون آمدند و گفتند: به ولیّ خدا

ملحق شو که تو به صیانت و حفاظت از او سزاوارتری و بهتر از دیگران او را کفایت می‌کنی.

از آن دو مار پرسیدم: شما کیانید؟

گفتند: ما عمل صالح اوییم، خدای عزوجل ما را به صورتی که می‌بینی درآورد، تا قیامت، روز و شب، آزار و اذیت را از او دور می‌سازیم. هرگاه قیامت به پا شود، یکی از ما قائد و دیگری سائق و راهنمای او به بهشتیم.

سپس ابوطالب به مکه بازگشت.

جابر بن عبدالله می‌گوید: رسول خدا ﷺ به من فرمود: آنچه را پرسیدی برایت شرح دادم، حفظ آن بر تو واجب است؛ همانا برای علی نزد خدا منزلتی بزرگ و عطا‌هایی هنگفت است که به هیچ یک از فرشتگان مُقَرَّب و انبیای مرسل [آنها را] نداد و حُبّ علی بر هر مسلمانی واجب می‌باشد؛ زیرا او تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ است. احدی جز با جواز عبور از سوی علی علیه السلام نمی‌تواند بر صراط بگذرد.^(۱)

[نقل این حدیث در دیگر کتاب‌ها]

مجلسی رحمه الله در جلد نهم بحار الأنوار، مانند این روایات را (با اندکی اختلاف) از کتاب «روضة الواعظین»^(۲) روایت می‌کند.^(۳)

علی بن طاووس، در کتاب «الیقین» (در باب ۴۳) از کتاب «مولد

۱. براساس متن «الفضائل» ترجمه چنین است: مگر با برائت از دشمنان علی علیه السلام.

۲. روضة الواعظین ۱: ۷۷-۸۱.

۳. بحار الأنوار ۳۵: ۱۰-۱۶، حدیث ۱۲.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) (اثر شیخ صدوق) قسمتی از این روایت را تا جایی که نیاز دارد، با این سند می آورد:

از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از حسین بن عطا، از شاذان بن علا، از یحیی بن ابی یحیی، از عبدالعزیز بن عبدالصمد، از مسلم بن خالد مکی، از جابر بن عبدالله انصاری.^(۱)

حدیث (۳)

خبری دیگر دربارهٔ میلاد علی (علیه السلام) در کعبه مشرفه

از الامالی اثر شیخ طوسی (رحمه الله).

شیخ طوسی (رحمه الله) می گوید: به ما خبر داد ابوالحسن، محمد بن احمد بن حسن بن شاذان، گفت: برایم حدیث کرد احمد بن محمد بن آیوب، گفت: برای ما حدیث کرد عمر بن حسن قاضی، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن محمد، گفت: برایم حدیث کرد ابو حبیب،^(۲) گفت: برایم حدیث کرد سفیان بن عیینه، از زهری، از عایشه (حدیث زیر را).

ح: ^(۳) محمد بن احمد بن شاذان می گوید: و برای ما حدیث کرد سهل بن احمد، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن عمر زنبقی،^(۴) گفت: برای ما حدیث کرد زکریا بن یحیی، گفت: برای ما حدیث کرد ابو داود، گفت: برای ما حدیث کرد شعبه، از قتاده، از انس بن مالک، از عباس بن عبدالمطلب (حدیث ذیل را).

۱. الیقین: ۱۹۱.

۲. در «امالی طوسی»، «ابو حبیب» ضبط است.

۳. این علامت، مخفف حیلولت به معنای نقل حدیث به سند دیگر است.

۴. در «امالی طوسی»، «زُبَیعی» ضبط است.

ح: ابن شاذان می‌گوید: و برایم حدیث کرد ابراهیم بن علی، به اسنادش از ابو عبدالله، جعفر بن محمد، از پدرانش علیہ السلام که فرمود:

كَانَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَيزيدُ بْنُ قَعْنَبٍ جَالِسَيْنِ مَا بَيْنَ فَرِيقِ بَنِي هَاشِمٍ وَفَرِيقِ بَنِي عَبْدِ الْعَزَى بِإِزَاءِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، إِذْ أَتَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ أُمِّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَكَانَتْ حَامِلَةً بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِتِسْعَةِ أَشْهُرٍ، وَكَانَ يَوْمَ التَّمَامِ. قَالَ: فَوَقَفَتْ بِإِزَاءِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَقَدْ أَخَذَهَا الطَّلُقُ، فَرَمَقَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَتْ: أَيُّ رَبِّ، إِنِّي مُؤْمِنَةٌ بِكَ وَبِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِكَ الرَّسُولُ، وَبِكُلِّ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِكَ، وَبِكُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ، وَإِنِّي مُصَدِّقَةٌ بِكَلَامِ جَدِّي إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، وَإِنَّهُ بَنَى بَيْتَكَ الْعَتِيقَ.

فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْبَيْتِ وَمَنْ بَنَاهُ، وَبِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ الَّذِي فِي أَحْشَائِي الَّذِي يُكَلِّمُنِي وَيُؤَنِّسُنِي بِحَدِيثِهِ، وَأَنَا مُؤْمِنَةٌ أَنَّهُ أَحَدُ آيَاتِكَ ^(۱) وَدَلَالَتِكَ لَمَّا يَسُرُّ عَلَيَّ وَلَادَتِي.

قَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَيزيدُ بْنُ قَعْنَبٍ: فَلَمَّا تَكَلَّمَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ وَدَعَتْ بِهَذَا الدُّعَاءِ، رَأَيْنَا الْبَيْتَ قَدْ انْفَتَحَ مِنْ ظَهْرِهِ وَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ فِيهِ وَغَابَتْ عَنْ أَبْصَارِنَا، ثُمَّ عَادَتْ الْفُتْحَةُ وَالتَّرَقَّتْ بِإِذْنِ اللَّهِ.

فَرُمْنَا أَنْ نَفْتَحَ الْبَابَ لِنَصِلَ إِلَيْهَا بَعْضُ نِسَائِنَا فَلَمْ يَنْفَتِحِ الْبَابُ فَعَلِمْنَا أَنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى.

وَبَقِيََتْ فَاطِمَةُ فِي الْبَيْتِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، قَالَ: وَأَهْلُ مَكَّةَ يَتَحَدَّثُونَ بِذَلِكَ فِي أَفْوَاهِهِ

۱. در «امالی طوسی» آمده است: وَأَنَا مُوقِنَةٌ أَنَّهُ إِخْدا آيَاتِكَ.

السُّكَّكِ وَتَتَحَدَّثُ الْمُخَدَّرَاتُ فِي خُدُورِهِنَّ.

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ انْفَتَحَ الْبَيْتُ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَتْ دَخَلَتْ فِيهِ، فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَدَيْهَا ثُمَّ قَالَتْ:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - اخْتَارَنِي مِنْ خَلْقِهِ وَفَضَّلَنِي عَلَى الْمُخْتَارَاتِ مِمَّنْ مَضَى قَبْلِي:

وَقَدْ اخْتَارَ اللَّهُ أَسِيَّةَ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَإِنَّمَا عَبَدَتِ اللَّهَ سِرًّا فِي مَوْضِعٍ لَا يَجِبُ أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ فِيهَا إِلَّا اضْطِرَّارًا.

وَإِنَّ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ هَزَّتِ ^(١) الْجِدْعَ الْيَابِسَ مِنَ النَّخْلَةِ فِي فَلَاحٍ مِنَ الْأَرْضِ حَتَّى تَسَاقَطَ عَلَيْهَا رُطْبًا جَنِيًّا.

وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَنِي وَفَضَّلَنِي عَلَيْهِمَا وَعَلَى كُلِّ مَنْ مَضَى قَبْلِي مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛ لِأَنِّي وَلَدْتُ فِي بَيْتِهِ الْعَتِيقِ وَبَقِيتُ فِيهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَكُلُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ وَأَرْزَاقِهَا، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَخْرُجَ وَوَلَدِي عَلَى يَدَيَّ هَتَفَ بِي هَاتِفٌ وَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ، سَمِيهِ عَلِيًّا؛ فَإِنَّا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى، وَإِنِّي خَلَقْتُهُ مِنْ قُدْرَتِي وَعَزَّ جَلَالِي وَقَسَطِ عَدْلِي، وَاشْتَقَقْتُ اسْمَهُ مِنْ اسْمِي، وَأَدَبْتُهُ بِأَدَبِي، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يُؤَدُّنُ فَوْقَ بَيْتِي، وَيَكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَيَرْمِيهَا عَلَى وَجْهِهَا، وَيُعَظِّمُنِي وَيُمَجِّدُنِي وَيُهَلِّلُنِي، وَهُوَ الْإِمَامُ بَعْدَ حَبِيبِي وَنَبِيِّي وَخَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي مُحَمَّدٍ رَسُولِي وَوَصِيِّهِ؛ فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَنَصَرَهُ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ عَصَاهُ وَخَذَلَهُ وَجَحَدَ حَقَّهُ.

١. در «امالی طوسی» آمده است: وَإِنَّ مَرْيَمَ - بِنْتَ عِمْرَانَ - حَيْثُ اخْتَارَهَا اللَّهُ وَيَسَّرَ عَلَيْهَا وِلَادَةَ عِيسَى، فَهَزَّتْ

فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو طَالِبٍ سُرَّ، وَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

قَالَ: ثُمَّ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا دَخَلَ اهْتَزَّ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَضَحِكَ فِي وَجْهِهِ، وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

قَالَ: ثُمَّ تَنَحَّحَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَالَ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿^(١)﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَدْ أَفْلَحُوا بِكَ.

وَقَرَأَ تَمَامَ الْآيَةِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿^(٢)﴾.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتَ وَاللَّهُ أَمِيرُهُمْ، تَمِيرُهُمْ مِنْ عُلُومِكَ فَيَمْتَارُونَ، وَأَنْتَ وَاللَّهُ دَلِيلُهُمْ وَبِكَ يَهْتَدُونَ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِفَاطِمَةَ: اذْهَبِي إِلَى عَمِّهِ حَمْرَةَ فَبَشِّرِيهِ بِهِ.

فَقَالَتْ: وَإِذَا خَرَجْتُ أَنَا فَمَنْ يُرَوِّيه؟

قَالَ: أَنَا أُرَوِّيه.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: أَنْتَ تُرَوِّيه إِيَّاهُ؟

قَالَ: نَعَمْ، فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِسَانَهُ فَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا فِي فَمِهِ،

وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾ ^(٣)، قَالَ: فَسُمِّيَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ.

١. سورة مؤمنون (٢٣) آيات ١ و ٢.

٢. سورة مؤمنون (٢٣) آيات ٣ - ١١.

٣. سورة بقره (٢) آية ٦٠.

فَلَمَّا أَنْ رَجَعَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ رَأَتْ نُورًا قَدْ اِرْتَفَعَ مِنْ عَلِيٍّ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ .
قَالَتْ: ثُمَّ شَدَّدَتْهُ وَقَمَطَتْهُ قِمَاطًا^(۱) فَبَتَرَ الْقِمَاطَ، ثُمَّ جَعَلَتْهُ قِمَاطَيْنِ فَبَتَرَهُمَا،
فَجَعَلَتْهُ ثَلَاثَةً فَبَتَرَهَا، فَجَعَلَتْهُ أَرْبَعَةً أَقْمِطَةً مِنْ رَقٍّ مِصْرَ لَصَلَابَتِهِ فَبَتَرَهَا، فَجَعَلَتْهُ
خَمْسَةً أَقْمِطَةً دِيبَاجٍ لَصَلَابَتِهِ فَبَتَرَهَا كُلَّهَا، فَجَعَلَتْهُ سِتَّةً مِنْ دِيبَاجٍ وَوَاحِدًا مِنَ الْأَدَمِ
فَتَمَطَّى فِيهَا فَقَطَعَهَا كُلَّهَا بِإِذْنِ اللَّهِ .

ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ: يَا أُمُّهُ لَا تَشُدِّي يَدَيَّ فَإِنِّي أَحْتَاجُ أَنْ أَبْصِبَ لِرَبِّي بِإِصْبَعِي .
قَالَ، فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّهُ سَيَكُونُ لَهُ شَأْنٌ وَبَنًا .
قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَاطِمَةَ، فَلَمَّا بَصَرَ عَلِيًّا ﷺ
بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَضَحِكَ فِي وَجْهِهِ وَأَشَارَ إِلَيْهِ أَنْ خُذْنِي وَاسْقِنِي مِمَّا
سَقَيْتَنِي بِالْأَمْسِ .

قَالَ: فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: عَرَفَهُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ .
قَالَ: فَبِكَلَامِ فَاطِمَةَ، سُمِّيَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ عَرَفَةَ؛ يَعْنِي أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ
عَرَفَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ .

فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ - وَكَانَ الْعَاشِرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ - أَذِنَ أَبُو طَالِبٍ إِذْنًا^(۲) جَامِعًا
وَقَالَ هَلُمُّوا إِلَيَّ وَلَيْمَةَ ابْنِي عَلِيٍّ .

قَالَ: وَنَحَرَ ثَلَاثِمِائَةً مِنَ الْإِبِلِ وَالْفَرَسِ مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَاتَّخَذَ وَلِيمَةً عَظِيمَةً
وَقَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا مَنْ أَرَادَ مِنْ طَعَامِ عَلِيٍّ وَلَدِي فَهَلُمُّوا وَطُفُّوا بِالْبَيْتِ سَبْعًا

۱. در «امالی طوسی» آمده است: قال: ثُمَّ شَدَّدَتْهُ ... بِقِمَاطٍ

۲. در «امالی طوسی» آمده است: أَذَّنَ أَبُو طَالِبٍ أَذْنًا جَامِعًا؛ در «مدینه المعاجز»، «أَذِنَ أَبُو طَالِبٍ إِذْنًا جَامِعًا» ضبط است.

سَبْعًا وَاذْخُلُوا وَسَلِّمُوا عَلَيَّ وَلَدِي عَلِيٍّ فَإِنَّ اللَّهَ شَرَّفَهُ؛ وَلِفِعْلِ أَبِي طَالِبٍ شَرَّفَ
يَوْمَ النَّحْرِ؛^(۱)

عبّاس بن عبدالمطلب و یزید بن قَعْنَب میان گروه بنی هاشم و گروه بنی
عبدالعزّا رو به روی بیت الحرام نشسته بودند که ناگهان فاطمه بنت اسد بن هاشم
(مادر امیرالمؤمنین علیه السلام) آمد.

فاطمه به امیرالمؤمنین، نه ماهه حامله بود و آن روز، روز پایانی بارداری اش
به شمار می رفت.

فاطمه - که درد زایمان داشت - در مقابل بیت الله الحرام ایستاد، چشم ها را به
آسمان دوخت و گفت: پروردگارا، من به تو و آنچه پیامبر از نزد تو آورد و به هر
یک از انبیای تو و به همه کتاب هایی که نازل کردی ایمان دارم و کلام جَدَم،
ابراهیم خلیل را تصدیق می کنم و اینکه او بیت عتیق تو را بنا کرد.

[پروردگارا] به حق این خانه و کسی که آن را ساخت و به حق این مولودی که
در شکم دارم و او با من حرف می زند و همدم است و من ایمان دارم که او یکی
از آیات و دلایل توست، زایمانم را بر من آسان گردان.

عبّاس بن عبدالمطلب و یزید بن قَعْنَب می گویند: چون فاطمه بنت اسد این
سخنان را گفت و این دعا را بر زبان آورد، دیدیم کعبه از پشت باز شد و فاطمه
در آن درآمد و از دیدگان ما پنهان گردید، سپس آن شکاف - به اذن خدا - به
حالت اوّل برگشت و به هم چسبید.

۱. امالی طوسی: ۷۰۶-۷۰۹، حدیث ۱۵۱۱؛ بحار الأنوار ۳۵: ۳۵-۳۹، حدیث ۳۷؛ المناقب
(کتاب العتیق): ۴۷-۵۰؛ مدینه المعاجز ۱: ۴۵-۵۱، حدیث ۱.

قصد کردیم در کعبه را بگشاییم تا بعضی از زنان ما به فاطمه دسترسی یابد، اما در باز نشد، از این رو دانستیم که این کار، امری از جانب خدای متعال است.

فاطمه سه روز در کعبه ماند و اهل مکه در کوچه و بازار در این باره سخن می‌گفتند و دوشیزگان در سراپرده‌ها به آن لب می‌جنبانند.

پس از سه روز، کعبه از جایی که فاطمه در آن درآمد باز شد، فاطمه در حالی که علی در دستانش بود بیرون آمد، سپس گفت:

ای مردم، خدای عز و جل از میان خلق مرا برگزید و مرا بر برگزیدگان پیش از من برتری بخشید.

خدا آسیه - بنت مزاحم - را برگزید، وی خدا را پنهانی (در جایی که خدا دوست نداشت در آنجا عبادت شود مگر از سر اضطرار و ناچاری) پرستید.

و [خدا] مریم - دختر عمران - [را برگزید چراکه ولادت عیسی را بر او آسان ساخت] ^(۱) شاخه خشک خرما را در یکی از بیابان‌های زمین تکانید تا اینکه خرمای تازه برایش ریخت.

خدای متعال مرا انتخاب کرد و بر این دو و بر همه زنان جهانیان پیش از من برتری داد؛ زیرا من در بیت عتیق او را زاییدم و در آن سه روز ماندم و از میوه‌ها و خوراک‌های بهشتی خوردم، چون خواستم بیرون آیم، در حالی که فرزندم بر دستانم بود، هاتفی بانگ زد و گفت: ای فاطمه، او را «علی» بنام، منم خدای علی اعلا، او را از قدرت و عزت جلالم و قسط و عدلم آفریدم، نام او را از نام

۱. ترجمه داخل کروشه، براساس متن آمالی طوسی است.

خویش برگرفتم و ادبم را به او آموختم، او اوّل نفری است که بالای خانه‌ام اذان می‌دهد و بت‌ها را می‌شکند و به رو می‌اندازد و مرا تعظیم و تمجید و تهلّیل می‌کند. وی بعد از حبیب و نبی و برگزیده‌ام از خلق - محمّد پیامبرم - امام [بر مردم] و وصیّ محمّد است؛ خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و یاری کند و بدا به حال کسی که او را فرمان نبرد و خوار سازد و حقّش را برنتابد.

چون ابوطالب علیه السلام علی را دید، شاد و خوش حال شد. علی علیه السلام فرمود: سلام بر تو ای پدر و رحمت و برکات خدا بر تو باد!

سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد. چون پیامبر درآمد، علی در برابر آن حضرت جنید و به روی آن حضرت خندید و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

آن گاه - به اذن خدا - صدایش را صاف کرد و خواند:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، به راستی که مؤمنان رستگار شدند، آنان که در نمازشان خشوع دارند» (تا آخر آیه).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به تو [ای علی] رستگار شدند.

علی علیه السلام تمام آیه را خواند تا [رسید بدین جا که خدا می‌فرماید] «آنان وارثان [بهشت] اند، کسانی که فردوس را ارث می‌برند و در آن جاودان‌اند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند [ای علی] تو امیر آنهایی، از علوم آنها را می‌خورانی و آنها از آن علوم می‌اندوزند و بهره می‌برند، و والله تو راهنمای آنهایی، به تو هدایت می‌یابند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: سوی عمویش حمزه برو و او را به [ولادت] علی بشارت ده.

فاطمه گفت: اگر من بروم، چه کسی او را سیراب سازد؟

رسول خدا ﷺ فرمود: من سیرابش می‌سازم.

فاطمه پرسید: شما او را [شیر می‌دهید و] سیراب می‌سازید؟!

پیامبر ﷺ فرمود: آری، آن گاه پیامبر ﷺ زبانش را به [دهان] او داد، از زبان آن حضرت دوازده چشمه در دهان علی جوشید و این [همان] سخن خدای متعال است که: «از آن دوازده چشمه فوران کرد».

می‌گوید: از این رو، آن روز، «روز ترویج» نامیده شد.

چون فاطمه بنت اسد بازگشت، دید نوری از علی سوی عنان آسمان بلند است.

فاطمه می‌گوید: سپس علی را بستم و خوب قنداقش کردم، علی بند قنداق را درید، آن گاه او را با دو بند قنداق کردم، هر دو را گسست، بار دیگر با سه بند قنداقش کردم، آنها را برید، پس از آن با چهار بند از طناب مصری - به خاطر استحکامش - او را قنداق کردم، آنها را هم پاره کرد، سپس با پنج بند از ابریشم (به خاطر محکمی‌اش) او را قنداق کردم، همه‌شان را گسست، آن گاه با شش بند از حریر و یک تسمه چرمی قنداقش کردم، در آن خود را کشید و همه را - به اذن خدا - بُرید.

سپس علی علیه السلام گفت: مادرم، دستانم را نبند، می‌خواهم انگشتم را برای پروردگارم بجنبانم.

در این هنگام ابوطالب گفت: شأن و خبری [از این کودک] بروز خواهد

یافت.

چون فردا شد، رسول خدا ﷺ بر فاطمه درآمد، چون چشم علی علیہ السلام به رسول خدا ﷺ افتاد، به روی آن حضرت خندید و اشاره کرد که مرا بگیر و از آنچه دیروز آشامندی بنوشان.

رسول خدا ﷺ علی را گرفت. فاطمه گفت: سوگند به پروردگار کعبه علی او را شناخت.

می‌گوید: به سبب این کلام فاطمه، آن روز، «روز عرفه» نامیده شد؛ یعنی امیرالمؤمنین علی رسول خدا ﷺ را شناخت.

چون روز سوّم فرا رسید (که روز دهم ذی حجّه بود) ابوطالب اعلان عمومی کرد که بشتابید سوی ولیمه فرزندانم علی.

می‌گوید: ابوطالب سیصد شتر و هزار رأس گاو و گوسفند قربانی کرد و میهمانی بزرگی راه انداخت و گفت: هان ای مردم، هرکه طعام فرزندانم علی را می‌خواهد [بیاید] بشتابید و هفت بار هفت بار خانه کعبه را طواف کنید و داخل شوید و بر فرزندانم علی سلام دهید؛ چرا که خدا او را شرافت بخشید. و به خاطر فعل ابوطالب [آن روز، به] «یوم النحر» (روز قربانی) شرافت یافت.

[توضیحی پیرامون تولد امام علی علیہ السلام در ذوالحجّه]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: از ظاهر این خبر برمی‌آید که ولادت امیرالمؤمنین علی علیہ السلام در ذوالحجّه رخ داد و این تاریخ، برخلاف چیزی است که میان اهل حدیث و سیره، معروف است.

می‌توان آن را بر «نسیء»^(۱) حمل کرد و وجه موافقت آن بر نسیء نیازمند شرح و بسط طولانی است که زمان اقتضای آن را ندارد؛ زیرا می‌ترسم موانعی پدید آید و از اتمام کتاب بازم دارد.

در کتاب الأربعین مان که «مقیات العارفین فی مناقب امیرالمؤمنین» نام یافت،

۱. در آیه ۲۸ سوره توبه، می‌خوانیم: ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾؛ نسیء، فزونی در کفر است. در پی نوشت «بحار الأنوار ۳۵: ۴۹، پی نوشت ۴» در تحقیق این معنا آمده است: حقّ واقع در معنای نسیء (چنان که پیامبر در خطبه‌اش در حجّة الوداع بدان اشاره کرد و منجم بزرگ ابو ریحان بیرونی آن را شرح داده است) این است که:

قریش در هر سه سال، یک ماه را کیسه می‌گرفتند تا موسم حج از فصل معین جلوتر نیفتد (این کار را برای منافع تجارت‌هاشان می‌کردند) سال سوّم آنها که کیسه بود، ۱۳ ماه داشت، از این رو، محرم را ذی حجّة دوّم می‌نامیدند و از مابعد محرم (که صفر بود) سال را می‌آغازیدند و می‌شمردند: محرم... صفر... [یعنی صفر، محرم می‌شد و ربیع الاول، صفر...].

با این نسیء، شمردن ماه‌ها و شناخت آنها سردرگم می‌شد به گونه‌ای که دانسته نمی‌شد رجب واقعی و ربیع واقعی چه زمانی است تا اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگام پایان دوره سال‌ها (۳۳ سال) ظهور کرد و در خطبه حجّة الوداع فرمود: اکنون گردش زمان (مانند دوره‌ای که آسمان‌ها و زمین آفریده شد) دوازده ماه است: چهار تا از آنها ماه‌های حرام‌اند...

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان داشت که ماه‌ها در جای واقعی‌شان قرار گرفتند و سال ۱۲ ماه است و هرگز ۱۳ ماه نمی‌گردد.

مورخان ولادت علی (علیه السلام) را در ۱۳ رجب آنان نوشتند و ثبت کردند، نه رجب واقعی. تولّد امام (علیه السلام) با ماه شعبان موافقت دارد؛ زیرا آن حضرت در سال حجّة الوداع در سال ۳۴ عمرش درآمد. هرگاه که به سال ولادتش بازگردیم و برای هر سه سال یک [ماه] کیسه حساب کنیم، تولّد آن حضرت در ۱۳ رجب سال دوّمی می‌شود که حج را در محرم گزارده‌اند. از این رو، ذی حجّة آنها در محرم واقعی است و رجب آنها در شعبان واقعی می‌گردد و میان این شعبان و شعبان حجّة الوداع ۳۲ سال است.

بر این ماه‌های کیسه که ۱۲ ماه است، یک سال را اضافه کن، عمر آن حضرت تا سال حجّة الوداع ۳۳ سال می‌شود و در این هنگام، واجب است قائل شویم که ولادت امام علی (علیه السلام) در هفتم شعبان بود (چنان که در روایت صفوان هست).

در ذیل همین حدیث (که حدیث اول آن کتاب است) سخن را در این زمینه شرح داده‌ایم و وجه موافقت آن را بر «نسیء» به وجوه گوناگونی روشن ساخته‌ایم، خدا ما را بر اتمام آن و اتمام این کتاب موفق بدارد (إن شاء الله تعالی).

از این رو، به آنچه در آنجا هست، بسنده می‌کنیم.

حدیث (۴)

خبر دیگری در میلاد علی علیه السلام و اینکه آن حضرت کتاب‌های

آسمانی را خواند

الفضائل، اثر شاذان بن جبرئیل رضی الله عنه.

ابن شاذان، با حذف اسناد، از سلمان و مقداد بن أسود کندی و عمار بن یاسر عبسی^(۱) و ابوذر غفاری و حذیفه بن یمان و ابو الهیثم بن تیّهان و خزیمه بن ثابت (ذو الشهادتین) و ابو طفیل، عامر بن واثله (خدا از همه‌شان خشنود باد) روایت می‌کند که:

إِنَّهُمْ دَخَلُوا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَلَسُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَالْحُزْنُ ظَاهِرٌ فِي وُجُوهِهِمْ، فَقَالُوا:

نَفْدِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَمْوَالِنَا وَأَنْفُسِنَا وَبِالْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ، إِنَّا نَسْمَعُ فِي أَخِيكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مَا يَحْزُنُنَا، أَتَأْذَنُ لَنَا بِالرَّدِّ؟

فَقَالَ: وَمَا عَسَاهُمْ أَنْ يَقُولُوا فِي أَخِي عَلِيٍّ؟

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَقُولُونَ: أَيُّ فَضْلٍ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي سَبْقِهِ إِلَيَّ

۱. در «الفضائل»، «عنسی» ضبط است.

الإِسْلَامَ وَإِنَّمَا أَدْرَكُهُ طِفْلاً، وَنَحْوَ مِنْ ذَلِكَ، ^(١) فَهَذَا يَحْزُنُنَا.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَذَا يَحْزُنُكُمْ؟

قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ: بِاللَّهِ عَلَيْكُمْ، هَلْ عَلِمْتُمْ مِنَ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ ذَهَبَ أَبُوهُ وَهُوَ حَمْلٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَخَافَتْ عَلَيْهِ مِنَ التُّمْرُودِ بْنِ كَنْعَانَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - لَأَنَّهُ كَانَ يَقْتُلُ الْأَوْلَادَ وَيَبْقَرُ بَطُونَ الْحَوَامِلِ، فَجَاءَتْ بِهِ فَوَضَعَتْهُ بَيْنَ أَتْلَالِ بِسَاطِي نَهْرِ النَّيْلِ يُقَالُ لَهُ «جَزْوَان» بَيْنَ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى إِقْبَالِ اللَّيْلِ. ^(٢)

فَلَمَّا وَضَعَتْهُ وَاسْتَقَرَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، قَامَ مِنْ تَحْتِهَا يَمْسَحُ رَأْسَهُ وَوَجْهَهُ وَيُكَبِّرُ وَيَشْهَدُ الشَّهَادَةَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ.

ثُمَّ أَخَذَ ثَوْباً فَاتَّسَحَّ بِهِ، وَأُمُّهُ تَرَى مَا يَصْنَعُ وَقَدْ ذُعِرَتْ مِنْهُ ذُعْراً شَدِيداً. فَهَزُولَ مِنْ يَدِهَا مَادّاً عَيْنَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَكَانَ مِنْهُ أَنَّهُ قَالَ عِنْدَ نَظَرِ الْكَوَاكِبِ، قَالَ ثُمَّ لَمَّا رَأَى الْقَمَرَ قَالَ، ثُمَّ لَمَّا رَأَى الشَّمْسَ قَالَ.

فَقَالَ اللَّهُ فِيهِ: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ^(٣) الْآيَةَ. وَعَلِمْتُمْ أَنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ كَانَ قَرِيباً مِنْ فِرْعَوْنَ، وَكَانَ فِرْعَوْنُ فِي طَلَبِهِ وَكَانَ يَبْقَرُ بَطُونَ الْحَوَامِلِ مِنْ أَجْلِهِ؟

فَلَمَّا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ فَرَعَتْ عَلَيْهِ فِرْعَافاً شَدِيداً، فَأَخَذَتْهُ مِنْ تَحْتِهَا وَطَرَحَتْهُ فِي التَّابُوتِ.

وَكَانَ يَقُولُ لَهَا: يَا أُمِّي أَلْقِينِي فِي الْيَمِّ.

١. در «الفضائل»، «ونحو ذلك» ضبط است.

٢. در «الفضائل»، «إلى الليل» ضبط است.

٣. سورة انعام (٦) آية ٧٥.

فَقَالَتْ لَهُ وَهِيَ مَذْعُورَةٌ مِنْ كَلَامِهِ: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْغَرَقَ.
 قَالَ لَهَا: لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَادِّي إِلَيْكَ.
 ثُمَّ أَلْقَتْهُ كَمَا ذَكَرَ لَهَا، ثُمَّ بَقِيَ فِي الْيَمِّ لَا يَطْعَمُ طَعَامًا وَلَا يَشْرَبُ شَرَابًا مَعْصُومًا
 مُدَّةً إِلَى أَنْ رُدَّ إِلَى أُمِّهِ. وَقِيلَ إِنَّهُ بَقِيَ سَبْعِينَ يَوْمًا.
 فَأَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ: ﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ﴾ ^(١)
 الْآيَةُ.

وَعِيسَى بْنُ مَرْيَمَ إِذْ تَكَلَّمَ عِنْدَ وَلَادَتِهِ، وَقِصَّتُهُ مَشْهُورَةٌ، ﴿فَنَادَاهَا﴾ ^(٢) مِنْ تَحْتِهَا
 أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٣﴾ الْآيَةُ، ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ
 أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ ^(٤).

وَقَدْ عَلِمْتُمْ جَمِيعًا أَنِّي أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، وَأَنَّ
 نُورَنَا كَانَ يُسْمَعُ تَسْبِيحُهُ مِنْ أَضْلَابِ آبَائِنَا وَبُطُونِ أُمَّهَاتِنَا فِي كُلِّ عَصْرِ وَزَمَنِ إِلَى
 عَبْدِ الْمُطَلِّبِ.

فَكَانَ نُورُنَا يَظْهَرُ فِي وُجُوهِ آبَائِنَا، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى عَبْدِ الْمُطَلِّبِ انْقَسَمَ النُّورُ
 نِصْفَيْنِ: نِصْفٌ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ وَنِصْفٌ إِلَى أَبِي طَالِبٍ عَمِّي، وَأَنْتَهُمَا كَانَا إِذَا جَلَسَا فِي
 مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ يَتَلَأَلُ نُورُنَا فِي وَجْهَيْهِمَا مِنْ دُونِهِمْ، حَتَّىٰ إِنَّ السَّبَاعَ وَالْهَوَامَّ كَانَتْ
 تُسَلِّمُ عَلَيْهِمَا لِأَجْلِ نُورِنَا حَتَّىٰ خَرَجْنَا إِلَى دَارِ الدُّنْيَا.

١. سورة طه (٢٠) آية ٤٠.

٢. در متن مؤلف ﷺ و نسخه شاگرد «فَنَادَتْهَا» ضبط است که تصحیف (خطای نوشتاری) به نظر می‌رسد.

٣. سورة مريم (١٩) آية ٢٤.

٤. سورة مريم (١٩) آية ٣٣.

وَقَدْ نَزَلَ جِبْرِيلُ عِنْدَ وَلَادَةِ ابْنِ عَمِّي عَلِيٍّ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: الْآنَ ظَهَرَتْ بُيُوتُكَ وَإِعْلَامُ دِينِكَ وَكُشِفَ رِسَالَتِكَ، ^(١) إِذَا أَيْدَتْكَ بِأَخِيكَ وَوَزِيرِكَ وَخَلِيفَتِكَ مِنْ بَعْدِكَ، وَالَّذِي أَشَدُّ بِهِ أَرْكَ وَأَعْلَى بِهِ ذِكْرُكَ، عَلِيٌّ أَخِيكَ وَابْنُ عَمِّكَ، فَقُمْ إِلَيْهِ وَاسْتَقْبَلْهُ بِيَدِكَ الْيُمْنَى؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَشِيعَتِهِ مِنَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ.

قَالَ: فَقُمْتُ فَوَجَدْتُ أُمَّهُ وَالنِّسَاءَ وَالْقَوَائِلَ مِنْ حَوْلِهَا، وَإِذَا بِسِجَافٍ قَدْ ضَرَبَهُ جِبْرِيلُ بَيْنِي وَبَيْنَ النِّسَاءِ، وَقَالَ: إِذَا وَضَعْتَهُ فَاسْتَقْبَلْهُ.

قَالَ: فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي رَبِّي، وَمَدَدْتُ يَدِي الْيُمْنَى نَحْوَ أُمِّهِ فَإِذَا بِعَلِيٍّ مَائِلًا عَلَى يَدِي، وَاضِعًا يَدَهُ الْيُمْنَى فِي أُذُنِهِ يُؤَذِّنُ وَيَقِيمُ بِالْحَنْفِيَّةِ وَيَشْهَدُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ لِلَّهِ وَبِرِسَالَتِي.

ثُمَّ أَتْنِي إِلَيَّ وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقُلْتُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَقْرَأَ يَا أَخِي.

فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ قَدْ ابْتَدَأَ بِالصُّحُفِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَى آدَمَ، وَقَامَ بِهَا ابْنُهُ شَيْثُ ابْنِ آدَمَ فَتَلَاهَا مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا، حَتَّى لَوْ حَضَرَ آدَمَ لَأَقْرَأَهُ أَنَّهُ أَحْفَظُ لَهَا مِنْهُ.

وَتَلَا صُّحُفَ إِبْرَاهِيمَ، ثُمَّ قَرَأَ التَّوْرَةَ حَتَّى لَوْ حَضَرَ مُوسَى لَشَهِدَ أَنَّهُ أَعْلَمُ بِهَا مِنْهُ.

ثُمَّ قَرَأَ الْإِنْجِيلَ حَتَّى لَوْ حَضَرَ عِيسَى لَأَقْرَأَهُ أَنَّهُ أَحْفَظُ لَهُ مِنْهُ.

ثُمَّ قَرَأَ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ.

١. در «الفضائل» آمده است: وإعلان وخيك وكشف رسالتك.

ثُمَّ خَاطَبَنِي وَخَاطَبْتُهُ بِمَا يُخَاطَبُ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ أَوْصِيَاءَهُمْ.^(١)
ثُمَّ عَادَ إِلَى حَالِ طُفُولِيَّتِهِ.

وَهَكَذَا أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ نَسْلِهِ، يَفْعَلُ فِي وَلَادَتِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا يَحْزُنُكُمْ وَمَا عَلَيْكُمْ مِنْ قَوْلِ أَهْلِ الشُّرْكِ؟

وَبِاللَّهِ تَعَالَى، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَنَّ وَصِيِّي أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ؟
إِنَّ أَبِي آدَمَ لَمَّا رَأَى اسْمِي وَاسْمَ أَخِي وَأَسْمَاءَ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
مَكْتُوبِينَ^(٢) عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ، فَقَالَ: إِلَهِي، هَلْ خَلَقْتَ خَلْقًا قَبْلِي وَهُوَ أَكْرَمُ
عَلَيْكَ مِنِّي؟

فَقَالَ تَعَالَى: يَا آدَمُ، لَوْلَا هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لَمَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً
وَلَا مَلَكًا مُقَرَّبًا وَلَا نَبِيًّا مُرْسَلًا، وَلَوْلَاهُمْ لَمَا خَلَقْتُكَ.
فَلَمَّا وَقَعَ آدَمُ فِي الْخَطِيئَةِ، قَالَ: إِلَهِي وَسَيِّدِي فَبِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا غَفَرْتَ لِي
خَطِيئَتِي.

وَنَحْنُ كُنَّا الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ، فَقَالَ: أَبَشِّرْ يَا آدَمُ، فَإِنَّ هَذِهِ
الْأَسْمَاءُ مِنْ وَلَدِكَ وَذُرِّيَّتِكَ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ حَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى وَافْتَخَرَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ.
فَإِذَا كَانَ هَذَا فَضْلُنَا عِنْدَ اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْطَى نَبِيًّا شَيْئًا مِنَ الْفَضْلِ إِلَّا أَعْطَاهُ لَنَا، فَمَا
بَالُكُمْ تَحْزَنُونَ عَلَى قَوْلِ بَعْضِ أَهْلِ الشُّرْكِ؟
فَقَامَ سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَمَنْ مَعَهُمَا وَهُمْ يَقُولُونَ: نَحْنُ الْفَائِزُونَ.

١. در «بحار» آمده است: بما يُخَاطَبُ الْأَنْبِيَاءُ الْأَوْصِيَاءُ.

٢. در «مدینه المعاجز» همین گونه ضبط است، لیکن در «الفضائل» و شماری از مآخذ «مکتوبات» ضبط است.

فَقَالَ ﷺ: أَنْتُمْ الْفَائِزُونَ وَلَكُمْ خُلِقَتِ الْجَنَّةُ وَلَعَدُّوْكُمْ خُلِقَتِ النَّارُ؛^(۱)

ابن شاذان می‌گوید: اینان (سلمان و مقداد و عمار... و ابو طفیل) در حالی که اندوه در چهره‌شان نمایان بود، بر پیامبر ﷺ درآمدند و پیش روی آن حضرت نشستند و گفتند:

ای رسول خدا، جان و مال و پدران و مادرانمان فدایت باد! درباره برادرت، علی بن ابی طالب علیه السلام سخنی شنیدیم که ما را غمگین ساخت، آیا اجازه پاسخ به ما می‌دهی؟

پیامبر ﷺ پرسید: درباره برادرم علی، چه سخنی می‌توانند بگویند؟

گفتند: ای رسول خدا، می‌گویند: برای سبقت علی بن ابی طالب به اسلام چه فضلی است؟ وی در حالی که طفل بود، به اسلام درآمد! این سخن و مانند آن ما را اندوهگین می‌سازد.

پیامبر ﷺ پرسید: [آیا] این سخن شما را محزون ساخت؟

گفتند: آری، ای رسول خدا.

پیامبر ﷺ فرمود: شما را به خدا، آیا در کتاب‌های پیشین ندانستید که ابراهیم خلیل در حالی که در شکم مادرش بود، پدرش از دنیا رفت، مادرش از نمرود بن کنعان (لغت خدا بروی باد) ترسید؛ زیرا نمرود شکم زنان باردار را می‌شکافت و فرزندان [پسر] را می‌کشت. مادر ابراهیم [هنگام درد زایمان] او را آورد و میان غروب خورشید و روی آوردن شب، بین پستی و بلندی‌های کنار نیل - که «جَزْوان» گفته می‌شد - او را به دنیا آورد.

۱. الفضائل: ۱۲۶ - ۱۲۸؛ الروضة: ۱۰۷ - ۱۱۱؛ الهدایة الكبرى: ۹۸ - ۱۰۱؛ مدینه المعاجز ۱: ۵۱ -

چون مادر ابراهیم او را زایید و ابراهیم بر زمین قرار گرفت، از جا برخاست، به سر و رویش دست می‌کشید و تکبیر می‌گفت و شهادت به وحدانیت را بر زبان می‌آورد.

سپس ابراهیم پارچه‌ای را گرفت و خود را به آن پوشاند. مادرش این حرکات را دید و به شدت از او ترسید.

ابراهیم با دست هروله کرد، چشم به آسمان دوخت و هنگام نگاه به ستارگان آن سخن را گفت [که در قرآن آمده است] سپس چون ماه را دید، آن سخن را گفت و پس از آن چون خورشید را دید، آن سخن را بر زبان آورد. از این رو، خدا درباره‌اش فرمود: «و بدین‌گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایان‌دیم...».

و دانستید که موسی بن عمران نسبت به فرعون نزدیک بود. فرعون در طلب وی برآمد. برای دستیابی به موسی، شکم زنان حامله را می‌شکافت. چون مادرش او را به دنیا آورد، به شدت بر وی بیمناک گشت، او را گرفت و در تابوت (صندوق) گذاشت.

موسی به مادرش گفت: مادرم، مرا در دریا افکن! مادرش که از سخن او سخت هراسید، گفت: می‌ترسم غرق شوی! موسی گفت: مترس و محزون مباش، خدا مرا به تو برمی‌گرداند. سپس مادر موسی او را - همان‌گونه که موسی یاد آورش شد - به دریا انداخت. وی مدتی (و گفته‌اند هفتاد روز) در دریا ماند. غذایی نمی‌خورد و آبی نمی‌آشامید، با وجود این [از مرگ] مصون ماند تا اینکه به مادرش بازگردانده شد.

خدای متعال از وی خبر داد [آنجا که می‌فرماید]: «هنگامی که خواهرت به بارگاه فرعون می‌رفت و می‌گفت: آیا به زنی که او را سرپرستی کند، راهنمایی‌تان کنم؟!».

و عیسی بن مریم، زمانی که هنگام ولادتش سخن گفت (و داستان‌ش مشهور است) «از زیر دامن مادر صدا زد که غم مخور، پروردگارت زیر [پای] تو چشمه‌آبی پدید آورد» «و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده مبعوث می‌شوم».

همه‌تان می‌دانید که من برترین انبیایم و من و علی از یک نور آفریده شدیم و تسبیح نور ما از صلب‌های پدران و شکم‌های مادرانمان، در هر عصر و زمانی تا عبدالمطلب، شنیده می‌شد.

نور ما در چهره پدرانمان آشکار می‌گشت، چون به عبدالمطلب رسید، آن نور دو قسم شد، نیمی به [صلب] عبدالله و نیم دیگر به [صلب] ابوطالب (عمویم) رفت. آن دو هنگامی که در میان گروهی از مردم می‌نشستند، نور ما در سیمای آنها (نه دیگران) می‌درخشید، حتی درندگان و حشرات به خاطر نور ما، بر آن دو سلام می‌کردند تا اینکه به سرای دنیا درآمدیم.

جبرئیل زمان ولادت پسر عمویم علی نازل شد و گفت: ای محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید اکنون نبوت و نشانه‌های دینت ظاهر گشت و رسالت‌هایت رخ نمود؛ زیرا تو را به برادر و وزیرت و خلیفه‌ات - بعد از تو - نیرومند ساختم، پشتت را به او محکم کردم و نام و یادت را به او برافراشتم، علی برادر و پسر عموی توست، سوی او برخیز و با دست راست

پذیرایش باش؛ چراکه وی از اصحاب دست راست است و شیعه او پیشانی و پا سفیدند.

می‌گوید: برخاستم، مادرش را در حالی دیدم که قابله‌ها پیرامونش بودند و در این هنگام جبرئیل پرده‌ای میان من و زنان زد و گفت: هرگاه او را دنیا آورد، بپذیر.

می‌گوید: آنچه را پروردگارم امرم کرد انجام دادم، دست راستم را سوی مادرش دراز کردم، ناگهان علی را بر دستم مایل دیدم که دست راستش را بر گوش نهاد، و به حنفیت (یکتاپرستی) اذان و اقامه گفت و به وحدانیت خدا و رسالت من شهادت داد.

سپس سویم خم شد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا.

گفتم: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین، ای برادرم، بخوان!

سوگند به کسی که جانم به دست اوست، از صُحُفِ که خدای متعال بر آدم نازل کرد (و فرزندش شیث بن آدم، آنها را به پا داشت) آغازید، از اوّل تا آخر آنها را تلاوت کرد تا آنجا که اگر آدم حضور می‌داشت، اقرار می‌کرد که وی آنها را بهتر از او حفظ است.

و صُحُفِ ابراهیم را تلاوت کرد، سپس تورات را چنان خواند که اگر موسی حضور داشت، شهادت می‌داد که وی به تورات از موسی داناتر است.

پس از آن، انجیل را به گونه‌ای خواند که اگر عیسی حاضر می‌بود اقرار می‌کرد که بهتر از او انجیل را حفظ است.

آن گاه قرآنی را که خدا بر من نازل فرمود، از اوّل تا آخرش خواند.

سپس با من گفت و گو کرد و من به سخنی که انبیا اوصیای خویش را خطاب می‌کنند، او را مخاطب ساختم.

پس از آن به حال طفولیت خویش بازگشت.

و چنین‌اند یازده امام از نسل او، هنگام ولادت، مانند کاری را که انبیا علیهم‌السلام کردند، انجام می‌دهند. چه چیزی شما را محزون ساخت؟ و از قول اهل شرک چه باکی بر شماست؟!

شما را به خدای متعال، آیا می‌دانید که من برترین انبیایم و وصی من برترین اوصیاست؟

همانا پدرم آدم، چون نام من و اسم برادرم و اسامی فاطمه و حسن و حسین را بر ساق عرش به نور مکتوب دید، گفت: بارالها، آیا پیش از من خلقی آفریدی که گرامی‌تر از من پیش تو باشد؟

خدای متعال فرمود: ای آدم، اگر این اسامی نبود، نه آسمان افراشته را می‌آفریدم و نه زمین پهن شده را و نه فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل را؛ اگر اینان نبودند، تو را نمی‌آفریدم.

چون آدم در گناه افتاد، گفت: ای خدا و آقایم، به حق ایشان بر تو [درخواست دارم] که از خطایم درگذری.

ماییم کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت [خدا] فرمود: ای آدم، خوش حال باش که این اسامی از فرزندان و ذریه توست. در این هنگام، آدم خدا را سپاس گفت و بر فرشتگان [به خود] بالید.

هرگاه فضل ما نزد خدا این باشد که او به پیامبری فضلی نداد مگر اینکه آن را به ما ارزانی داشت، چرا شما با سخن بعضی از اهل شرک اندوهگین شوید؟! سلمان و ابوذر (و کسانی که همراه آن دو بودند) برخاستند در حالی که می‌گفتند: ما رستگار و پیروزیم.

آن حضرت ﷺ فرمود: شما رستگارید، بهشت برای شما آفریده شد و دوزخ برای دشمنان شما خلق گردید.

[یاد آوری]

می‌گویم: مجلسی رحمه الله در جلد نهم «بحار الأنوار» (و در دیگر جاها) ^(۱) مانند این روایت را از «روضة الواعظین» ^(۲) روایت می‌کند.

حسین بن حمدان، در کتابش نزدیک به این معنا را می‌آورد. ^(۳)

سید توبلی رحمه الله در «مدینه المعاجز» می‌نویسد: این حدیث را شیخ طوسی در «مصباح الأنوار فی مناقب الأئمة الأطهار» با مقداری تغییر روایت می‌کند و در آن در میلاد موسی می‌گوید: «این مدت هفتاد روز بود و یک سال هم روایت شده است».

و در میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: سپس قرآن را از اوّل تا آخرش خواند، دریافتیم که پیش از آنکه حرف و آیه ای از قرآن را از من بشنود، آن را مانند من حفظ است. ^(۴)

۱. بحار الأنوار ۳۵: ۱۹-۲۳ حدیث ۱۵؛

۲. روضة الواعظین ۱: ۸۲-۸۴.

۳. الهدایة الكبرى: ۹۸-۱۰۱.

۴. مدینه المعاجز ۱: ۵۶، ذیل حدیث ۲.

روایت (۵)

خبر کلام علی علیه السلام با خورشید

از تفسیر محمد بن عباس بن مروان رضی الله عنه.

از تفسیر محمد بن عباس بن مروان، از محمد بن سهل عطار، از احمد بن محمد، از ابو زُرْعَه (عبدالله بن عبدالکریم) از قَبِيضَة بن عُقْبَة، از سفیان بن یحیی، از جابر بن عبدالله روایت است که گفت:

لَقِيتُ عَمَّارًا فِي بَعْضِ سِكَكِ الْمَدِينَةِ فَسَأَلْتُهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَ أَنَّهُ فِي مَسْجِدِهِ فِي مَلَأٍ مِنْ قَوْمِهِ، وَأَنَّهُ لَمَّا صَلَّى الْغَدَاةَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا، فَبَيَّنَّا نَحْنُ كَذَلِكَ وَقَدْ بَزَعَتِ الشَّمْسُ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَامَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَأَجْلَسَهُ إِلَى جَنْبِهِ حَتَّى مَسَّتْ رُكْبَتَاهُ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، قُمْ لِلشَّمْسِ وَكَلِّمَهَا فَإِنَّهَا تُكَلِّمُكَ.

فَقَامَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا: نَرَى عَيْنَ الشَّمْسِ تُكَلِّمُ عَلِيًّا.
وَقَالَ بَعْضُ: لَا يَزَالُ يَرْفَعُ حَسِيصَةَ ابْنِ عَمِّهِ وَيُنَوِّهُ بِاسْمِهِ.
إِذْ خَرَجَ عَلَيَّ عليه السلام فَقَالَ لِلشَّمْسِ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا خَلْقَ اللَّهِ؟
فَقَالَتْ: بِخَيْرٍ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ، يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ، يَا مَنْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

فَرَجَعَ عَلَيَّ عليه السلام إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ تُخْبِرُنِي أَوْ أَخْبِرُكَ؟
فَقَالَ: مِنْكَ أَحْسَنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ.
فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَّا قَوْلُهَا لَكَ «يَا أَوَّلُ» فَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِاللَّهِ، وَقَوْلُهَا «يَا آخِرُ»

فَأَنْتَ آخِرُ مَنْ يُعَايِنُنِي عَلَى مَغْسَلِي، وَقَوْلُهَا «يَا ظَاهِرُ» فَأَنْتَ أَقْصَى ^(۱) مَنْ يَظْهَرُ عَلَى مَخْزُونٍ سِرِّي، وَقَوْلُهَا «يَا بَاطِنُ» فَأَنْتَ الْمُسْتَبْطِنُ لِعِلْمِي، وَأَمَّا الْعَلِيمُ بِكُلِّ شَيْءٍ؛ فَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْحَلَالِ ^(۲) وَالْحَرَامِ وَالْفَرَائِضِ وَالْأَحْكَامِ وَالتَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ وَالتَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ وَالْمُحْكَمِ وَالْمُتَشَابِهِ وَالْمُشْكِلِ إِلَّا وَأَنْتَ بِهِ عَلِيمٌ.

فَلَوْلَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عَيْسَى، لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَسْتَنْشِفُونَهُ بِهِ.

قَالَ جَابِرٌ: فَلَمَّا فَرَّغَ عَمَّارٌ مِنْ حَدِيثِهِ أَقْبَلَ سَلْمَانَ، فَقَالَ عَمَّارٌ: وَهَذَا سَلْمَانُ كَانَ مَعَنَا، فَحَدَّثَنِي سَلْمَانُ كَمَا حَدَّثَنِي عَمَّارٌ؛ ^(۳)

جابر بن عبدالله می‌گوید: در یکی از کوچه‌های مدینه، عمار را دیدم، پیامبر ﷺ را از او جویا شدم، خبر داد که آن حضرت در میان گروهی از قوم در مسجد است و [نیز این ماجرا را گفت که] چون پیامبر نماز صبح را گزارد به ما رو کرد [و مشغول سخن شد] در همین حال بودیم و خورشید طلوع کرده بود که علی بن ابی طالب به مسجد درآمد، پیامبر ﷺ سوی وی برخاست و پیشانی‌اش را بوسید و او را به گونه‌ای در کنار خویش نشانید که زانوان پیامبر بر زانوان علی مماس شد، سپس فرمود: ای علی، در مقابل خورشید بایست و با او سخن گوی، خورشید با تو حرف می‌زند.

۱. در متن مؤلف ﷺ این واژه خوانا نمی‌باشد، در نسخه شاگرد «اول» ضبط است.
- در «تأویل الآيات» و «بحار»، به جای «أقصى» واژه «آخر» و در «تفسیر برهان ۵: ۲۸۰» و نیز در «مدینه المعاجز ۱: ۲۱۶» واژه «أول» ضبط است.
۲. در مآخذ آمده است: فما أنزل الله - تعالى - علماً من الحلال ...
۳. تأویل الآيات: ۶۳۱ - ۶۳۲؛ بحار الأنوار ۴۱: ۱۸۱، حدیث ۱۷؛ مدینه المعاجز ۱: ۲۱۴ - ۲۱۶، حدیث ۱۳۴.

اهل مسجد برخاستند و گفتند: [برویم] سخن گفتن خورشید با علی را ببینیم.

و بعضی می گفتند: پیوسته پسر عمویش را بالا می برد و نام او را پرآوازه می سازد.

در این هنگام علی بیرون آمد و به خورشید گفت: ای خلق خدا، حالت چطور است؟

خورشید گفت: خوبم ای برادر رسول خدا، ای اوّل، ای آخر، ای ظاهر، ای باطن، ای کسی که به هر چیزی داناست.

علی علیه السلام سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت، آن حضرت فرمود: ای علی، تو مرا خبر می دهی یا من خبرت دهم؟

علی علیه السلام فرمود: خبر از [زبان] شما نیکوتر است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما قول خورشید که به تو گفت «ای اوّل»، تو اوّل کسی که به خدا اقرار کرد، و این سخنش که گفت «ای آخر»، تو آخرین کسی که مرا در محلّ غسل می بینی، و این سخنش که گفت «ای ظاهر»، تو گنجۀ رازم را آشکار می سازی، و اینکه گفت «ای باطن»، تو باطن علمم را درمی یابی، و اما [این سخن که گفت] «به هر چیزی دانایی»، خدا هیچ حلال و حرام، فرائض و احکام، تنزیل و تأویل، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و مشکلی را نازل نکرد مگر اینکه تو بدان آگاهی.

و اگر دسته ای از امت آنچه را نصارا درباره عیسی گفتند، بر زبان نمی آوردند، سخنی درباره ات می گفتم که به گروهی نمی گذشتی مگر اینکه خاک پایت را برای شفا برمی داشتند.

جابر می‌گوید: چون عمار از حدیث فارغ شد، سلمان آمد، عمار گفت: این سلمان همراه ما بود. سلمان نیز این مطلب را - همان گونه که عمار نقل کرد - برایم بیان داشت.

تحقیق بعضی از معانی این حدیث

مصنّف این کتاب می‌گوید: صاحب «عیون المعجزات» و شاذان بن جبرئیل در مناقب خویش نزدیک به این معنا را روایت می‌کنند و در آن آورده‌اند که منافقان چون این اوصاف را از خورشید شنیدند، پیش رسول خدا آمدند و گفتند: می‌گویی علی بشری مثل ماست، در حالی که خورشید به کلماتی او را خطاب کرد که خدا خود را به آن کلمات خطاب می‌کند.

چون پیامبر ﷺ تاویل مذکور را بیان داشت، برخاستند و گفتند:

لقد أوقعنا محمدًا في طَخِيَاءٍ؛^(۱)

محمد ما را در «طَخِيَاء» انداخت.

می‌گویم: مقصودشان این بود که امر را بر ما تیره و تار ساخت و کتمان کرد و ما را [به جای آرد] از کیسه، نوره (واجبی) داد.^(۲)

و همین گونه بود؛ چراکه پیامبر ﷺ آنان را به ظاهر معانی‌ای که خورشید اراده کرد خبر داد؛ زیرا تحمل معانی باطنی آن را نداشتند. به پندار آنها اطلاق

۱. عیون المعجزات: ۱۱؛ فضائل ابن شاذان: ۷۰.

۲. ریشه این ضرب‌المثل این است که: گدایی نیازمند از حاکمی سنگدل چیزی خواست. حاکم [به جای آنکه نیازش را برآورد] بر سر آن گدا - نزدیک دهان و بینی اش - کیسه نوره (واجبی) آویخت. وی هر نفسی که می‌کشید، مقداری نوره در بینی اش می‌رفت. این کار برای هر چیز ناخوشایند و ناپسند، ضرب‌المثل شد (مجمع البحرین ۳: ۵۰۶).

این آسمانی بر غیر خدا جایز نبود؛ چراکه غافل بودند از اینکه اِتِّصاف مخلوق به «أَوَّل» و «آخِر» و «ظاهر» و «باطن»، بر غیر گونه‌ای است که خدا خود را بدان وصف کرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) اَوَّل خلق خداست؛ زیرا نور آن حضرت و نور پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آغاز، یکی بود و بیان شد که [نقطه] اَوَّل در آغاز، [نقطه] پایان و آخر، هنگام بازگشت است.

و این چنین، آن حضرت باطن است؛ زیرا به باطن و درون راه یافت، همه پوشیده‌های اشیا را می‌دانست و چیزی از او برکنار نمی‌ماند.

آن حضرت، ظاهر است؛ زیرا به خاطر جایگاه بلندش بر همه اشیا سیطره یافت. آن حضرت، به هر چیزی داناست؛ زیرا امام مبینی است که خدا علم هر چیزی را در او گرد آورد.

خورشید و همچنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر یک، علمی را که امام (علیه السلام) دربرداشت ارزانی داشتند بی‌آنکه در این میان تنافی باشد؛ زیرا هر دو معنا [هم معنای ظاهری و هم معنای باطنی] مراد بود.

در این مقام، و رای آنچه ذکر شد، معنای دیگری است که اشاره اجمالی به آن این است که:

حقیقت نبی و ولی، عین اسمای حسنی کَوْنِیَّة خدا و عین صفات علیای کَوْنِیَّة اوست؛^(۱) چنان که الفاظ این نام‌ها، آسمانی لَفْظِیَّة اویند و مُسَمَّی و

۱. یعنی همان‌طور که خدا نام‌های لفظی دارد، اسمای کونیه نیز دارد؛ اَوَّل و آخر و ظاهر و باطن، اسمای لفظی‌اند و حقیقت نبی و ولی اسماء کونیه این نام‌های لفظی‌اند (اقبال‌نیا).

موصوف به این آسامی و صفات، خدای متعال می باشد و از این رو - در آن -
اطلاقی برای این نام ها بر غیر خدای متعال نیست.^(۱)

این نکته را بفهم و در آن بیندیش، برگنجی پایان ناپذیر پی می بری.
باری، صاحب «ثاقب المناقب» آورده است که خورشید سه بار با علی علیه السلام
سخن گفت، لیکن آنچه از جست و جوی اخبار به دست می آید این است که این
کار، بیش از این صورت گرفت.

ابن شهر آشوب در مناقب خویش از امام صادق علیه السلام روایت می کند که
خورشید هفت مرتبه با علی علیه السلام حرف زد و الفاظی را که خورشید در این دفعات
هفت گانه گفت، می آورد، لیکن بیشتر آنها با کلام خورشیدی که ما بدان آگاه
شدیم، مخالف است. احتمال می رود که آن حضرت علیه السلام حصر را اراده نکرد و
تنها خواست صرف هفت مرتبه را بیان دارد.

در هر حال، ما به یکی از بارها بسنده کردیم، هر که خواهان آگاهی بر همه
اخبار است، این روایات در کتاب های اخبار و مناقب شیعه و سنی ذکر شده اند؛
مانند: امالی صدوق، ثاقب المناقب، عیون المعجزات، کتاب الفضائل (اثر شاذان
بن جبرئیل) مناقب خوارزمی، هدایه حسین بن حمدان، مناقب ابن شهر آشوب
(به نقل از شماری از کتاب های سنی و شیعه) و صاحب روضة الواعظین، محمد
بن فتال نیشابوری، و دیگران.

خلاصه، کمتر کسی است که در مناقب کتابی نوشت و حدیث سخن گفتن
خورشید [با علی علیه السلام] را نیاورد (والسلام).

۱. یعنی وقتی نبی و ولی را به این الفاظ خطاب می کنیم، در واقع آنها را بر خدا اطلاق می کنیم.

حدیث (۶)

خبر نمایاندن علی علیه السلام بعضی از عجایب بهشت و دوزخ را

برای بعضی از اصحابش

منتخب البصائر، اثر حسن بن سلیمان حلّی رحمته الله.

روایت است از جماعتی، از صدوق رحمته الله، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از فضیل رَسّان، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

إِنَّ رَجُلًا قَالَ لِعَلِيِّ عليه السلام: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَوْ أَرَيْتَنَا مَا نَطْمِنُ بِهِ مِمَّا أَنْهَى إِلَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه وآله.

فَقَالَ عليه السلام: لَوْ رَأَيْتُمْ عَجَبِيَّةَ مِنْ عَجَائِبِي لَكَفَرْتُمْ وَقُلْتُمْ: إِنَّهُ سَاحِرٌ كَذَّابٌ كَاهِنٌ، وَهُوَ مِنْ أَحْسَنِ قَوْلِكُمْ.

قَالُوا: مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَعْلَمُ أَنَّكَ وَرَثْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه وآله وَصَارَ إِلَيْكَ عِلْمُهُ.
قَالَ: عِلْمُ الْعَالَمِ شَدِيدٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَبْيَنُكُمْ إِلَّا أَنْ أُرِيكُمْ بَعْضَ عَجَائِبِي وَمَا آتَانِي اللَّهُ مِنَ الْعِلْمِ فَاتَّبِعُوا أَثْرِي إِذَا صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ.

فَلَمَّا صَلَّاهَا أَخَذَ طَرِيقاً ^(۱) إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ، وَاتَّبَعَهُ سَبْعُونَ رَجُلًا كَانُوا فِي أَنْفُسِهِمْ خِيَارَ النَّاسِ مِنْ شِيعَتِهِ.

فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَسْتُ أُرِيكُمْ شَيْئاً حَتَّى أَخَذَ عَلَيْكُمْ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ أَلَّا تَكْفُرُوا

۱. در «مختصر البصائر» آمده است: أَخَذَ طَرِيقَهُ ...

وَلَا تَزُمُونِي بِمُعْضَلَةٍ، فَوَاللَّهِ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مِمَّا عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.
وَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ أَشَدَّ مَا أَخَذَهُ اللَّهُ عَلَى رُسُلِهِ ^(۱) ثُمَّ قَالَ: حَوَّلُوا
وُجُوهَكُمْ عَنِّي حَتَّى أَدْعُو بِمَا أُرِيدُ.

فَسَمِعُوهُ جَمِيعاً يَدْعُو بِدَعَوَاتٍ لَمْ يَعْرِفُوهَا. ^(۲)
ثُمَّ قَالَ: حَوَّلُوا ^(۳) فَحَوَّلُوا، فَإِذَا بِجَنَّاتٍ وَأَنْهَارٍ وَقُصُورٍ مِنْ جَانِبٍ، وَسَعِيرٍ تَتَلَطَّى
مِنْ جَانِبٍ، حَتَّى أَنْهَمَ مَا شَكُّوا إِلَّا أَنَّهِنَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ.
فَقَالَ أَحْسَنُهُمْ قَوْلًا: إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَظِيمٌ وَرَجَعُوا كُفَّارًا إِلَّا رَجُلَيْنِ.
فَلَمَّا رَجَعَ مَعَ الرَّجُلَيْنِ قَالَ لَهُمَا: قَدْ سَمِعْتُمَا مَقَالَتَهُمْ وَأَخَذِي عَلَيْهِمُ الْعُهُودَ
وَالْمَوَاقِيقَ وَرَجُوعَهُمْ يُكْفِّرُونَنِي. أَمَّا وَاللَّهِ، إِنَّهَا لَحُجَّتِي عَلَيْهِمْ عِنْدَ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ بِسَاحِرٍ وَلَا كَاهِنٍ، وَلَا يُعْرَفُ هَذَا لِي وَلَا لِأَبَائِي وَلَكِنَّهُ عِلْمُ اللَّهِ
وَعِلْمُ رَسُولِهِ أَنَّهَا إِلَى رَسُولِهِ وَأَنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَيَّ، فَإِذَا رَدَدْتُمْ عَلَيَّ رَدَدْتُمْ عَلَى
اللَّهِ.

حَتَّى إِذَا صَارَ إِلَى مَسْجِدِ الْكُوفَةِ دَعَا بِدَعَوَاتٍ تُسْمَعُ، ^(۴) فَإِذَا حَصَى الْمَسْجِدَ دُرٌّ
وَيَاقُوتٌ، فَقَالَ لَهُمَا: مَاذَا تَرَيَانِ؟
قَالَا: هَذَا دُرٌّ وَيَاقُوتٌ.

فَقَالَ: صَدَقْتُمَا، لَوْ أَقْسَمْتُ عَلَى رَبِّي فِيمَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ هَذَا لَأَبْرَ قَسَمِي.

۱. در «مختصر البصائر» آمده است: علی رُسُلِهِ من عهد و ميثاق.

۲. در «مختصر البصائر» واژه «لَا يَعْرِفُونَهَا» ضبط است.

۳. در مأخذ فوق آمده است: حَوَّلُوا وُجُوهَكُمْ، ...

۴. در «الخرائج ۲: ۸۶۳» و در «مختصر البصائر» آمده است: بِدَعَوَاتٍ يَسْمَعَانِ.

فَرَجَعَ أَحَدُهُمَا كَافِرًا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَتَبَتَ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ أَخَذْتَ شَيْئًا نَدِمْتَ وَإِنْ تَرَكْتَ نَدِمْتَ.

فَلَمْ يَدْعُهُ حِرْصُهُ حَتَّى أَخَذَ دُرَّةً فَصَبَّرَهَا ^(۱) فِي كُمِّهِ حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ نَظَرَ إِلَيْهَا فَإِذَا هِيَ دُرَّةٌ بَيْضَاءُ لَمْ يَنْظُرِ النَّاسُ إِلَى مِثْلِهَا قَطُّ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَخَذْتُ مِنْ ذَلِكَ وَاحِدَةً وَهِيَ مَعِيَ.

قَالَ: وَمَا دَعَاكَ إِلَى ذَلِكَ؟

قَالَ: أَحْبَبْتُ أَنْ أَعْلَمَ أَحَقُّ هِيَ أَمْ بَاطِلٌ؟

قَالَ: إِنَّكَ إِنْ رَدَدْتَهَا إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي أَخَذْتَهَا مِنْهُ عَوَّضَكَ اللَّهُ عَنْهَا الْجَنَّةَ، وَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَرُدَّهَا إِلَى مَوْضِعِهَا عَوَّضَكَ اللَّهُ عَنْهَا النَّارَ.

فَقَامَ الرَّجُلُ فَرَدَّهَا إِلَى مَوْضِعِهَا الَّذِي أَخَذَهَا مِنْهُ، فَحَوَّلَهَا اللَّهُ حَصَاةً كَمَا كَانَتْ.

قَالَ بَعْضُ النَّاسِ: هَذَا مِثْمُ التَّمَّارِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: عَمَرُو بْنُ الْحَمِقِ؛ ^(۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: شخصی به علی علیه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین، کاش از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو رساند، چیزی ما را بنمایانی که به آن اطمینان یابیم. علی علیه السلام فرمود: اگر یکی از شگفتی هایم را ببینید، کافر می شوید و می گویند: علی، جادوگر، دروغ گو و کاهن (پیشگو) است. این [نسبت ها] بهترین حرف های شما [درباره من] است!

گفتند: هریک از ما می داند که تو وارث پیامبری و علم آن حضرت به تو رسید.

امام علیه السلام فرمود: علم عالم [آل محمد] سخت و سنگین است، آن را تاب

۱. در «مختصر البصائر»، «فَصَّرَهَا» ضبط است.

۲. مختصر البصائر: ۳۲۱ - ۳۲۳، حدیث ۳۴۸؛ نیز بنگرید به، مدینه المعاجز ۱: ۵۰۸ - ۵۱۰،

حدیث ۳۲۸.

نمی‌آورد مگر مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان آزمود و با روحی از جانب خویش آن را نیرومند ساخت.

سپس فرمود: اگر دست بر نمی‌دارید مگر اینکه بعضی از عجایب را و علمی را که خدا ارزانی‌ام داشت، نشانتان دهم، هرگاه نماز عشای پسین را گزاردم، دنبالم بیایید.

چون آن حضرت عشای آخر را خواند، راه پشت کوفه [نجف] را در پیش گرفت و هفتاد نفر (که خود را از بهترین شیعیان او می‌دانستند) در پی او به راه افتادند.

امام علیه السلام فرمود: چیزی را نشانتان نمی‌دهم مگر اینکه عهد و پیمان خدایی از شما بگیرم که [هرگاه چیز شگفتی را دیدید] کفر نورزید و سردرگمی را به من بهتان نزنید. والله، چیزی جز آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله یادم داد، به شما نمی‌نمایانم. امام علیه السلام سخت‌ترین پیمان‌ها و محکم‌ترین میثاق‌هایی را که خدا از رسولانش ستاند، از آنان گرفت، سپس فرمود: صورت‌هاتان را از من بگردانید تا آنچه را می‌خواهم دعا کنم.

همه آنها دعاهایی را از زبان امام شنیدند که از آن سر در نمی‌آوردند. سپس امام علیه السلام فرمود: روهاتان را برگردانید، آنان این کار را کردند، ناگهان در سویی باغ‌ها و نه‌رها و قصرهایی دیدند و در سوی دیگر آتشی که زبانه می‌کشید تا آنجا که شک نکردند، آن دو [منظره] بهشت و دوزخ‌اند.

نیکو قول‌ترین آنها گفت: این کار جادویی است و جز دو نفر، همه کافر بازگشتند.

چون امام علیه السلام با آن دو نفر باز آمد، به آن دو فرمود: گفتارم و عهد و پیمانی را که از اینان گرفتم شنیدید و فرجام آنها را دیدید که مرا تکفیر کردند. به خدا سوگند، این کار، حجت من علیه آنها نزد خداست، خدا می داند که ساحر و کاهن نیستم و این کار در من و پدرانم سابقه ندارد، لیکن علم خدا و علم پیامبر است که خدا به رسولش خبر داد و رسول خدا آن را به من رساند. اگر آن را از من برنتابید، بر خدا دست ردّ زده‌اید.

[امام علیه السلام این گونه سخنان را می گفت] تا اینکه به مسجد کوفه درآمد، دعاهایی که شنیده می شد، خواند، ناگهان ریگ‌های مسجد دُر و یاقوت شدند! امام علیه السلام از آن دو پرسید: چه می بینید؟ گفتند: این [ریگ‌ها] در و یاقوت‌اند.

امام علیه السلام فرمود: راست گفتید، اگر بزرگ‌تر از اینها را از پرورگارم بخواهم، اجابت می کند.

یکی از آن دو نفر کافر شد، اما دیگری پایدار ماند. علی علیه السلام [به او فرمود]: اگر از این در و یاقوت‌ها برگیری پشیمان می شوی و اگر وانهی [باز هم] پشیمان می شوی.

حرص، آن شخص را رها نکرد تا اینکه دُرّی را گرفت و در جیب خود گذاشت، چون شب را به صبح رساند، در آن نگریست، آن را دُرّی درخشان دید که مردم مانند آن را ندیدند، گفت: ای امیرالمؤمنین، از آن دُرّها یکی را گرفتم و اکنون با من است.

امام علیه السلام پرسید: چه چیز تو را به این کار واداشت؟

گفت: دوست داشتم بدانم حق است یا باطل؟
 امام علیؑ فرمود: اگر آن را به مکانی که آن را از آنجا گرفتی برگردانی، خدا در عوض [دُری از] بهشت را به تو می‌دهد، و اگر به سر جایش برنگردانی، خدا در عوض [آتشی از] دوزخ را نصیب می‌سازد.
 آن مرد برخاست و آن را در جایی که آن را از آنجا گرفت بازگرداند. در پی این کار، خدا آن را تبدیل به ریگ کرد (چنان که در آغاز ریگ بود).
 بعضی از مردم گفتند: این شخص میثم تمار بود، بعضی دیگر گفتند: عمرو بن حَمِق بود.

[یاد آوری]

می‌گوییم: مانند این روایت در «الخرائج» (با اندک تفاوتی در الفاظ) با حذف اسناد، از امام باقر علیؑ آمده است.^(۱)

حدیث (۷)

خبر سخن گفتن علیؑ با مردگان یهود و بعضی از عجایب

شنون آن حضرت

تأویل الآیات، اثر شرف الدین نجفی رحمه الله.

وی می‌گوید: با حذف اسناد از جابر بن عبدالله روایت است که گفت:
 رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَهُوَ خَارِجٌ مِنَ الْكُوفَةِ، فَتَبِعْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ حَتَّى صَارَ إِلَى جَبَانَةِ الْيَهُودِ وَوَقَفَ فِي وَسْطِهَا وَنَادَى: يَا يَهُودُ،^(۲) فَأَجَابُوهُ مِنْ جَوْفِ الْقُبُورِ:

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۸۶۲-۸۶۳، حدیث ۷۹؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۵۹-۲۶۰، حدیث ۲۰.

۲. در «تأویل الآیات» آمده است: یا یهود، یا یهود.

لَبَيْكَ لَبَيْكَ مُطَاعٌ، ^(۱) يَعْنُونَ بِذَلِكَ يَا سَيِّدَنَا.

فَقَالَ: كَيْفَ تَرَوْنَ الْعَذَابَ؟

فَقَالُوا: بَعْضِيَانَا لَكَ كَهَارُونَ، فَنَحْنُ وَمَنْ مَعَنَا فِي الْعَذَابِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ صَاحَ صَيْحَةً كَادَتْ السَّمَاوَاتُ يَنْقَلِبْنَ، فَوَقَعَتْ مَغْشِيًّا عَلَى وَجْهِهِ مِنْ هَوْلِ مَا رَأَيْتُ.

فَلَمَّا أَفَقْتُ رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ - عَلَى سَرِيرٍ مِنْ يَاقُوتَةٍ حُمْرَاءَ، عَلَى رَأْسِهِ إِكْلِيلٌ مِنَ الْجَوْهَرِ، وَعَلَيْهِ حُلٌّ خَضِرٌ وَصَفْرٌ، وَوَجْهُهُ كَدَائِرَةِ الْقَمَرِ. ^(۲)

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، هَذَا مُلْكٌ عَظِيمٌ.

قَالَ: نَعَمْ يَا جَابِرُ إِنَّ مُلْكَنَا أَعْظَمُ مِنْ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَسُلْطَانَنَا أَعْظَمُ مِنْ سُلْطَانِهِ.

ثُمَّ رَجَعَ وَدَخَلْنَا الْكُوفَةَ وَدَخَلْتُ خَلْفَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَجَعَلَ يَخْطُو خُطَوَاتٍ وَهُوَ يَقُولُ: لَا وَاللَّهِ لَا فَعَلْتُ، لَا وَاللَّهِ لَا كَانَ ذَلِكَ أَبَدًا.

فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ لِمَنْ تُكَلِّمُ وَلِمَنْ تُخَاطِبُ وَلَيْسَ أَرَى أَحَدًا؟!

فَقَالَ: يَا جَابِرُ، كُشِفَ لِي عَنْ بَرَهَوَاتٍ فَرَأَيْتُ شَيْئِيهِ وَحَبْتَرًا وَهُمَا يُعَذِّبَانِ فِي جَوْفِ تَابُوتٍ فِي بَرَهَوَاتٍ، فَنَادَيْانِي: يَا أَبَا الْحَسَنِ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، رُدُّنَا إِلَى الدُّنْيَا نُقَرِّ بِفَضْلِكَ وَنُقَرِّ بِالْوِلَايَةِ لَكَ، فَقُلْتُ: لَا وَاللَّهِ لَا فَعَلْتُ، لَا وَاللَّهِ لَا كَانَ ذَلِكَ أَبَدًا.

ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾. ^(۳)

۱. در «تأویل الآیات»، «مطالع» ضبط است.

۲. در «تأویل الآیات»، «کدارة القمر» ضبط است.

۳. سورة انعام (۶) آیه ۲۸.

يَا جَابِرُ، وَمَا مِنْ أَحَدٍ خَالَفَ وَصِيَّ نَبِيِّ إِلَّا حُسِرَ أَعْمَى يُكَبِّبُ^(۱) فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ؛^(۲)

جابر بن عبدالله می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را در حالی که از کوفه خارج می شد، دیدم. از پشت سر، او را دنبال کردم تا اینکه به قبرستان یهود رسید، در وسط آن ایستاد و صدا زد: ای یهودیان! آنان از دل قبر پاسخ دادند: ای آقای ما، گوش بفرماییم.

امام علیه السلام پرسید: عذاب [خدا] را چگونه دیدید؟
گفتند: به سبب نافرمانی از تو (مانند نافرمانی از هارون) ما و کسان همراه ما تا روز قیامت در عذابیم.

سپس امام علیه السلام چنان فریاد کشید که نزدیک بود آسمان ها واژگون شود و من از هول آنچه دیدم غش کردم و به رو در افتادم.

چون به هوش آمدم، امیرالمؤمنین (صلوات و سلام خدا بر او باد) را بر تختی از یاقوت سرخ دیدم که بر سرش تاجی از گوهر است و جامه های سبز و زرد بر تن دارد و چهره اش همچون هاله ماه [نورانی و دلربا] می باشد.

گفتم: ای سرورم، این پادشاهی بس بزرگ است!
امام علیه السلام فرمود: آری ای جابر، فرمانروایی ما از مُلک سلیمان بن داود و سلطنت ما از پادشاهی او با عظمت تر است.

سپس آن حضرت بازگشت و به کوفه درآمدم. پشت سر آن حضرت به

۱. در «تأویل الآيات» آمده است: إِلَّا حُسِرَ اللَّهُ أَعْمَى يَتَكَبَّبُ

۲. تأویل الآيات: ۱۶۸-۱۶۹؛ بحار الأنوار ۲۷: ۳۰۶-۳۰۷، حدیث ۱۱.

مسجد کوفه داخل شدم، آن حضرت گام‌هایی برمی‌داشت و می‌فرمود: والله این کار را نمی‌کنم، به خدا سوگند، هرگز این کار نخواهد شد.

پرسیدم: مولای من، با که حرف می‌زدی و چه کسی را مخاطب می‌ساختی، کسی را اینجا نمی‌بینم!

امام علیه السلام فرمود: ای جابر، پرده از چشمم - نسبت به «برهوت» - برداشته شد، «شَبَّوْهُ» [ابوبکر] و «حَبَّرَ» [عُمَر] را دیدم که در دل تابوتی در «برهوت» شکنجه می‌شوند، صدا زدند ای ابوالحسن، ای امیرالمؤمنین، ما را به دنیا بازگردان تا به فضل و ولایت اقرار کنیم، گفتم: نه والله، این کار را نکنم، نه به خدا این کار را انجام نمی‌دهم، به خدا سوگند، هرگز این کار صورت نگیرد. سپس امام علیه السلام این آیه را قرائت کرد: «و اگر به دنیا بازگردند، به آنچه از آن نهی شدند باز می‌گردند، و آنها دروغ‌گویند».

ای جابر، هیچ کسی با وصی نبی مخالفت نمی‌ورزد مگر اینکه کور محشور می‌شود و در عرصات قیامت به رو در افتد.

حدیث (۸)

خبر صعود علی علیه السلام به بُرْجَات و جنگ آن حضرت در آن به روایت جابر تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم رحمه الله.

فرات، در تفسیر سوره جن، می‌گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی بن رحیم - به طور مُعَنَّ - از جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله گفت:

اَفْتَقَدْتُ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَا اَرَاهُ بِالْمَدِينَةِ اَيَّامًا فَعَلَّبَنِي شَوْقُ مَحَبَّتِهِ ^(۱) فَأَتَيْتُ

۱. در «تفسیر فرات» ضبط بدین‌گونه است: لَمْ اَرَهُ ... فَعَلَّبَنِي الشَّوْقُ، فَجِئْتُ

أَمْ سَلَمَةَ الْمُخْرُومِيَّةَ فَوَقَفْتُ بِالْبَابِ فَخَرَجَتْ وَهِيَ تَقُولُ: مَنْ بِالْبَابِ؟
فَقُلْتُ: أَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ.

فَقَالَتْ: يَا جَابِرُ، مَا حَاجَتُكَ؟

فَقُلْتُ: إِنِّي فَقَدْتُ سَيِّدِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَلَمْ أَرَهُ ^(۱) بِالْمَدِينَةِ مُذْ أَيَّامٍ فَعَلَبَنِي
الشَّوْقُ إِلَيْهِ، أَتَيْتُكَ لِأَسْأَلَكَ مَا فَعَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؟

فَقَالَتْ: يَا جَابِرُ، أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي السَّفَرِ.

فَقُلْتُ: فِي أَيِّ سَفَرٍ؟

فَقَالَتْ: يَا جَابِرُ، عَلَيَّ عليه السلام فِي بَرَجَاتٍ مُنْذُ ثَلَاثِ.

فَقُلْتُ: فِي أَيِّ بَرَجَاتٍ؟

فَأَجَابَتْ بِالْبَابِ ^(۲) دُونِي فَقَالَتْ: يَا جَابِرُ، ظَنَنْتُكَ أَعْلَمَ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ، سِرَّ ^(۳) إِلَى
مَسْجِدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَإِنَّكَ سَتَرَى عَلَيًّا.

فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا أَنَا بِسَاجِدٍ مِنْ نُورٍ وَسَحَابٍ مِنْ نُورٍ وَلَا أَرَى عَلِيًّا عليه السلام.

فَقُلْتُ: يَا عَجَبًا! غَرَّتْنِي أُمُّ سَلَمَةَ، فَلَبِثْتُ ^(۴) قَلِيلًا إِذْ تَطَامَنَ السَّحَابُ وَانْشَقَّتْ
وَنَزَلَ مِنْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَفِي كَفِّهِ سَيْفٌ يَقْطُرُ دَمًا.

فَقَامَ إِلَيْهِ السَّاجِدُ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذِي نَصَرَكَ عَلَى أَعْدَائِكَ، وَفَتَحَ عَلَى يَدِكَ، لَكَ إِلَيَّ حَاجَةٌ؟

قَالَ: حَاجَتِي إِلَيْكَ أَنْ تَقْرَأَ مَلَائِكَةَ السَّمَاوَاتِ مِنِّي السَّلَامَ وَتُبَشِّرَهُمْ بِالنَّصْرِ.

۱. در «تفسیر فرات»، «لم أره» ضبط است.

۲. در «تفسیر فرات»، «الباب» ضبط است.

۳. در «تفسیر فرات»، «مما أنت، سر» ضبط است.

۴. در «تفسیر فرات»، «فلبثت» ضبط است.

ثُمَّ رَكِبَ السَّحَابَ فَطَارَ.

فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ أَرَكَ ^(۱) مُنْذُ أَيَّامٍ بِالْمَدِينَةِ فَعَلَبَنِي الشَّوْقُ إِلَيْكَ فَأَتَيْتُ أُمَّ سَلَمَةَ الْمَخْزُومِيَّةَ لَأَسْأَلَهَا عَنْكَ فَوَقَفْتُ بِالْبَابِ فَخَرَجَتْ وَهِيَ تَقُولُ: مَنْ بِالْبَابِ؟ فَقُلْتُ: أَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ. ^(۲) فَقَالَتْ: مَا حَاجَتُكَ يَا أَخَا الْأَنْصَارِ؟ فَقُلْتُ: إِنِّي فَقَدْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَلَمْ أَرَهُ بِالْمَدِينَةِ فَأَتَيْتُكَ لَأَسْأَلَكَ عَمَّا فَعَلَ ^(۳) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَتْ: يَا جَابِرُ، اذْهَبْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِنَّكَ سَتَرَاهُ، فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا أَنَا بِسَاجِدٍ مِنْ نُورٍ وَسَحَابٍ مِنْ نُورٍ وَلَا أَرَاكَ، فَلَبِثْتُ قَلِيلًا إِذْ تَطَامَنَ السَّحَابُ وَانْشَقَّتْ وَنَزَلَتْ وَفِي يَدِكَ سَيْفٌ يَقْطُرُ دَمًا.

فَأَيْنَ كُنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: يَا جَابِرُ كُنْتُ فِي بَرَجَاتٍ مُنْذُ ثَلَاثٍ.

فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ صَنَعْتَ فِي بَرَجَاتٍ؟

قَالَ: ^(۴) مَا أَغْفَلَكَ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ وَلَايَتِي عُرِضَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهَا، فَأَبَتْ طَائِفَةٌ مِنَ الْجِنِّ وَلَايَتِي، فَبَعَثَنِي حَبِيبِي مُحَمَّدٌ عليه السلام بِهَذَا السَّيْفِ فَلَمَّا وَرَدَتْ الْجِنُّ افْتَرَقَتْ الْجِنُّ ثَلَاثَ فِرَقٍ: فِرْقَةٌ طَارَتْ بِالْهَوَاءِ فَاحْتَجَبَتْ عَنِّي [مِنِّي]، وَفِرْقَةٌ آمَنَتْ بِي وَهِيَ الْفُرْقَةُ الَّتِي نَزَلَتْ فِيهَا الْآيَةُ: ﴿قُلْ

۱. در «تفسیر فرات»، «إني لم أرك بالمدينة» ضبط است.

۲. در «تفسیر فرات»، «أنا جابر» ضبط است.

۳. در «تفسیر فرات»، «ما فعل» ضبط است.

۴. در «تفسیر فرات» آمده است: فقال لي: يا جابر ...

أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ﴿^(۱) الْآيَةِ، وَفِرْقَةُ جَحَدَنِي حَقِّي فَجَادَلْتُهَا بِهَذَا السَّيْفِ سَيْفِ حَبِيبِي مُحَمَّدٍ ﷺ حَتَّى قَتَلْتُهَا عَنْ آخِرِهَا.

فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ كَانَ السَّاجِدُ؟

قَالَ: ﴿^(۲) أَكْرَمُ الْمَلَائِكَةِ عَلَى اللَّهِ، صَاحِبُ الْحُجُبِ، وَكَلَّهُ اللَّهُ بِي إِذَا كَانَتْ ﴿^(۳) أَيَّامُ الْجُمُعَةِ يَأْتِينِي بِأَخْبَارِ السَّمَاوَاتِ وَالسَّلَامِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَيَأْخُذُ السَّلَامَ مِنِّي إِلَى مَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ ﴿^(۴)؛ ﴿^(۵)

جابر بن عبدالله می گوید: برای امیرالمؤمنین علیه السلام دل تنگ شدم، او را در مدینه ندیدم، شوق دیدار آن حضرت بی تابم کرد، نزد اُمّ سلمه مخزومی رفتم، دم در ایستادم، بیرون آمد و پرسید: دم در کیست؟

گفتم: منم، جابر بن عبدالله.

پرسید: ای جابر، چه کار داری؟

گفتم: سرورم امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی یابم، چند روزی است او را در مدینه ندیده ام، شوق دیدارش را دارم، آمدم از تو بپرسم امیرالمؤمنین علیه السلام در چه کاری است؟

وی گفت: ای جابر، امیرالمؤمنین در سفر است.

پرسیدم: کدام سفر؟

۱. سورة جن (۷۲) آیه ۱.

۲. در «تفسیر فرات» آمده است: فقال لي: يا جابر، كان الساجد

۳. در «تفسیر فرات»، «كان» ضبط است.

۴. در «تفسیر فرات» آمده است: وَيَأْخُذُ السَّلَامَ مِنْ مَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ إِلَيَّ.

۵. تفسیر فرات کوفی: ۵۱۰-۵۱۱، حدیث ۶۶۶؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۴۷-۱۴۹، حدیث ۱۳.

وی پاسخ داد: ای جابر، سه روز است که علی در برجات^(۱) است.

پرسیدم: در کدام برجات؟

اُمّ سلمه در را به رویم بست و گفت: ای جابر، گمان داشتم داناتر از این می‌باشی! به مسجد پیامبر ﷺ برو، علی را خواهی دید.

به مسجد آمدم، با نوری در حال سجده و ابری از نور مواجه شدم و علی را ندیدم.

با خود گفتم: شگفتا، اُمّ سلمه مرا فریب داد. اندکی ماندم، آن ابر آرام و قرار یافت و شکافت و از میان آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمد در حالی که در کف دستش شمشیری بود که از آن خون می‌چکید.

آن نور ساجد برخاست، علی را در آغوش گرفت و میان دو چشم او را بوسید و گفت: ای امیرالمؤمنین، خدا را شکر که تو را بر دشمنان پیروز ساخت و به دست تو فتح کرد، با من کاری داری؟

علی علیه السلام فرمود: فرشتگان آسمان‌ها را از طرف من سلام برسان و به پیروزی آنها را بشارت ده.

سپس آن ساجد بر آبر سوار شد و پرید.

پیش آن حضرت رفتم و گفتم: ای امیرالمؤمنین، چند روزی تو را در مدینه ندیدم، شوق دیدارت بی‌تابم کرد، پیش اُمّ سلمه مخزومی رفتم تا تو را از او جويا شوم، دم در ایستادم، وی بیرون آمد و پرسید: دم در کیست؟ گفتم:

۱. مجلسی رحمته الله می‌گوید: «برحات» شاید جمع غیر قیاسی «براح» باشد که به معنای دشت وسیع بی‌زراعت و درخت است؛ در بعضی از نسخه‌ها «برجات» ضبط است که آن هم جمع بی‌ضابطه است ... (بحار الأنوار ۳۹: ۱۴۹).

جابر بن عبد الله انصاری ام. پرسید: ای برادر انصاری، حاجت چیست؟ گفتم: جای خالی امیرالمؤمنین علیه السلام را احساس می‌کنم، او را در مدینه ندیدم، آمدم از تو بپرسم امیرالمؤمنین در چه کاری است. وی گفت: ای جابر، به مسجد برو، علی را می‌بینی. به مسجد آمدم، ناگهان به ساجدی از نور و ابری از نور برخورددم و تو را ندیدم، اندکی درنگ کردم، آن ابر آرام گرفت و شکافید و تو فرود آمدی در حالی که در دست شمشیری خون چکان بود.

ای امیرالمؤمنین، کجا بودی؟

امام علیه السلام فرمود: ای جابر، از سه روز پیش در بُرجات بودم.

پرسیدم: در برجات چه کار می‌کردی؟

امام علیه السلام فرمود: چقدر غافل! مگر نمی‌دانی که ولایتم بر آسمان‌ها و کسانی که در آنهاست و بر زمین و کسانی که در آن است عرضه شد، طایفه‌ای از جن ولایتم را برنتافتند، حبیب محمد صلی الله علیه و آله مرا با این شمشیر [به جنگ آنها] فرستاد، چون بر جن درآمد، سه فرقه شدند: گروهی به هوا پریدند و از نظرم ناپدید شدند، گروهی ایمان آوردند و آنها همان فرقه‌ای‌اند که این آیه درباره‌شان نازل شد: «بگو به من وحی شد که...» و فرقه‌ای حق مرا انکار کردند با آنها با این شمشیر (شمشیر حبیب محمد صلی الله علیه و آله) پیکار کردم تا اینکه همه آنها را - تا آخرین نفر - کشتم.

جابر می‌گوید، گفتم: ای امیرالمؤمنین، خدای را سپاس [که تو را ظفر داد]

آن ساجد که بود؟

امام علی علیه السلام فرمود: ای جابر، آن ساجد، گرامی‌ترین فرشتگان خدا، صاحب

حُجُب بود، خدا او را به من واگذارد. روزهای جمعه اخبار آسمان‌ها و سلام ملائکه را برای من می‌آورد و سلام مرا به فرشتگان آسمان‌ها می‌رساند.

حدیث (۹)

خبر جالب دیگری در جنگ علی علیه السلام با بعضی از جن

مشارق انوار الیقین، اثر بُرسی رحمته الله.

از کتاب «المقامات» مرفوعاً به ابن عباس روایت است که گفت:
رَأَيْتُ عَلِيًّا يَوْمًا فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ يَسْلُكُ طَرِيقًا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَنَقْدٌ، فَجِئْتُ
فَاعْلَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا عَلِمَ الْهُدَى وَالْهُدَى طَرِيقُهُ.
قَالَ: فَمَضَى عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ، أَمَرْنَا أَنْ نَنْطَلِقَ ^(۱)
فِي طَلَبِهِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَذَهَبْتُ فِي الدَّرْبِ ^(۲) الَّذِي رَأَيْتُهُ فِيهِ، وَإِذَا بَيَاضُ دِرْعِهِ فِي
ضَوْءِ الشَّمْسِ، قَالَ: فَاتَيْتُ فَاعْلَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِقُدُومِهِ.
فَقَامَ إِلَيْهِ فَلَقَاهُ وَاعْتَنَقَهُ وَحَلَّ عَنْهُ الدَّرْعَ بِيَدِهِ وَجَعَلَ يَتَقَفَّدُ جَسَدَهُ.
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تُوْهِمُ أَنَّهُ كَانَ فِي الْحَرْبِ.
فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: مَهْ يَا بَنَ الْخَطَّابِ، وَاللَّهِ لَقَدْ وَلِّيَ عَلَيَّ أَرْبَعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ،
وَقَتَلَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ عَفْرِيَةٍ، وَأَسْلَمَ عَلَيَّ يَدَهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ قَبِيلَةٍ مِنَ الْجَنِّ.
وَإِنَّ الشَّجَاعَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِيَّ عَلِيٌّ، وَوَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ. ^(۳)

۱. در «مشارق»، «أن نمضي» ضبط است.

۲. در «مشارق»، «إلى الدرب» ضبط است.

۳. در «مشارق» - پس از این عبارت - آمده است: والفضل والشرف عشرة أجزاء، تسعة منها في علي وواحدة في سائر الناس.

وَإِنَّ عَلِيًّا مِّنِي بِمَنْزِلَةِ الذَّرَّاعِ مِنَ الْيَدِ، وَهُوَ زَرِّي^(۱) مِنْ قَمِيصِي، وَيَدِي الَّتِي
أَصُولُ بِهَا، وَسَيْفِي الَّذِي أُجَالِدُ بِهِ الْأَعْدَاءَ.

وَإِنَّ الْمُحِبَّ لَهُ مُؤْمِنٌ، وَالْمُخَالِفَ لَهُ كَافِرٌ، وَالْمُقْتَنِي لَأَثَرِهِ لَاحِقٌ؛^(۲)

ابن عباس می گوید: در کوچه های مدینه علی را دیدم که به راه بن بست می رفت، آدمم و رسول خدا ﷺ را با خبر ساختم، فرمود: علی علم هدایت است و هدایت طریق اوست.

می گوید: بر این ماجرا سه روز گذشت، روز چهارم پیامبر به ما امر کرد در جست و جوی آن حضرت برآییم.

ابن عباس می گوید: در همان مسیری که او را دیدم، رفتم، ناگهان به سفیدی زره آن حضرت در پرتو خورشید برخوردیم، آدمم و پیامبر ﷺ را به تشریف فرمایی علی علیه السلام آگاه ساختم.

پیامبر ﷺ سوی علی علیه السلام برخاست، او را دیدار کرد و در آغوش گرفت و به دست خویش [بندهای] زرهش را گشود [و زره را از تن او درآورد] و بدنش را واری می کرد [که آسیبی ندیده باشد].

عمر گفت: ای رسول خدا [طوری رفتار می کنی که] توهم می شود علی در جنگ بوده است!

پیامبر ﷺ فرمود: ای پسر خطاب، آرام باش! به خدا سوگند، وی بر چهل

۱. در «مشارق»، «وهو ذراعی...» ضبط است.

۲. مشارق الأنوار الیقین: ۳۴۹؛ مدینة المعاجز ۲: ۴۴۶-۴۴۷، حدیث ۶۷۲.

هزار فرشته گماشته شد و چهل هزار عفریت (دیو) راکشت و به دست وی چهل هزار قبیله جن اسلام آوردند.

و همانا شجاعت ده جزء است، نه جزء آن در علی و یک جزء آن در سایر مردم است.^(۱)

علی نسبت به من به منزله ساق نسبت به دست می ماند، او دگمه پیراهنم و دست من است که با آن حمله می کنم و شمشیرم که با آن با دشمنان می ستیزم. دوستدار علی مؤمن، و مخالف وی کافر می باشد و آن که در پی او رود [به مقصد] می رسد.

حدیث (۱۰)

قصه علی علیه السلام با خیبری و انجماد آب به وسیله آن حضرت و عبور از آن مشارق انوار الیقین، اثر بُرسی رحمته الله.

در این کتاب، از «عیون الأخبار» روایت است که:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَرَّ فِي طَرِيقٍ، فَسَايَرَهُ خَيْبَرِيٌّ، فَمَرَّ بِوَادٍ قَدْ سَالَ، فَكَرِبَ الْخَيْبَرِيُّ مِرْطَهُ^(۲) وَعَبَّرَ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ نَادَى إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا هَذَا، لَوْ عَرَفْتَ كَمَا عَرَفْتُ جُزْتَ كَمَا جُزْتُ^(۳).

فَقَالَ^(۴) أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: مَكَانَكَ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَاءِ فَجَمَدَ، فَمَرَّ إِلَيْهِ^(۵).

۱. براساس متن مأخذ، ترجمه ادامه روایت بدین گونه است: فضل و شرف ده جزء است، نه جزء آن در علی و یک جزء آن در دیگر مردمان است.

۲. در «مدینه المعاجز»، «مرطه» ضبط است.

۳. در «مشارق»، آمده است: لَجَزَيْتَ مَا جَزَيْتُ.

۴. در «مشارق»، «فقال له» ضبط است.

۵. در «مشارق»، «ومرّ عليه» ضبط است.

فَلَمَّا رَأَى الْخَبِيرِيُّ ذَلِكَ أَكَبَّ عَلَى قَدَمَيْهِ وَقَالَ: يَا فَتَى، مَا قُلْتَ حَتَّى حَوَّلْتَ الْمَاءَ حَجَرًا؟!

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: فَمَا قُلْتَ أَنْتَ؟

فَقَالَ الْخَبِيرِيُّ: أَنَا دَعَوْتُ اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ.

فَقَالَ لَهُ ^(۱) أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَمَا هُوَ؟

قَالَ: بِاسْمِ ^(۲) وَصِيِّ مُحَمَّدٍ صلی اللہ علیہ وسلم.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنَا وَصِيُّ مُحَمَّدٍ.

فَقَالَ الْخَبِيرِيُّ: إِنَّهُ لَحَقٌّ، ^(۳) ثُمَّ أَسْلَمَ؛ ^(۴)

امیرالمؤمنین عليه السلام در راهی می‌گذشت، مردی خیبری با او همراه شد. در مسیر به رودی سیل آسا برخوردند. خیبری بر عبایش سوار شد و از آب گذشت، سپس خطاب به امیرالمؤمنین ندا داد: ای فلانی، اگر آنچه را من می‌دانم می‌دانستی، مانند من از این آب می‌گذشتی.

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: در جای خویش بمان، سپس به آب اشاره کرد، آب منجمد شد و آن حضرت سوی خیبری راه افتاد.

چون خیبری این ماجرا را دید، روی پاهای امام عليه السلام افتاد و گفت: ای جوانمرد، چه گفתי که آب به سنگ تبدیل شد؟!
امیرالمؤمنین به او فرمود: تو چه گفتی؟

۱. در «مشارق»، «فقال» ضبط است.

۲. در «مشارق» آمده است: سألته باسم ...

۳. در «مشارق»، «إِنَّكَ الْحَقُّ» ضبط است.

۴. مشارق أنوار اليقين: ۲۷۱؛ مدينة المعاجز ۱: ۴۳۰، حدیث ۲۹۰.

خیبری گفت: خدا را به اسم اعظمش خواندم.

امیرالمؤمنین پرسید: آن اسم اعظم چیست؟

خیبری گفت: به اسم وصی محمد ﷺ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: منم وصی محمد.

خیبری گفت: حق و راست است [تو وصی محمدی] سپس اسلام آورد.

حدیث (۱۱)

حدیث اجابت درخت به خواست آن حضرت هنگام قضای حاجت و کور

شدن چشم منافقان زمان نگاه به او، و احضار ملائکه معاویه و عمرو

و یزید را نزد او به امر امام علیه السلام

تفسیر امام عسکری علیه السلام.

امام حسن عسکری علیه السلام از پدرش علی بن محمد علیه السلام^(۱) روایت می کند که:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا رَجَعَ مِنْ صِفِّينَ وَسَقَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي تَحْتَ الصَّخْرَةِ الَّتِي قَلْبُهَا، ذَهَبَ لِيَقْعُدَ إِلَى حَاجَتِهِ.

فَقَالَ بَعْضُ مُتَافِقِي عَسْكَرِهِ: سَوْفَ أَنْظُرُ إِلَى سَوَاتِهِ وَإِلَى مَا يَخْرُجُ مِنْهُ؛ فَإِنَّهُ يَدْعِي مَرْتَبَةَ النَّبِيِّ، لِأَخْبَرِ أَصْحَابِي بِكَذِبِهِ.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَنْبَرٍ: يَا قَنْبَرُ اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَإِلَى الَّتِي تُقَابِلُهَا - وَقَدْ كَانَ بَيْنَهُمَا أَكْثَرُ مِنْ فَرْسَخٍ - فَنَادِهِمَا: إِنَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ ﷺ يَا مُرْكُمَا أَنْ تَتَلَاَصَقَا.

فَقَالَ قَنْبَرٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْيَلُّغُهُمَا صَوْتِي؟

۱. در دست خط مؤلف رحمه الله، «محمد بن علی» ضبط است و به نظر می رسد خطای نوشتاری باشد.

قَالَ ^(۱) عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي يُبْلَغُ بَصَرَ عَيْنِكَ إِلَى السَّمَاءِ (وَبَيْنَكَ وَبَيْنَهَا مَسِيرَةٌ ^(۲)) خَمْسِمِائَةِ عَامٍ سَيَبْلُغُهَا صَوْتُكَ.

فَذَهَبَ فَنَادَى، فَسَعَتْ إِحْدَاهُمَا إِلَى الْأُخْرَى سَعْيَ الْمُتَحَابِّينِ طَالَتْ غَيْبُهُ أَحَدِهِمَا عَنِ الْآخَرِ وَاشْتَدَّ إِلَيْهِ شَوْقُهُ وَانْضَمَّا.

فَقَالَ قَوْمٌ مِنْ مُنَافِقِي الْعَسْكَرِ: إِنَّ عَلِيًّا يُضَاهِي فِي سِحْرِهِ رَسُولَ اللَّهِ ابْنَ عَمِّهِ، مَا ذَاكَ رَسُولَ اللَّهِ! وَلَا هَذَا إِمَامًا! وَإِنَّمَا هُمَا سَاحِرَانِ، لَكِنَّا سَنَدُورُ مِنْ خَلْفِهِ لِنَنْظُرَ إِلَى عَوْرَتِهِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهُ!

فَأَوْصَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ذَلِكَ إِلَى أُذُنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قِبَلِهِمْ، فَقَالَ جَهْرًا: يَا قَبْتَرُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ أَرَادُوا مُكَايَدَةَ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَظَنُّوا أَنَّهُ لَا يُمْتَنَعُ مِنْهُمْ إِلَّا بِالشَّجَرَتَيْنِ، فَارْجِعْ إِلَيْهِمَا - يَعْنِي الشَّجَرَتَيْنِ - فَقُلْ لَهُمَا ^(۳) إِنَّ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ يَأْمُرُكُمَا أَنْ تَعُودَا إِلَى مَكَانِكُمَا. ^(۴)

فَفَعَلَ مَا أَمَرَ، فَانْقَلَعَا ^(۵) وَعَادَتِ كُلُّ وَاحِدَةٍ تَفَارِقُ الْأُخْرَى كَهَزِيمَةِ الْجَبَانِ مِنَ الشُّجَاعِ الْبَطْلِ.

ثُمَّ ذَهَبَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَفَعَ ثَوْبَهُ لِيَقْعُدَ.

وَقَدْ مَضَى مِنَ الْمُنَافِقِينَ جَمَاعَةٌ لِيَنْظُرُوا إِلَيْهِ، فَلَمَّا رَفَعَ ثَوْبَهُ أَعْمَى اللَّهُ تَعَالَى أَبْصَارَهُمْ فَلَمْ يُبْصِرُوا شَيْئًا، فَوَلَّوْا ^(۶) وَجُوهَهُمْ فَأَبْصَرُوا كَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ، ثُمَّ

۱. در «تفسیر امام»، «فقال» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام»، واژه «مسیرة» نیست.

۳. در «تفسیر امام» آمده است: فارجع إلى الشجرتين وقل لهما

۴. در «تفسیر امام»، «مکانیکما» ضبط است.

۵. در «تفسیر امام»، «فانقلعنا» ضبط است.

۶. در «تفسیر امام»، «فولوا عنه» ضبط است.

نَظَرُوا إِلَىٰ جِهَتِهِ فَعَمُوا، فَمَا زَالُوا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ جِهَتِهِ وَيَعْمُونَ، وَيَصْرِفُونَ وُجُوهَهُمْ فَيُبْصِرُونَ^(۱) إِلَىٰ أَنْ فَرَعَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَامَ وَرَجَعَ، وَذَلِكَ ثَمَانُونَ مَرَّةً مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ.

ثُمَّ ذَهَبُوا يَنْظُرُونَ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَأَعْتَقَلُوا فِي مَوَاضِعِهِمْ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَىٰ أَنْ يَرَوْهَا فَإِذَا انْصَرَفُوا أَمَكْنَهُم الانْصِرَافُ، أَصَابَهُمْ ذَلِكَ مِائَةً مَرَّةً حَتَّىٰ نُودِيَ فِيهِمْ بِالرَّحِيلِ فَرَحَلُوا^(۲) وَمَا وَصَلُوا إِلَىٰ مَا أَرَادُوا مِنْ ذَلِكَ، وَلَمْ يَزِدْهُمْ إِلَّا عُتُوءًا وَطُغْيَانًا وَتَمَادِيًا فِي كُفْرِهِمْ وَعِنَادِهِمْ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انْظُرُوا إِلَىٰ هَذَا الْعَجَبِ، مَنْ هَذِهِ آيَاتُهُ وَمُعْجَزَاتُهُ يَعْجِزُ عَنْ مُعَاوِيَةَ وَعَمْرٍو وَيَزِيدُ!

فَأَوْصَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ذَلِكَ مِنْ قِبَلِهِمْ إِلَىٰ أُذُنِهِ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مَلَائِكَةَ رَبِّي، ايْتُونِي بِمُعَاوِيَةَ وَعَمْرٍو وَيَزِيدَ.

فَنَظَرُوا إِلَىٰ الْهَوَاءِ فَإِذَا مَلَائِكَةٌ كَانَتْهُمْ الشُّرْطُ السُّودَانُ قَدْ عَلِقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِوَاحِدٍ فَأَنْزَلُوهُمْ إِلَىٰ حَضْرَتِهِ، فَإِذَا أَحَدُهُمْ مُعَاوِيَةُ وَالْآخَرُ عَمْرٍو وَالْآخَرُ يَزِيدُ.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ^(۳) فَاَنْظُرُوا إِلَيْهِمْ، أَمَا لَوْ شِئْتُ لَقَتَلْتُهُمْ، وَلَكِنِّي أَنْظِرُهُمْ كَمَا أَنْظَرَ اللَّهُ إِبْلِيسَ ﴿إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^(۴).

إِنَّ الَّذِي تَرَوْنَهُ بِصَاحِبِكُمْ لَيْسَ بِعَاجِزٍ وَلَا ذَلٍّ وَلَكِنَّهُ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ^(۵) لِيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.

۱. در «تفسیر امام»، آمده است: ویصرفون عنه وُجُوهَهُمْ ویُبْصِرُونَ.

۲. واژه «فَرَحَلُوا» در تفسیر امام نیست.

۳. در «تفسیر امام» آمده است: قال علی علیه السلام تعالوا

۴. سوره حجر (۱۵) آیه ۳۸؛ سوره ص (۳۸) آیه ۸۱.

۵. در «تفسیر امام» آمده است: مَنْ اللَّهُ يَكْفُلُ لَكُمْ.

وَلَئِنْ طَعْتُمْ عَلَىٰ عَلِيٍّ فَلَقَدْ طَعَنْتَ الْكَافِرُونَ وَالْمُنَافِقُونَ قَبْلَكُمْ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ^(۱) فَقَالُوا: إِنَّ مِنْ طَافَ مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْجِنَانِ فِي لَيْلَةٍ وَرَجَعَ، كَيْفَ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَهْرُبَ وَيَدْخُلَ الْغَارَ وَيَأْتِيَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ فِي أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا؟

وَإِنَّمَا هُوَ مِنَ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ أَرَأَيْكُمْ الْقُدْرَةَ لَتَعْرِفُوا صِدْقَ أَنْبَاءِ اللَّهِ وَأَوْصِيَانِهِمْ، وَإِذَا شَاءَ امْتَحَنَكُمْ بِمَا تَكْرَهُونَ لَتَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ وَلَيُظْهِرَ حُجَّتَهُ عَلَيْكُمْ؛^(۲)

امام هادی علیه السلام می فرماید: چون امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین بازگشت و مؤمنان را از آبی که از زیر صخره‌ای که واژگون کرد تراوید، آشاماند، برای قضای حاجت راه افتاد.

یکی از منافقان سپاه آن حضرت، گفت: به عورت وی و آنچه از او بیرون می‌آید خواهیم نگرست تا اصحابم را به کذب او خبر دهیم، وی مرتبه پیامبر را ادعا می‌کند.

علی علیه السلام به قبر فرمود: ای قبر، سوی آن درخت و درختی که در مقابل آن است برو و آن دو را صدا بزن [و بگو] که: وصی محمد صلی الله علیه و آله شما را امر می‌کند که به هم بچسبید (میان آن دو درخت بیش از یک فرسخ فاصله بود).

قبر گفت: ای امیرالمؤمنین، صدایم به آن دو می‌رسد؟

علی علیه السلام فرمود: کسی که دیده‌ات را به آسمان (که میان تو و آن پانصد سال راه فاصله است) رساند، صدایت را به درخت خواهد رساند.

۱. در «تفسیر امام»، «علی رسول رب العالمین» ضبط است.

۲. تفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام: ۱۶۵ - ۱۶۸، حدیث ۸۲؛ مدینة المعاجز ۱:

۴۷۳ - ۴۷۶، حدیث ۳۱۱.

قبر رفت و ندا داد. در پی آن یکی از آن دو درخت (مانند کسی که زمانی دراز از دیگری دور مانده است و به شدت شوق دیدارش را دارد، شتافت و به هم پیوستند.

گروهی از منافقان سپاه امام علیه السلام گفتند: علی در جادوگری به پسر عمویش رسول خدا همانندی دارد، نه او رسول خدا بود و نه این امام است، هر دو ساحرند، لیکن از پشت سرش دور می‌زنیم تا به عورت وی و آنچه از او بیرون می‌آید بنگریم.

این [دسیسه] از سوی آنها را خدای تعالی به گوش علی علیه السلام رساند، امام علیه السلام با صدای بلند فرمود: ای قبر، منافقان قصد نیرنگ بازی با وصی رسول خدا را دارند و گمان می‌کنند وی جز با این دو درخت نمی‌تواند آنان را باز دارد، سوی این دو درخت برو و بگو: وصی رسول خدا شما را امر می‌کند که به مکان خویش بازگردید.

قبر این کار را انجام داد. آن دو درخت از ریشه درآمدند و هر کدام (مانند فرار ترسو از پهلوان شجاع) از هم جدا شدند.

سپس امام علیه السلام رفت، دامن بالا زد تا [برای قضای حاجت] بنشیند.

گروهی از منافقان رفتند تا به آن حضرت بنگرند. چون حضرت لباسش را بالا زد، خدای متعال چشم آنها را کور ساخت، چیزی را ندیدند، صورت‌هاشان را برگرداندند، خویش را بینا یافتند، بار دیگر به سمت آن حضرت نگریستند [بی‌درنگ] کور شدند، پیوسته این کار را انجام دادند و هر یک از آنها هشتاد بار آن را تکرار کرد؛ با نگاه سمت آن حضرت کور می‌شدند و چون صورت برمی‌گرداندند، بینا می‌شدند تا اینکه علی علیه السلام برخاست و بازگشت.

سپس رفتند تا آنچه را از امام علیه السلام بیرون آمد، بنگرند [در پی این کار] در جای خویش میخ کوب شدند و نتوانستند آن را ببینند. هنگامی که می خواستند بازگردند، می توانستند باز آیند [اما چون می خواستند جلو روند، نمی توانستند از جای خویش تکان بخورند] این کار صد بار [از سوی آنها] صورت گرفت تا اینکه بانگ کوچ زده شد و از آنجا کوچیدند و به خواسته شان نرسیدند و این کار جز سرکشی و طغیان و فرو رفتن در کفر و عنادشان نیفزود.

بعضی از آنها به بعضی دیگر گفتند: به این امر شگفت از آیات و معجزات او بنگرید [با وجود این] وی از [قتل] معاویه و عمرو و یزید درمی ماند!

خدای تعالی این حرف آنان را به گوش آن حضرت رساند. از این رو، علی علیه السلام فرمود: ای فرشتگان پروردگارم، معاویه و عمرو و یزید را نزد من بیاورید.

آنان به هوا نگریستند، ناگهان ملائکه را دیدند که مانند شرطه های سیاه اند و هریک از آنها به دست یکی از آنان آویزان است. آنان آنها را به حضور امام علیه السلام پایین آوردند؛ یکی شان معاویه بود و دیگری عمرو و شخص دیگر یزید.

علی علیه السلام فرمود: به اینان بنگرید! اگر بخواهم آنها را می کشم، لیکن آنان را مهلت می دهم؛ چنان که خدا ابلیس را تا زمان معینی مهلت داد.

آنچه را در صاحب خویش دیدید، عجز و ذلت نیست، لیکن محنتی از سوی خدای تعالی است تا بنگرد چگونه عمل می کنید.

اگر بر علی طعن زدید، کافران و منافقان پیش از شما بر رسول خدا طعن زدند، گفتند: کسی که در یک شب ملکوت آسمان ها و بهشت ها را درنوردید، چگونه نیاز دارد به اینکه بگریزد و به غار درآید و از مکه در یازده روز، به مدینه بیاید؟!

این کار از سوی خدا بود. خدا اگر بخواهد قدرتش را به شما می‌نماید تا صدق انبیا و اوصیای آنان را دریابید، و اگر بخواهد به آنچه خوش ندارید امتحانتان می‌کند تا بنگرد چگونه عمل می‌کنید و حجتش را بر شما آشکار سازد.

حدیث (۱۲)

دگر گون شدنِ شخصی به صورت سگ به امر امام علی علیه السلام

کتاب محمد بن مثنی بن قاسم حَضَرَمی، به روایت هارون بن موسی تَلْعُکَبَری.

روایت است از ابو علی، محمد بن هَمَّام، از حُمَید بن زیاد دِهْقان، از ابو جعفر، احمد بن زید بن جعفر آزدی بَرَّاز، از محمد بن مثنی که گفت: شنیدم اصحاب ما از مُفَضَّل بن عُمر نقل می‌کردند که امام صادق علیه السلام فرمود:

لَمَّا عَسَكَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِالنَّخِيلَةِ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ فَاخْتَصَمَا إِلَيْهِ، فَأَفْحَشَ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ، قَالَ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: اخْسَأْ، فَإِذَا رَأْسُهُ رَأْسُ كَلْبٍ.

قَالَ: فَأَقْبَلَ بِأَصْبَعِهِ يُلَوِّذُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، ^(۱) قَالَ: فَأَخَذَ بِشِفْتَيْهِ الْعُلْيَا يُقَلِّبُهَا، ^(۲) فَإِذَا رَأْسُهُ قَدْ عَادَ كَمَا كَانَ.

فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ وَهُمْ حَوْلُهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنْتَ هَكَذَا وَأَنْتَ تَسِيرُ إِلَى

مَعَاوِيَةَ؟!

قَالَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: لَوْ أَشَاءَ أَنْ أَضْعُ رِجْلِي هَذِهِ الصَّغِيرَةَ فِي صَدْرِهِ

۱. در «مأخذ»، «إلى أمير المؤمنين علیه السلام» ضبط است.

۲. در «مأخذ»، «وَقَلِّبُهَا» [فَقَلِّبُهَا (خ)] ضبط است.

لَفَعَلْتُ، وَلَوْ أَشَاءَ أَنْ أُوتِيَ بِهِ عَلَى سَرِيرِهِ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنَّا عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا نَسِفُهُ بِالْقَوْلِ وَنَحْنُ بِأَمْرِهِ نَعْمَلُ؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام در «نُخَيْلَه» اردو زد، دو نفر که با هم بگو مگو داشتند، به شکایت نزد آن حضرت آمدند، یکی از آنها به دیگری فحش داد، امیرالمؤمنین علیه السلام به وی گفت: «اِخْسَأْ» (گم شو) ناگهان، سر آن شخص، سر سگ شد.

می‌گوید: وی با انگشت دست به دامن امیرالمؤمنین علیه السلام شد، امام علیه السلام لب بالایش را گرفت و برگرداند، ناگهان سرش به حالت اول بازگشت. اصحاب امام علیه السلام که پیرامونش بودند، گفتند: ای امیرالمؤمنین، چنین قدرتی داری و سوی معاویه حرکت می‌کنی؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر بخواهم با همین پای که [نسبت به فاصله از اینجا تا شام] کوچک است بر سینه معاویه بگذارم، این کار را می‌توانم و اگر بخواهم او را با تختش بیاورم از عهده‌اش برمی‌آیم، لیکن ما بندگان گرامی خداییم، در قول بر او پیش نمی‌افزیم و به امر او عمل می‌کنیم.^(۲)

[یاد آوری]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: این خبر از اخبار مشهور است، بسیاری از اهل سنت - چه رسد به شیعه - آن را روایت کرده‌اند. بدان خاطر نقل روایت را به کتاب مذکور اختصاص دادیم که اصلی از اصول اصحاب ائمه علیهم السلام است و بر دیگر کتاب‌ها مقدم می‌باشد.

۱. الأصول الستة عشر: ۲۷۰، حدیث ۳۸۴؛ نیز بنگرید به، اثبات الهداة ۳: ۵۶۳، حدیث ۵۰۹.
۲. برگرفته از آیه ۲۶ و ۲۷ سورة انبیاء: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾.

حدیث (۱۳)

خبر دراز کردن حضرت علی علیه السلام پایش را از کوفه و زدن آن

به سینه معاویه در شام

الهدایة الکبری، اثر حسین بن حمدان رحمته الله.

روایت است از عقیل بن یحیی، از زید بن حسین، از ابو کثیر مدائنی، از جعفر بن محمد حلاب، ^(۱) از حُمران بن أعین، از میثم تمار که گفت:

خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي جَامِعِ الْكُوفَةِ، فَأَطَالَ فِي خُطْبَتِهِ وَأَعْجَبَ النَّاسَ تَطْوِيلُهَا وَحُسْنُ وَعَظْهَا وَرَغْبَتُهَا وَرَهْبَتُهَا، إِذْ دَخَلَ نَذِيرٌ مِنْ نَاحِيَةِ الْأَنْبَارِ مُسْتَغِيثًا يَقُولُ: اللَّهُ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي رَعِيَّتِكَ وَشِيعَتِكَ، هَذِهِ خَيْلُ مُعَاوِيَةَ قَدْ شَنَّتْ عَلَيْنَا الْغَارَةَ ^(۲) فِي سَوَادِ الْفُرَاتِ، مَا بَيْنَ هَيْتِ وَالْأَنْبَارِ.

فَقَطَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْخُطْبَةَ وَقَالَ: إِنَّ بَعْضَ خَيْلِ مُعَاوِيَةَ ^(۳) قَدْ دَخَلَ الدَّسْكَرَةَ الَّتِي تَلِي جُدْرَانَ الْأَنْبَارِ، فَقَتَلَ فِيهَا تِسْعَ نِسْوَةٍ وَسَبْعَةَ مِنَ الْأَطْفَالِ ذُكْرَانًا وَسَبْعَةً إناثًا وَشَهَرُوا بِهِمْ وَأَوْطَنُوهُمْ ^(۴) بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ وَقَالُوا: هَذِهِ مُرَاغِمَةُ أَبِي تُرَابٍ.

فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَزْدِيُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُنْبِرِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذِهِ الْقُدْرَةُ الَّتِي رَأَيْتُ بِهَا وَأَنْتَ عَلَى مِنْبَرِكَ أَنَّ فِي دَارِكَ خَيْلَ مُعَاوِيَةَ ابْنِ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ

۱. در «الهدایة»، ضبط سند بدین گونه است: ... از عقیل بن یحیی حسینی، از زید بن عمر بن کثیر مدنی، از جعفر بن محمد حلبی، ...

شایان یادآوری است که در مآخذ حدیثی، شخصی به نام «جعفر بن محمد حلاب» وجود ندارد.
۲. در «الهدایة» (نسخه نور ۳/۵) ضبط بدین گونه است: خطب بنا ... فأطال خطبته وعجب الناس من طولها ... وترغيبها وترهيبها ... وهو مستغيث ... علينا الغارات ...

۳. در «الهدایة» آمده است: «وَيَحْكُ» إِنَّ خَيْلَ مُعَاوِيَةَ ...

۴. در «الهدایة» آمده است: ... ذُكْرَانًا، وَشَهَرُوهُمْ وَوُطَنُوهُمْ ...

وَمَا فَعَلَ فِي شِيعَتِكَ وَلَمْ يَعْلَمْ بِهَا غَيْرُكَ، وَلَمْ تُقْصِرْ عَنْ مُعَاوِيَةَ؟^(۱)
فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَيَحْكُ يَا إِبْرَاهِيمُ! ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾.^(۲)

فَصَاحَ النَّاسُ مِنْ جَوَانِبِ الْمَسْجِدِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَأِلَىٰ مَتَىٰ^(۳) ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^(۴) وَشِيعَتَكَ تَهْلِكُ؟
فَقَالَ عليه السلام: ﴿لَيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا﴾.^(۵)

فَصَاحَ يَزِيدُ بْنُ كَثِيرٍ الْمُرَادِيُّ^(۶) وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، تَقُولُ بِالْأَمْسِ وَأَنْتَ مُتَّجِهٌ إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ وَتُحَرِّضُنَا عَلَىٰ قِتَالِهِ، وَتُحَكِّمُ إِلَيْكَ الرَّجُلَانَ فِي فِعْلٍ^(۷) فَيَعْبَلُ عَلَيْكَ أَحَدُهُمَا بِالْكَلَامِ، فَتَجْعَلُ رَأْسَهُ رَأْسَ الْكَلْبِ، فَيَسْتَجِيرُ بِكَ^(۸) فَتَرُدُّهُ بَشَرًا سَوِيًّا!

وَنَقُولُ لَكَ: مَا بَالُ هَذِهِ الْقُدْرَةِ، لَا تَبْلُغُ مُعَاوِيَةَ فَتَكْفِينَا شَرَّهُ؟ فَتَقُولُ لَنَا: وَفَالِقِ الْحَبَّةِ وَبَارِئِ النَّسَمَةِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَضْرِبَ بِرِجْلِي هَذِهِ الْقَصِيرَةَ صَدْرَ مُعَاوِيَةَ وَأَقْلِبُهُ^(۹) عَلَىٰ أُمِّ رَأْسِهِ لَفَعَلْتُ!

۱. در «الهداية» آمده است: وَأَنْتَ عَلَىٰ مَنْبَرِكَ وَفِي دَارِكَ وَ... فَعَلَ بِشِيعَتِكَ مَا فَعَلَ وَيَعْلَمُ بِهَا هَذَا النَّذِيرُ، مَا بِأَلْهَا تَقْصُرُ عَنْ مُعَاوِيَةَ؟
۲. سورة انفال (۸) آیه ۴۲.
۳. در «الهداية»، «وَالِی مَتَى» ضبط است.
۴. سورة انفال (۸) آیه ۴۲.
۵. سورة انفال (۸) آیه ۴۲ و ۴۴.
۶. در «الهداية» و دیگر مآخذ، «یزید بن کثیر مرادی» ضبط است.
۷. در «الهداية» آمده است: ... تَقُولُ لَنَا ... وَتُحَكِّمُ ... فِي الْبَغْلِ ...
۸. در «الهداية»، «وَيَسْتَجِيرُ بِكَ» ضبط است.
۹. در «الهداية»، «فَأَقْلِبُهُ» ضبط است.

فَمَا بِأَلْكَ لَا تَفْعَلُ؟ مَا تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُضَعَّفَ نُفُوسَنَا ^(۱) فَنَشْكُ فِيكَ فَتَدْخُلَ النَّارُ!
فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا فَعْلَنَ ذَلِكَ وَلَا عَجَلَنَّهُ عَلَى ابْنِ هِنْدٍ، فَمَدَّ رِجْلَهُ عَلَى
مَنْبَرِهِ فَخَرَجَتْ عَنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ وَرَدَّهَا إِلَى فَخِذِهِ، وَقَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَقِيمُوا
تَأْرِخَ الْوَقْتِ وَأَعْلِمُوهُ فَقَدْ ضَرَبْتُ بِرِجْلِي هَذِهِ السَّاعَةَ صَدْرَ مُعَاوِيَةَ فَقَلَبْتُهُ عَنْ
سَرِيرِهِ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ فَظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أُحِيطَ بِهِ فَصَاحَ: ^(۲) يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَيْنَ النَّظْرَةُ؟
فَرَدَدْتُ رِجْلِي عَنْهُ.

وَتَوَقَّعَ النَّاسُ وَرُودَ الْخَبَرِ مِنَ الشَّامِ، وَعَلِمُوا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا.
فَوَرَدَتِ الْأَخْبَارُ وَالْكَتُبُ بِتَأْرِخِ ^(۳) تِلْكَ السَّاعَةِ بَعَيْنَهَا مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ بِعَيْنِهِ أَنَّ
رَجُلًا جَاءَتْ مِنْ نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ ^(۴) مَمْدُودَةً مُتَّصِلَةً، فَدَخَلَتْ مِنْ إِيْوَانِ ^(۵) مُعَاوِيَةَ
وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ حَتَّى ضَرَبَتْ صَدْرَهُ فَقَلَبْتُهُ ^(۶) عَنْ سَرِيرِهِ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ فَصَاحَ: يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ^(۷) فَأَيْنَ النَّظْرَةُ؟ وَرَدَّتْ تِلْكَ الرَّجُلُ عَنْهُ.
وَعَلِمَ النَّاسُ مَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَقًّا.
وَكَانَ هَذَا مِنْ دَلَائِلِهِ: ^(۸)

۱. در «الهداية» آمده است: إِلَّا أَنْ يُضَعَّفَ يَقِينُنَا ...
۲. در «الهداية» آمده است: مَعَاشِرَ النَّاسِ أَفْهَمُوا ... فَلَقَدْ ضَرَبْتُ ... فَأَلْقَيْتُهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ فَظَنَّ أَنَّهُ قَدْ
هُبِطَ بِهِ، فَقَالَ: ...
۳. در «الهداية» آمده است: وَوَرَدَ الْخَبَرُ مِنَ الشَّامِ بِتَأْرِخِ تِلْكَ السَّاعَةِ ...
۴. در «الهداية»، «مِنْ نَحْوِ أَبْوَابِ كِنْدَةَ» ضبط است.
۵. در «الهداية»، «مِنْ أَبْوَابِ» ضبط است.
۶. در «الهداية»، «فَأَلْقَيْتُهُ» ضبط است.
۷. در «الهداية» آمده است «فَصَاحَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا» و روایت پایان می یابد. لیکن در «بحار» و
«إرشاد القلوب» ادامه روایت هست.
۸. الهداية الكبرى: ۱۲۵-۱۲۶؛ إرشاد القلوب ۲: ۲۷۲-۲۷۴؛ بحار الأنوار ۳۳: ۲۸۱-۲۸۲، حدیث
۵۴۶.

میثم تمّار می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه سخن می‌گفت. مردم از طول و تفصیل خطبه و اندرز نیک و امید و بیم آن، در شگفت ماندند که ناگهان پیکی از ناحیه انبار آمد و فریاد رسان می‌گفت: خدا را خدا را ای امیرالمؤمنین درباره رعیت و شیعیانت! لشکریان معاویه در سواد فرات (آبادی‌های میان هیت و انبار) بر ما شیخون زدند.

امام علیه السلام خطبه‌اش را قطع کرد و فرمود: بعضی از سپاهیان معاویه به روستایی که پس از دیوارهای «انبار» هست درآمدند، نه زن و هفت طفل پسر و هفت کودک دختر را در آن کشتند و آنان را رسوا و بی‌آبرو ساختند و با سُم اسب‌ها پامالشان کردند و گفتند: این برای به خاک مالاندن بینی ابو تراب است.

ابراهیم بن حسن ازدی، جلو منبر به پا خاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، در حالی که بر منبر بودی این قدرت را دیدم. سپاه معاویه (پسر هند جگر خوار) به خانه‌ات پا نهاد و با شیعیانت آن کار را کرد که جز تو آن را خبر نداد! چرا در برابر معاویه کوتاه می‌آیی [و این قدرت را در سرکوب او به کار نمی‌بری]؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو ای ابراهیم «برای آنکه هرکس هلاک شود با دلیل روشن به هلاکت افتد و هرکس زنده شود، با برهان روشن حیات یابد». مردم از اطراف مسجد بانگ زدند: ای امیرالمؤمنین تا کی «هرکه هلاک گردد از روی بینّه هلاک شود و هرکه زنده گردد از روی بینّه زنده گردد» در حالی که شیعیانت نابود می‌شوند؟!

امام علیه السلام فرمود: «برای آنکه خدا امر حتمی‌اش را به انجام رساند».

یزید بن کثیر مرادی فریاد زد و گفت: ای امیرالمؤمنین، دیروز در حالی که

برای جنگ با معاویه آماده می‌شدی و ما را به ستیز با او برمی‌انگیختی، دو نفر برای کاری نزدت به محاکمه آمدند، یکی از آن دو در سخن پیشدستی [و بی‌ادبی] کرد، سرش را سر سگ ساختی، به تو پناهنده شد، به صورت انسان بی‌کم و کاست بازش گردانیدی!

این قدرت را چه شد که یقه معاویه را نمی‌گیرد تا ما را از شر او بسنده کند؟! به ما می‌گویی: «سوگند به کسی که دانه را شکافت و جانداران را پدید آورد، اگر بخواهم با همین پای کوتاه بر سینه معاویه می‌زنم و او را روی کاسه سرش واژگونش می‌سازم» تو را چه شده است که کاری را که می‌خواهی نمی‌کنی جز اینکه نفوس ما را تضعیف می‌سازی و در نتیجه، در تو شک می‌کنیم و به دوزخ درمی‌آییم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این کار را انجام می‌دهم و بر ابن هند شتاب می‌ورزم. سپس امام بر منبر پایش را دراز کرد، پا از درهای مسجد بیرون آمد، و امام آن را به رانش برگرداند و فرمود: ای گروه مردم، این تاریخ را به خاطر بسپارید و علامت بگذارید. هم اکنون با پایم بر سینه معاویه زدیم او را از تخت با سر به زمین واژگوندم، گمان برد محاصره‌اش کرده‌اند، بانگ زد: ای امیرالمؤمنین، مهلت چه شد؟ از این رو، پایم را از او برگرداندم.

مردم ورود خبر از شام را انتظار می‌کشیدند و می‌دانستند که امیرالمؤمنین جز حق بر زبان نمی‌آورد. اخبار و نامه‌ها به تاریخ عین همان ساعت و روز، آمد که پایی ممتد و متصل از ناحیه کوفه آمد، در حالی که مردم او را می‌دیدند به ایوان معاویه داخل شد تا اینکه بر سینه‌اش زد و او را با سر از تخت واژگونند، وی

فریاد زد: ای امیرالمؤمنین مهلت کجا رفت؟! آن پا از او بازگردانده شد.
مردم دانستند آنچه را امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید حق است.
و این کار از نشانه های [امامت] آن حضرت بود.

حدیث (۱۴)

خبر سیر امام علی علیه السلام در جهان و کندن موی سبیل معاویه در شام
بحار الأنوار، اثر علامه مجلسی رحمته الله.

در مجلد چهاردهم بحار الأنوار، روایت است از یکی از مؤلفات قدما، از قاضی ابوالحسن طبری، از سعید بن یونس مقدسی، از مبارک، از خالص بن ابی سعید، از وهب جمال، از عبدالمُنعم بن سلمه، از وهب راندى، از یونس بن میسرّه، از شیخ مُعْتَمِر رَقّی، وی حدیث را به ابو جعفر میثم تمار می رساند که گفت:

كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِذْ دَخَلَ غُلَامٌ وَجَلَسَ فِي وَسْطِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَمَّا فَرَغَ عليه السلام مِنَ الْأَحْكَامِ نَهَضَ إِلَيْهِ الْغُلَامُ وَقَالَ: يَا أَبَا تُرَابٍ، أَنَا إِلَيْكَ رَسُولٌ، جِئْتُكَ بِرِسَالَةٍ تَزْعُزُعُ لَهَا الْجِبَالُ مِنْ رَجُلٍ حَفِظَ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ وَعَلِمَ عِلْمَ الْقَضَايَا وَالْأَحْكَامِ وَهُوَ أَبْلَغُ مِنْكَ فِي الْكَلَامِ وَأَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا الْمَقَامِ فَاسْتَعِدَّ لِلْجَوَابِ وَلَا تُزَخْرِفِ الْمَقَالَ!

فَلَا حَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ لِعَمَّارٍ: ارْكَبْ جَمَلَكَ وَطُفْ فِي قَبَائِلِ الْكُوفَةِ وَقُلْ لَهُمْ: أَجِيبُوا عَلَيَّا لِتَعْرِفُوا الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ، وَالْحَلَالَ وَالْحَرَامَ، وَالصَّحَّةَ وَالسُّقْمَ.

فَرَكِبَ عَمَّارٌ فَمَا كَانَ إِلَّا هُنَيْئَةً حَتَّى رَأَيْتُ الْعَرَبَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَنُفِخَ فِي

الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿١﴾.

فَصَاقَ جَامِعُ الْكُوفَةِ، وَتَكَاثَفَ النَّاسُ تَكَاثُفَ الْجَرَادِ عَلَى الزَّرْعِ الْغَضِّ فِي أَوَانِهِ، فَتَهَضَّ الْعَالِمُ الْأَرْوَعُ وَالْبَطْلُ الْأَنْزَعُ وَرَقِيَ الْمُنْبَرُ^(٢) ثُمَّ تَنَحَّحَ، فَسَكَتَ جَمِيعُ مَنْ فِي الْجَامِعِ، فَقَالَ:

رَحِمَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ فَوَعَى، أَيُّهَا النَّاسُ مُعَاوِيَةُ يَزْعُمُ أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَاللَّهِ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِمَامًا حَتَّىٰ يُحْيِيَ الْمَوْتَى، أَوْ يُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَطَرًا، أَوْ يَأْتِيَ بِمَا يُشَاكِلُ ذَلِكَ مِمَّا يَعْجِزُ عَنْهُ غَيْرُهُ، وَفِيكُمْ مَنْ يَعْلَمُ أَنِّي الْآيَةُ الْبَاقِيَةُ وَالْكَلِمَةُ النَّامَةُ وَالْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ.

وَلَقَدْ أَرْسَلَ إِلَيَّ مُعَاوِيَةُ جَاهِلًا مِنْ جَاهِلِيَّةِ الْعَرَبِ، عَجَزَ فِي مَقَالِهِ. وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ لَوْ شِئْتُ لَطَحَنْتُ عِظَامَهُ طَحْنًا، وَنَسَفْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ نَسْفًا، وَخَسَفْتُهَا عَلَيْهِ خَسْفًا، إِلَّا أَنَّ احْتِمَالَ الْجَاهِلِ صَدَقَةً.

ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَىٰ عَلَيْهِ وَصَلَّىٰ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْجَوْ فَدَمَدَمَ وَأَقْبَلَتْ غَمَامَةٌ وَعَلَتْ سَحَابَةٌ، وَسَمِعْنَا مِنْهَا نِدَاءً يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ، وَيَا إِمَامَ الْمُتَّقِينَ، وَيَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، وَيَا كَنْزَ الْمَسَاكِينِ، وَمَعْدِنَ الرَّاغِبِينَ.

وَأَشَارَ إِلَى السَّحَابَةِ فَدَنَتْ.

قَالَ مِيثَمٌ: فَرَأَيْتُ النَّاسَ كُلَّهُمْ قَدْ أَخَذَتْهُمْ السَّكْرَةُ، فَرَفَعَ رِجْلَهُ وَرَكِبَ السَّحَابَةَ وَقَالَ لِعِمَّارٍ: ارْكَبْ مَعِيَ وَقُلْ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا﴾. (٣)

١. سورة يس (٣٦) آية ٥١.

٢. در «بحار» آمده است: «وَرَقِيَ فِي الْمُنْبَرِ وَرَاقِي ...».

٣. سورة هود (١١) آية ٤١.

فَرَكِبَ عَمَّارٌ وَغَابَا عَنْ أَعْيُنِنَا، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ أَقْبَلَتْ سَحَابَةٌ حَتَّى أَظَلَّتْ جَامِعَ الْكُوفَةِ فَالْتَفَتُ، فَإِذَا مَوْلَايَ جَالِسٌ عَلَى دَكَّةِ الْقَضَاءِ وَعَمَّارٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَالنَّاسُ حَافُونَ بِهِ.

ثُمَّ قَامَ وَصَعِدَ الْمُنْبَرَ، وَأَخَذَ بِالْخُطْبَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِالشَّقِيقَةِ. فَلَمَّا فَرَغَ، اضْطَرَبَ النَّاسُ وَقَالُوا فِيهِ أَقَاوِيلَ مُخْتَلِفَةً؛ فَمِنْهُمْ مَنْ زَادَهُ اللَّهُ إِيمَانًا وَيَقِينًا، وَمِنْهُمْ مَنْ زَادَهُ كُفْرًا وَطُغْيَانًا.

قَالَ عَمَّارٌ: قَدْ طَارَتْ بِنَا السَّحَابَةُ فِي الْجَوِّ، فَمَا كَانَ إِلَّا هُنَيْئَةً ^(۱) حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى بَلَدٍ كَبِيرٍ حَوَالِيهَا أَشْجَارٌ وَأَنْهَارٌ، فَنَزَلَتْ بِنَا السَّحَابَةُ وَإِذَا نَحْنُ فِي مَدِينَةٍ كَبِيرَةٍ وَالنَّاسُ يَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامٍ غَيْرِ الْعَرَبِيَّةِ، فَاجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَلَاذُوا بِهِ، فَوَعَظَهُمْ وَأَنْذَرَهُمْ بِمِثْلِ كَلَامِهِمْ.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَمَّارُ، ارْكَبْ، فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي، فَأَذَرَكُنَا جَامِعَ الْكُوفَةِ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَمَّارُ تَعْرِفُ الْبَلَدَةَ الَّتِي كُنْتَ فِيهَا؟ قُلْتُ: اللَّهُ أَعْلَمُ وَرَسُولُهُ وَوَلِيُّهُ.

قَالَ: كُنَّا فِي الْجَزِيرَةِ السَّابِغَةِ مِنَ الصِّينِ، أَخْطَبْتُ كَمَا رَأَيْتَنِي. إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَرْسَلَ رَسُولَهُ ﷺ إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ، وَعَلَيْهِ أَنْ يَدْعُوهُمْ وَيَهْدِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.

وَاشْكُرْ مَا أَوْلَيْتَكَ مِنْ نِعَمِهِ ^(۲) وَاکْتُمُ عَنْ ^(۳) غَيْرِ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى الطَّافَا خَفِيَّةً فِي خَلْقِهِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَمَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ.

۱. در «بحار»، «فَمَا كَانَ هُنَيْئَةً» ضبط است.

۲. در «بحار»، «مِنْ نِعْمَةٍ» ضبط است.

۳. در «بحار»، «مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ» ضبط است.

ثُمَّ قَالُوا: أَعْطَاكَ اللَّهُ هَذِهِ الْقُدْرَةَ وَأَنْتَ تَسْتَنْهِضُ النَّاسَ لِقَالِ مُعَاوِيَةَ؟! فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَبَّدَهُمْ بِمُجَاهَدَةِ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَالنَّاصِيئِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ، وَاللَّهُ لَوْ شِئْتُ لَمَدَدْتُ يَدِي هَذِهِ الْقَصِيرَةَ فِي أَرْضِكُمْ هَذِهِ الطَّوِيلَةَ وَضَرَبْتُ بِهَا صَدْرَ مُعَاوِيَةَ بِالشَّامِ وَأَخَذْتُ بِهَا ^(۱) مِنْ شَارِبِهِ - أَوْ قَالَ: مِنْ لِحْيَتِهِ - . فَمَدَّ عَلَيْهِ يَدَهُ وَرَدَّهَا وَفِيهَا شَعْرَاتٌ كَثِيرَةٌ فَتَعَجَّبُوا مِنْ ذَلِكَ .

ثُمَّ وَصَلَ الْخَبْرُ بَعْدَ مُدَّةٍ أَنَّ مُعَاوِيَةَ سَقَطَ مِنْ سَرِيرِهِ فِي الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ مَدَّ يَدَهُ، وَغُشِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ وَافْتَقَدَ مِنْ شَارِبِهِ وَلِحْيَتِهِ شَعْرَاتٌ؛ ^(۲)

میثم تمّار می گوید: پیش مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که غلامی داخل شد و در وسط مسلمانان نشست. چون امام علیه السلام از احکام فارغ شد، آن غلام برخاست و گفت: ای ابو تراب، من پیک سوی توأم، نامه ای برایت آوردم که کوه ها در برابر آن می لرزد. این نامه از سوی مردی است که قرآن را از اوّل تا آخر حفظ است، علم قضایا و احکام را می داند، از تو رساتر سخن می گوید و به این مقام از تو سزاوارتر است، برای جواب آماده باش و حرف مُزخرف مزن!

خشم در چهره امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار شد، به عمّار گفت: شترت را سوار شو و میان قبایل کوفه دور بزن و بگو: علی را اجابت کنید تا حق را از باطل و حلال را از حرام و درست را از نادرست بازشناسید.

عمّار سوار شترش شد و رفت، اندکی نگذشت که دیدم عرب چنان آمدند که

۱. در «بحار» آمده است: وَأَجْذِبُ بِهَا ... ؛ لیکن در «نوادر المعجزات» (و دیگر مآخذ)، «وَأَخَذْتُ بِهَا» ضبط است.

۲. بحار الأنوار ۵۴: ۳۴۴-۳۴۶، حدیث ۳۶؛ نوادر المعجزات: ۱۳۲-۱۳۶.

خدای متعال می فرماید: «و در صور دمیده شود، ناگهان آنان از گورها [برخیزند و] سوی پروردگارشان سرازیر می شوند».

[فضای] مسجد جامع کوفه [برای گنجایش جمعیت] تنگ گردید، مردم مانند ملخ بر زراعت نو رسیده، انبوه شدند. عالم خوش سیما و دلاوری همتابه پا خاست و از منبر بالا رفت و بر فراز آن قرار گرفت و سینه صاف کرد. همه حاضران در مسجد ساکت شدند، فرمود:

خدا رحمت کند کسی را که شنید و به خاطر سپرد. ای مردم، معاویه می پندارد که امیر مؤمنان است. به خدا سوگند، امام، امام نیست مگر اینکه مردگان را زنده سازد و از آسمان باران فرود آورد یا چیزهایی شبیه این را - که دیگران از آن عاجزند - بیاورد. در میان شما کسانی هست که می دانند منم آیه باقی و کلمه تام^(۱) و حجت رسای [خدای متعال].

معاویه جاهلی از نادانان عرب را سویم فرستاد که یاوه بافت. و شما می دانید که اگر بخواهم استخوان معاویه را آرد می کنم و زمین را زیر [پای] او می شکافم و در زمین فرو می برمش جز اینکه تحمل جاهل، صدقه است.

سپس آن حضرت خدا را ستود و ثنا گفت و بر پیامبر ﷺ درود فرستاد و با دست به جو اشاره کرد و زیر لب چیزی گفت، توده هوایی پیش آمد و ابری بلند شد و ندایی از آن شنیدیم که می گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین، ای سید

۱. در شماری از منابع و شرح ها، مقصود از «کلمه تامه» حقیقت محمدیه دانسته شده است. در «غرر الأخبار: ۱۵۶» از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ كَلِمَةً مِنْ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ التَّامَّاتِ؛ همانا علی علیه السلام کلمه ای از این کلمات تامه است.

اوصیا، ای امام اهل تقوا، ای دادرس فریادرس خواهان، ای گنج بینوایان، ای معدن مشتاقان.

با اشاره امام علیه السلام ابر نزدیک آمد.

میثم می‌گوید: دیدم مردم همه از هوش رفتند. امام علیه السلام پایش را برافراشت و بر آبر سوار شد و به عمار فرمود: با من سوار شو و بگو: «حرکت و لنگر انداختن کشتی با نام خداست».

عمار [هم بر آن ابر] سوار شد و از چشم ما ناپدید شدند. پس از ساعتی آن ابر آمد تا اینکه بر مسجد کوفه سایه انداخت. نیک نگریستم، دیدم مولایم بر دکه القضا نشسته است و عمار پیش روی اوست و مردم او را در بر گرفته‌اند. سپس امام برخاست و بر منبر بالا رفت و خطبه‌ای خواند که به «شقشقیه» معروف است.

چون امام علیه السلام از خطبه فارغ شد، مردم حرف و حدیث‌های مختلفی درباره‌اش بر زبان آوردند، خدا ایمان و یقین بعضی را افزود و کفر و طغیان بعض دیگر را بیش ساخت.

عمار می‌گوید: آن ابر ما را در هوا پرواز داد. اندکی نگذشت که بر فراز سرزمینی بزرگ - که درختان و رودها آن را در بر گرفته بودند - درآمدیم. ابر ما را فرود آورد، خود را در شهری یافتیم که مردم آن به زبان غیر عربی حرف می‌زدند. آنان بر امام علیه السلام گرد آمدند و به وی پناه جستند، امام علیه السلام به زبان خودشان آنان را اندرز و بیم داد.

سپس امام علیه السلام فرمود: ای عمار، سوار شو. امر امام را فرمان بردم و به مسجد

کوفه رسیدیم. امام علیه السلام پرسید: ای عمار، سرزمینی که در آن بودی شناختی؟
گفتم: خدا و رسول و ولی او داناترند.

فرمود: در جزیره هفتم چین بودیم. چنان که دیدی، سخن گفتم. خدای
متعال رسولش را سوی همه مردم فرستاد، بر اوست که مؤمنان ایشان را به راه
راست فراخواند و هدایت کند.

[ای عمار] شکر نعمتی را که ارزانیات داشتم به جای آور و از نااهل آن را
پیوشان؛ چراکه خدای متعال الطاف پنهانی در میان خلق دارد که هیچ کس آنها را
نمی داند مگر خودش و رسولی که او را [برای آگاهی به این الطاف] بپسندد.
مردم گفتند: خدا این قدرت را به تو داد و تو [آن را به کار نمی گیری و] مردم
را برای جنگ با معاویه برمی خیزانی؟!

امام علیه السلام فرمود: خدا مردم را به جهاد با کافران و منافقان و ناکثان و قاسطان و
مارقان متعبد ساخت. والله اگر بخواهم می توانم همین دست کوتاهم را در این
زمین طولانی تان دراز کنم و با آن به سینه معاویه در شام بزنم و از سیبل او (یا
فرمود از ریش او) موهایی را بکنم.

سپس امام علیه السلام دستش را کشید و بازگرداند و در آن موهای فراوانی بود. مردم
از این کار در شگفت ماندند.

پس از مدتی خبر آمد که معاویه در همان روز که امام علیه السلام دستش را دراز کرد،
از تخت افتاد و غش کرد، سپس به هوش آمد و موهایی از سیبل و ریش خود را
از دست داد.

[یاد آوری]

می‌گوییم: آن گونه که از «مدینه المعاجز» (اثر سید توبلی رحمته الله) برمی‌آید، این حدیث از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده است.^(۱)

باری، این واقعه غیر از رخدادی است که در خبر پیشین گذشت، مبنی بر این دو واقعه یکی‌اند و با اختلاف در الفاظ روایت شده‌اند.

حدیث (۱۵)

سَیْر دادن امام علیه السلام سلمان را در بعضی عالم‌ها و ارائه

ناقۀ ثمود به او

بحار الأنوار، اثر علامه مجلسی رحمته الله.

از کتاب «نوادر المعجزات»^(۲) (اثر یکی از قدمای اصحاب ما) به اسنادش تا صدوق رحمته الله روایت است از محمد بن حسن بن ولید،^(۳) از محمد بن حسن صفار، از محمد بن زکریّا، از ابو المُعَافَا، از وَکِیع، از زاذان، از سلمان که گفت:

كُنَّا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَنَحْنُ نَذْكُرُ شَيْئًا مِنْ مُعْجَزَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام، فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي، أُرِيدُ^(۴) أَنْ تُرِيَنِي نَاقَةَ ثَمُودٍ وَشَيْئًا مِنْ مُعْجَزَاتِكَ.

قَالَ: أَفْعَلْ، ثُمَّ وَثَبَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ وَخَرَجَ إِلَيَّ وَتَحْتَهُ فَرَسٌ أَذْهَمُ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ

۱. عیون المعجزات: ۳۵-۳۸؛ مدینه المعاجز ۱: ۴۷۶-۴۷۷، حدیث ۳۱۲.

۲. نوادر المعجزات: ۸۳-۹۰، حدیث ۱؛ المناقب (علوی): ۷۷-۸۲، حدیث ۱۲.

۳. در «بحار» (نسخه چاپی) نام «محمد بن حسن بن ولید» ثبت نمی‌باشد. محقق کتاب «نوادر المعجزات» نیز خاطرنشان می‌سازد که این نام در شماری از نسخه‌های «نوادر» نیست.

۴. در «بحار» و «نوادر»، «أُحِبُّ» ضبط است.

أَبْيَضُ وَقَلَنْسُوَّةٌ بَيْضَاءُ، وَنَادَى: يَا فَبْرُ أَخْرِجْ إِلَيَّ ذَلِكَ الْفَرَسَ، فَأَخْرَجَ فَرَساً أَعْرَأَدَهُمْ، فَقَالَ لِي: ارْكَبْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ.

قَالَ سَلْمَانٌ: فَرَكِبْتُهُ فَإِذَا لَهُ جَنَاحَانِ مُلتَصِقَانِ إِلَى جَنْبِهِ، فَصَاحَ بِهِ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَحَلَّقَ فِي الْهَوَاءِ، وَكُنْتُ أَسْمَعُ حَفِيفَ أَجْنِحَةِ الْمَلَائِكَةِ تَحْتَ الْعَرْشِ. ثُمَّ مَرَرْنَا ^(۱) عَلَى سَاحِلِ بَحْرِ عَجَاجٍ مُغْطَمِطِ الْأَمْوَاجِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ الْإِمَامُ شَرْراً فَسَكَنَ الْبَحْرُ.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، سَكَنَ الْبَحْرُ مِنْ غَلِيَانِهِ مِنْ نَظَرِكَ إِلَيْهِ!

فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، حَسْبِيَ أَنِّي أَمُرُ فِيهِ بِأَمْرٍ.

ثُمَّ قَبَضَ عَلَى يَدَيَّ وَسَارَ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ وَالْفَرَسَانِ تَتَبَعَانِنَا، ^(۲) لَا يَقُودُهُمَا أَحَدٌ، فَوَّ اللَّهُ مَا ابْتَلَتْ أَقْدَامُنَا وَلَا حَوَافِرُ الْخَيْلِ، فَعَبَّرْنَا ذَلِكَ الْبَحْرَ وَرَفَعْنَا ^(۳) إِلَى جَزِيرَةٍ كَثِيرَةِ الْأَشْجَارِ وَالْأَثْمَارِ وَالْأَطْيَارِ وَالْأَنْهَارِ، وَإِذَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ بِلَا ثَمَرٍ وَلَا وَرْدٍ وَزَهْرٍ، فَهَرَّهَا بِقَضِيبٍ كَانَ فِي يَدِهِ، فَانْشَقَّتْ وَخَرَجَ مِنْهَا نَاقَةٌ طَوَّلَهَا ثَمَانُونَ ذِرَاعاً وَعَرَضُهَا أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً خَلْفَهَا فَصِيلٌ.

فَقَالَ لِي: اذْنُ مِنْهَا وَاشْرَبْ مِنْ لَبَنِهَا، فَدَنَوْتُ وَشَرِبْتُ حَتَّى رَوَيْتُ، وَكَانَ أَعْدَبَ مِنَ الشَّهْدِ وَاللَّيْنِ مِنَ الزَّبَدِ وَقَدْ اكْتَفَيْتُ.

قَالَ: هَذَا حَسَنٌ؟

فَقُلْتُ: حَسَنٌ يَا سَيِّدِي.

۱. در «بحار» آمده است: ثُمَّ خَطَرْنَا ...

۲. در «بحار»، «يَتَّبَعَانِنَا» ضبط است.

۳. در «بحار»، «وَقَعْنَا» ضبط است. محقق کتاب، خاطرنشان می‌سازد که در نسخه خطی «دَفَعْنَا» آمده است.

قَالَ: تُرِيدُ أَنْ أُرِيكَ أَحْسَنَ مِنْهَا؟

فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي.

قَالَ: يَا سَلْمَانَ، نَادِ: أَخْرِجِي يَا حَسَنَاءُ، فَنَادَيْتُ، فَخَرَجَتْ نَاقَةً طُولُهَا مِائَةٌ وَعِشْرُونَ ذِرَاعًا وَعَرْضُهَا سِتُونَ ذِرَاعًا، رَأْسُهَا مِنَ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ، وَزِمَامُهَا مِنَ الْيَاقُوتِ الْأَصْفَرِ، وَجَنْبُهَا الْأَيْمَنُ مِنَ الذَّهَبِ، وَجَنْبُهَا الْأَيْسَرُ مِنَ الْفِضَّةِ، وَضَرْعُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ.

فَقَالَ: يَا سَلْمَانَ اشْرَبْ مِنْ لَبَنِهَا.

قَالَ سَلْمَانُ: فَالْتَقَمْتُ الضَّرْعَ فَإِذَا هِيَ تَحْلُبُ عَسَلًا صَافِيًا مَحْضًا، فَقُلْتُ: يَا

سَيِّدِي، هَذِهِ لِمَنْ؟

قَالَ: هَذِهِ لَكَ وَلِسَائِرِ الشَّيْعَةِ مِنْ أَوْلِيَائِي.

ثُمَّ قَالَ: ارْجِعِي، فَرَجَعْتُ مِنَ الْوَقْتِ.

وَسَارَ بِي فِي تِلْكَ الْجَزِيرَةِ حَتَّى وَرَدَ بِي إِلَى شَجَرَةٍ عَظِيمَةٍ، وَفِي أَصْلِهَا مَائِدَةٌ عَظِيمَةٌ، عَلَيْهَا طَعَامٌ تَفُوحُ مِنْهُ رَائِحَةُ الْمِسْكِ وَإِذَا بِطَائِرٍ فِي صُورَةِ النَّسْرِ الْعَظِيمِ، قَالَ: فَوُتِبَ ذَلِكَ الطَّيْرُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَرَجَعَ إِلَى مَوْضِعِهِ.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مَا هَذِهِ الْمَائِدَةُ؟

فَقَالَ: هَذِهِ مَنُصُوبَةٌ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ لِلشَّيْعَةِ مِنْ مَوَالِيَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فَقُلْتُ: مَا هَذَا الطَّائِرُ؟

فَقَالَ: مَلِكٌ مُوَكَّلٌ بِهَا.

فَقُلْتُ: وَحْدَهُ يَا سَيِّدِي؟

قَالَ: يَجْتَازُ بِهِ الْخَضِرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَّةً.

ثُمَّ قَبِضَ عَلَى يَدَيَّ وَسَارَ بِي إِلَى بَحْرٍ ثَانٍ فَعَبَرْنَا، فَإِذَا بِجَزِيرَةٍ عَظِيمَةٍ فِيهَا قَصْرٌ
لَبِنَةٌ مِنَ الذَّهَبِ وَلَبِنَةٌ مِنَ الْفِضَّةِ الْبَيْضَاءِ، وَشَرْفُهُ الْعَقِيقُ الْأَصْفَرُ، وَعَلَى كُلِّ رُكْنٍ مِنَ
الْقَصْرِ سَبْعُونَ صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَجَلَسَ الْإِمَامُ عليه السلام عَلَى ذَلِكَ الرُّكْنِ وَأَقْبَلَتِ
الْمَلَائِكَةُ تَأْتِي وَتُسَلِّمُ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُمْ فَرَجَعُوا إِلَى مَوَاضِعِهِمْ.

قَالَ سَلَمَانُ: ثُمَّ دَخَلَ عليه السلام إِلَى الْقَصْرِ فَإِذَا فِيهِ أَشْجَارٌ وَأَنْهَارٌ وَأَطْيَارٌ وَأَلْوَانُ
النَّبَاتِ، فَجَعَلَ الْإِمَامُ عليه السلام يَمْشِي فِيهِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى آخِرِهِ، فَوَقَفَ عَلَى بَرْكَةٍ كَانَتْ
فِي الْبُسْتَانِ، ثُمَّ صَعِدَ إِلَى سَطْحِهِ فَإِذَا كُرْسِيٌّ مِنَ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ فَجَلَسَ عَلَيْهِ
وَأَشْرَفْنَا مِنْهُ فَإِذَا بَحْرٌ أَسْوَدُ يُعْظِمُ بِأَمْوَاجِهِ كَالْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ شَزْرًا
فَسَكَنَ مِنْ غَلِيَانِهِ حَتَّى كَانَ كَالْمُذْنِبِ. ^(۱)

فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي، سَكَنَ الْبَحْرُ مِنْ غَلِيَانِهِ لَمَّا نَظَرْتَ إِلَيْهِ.

قَالَ: حَسْبَنِي أَنِّي أَمُرُّ فِيهِ بِأَمْرٍ، أَتَدْرِي يَا سَلَمَانُ أَيُّ بَحْرٍ هَذَا؟
فَقُلْتُ: لَا يَا سَيِّدِي.

فَقَالَ: هَذَا الْبَحْرُ الَّذِي غَرِقَ فِيهِ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ، إِنَّ الْمَدِينَةَ حُمِلَتْ عَلَى مَعَاوِلِ
جَنَاحِ جَبْرَائِيلَ، ثُمَّ رُمِيَ بِهَا فِي هَذَا الْبَحْرِ، فَهَوَتْ ^(۲) لَا تَبْلُغُ قَرَارَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، هَلْ سِرْنَا فَرَسَخَيْنِ؟

فَقَالَ: يَا سَلَمَانُ، لَقَدْ سِرْتُ خَمْسِينَ أَلْفَ فَرَسَخٍ وَدُرْتُ حَوْلَ الدُّنْيَا عِشْرِينَ مَرَّةً.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، وَكَيْفَ هَذَا؟

فَقَالَ: يَا سَلَمَانُ، إِذَا كَانَ ذُو الْقَرْنَيْنِ طَافَ شَرْقَهَا وَغَرْبَهَا وَبَلَغَ إِلَى سَدِّ يَأْجُوجَ

۱. در «بحار»، «كالمُذنب» [كالمُذنب (خ)] ضبط است.

۲. در «بحار»، «فَهَوِيَتْ» ضبط است.

وَمَا جُوجَ فَإِنِّي يَتَعَذَّرُ عَلَيَّ وَأَنَا أَخُو سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَأَمِينِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَحُجَّتِهِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ.

يَا سَلْمَانُ، أَمَا قَرَأْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى حَيْثُ يَقُولُ: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ ﴿^(۱)﴾؟

فَقُلْتُ: بَلَى يَا سَيِّدِي.

فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، أَنَا الْمُرْتَضَى مِنَ الرَّسُولِ الَّذِي أَظْهَرَهُ عَلَى غَيْبِهِ، أَنَا الْعَالِمُ الرَّبَّانِيُّ، أَنَا الَّذِي هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيَّ الشَّدَائِدَ وَطَوَّى لِي الْبَعِيدَ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَسَمِعْتُ صَاحِبًا يَصِيحُ فِي السَّمَاءِ نَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا نَرَى الشَّخْصَ يَقُولُ: صَدَقْتَ صَدَقْتَ، أَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدَّقُ.

ثُمَّ وَتَبَ فَرَكِبَ الْفَرَسَ وَرَكِبْتُ مَعَهُ وَصَاحَ بِهِ، فَتَحَلَّقَ فِي الْهَوَاءِ، ثُمَّ حَضَرَنَا بِأَرْضِ الْكُوفَةِ هَذَا وَمَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ.

فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ ^(۲) عَلَى مَنْ لَا يَعْرِفُنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا وَأَنْكَرَ وَلَا يَتَنَا.

يَا سَلْمَانُ، أَيُّمَا أَفْضَلُ؟ مُحَمَّدٌ أَمْ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ؟

فَقُلْتُ: بَلَى مُحَمَّدٌ ﷺ.

فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، فَهَذَا أَصَفُ بْنُ بَرْخِيَا قَدَّرَ أَنْ يَحْمِلَ عَرْشَ بَلْقَيْسَ مِنَ الْيَمَنِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ وَعِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ، ^(۳) وَلَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَعِنْدِي عِلْمٌ مِائَةِ أَلْفِ كِتَابٍ وَأَرْبَعَةَ وَعِشْرُونَ أَلْفَ كِتَابٍ.

۱. سورة جن ۷۲ آیات ۲۶-۲۷.

۲. در «بحار»، «الوَيْلُ ثُمَّ الْوَيْلُ» ضبط است.

۳. در «نوادير المعجزات» همین گونه ضبط است، لیکن در «بحار» آمده است: وعنده علم الكتاب.

أَنْزَلَ مِنْهَا عَلَى شَيْثِ بْنِ آدَمَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً، وَعَلَى إِدْرِيسَ ثَلَاثِينَ صَحِيفَةً،
وَعَلَى إِبْرَاهِيمَ عَشْرِينَ صَحِيفَةً، وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ.
فَقُلْتُ: صَدَقْتَ يَا سَيِّدِي.

قَالَ الْإِمَامُ عليه السلام: اَعْلَمْ يَا سَلْمَانَ بِأَنَّ الشَّاكَّ فِي أُمُورِنَا وَعُلُومِنَا كَالْمُمْتَرِي فِي
مَعْرِفَتِنَا وَحَقُوقِنَا، وَقَدْ فَرَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - وَلَايَتَنَا فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّ فِيهِ مَا أَوْجَبَ
الْعَمَلُ بِهِ وَهُوَ غَيْرُ مَكْشُوفٍ: ^(۱)

سلمان می گوید: به همراه امیرالمؤمنین بودیم و شماری از معجزات انبیا را به
یاد می آوردیم. گفتم: آقایم، می خواهم ناقه ثمود را نشانم دهی و معجزاتی از
خود را بنمایانی ام.

امام عليه السلام فرمود: این کار را می کنم، سپس برجست و به منزلش داخل شد و در
حالی سویم بیرون آمد که بر اسبی مشکی سوار بود و قبایی سفید و کلاهی
روشن بر تن داشت، صدا زد: ای قنبر، آن اسب را برایم بیاور. قنبر اسبی پیشانی
سفید سیاهی آورد، امام عليه السلام به من فرمود: ای ابو عبدالله، سوار شو.

سلمان می گوید: بر آن اسب سوار شدم، دیدم دو بال دارد که به پهلوهایش
چسبیده اند. امام عليه السلام به آن اسب بانگ زد، اسب در هوا به پرواز درآمد و من
صدای بال های فرشتگان را زیر عرش می شنیدم.

سپس بر ساحل دریای خروشان و موج خیز گذشتیم، امام عليه السلام نگاه تندی به
آن کرد، دریا آرام شد.

گفتم: سرورم، با نگاهت به دریا، دریا ساکن شد و از جوش و خروش افتاد!

۱. بحار الأنوار ۴۲: ۵۱-۵۳، حدیث ۱ (و جلد ۵۴، ص ۳۳۹-۲۴۱، حدیث ۳۱).

فرمود: ای سلمان، گمان بُرد می‌خواهم آن را به امری فرمان دهم.
 سپس امام علیه السلام دستم را گرفت و روی آب حرکت کرد و آن دو اسب - بی آنکه
 احدی افسارشان را بکشد - در پی ما می‌آمدند. به خدا سوگند، پای ما و سم
 اسب‌ها تر نشد. از آن دریا گذشتیم و به جزیره‌ای بالا رفتیم که دارای درختان
 فراوان و میوه‌ها و پرندگان و رودها بود. ناگهان به درخت بزرگ بی‌میوه‌ای
 برخوردیم که آکنده از گل و شکوفه بود. امام علیه السلام با عصایی که در دست داشت
 آن را تکان داد، درخت شکافت و از آن ناقه‌ای بیرون آمد که ۸۰ ذرع طول و ۴۰
 ذرع عرض (پهنا) داشت و کره‌ای از شیر گرفت شده، در پی او بود.
 امام علیه السلام به من فرمود: نزدیک ناقه برو و از شیر آن بنوش. نزدیک رفتم و از
 شیر آن سیراب آشامیدم، آن شیر، شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره بود و بسنده
 شدم.

امام علیه السلام پرسید: خوب بود؟ گفتم: سرورم، نیکو بود.

امام علیه السلام فرمود: می‌خواهی بهتر از آن را نشانت دهم؟

گفتم: آری، ای سرورم.

فرمود: ای سلمان، صدا بزن: ای حَسَنّا، بیرون آی. ندا دادم [و در پی آن]
 ناقه‌ای بیرون آمد که ۱۲۰ ذراع طول و ۶۰ ذراع عرض داشت، سرش از یاقوت
 سرخ و افسار آن از یاقوت زرد و پهلوی راستش طلا و پهلوی چپش نقره و
 پستانش از مروارید تازه بود.

فرمود: ای سلمان، از شیر آن بنوش.

سلمان می‌گوید: پستانش را در دهان فرو بردم، از آن عسلی صاف و خالص

می‌تراوید، پرسیدم: آقایم، این [نعمت] برای کیست؟ فرمود: برای تو و دیگر شیعیان (دوستانم).

سپس فرمود: برگرد، همان دم آن ناقه بازگشت.

امام مرا در آن جزیره سیر داد تا اینکه سوی درختی بزرگ بُرد که در پای آن سفره‌ای بزرگ پهن بود و بر آن خوراکی قرار داشت که بوی مشک می‌داد. ناگهان به پرنده‌ای که به صورت یک کرکس بزرگ می‌نمود، برخوردیم. آن پرنده جَست و بر امام سلام کرد و به جای خویش بازگشت.

پرسیدم: سرورم، این سفره چیست؟

فرمود: این سفره در همین جا برای شیعیان دوستان من تا روز قیامت گسترده است.

پرسیدم: آن پرنده چه بود؟

فرمود: فرشته‌ای است که بر این سفره گماشته‌اند.

پرسیدم: آقایم [این فرشته]، تنهاست؟

فرمود: خضر هر روز یک بار به او سر می‌زند.

آن گاه امام دستم را گرفت و سوی دریای دومی حرکت داد، از آن گذشتیم و به جزیره‌ای بزرگ درآمدیم که در آن قصری وجود داشت که یک خشت آن از طلا و خشت دیگرش از نقره سفید و کنگره‌اش عقیق زرد بود. بر گوشه قصر، هفتاد صف از ملائکه بودند. امام علیه السلام بر آن پایه قصر نشست و فرشتگان می‌آمدند و بر او سلام می‌کردند، سپس اجازه‌شان می‌داد، به جای خویش برمی‌گشتند.

سلمان می‌گوید: سپس امام علیه السلام به قصر داخل شد، در آن، درختان و نهرها و پرندگان و گیاهان رنگارنگ بود. امام علیه السلام در آن قدم زد تا به آخر آن رسید، کنار برکه‌ای - که در آن بوستان بود - ایستاد، سپس به سطح آن بالا رفت، تختی از طلای سرخ آنجا بود، امام بر آن نشست، از آنجا با اشراف [به اطراف] نگرستیم، ناگهان دریای سیاهی نمایان شد که موج‌هایی مانند کوه‌های بلند برمی‌خیزاند، امام نگاه تندی به آن کرد، آرام شد و از خروش افتاد.

گفتم: آقایم، چون به دریا نگاه کردی، دریا آرام گرفت و از جوشش افتاد! فرمود: گمان برد که می‌خواهم او را به امری وادارم.

ای سلمان، می‌دانی این کدام دریا بود؟
گفتم: نه، سرورم.

فرمود: این دریایی است که فرعون و قومش در آن غرق شد. شهر [آن قوم گنه‌کار] بالای پر جبرئیل حمل شد، سپس جبرئیل آن را به این دریا افکند، این شهر در آن سرازیر شد و تا روز قیامت به ته آن نمی‌رسد.

گفتم: سرورم، آیا دو فرسخ راه رفتیم؟
فرمود: ای سلمان، پنجاه هزار فرسخ سیر کردی و بیست بار پیرامون دنیا دور زدی!

گفتم: آقایم، این چگونه [ممکن] است؟
فرمود: ای سلمان، وقتی ذوالقرنین شرق و غرب دنیا را در نوردید و به سدّ یأجوج و مأجوج رسید، کجا این کار بر من سخت است؟! در حالی که منم برادر سیّد رسولان و امین پروردگار جهانیان و حجّت خدا بر همه خلق.

ای سلمان، آیا این سخن خدای متعال را نخواندی، آنجا که می‌فرماید: «خدا دانای غیب است، احدی را بر غیب خویش سیطره نمی‌دهد مگر رسولی را که پسندد»؟

گفتم: آری، ای سرورم.

فرمود: ای سلمان، منم آن رسولی که پسندید و بر غیب خویش او را چیره ساخت، منم عالم ربّانی، منم آن که خدا دشواری‌ها را برایم آسان کرد و دور را برایم نولاند و پیچید.

سلمان می‌گوید: صدایی از آسمان شنیدم - صدا را می‌شنیدیم و شخص را نمی‌دیدیم - که بانگ می‌زد: راست می‌گویی، راست می‌گویی؛ تویی آن راست‌گوی تصدیق شده.

آن گاه امام علیه السلام جست و بر اسب نشست و من هم با او سوار شدم، امام علیه السلام به اسب بانگ زد و او در هوا پرید، سپس به زمین کوفه رسیدیم و این جریانات در حالی سپری شد که سه ساعت از شب نگذشت.

امام علیه السلام فرمود: وای و هزاران وای بر کسی که حق معرفت ما را نشناسد و ولایت ما را انکار کند.

ای سلمان، محمد برتر است یا سلمان بن داود؟

گفتم: محمد افضل است.

فرمود: ای سلمان، آصف بن برخیا - که علمی از کتاب را داشت - توانست در یک پلک زدن، تخت بلقیس را از یمن به بیت المقدس بیاورد. آیا من که علم ۱۲۴ هزار کتاب را نزد دارم، نمی‌توانم آن را انجام دهم؟!

از این تعداد، پنجاه صحیفه بر شیت بن آدم و سی صحیفه بر ادیس و بیست صحیفه بر ابراهیم نازل شد و تورات و انجیل و زبور [هم جزو آنهاست].
گفتم: سرورم، راست می‌فرمایی.

امام علیه السلام فرمود: ای سلمان، بدان که هرکس در امور و علوم ما شک کند مانند کسی است که در معرفت و حقوق ما به شک افتد، در حالی که خدای تعالی ولایت ما را در کتابش واجب ساخت و در آن، آنچه را باید به کار بست روشن نمود و آن ناآشکار (و در پرده) می‌باشد.

دفع اشکال این حدیث

میرزا محمد تقی، مصنف این کتاب (خدا از او درگذرد) می‌گوید:
این خبر را از کتاب مذکور، شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی، در جلد ۲۷ عوالم العلوم (که جلد السماء والعالم می‌باشد) نقل می‌کند و نیز یکی از برادران معاصر ما^(۱) (خدا او را توفیق دهد) آن را از کتاب مذکور (مقصودم «نوادر المعجزات» است) در کتابش که آن را «نفس الرحمان فی فضائل سلمان» می‌نامد، می‌آورد و استظهار می‌کند که مؤلف «نوادر المعجزات» ابو جعفر، محمد بن جریر طبری شیعی است (چنان که از آغاز شماری از اسانید آن برمی‌آید)، سپس اشکالی را مطرح می‌سازد که حاصل آن این است:

امام علیه السلام [به سلمان] فرمود: پنجاه هزار فرسخ راه رفتی و بیست هزار بار پیرامون دنیا چرخیدی.

در نسخه کتاب نوادرم، چنین است یا «بیست مرتبه» (چنان که در

۱. مقصود، خاتم محدثان، میرزا حسین نوری است که آثار فراوانی برجای نهاد.

بحار الأنوار ضبط است) یا «ده بار» (آن گونه که در کتاب «درر البحار» به خطّ محدّث فاضل، علم الهدی، فرزند مولا محسن کاشانی،^(۱) دیدم).

هیچ یک از اینها بر مساحت زمین انطباق ندارد؛ زیرا محیط دایره بزرگ زمین نزد قدما ۸۰۰۰ فرسخ و نزد متأخران ۶۸۰۰ فرسخ است (بنا بر اختلافی که در مقدار درجه زمین دارند).^(۲)

بنا بر نظر قدما، مقدار مسیر، بر اساس نسخه اول، ۱۶۰ میلیون فرسخ، و بر پایه نسخه دوم، ۱۶۰ هزار فرسخ، و بر اساس نسخه سوم، ۸۰ هزار فرسخ می‌باشد، و بنا بر نظر متأخران، این فاصله،

۱. محمد بن محمد بن مرتضی (که «علم الهدی» صدا زده می‌شد) از افاضل و علمای نمونه به شمار می‌آید. وی نزد پدر و جدّ مادری‌اش (ملاً صدرا) درس آموخت، خوش خط و خوش سلیقه بود. بسیاری از کتاب‌های پدر و جدّش را پاک‌نویسی کرد. کتاب «نضد الايضاح» (که ترتیب «ایضاح الإشتباه من أسماء الرواة» است) از مؤلفات اوست (بنگرید به، نفس الرحمان، پی‌نوشت ص ۳۴۵).

۲. این بدان خاطر است که قدما مقدار یک درجه زمین را $۲۲\frac{1}{4}$ فرسخ یافتند. هرگاه این عدد در ۳۶۰ (که عدد درجات محیط دایره بزرگ فرضی بر سطح کره زمین است) ضرب شود، عدد مذکور به دست می‌آید که همان ۸۰۰۰ فرسخ است.

اما گروهی از متأخران عهده‌دار اندازه‌گیری مساحت زمین در زمان مأمون عباسی - به امر وی - شدند. اَعْلَمَ آنها خالد بن عبدالملک مروزی و علی بن عیسی اسطرلابی بود. آنها در صحرای «سنجار» (از نواحی موصل) گرد آمدند. خالد با گروهی در آن صحرا سمت قطب، شمال حرکت کرد و علی بن عیسی با جماعتی دیگر، سوی قطب جنوب به راه افتاد تا اینکه برای طایفه اول، ارتفاع قطب شمالی - جزئاً - و برای طایفه دیگر [ارتفاع] خط استوا - جزئاً - [به دست آمد]. سپس هر کدام از آنها مسافتی را که پیمودند اندازه گرفتند و آن را $۱۸\frac{1}{4}$ فرسخ یافتند. هرگاه این عدد در ۳۶۰ ضرب شود، حاصل آن، ۶۸۰۰ فرسخ می‌شود. این وجه اختلاف میان متأخران و قدما در تعیین مساحت زمین است (مؤلف، عفی الله عنه).

بر اساس نسخه اول، ۱۳۶ میلیون فرسخ، و بر پایه نسخه دوم، ۱۳۶ هزار فرسخ، و بر اساس نسخه سوم، ۶۸ هزار فرسخ است. این قواعد بر برهان‌های حسی مبتنی است و خدشه ناپذیرند.^(۱) وی سپس از یکی از افاضل سادات^(۲) نقل می‌کند که وی از این اشکال جواب داده است که:

از این کلام فهمیده نمی‌شود که همه ۲۰ هزار دور، در این ۵۰ هزار فرسخ بود، بلکه بسا مراد، اخبار به وقوع هر یک از آن دوست (نه وقوع ۲۰ هزار دور در ۵۰ هزار فرسخ). به فرض آن را بپذیریم، آنچه را آورده‌اند، از ضروریات نیست تا خلاف آن جایز نباشد.

نیز بسا مسیر یک فرسخ در قوت، مسیر چند فرسخ باشد. افزون بر این، مسیر را به زمین منحصر ن ساخت، بلکه حدیث دلالت دارد که این مسیر شامل زمین و غیر آن می‌شود؛ زیرا این جزیره‌ها و قصرها (و آنچه را خدا در آنها آماده ساخت) در زمین نیست.

این سخن امام آن را تأیید می‌کند که فرمود: پیرامون دنیا ۲۰ هزار بار چرخیدی.^(۳)

۱. نفس الرحمان: ۳۴۳-۳۴۴ (با اندکی تصرف).

۲. مقصود، سید جلیل، سید حسین بن حسن حسنی (خواهر زاده محقق کرکی) در کتاب «دفع المناواة» است که در سال ۹۵۹ هجری آن را به پایان رساند (نفس الرحمان: ۳۴۳).

۳. نفس الرحمان: ۳۴۴.

آن گاه صاحب کتاب (خدا او را تأیید کند) در دفع اشکال می گوید:

می گویم: لازم نیست این دور زدن بر بزرگترین دایره زمین باشد، بلکه احتمال دارد بر بعضی از دایره های موازی با بزرگترین مدار زمین صورت گرفت. مقدار مسافت این دایره ها اندک اندک کم می شود.

مقدار درجه طولی در خط استوا، ۶۷ میل بر اساس رأی قدماست و در عرض «ک» ۴ میل و در عرض «ل» ۱۰ میل و در عرض «م» ۱۶ میل و در عرض «ن» ۲۱ میل از آن کاسته می شود و در عرض «س» به نصف می رسد و در عرض «ع» ثلث آن باقی می ماند.^(۱)

[بر اساس نسخه اخیر] می توان روایت را بر پایه آنچه ذکر کرده اند به یکی از این عرض ها [مدارها] تطبیق کرد^(۲) خلاصه آنچه وی - آدام الله تأییده - آورد، پایان یافت).

می گویم: در بعضی از این جواب ها - بنا بر جمود بر ظاهر روایت - پاسخ قانع کننده برای دفع اشکال هست و بعضی از آنها (قول سیّد مذکور) بیشتر بر خلاف مطلوب دلالت دارد؛ زیرا می گوید: «امام مسیر را به زمین اختصاص

۱. پنج مدار مهم کره زمین - به ترتیب از شمال به جنوب - عبارت اند از:

- مدار شمالگان (مدار قطب شمالی).
- مدار رأس السرطان (مدار گرمسیری شمالی).
- خط استوا (مدار معدل النهار).
- مدار رأس الجدی (مدار گرمسیری جنوبی).
- مدار جنوبگان (مدار قطب جنوبی).

۲. نفس الرحمان: ۳۴۵.

نداد...» چرا که اشکال از این پدید آمد که پنجاه هزار فرسخ، به مقدار دوران پیرامون دنیا، به عدد مذکور - اگر دوران را فقط حول [همین] زمین ظاهری اختصاص دهیم - بسنده نمی‌کند، چه رسد به فراتر از آن (پس نیک بیندیش). لیکن - پس از همه اینها - تحقیق این است که عوالم مذکور در این خبر (و اخباری که در معنای آن است؛ مانند حیث «بساط کبیر» و دیگر احادیثی که ذکر شد یا خواهد آمد) از عوالم ظاهر زمین نمی‌باشد، بلکه از عوامل باطن آن‌اند که همان ملکوت این آسمان‌ها و زمین ظاهری به شمار می‌آیند.

با برهان‌های حُکمی ثابت شده است که باطن از ظاهر به مبدأ نزدیک‌تر است؛ چنان که ثابت شده است که هر آنچه به مبدأ نزدیک‌تر باشد، نسبت به رتبه زیرین خویش لطیف‌تر و وسیع‌تر است.

بسا آنچه در رتبه پایین‌تر آن است - با وجود وسعت دایره‌اش - نسبت به وسعت فضای رتبه بالاتر، مانند حلقه افتاده در فلات (بیابان وسیع) باشد و پیداست که فرسخ هر عالمی نیز به حسب همان عالم است.

از این رو، بسا یک فرسخ از فرسخ‌های این عوالم باطنی، مساوی مجموع مقدار محیط دایره بزرگ این زمین ظاهری - بلکه همه عالم دنیا با آسمان‌ها و زمین‌هایش - باشد، چه رسد به چند فرسخ آن.

نسبت میان این عوالم و این زمین ظاهری (مانند نسبت وضعی بعضی از اجسام به بعض دیگر) نیست تا هر فرسخ آنها (به هر اندازه که برسد) با جزئی از اجزای کره زمین یا همه کره عالم جسم، برابری کند.

چنان که نسبت درجات فلک اعظم (و افلاک ما بعد آن) به درجات کره زمین،

این حال را دارد. هرگاه هر یک از این افلاک را به ۳۶۰ درجه - مثلاً - تقسیم کنیم، کسی که بر دایره فلک اعظم حرکت می کند، هرگاه یک درجه از آن را بپیماید و این سیر او را به دایره فرضی مقابل آن - بر روی کره زمین - نسبت دهیم، از آن نیز یک درجه (نه بیشتر) پیموده است.

همانا نسبت میان آن دو، ^(۱) نسبت روح و جسد است. مکان این عوالم، روح این مکان های جسمانی است و امتدادات وقتی آنها، روح این امتدادات زمانی می باشد. یک آن آنها همه اجزای زمانی را - که ظرف امتداد اجسام است - در بر می گیرد.

و چنین است محل آنها نسبت به محل اجسام.

این، سخن خدای متعال است که می فرماید: «یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است که شما می شمارید».

اگر می خواهی آن را تصوّر کنی، به حال نفس خویش نسبت به حال جسمت بنگر؛ نفس همه اجزای زمان گذشته و آینده را با یک تصوّر و در یک لحظه در نظر می آورد، در حالی که جسم به این اجزا اندک اندک و پس از یکدیگر در زمانی دراز دست می یابد، و این عملکرد [متفاوت] بدان خاطر است که نفس جوهر ملکوتی و تهی از حدود زمانی جسمانی است، با یک توجه و نگاه، به اول و آخر زمان احاطه می یابد، بر خلاف جسم که به حدود زمانی محدود است و جز به تدریج آن را نمی پیماید.

آری اگر جسم با کمک سوهان تأدیبات شرعی، در لطافت به حد کمال

۱. یعنی نسبت میان عوالم باطنی و عوالم ظاهری.

امکانی‌اش برسد، شبیه روح می‌گردد و افعال روح را حکایت می‌کند و در نتیجه، حکم آن، حکم روح در درنوردیدنِ زمان‌ها و مکان‌ها (و دیگر احکام روحی مشابه آن) می‌شود.

این امر، حال مردمان عادی است.

اما معصومان علیهم‌السلام و به ویژه محمد و آل پاک آن حضرت (صلوات خدا بر محمد و آل حضرت باد) حال اجسام شریفشان - به مقتضای شأن آنها - از آغاز امر، چنین است و اعراض زوال‌پذیر (اعراضی که آنها برای تکمیل خلق به خود گرفته‌اند) ظهور آثار خارق العاده را از اجسام شریفشان باز نمی‌دارد؛ زیرا مانند دیگر مردمان در سیطره این اعراض نیستند.

به سرمولایت حسین، سیدالشهدا (روح فدایش باد) نمی‌نگری که چگونه در حالی که بر نیزه بود، قرآن می‌خواند با اینکه روح آن حضرت (صلوات خدا بر او باد) از جسد شریفش مفارقت داشت.

این کار نبود مگر بدان خاطر که جسد شریف آن حضرت - بدون مدد از روح - حکم روح را داشت، حرف می‌زد و حس و درک می‌کرد و با حرکت ارادی خویش می‌جنبید.

چگونه این گونه نباشد در حالی که آئنده انبیا (به حکم مدلول اخبار صحیح و عقولی که به نور خدا تابناک‌اند) از شعاع این اجسام شریف آفریده شده‌اند.

هنگامی که حال این عوالم و نسبت آنها به این عالم ظاهری - نزدت - روشن شد، اشکال - بی‌نیاز به آنچه ذکر گردید - از بین می‌رود، و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است.

باری، شیخ ما مجلسی رحمۃ اللہ علیہ پس از نقل این خبر، آن را غریب دانسته است.^(۱) این بیان مجلسی رحمۃ اللہ علیہ جای شگفتی دارد؛ زیرا اگر این کار به خاطر وجود عالمی با این وصف است، خود مجلسی کتاب بحار را (به ویژه کتاب آسمان و جهان را) از اخباری آکنده است که از کتاب‌ها و اصول معتبرند و بر وجود عوالم گوناگون دلالت دارند، عوالمی که امور عجیب‌تر از آنچه را در این خبر هست، در بر دارند. و اگر این اظهار غرابت مجلسی رحمۃ اللہ علیہ به خاطر سیر امیرالمؤمنین علیه السلام و گرداندن آن حضرت همراه خویش را به این عوالم است، آیا معجزه جز به مثل این امور می‌باشد؟! این

کسی که این را عجیب بداند، باید همه معجزات را در حق اصحاب معاجز غریب شمارد، با اینکه «حدیث بساط» و ماجرای «اصحاب کهف» به خاطر استفاضه آنها میان سنی و شیعه، انکار ناشدنی اند.

چه فرقی میان آن و این واقعه - در مؤدا - وجود دارد؟

افزون بر این، معراج رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و جزئیاتی که در مدتی اندک در آن روی داد، شایان ملاحظه است، تفصیلی که این واقعه - در ظاهر - گنجایش یک جزء از صد میلیون جزء از معشار آن را ندارد (از تحدید به قلیل از خدا آمرزش می‌طلبم). خدا در امثال این معجزات، سخنی برای صاحب سخنی وانهاد؛ به ویژه بر مبنای مذهب شیعه که قائل اند ولایت - به جز در خواص معدود - تالی نبوت است. از این رو نیازی به هموار کردن استدلال بر خود، در هر خبری به طور جداگانه و توجه به امثال این غریب شمردن‌ها نیست.

حدیث (۱۶)

سخن گفتن علی علیه السلام با زمین شب زفاف فاطمه علیها السلام

اقبال الأعمال، اثر سید بن طاووس رحمته الله.

ابن طاووس رحمته الله روایت می‌کند از محمد بن نجار (به طریق اجازه از کتاب تذیل ابن نجار بر تاریخ خطیب بغدادی) از ابو علی، ضیاء بن احمد بن ابی علی و ابو حامد، عبدالله بن مسلم بن ثابت و یوسف بن میال بن کامل، گفتند: به ما خبر داد ابوبکر محمد بن عبدالباقی بزّاز [گفت:] به ما خبر داد ابوالحسین، محمد بن احمد بُرسی، گفت: برایم حدیث کرد قاضی، احمد بن محمد بن یوسف سامری [گفت:] برای ما حدیث کرد ابو طیب، احمد بن محمد شاهد (معروف به دلال) [گفت:] به ما خبر داد محمد بن احمد (معروف بن أطروش) [گفت:] به ما خبر داد ابو عمرو، سلیمان بن ابی معشر، از سلیمان بن عبدالرحمان، از محمد بن عبدالرحمان، از اسماء (بنت واثلة بن أسقع) از اسماء (بنت عُمیس)، گفت:

سَمِعْتُ سَيِّدَتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ تَقُولُ: ^(۱) لَيْلَةٌ دَخَلَ بِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَفْرَعَنِي فِي فِرَاشِي.

قُلْتُ: فِيمَ ^(۲) فَرَعَتْ ^(۳) يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ؟

۱. در «اقبال الأعمال» آمده است: عن أسماء بنت واثلة ... قال: سمعتُ أسماء بنت عُمیس الخَنْعَمِيَّةَ، تقول، سَيِّدَتِي فَاطِمَةُ علیها السلام تقول: ...

۲. در دست خط مؤلف رحمته الله و نیز نسخه شاگرد، این واژه، «فیم» خوانده می‌شود، احتمال اینکه «فیم» باشد قوی است.

۳. در «اقبال» آمده است: قُلْتُ وَأَفْرَعَتْ ... ؛ در «كشف الغم»، «فَقُلْتُ أَفْرَعَتْ» ضبط است، در

قَالَتْ: سَمِعْتُ الْأَرْضَ تُحَدِّثُهُ وَيُحَدِّثُهَا، فَأَضْبَحْتُ وَأَنَا فَرْعَةٌ، فَأَخْبَرْتُ
وَالِدِي ﷺ، فَسَجَدَ سَجْدَةً طَوِيلَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ أَبْشِرِي بِطِيبِ
النَّسْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ فَضَّلَ بَعْلَكَ عَلَى سَائِرِ خَلْقِهِ وَأَمَرَ الْأَرْضَ تُحَدِّثُهُ بِأَخْبَارِهَا وَمَا
يَجْرِي عَلَى وَجْهِهَا مِنْ شَرْقِهَا إِلَى غَرْبِهَا؛^(۱)

آسما می گوید: شنیدم سرورم فاطمه زهرا می فرمود: شبی که علی بن ابی
طالب علیه السلام بر من درآمد، مرا در بسترم به وحشت انداخت.

گفتم: ای سرور زنان، از چه هراسیدی؟

فاطمه علیها السلام فرمود: شنیدم زمین با علی حرف می زد و علی با زمین سخن می گفت
و من تا صبح دل نگران بودم. صبح که شد، پدرم را باخبر ساختم. وی طولانی
سجده کرد، سپس سر برداشت و فرمود: ای فاطمه، تو را به نسل پاکیزه بشارت
داد، خدا شوهرت را بر سائر خلق برتری داد و به زمین امر کرد اخبارش و آنچه
را از شرق تا غرب بر روی آن جاری می شود [و رخ می دهد] برای او بازگوید.

[یاد آوری]

می گویم: در «کشف الغمّه» (اثر اربلی رحمته الله) از محمد بن محمود بن حسن نجّار
مذکور، در کتابش، از رجال وی،^(۲) و نیز در «المحتضر» با حذفِ اسناد،^(۳) مانند
این روایت هست.

⇒ «الطرائف ۱: ۱۱۰» آمده است: قُلْتُ بِمَا أَفْرَعُكَ ...؛ در «مدینة المعاجز ۱: ۱۲۱»، «فَیْمَا فَرَعْتَ»
ضبط است.

۱. اقبال الأعمال ۲: ۵۸۵-۵۸۶؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۷۱-۲۷۲، حدیث ۲۶.

۲. کشف الغمّه ۱: ۲۸۵-۲۸۶؛ بحار الأنوار ۴۳: ۱۱۸، حدیث ۲۶.

۳. المحتضر: ۱۷۲، حدیث ۱۹۷.

حدیث (۱۷)

تعلیم علی علیه السلام جبرئیل را در سرآغاز خلقت وی و ستاره‌ای که جبرئیل در پیشانی آن حضرت دید

روضة العارفین، اثر سید علامه، سید هاشم بن سلیمان توبلی بحرانی رحمته الله.
روایت است از «حیة القلوب» (اثر قطب الدین، محمد بن علی بن عبد الوهاب اشکوری رحمته الله) از کتاب «بستان الکرام» که:

إِنَّ جَبْرِيْلَ عليه السلام كَانَ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم، فَدَخَلَ عَلَيَّ عليه السلام، فَقَامَ لَهُ جَبْرِيْلُ.
فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم: أَتَقُومُ لِهَذَا الْفَتَى؟
فَقَالَ جَبْرِيْلُ: نَعَمْ، إِنَّ لَهُ عَلَيَّ حَقَّ التَّعْلِيمِ.
فَقَالَ: كَيْفَ ذَلِكَ التَّعْلِيمُ يَا جَبْرِيْلُ؟

فَقَالَ: خَلَقَنِي اللَّهُ فَسَأَلَنِي: مَنْ أَنْتَ؟ وَمَا اسْمُكَ؟ وَمَنْ أَنَا؟ وَمَا اسْمِي؟
فَتَحَيَّرْتُ فِي الْجَوَابِ، ثُمَّ حَضَرَ هَذَا الشَّابُّ فِي عَالَمِ الْأَنْوَارِ وَعَلَّمَنِي الْجَوَابَ،
فَقَالَ: قُلْ: أَنْتَ الرَّبُّ الْجَلِيلُ وَاسْمُكَ الْجَمِيلُ وَأَنَا الْعَبْدُ الذَّلِيلُ وَاسْمِي جَبْرِيْلُ.
فَلِهَذَا قُمْتُ وَعَظَّمْتُهُ.

فَقَالَ صلى الله عليه وآله وسلم: كَمْ عُمْرُكَ يَا جَبْرِيْلُ؟
فَقَالَ: نَجْمٌ يَطْلُعُ مِنَ الْعَرْشِ فِي كُلِّ ثَلَاثِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مَرَّةً وَاحِدَةً، وَقَدْ شَاهَدْتُهُ
طَالِعًا ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ.^(۱)

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ النَّجْمَ تَعْرِفُهُ؟

۱. مضمون این حدیث تا اینجا در «نور الأنوار فی شرح الصحیفة السجادیة: ۱۰۷، اثر سید نعمت الله جزایری» آمده است.

فَقَالَ: كَيْفَ لَا أَعْرِفُهُ!

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، خُذِ الْعِمَامَةَ مِنْ جَبْهَتِكَ، فَلَمَّا كَشَفَهَا رَأَاهُ فِي جَبْهَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^(۱)
جبرئیل نزد پیامبر ﷺ نشستہ بود کہ علی علیہ السلام وارد شد. جبرئیل برای
[احترام] علی علیہ السلام برخاست.

پیامبر ﷺ پرسید: آیا برای [احترام به] این جوان، بلند شدی؟!

جبرئیل گفت: آری، وی حقّ تعلیم بر گردنم دارد.

پیامبر ﷺ پرسید: ای جبرئیل، آن تعلیم چگونه بود؟

جبرئیل گفت: خدا مرا آفرید و پرسید: کیستی و نامت چیست؟ من کہ ام و
چه نام دارم؟ من در جواب حیران ماندم. سپس این جوان - در عالم انوار -
حاضر شد و جواب را بہ من آموخت و گفت، بگو: تویی پروردگار جلیل و
نامت هست جمیل، و منم بندۀ ذلیل و نامم هست جبرئیل.
از این رو، برخاستم و او را تعظیم کردم.

پیامبر ﷺ پرسید: ای جبرئیل، عمرت چقدر است؟

جبرئیل گفت: ستارہ‌ای از عرش در ہر ۳۰ ہزار سال، یک بار طلوع می‌کند و
من [تاکنون] ۳۰ ہزار بار طلوع آن را مشاہدہ کردہ‌ام.

رسول خدا ﷺ پرسید: ہرگاہ آن ستارہ را بنگری، می‌شناسی؟

جبرئیل گفت: چگونه [ممکن است] آن را شناسم!

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، عمامہ از پیشانی‌ات بردار. چون علی علیہ السلام عمامہ را
برداشت، جبرئیل آن ستارہ را در پیشانی علی علیہ السلام دید.

[یاد آوری]

می‌گویم: این خبر از اخبار مشهور است. چند تن از اصحاب ما آن را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.

محمد کاظم آزری بغدادی رحمته الله در قصیده هائیه‌اش بدان اشاره دارد، آنجا که می‌سراید:

وَأَسْأَلُ الْأَنْبِيَاءَ تُنْبِئُكَ عَنْهُ أَنَّهُ سِرُّهَا الَّذِي نَبَاهَا
وَهُوَ عَلَامَةُ الْمَلَائِكِ فَاسْأَلْ رُوحَ جِبْرِئِيلَ عَنْهُ كَيْفَ هَدَاهَا ^(۱)

- از انبیا بپرس، آگاهت می‌سازند که او راز نبوت آنها است.

- و او آموزگار فرشتگان است، از روح جبرئیل بپرس که چگونه او هدایتش کرد.

حدیث (۱۸)

حدیث دشت ارژن با سلمان

از احسن الکبار، اثر قشیری. ^(۲)

از کتاب «أحسن الکبار» (اثر قشیری) نقل است که گفت:

۱. در «الأزریه: ۷۸» (و در چاپ دارالأضواء، سال ۱۴۰۹ هجری، ص ۱۳۳) ضبط بدین گونه است:

وَأَسْأَلُ الْأَعْصَرَ الْقَدِيمَةَ عَنْهُ كَيْفَ كَانَتْ يَدَاهُ رُوحَ غِذَاهَا

وَهُوَ عَلَامَةُ الْمَلَائِكِ فَاسْأَلْ رُوحَ جِبْرِئِيلَ عَنْهُ كَيْفَ هَدَاهَا

- از روزگاران قدیم بپرس که چگونه دستانش آنها را غذا می‌داد.

- او معلم ملائکه است، از جبرئیل بپرس که چگونه او هدایتش کرد.

۲. شایان ذکر است که کتابی به این عنوان به زبان فارسی نیز نوشته شد و اثر سید محمد بن ابی زید

بن عرب شاه حسین علوی ورامینی است. در این کتاب، دلائل اثمه رحمته الله و احوال و فضائل و

احتجاجات و معجزات و تاریخ تولد و وفات آنان رحمته الله و ... بیان شده است. کتاب ۷۸ باب دارد و

در سال ۷۴۰ هجری نگارش یافت. این کتاب را علی بن حسن زواری خلاصه کرد و با افزودن

ملحقات و زیاداتی آن را «لوامع الأنوار» نامید (معجم ما کتب عن الرسول واهل بینه صلوات الله

علیهم ۹: ۳۱۱، رقم ۲۳۴۲۰).

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَاعِدًا عَلَى سَطْحِ بَيْتٍ يَأْكُلُ رُطْبًا، وَهُوَ إِذْ ذَاكَ ابْنُ سَبْعٍ وَعَشْرِينَ، وَسَلْمَانُ قَاعِدٌ فِي صَحْنِ الدَّارِ يَرْفَعُ خِرْقَةً لَهُ، فَرَمَاهُ عَلَيَّ عليه السلام بِنَوَاةٍ مِنَ الرُّطْبِ.

فَقَالَ سَلْمَانُ: تُمَارِحُنِي يَا عَلِيُّ وَأَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَأَنْتَ شَابٌّ حَدَثُ السِّنِّ؟! فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: يَا سَلْمَانُ، حَسِبْتَ نَفْسَكَ كَبِيرًا وَرَأَيْتَنِي صَغِيرًا، أَنْسَيْتَ دَشْتَ أَرْزَنَ وَمَنْ خَلَصَكَ هُنَاكَ مِنَ الْأَسَدِ؟

قَالَ: وَلَمَّا سَمِعَ سَلْمَانُ ذَلِكَ فَرَعَ، وَقَالَ: أَخْبِرْنِي: كَيْفَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: إِنَّكَ كُنْتَ وَاقِفًا فِي وَسْطِ الْمَاءِ تَفْرَعُ مِنَ الْأَسَدِ فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعْتَ يَدَكَ بِالْدُّعَاءِ، وَسَأَلْتَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يُنَجِّيكَ مِنْهُ فَاسْتَجِيبَتْ دَعْوَتُكَ. وَقَدْ كُنْتُ أَنَا إِذْ ذَاكَ أُمْرٌ فِي ذَلِكَ الصَّحْرَاءِ، فَأَنَا ذَلِكَ الْفَارِسُ الَّذِي كَانَ دِرْعُهُ عَلَى كَتِفِهِ وَالسَّيْفُ بِيَدِهِ، فَجَرَدْتُ السَّيْفَ وَضَرَبْتُ الْأَسَدَ فَكَسَّمْتُهُ نِصْفَيْنِ وَخَلَصْتُكَ مِنْهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ: إِنْ لِدَلِكْ عَلَامَةٌ أُخْرَى. قَالَ: فَمَدَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَدَهُ وَأَخْرَجَ مِنْ كُمِّهِ طَاقَةً وَرَدَّ طَرِيًّا وَقَالَ: هَذِهِ هَدِيَّتُكَ الَّتِي أَهْدَيْتَهَا لِدَلِكِ الْفَارِسِ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ. قَالَ: فَلَمَّا رَأَى سَلْمَانُ ذَلِكَ أَزْدَادَ تَحِيرًا، وَإِذَا بِهِاتِفٍ يُنَادِيهِ: يَا شَيْخُ، امْضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَقْضِصْ عَلَيْهِ قِصَّتَكَ.

قَالَ: فَمَضَى سَلْمَانُ عليه السلام إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعَلَ يَقْصُصُ عَلَيْهِ قِصَّتَهُ، وَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي قَرَأْتُ نَعْتَكَ فِي الْأَنْجِيلِ وَرَسَخَ حُبُّكَ فِي قَلْبِي، وَتَرَكْتُ جَمِيعَ الْأَدْيَانِ غَيْرَ دِينِكَ، وَكُنْتُ أَخْفِي ذَلِكَ مِنْ أَبِي، وَلَمَّا وَقَفَ عَلَى ذَلِكَ مِنِّي أَرَادَ قَتْلِي

لَكِنْ مَنَعَهُ عَنْ ذَلِكَ إِشْفَاقُهُ عَلَى أُمِّي، وَكَانَ يُدَبِّرُ الْحِيلَةَ فِي قَتْلِي فَكَانَ يُكَلِّفُنِي الْأَعْمَالَ الصَّعِيْبَةَ وَيَأْمُرُنِي بِهَا.

فَفَرَرْتُ مِنْهُ لِذَلِكَ إِلَى أَنْ وَقَعْتُ فِي بَادِيَةِ أَرْضِنَةَ فَنَمْتُ بِهَا سَاعَةً، وَعَرَضَ لِي احْتِلَامٌ، وَلَمَّا انْتَبَهْتُ سِرْتُ إِلَى عَيْنٍ هُنَاكَ وَنَزَعْتُ ثِيَابِي وَدَخَلْتُ الْمَاءَ لَأَغْتَسِلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، وَإِذَا أَنَا بِأَسَدٍ قَدْ طَلَعَ مِنْ نَاحِيَةٍ وَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى ثِيَابِي.

وَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ، فَزَعْتُ مِنْهُ وَجَعَلْتُ أَدْعُو وَأَتَضَرَّعُ وَأَسْأَلُ النِّجَاةَ مِنَ الْأَسَدِ، وَإِذَا أَنَا بِفَارِسٍ قَدْ طَلَعَ، فَضَرَبَ الْأَسَدَ بِسَيْفِهِ فَقَدَّهُ بِنِصْفَيْنِ؛ فَخَرَجْتُ أَنَا مِنَ الْمَاءِ وَانْكَبْتُ عَلَى رِكَابِهِ أَقْبَلُهُ.

وَكَانَ الْفَضْلُ فَضْلُ الرَّبِيعِ وَالصَّخْرَاءُ مُشْتَمِلٌ عَلَى الْوَرْدِ وَالرِّيَّاحِينَ، فَعَمَدْتُ إِلَى طَاقَةِ وَرْدٍ وَأَهْدَيْتُهَا لَهُ، وَلَمَّا أَخَذَهَا مِنِّي غَابَ عَنِّي، فَلَمْ أَرَ مِنْهُ بَعْدَ ذَلِكَ عَيْنًا وَلَا أَثَرًا.

وَقَدْ جَاءَتْ عَلَى هَذِهِ الْوَاقِعَةِ بَضْعٌ وَثَلَاثَ مِائَةِ سَنَةٍ، وَلَمْ أَقْصِصْهُ عِنْدَ أَحَدٍ، وَقَدْ أَخْبَرَنِي الْآنَ بِذَلِكَ ابْنُ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا سَلْمَانَ، إِنَّهُ لَيْسَ بِعَجَبٍ مِنْ أَخِي؛ فَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ مِنْهُ أَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ.

يَا سَلْمَانَ، لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَبَلَغْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى، تَخَلَّفَ عَنِّي جَبْرِئِيلُ فَعَرَجْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي، فَبَيَّنَّا يُنَاجِينِي اللَّهُ تَعَالَى وَأَنَا أُنَاجِيهِ وَإِذَا أَنَا بِأَسَدٍ وَاقِفٍ قُدَّامِي، فَنَظَرْتُ وَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

وَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ دَخَلَ عَلِيٌّ وَسَلَّمْ عَلَيَّ وَهَنَانِي بِمَوَاهِبِ رَبِّي وَعِنَايَاتِهِ لِي، ثُمَّ جَعَلَ يُخْبِرُنِي بِجَمِيعِ مَا جَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي مِنَ الْكَلَامِ.

اعْلَمْ يَا سَلْمَانَ، إِنَّهُ مَا ابْتُلِيَ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ مِنْذُ عَهْدِ آدَمَ إِلَى الْآنِ بِبَلَاءٍ إِلَّا كَانَ عَلَيَّ هُوَ الَّذِي نَجَّاهُ مِنْ ذَلِكَ؛^(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و هفت سال داشت، روی بام نشسته بود و خرما می خورد و سلمان در صحن خانه نشسته بود و خرقه اش را پینه می زد. علی علیه السلام هسته هایی از خرما را سوی سلمان پراند.

سلمان گفت: ای علی، جوانی و کم سن و سال، و با من پیرمرد شوخی می کنی؟!

علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، خودت را بزرگ و مرا کوچک پنداشتی؟! آیا دشت آرژان را از یاد بُردی؟! چه کسی تو را آنجا از کام شیر رهانید؟ سلمان چون این سخن را شنید، هراسید و گفت: باخبرم ساز ماجرا چگونه بود؟

علی علیه السلام فرمود: در میان آب از ترس شیر ایستاده بودی، دست به دعا برداشتی و از خدای تعالی خواستی تو را از آن شیر نجات دهد و دعایت مستجاب شد. این من بودم که آن زمان در آن صحرا می گذشتم، من بودم آن سواری که زره بر دوش و شمشیر در دست داشت. شمشیر را درآوردم و بر شیر زدم و آن را دو نیم کردم و از کام آن نجات دادم.

سلمان گفت: این ماجرا نشانه دیگری هم داشت!

امیرالمؤمنین علیه السلام دستش را کشید و از آستین دسته گلی تازه درآورد و فرمود: این دسته گل هدیه ای بود که به آن سوار - در آن مکان - هدیه کردی.

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

چون سلمان این نشانه را دید، حیرتش افزون شد! ناگهان هاتفی نداد داد: ای شیخ، سوی رسول خدا ﷺ برو و قصه‌ات را برای او باز گوی.

سلمان رضی الله عنه سوی پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و ماجرا را برای آن حضرت بیان داشت و گفت: ای رسول خدا، وصف تو را در انجیل خواندم و مهر تو در دلم جای گرفت و جز دین تو، همه ادیان را وانهادم. این عقیده را از پدرم پوشاندم، چون به آن پی بُرد، خواست مرا بکشد، لیکن رحم بر مادرم او را از این کار بازداشت. برای قتل من نیرنگ به کار می‌بست و چاره می‌جُست و مرا به کارهای سخت وامی‌داشت و انجام آنها را از من می‌خواست.

به همین خاطر از دست پدرم گریختم تا اینکه در بادیه آرژن درآمدم و ساعتی در آنجا خوابیدم و محتلم شدم. چون از خواب برخاستم به چشمه‌ای که در آنجا بود رفتم، لباس را درآوردم و در آب درآمدم تا غسل جنابت کنم، ناگهان شیری را دیدم که از ناحیه‌ای برآمد و به راه افتاد تا اینکه روی جامه‌ام ایستاد.

چون آن را دیدم، هراسیدم و به دعا و تضرع پرداختم و نجات از آن شیر را مسئلت کردم، ناگهان دیدم سواری نمایان شد، شیر را با شمشیر زد و دو نیم کرد. از آب درآمدم و روی رکابش افتادم و آن را بوسیدم.

فصل بهار بود و صحرا گل و ریحان را در برداشت، دسته گلی چیدم و به آن سوار هدیه دادم، چون آن را از من گرفت از چشمم ناپدید شد و پس از آن، عین و اثری از او ندیدم.

بر این ماجرا سیصد و اندی سال گذشت و آن را برای آحدی بازنگفتم، اکنون پسر عمویت علی بن ابی طالب آن را به من خبر داد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای سلمان، از برادرم این کار عجیب نیست، عجیب‌تر از این را من از او دیده‌ام.

ای سلمان، چون به آسمان بالا برده شدم و به «سدرۃ المتهی» رسیدم، جبرئیل از همراهی من باز ایستاد، به عرش پروردگارم بالا رفتم، در همان هنگام که خدای متعال با من و من با او نجوا می‌کردم، ناگهان شیری را دیدم که پیش رویم ایستاده است، نیک نگریستم، دیدم آن شیر، علی بن ابی طالب است.

چون به زمین باز آمدم، علی بر من درآمد و سلام داد و به مواهب و عنایت پروردگارم به من، تبریک گفت، سپس مرا به همه سخنانی که میان من و خدا جریان یافت، خبر داد.

ای سلمان، بدان که هیچ یک از انبیا و اولیا - از عهد آدم تا الآن - به بلایی گرفتار نیامد مگر اینکه علی او را از آن بلا نجات داد.

دفع وحشت از این خبر

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: ضعفا از امثال این حدیث (و حدیث پیش از آن) به وحشت می‌افتند و به خاطر کوتاه فهمی‌شان از معرفت اسرار اولیای خدا، کمتر بدان تن می‌دهند با اینکه به حکم تواتر اخبار شیعه و سنی، به سبقت آفرینش انوار آنان ﷺ بر سایر خلق - به روزگارهای فراوانی - اعتراف دارند و اینکه آنان ﷺ به فرشتگان - در ابتدای خلقشان - تسبیح و تهلیل آموختند.

کاش می‌دانستم برای کسی که قبل از خلق آفریده شد، چه مانعی هست که در هر زمانی برای هر که بخواهد ظاهر شود مگر این توهم که با وجود بودنِ نطفه‌ای

در صُلب پدران و رحم‌های مادران، چگونه ممکن است به صورت انسانی راست قامت پدیدار شود؟!

این پندار - نزد خردمندان - از زشت‌ترین توهمات است؛ زیرا کمتر چیزی که در جواب می‌توان گفت این است که: خدایی که او را نطفه‌ای در اصلاّب و ارحام قرار داد (پس از آنکه در عالم انوار، نوری تامّ الخلقه بود، خدا را - با زبان‌های قدسی - تسبیح و تقدیس می‌کرد) آیا نمی‌تواند او را - هر جا که بخواهد - به صورت بشری راست و درست بنمایاند؟! شما را چه شده است؟ چگونه حکم می‌کنید؟! ^(۱)

افزون بر این - پیش از این - اشاره کردیم که انوار پاک آنان با دیگر مردمان مقایسه نمی‌شود. آنان فراتر از حدود بشری‌اند، لباس آدمی را پوشیده‌اند تا خلق را به کمال رسانند، طوری از طور، و حدّی از حد، و مکانی از مکانی، آنان را باز نمی‌دارد؛ زیرا آنان بر این حدود سیطره دارند، به هر حدّی و در هر حدّی و در هر مکانی که بخواهند، ظاهر می‌شوند، شأنی از شأن آنان را منحرف نمی‌سازد. آنان عليه السلام در همان حال که نطفه‌ای در صلب‌ها و رحم‌هایند، اگر بخواهند در هزار مکان ظاهر می‌شوند، بی‌آنکه آن صلب‌های پاک و ارحام پاکیزه از آنها تهی گردند.

زیرا همه این حدود، از زیادی انوار آنها آفریده شدند و آنچه آنان آن را جاری ساختند بر آنها جاری نمی‌شود.

آنان عليه السلام اسیر یک قید و بند نمی‌گردند به گونه‌ای که نتوانند آن را وا کنند؛

۱. تضمین آیه ۱۵۴ سوره صافات و ۳۶ سوره قلم و ۳۵ سوره یونس: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾.

زیرا همه قیود ملک آنها و به دست آنهاست، چراکه آنان دست [قدرت] خدایی اند که ملکوت هر چیزی به دست اوست و مالک، هرگونه که بخواهد در ملک خویش تصرف می کند.

خلاصه، وجود آنان علیہ السلام نسبت به این حدود، وجود هیولایی است، به صورت مخصوص، مقید نمی باشد که نتواند از غیر خود پا فراتر نهد؛ چنان که حال سایر خلق (که تحت اسارت این حدودند) بدین گونه است.

از این رو، امیرالمؤمنین علیہ السلام بعد از مرگ، نزد جنازه اش حضور یافت با اینکه تابوت نیز از [جسد] آن حضرت تهی نبود. این ماجرا با جسد مثالی (به معنایی که طایفه ای از اهل ظاهر پنداشته اند) نبود.

این نکته را بفهم و در آن بیندیش و عظمت خدا را به اندازه عقلت اندازه گیری نکن که از هلاک شدگان می شوی.

بدان که پرده برداشتن از حقیقت این اسرار (به گونه ای که برای اکثر مردم آسان و گوارا باشد) مستدعی آوردن مقدمات و آماده سازی کلماتی است که امثال این کتاب - که برای گردآوری اخبار است - گنجایش آن را ندارد فقط به بعضی از بیان در بعضی مقامات اشاره می کنیم تا فتح باب تفکر برای صاحبان استعداد باشد.

اما جاهلان را شنیدن امثال این کلمات، جز وحشت و رمندگی نیفزاید، ﴿كَانَ لَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾؛^(۱) گویا گورخرهای رمنده اند که از [ترس] شیر گریزان شده اند.

۱. سورة مدثر (۷۴) آیات ۵۰ - ۵۱.

گویا می‌نگرم که آنان پس از شنیدن این کلمات، شمشیر عناد را برافرازند و با زبان تند و تیز بر من بتازند و صاحب آن را به ارتفاع در حق آل رسول متهم سازند.

من در این زمینه به قول شاعر تمثّل می‌جویم و می‌گویم:

عَلَيَّ نَحْتُ الْقَوَافِي مِنْ مَوَاضِعِهَا وَمَا عَلَيَّ إِذَا لَمْ يَفْهَمْ الْبَقَرُ^(۱)

- بر من است که قافیه‌ها را از جاهای خودش درآورم، اینکه گاو نمی‌فهمد تقصیر من

نیست.

حدیث (۱۹)

سَیْرُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه بَعْضِي مِنْ بِلَادٍ وَدُنْبَالِ كَرْدَنِ عُمَرُ أَوْ رَا فِي هَذَا كَرْدَنِ

المحتضر، اثر شیخ صالح، حسن بن سلیمان رحمته الله.

حسن بن سلیمان رحمته الله می‌گوید: بعضی از علما - در کتابش - از جابر بن عبدالله

انصاری آورده است که گفت:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَخْرُجُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَةِ وَلَا يَعْلَمُ أَحَدٌ أَيْنَ يَمْضِي، قَالَ: فَبَقِيَ عَلَى ذَلِكَ بُرْهَةٌ مِنَ الزَّمَانِ، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ اللَّيَالِي، قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: لَا بُدَّ مِنْ أَنْ أَخْرُجَ وَأُبْصِرَ أَيْنَ يَمْضِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَ: فَقَعَدَ لَهُ عِنْدَ بَابِ الْمَدِينَةِ حَتَّى خَرَجَ وَمَضَى عَلَى عَادَتِهِ، فَتَبِعَهُ عُمَرُ، وَكَانَ كُلَّمَا وَضَعَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدَمَهُ فِي مَوْضِعٍ وَضَعَ عُمَرُ رِجْلَهُ مَكَانَهَا، فَمَا كَانَ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى وَصَلَ إِلَى بَلَدَةِ عَظِيمَةٍ ذَاتِ نَخْلٍ وَشَجَرٍ وَمِيَاهٍ غَزِيرَةٍ.

۱. در «المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر ۲: ۷۰» این بیت، بدین گونه ضبط است:

عَلَيَّ نَحْتُ الْقَوَافِي مِنْ مَعَادِنِهَا وَمَا عَلَيَّ بَأَنْ لَا تَفْهَمْ الْبَقَرُ

- بر من است که قافیه‌ها را از معادن آن درآورم، اینکه گاو نمی‌فهمد به من ربط نمی‌یابد.

ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دَخَلَ إِلَى حَدِيقَةٍ فِيهَا مَاءٌ جَارٍ، فَتَوَضَّأَ وَوَقَفَ بَيْنَ النَّخْلِ يُصَلِّي إِلَى أَنْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ أَكْثَرُهُ.
وَأَمَّا عُمَرُ فَإِنَّهُ نَامَ.

فَلَمَّا قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَطَرَهُ مِنَ الصَّلَاةِ عَادَ إِلَى الْمَدِينَةِ، حَتَّى وَقَفَ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَصَلَّى مَعَهُ الْفَجْرَ.

فَانْتَبَهَ عُمَرُ فَلَمْ يَجِدْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي مَوْضِعِهِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ رَأَى مَوْضِعاً لَا يَعْرِفُهُ وَقَوْمًا لَا يَعْرِفُهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، فَوَقَفَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ وَمِنْ أَيْنَ أَتَيْتَ؟

فَقَالَ عُمَرُ: مِنْ يَثْرِبَ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وسلم.

فَقَالَ الرَّجُلُ: تَأَمَّلْ أَمْرَكَ وَأَبْصِرْ أَيَّ شَيْءٍ تَقُولُ. ^(١)

فَقَالَ: هَذَا الَّذِي أَقُولُهُ لَكَ.

قَالَ الرَّجُلُ: مَتَى خَرَجْتَ مِنَ الْمَدِينَةِ؟

قَالَ: الْبَارِحَةَ.

قَالَ لَهُ: اسْكُتْ، لَا يَسْمَعُ النَّاسُ مِنْكَ هَذَا فَتَقْتُلَ أَوْ يَقُولُونَ هَذَا مَجْنُونٌ.

فَقَالَ: الَّذِي أَقُولُ حَقٌّ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: حَدِّثْنِي كَيْفَ حَالَكَ وَمَجِيئِكَ إِلَى هَاهُنَا.

قَالَ عُمَرُ: كَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ يَخْرُجُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَلَا نَعْلَمُ أَيْنَ يَمْضِي، فَلَمَّا كَانَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَبِعْتُهُ وَقُلْتُ أُرِيدُ أَنْ أَبْصَرَ أَيْنَ يَمْضِي، فَوَصَلْنَا إِلَى هَاهُنَا، فَوَقَفَ يُصَلِّي وَنِمْتُ وَلَا أَدْرِي مَا صَنَعَ.

١. در «المحتضر»، «وأنظر أي شيء تقول» ضبط است؛ در «بحار» آمده است: أبصر ما تقول؟!

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: ادْخُلْ هَذِهِ الْمَدِينَةَ وَأَبْصِرِ النَّاسَ، واقْطَعْ أَيَّامَكَ إِلَى لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ، فَمَا لَكَ مَنْ يَحْمِلُكَ إِلَى مَوْضِعِ الَّذِي جِئْتَ مِنْهُ إِلَّا الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ بِكَ، فَبَيَّنَّا وَبَيْنَ الْمَدِينَةِ أَزِيدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَتَتَيْنِ، فَإِذَا رَأَيْنَا مَنْ رَأَى الْمَدِينَةَ وَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَتَبَرَّكُ بِهِ وَنَزُورُهُ (وَفِي الْأَحْيَانِ نَرَى مَنْ أَتَى بِكَ) فَتَقُولُ ^(١) أَنْتَ قَدْ جَاءَ بِكَ فِي بَعْضِ لَيْلَةٍ مِنَ الْمَدِينَةِ.

فَدَخَلَ عُمَرُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَرَأَى النَّاسَ كُلَّهُمْ يَلْعَنُونَ ظَالِمِي أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَيُسَمُّونَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَاحِدًا وَاحِدًا، وَكُلُّ صَاحِبِ صِنَاعَةٍ يَقُولُ كَذَلِكَ وَهُوَ عَلَى صِنَاعَتِهِ.

فَلَمَّا سَمِعَ عُمَرُ ذَلِكَ ضَاقَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ وَطَالَتْ عَلَيْهِ الْأَيَّامُ حَتَّى جَاءَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ.

فَوَصَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ عَادَتَهُ، ^(٢) فَقَعَدَ عُمَرُ ^(٣) يَتَرَقَّبُهُ حَتَّى مَضَى مُعْظَمُ اللَّيْلِ وَفَرَّغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَهَمَّ بِالرُّجُوعِ.

فَتَبِعَهُ عُمَرُ حَتَّى وَصَلَ الْفَجْرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَدَخَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ وَصَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَصَلَّى عُمَرُ أَيْضًا، ثُمَّ التَفَتَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عُمَرَ، وَقَالَ: أَيْنَ كُنْتَ أُسْبُوعًا لَا تَرَاكَ عِنْدَنَا؟

فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَانَ مِنْ شَأْنِي كَذَا وَكَذَا، وَقَصَّ عَلَيْهِ مَا جَرَى لَهُ.
فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تَنْسَ مَا شَاهَدْتَ بِنَظْرِكَ.

١. در «المحتضر» آمده است: ... وَنَزُورُهُ وَتَقُولُ أَنْتَ ...

٢. در «المحتضر» آمده است: فَأَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَادَتِهِ.

٣. در «المحتضر»، فَجَعَلَ عُمَرُ ...، آمده است؛ در «بحار»، «فَكَانَ عُمَرُ ...» ضبط است.

فَلَمَّا سَأَلَهُ مَنْ سَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ، قَالَ: نَفَذَ فِي سِحْرِ بَنِي هَاشِمٍ! ^(۱)

جابر می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام هر شب جمعه از مدینه بیرون می رفت و هیچ کس نمی دانست کجا می رود. برهه ای از زمان بدین منوال گذشت. در یکی از شب ها عُمَر بن خطاب گفت: باید [از مدینه] خارج شوم و ببینم علی بن ابی طالب کجا ره می سپارد.

راوی می گوید: عُمَر در دروازه مدینه نشست تا اینکه علی علیه السلام طبق عادت، بیرون آمد و رفت. عُمَر آن حضرت را دنبال کرد، هر جا علی علیه السلام گام می نهاد، عُمَر پایش را در جای قدم او می نهاد. اندکی نگذشت که امام علیه السلام به شهری بزرگ رسید که دارای نخل و درخت و آب فراوان بود.

سپس امام علیه السلام به باغی که در آن آب جریان داشت درآمد، وضو گرفت، میان نخل ها به نماز ایستاد تا اینکه بیشتر شب سپری شد.
و اما عُمَر، خوابید.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام نمازی را که می خواست خواند، به مدینه بازگشت و نماز صبح را پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارد.

عُمَر از خواب برخاست و امیرالمؤمنین را در جایش ندید. چون صبح شد، سرزمین و قومی را دید که آنجا و آن مردم را نمی شناخت و آنان نیز او را نمی شناختند. کنار یکی از آنها ایستاد، آن مرد پرسید: از کجایی؟ و از کجا آمده ای؟

عُمَر گفت: از یثرب، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده ام.

۱. المحتضر: ۱۲۱-۱۲۴، حدیث ۱۴۵؛ بحار الأنوار ۳۰: ۳۳۳-۳۳۵، حدیث ۱۵۷.

آن مرد گفت: در امر خویش تأمل کن و نیک بنگر چه می‌گویی!

عمر گفت: ماجرا همین است که برایت گفتم.

آن مرد پرسید: کی از مدینه خارج شدی؟

عمر پاسخ داد: دیشب.

آن مرد گفت: خاموش! مبادا مردم این سخن را از تو بشنوند و گرنه تو را

بکشند یا می‌گویند این مرد دیوانه است.

عمر گفت: آنچه را می‌گویم حق و راست است.

آن مرد پرسید: حال خود و چگونگی آمدنت را به اینجا برایم بازگویی.

عمر گفت: علی بن ابی طالب، هر شب جمعه از مدینه بیرون می‌آمد،

نمی‌دانستم کجا می‌رود، چون این شب جمعه فرا رسید، او را دنبال کردم

و با خود گفتم می‌خواهم دریابم کجا می‌رود، به اینجا رسیدیم، او به نماز ایستاد

و من خوابیدم و ندانستم چه کرد.

آن مرد گفت: به این شهر درآی و مردم را ببین و تا شب جمعه آینده روزها را

سپری ساز، تو را به جایی که از آنجا آمدی نمی‌برد مگر شخصی که تو را به اینجا

آورد، میان ما و مدینه بیش از مسیر دو سال راه است. ما هرگاه کسی که مدینه و

رسول خدا ﷺ را دیده است، ببینیم، به او تبرک می‌جوئیم و زیارتش می‌کنیم

(و در زمان‌ها کسی که تو را آورد می‌بینیم)^(۱) تو می‌گویی که در پاره‌ای از شب،

تو را از مدینه [به اینجا] آورد!

۱. عبارت داخل پرانتز، ترجمه متن بحار است که در دست خط مؤلف رحمه الله نیز هست. در

«المحتضر» وجود ندارد.

عُمَرُ به آن شهر درآمد، دید همهٔ مردم ظالمان به اهل بیت محمد ﷺ را لعنت می‌کنند و یکایک آنها را به اسم نام می‌برند و هر صاحب حرفه و صنعتی در هر حالی که به کار خویش مشغول است، آن را بر زبان می‌آورد.

چون عُمَرُ این لعن را شنید، زمین با همهٔ فراخی‌اش بر وی تنگ گردید و روزهای هفته گذشت تا اینکه شب جمعه رسید و به آن مکان آمد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) طبق عادت رسید، عُمَرُ نشست و در انتظار ماند تا اینکه بیشتر شب سپری شد و امام (علیه السلام) از نماز فارغ شد و قصد بازگشت کرد.

عُمَرُ، آن حضرت را دنبال کرد تا اینکه نماز فجر به مدینه رسیدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مسجد درآمد و پشت سر پیامبر ﷺ نماز گزارد.

عُمَرُ نیز همین کار را کرد، پس [از نماز] پیامبر ﷺ به عُمَرُ رو کرد و فرمود: این هفته کجا بودی؟ تو را نزدمان ندیدیم!

عُمَرُ گفت: ای رسول خدا، ما جریم چنین و چنان بود و آنچه را بر او گذشت برای پیامبر ﷺ بیان داشت.

پیامبر ﷺ فرمود: آنچه را با چشم دیدی از یاد مبر.

چون کسانی از عُمَرُ در این باره پرسیدند، گفت: سحر و جادوی بنی هاشم در من اثر کرد!

حدیث (۲۰)

صعود امام علی (علیه السلام) به آسمان برای داوری میان فرشتگان

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم (رحمه الله).

فرات (رحمه الله) می‌گوید: برایم حدیث کرد ابوالقاسم، عبدالله بن محمد بن هاشم

الدوری - به طور مُعْتَن - از محمد بن علی، از پدرانش که گفت:

هَبَطَ جِبْرِئِلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي مَنْزِلٍ أَمَّ سَلَمَةَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ مَلَأً مِنْ
مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ يُجَادِلُونَ فِي شَيْءٍ حَتَّى كَثُرَ بَيْنَهُمُ الْجِدَالُ فِيهِمْ.
وَهُمْ مِنَ الْجَنِّ مِنْ قَوْمِ إِبْلِيسَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ
فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾. ^(۱)

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْمَلَائِكَةِ: قَدْ كَثُرَ جِدَالُكُمْ فَتَرَاضَوْا بِحَكَمِ مِنَ الْآدَمِيِّينَ
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ.

قَالُوا: رَضِينَا بِحَكَمِ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ.
فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ: بِمَنْ تَرْضَوْنَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ؟
قَالُوا: قَدْ رَضِينَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.
فَأَهْبَطَ اللَّهُ مَلَكًا مِنْ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِيَسَاطٍ وَأَرِيكَتَيْنِ، فَهَبَطَ عَلَى النَّبِيِّ
فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي جَاءَ فِيهِ.
فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَقْعَدَهُ عَلَى الْبِسَاطِ وَسَنَدَهُ ^(۲) بِالْأَرِيكَتَيْنِ، ثُمَّ
تَقَلَّ فِي فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، ثَبَّتَ اللَّهُ قَلْبَكَ وَصَيَّرَ حُجَّتَكَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ.
ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. فَلَمَّا نَزَلَ ^(۳) قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يَقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ
لَكَ: ﴿نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ ^(۴)؛ ^(۵)

۱. سورة كهف (۱۸) آیه ۵۰.

۲. در مآخذ «وَسَدَهُ» ضبط است.

۳. در «بحار ۳۹: ۱۶۱» همین گونه ضبط است، لیکن در «بحار ۶۰: ۹۶» آمده است: فإذا نَزَلَ...

۴. سورة يوسف (۱۲) آیه ۷۶.

۵. تفسیر فرات کوفی: ۱۹۹، حدیث ۲۵۸؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۶۱، حدیث ۴ (و جلد ۶۰، ص ۹۵ -

در حالی که پیامبر ﷺ در خانهٔ اُم سلمه بود، جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت: ای محمد، گروهی از ملائکهٔ آسمان چهارم در چیزی مجادله دارند تا آنجا که جدال میان آنها - در آن - بالا گرفت.

آنان از جن اند، از قوم ابلیس که خدا در کتابش می فرماید: «ابلیس از جن بود، از امر پروردگارش انحراف یافت».

خدای متعال به ملائکه وحی فرمود: بگو مگوی شما فراوان شد، به داوری یکی از آدمیان تن دهید تا میانتان حکم کند.

گفتند: به داوری شخصی از اُمّت محمد ﷺ خوشنودیم.

خدای سوی آنها وحی فرستاد: به چه کسی از اُمّت محمد رضایت می دهید؟

گفتند: به داوری علی بن ابی طالب راضی ایم.

خدا فرشته‌ای از فرشتگان آسمان دنیا را با فرشی و دو تخت فرود آورد، وی بر پیامبر فرود آمد و او را از ماجرا با خبر ساخت.

پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب را صدا زد و او را بر آن فرش نشاند و به آن دو تخت تکیه‌اش داد، سپس از آب دهان خویش در دهانش نهاد، سپس گفت: ای علی، خدا دلت را پایدار سازد و حجّت را پیش چشمش قرار دهد.

سپس علی علیه السلام به آسمان بالا برده شد. چون امام علیه السلام فرود آمد، فرمود: ای محمد، خدا سلامت می‌رساند و می‌فرماید: «درجات هر که را خواهیم بالا می‌بریم، و فراتر از هر صاحب علمی، داناتری هست».

⇒ (۹۶، حدیث ۵۷).

شایان ذکر است که متن این روایت با متن «بحار» تطابق دارد.

حدیث (۲۱)

صعود علی علیه السلام به ملاً أعلا

شرح زیارت جامعه کبیره، اثر شیخ آحسائی رحمته الله.

شیخ بزرگوار و علامه ما، شیخ آحسائی رحمته الله با حذف اسناد، از مقداد بن أسود نقل می کند که گفت:

قَالَ لِي مَوْلَايَ يَوْمًا: اَتَيْتَنِي بِسَيْفِي، فَأَتَيْتُهُ بِهِ، فَوَضَعَهُ عَلَى رُكْبَتِي ثُمَّ ارْتَفَعَ إِلَى السَّمَاءِ ^(۱) وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ حَتَّى غَابَ عَنْ عَيْنِي.

فَلَمَّا كَانَ قُرْبَ الظُّهْرِ، نَزَلَ وَسَيْفُهُ يَقْطُرُ دَمًا.

فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَيْنَ كُنْتَ؟

فَقَالَ: إِنَّ نَفُوسًا فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى اخْتَصَمَتْ ^(۲) فَطَهَّرْتُهَا.

فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، وَأَمْرُ الْمَلَأِ الْأَعْلَى إِلَيْكَ؟!

فَقَالَ: يَا بَنَ الْأَسْوَدِ، أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ فِي ^(۳) سَمَاوَاتِهِ وَأَرْضِهِ، وَمَا فِي

السَّمَاءِ مَلَكٌ يَخْطُو قَدَمًا إِلَّا بِإِذْنِي، وَفِي يَرْتَابِ الْمُبْطِلُونَ؛ ^(۴)

مقداد می گوید: روزی مولایم به من فرمود: شمشیرم را بیاور. آن را آوردم.

امام علیه السلام شمشیر را به زانوان نهاد، سپس به آسمان بالا رفت و من او را

می نگریستم تا اینکه از نظرم ناپدید شد.

۱. در «اثبات الهداة»، «فی السماء» ضبط است.

۲. در «اثبات الهداة» آمده است: إِنَّ نَفُوسًا مِنَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى اخْتَصَمَتْ، فَصَعِدَتْ ...

۳. در «اثبات الهداة»، «من» ضبط است.

۴. اثبات الهداة ۳: ۴۹۹، حدیث ۲۳۰؛ مشارق أنوار الیقین: ۳۴۴-۳۴۵.

نزدیک ظهر بود که آن حضرت فرود آمد در حالی که از شمشیرش خون می چکید.

پرسیدم: مولایم کجا بودی؟

فرمود: نفوسی در «ملاًاعلا» (فرشتگان آسمان بالا) با هم درگیر شدند، بالا رفتم و آن را پاک ساختم.

پرسیدم: مولایم، امر «ملاًاعلا» با توست؟

فرمود: ای فرزند آسود، من حجت خدا بر خلق در آسمانها و زمین اویم، هیچ فرشته‌ای در آسمان، بی اذن من، قدمی از قدم بر نمی دارد، و درباره من است که باطل گرایان به شک می افتند.

حدیث (۲۲)

زننده ساختن یهودی در بزهوت به درخواست پسرش و سؤال وی

از گنج پدر

مدینه المعاجز، اثر سید هاشم بحرانی رحمته الله.

از حافظ بُرسی رحمته الله از امام رضا علیه السلام از پدران پاکش علیهم السلام روایت است که:

إِنَّ يَهُودِيًّا جَاءَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فِي وَلَايَتِهِ وَقَالَ إِنَّ أَبِي قَدْ مَاتَ وَخَلَفَ ^(۱) كُنُوزًا وَلَمْ يَذْكُرْ أَيْنَ هِيَ، فَإِنْ أَظْهَرْتَهَا كَانَ لَكَ ثُلُثُهَا وَلِلْمُسْلِمِينَ ثُلُثٌ وَلِي ثُلُثٌ وَأَدْخُلْ فِي دِينِكَ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَا يَعْلَمُ الْغَيْبُ إِلَّا اللَّهُ.

فَجَاءَ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ مَقَالَةٌ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ دَلَّهُ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام.

۱. در «مدینه المعاجز»، «قد خَلَفَ» ضبط است.

فَجَاءَ وَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ: اذْهَبْ ^(۱) إِلَى بَلَدِ الْيَمَنِ وَاسْأَلْ عَنِ وَادِي بَرَهُوتٍ بِحَضْرَمَوْتٍ، فَإِذَا حَضَرْتَ الْوَادِي فَاجْلِسْ هُنَاكَ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَسَيَأْتِيكَ غَرْبَانٌ سَوْدٌ، مَنَاقِيرُهُمَا شُعْبٌ، ^(۲) فَاهْتِفْ بِاسْمِ أَبِيكَ وَقُلْ لَهُ: يَا فُلَانُ، أَنَا رَسُولُ عَلِيٍّ ^(۳) إِلَيْكَ، كُلَّمَنِي، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُكَ، وَاسْأَلْهُ ^(۴) عَنِ الْكُنُوزِ فَإِنَّهُ يَدُلُّكَ عَلَى أَمَاكِنِهَا. فَمَضَى الْيَهُودِيُّ إِلَى الْيَمَنِ وَاسْتَدَلَّ عَلَى الْوَادِي وَقَعَدَ هُنَاكَ، وَإِذَا بِالْغَرْبَانِ قَدْ أَقْبَلْنَ، ^(۵) فَتَادَى أَبَاهُ فَأَجَابَهُ وَقَالَ: وَيْحَكَ، مَا أَقْدَمَكَ عَلَى هَذَا الْمَوْطِنِ وَهُوَ مِنْ مَوَاطِنِ النَّارِ؟!

فَقَالَ: جِئْتُكَ أَسْأَلُكَ عَنِ الْكُنُوزِ أَيْنَ هِيَ؟

فَقَالَ: فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا فِي حَائِطٍ كَذَا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: وَيْلَكَ! اتَّبِعْ دِينَ مُحَمَّدٍ ^(۶) فَهُوَ النَّجَاةُ.

ثُمَّ انْصَرَفَ الْغَرْبَانُ وَرَجَعَ الْيَهُودِيُّ فَوَجَدَ كَنْزًا مِنْ ذَهَبٍ وَكَنْزًا مِنْ فِضَّةٍ، فَأَوْقَرَ بَعِيرًا وَجَاءَ بِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّ عَلِيًّا [وَإِنَّكَ (ظ)] وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَأَخُوهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا كَمَا سُمِّيَتْ.

۱. در «مدینه المعاجز»، «رُح» ضبط است.

۲. در «مدینه المعاجز»، «تنعب» ضبط است. محقق کتاب خاطر نشان می سازد که در مأخذ «تنعب» آمده است.

۳. در «مدینه المعاجز» آمده است: أنا رسول وصي رسول الله ...

۴. در «مدینه المعاجز»، «فاسأله» ضبط است.

۵. در «مدینه المعاجز» آمده است: وإذا بالغرابين قد أقبلتا ...

۶. در «مدینه المعاجز» آمده است: وقال له: يا ويلك، اتبع دين محمد، تسلم ...

وَهَذِهِ هَدِيَّةٌ لَكَ فَاصْرِفْهَا ^(۱) حَيْثُ شِئْتَ، فَأَنْتَ وَلِيُّهُ فِي الْعَالَمِينَ؛ ^(۲)

در زمان ولایت ابوبکر، یک یهودی پیش او آمد و گفت: پدرم مُرد و گنج‌هایی را برجای نهاد و بیان نداشت آنها کجایند، اگر آنها را آشکار سازی، $\frac{۱}{۳}$ آن مال تو باشد و $\frac{۱}{۳}$ برای مسلمانان و $\frac{۱}{۳}$ برای من، و به دین تو درآیم. ابوبکر گفت: غیب را جز خدا نمی‌داند.

یهودی پیش عُمَر آمد و سخن خویش را باز گفت، عُمَر همان جواب ابوبکر را به او داد، سپس او را سوی عَلِی علیه السلام رهنمون ساخت.

یهودی نزد عَلِی علیه السلام آمد و خواسته‌اش را گفت. امام علیه السلام به او فرمود: به سرزمین «یمن» برو و وادی «برهوت» در «حَضْرَمَوْت» را پرس. وقتی به آن وادی رسیدی تا غروب خورشید در آنجا بنشین، دو کلاغ سیاه که منقارهای چند شعبه دارند، ^(۳) می‌آیند، نام پدرت را صدا بزن و بگو: ای فلانی، من پیک علی سوی توآم، با من حرف بزن، وی با تو سخن می‌گوید، از گنج‌ها پرس، جای آنها را به تو نشان می‌دهد.

یهودی به یمن رفت و به آن وادی راهنمایی شد و در آنجا نشست. ناگهان دو کلاغ پیش آمدند. یهودی پدرش را صدا زد، پدرش جواب داد و گفت: وای بر تو! چه چیز تو را به قدم در این مکان واداشت، اینجا از مکان‌های دوزخ است! یهودی گفت: آمده‌ام بپرسم گنج‌ها کجایند؟

۱. در «مدینه المعاجز» آمده است: وهذه الهدية، فاصرفها

۲. مدینه المعاجز ۲: ۴۶-۴۷، حدیث ۳۹۳؛ مشارق انوار الیقین: ۱۲۸.

۳. براساس واژه «تعنب» (که در مدینه المعاجز هست) ترجمه بدین‌گونه است: دو کلاغ سیاه قارقارکنان می‌آیند.

پدرش گفت: در فلان مکان و در فلان باغ سپس به او گفت: وای بر تو! از دین محمد پیروی کن که نجات در آن است.

آن گاه کلاغ‌ها رفتند، یهودی باز آمد، گنجی از طلا و گنجی از نقره یافت، یک بار شتر کرد و آن را پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آورد، در حالی که می‌گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست و محمد رسول خداست و علی وصی و برادر رسول خدا - به راستی - امیرالمؤمنین است (چنان که بدین اسم نامیده شد).

این بار شتر (طلاها و نقره‌ها) هدیه من به توست، هرگونه خواستی آنها را هزینه کن، تو ولی خدا در [میان] جهانیانی.

حدیث (۲۳)

خوابیدن علی علیه السلام بر بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در شب غار

و عجایبی که در آن روی داد

تفسیر امام عسکری علیه السلام.

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَاثْبُتُوا عَلَى مَا أَمَرَ^(۱) رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَمِنْ الْإِيمَانِ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ، وَمِنْ الْإِعْتِقَادِ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام.^(۲)

وَلَا يَغْرَنَكُمْ صَلَاتُكُمْ وَصَوْمُكُمْ^(۳) وَعِبَادَتُكُمْ السَّالِفَةُ، إِنَّهَا لَا تَنْفَعُكُمْ إِنْ خَالَفْتُمْ

۱. در «تفسیر امام»، «ما امرکم» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام» آمده است: بولایة علی ولی الله.

۳. در «تفسیر امام»، «وصیامکم» ضبط است.

الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ؛ فَمَنْ وَفَى وَفِي لَهُ وَتَفَضَّلَ بِالْإِقْتِصَارِ عَلَيْهِ، ^(۱) وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، وَاللَّهُ وَلِيُّ الْإِنْتِقَامِ مِنْهُ، وَإِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِخَوَاتِيمِهَا.

هَذِهِ وَصِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِكُلِّ أَصْحَابِهِ، وَبِهَا أَوْصَى حِينَ صَارَ إِلَى الْغَارِ. فَإِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: ^(۲) إِنَّ أَبَا جَهْلٍ وَالْمَلَأَ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ دَبَّرُوا يُرِيدُونَ قَتْلَكَ، وَأَمْرَكَ أَنْ تُبَيِّتَ عَلِيًّا فِي مَوْضِعِكَ، وَقَالَ لَكَ: إِنَّ مَنَزَلَتَهُ مَنَزَلَةُ إِسْمَاعِيلَ الذَّبِيحِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، يَجْعَلُ نَفْسَهُ لِنَفْسِكَ فِدَاءً وَرُوحَهُ لِرُوحِكَ وَقَاءً.

وَأَمْرَكَ أَنْ تَسْتَصْحِبَ أَبَا بَكْرٍ؛ فَإِنَّهُ إِنْ آنَسَكَ وَسَاعَدَكَ وَوَاذَرَكَ وَثَبَّتَ عَلَى مَا يُعَاهِدُكَ وَيُعَاقِدُكَ كَانَ فِي الْجَنَّةِ مِنْ رُفَقَائِكَ وَفِي غُرَفَاتِهَا مِنْ خُلَصَائِكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ ﷺ: أَرْضَيْتَ أَنْ أُطْلَبَ فَلَا أُوجَدَ وَتُوجَدَ، فَلَعَلَّهُ أَنْ يُبَادِرَ إِلَيْكَ الْجُهَالُ فَيَقْتُلُوكَ؟

قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ رَضِيتُ ^(۳) أَنْ تَكُونَ رُوحِي وَنَفْسِي فِدَاءً لِأَخٍ لَكَ أَوْ قَرِيبٍ أَوْ لِبَعْضِ الْحَيَوَانَاتِ تَمَتُّعُهَا، وَهَلْ أَحَبُّ الْحَيَاةِ إِلَّا لِيَخْدُمَتِكَ وَالتَّصَرُّفِ بَيْنَ أَمْرِكَ وَنَهْيِكَ، وَلِمَحَبَّةِ أَوْلِيَائِكَ وَنُصْرَةِ أَصْفِيَائِكَ وَمُجَاهَدَةِ أَعْدَائِكَ، لَوْلَا ذَلِكَ لَمَا أَحْبَبْتُ أَنْ أَعِيشَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا سَاعَةً وَاحِدَةً.

فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَلِيِّ ﷺ وَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، ^(۴) قَدْ قَرَأَ عَلَيَّ

۱. در «تفسیر امام» آمده است: «وَتَفَضَّلَ بِالْإِقْتِصَارِ عَلَيْهِ».

۲. در «تفسیر امام»، «وَيَقُولُ لَكَ» ضبط است.

۳. در «تفسیر امام» آمده است: ... رَضِيتُ أَنْ تَكُونَ رُوحِي لِرُوحِكَ وَقَاءً، وَنَفْسِي لِنَفْسِكَ فِدَاءً، بَلْ قَدْ رَضِيتُ ...

۴. در «تفسیر امام»، «يَا أَبَا حَسَنِ» ضبط است.

كَلَامَكَ هَذَا الْمُوَكَّلُونَ بِاللُّوحِ الْمَحْفُوظِ، وَقَرَأُوا عَلَيَّ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ مِنْ ثَوَابِهِ فِي دَارِ الْقَرَارِ مَا لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهِ السَّامِعُونَ، وَلَا رَأَى مِثْلَهُ الرَّائُونَ، وَلَا خَطَرَ مِثْلَهُ بِيَالِ الْمُتَفَكِّرِينَ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ: أَرْضَيْتَ أَنْ تَكُونَ مَعِيَ يَا أَبَا بَكْرٍ تُطَلَّبُ كَمَا أُطَلَّبُ، وَتُعْرَفُ بِأَنَّكَ أَنْتَ الَّذِي تَحْمِلُنِي عَلَى مَا أَدْعِيهِ فَتَحْمِلُ عَنِّي أَنْوَاعَ الْعَذَابِ؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا أَنَا لَوْ عِشْتُ عُمَرَ الدُّنْيَا أُعَذَّبُ فِي جَمِيعِهَا أَشَدَّ عَذَابٍ لَا يَنْزِلُ عَلَيَّ مَوْتُ مُرِيحٍ وَلَا فَرْجٌ مُنِيحٌ^(۱) وَكَانَ ذَلِكَ فِي مُحَمَّدٍ^(۲) لَكَانَ ذَلِكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَنَعَّم فِيهَا وَأَنَا مَالِكٌ لِجَمِيعِ مَمَالِكِ مُلُوكِهَا فِي مُخَالَفَتِكَ، وَهَلْ أَنَا وَمَالِي وَوَلَدِي إِلَّا فِدَاكَ؟^(۳)

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا جَرَمَ إِنْ أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ وَوَجَدَ مَا فِيهِ مُوَافِقًا لِمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ جَعَلَكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَمَنْزِلَةِ الرُّوحِ مِنَ الْبَدَنِ كَعَلَيَّ الَّذِي هُوَ مِنِّي كَذَلِكَ وَعَلَيَّ فَوْقَ ذَلِكَ لِزِيَادَةِ فَضَائِلِهِ وَشَرَفِ^(۴) خِصَالِهِ.

يَا أَبَا بَكْرٍ، إِنْ مِنْ عَاهَدَ اللَّهُ ثُمَّ لَمْ يَنْكُثْ وَلَمْ يُعَيِّرْ وَلَمْ يُبَدِّلْ وَلَمْ يَخْسُدْ مِنْ قَدْ أَبَانَهُ اللَّهُ بِالتَّفْضِيلِ فَهُوَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى، وَإِذَا أَنْتَ مَضَيْتَ عَلَى طَرِيقَةٍ يُحِبُّهَا مِنْكَ رَبُّكَ وَلَمْ تَتَّبِعْهَا بِمَا يُسْخِطُهُ وَوَافَيْتَ بِهَا إِذَا بَعَثَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ كُنْتَ لَوْلَايَةِ اللَّهِ مُسْتَحِقًّا وَلِمُرَافَقَتِنَا فِي تِلْكَ الْجَنَانِ مُسْتَوْجِبًا.

۱. در «تفسیر امام»، «مُتِيح» [منج (خ)] ضبط است.

۲. در «تفسیر امام» آمده است: «وكان في ذلك مَحَبَّتُكَ ...».

۳. در «تفسیر امام»، «فداؤك» ضبط است.

۴. در «تفسیر امام»، «شريف» ضبط است.

انْظُرْ يَا أَبَا بَكْرٍ، فَانْظُرْ فِي آفَاقِ السَّمَاءِ فَرَأَى أَمَلَاكًا مِنْ نَارٍ عَلَى أَفْرَاسٍ مِنْ نَارٍ بِأَيْدِيهِمْ رِمَاحٌ مِنْ نَارٍ وَكُلُّ يُنَادِي: يَا مُحَمَّدٌ، مُرْنَا بِأَمْرِكَ فِي مُخَالَفِكَ نَطْحَطِحُهُمْ. ثُمَّ قَالَ: تَسْمَعُ عَلَى الْأَرْضِ فَتَسْمَعُ فَإِذَا هِيَ تُنَادِي: يَا مُحَمَّدٌ، مُرْنِي بِأَمْرِكَ فِي أَعْدَانِكَ أَمْثِلْ أَمْرَكَ.

ثُمَّ قَالَ: تَسْمَعُ عَلَى الْجِبَالِ، فَتَسْمَعُهَا تُنَادِي: يَا مُحَمَّدٌ، مُرْنَا بِأَمْرِكَ فِي أَعْدَانِكَ نُهْلِكُهُمْ.

ثُمَّ قَالَ تَسْمَعُ عَلَى الْبَحَارِ فَأَحْضَرَتِ الْبَحَارُ بِحَضْرَتِهِ وَصَاحَتْ أَمْوَاجُهَا: (۱) يَا مُحَمَّدٌ، مُرْنَا بِأَمْرِكَ فِي أَعْدَانِكَ نَمْثِلُهُ.

ثُمَّ سَمِعَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْجِبَالَ وَالْبَحَارُ كُلُّ يَقُولُ: يَا مُحَمَّدٌ، مَا أَمْرَكَ رَبُّكَ بِدُخُولِ الْغَارِ لِعَجْرِكَ عَنِ الْكُفَّارِ وَلَكِنْ امْتَحَانًا وَابْتِلَاءً لِيَتَخَلَّصَ الْخَبِيثُ مِنَ الطَّيِّبِ مِنْ عِبَادِهِ وَإِمَائِهِ بِأَنَاتِكَ وَصَبْرِكَ وَحِلْمِكَ عَنْهُمْ.

يَا مُحَمَّدٌ، مَنْ وَفَى بِعَهْدِكَ فَهُوَ مِنْ رُفَقَائِكَ فِي الْجَنَّةِ، وَمَنْ نَكَثَ فَعَلَى نَفْسِهِ يَنْكُثُ، وَهُوَ مِنْ قُرَنَاءِ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ فِي طَبَقَاتِ النَّيرانِ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَالرُّوحِ مِنَ الْبَدَنِ، حُبِّتَ إِلَيَّ كَالْمَاءِ الْبَارِدِ إِلَى ذِي الْغُلَّةِ الضَّارِي. (۲)

ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، تَغَشَّ بِبُرْدَتِي فَإِذَا أَتَاكَ الْكَافِرُونَ يُخَاطِبُونَكَ فَإِنَّ اللَّهَ يَقْرُنُ بِكَ تَوْفِيقَهُ وَبِهِ تُجِيبُهُمْ.

۱. در «تفسیر امام»، «أموأجها تنادي» [وقالت (خ)] ضبط است.

۲. در همه مأخذ «الصادی» ضبط است (که به معنای شدت تشنگی است). «ضاری» به معنای حیوان درنده می باشد.

فَلَمَّا جَاءَ أَبُو جَهْلٍ وَالْقَوْمُ شَاهِرُونَ سُيُوفُهُمْ، قَالَ لَهُمْ أَبُو جَهْلٍ: لَا تَفْعَلُوا بِهِ ^(۱) وَهُوَ نَائِمٌ لَا يُشْعِرُ، وَلَكِنْ ارْمُوهُ بِالْأَحْجَارِ لِيَتَبَّهَ بِهَا، ثُمَّ اقْتُلُوهُ. فَرَمَوْهُ بِأَحْجَارٍ ثَقَالٍ أَصَابَتْهُ، ^(۲) فَكَشَفَ عَنْ رَأْسِهِ وَقَالَ: مَاذَا شَأْنُكُمْ؟ فَعَرَفُوهُ، فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: أَمَا تَرَوْنَ كَيْفَ مُحَمَّدٌ أَبَاتَ هَذَا وَنَجَا بِنَفْسِهِ لِنَشْتِغِلَ بِهِ فَيَنْجُو مُحَمَّدٌ؟! ^(۳) لَا تَشْتَغِلُوا بِعَلِيِّ الْمَخْدُوعِ لِيَنْجُو بِهِ لَكُمْ مُحَمَّدٌ، وَإِلَّا فَمَا مَنَعَهُ أَنْ يَبِيتَ فِي مَوْضِعِهِ إِنْ كَانَ رَبُّهُ يَمْنَعُ عَنْهُ كَمَا يَزْعُمُ.

فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: أَلَيْ تَقُولُ هَذَا يَا أَبَا جَهْلٍ؟ بَلِ اللَّهُ قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِمَ عَلَى جَمِيعِ حَمَقَاءِ الدُّنْيَا وَمَجَانِينِهَا لَصَارُوا بِهِ عُقَلَاءَ، وَمِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِمَ عَلَى جَمِيعِ ضَعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ، وَمِنَ الشَّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِمَ عَلَى جَمِيعِ جُبَنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شُجْعَانًا، ^(۴) وَمِنَ الْعِلْمِ ^(۵) مَا لَوْ قُسِمَ عَلَى جَمِيعِ سُفَهَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ حُكَمَاءَ [الْحُلَمَاءِ (خ)].

وَلَوْلَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَمَرَنِي أَنْ لَا أُحْدِثَ حَدَّثًا حَتَّى أَلْقَاهُ، لَكَانَ لِي وَلَكُمْ شَأْنٌ وَلَأَقْتُلَنَّكُمْ قَتْلًا.

وَيْلَكَ يَا أَبَا جَهْلٍ! إِنَّ مُحَمَّدًا صلی اللہ علیہ وسلم قَدْ اسْتَأْذَنَهُ فِي طَرِيقِهِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ وَالْبِحَارِ فِي إِهْلَاكِكُمْ، فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَرْفُقَ بِكُمْ وَيُدَارِيَكُمْ لِيُؤْمِنَ مَنْ فِي عِلْمٍ

۱. در همه مأخذ، همین گونه ضبط است، لیکن در دست خط مؤلف رحمۃ اللہ علیہ این واژه «لا تفعلوا به» به نظر می آید و در نسخه شاگرد «لا تفعلوا به» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام»، «صائبه» ضبط است.

۳. در «تفسیر امام» آمده است: ... لِيَتَشَغَّلُوا بِهِ وَيَنْجُو مُحَمَّدٌ ...

۴. در «تفسیر امام»، «لَصَارُوا شُجْعَانًا» ضبط است.

۵. در «تفسیر امام»، «وَمِنَ الْحِلْمِ» ضبط است.

اللَّهُ أَنَّهُ يُؤْمِنُ مِنْكُمْ، وَيَخْرُجُ مُؤْمِنُونَ مِنْ أَضْلَابٍ وَأَرْحَامٍ كَافِرِينَ وَكَافِرَاتٍ، أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ لَا يَقْتَطِعَهُمْ عَنْ كَرَامَتِهِ بِأَصْطِلَامِهِمْ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَهْلَكَكُمْ رَبُّكُمْ. إِنَّ اللَّهَ هُوَ ﴿الْغَنِيُّ وَالْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾ ^(۱) لَا يَدْعُوَكُمْ إِلَى طَاعَتِهِ وَأَنْتُمْ مُضْطَرُونَ، بَلْ مَكَّنَكُمْ بِمَا كَلَّفَكُمْ، فَقَطَعَ مَعَاذَ رَبِّكُمْ.

فَغَضِبَ أَبُو الْبَخْرِيِّ بْنُ هِشَامٍ، فَقَصَدَهُ بِسَيْفِهِ، فَرَأَى الْجِبَالَ قَدْ أَقْبَلَتْ لِتَقَعَ عَلَيْهِ، وَالْأَرْضَ قَدْ انْشَقَّتْ لِتَخْسِفَ بِهِ، وَرَأَى أَمْوَاجَ الْبَحَارِ نَحْوَهُ مُقْبِلَةً لِتُغْرِقَهُ فِي الْبَحْرِ، وَرَأَى السَّمَاءَ أَنْحَطَّتْ لِتَقَعَ عَلَيْهِ، فَسَقَطَ سَيْفُهُ وَخَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ وَاحْتِمِلَ، وَيَقُولُ أَبُو جَهْلٍ: دَثِرْ بِهِ [دِيرْ بِهِ (خ)] لِصَفَرَاءَ هَاجَتْ بِهِ، يُرِيدُ أَنْ يُلْبَسَ عَلَى مَنْ مَعَهُ أَمْرُهُ.

فَلَمَّا اتَّقَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ عَلِيٍّ، قَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ صَوْتَكَ فِي مُخَاطَبَتِكَ أَبَا جَهْلٍ إِلَى الْعُلُوِّ، وَبَلَّغَهُ الْجَنَانَ، ^(۲) فَقَالَ مَنْ فِيهَا مِنَ الْخَزَانِ وَالْحُورِ الْحِسَانِ: مَنْ هَذَا الْمُتَعَصِّبُ لِمُحَمَّدٍ إِذْ قَدْ كَذَّبُوهُ وَهَجَرُوهُ؟ قِيلَ لَهُمْ: هَذَا الْبَائِتُ [النائب (خ)] عَنْهُ عَلَى فِرَاشِهِ، ^(۳) يَجْعَلُ نَفْسَهُ لِنَفْسِهِ وَقَاءً، وَرُوحَهُ لِرُوحِهِ فِدَاءً.

فَقَالَ الْخَزَانُ وَالْحُورُ الْحِسَانُ: يَا رَبَّنَا فَاجْعَلْنَا خُزَّانَهُ.

وَقَالَتِ الْحُورُ: فَاجْعَلْنَا نِسَاءَهُ.

فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَأَنْتُمْ لَهُ وَلِمَنْ يَخْتَارُهُ هُوَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَمُحِبِّهِ، يَقْسِمُكُمْ عَلَيْهِمْ بِأَمْرِ اللَّهِ عَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَ الصَّلَاحِ، أَرْضِيتُمْ؟

۱. سورة محمد ﷺ (۴۷) آیه ۳۸.

۲. در «تفسیر امام» (و نیز در «بحار»)، «وَبَلَّغَهُ إِلَى الْجَنَانِ» ضبط است.

۳. در «تفسیر امام» آمده است: هذا النائب عنه والبايت على فراشه.

قَالُوا: بَلَىٰ رَبَّنَا وَسَيِّدَنَا؛^(۱)

از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: ای بندگان خدا، پرهیزکار باشید و بر آنچه رسول خدا امر کرد (یگانگی خدا، ایمان به نبوت محمد - رسول خدا - اعتقاد به ولایت علی بن ابی طالب) ثابت و استوار بمانید.

نماز و روزه و عبادت گذشته‌تان شما را نفریبد؛ چرا که اگر با عهد و میثاق الهی مخالفت ورزید، شما را سودمند نمی‌افتد. هر که به پیمان الهی وفادار ماند [در برابر آنها] وفا می‌بیند و از فضل و عنایت خدا بی‌نصیب نمی‌ماند. و هر کس این پیمان را شکست، به زیان خود دست یازید، و خدا عهده‌دار انتقام از اوست؛ همانا اعمال وقتی ارزشمندند که نیک فرجام باشند.

این سخن، سفارش رسول خدا ﷺ به هر یک از اصحابش بود و هنگامی که راهی غار شد آن را وصیت کرد.

وحی آمد که: ای محمد، خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: ابوجهل و گروهی از قریش نقشه قتل را ریخته‌اند، خدا امرت می‌کند که علی را در جای خویش بخوابان و می‌فرماید: منزلت علی، منزلت اسماعیل ذبیح نسبت به ابراهیم خلیل است، او باید جانش را فدای جان تو و روحش را سپر تو سازد. و خدا امرت می‌کند که ابوبکر را با خود همراه ساز، اگر او با تو همدم شود و تو را مدد رساند و پشتیبانی کند و بر عهد و پیمانی که با تو بست پایدار بماند، در بهشت از رفقای توست و در غرفه‌های بهشت جزو دوستان خالص و ناب تو درمی‌آید.

۱. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: ۴۶۶ - ۴۷۰؛ بحار الأنوار ۱۹: ۸۰ - ۸۴.

رسول خدا ﷺ به علیؑ فرمود: آیا راضی ای که مرا بجویند و نیابند و تو [به جای من] یافت شوی، شاید جاهلان سویت بشورند و تو را بکشند؟! علیؑ فرمود: آری، ای رسول خدا، راضی ام که روح و جانم فدای برادرت یا خویشاوند یا بعضی حیواناتی که آنها را به کار می گیری شود. آیا زندگی را جز برای خدمت و صرف در امر و نهیت، و محبت اولیای تو و یاری برگزیدگان و مجاهده با دشمنانت، دوست دارم؟ و اگر این نبود، دوست نداشتم لحظه ای در این دنیا بمانم.

رسول خدا ﷺ رو به علیؑ کرد و فرمود: ای ابوالحسن، این سخت را فرشتگانی که بر «لوح محفوظ»^(۱) گماشته اند، بر من خواندند، و ثوابی را که خدا در «دار القرار»^(۲) برایت آماده ساخت باز گفتند؛ ثوابی که مانند آن را شنونده ای نشنید، بیننده ای ندید و به ذهن متفکری خطور نکرد.

سپس رسول خدا ﷺ به ابوبکر گفت: ای ابوبکر، آیا راضی ای همراهم باشی، چون من در پی تو باشند و تو را بشناسند به اینکه مرا بر آنچه ادعا می کنم تحمل می کنی و انواع عذاب را به خاطر من به جان می خری؟

ابوبکر گفت: ای رسول خدا، اگر به اندازه عمر دنیا زنده بمانم و در سراسر عمر سخت ترین عذاب ها را بچشم و مرگی که راحتم کند و گشایشی که فراهم آید بر من فرود نیاید و این کار در راستای محبت باشد، برایم دوست داشتنی تر

۱. لوح محفوظ: لوحی که همه چیز (آنچه هست و تا قیامت پدید می آید) در آن ثبت و ضبط است.

۲. دار القرار: جهان آخرت، سرای جاوید. در آیه ۳۹ سورة غافر (مؤمن) آمده است: ﴿وَأَنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾؛ دار القرار، آخرت است.

است از اینکه در مخالفت با تو، در دنیا در ناز و نعمت به سر برم و مالک همهٔ سرزمین‌های ملوک آن باشم! آیا من و مال و فرزندانم جز فدایی توست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: البته اگر خدا بر قلبت آگاه شود، و آن را با آنچه بر زبان آوردی سازگار یابد، تو را نسبت به من، به منزلهٔ گوش و چشم و سر نسبت به جسد و به منزلهٔ روح نسبت به بدن قرار می‌دهد (چنان که علی نسبت به من چنین است) و علی به خاطر فزونی فضایل و خصال والایی که دارد، فراتر از این است.

ای ابوبکر، هر که با خدا عهد بندد سپس آن را نشکند و تغییر و تبدیل ندهد و به کسی که خدا او را بر وی برتری داد، حسادت نورزد، در «رفیق اعلا»^(۱) با ماست. هرگاه تو بر روشی که پروردگارت آن را از تو می‌پسندد، راه سپاری و آنچه خشم خدا را در پی دارد نپیمایی و تا زمانی که پیش او مبعوث شوی بدان وفادار بمانی، برای ولایت خدا سزامندی و شایستگی همراهی با ما را در بهشت داری.

ای ابوبکر، نگاه کن! ابوبکر به آفاق آسمان نگریست، فرشتگان آتشین را بر اسب‌های آتشین دید که نیزه‌های آتشین در دست داشتند، همه ندا می‌دادند: ای محمد، به ما امر کن مخالفانت را درهم شکنیم.

سپس فرمود: به زمین گوش بسپار، شنید زمین صدا می‌زند: ای محمد، دربارهٔ دشمنانت به من امر کن، امرت را فرمان می‌برم.

۱. رفیق به معنای جماعت و گروه است و مقصود از آن، پیامبران مُرسَل اند که در اَعْلَا عَلَیْن (عالم بالا) ساکن اند یا مراد، فرشتگان مُقَرَّب است و یا خود خدای متعال مد نظر می‌باشد (شرح الکافی ۹۲: ۱۲، اثر مازندرانی).

آن گاه فرمود: به کوه‌ها گوش بده، شنید کوه‌ها ندا می‌زنند: ای محمد، به ما اجازه ده تا دشمنانت را نابود سازیم.

پس از آن فرمود: به دریا گوش کن، دریاها حضور یافتند و امواج آنها فریاد کشیدند: ای محمد، به ما درباره دشمنانت دستور ده، امرت را امتثال می‌کنیم. سپس شنید آسمان و زمین و کوه‌ها و دریا - همه - می‌گویند: ای محمد، پروردگارت به خاطر ناتوانی و درماندگی - در رویارویی با کفار - تو را به دخول در غار فرا نخواند، لیکن این کار برای امتحان و آزمون بود تا با وقار و صبر و بردباری‌ات در برابر بندگان خدا، پلیدان از پاکان تمایز یابند.

ای محمد، هرکه به عهدت وفا کند، از رفقای تو در بهشت است و هرکه این پیمان را بشکند از همدمان ابلیس لعین در طبقات دوزخ است.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی، تو نسبت به من، به منزله گوش و چشم و سر نسبت به جسد و به منزله روح نسبت به بدنی؛ همچون آب خنک برای تشنه‌ای در سوز گرما، پیش من دوست داشتنی شدی.

آن‌گاه فرمود: با بُردم خود را بپوشان، هرگاه کافران آمدند و تو را صدا زدند، خدا توفیقش را با تو قرین می‌سازد و بدین وسیله، جوابشان را می‌دهی.

چون ابوجهل آمد و قوم همراه او شمشیرشان را کشیده بودند، ابوجهل گفت: در حال خواب - که چیزی را درک نمی‌کند - او را نکشید، لیکن به طرفش سنگ اندازید تا بیدار شود، سپس او را به قتل رسانید.

آنان با سنگ‌های سنگین او را هدف قرار دادند، سنگ‌ها به آن حضرت خورد، سرش را بیرون آورد و گفت: چه می‌خواهید؟

آنها وی را شناختند که علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ابوجهل به آنان گفت: آیا نمی بینید چگونه محمد این را به جای خود خواباند و خود را رهانید تا به او مشغول شوید و محمد نجات یابد؟! به این فریب خورده سرگرم نشوید تا با هلاکت او محمد رهایی یابد و گر نه اگر پروردگار محمد گزند را از او باز می داشت (چنان که او می پندارد) چه چیز او را نگذاشت که در جای خویش بخواهد؟!

علی علیه السلام فرمود: ای ابوجهل، آیا این حرف را به من می گویی؟! خدا عقلی به من داد که اگر بر همه احمق ها و دیوانه های دنیا تقسیم شود، عاقل می گردند؛ و نیرو و قوتی داد که اگر بر همه ناتوانان دنیا توزیع گردد، قوی می شوند؛ و شجاعتی داد که اگر بر همه ترسوه های دنیا قسمت شود، شجاع می گردند؛ و علمی داد که اگر بر همه سفیهان دنیا تقسیم کنند، حکیم و خردمند می گردند. و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله امرم نمی کرد که به کاری دست نیازم تا او را دیدار کنم، با هم سروکاری داشتیم و بکش بکشی در میانتان راه می انداختم.

وای بر تو ای ابوجهل، آسمان و زمین و دریاها و کوه ها، در راه، از محمد صلی الله علیه و آله اجازه خواستند تا شما را هلاک سازند، آن حضرت از سر دل سوزی و مدارا با شما به آنها اجازه نداد تا کسانی از شما - که در علم خدا جزو مؤمنان اند - ایمان آورند و مؤمنانی که در صلب و رحم های کافران اند بیرون آیند. خدا از سر کرامت خویش دوست می دارد که آنان - با نابودی شما - از بین نروند و اگر این امر نبود، شما را هلاک می ساخت.

همانا خدا توانمند و بی نیاز است و شما مستمند و فقیرید، شما را به اجبار به

طاعت و انداشت، بلکه نسبت به آنچه مکلف ساخت به شما توان [و حق] اختیار داد و عذر و بهانه‌ها تان را بُرید.

ابوالبختری بن هشام به خشم آمد و با شمشیرش قصد جان علی علیه السلام را کرد، دید کوه‌ها پیش آمدند تا بر او افتند، زمین شکافت تا او را در خود فرو برد، امواج دریا سوی او خروشیدند تا او را غرق سازند و آسمان پایین آمد تا بر او واقع شود [با دیدن این صحنه‌ها] شمشیرش افتاد و از هوش رفت و به خاک غلطید، او را برداشتند و بردند، ابوجهل (برای آنکه ماجرای او را از همراهان لاپوشانی کند) می‌گفت: به خاطر جوشش صفرا، سرگیجه گرفت.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام دیدار کرد، فرمود: ای علی، خدا صدایت را در گفت و گو با ابوجهل بالا بُرد و به بهشت رساند. خزانه‌داران و حوریه‌های زیبای بهشت، پرسیدند: این کیست که برای محمد - بدان خاطر که تکذیبش کردند و او را ترک گفتند - تعصب می‌ورزد؟

به آنان گفته شد: او کسی است که - به جای پیامبر - بر بسترش خوابید و جانش را سپر جان پیامبر و روحش را فدای روح او ساخت.

خزانه‌داران، گفتند: پروردگارا، ما را کلیدداران او قرار ده.

حوریه‌های خوب‌روی، گفتند: [خدایا] ما را زنان او ساز.

خدای متعال فرمود: شما برای او و برای اولیا و محبانش - که او آنها را برمی‌گزیند - می‌باشید، شما را به امر خدا (بر کسانی که او به صلاح حالشان داناتر است) میان آنها قسمت می‌کند، آیا راضی‌اید؟

گفتند: آری، ای پروردگار و سید ما.

حدیث (۲۴)

اظهار بعضی از آیات انبیا از سوی پیامبر ﷺ که در آن بعضی از
شگفتی‌های شئون امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا
و حسن و حسین علیهما السلام هست

تفسیر امام حسن عسکری علیهما السلام.

در این کتاب آمده است:

إِنَّهُ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ آيَةٌ مِثْلَ آيَةِ مُوسَى فِي رَفْعِهِ
الْجَبَلِ فَوْقَ رُؤُوسِ الْمُمْتَنِعِينَ عَنْ قَبُولِ مَا أُمِرُوا بِهِ؟ ^(۱)
فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِي وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، مَا مِنْ آيَةٍ كَانَتْ لِأَحَدٍ مِنَ
الْأَنْبِيَاءِ مِنْ لَدُنْ أَدَمَ إِلَى أَنْ انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَّا وَقَدْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ مِنْهَا وَأَفْضَلُ
مِنْهَا.

وَلَقَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَظِيرُ هَذِهِ الْآيَةِ إِلَى آيَاتٍ ظَهَرَتْ لَهُ.
وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَظْهَرَ بِمَكَّةَ دَعْوَتَهُ وَأَبَانَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى مُرَادَهُ رَمَتْهُ
الْعَرَبُ عَنْ قِيسِيَّ عَدَاوَتِهَا بِضُرُوبٍ إِمْكَانِهِمْ. ^(۲)
وَلَقَدْ فَصَدَّتْهُ يَوْمًا لِأَنِّي ^(۳) كُنْتُ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا؛ بُعِثَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَصَلَّيْتُ
مَعَهُ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، وَبَقِيتُ مَعَهُ أَصْلَى سَبْعَ سِنِينَ حَتَّى دَخَلَ نَفَرٌ فِي الْإِسْلَامِ وَأَيَّدَ اللَّهُ
تَعَالَى دِينَهُ مِنْ بَعْدِهِ.

۱. این متن، با لفظ «بحار» تطابق دارد. در «تفسیر امام» آمده است: فقیل لأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ یا
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فهذه آية موسى في رفعه الجبل ... ما أمرو به، فهل كان لمحمد آية مثلها؟
۲. در «احتجاج طبرسی»، «مکایدهم» ضبط است.
۳. در «تفسیر امام»، «وإني» ضبط است.

فَجَاءَهُ قَوْمٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ أَنَّكَ لَا تَرْضَى بِذَلِكَ حَتَّى تَزْعُمَ أَنَّكَ سَيِّدُهُمْ وَأَفْضَلُهُمْ، فَلَنْ كُنْتَ نَبِيًّا فَأَتَيْنَا بِآيَةٍ كَمَا تَذْكُرُهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَكَ:

مِثْلُ ^(۱) نُوحٍ الَّذِي جَاءَ بِالْفَرْقِ وَنَجَّى فِي سَفِينَتِهِ الْمُؤْمِنِينَ. ^(۲)

وَأِبْرَاهِيمَ الَّذِي ذَكَرْتَ أَنَّ النَّارَ جُعِلَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا.

وَمُوسَى الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّ الْجَبَلَ رُفِعَ فَوْقَ رُؤُوسِ أَصْحَابِهِ حَتَّى انْقَادُوا لِمَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ صَاغِرِينَ وَدَاخِرِينَ. ^(۳)

وَعِيسَى الَّذِي كَانَ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَمَا يَدْخِرُونَ ^(۴) فِي بُيُوتِهِمْ.

وَصَارَ هَؤُلَاءِ الْمُشْرِكُونَ فِرْقًا أَرْبَعًا: ^(۵) هَذِهِ تَقُولُ أَظْهَرُ لَنَا آيَةُ نُوحٍ، وَهَذِهِ تَقُولُ أَظْهَرُ لِي [لَنَا] آيَةُ مُوسَى، وَهَذِهِ تَقُولُ أَظْهَرُ لِي [لَنَا] آيَةُ إِبْرَاهِيمَ، وَهَذِهِ تَقُولُ أَظْهَرُ لِي [لَنَا] آيَةُ عِيسَى.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ، أَتَيْتُكُمْ بِآيَةٍ مُبَيَّنَةٍ، هَذَا الْقُرْآنُ الَّذِي تَعْجِزُونَ أَنْتُمْ الْأُمَمُ وَسَائِرُ الْعَرَبِ عَنْ مُعَارَضَتِهِ وَهُوَ بَلُغَتِكُمْ، فَهُوَ حَجَّةٌ مُبَيَّنَةٌ ^(۶) عَلَيْكُمْ، وَلَمَّا بَعْدَ ذَلِكَ ^(۷) فَلَيْسَ لِي الْاِقْتِرَاحُ عَلَى رَبِّي ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾

۱. در «تفسیر امام»، «مثال» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام» آمده است: وَنَجَّى فِي سَفِينَتِهِ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ.

۳. در «تفسیر امام»، «صاغرین داخرین» ضبط است.

۴. در «تفسیر امام»، «ویدخرون» ضبط است.

۵. در «تفسیر امام»، «فرقا أربعة» ضبط است.

۶. در «تفسیر امام»، «حجة بيّنة» ضبط است.

۷. در «تفسیر امام»، «وما بعد ذلك» آمده است.

الْمُبِينُ ﴿١﴾ إِلَى الْمُقَرَّرِينَ ﴿٣﴾ بِحُجَّةٍ صِدْقِهِ وَآيَةٍ حَقِّهِ وَلَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يَقْتَرِحَ بَعْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَى رَبِّهِ مَا يَقْتَرِحُهُ عَلَيْهِ الْمُقْتَرِحُونَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ هَلِ الصَّلَاحُ أَوْ الْفَسَادُ فِيمَا يَقْتَرِحُونَ.

فَجَاءَ جِبْرِئِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: إِنِّي سَأُظْهِرُ لَهُمْ هَذِهِ الْآيَاتِ وَإِنَّهُمْ يَكْفُرُونَ بِهَا إِلَّا مَنْ أَعَصَمَهُ مِنْهُمْ، وَلَكِنِّي أُرِيهِمْ زِيَادَةً فِي الْإِعْذَارِ وَالْإِيضَاحِ لِحُجَّتِكَ. ﴿٣﴾

فَقُلْ لَهُؤُلَاءِ الْمُقْتَرِحِينَ آيَةَ نُوحٍ: ﴿٤﴾ امْضُوا إِلَى جَبَلٍ أَبِي قُبَيْسٍ فَإِذَا بَلَغْتُمْ سَفْحَتَهُ فَسْتَرَوْنَ آيَةَ نُوحٍ، فَإِذَا غَشِيَكُمْ الْهَلَاكُ فَاعْتَصِمُوا بِهِذَا وَبِطِفْلَيْنِ يَكُونَانِ بَيْنَ يَدَيْهِ. وَقُلْ لِلْفَرِيقِ الْمُقْتَرِحِينَ لآيَةِ إِبْرَاهِيمَ: امْضُوا إِلَى حَيْثُ تُرِيدُونَ مِنْ ظَاهِرِ مَكَّةَ فَسْتَرَوْنَ آيَةَ إِبْرَاهِيمَ فِي النَّارِ، فَإِذَا غَشِيَكُمْ الْبَلَاءُ فَسْتَرَوْنَ فِي الْهَوَاءِ امْرَأَةً قَدْ أَرْسَلَتْ طَرَفَ خِمَارِهَا، فَتَعَلَّقُوا بِهَا لِتُنَجِّيَكُمْ مِنَ الْهَلَكَةِ وَتَرُدَّ عَنْكُمْ النَّارَ.

وَقُلْ لِلْفَرِيقِ الثَّالِثِ الْمُقْتَرِحِينَ لآيَةِ مُوسَى: امْضُوا إِلَى ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَانْتُمْ سَتَرُونَ آيَةَ مُوسَى، وَسَيَجِيئُكُمْ ﴿٥﴾ هُنَاكَ عَمِّي حَمْرَةٌ.

وَقُلْ لِلْفَرِيقِ الرَّابِعِ وَرَبِّسُهُمْ أَبُو جَهْلٍ: وَأَنْتَ يَا أَبَا جَهْلٍ فَائِثٌ عِنْدِي لِيَتَّصِلَ بِكَ أَخْبَارُ هَؤُلَاءِ الْفَرَقِ الثَّلَاثَةِ، فَإِنَّ الْآيَةَ الَّتِي اقْتَرَحْتَهَا أَنْتَ تَكُونُ بِحَضْرَتِي. فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ لِلْفَرَقِ الثَّلَاثَةِ: قَوْمُوا فَتَفَرَّقُوا لِيَبَيِّنَ لَكُمْ بَاطِلُ قَوْلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

۱. سورة توبه (۹) آیه ۵۴؛ سورة عنکبوت (۲۹) آیه ۱۸.

۲. در بعضی از نسخه‌ها «المقررين» ضبط است.

۳. در «تفسير امام»، «لِحُجَّتِكَ» ضبط است.

۴. در «تفسير امام»، «لآية نوح» ضبط است.

۵. در «تفسير امام»، «وسيجيئكم» ضبط است.

فَذَهَبَتِ الْفِرْقَةُ الْأُولَى إِلَى جَبَلٍ ^(۱) أَبِي قُبَيْسٍ، فَلَمَّا صَارُوا فِي الْأَرْضِ إِلَى جَانِبِ ^(۲) الْجَبَلِ نَبَعَ الْمَاءُ مِنْ تَحْتِهِمْ، وَنَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءُ مِنْ فَوْقِهِمْ مِنْ غَيْرِ غَمَامَةٍ وَلَا سَحَابٍ، وَكَثُرَ حَتَّى بَلَغَ أَفْوَاهَهُمْ فَأَلْجَمَهَا وَالْجَاهُ إِلَى صُعُودِ الْجَبَلِ إِذْ لَمْ يَجِدُوا مَلْجَأً سِوَاهُ، وَالْمَاءُ يَغْلُو مِنْ تَحْتِهِمْ، إِلَى أَنْ بَلَغُوا ذِرْوَتَهُ وَارْتَفَعَ الْمَاءُ حَتَّى أَلْجَمَهُمْ وَهُمْ عَلَى قُلَّةِ الْجَبَلِ وَاتَّقَوْا بِالْفِرْقِ إِذْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَقَرٌّ.

فَرَأَوْا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ واقفاً عَلَى مَتْنِ الْمَاءِ فَوْقَ قُلَّةِ الْجَبَلِ، وَعَنْ يَمِينِهِ طِفْلٌ وَعَنْ يَسَارِهِ طِفْلٌ، فَنَادَاهُمْ عَلِيٌّ: خُذُوا بِيَدِي أَنْجِيكُمْ أَوْ يَدٍ مَنْ شِئْتُمْ مِنْ هَذَيْنِ الطِّفْلَيْنِ. فَلَمْ يَجِدُوا بُدْأً مِنْ ذَلِكَ؛ فَبَعْضُهُمْ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ وَبَعْضُهُمْ أَخَذَ بِيَدِ أَحَدِ الطِّفْلَيْنِ، وَبَعْضُهُمْ أَخَذَ بِيَدِ الطِّفْلِ الْآخَرِ، وَجَعَلُوا يَنْزِلُونَ بِهِمْ مِنَ الْجَبَلِ وَالْمَاءُ يَنْزِلُ وَيَنْحَطُّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ حَتَّى أَوْصَلُوهُمْ إِلَى الْقَرَارِ وَالْمَاءُ يَدْخُلُ بَعْضُهُ فِي الْأَرْضِ وَيُزْفَعُ ^(۳) بَعْضُهُ إِلَى السَّمَاءِ، حَتَّى عَادُوا كَهَيْئَتِهِمْ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ.

فَجَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِمْ إِلَى ^(۴) رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُمْ يَبْكُونَ وَيَقُولُونَ: نَشْهَدُ أَنَّكَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَخَيْرُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، رَأَيْنَا مِثْلَ طُوفَانِ نُوحٍ وَخَلَصْنَا هَذَا وَطِفْلَانِ كَانَا مَعَهُ، لَسْنَا نَرَاهُمَا الْآنَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنَّهُمَا سَيَكُونَانِ [هُمَا] الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيُولَدَانِ لِأَخِي هَذَا، وَهُمَا سَيَدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا. اْعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ وَأَنَّ سَفِينَةَ نَجَاتِهَا آلُ مُحَمَّدٍ:

۱. در «تفسیر امام» آمده است: إلى حَضْرَةِ الْجَبَلِ ...

۲. در «تفسیر امام» آمده است: فلما صاروا إلى جانب الْجَبَلِ.

۳. در «تفسیر امام»، «يُزْفَعُ» ضبط است.

۴. در «تفسیر امام»، «فجاء علي عليه السلام إلى ...» ضبط است.

عَلَيَّ هَذَا وَلَدَاهُ اللَّذَانِ رَأَيْتُمُوهُمَا سَيَكُونَانِ وَسَائِرُ أَفَاضِلِ أَهْلِي؛ فَمَنْ رَكِبَ هَذِهِ السَّفِينَةَ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ^(۱) وَكَذَلِكَ الْآخِرَةُ جَنَّتْهَا وَنَارُهَا كَالْبَحْرِ، وَهَؤُلَاءِ سُفُنُ أُمَّتِي يَعْبرُونَ بِمُحِبِّهِمْ وَأَوْلِيَانِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا سَمِعْتُمْ هَذَا يَا أَبَا جَهْلٍ؟
قَالَ: بَلَى حَتَّى أَنْظُرَ إِلَى الْفِرْقَةِ ^(۲) الثَّانِيَةِ وَالثَّلَاثَةِ.

فَجَاءَتِ الْفِرْقَةُ الثَّانِيَةُ يَبْكُونَ وَيَقُولُونَ: نَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَسَيِّدُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، مَضَيْنَا إِلَى صَحْرَاءٍ مَلْسَاءٍ وَنَحْنُ نَتَذَكَّرُ بَيْنَنَا قَوْلَكَ، فَظَنَرْنَا إِلَى السَّمَاءِ قَدْ تَشَقَّقَتْ بِجَمْرِ النَّيرانِ تَنَاطَرُ عَنْهَا، وَرَأَيْنَا الْأَرْضَ قَدْ تَصَدَّعَتْ وَلَهَبُ النَّيرانِ يَخْرُجُ مِنْهَا، فَمَا زَالَتْ كَذَلِكَ حَتَّى طَبَّقَتِ الْأَرْضُ وَمَلَأَتْهَا وَمَسَنَا مِنْ شِدَّةِ حَرِّهَا حَتَّى سَمِعْنَا لَجْلُودِنَا نَشِيشًا مِنْ شِدَّةِ حَرِّهَا وَأَيَّقَنَا بِالِاسْتِثْوَاءِ وَالْإِحْتِرَاقِ، وَعَجَبْنَا بِتَأْخُرِ ذَوْنِنَا بِتِلْكَ النَّيرانِ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ رُفِعَ لَنَا فِي الْهَوَاءِ شَخْصُ امْرَأَةٍ قَدْ أَرَخَتْ خِمَارَهَا فَتَدَلَّى طَرْفُهُ إِلَيْنَا بِحَيْثُ تَنَالَهُ أَيْدِينَا.

وَإِذَا مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يُنَادِينَا: إِنْ أَرَدْتُمْ النِّجَاةَ فَتَمَسَّكُوا بِبَعْضِ أَهْدَابِ هَذَا الْخِمَارِ.

فَتَعَلَّقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا بِهُدْبَةٍ مِنْ أَهْدَابِ ذَلِكَ الْخِمَارِ، فَرُفِعْنَا ^(۳) فِي الْهَوَاءِ وَنَحْنُ نَشْقُ جَمْرَ النَّيرانِ وَلَهَبُهَا لَا يَمَسُّنَا شَرُّهَا وَلَا يُؤْذِنَا جَمْرُهَا، وَلَا تَثْقُلُ عَلَى الْهُدْبَةِ الَّتِي تَعَلَّقْنَا بِهَا، وَلَا تَنْقَطِعُ الْأَهْدَابُ فِي أَيْدِينَا عَلَى دِقَّتِهَا، فَمَا زَالَتْ كَذَلِكَ حَتَّى

۱. این عبارت در «تفسیر امام» نیست.

۲. در «تفسیر امام»، «حَتَّى أَنْظُرَ الْفِرْقَةَ ...» ضبط است.

۳. در «تفسیر امام»، «فَرَفَعْتُنَا» ضبط است.

جَارَتْ بِنَا تِلْكَ النَّيْرَانَ، ثُمَّ وَضَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا فِي صَحْنِ دَارِهِ سَالِمًا مُعَافًى .
ثُمَّ خَرَجْنَا فَالْتَقَيْنَا فِجَنَّاكَ عَالَمِينَ بِأَنَّهُ لَا مَحِيصَ عَنْ دِينِكَ، وَلَا مَعْدَلَ عَنْكَ،
وَأَنْتَ أَفْضَلُ مَنْ لُجِيَ إِلَيْهِ وَاعْتُمِدَ بَعْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ، صَادِقٌ فِي أَقْوَالِكَ، حَكِيمٌ فِي
أَفْعَالِكَ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي جَهْلٍ: هَذِهِ الْفِرْقَةُ الثَّانِيَةُ قَدْ أَرَاهُمْ اللَّهُ آيَاتِهِ [آيَةُ
إِبْرَاهِيمَ (خ)] .

قَالَ أَبُو جَهْلٍ: حَتَّى أَنْظُرَ الْفِرْقَةَ الثَّلَاثَةَ وَأَسْمَعَ مَقَالَاتَهَا .
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِهَذِهِ الْفِرْقَةِ الثَّانِيَةِ لَمَّا آمَنُوا: يَا عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَغَاثَكُمْ
بِتِلْكَ الْمَرْأَةِ، أَتَدْرُونَ مَنْ هِيَ؟
قَالُوا: لَا .

قَالَ: تِلْكَ تَكُونُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ وَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا بَعَثَ
الْخَلَائِقَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ نَادَى مُنَادِي رَبَّنَا مِنْ تَحْتِ عَرْشِهِ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ
غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ لَتَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ عَلَى الصَّرَاطِ .
فَيَغْضُ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ أَبْصَارَهُمْ، فَتَجُوزُ فَاطِمَةُ عَلَى الصَّرَاطِ، ^(۱) لَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي
الْقِيَامَةِ إِلَّا غَضَّ بَصَرَهُ عَنْهَا إِلَّا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالطَّاهِرُونَ مِنْ
أَوْلَادِهِمْ فَإِنَّهُمْ مَحَارِمُهَا .

فَإِذَا دَخَلَتِ الْجَنَّةَ، بَقِيَ مِرْطُهَا مَمْدُودًا عَلَى الصَّرَاطِ؛ طَرَفٌ مِنْهُ بِيَدِهَا وَهِيَ فِي
الْجَنَّةِ وَطَرَفٌ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ .

فَيُنَادِي مُنَادِي رَبَّنَا: يَا أَيُّهَا الْمُحِبُّونَ لِفَاطِمَةَ، تَعَلَّقُوا بِأَهْدَابِ مِرْطِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ

۱. این جمله، در «تفسیر امام» نیست .

نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، فَلَا يَبْقَى مُحِبٌّ لِفَاطِمَةَ إِلَّا تَعَلَّقَ بِهُدْبَةٍ مِنْ أَهْدَابِ مِرْطِهَا حَتَّى يَتَعَلَّقَ بِهَا أَكْثَرُ مِنْ أَلْفِ فَنَامٍ وَأَلْفِ فَنَامٍ وَأَلْفِ فَنَامٍ.^(۱)
قَالُوا: وَكَمْ فَنَامٍ وَاحِدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: أَلْفُ أَلْفٍ مِنَ النَّاسِ [يَنْجُونَ بِهَا مِنَ النَّارِ (خ)].
قَالَ: ثُمَّ جَاءَتِ الْفِرْقَةُ الثَّلَاثَةُ بَاكِينَ يَقُولُونَ: نَشْهَدُ أَنَّكَ يَا مُحَمَّدُ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَسَيِّدُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَأَنَّ عَلِيًّا أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ، وَأَنَّ أَلَّكَ أَفْضَلُ آلِ النَّبِيِّينَ، وَصَحَابَتِكَ خَيْرُ صَحَابَةِ الْمُرْسَلِينَ، وَأَنَّ أُمَّتَكَ خَيْرُ الْأُمَمِ أَجْمَعِينَ.
رَأَيْنَا مِنْ آيَاتِكَ مَا لَا مَحِيصَ لَنَا عَنْهَا، وَمِنْ مُعْجَزَاتِكَ مَا لَا مَذْهَبَ لَنَا سِوَاهَا.
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَمَا الَّذِي رَأَيْتُمْ؟

قَالُوا: كُنَّا قُعُودًا فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ نَتَذَكَّرُ أَمْرَكَ وَنَهْزَأُ بِخَبْرِكَ وَأَنَّكَ ذَكَرْتَ أَنَّ لَكَ مِثْلَ آيَةِ مُوسَى، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا ارْتَفَعَتِ الْكَعْبَةُ فَوْقَ رُؤُوسِنَا^(۲) فَرَكَدْنَا فِي مَوَاضِعِنَا وَلَمْ نَقْدِرْ أَنْ نَرَاهَا،^(۳) فَجَاءَ عَمُّكَ حَمْزَةُ وَقَالَ بَزْجٌ رُمِحَ هُكَذَا تَحْتَهَا فَتَنَاوَلَهَا وَاحْتَبَسَهَا عَلَى عِظْمِهَا فَوْقَنَا فِي الْهَوَاءِ، ثُمَّ قَالَ لَنَا: اخْرُجُوا، فَخَرَجْنَا مِنْ تَحْتِهَا، فَقَالَ: ابْعُدُوا، فَبَعُدْنَا عَنْهَا، ثُمَّ أَخْرَجَ سِنَانَ الرُّمَحِ مِنْ تَحْتِهَا فَانْزَلَتْ إِلَى مَوَاضِعِهَا وَاسْتَقَرَّتْ، فَجِئْنَاكَ لِذَلِكَ مُسْلِمِينَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي جَهْلٍ: هَذِهِ الْفِرْقَةُ الثَّلَاثَةُ قَدْ جَاءَتْكَ وَأَخْبَرَتْكَ بِمَا شَاهَدَتْ.

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: لَا أَدْرِي أَصَدَقَ هَؤُلَاءِ أَمْ كَذَبُوا، أَمْ حَقَّقَ لَهُمْ أَمْ خِيلَ إِلَيْهِمْ! فَإِنْ

۱. در «تفسیر امام»، این کلمه دوبار تکرار شده، نه سه بار.

۲. در «تفسیر امام» آمده است: ارتفعت الكعبة عن موضعها وصارت فوق رؤوسنا ...

۳. در «تفسیر امام»، «أَنْ تُرِيَهَا» ضبط است.

رَأَيْتُ أَنَا مَا اقْتَرَحَهُ عَلَيْكَ مِنْ نَحْوِ آيَاتِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَقَدْ لَزِمَنِي الْإِيمَانُ بِكَ
وَالْأَفْلَيسَ يَلْزِمُنِي تَصَدِيقُ هَؤُلَاءِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنْ كَانَ لَا يَلْزِمُكَ تَصَدِيقُ هَؤُلَاءِ عَلَى كَثْرَتِهِمْ وَشِدَّةِ
تَحْصِيلِهِمْ، فَكَيْفَ تَصَدِّقُ بِمَآثِرِ آبَائِكَ وَأَجْدَادِكَ وَمَسَاوِيِ أَسْلَافِ أَعْدَائِكَ؟
وَكَيْفَ تَصَدِّقُ عَنِ الصِّينِ وَالْعِرَاقِ وَالشَّامِ إِذَا حُدِّثَتْ عَنْهَا؟

هَلِ الْمُخْبِرُونَ عَنْهَا إِلَّا دُونَ هَؤُلَاءِ الْمُخْبِرِينَ لَكَ عَنْ هَذِهِ الْآيَاتِ مَعَ سَائِرِ مَنْ
شَاهَدَهَا ^(۱) مِنَ الْجَمْعِ الْكَثِيفِ الَّذِينَ لَا يَجْتَمِعُونَ عَلَى بَاطِلٍ يَخْرُصُونَهُ ^(۲) إِلَّا كَانَ
بِإِزَائِهِمْ مَنْ يَكْذِبُهُمْ وَيُخْبِرُ بِضَدِّ أَخْبَارِهِمْ؟

أَلَا فَكُلُّ فِرْقَةٍ مِنْ هَؤُلَاءِ مَحْجُوجُونَ بِمَا شَاهَدُوا، وَأَنْتَ يَا أَبَا جَهْلٍ مَحْجُوجٌ بِمَا
سَمِعْتَ مِنْ شَاهِدٍ.

ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى ^(۳) الْفِرْقَةِ الثَّالِثَةِ فَقَالَ لَهُمْ: هَذَا حَمْزَةٌ عَمَّ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ بَلَّغَهُ اللَّهُ تَعَالَى الْمَنَازِلَ الرَّفِيعَةَ وَالدرَجَاتِ الْعَالِيَةَ، وَأَكْرَمَهُ بِالْفَضَائِلِ لِشِدَّةِ
حُبِّهِ لِمُحَمَّدٍ وَلِعَلِّي بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

أَمَّا إِنَّ حَمْزَةَ عَمَّ مُحَمَّدٍ لَيَنْحِي جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ مُحِبِّهِ، ^(۴) كَمَا نَحَى عَنْكُمْ
الْيَوْمَ الْكَعْبَةَ أَنْ تَقَعَ عَلَيْكُمْ.

قَالُوا: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُ لَيَرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى جَانِبِ الصَّرَاطِ عَالَمٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ

۱. در «تفسیر امام» آمده است: شاهدها منهم.

۲. در «تفسیر امام»، «يَتَخَرَّصُونَهُ» ضبط است.

۳. در «تفسیر امام»، «علی» ضبط است.

۴. در «تفسیر امام» آمده است: لَيَنْحِي جَهَنَّمَ عَنْ مُحِبِّهِ، ...

لَا يَعْرِفُ عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ، هُمْ كَانُوا مُحِبِّي حَمْزَةَ، وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ أَصْحَابُ الذُّنُوبِ وَالْآثَامِ، فَتَحُولُ حِيطَانُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ سُلُوكِ الصِّرَاطِ وَالْعُبُورِ إِلَى الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: يَا حَمْزَةُ قَدْ تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟

فَيَقُولُ حَمْزَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ وَلِعَلِّي بِنِ أَبِي طَالِبٍ: قَدْ تَرَيَانِ أَوْلِيَاءِي كَيْفَ يَسْتَعِيثُونَ بِي؟

فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِّي وَلِيِّ اللَّهِ: يَا عَلِيُّ، أَعِنَ عَمَكَ عَلَى إِغَاثَةِ أَوْلِيَائِهِ وَاسْتِنْقَاذِهِمْ مِنَ النَّارِ.

فَيَأْتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِالرُّمَحِ الَّذِي كَانَ يُقَاتِلُ بِهِ حَمْزَةُ أَعْدَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا فَيَنَاقِلُهُ إِيَّاهُ وَيَقُولُ: يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ وَعَمَّ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَدَّ الْجَحِيمَ عَنْ أَوْلِيَائِكَ بِرُمَحِكَ هَذَا كَمَا كُنْتَ تَذُودُ بِهِ عَنْ أَوْلِيَائِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا أَعْدَاءَ اللَّهِ.

فَيَتَنَاوَلُ حَمْزَةُ الرُّمَحَ بِيَدِهِ فَيَضَعُ رُمَحَهُ ^(١) فِي حِيطَانِ النَّارِ الْحَائِلَةِ بَيْنَ أَوْلِيَائِهِ وَبَيْنَ الْعُبُورِ إِلَى الْجَنَّةِ عَلَى الصِّرَاطِ وَيَدْفَعُهَا دَفْعَةً ^(٢) فَيُنَجِّيْهَا مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ، ثُمَّ يَقُولُ لأَوْلِيَائِهِ وَالْمُحِبِّينَ ^(٣) الَّذِينَ كَانُوا لَهُ فِي الدُّنْيَا: اعْبُرُوا، فَيَعْبُرُونَ عَلَى الصِّرَاطِ آمِنِينَ سَالِمِينَ قَدْ انْزَا حَتَّ عَنْهُمْ النَّيرانُ وَبَعْدَتْ عَنْهُمْ الْأَهْوَالُ، وَيَرِدُونَ إِلَى الْجَنَّةِ غَانِمِينَ ظَافِرِينَ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي جَهْلٍ: يَا أَبَا جَهْلٍ، هَذِهِ الْفِرْقَةُ الثَّلَاثَةُ قَدْ شَاهَدَتْ آيَاتِ اللَّهِ وَمُعْجَزَاتِ رَسُولِ اللَّهِ وَبَقِيَ الَّذِي لَكَ، فَأَيَّ آيَةٍ تُرِيدُ؟

قَالَ أَبُو جَهْلٍ: آيَةُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ كَمَا زَعَمْتَ أَنَّهُ كَانَ يُخْرِجُهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ

١. در «تفسير امام»، «زُجَّة» ضبط است.

٢. در «تفسير امام» واژه «دفعه» نیست.

٣. در «تفسير امام» آمده است: لأَوْلِيَائِهِ الْمُحِبِّينَ

وَمَا يَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ، فَأَخْبِرْنِي بِمَا أَكَلْتُ الْيَوْمَ وَبِمَا ادَّخَرْتُهُ فِي بَيْتِي، وَزِدْنِي عَلَى ذَلِكَ أَنْ تُحَدِّثَنِي بِمَا صَنَعْتُهُ بَعْدَ أَكْلِي لِمَا أَكَلْتُ كَمَا زَعَمْتَ أَنَّ اللَّهَ زَادَكَ فِي الْمُرْتَبَةِ فَوْقَ عَيْسَى.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَّا مَا أَكَلْتُ وَمَا ادَّخَرْتُ فَأَخْبِرْكَ بِهِ وَأَخْبِرْكَ بِمَا فَعَلْتُهُ فِي خِلَالِ أَكْلِكَ، وَمَا فَعَلْتُهُ بَعْدَ أَكْلِكَ.

وَهَذَا يَوْمٌ يَفْضَحُكَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهِ بِافْتِرَاحِكَ؛ فَإِنْ أَمَنْتَ بِاللَّهِ لَمْ تَضُرَّكَ هَذِهِ الْفَضِيحَةُ، وَإِنْ أَضُرَّرتَ عَلَى كُفْرِكَ أَضِيفَ لَكَ إِلَى فَضِيحَةِ الدُّنْيَا وَخَزَائِهَا، خِزْيُ الْآخِرَةِ الَّذِي لَا يَبِيدُ وَلَا يَنْفَدُ وَلَا يَتَنَاهَى.

قَالَ: وَمَا هُوَ؟

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَعَدْتَ يَا أَبَا جَهْلٍ تَتَنَاوَلُ مِنْ دَجَاجَةٍ مُسَمَّنَةٍ اسْتَطَبَّهَا، فَلَمَّا وَضَعْتَ عَلَيْهَا يَدَكَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْكَ أَخُوكَ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ ابْنُ هِشَامٍ فَأَشْفَقْتَ عَلَيْهِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا وَبَحَلْتَ فَوَضَعَهَا تَحْتَ ذَيْلِكَ وَأَرَخَيْتَ عَلَيْهَا ذَيْلَكَ حَتَّى انْصَرَفَ عَنْكَ. فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: كَذَبْتَ يَا مُحَمَّدُ، مَا مِنْ هَذَا قَلِيلٍ وَلَا كَثِيرٍ، وَلَا أَكَلْتُ مِنْ دَجَاجَةٍ وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْهَا شَيْئاً، فَمَا الَّذِي فَعَلْتُهُ بَعْدَ أَكْلِي الَّذِي زَعَمْتُهُ؟

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَانَ عِنْدَكَ ثَلَاثُمِائَةِ دِينَارٍ لَكَ وَعَشْرَةُ آلَافٍ دِينَارٍ وَدَائِعُ النَّاسِ عِنْدَكَ (الْمِائَةُ وَالْمِائَتَانِ وَالْخَمْسُمِائَةُ وَالسَّبْعُمِائَةُ وَالْأَلْفُ وَنَحْوُ ذَلِكَ إِلَى تَمَامِ عَشْرَةِ آلَافٍ) مَالٌ كُلُّ وَاحِدٍ فِي صُرَّةٍ، وَكُنْتَ قَدْ عَزَمْتَ عَلَى أَنْ تَخْتَانَهُمْ وَقَدْ كُنْتَ جَعَدْتَهُمْ وَمَنَعْتَهُمْ، وَالْيَوْمَ لَمَّا أَكَلْتَ مِنْ هَذِهِ الدَّجَاجَةِ أَكَلْتَ ذَرَوَتَهَا وَادَّخَرْتَ الْبَاقِيَّ وَدَفَنْتَ هَذَا الْمَالَ أَجْمَعَ مَسْرُوراً فَرِحاً بِاخْتِيَانِكَ عِبَادَ اللَّهِ وَوَائِقاً بِأَنَّهُ قَدْ حَصَلَ لَكَ، وَتَدْبِيرُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ خِلَافُ تَدْبِيرِكَ.

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: وَهَذَا أَيْضاً يَا مُحَمَّدٌ فَمَا أَصَبْتَ مِنْهُ قَلِيلاً وَلَا كَثِيراً، مَا دَفَنْتُ شَيْئاً وَلَقَدْ سُرِقَتْ تِلْكَ الْعَشْرَةُ آلَافٍ دِينَارٍ وَالْوَدَائِعُ الَّتِي كَانَتْ عِنْدِي.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا جَهْلٍ، مَا هَذَا مِنْ تِلْقَائِي فَتَكْذِبَنِي، وَإِنَّمَا هَذَا جَبْرِئِيلُ الرُّوحِ الْأَمِينُ يُخْبِرُنِي بِهِ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَعَلَيْهِ تَصَحُّحُ شَهَادَتِهِ وَتَحْقِيقُ مَقَالَتِهِ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلُمَّ يَا جَبْرِئِيلُ بِالدَّجَاجَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا، فَإِذَا بِالدَّجَاجَةِ

بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتَعْرِفُهَا يَا أَبَا جَهْلٍ؟ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: مَا أَعْرِفُهَا، وَمَا أُخْبِرْتُ عَنْ شَيْءٍ وَمِثْلُ هَذِهِ الدَّجَاجَةِ الْمَأْكُولِ بَعْضُهَا فِي الدُّنْيَا كَثِيرٌ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَيُّهَا الدَّجَاجَةُ، إِنَّ أَبَا جَهْلٍ قَدْ كَذَّبَ مُحَمَّدًا عَلَى جَبْرِئِيلَ وَكَذَّبَ جَبْرِئِيلَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَاشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ بِالتَّصْديقِ وَعَلَى أَبِي جَهْلٍ بِالتَّكْذِيبِ.

فَنَظَقَتْ وَقَالَتْ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَسَيِّدُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَأَنَّ أَبَا جَهْلٍ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ الْمُعَانِدُ الْجَاحِدُ لِلْحَقِّ الَّذِي يَعْلَمُهُ، أَكَلَ مِنِّي هَذَا الْجَانِبَ وَادْخَرَ الْبَاقِي وَقَدْ أَخْبَرْتَهُ بِذَلِكَ وَأَحْضَرْتَنِيهِ فَكَذَّبَ بِهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ، وَإِنَّهُ مَعَ كُفْرِهِ بِخِيْلٍ، اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ أَخُوهُ فَوَضَعَنِي تَحْتَ ذَيْلِهِ إِشْفَاقاً مِنْ أَنْ يُصِيبَ مِنِّي أَخُوهُ، فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصْدَقُ الصَّادِقِينَ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَأَبُو جَهْلٍ الْكَاذِبُ الْمُفْتَرِي اللَّعِينُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا ^(۱) كَفَاكَ مَا شَاهَدْتَ، آمِنْ لِتَكُونَ آمِناً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

۱. در «تفسیر امام»، «أما» نیست.

قَالَ أَبُو جَهْلٍ إِنِّي لَأَظُنُّ أَنَّ هَذَا تَخْيِيلٌ وَإِيهَامٌ.
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَهَلْ تَفَرُّقُ بَيْنَ مُشَاهَدَتِكَ لِهَذَا وَسَمَاعِكَ لِكَلَامِهَا، وَبَيْنَ
 مُشَاهَدَتِكَ لِنَفْسِكَ وَلِسَائِرِ قُرَيْشٍ وَالْعَرَبِ وَسَمَاعِكَ كَلَامِهِمْ؟ ^(۱)
 قَالَ أَبُو جَهْلٍ: لَا.
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَمَا يَدْرِيكَ أَنَّ جَمِيعَ مَا تُشَاهِدُ وَتُحَسُّ بِحَوَاسِّكَ تَخْيِيلٌ؟
 قَالَ أَبُو جَهْلٍ: مَا هُوَ بِتَخْيِيلٍ.
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَلَا هَذَا بِتَخْيِيلٍ ^(۲) وَإِلَّا فَكَيْفَ يَصِحُّ أَنَّكَ تَرَى فِي هَذَا الْعَالَمِ
 شَيْئًا أَوْثَقَ مِنْهُ.

ثُمَّ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى الْمَوْضِعِ الْمَأْكُولِ مِنَ الدَّجَاجَةِ، فَمَسَحَ يَدَهُ
 عَلَيْهَا فَعَادَ اللَّحْمُ عَلَيْهِ أَوْفَرَ مَا كَانَ.
 ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا جَهْلٍ، أَرَأَيْتَ هَذِهِ الْآيَةَ؟
 قَالَ: يَا مُحَمَّدُ قَدْ تَوَهَّمْتُ ^(۳) شَيْئًا وَلَا أُوقِنُهُ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جَبْرِئِيلُ، فَأْتِنَا بِالْأَمْوَالِ الَّتِي دَفَنَهَا هَذَا الْمُعَانِدُ لِلْحَقِّ لَعَلَّهُ
 يُؤْمِنُ، فَإِذَا هُوَ بِالصَّرْرِ بَيْنَ يَدَيْهِ كُلُّهَا كَمَا كَانَ ^(۴) رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَهُ إِلَى تَمَامِ عَشْرَةِ
 آلَافٍ وَثَلَاثِمِائَةِ دِينَارٍ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - وَأَبُو جَهْلٍ يَنْظُرُ إِلَيْهِ - صُرَّةً مِنْهَا،
 فَقَالَ: ائْتُونِي بِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ، فَأَتَيْ بِهِ وَهُوَ صَاحِبُهَا، فَقَالَ: هَا كَهَا يَا فُلَانُ مَا

۱. در «تفسیر امام» و «بحار»، «لِکَلَامِهِمْ» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام»، «تَخْيِيلٌ» ضبط است.

۳. در «تفسیر امام» آمده است: یا محمد، تَوَهَّمْتُ

۴. در «تفسیر امام»، «ما كان» ضبط است.

قَدْ اخْتَانَكَ فِيهِ أَبُو جَهْلٍ، فَرَدَّ عَلَيْهِ مَالَهُ، وَدَعَا بِآخِرٍ، حَتَّى رَدَّ الْعَشْرَةَ آلَافٍ كُلَّهَا عَلَى أَرْبَابِهَا وَفُضِحَ عَنْدهُمْ أَبُو جَهْلٍ.

وَبَقِيَتِ الثَّلَاثُمِائَةُ دِينَارٍ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: الْآنَ آمِنٌ لِّتَأْخُذَ الثَّلَاثُمِائَةَ دِينَارٍ وَيُبَارِكَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا حَتَّى تَصِيرَ أَيْسَرَ قُرَيْشٍ.

فَقَالَ: لَا أَوْمِنُ وَلَكِنْ أَخْذُهَا فَهِيَ مَالِي.

فَلَمَّا ذَهَبَ لِأَخْذِهَا صَاحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ^(۱) بِالْذَّجَاجَةِ: دُونَكَ أَبَا جَهْلٍ فَكَفَّيْهِ عَنِ الدَّنَانِيرِ وَخُذِيهِ، فَوُتِبَتِ الذَّجَاجَةُ عَلَى أَبِي جَهْلٍ فَتَنَاوَلَتْهُ بِمَخَالِبِهَا وَرَفَعَتْهُ فِي الْهَوَاءِ وَطَارَتْ بِهِ إِلَى سَطْحِ بَيْتِهِ ^(۲) فَوَضَعَتْهُ عَلَيْهِ.

وَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الدَّنَانِيرَ إِلَى بَعْضِ فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ: مَعَاشِرَ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ، هَذِهِ آيَةٌ أَظْهَرَهَا رَبُّنَا - عَزَّ وَجَلَّ - لِأَبِي جَهْلٍ فَعَانَدَ، وَهَذَا الطَّيْرُ الَّذِي حَبِي يَصِيرُ مِنْ طُيُورِ الْجَنَّةِ الطَّيَّارَةِ عَلَيْكُمْ فِيهَا؛ فَإِنَّ فِيهَا طُيُورًا كَالْبَخَاتِي عَلَيْهَا مِنْ جَمِيعِ أَنْوَاعِ الْوَشْيِ [الْمَوَاشِي (خ)] تَطِيرُ بَيْنَ سَمَاءِ الْجَنَّةِ وَأَرْضِهَا، فَإِذَا تَمَنَّى مُؤْمِنٌ مُحِبٌّ لِلنَّبِيِّ وَآلِهِ الْأَكْلَ مِنْ شَيْءٍ مِنْهَا ^(۳) وَقَعَ ذَلِكَ بَعَيْنِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ فَتَنَازَرَتْ رِيشُهُ وَانْسَمَطَ وَأَنْشَوَى وَانْطَبَحَ، فَأَكَلَ مِنْ جَانِبٍ مِنْهُ قَدِيدًا وَمِنْ جَانِبٍ مِنْهُ مَشْوِيًّا بِلَا نَارٍ، ^(۴) فَإِذَا قَضَى شَهْوَتَهُ وَنَهَمَتَهُ وَقَالَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ^(۵) عَادَتْ وَكَانَتْ كَمَا كَانَتْ،

۱. در «تفسیر امام»، «صاح النبی» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام»، «لَبَيْتِهِ» ضبط است.

۳. در «تفسیر امام»، «الْأَكْلُ مِنْهَا» ضبط است.

۴. در «تفسیر امام» آمده است: فَأَكَلَ مِنْ جَانِبٍ مِنْهُ، مَشْوِيًّا ...

۵. سورة فاتحه (۱) آیه ۲؛ سورة انعام (۶) آیه ۴۵؛ و ...

فَطَارَتْ فِي الْهَوَاءِ وَفَخَرَتْ عَلَى سَائِرِ طُيُورِ الْجَنَّةِ، فَتَقُولُ: مَنْ مِثْلِي وَقَدْ أَكَلَ مِنِّي وَلِيُّ اللَّهِ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ؛^(۱)

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: آیا محمد صلی الله علیه و آله آیتی مانند معجزه موسی (بلند کردن کوه بالای سر کسانی که از قبول آنچه بدان امر شدند، خودداری کردند) داشت؟

امام علیه السلام فرمود: آری، سوگند به کسی که او را به حق به عنوان پیامبر برانگیخت، هیچ معجزه‌ای برای احدی از انبیا (از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله) نبود مگر اینکه برای محمد مثل آن یا برتر از آن، وجود داشت.

برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نظیر این آیت - در کنار دیگر معجزاتی که برای او ظاهر شد - پدید آمد.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله دعوتش را در مکه آشکار کرد و از جانب خدا مرادش را روشن ساخت، عرب از سر قساوتِ عداوت با دعوت آن حضرت با انواع امکانات او را هدف قرار دادند.

من اوّل نفری بودم که اسلام آوردم - آن حضرت روز شنبه مبعوث شد و من روز سه‌شنبه با او نماز گزاردم - هفت سال با او نماز خواندم تا اینکه شماری به اسلام درآمدند و بعد از آن، خدا دینش را نیرومند ساخت.

روزی پیش آن حضرت رفتم، گروهی از مشرکان آمدند و گفتند: ای محمد، می‌پنداری که رسول پروردگار جهانیانی، به این هم راضی نشدی تا اینکه گمان

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۴۲۹ - ۴۴۱، حدیث ۱۹۲؛ بحار الأنوار ۱۷: ۲۳۹ - ۲۴۸،

حدیث ۲.

کردی سرور و برترین آنهایی! اگر تو پیامبری، آیت و معجزه‌ای (مانند معجزاتی که برای انبیای پیشین ذکر می‌کنی) برای ما بیاور.

- مانند نوح که غرق [در آب] را آورد و در کشتی‌اش مؤمنان را نجات داد.
- و ابراهیم که بیان می‌داری آتش بر او خنک و مایه سلامت و امنیت شد.
- و موسی که می‌پنداری که کوه بالای سر اصحابش بالا رفت تا اینکه در برابر دعوت او فرمان‌بردار و رام شدند.

• و عیسی که مردم را از آنچه می‌خوردند و در خانه‌هایشان می‌انباشتند خبر می‌داد.

این مشرکان، چهار فرقه شدند: این یکی می‌گفت آیتِ نوح را برای ما ظاهر ساز، و آن یکی خواستار معجزه موسی بود، دیگری ظهور آیت ابراهیم را می‌خواست، و آن دیگر [فرقه چهارم] می‌گفت معجزه عیسی را برایم آشکار کن.

رسول خدا ﷺ فرمود: همانا من بیم دهنده روشن‌گرم، آیت و معجزه‌ای روشن را برایتان آوردم، همین قرآن که به زبان خودتان است و شما و دیگر عرب از معارضه آن عاجزید. این قرآن، حجتی روشن بر شماست. بعد از آن، وظیفه ندارم پیشنهاد دیگری را بر پروردگارم بقبولانم. آنچه رسول بر عهده دارد این است که پیام الهی را با روشنی به اقرار کنندگان به دلیل صدقش و نشانه حقش برساند، پس از قیام حجت، در شأن او نیست که آنچه را افراد پیشنهاد می‌کنند (کسانی که نمی‌دانند پیشنهادشان به صلاح است یا فساد) بر پروردگار عرضه دارد.

جبرئیل آمد و گفت: ای محمد، [خدای] علیّ اعلا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: این آیات و معجزات را برای آنها آشکار خواهم ساخت و آنان بدان کفر می‌ورزند مگر کسانی را که خدا مصون دارد، لیکن برای آنکه بیشتر راه عذر را ببندم و حجّت را روشن سازم، این معجزه‌ها را به آنان می‌نمایانم.

به پیشنهاد دهندگان آیتِ نوح بگو: به کوه ابو قُبیس بروید، هرگاه به دامنه آن رسیدید، معجزه نوح را خواهید دید. هنگامی که هلاکت شما را در بر گرفت به این شخص و دو کودکی که پیش روی اوست، پناه جوید.

به پیشنهاد دهندگان آیتِ ابراهیم بگو: به بیرون مکه - هرجا که خواستید - بروید، معجزه ابراهیم را در آتش خواهید دید. هرگاه بلا شما را در بر گرفت، در هوا زنی را می‌بینید که گوشه چارقُدش را رها کرده است، به آن آویزان شوید تا شما را از نابودی برهاند و آتش را از شما باز دارد.

و به فرقه سَوَم که معجزه موسی را پیشنهاد کردند، بگو: به سایه کعبه بروید، آیتِ موسی را خواهید دید و در آنجا عموم حمزه سوی شما می‌آید.

به فرقه چهارم - که رئیس آنها ابوجهل است - بگو: ای ابوجهل، نزد بمان تا اخبار این سه فرقه به تو برسد. آیتی که پیشنهاد کردی، در حضورم رخ خواهد داد.

ابوجهل به آن سه فرقه گفت: برخیزید و متفرّق شوید تا بطلان قول محمد برایتان آشکار گردد.

فرقه اوّل به کوه ابو قُبیس رفتند. چون بر زمین کنار کوه گام نهادند، از زیر پا و از آسمان بالای سرشان - بی آنکه مه و ابری باشد - آب جوشید و ریخت و آب

چنان بالا آمد که به دهانشان رسید و آنان را ناگزیر ساخت به کوه بالا روند (زیرا پناهگاهی جز آن نمی یافتند) آب همچنان از پایین بالا می آمد تا اینکه به قلّه کوه رسیدند و در حالی که در قلّه کوه بودند، آب بالا آمد و به دهانشان رسید و به غرق در آب یقین یافتند (زیرا راه فراری برایشان نبود).

[در آن لحظه] علی علیه السلام را دیدند که بالای قلّه کوه روی آب ایستاده است و کودکی در سمت راست و کودک دیگر در سمت چپ اوست. علی علیه السلام آنان را ندا داد [و فرمود]: دستم را بگیرید تا نجاتتان دهم یا دست هر کدام از این دو طفل را بگیرید [تا نجاتتان دهند].

آنان چاره‌ای جز این کار نیافتند. بعضی شان دست علی علیه السلام را و بعضی دیگر دست یکی از آن دو طفل را گرفتند و به وسیله آنها از کوه فرود آمدند و آب فروکش می کرد و از اطراف آنها پایین می آمد تا اینکه آنها را به محلّ قرار رساندند. مقداری از آب ها در زمین داخل شدند و مقداری به آسمان بالا رفتند تا اینکه آنان به حالتی که در زمین قرار داشتند، بازگشتند.

علی علیه السلام آنان را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، در حالی که می گریستند و می گفتند: شهادت می دهیم تو سید رسولان و بهترین همه خلقی، مانند طوفان نوح را دیدیم و این شخص و دو طفل - که با او بودند و اکنون آن دو را نمی بینیم - ما را رهانیدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن دو طفل، حسن و حسین اند که برای این برادرم به دنیا می آیند و آن دو، آقای جوانان اهل بهشت اند و پدرشان از آن دو بهتر است. بدانید که دنیا دریایی عمیق است که در آن خلق کثیری غرق شدند و کشتی

نجات آن آل محمدند (این علی و دو فرزندش که دیدید و وجود خواهند یافت و دیگر برترین های خاندانم) هرکه در این کشتی سوار شود، نجات می یابد و هرکه از آن تخلف ورزد، غرق می شود.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: و چنین است آخرت، آب سوزانش و دوزخ آن، مانند دریایند و اینان کشتی های اُمت من اند، محبتان و اولیای خویش را سوی بهشت عبور می دهند.

آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوجهل، آیا سخن این فرقه را شنیدی؟
 ابوجهل پاسخ داد: آری، تا بنگرم فرقه دُوم و سَوم چه خبر می آورند.
 فرقه دُوم گریان آمدند و می گفتند: شهادت می دهیم که تو رسول پروردگار عالمیان و سالار همه آفریدگانی، به صحرایی صاف رفتیم، سخن تو را میانمان به یاد آوردیم، به آسمان نگریستیم، آسمان به پاره های آتش - که از آن پراکنده می شد - شکافید و زمین را دیدیم که بخار کرد و شعله های آتش از آن برون زد و پیوسته این حال ادامه یافت تا اینکه زمین را پوشاند و پُر ساخت و شدّت حرارت آن را حس کردیم تا آنجا که از شدّت گرما جزو لَزْ پوستان را شنیدیم و یقین یافتیم که بریان می شویم و می سوزیم و از اینکه با آن آتش ذوب نشدیم در شگفت ماندیم، در همان حال ناگاه زنی در هوا برای ما نمایان شد که بند روسری گشود و گوشه اش را - به گونه ای که دستان به آن برسد - آویخت.
 در این هنگام، منادی از آسمان ندا داد: اگر خواهان نجاتید، به گوشه های این چارقد چنگ آویزید.

هریک از ما به یکی از گوشه های آن روسری، دستاویز شدیم، به هوا بالا

رفتیم، پاره‌های آتش و شعله‌های آن را می‌شکافتیم و شراره‌های آن به ما نمی‌خورد و اخگرها آزارمان نمی‌رساند و بر گوشهٔ روسری - که بدان آویزان بودیم - سنگینی نمی‌کردیم و آن روسری با اینکه نازک بود، در دست ما پاره و بریده نمی‌شد، به همین گونه بودیم تا اینکه آن بانو ما را از آتش عبور داد و هر یک از ما را - سالم و تندرست - در صحن خانه‌اش گذاشت.

سپس بیرون آمدیم و به هم برخوردیم و نزدت آمدیم با آگاهی بر اینکه از دینت گریزی نیست و جایگزینی برایت وجود ندارد و تو بهترین کسی که به او پناه جویند و بعد از خدا بر او اعتماد کنند، راست می‌گویی و کارهایت از روی حکمت است.

رسول خدا ﷺ به ابوجهل گفت: این هم فرقهٔ دُوم، خدا آیاتش (معجزهٔ ابراهیم) را به آنان نشان داد.

ابوجهل گفت: [باشد] تا به فرقهٔ سَوم بنگریم و سخن آنها را بشنویم.
رسول خدا ﷺ به فرقهٔ دُوم - چون ایمان آوردند - فرمود: ای بندگان خدا، خدا به وسیلهٔ آن زن به فریادتان رسید، می‌دانید او که بود؟
گفتند: نه.

فرمود: وی دخترم فاطمه، سرور زنان جهانیان است. خدای متعال هنگامی که اولین و آخرین را برانگیزد، از زیر عرش، منادی پروردگار ندا می‌دهد: ای گروه خلائق، چشم‌هاتان را ببندید تا فاطمه (دختر محمد ﷺ) بانوی زنان جهانیان) بر صراط بگذرد.

همهٔ خلائق پلک‌ها را بر هم می‌گذارند تا فاطمه بر صراط عبور کند. هیچ‌کس

در [صحرائی] قیامت چشم باز باقی نمی ماند مگر محمد و علی و حسن و حسین و فرزندان پاک آنها، چراکه محارم اویند.

هرگاه فاطمه به بهشت درآید، عبای وی در امتداد صراط می ماند، یک طرف آن به دست آن بانو در بهشت است و طرف دیگرش در عرصه های قیامت قرار دارد.

منادی پروردگار صدا می زند: ای محبان فاطمه، به گوشه های عبای فاطمه (سرور زنان جهانیان) بیاویزید. هیچ یک از دوستداران فاطمه باقی نمی ماند مگر اینکه به گوشه ای از عبای آن بانو می آویزد تا اینکه بیش از هزار فنام و هزار فنام و هزار فنام به آن آویزان می شوند.

پرسیدند: ای رسول خدا، یک فنام چند نفر است؟
فرمود: یک میلیون نفر از مردم.

پس از آن، فرقه سوّم گریان آمدند، می گفتند: ای محمد، گواهی می دهیم که تو رسول پروردگار جهانیان و سالار همه خلقی، و علی برترین اوصیاست و آل تو بافضیلت ترین خاندان پیامبران و صحابه تو بهترین صحابه رسولان و اُمت بهترین همه اُمت هایند.

از آیات چیزی را به ما نمایاندی که باید بدان تن داد و از معجزات اعجازی را نشانمان دادی که مذهبی سوای آن برای ما نماند.

رسول خدا ﷺ پرسید: چه چیزی دیدید؟

گفتند: در سایه کعبه نشسته بودیم و امر تو را مذاکره می کردیم و به خبرت - که گفتی مانند آیت موسی برای توست - می خندیدیم که ناگهان کعبه بالای

سرمان بالا آمد، در جای خویش بی حرکت ماندیم و نتوانستیم آن را ببینیم. عمومیت حمزه آمد و نوک نیزه اش از زیر آن - بدین گونه - در آن فرو برد و آن را [به دست] گرفت و با همه بزرگی اش بالای سر ما در هوا نگه داشت، سپس به ما گفت: خارج شوید! ما از زیر آن بیرون آمدیم. گفت: دور شوید! ما از آن فاصله گرفتیم. آن گاه سر نیزه را از زیر آن درآورد و کعبه در جای خویش فرود آمد و آرام گرفت. به همین خاطر، مسلمان شدیم و نزدت آمدیم.

رسول خدا ﷺ به ابوجهل گفت: این هم فرقه سوم، آمدند و به آنچه مشاهده کردند تو را باخبر ساختند.

ابوجهل گفت: نمی دانم اینان راست می گویند یا دروغ؟ آنچه را می گویند حقیقت داشت یا به نظرشان آمد؟ اگر آنچه را خودم پیشنهاد کردم (و مانند آیات عیسی بن مریم را خواستم) ببینم، لازم می آید به تو ایمان آورم و گرنه، تصدیق اینان بر من الزامی نیست.

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر تصدیق اینان (با وجود کثرت و شدت تحصیل و کوشش) تو را ملزم نمی سازد، چگونه افتخارات آبا و اجدادت را تصدیق می کنی و عیب ها و بدی های اسلاف دشمنانت را راست می دانی؟

چگونه خبرهایی را که از چین و عراق و شام برایت می آورند، می پذیری؟ آیا این دو دسته از ناقلان با هم فرق دارند؟

با اینکه ناقلان این معجزات به همراه دیگر کسانی که آنها را شاهد بودند، جمع زیادی اند که بر باطل گرد نمی آیند و آن را به دروغ جای حق نمی نشانند مگر اینکه در مقابل آنها کسانی باشند که آنها را تکذیب کنند و ضد اخبار آنها را به آنان خبر دهند.

بدان که هر فرقه‌ای از اینان به آنچه دیدند، احتجاج می‌شوند و تو ای ابو جهل به آنچه از این شاهدان شنیدی احتجاج می‌شوی.

سپس رسول خدا ﷺ به فرقهٔ سوّم رو کرد و فرمود: آن شخص، حمزه عموی رسول خدا بود، خدا او را به منازل بلند و درجات عالی رساند و به خاطر شدّت محبّت وی به محمّد و علیّ بن ابی طالب، به فضائلی او را گرمی داشت. آگاه باشید که حمزه - عموی محمّد - دوزخ را از محبّانش دور می‌سازد؛ چنان که امروز کعبه را از اینکه روی شما افتد، دور ساخت.

پرسیدند: ای رسول خدا، این کار چگونه صورت می‌گیرد؟
پیامبر ﷺ فرمود: وی روز قیامت سوی صراط (که گروه فراوانی از مردم جمع‌اند و شمار آنها را جز خدا نمی‌داند) می‌نگرد، آنان محبّان حمزه‌اند و بسیاری از آنها از گناهکاران و خطاکاران می‌باشند. دیواری میان آنها و پیمودن صراط و عبور به بهشت پدید می‌آید، می‌گویند: ای حمزه، حال و روز ما را می‌بینی؟

حمزه به رسول خدا و علیّ بن ابی طالب می‌گوید: اولیای مرا می‌نگرید که چگونه از من یاری می‌طلبند؟

رسول خدا ﷺ به علیّ (ولیّ خدا) می‌فرماید: ای علی، عمویت را بر یاری دوستدارانش و نجات آنها از آتش، کمک کن.

علیّ علیه السلام نیزه‌ای را که حمزه - در دنیا - با آن با دشمنان خدای متعال پیکار می‌کرد می‌آورد و آن را به دست وی می‌دهد و می‌گوید: ای عموی رسول خدا و عموی برادر پیامبر، با این نیزه‌ات، دوزخ را از اولیای خویش دور ساز (چنان که

با آن - در دنیا - از اولیای خدا دفاع می‌کردی و دشمنان را می‌رانیدی).

حمزه آن نیزه را به دست می‌گیرد و نوک آن را در دیوار آتشی که میان اولیای او و عبور سوی بهشت بر صراط حایل شده است، می‌گذارد و آن را پس می‌زند و به اندازه مسیر پانصد سال دور می‌سازد، سپس به کسانی که در دنیا از اولیا و محبان او بودند، می‌گوید: عبور کنید. آنان، امن و سالم (در حالی که آتش از آنها کنار می‌رود و هول‌ها از آنها دور می‌گردد) بر صراط می‌گذرند و پیروز و ظفرمند وارد بهشت می‌شوند.

سپس رسول خدا ﷺ به ابوجهل فرمود: ای ابوجهل، این هم فرقه سوم، آیات خدا و معجزات پیامبر را دید، پیشنهاد تو باقی ماند، کدام آیت را خواهانی؟

ابوجهل گفت: معجزه عیسی بن مریم را نشانم ده (چنان که گمان می‌کنی وی مردم را به آنچه می‌خوردند و در خانه‌ها می‌اندوختند، خبر می‌داد) به من بگو امروز چه خوردم و در خانه‌ام چه ذخیره کردم؟ و افزون بر این، برایم بازگویی پس از خوردن آنچه خوردم، چه کردم؛ چنان که می‌پنداری خدا مرتبه‌ای بالاتر از عیسی به تو داد.

رسول خدا ﷺ فرمود: آگاه باش تو را به آنچه خوردی و آنچه اندوختی خبر می‌دهم و برایت می‌گویم که در خلال خوردن و بعد از آن چه کردی! امروز، زمانی است که خدای عزوجل تو را به پیشنهادت رسوا می‌سازد، اگر به خدا ایمان آوردی این فضاحت آسیبی به تو نمی‌زند و اگر بر کفر خویش پای فشردی، بر رسوایی و زبونی دنیایی‌ات، خواری آخرت (که فناپذیر و تمام‌نشدنی و نامتناهی است) اضافه می‌شود.

ابوجهل پرسید: آن چیست؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوجهل، نشستی تا از مرغ چاقی که آن را لذیذ و دلپذیر یافتی تناول کنی، چون بر آن دست گذاشتی، ابوالبختری بن هشام (برادرت) اجازه ورود خواست، روا ندانستی که وی از آن بخورد و بخل ورزیدی، مرغ را در زیرت نهادی و دامنت را بر آن انداختی تا اینکه ابوالبختری رفت.

ابوجهل گفت: ای محمد، دروغ بافتی، ریز و درشت این حرفت درست نبود، از [گوشت] مرغی نخوردم و از آن چیزی نیندوختم [اگر راست می‌گویی] به من بگو بعد از آنکه به پندار تو از آن مرغ خوردم، چه کردم؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ۳۰۰ دینار داشتی - که نزدت بود - و ده هزار دینار امانت‌های مردم که به تو سپردند (۱۰۰ دینار، ۲۰۰ دینار، ۵۰۰ دینار، ۷۰۰ دینار، ۱۰۰۰ دینار و مانند آن تا تمام ده هزار دینار) هریک از اینها در کیسه‌ای نزدت وجود داشت، بر آن شدی که به آنها خیانت کنی، انکارشان کرده بودی و بازشان می‌داشتی، امروز چون بر سر آن مرغ نشستی و بالا سینه‌اش را خوردی و بقیه‌اش را ذخیره ساختی، با شادی و سرور، همه آن مال را - با خیانت به بندگان خدا - دفینه کردی با اعتماد به اینکه به دست افتاد، در حالی که تدبیر خدا - در این امر - برخلاف تدبیر توست.

ابوجهل گفت: ای محمد، این هم دروغ است. سر تا ته آن را راست نمی‌دانم و چیزی را دفن نکردم، ده هزار دینار (و امانت‌هایی را که نزدم بود) دزدیده شد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوجهل، این را از پیش خود نمی‌گویم که مرا تکذیب کنی، جبرئیل - روح الامین - از سوی پروردگار جهانیان مرا از آن باخبر ساخت، بر عهده جبرئیل است که صحت شهادتش را بگوید و حرفش را ثابت کند.

آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: ای جبرئیل، مرغی را که ابوجهل از آن خورد، بیاور. ناگهان آن مرغ پیش پیامبر پدیدار شد، رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوجهل، آیا آن را می‌شناسی؟

ابوجهل گفت: آن را نمی‌شناسم. خبری در این باره داده نشدم، و مانند این مرغ (که قسمتی از آن خورده شده است) در دنیا فراوان است.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای مرغ، ابوجهل، محمد را در خبر از جبرئیل و جبرئیل را در خبر از پروردگار عالمیان تکذیب کرد، به راست‌گویی محمد و دروغ‌گویی ابوجهل شهادت بده.

آن مرغ به سخن آمد و گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول پروردگار جهانیانی و سرآمد همه خلقی، و این ابوجهل، دشمن معاند خداست که با آگاهی به حق با آن می‌ستیزد و انکارش می‌کند، این طرف من را خورد و بقیه‌ام را اندوخت، تو او را به این امر خبر دادی و مرا حاضر ساختی، اما او آن را تکذیب کرد (لعن خدا و نفرین لعنت‌کنندگان بر او باد). وی افزون بر کفر، بخیل است. برادرش از وی اجازه ورود خواست، وی دل‌نگران شد که دست برادرش به من برسد [و قسمتی از گوشتم خوراک او شود] از این رو، مرا در زیر خودش نهاد [و پنهان ساخت]. ای رسول خدا،

تو راست‌گوترین راست‌گویان از میان همهٔ خلقی، و ابو‌جهل، دروغ، بهتان‌زن و لعین است.

رسول خدا ﷺ به ابو‌جهل فرمود: آیا آنچه را دیدی تو را کفایت نکرد، ایمان بیاور، از عذاب خدای عزوجل امان می‌یابی.

ابو‌جهل گفت: گمان می‌کنم اینها [همه] خیالات و اوهام است.

رسول خدا ﷺ فرمود: آیا میان این مشاهدات و شنیدن این سخنان، و اینکه خودت و دیگر قریش و عرب را می‌بینی و کلامشان را می‌شنوی، فرقی هست؟ ابو‌جهل گفت: نه.

رسول خدا ﷺ پرسید: از کجا می‌دانی که همهٔ آنچه را می‌بینی و حس می‌کنی، تخیل است؟

ابو‌جهل گفت: چیزهایی را که مشاهده می‌کنم و با حواس خویشت حس می‌کنم، تخیل نمی‌باشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: اینها هم تخیل نیست و گرنه چگونه درست درمی‌آید که تو در این عالم چیزی مطمئن‌تر از آن را می‌بینی.

سپس رسول خدا ﷺ دستش را بر جای خورده شده از آن مرغ نهاد و بر آن موضع دست کشید، گوشت آن مرغ بیشتر از آن گونه که بود به بدنش بازگشت.

آن گاه پیامبر ﷺ فرمود: ای ابو‌جهل، آیا این آیت را دیدی؟

ابو‌جهل گفت: ای محمد، چیزی را توهم کردم و بدان یقین ندارم.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای جبرئیل، اموالی را که این حق‌ستیز دفن کرد بیاور، شاید ایمان آورد. ناگهان همهٔ کیسه‌های دینار (همان گونه که پیامبر فرموده بود تا

تمامی ده هزار دینار و ۳۰۰ دینار) پیش پیامبر ﷺ آشکار شد. پیامبر ﷺ در حالی که ابوجهل نگاه می کرد یکی از آن کیسه ها را گرفت و فرمود: فلان بن فلان را بیاورید، وی را - که صاحب آن دینارها بود - آوردند، فرمود: ای فلان، این را - که ابوجهل در آن به تو خیانت کرد - بگیر، و مالش را به او برگرداند؛ دیگری را صدا زد تا اینکه همه ده هزار دینار را به صاحبانشان بازگرداند و ابوجهل نزد آنها رسوا شد.

۳۰۰ دینار پیش رسول خدا ﷺ باقی ماند، فرمود: اکنون ایمان بیاور تا این ۳۰۰ دینار را برگیری و خدا در آن برایت برکت قرار دهد تا آنجا که ثروتمندترین فرد قریش شوی.

ابوجهل گفت: ایمان نمی آورم، لیکن آنها را برمی دارم، زیرا مال خودم می باشد.

چون ابوجهل رفت که آن را برگیرد، رسول خدا ﷺ به مرغ بانگ زد: به ابوجهل بجسب و از دینارها بازش دار و او را بگیر. مرغ بر ابوجهل پرید و او را با چنگالش گرفت و به هوا بالا برد و سوی بام خانه اش پرواز کرد و بر آن گذاشت. پیامبر ﷺ آن دینارها را به بعضی از فقرای مؤمنان پرداخت.

سپس پیامبر ﷺ به اصحابش نگریست و فرمود: ای اصحاب محمد، این معجزه ای بود که پیامبر ﷺ برای ابوجهل آشکار ساخت و او عناد ورزید و این پرنده ای که زنده شد، از پرندگان بهشت گردید که برای شما - در بهشت - به پرواز در می آید. همانا در بهشت پرندگانی همچون شتر خراسانی با رنگ های گوناگون وجود دارد که میان آسمان و زمین بهشت می پرند. هرگاه مؤمنی از

محبان پیامبر و آل آن حضرت، یکی از آنها را آرزو کند، آن پرنده پیش او می‌افتد، پرهایش کنده و پاک می‌شود و بریان و پخته می‌گردد. وی از یک طرف آن قدید، و از طرف دیگرش - بی‌آنکه آتشی در میان باشد - گوشت بریان می‌خورد و آن گاه که شهوت و اشتهايش را برآورد و گفت: «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است»، آن پرنده بدان گونه که بود برمی‌گردد، در هوا پرواز می‌کند و بر دیگر پرندگان بهشت مباحات می‌ورزد و می‌گوید: چه پرنده‌ای مثل من است؟! ولی خدا - به امر خدا - از من خورد (پایان یافت مقدار نیاز از حدیث شریف).

حدیث (۲۵)

معجزه‌ای از پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ

به حرف درآوردن جمادات و هلاک ساختن بعضی از مشرکان و زنده

ساختن آنها و دیدن آنان مثال محمد و علیؑ

را در ملکوت آسمان‌ها

تفسیر امام حسن عسکریؑ.

در این کتاب آمده است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَمْشِي بِمَكَّةَ وَأَخُوهُ عَلِيٌّ يَمْشِي مَعَهُ، وَعَمَّهُ أَبُو لَهُبٍ خَلْفَهُ يَرْمِي عَقِبَهُ بِالْأَحْجَارِ وَقَدْ أَدْمَاهُ، وَيُنَادِي: مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ، هَذَا سَاجِرٌ كَذَّابٌ فَافْقُدُوهُ وَاهْجُرُوهُ وَاجْتَنِبُوهُ، وَحَرَّشَ عَلَيْهِ أَوْبَاشُ قُرَيْشٍ فَتَبِعُوهُمَا يَرْمُونَهُمَا بِالْحِجَارَةِ، ^(۱) فَمَا مِنْهَا حَجَرٌ أَصَابَهُ إِلَّا وَأَصَابَ عَلِيًّا ﷺ.

۱. در «تفسیر امام»، «بالأحجار» ضبط است.

فَقَالَ بَعْضُهُمْ: يَا عَلِيُّ، أَلَسْتَ الْمُتَعَصِّبَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَالْمُقَاتِلَ عَنْهُ، وَالشُّجَاعَ الَّذِي لَا نَظِيرَ لَكَ مَعَ حَدَاثَةِ سِنِّكَ وَأَنَّكَ لَمْ تَشَاهِدِ الْحُرُوبَ، مَا بِالِكَ لَا تَنْصُرُ مُحَمَّدًا ﷺ وَلَا تَدْفَعُ عَنْهُ؟

فَنَادَاهُمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَعَاشِرَ أَوْبَاشِ قُرَيْشٍ، لَا أَطِيعُ مُحَمَّدًا بِمَعْصِيَتِي لَهُ، لَوْ أَمَرَنِي لَرَأَيْتُمُ الْعَجَبَ.

وَمَا زَالُوا يَتَّبِعُونَهُ حَتَّى خَرَجَ عَنْ مَكَّةَ، ^(۱) فَأَقْبَلَتِ الْأَحْجَارُ عَلَى حَالِهَا تَتَدَحَّرُجُ، فَقَالُوا: الْآنَ تَشْدُخُ هَذِهِ الْأَحْجَارُ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَتَخْلُصُ مِنْهُمَا، وَتَنْحَتُ قُرَيْشٌ عَنْهُ خَوْفًا عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنْ تِلْكَ الْأَحْجَارِ.

فَرَأَوْا تِلْكَ الْأَحْجَارَ قَدْ أَقْبَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ حَجَرٍ مِنْهَا يُنَادِي: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَخَيْرِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ وَيَا خَلِيفَةَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَسَمِعَهَا جَمَاعَاتُ قُرَيْشٍ فَوَجَعُوا.

فَقَالَ عَشْرَةٌ مِنْ مَرَدِّهِمْ وَعُتَاتِهِمْ: مَا هَذِهِ الْأَحْجَارُ تُكَلِّمُهُمَا وَلَكِنَّهُمَا رِجَالٌ فِي حُفْرَةٍ بِحَضْرَةِ الْأَحْجَارِ قَدْ خَبَأَهُمُ مُحَمَّدٌ تَحْتَ الْأَرْضِ فَهِيَ تُكَلِّمُهُمَا لِيُغَيِّرُنَا وَيَخْدَعُنَا. ^(۲)

فَأَقْبَلَتْ عِنْدَ ذَلِكَ أَحْجَارٌ عَشْرَةٌ مِنْ تِلْكَ الصُّخُورِ وَتَحَلَّقَتْ وَارْتَفَعَتْ فَوْقَ

۱. در «تفسیر امام»، «من مکه» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام»، «يَخْدَعُنَا» ضبط است.

الْعَشْرَةَ الْمُتَكَلِّمِينَ بِهَذَا الْكَلَامِ، فَمَا زَالَتْ تَقَعُ بِهِمَا تَبَهُمُ وَتَرْتَفِعُ وَتَرْضُضُهَا حَتَّى مَا بَقِيَ مِنَ الْعَشْرَةِ أَحَدٌ إِلَّا سَالَ دِمَاغُهُ وَدِمَاؤُهُ مِنْ مَنْخَرِيهِ، وَقَدْ تَخَلَّخَلَ^(۱) رَأْسُهُ وَهَامَتُهُ وَيَافُوخُهُ.

فَجَاءَ أَهْلُهُمْ وَعَشَائِرُهُمْ يَبْكُونَ وَيَضْجُونَ وَيَقُولُونَ: أَشَدُّ مِنْ مُصَابِنَا بِهِؤُلَاءِ تَبَجُّحِ مُحَمَّدٍ وَتَبَذُّخِهِ بَأَنَّهُمْ قُتِلُوا بِهَذِهِ الْأَحْجَارِ آيَةً لَهُ وَدَلَالَةً وَمُعْجَزَةً. فَاَنْطَقَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - جَنَائِزَهُمْ: صَدَقَ مُحَمَّدٌ وَمَا كَذَبَ، وَمَا صَدَقْتُمْ، وَاضْطَرَبَتِ الْجَنَائِزُ وَرَمَتْ مَنْ عَلَيْهَا وَسَقَطُوا عَلَى الْأَرْضِ، وَنَادَتْ: مَا كُنَّا لِنَنْقَادَ لِيُحْمَلَ عَلَيْنَا أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى عَذَابِ اللَّهِ.

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ (لَعَنَهُ اللَّهُ): إِنَّمَا سَحَرَ مُحَمَّدٌ هَذِهِ الْجَنَائِزَ كَمَا سَحَرَ تِلْكَ الْأَحْجَارَ وَالْجَلَامِيدَ وَالصُّخُورَ حَتَّى وَجِدَ مِنْهَا مِنَ النُّطْقِ مَا وَجَدَ، وَإِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْأَحْجَارُ وَهَؤُلَاءِ لِمُحَمَّدٍ^(۲) آيَةً لَهُ وَتَصْدِيقًا لِقَوْلِهِ وَتَثْبِيَةً لَأَمْرِهِ، فَقُولُوا لَهُ يَسْأَلُ مَنْ خَلَقَهُمْ أَنْ يُخَيِّبَهُمْ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، قَدْ سَمِعْتَ اقْتِرَاحَ الْجَاهِلِينَ وَهَؤُلَاءِ عَشْرَةٌ قَتَلُوا، كَمْ جُرِحَتْ بِهَذِهِ الْأَحْجَارِ الَّتِي رَمَانَا بِهَا الْقَوْمُ يَا عَلِيُّ؟

قَالَ عَلِيُّ ﷺ: جُرِحْتُ أَرْبَعَ جِرَاحَاتٍ.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَقَدْ جُرِحْتُ أَنَا سِتَّ جِرَاحَاتٍ، فَلْيَسْأَلْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَ مِنَ الْعَشْرَةِ بِقَدْرِ جِرَاحَاتِهِ.

فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِسِتَّةٍ مِنْهُمْ فَنَشَرُوا، وَدَعَا عَلِيُّ ﷺ لِأَرْبَعَةٍ مِنْهُمْ فَنَشَرُوا.

۱. در «تفسیر امام»، «وَتَخَلَّخَلَ» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام» آمده است: فَإِنْ كَانَتْ قُتِلَ هَذِهِ الْأَحْجَارُ هَؤُلَاءِ لِمُحَمَّدٍ

ثُمَّ نَادَى الْمُحْيُونَ: مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ، إِنَّ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ شَأْنًا عَظِيمًا فِي الْمَمَالِكِ الَّتِي كُنَّا فِيهَا، لَقَدْ رَأَيْنَا لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ مِثْلًا عَلَى سَرِيرٍ عِنْدَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَعِنْدَ الْكُرْسِيِّ، ^(۱) وَأَمْلَأَكَ السَّمَاوَاتِ وَالْحُجُبِ وَأَمْلَأَكَ الْعَرْشَ يَحْقُوقُونَ بِهِمَا ^(۲) وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِمَا، وَيَصْدُرُونَ عَنْ أَوَامِرِهِمَا، وَيُقَسِّمُونَ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - لِحَوَائِجِهِمْ إِذَا سَأَلُوهُ بِهِمَا.

فَإَمَّا مِنْهُمْ سَبْعَةُ نَفَرٍ، وَغَلَبَ الشَّقَاءُ عَلَى الْآخَرِينَ؛ ^(۳)

رسول خدا ﷺ به همراه برادرش علی علیه السلام در مکه راه می رفت. عمویش - ابولهب - پشت سرش بود و از عقب او را با سنگ می زد و خونیش ساخت و ندا می داد: ای گروه قریش، این شخص جادوگری دروغ گوست، او را نابود سازید و وانهدید و از او دوری جوید، و اوباش قریش را علیه آن حضرت برمی انگیزت، آنان آن دو را دنبال کردند و با سنگ هدف قرار می دادند. هیچ سنگی به پیامبر ﷺ نمی خورد مگر اینکه به علی علیه السلام [نیز] اصابت می کرد.

یکی از اوباش گفت: ای علی، مگر برای محمد تعصب نداشتی و به دفاع از او نمی پرداختی؟ مگر تو همان دلاوری نیستی که با وجود کم سن و سالی و عدم تجربه جنگی، در شجاعت بی مانندی؟ تو را چه شد که محمد را یاری نمی رسانی و از او دفاع نمی کنی؟

۱. در «تفسیر امام» آمده است: ... عند البیت المعمور وعند العرش وعلی علیه السلام مثلاً عند البیت المعمور وعند الكرسي ...

۲. در «تفسیر امام» آمده است: يَحْقُوقُونَ بِهِمَا وَيُعْظَمُونَهُمَا و ...

۳. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: ۳۷۳-۳۷۵؛ بحار الأنوار ۱۷: ۲۵۹-۲۶۱، حدیث ۵.

علی علیه السلام ندا داد: ای گروه آوباش قریش، محمد را فرمان می‌برم، او را عصیان نمی‌ورزم. اگر ارم کند، شگفتی‌ها خواهید دید.

آنان پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال کردند تا اینکه از مکه خارج شد. سنگ‌ها به حال خود سوی او می‌غلطیدند. گفتند: اکنون این سنگ‌ها محمد و علی را له می‌کند و از [وجود] آن دو راحت می‌شویم. قریش از بیم جانشان (برای آنکه در مسیر سنگ‌ها نباشند) از آن حضرت فاصله گرفتند.

ناگهان دیدند که آن سنگ‌ها به محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روی آوردند، هر سنگی بانگ برمی‌آورد:

سلام بر تو ای محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، سلام بر تو ای علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف.

سلام بر تو ای رسول پروردگار جهانیان و بهترین همه آفریدگان.

سلام بر تو ای سید اوصیا و خلیفه رسول خدا.

این سلام‌ها را جماعت قریش شنیدند و بازگشتند.

ده نفر از سرکشان و گستاخان آنها گفتند: این سنگ‌ها با آن دو سخن نمی‌گویند! محمد اشخاصی را در حفره‌هایی زیر زمین در کنار سنگ‌ها پنهان کرده است، آنها با آن دو حرف می‌زنند تا ما را بفریبند و گول بزنند.

در این هنگام، ده سنگ از آن صخره‌ها به پرواز درآمد و بالای سر این ده نفر قرار گرفت، پیوسته به جمجمه آنها می‌خورد و بالا می‌رفت و آن را می‌کوفت تا اینکه مغزها و خون‌های آن ده نفر از بینی‌هایشان جاری شد و سر و مغز و استخوان را از هم جدا ساخت.

خانواده‌ها و عشیره‌های آنان گریان آمدند، می‌نالیدند و می‌گفتند: سخت تر از مصیبت اینان، شادی محمد و خود بزرگ بینی و فخر او به این است که اینان به عنوان آیت و نشانه و معجزه او، با این سنگ‌ها به قتل رسیدند.

خدای عزوجل آن جنازه‌ها را به حرف درآورد [گفتند]: محمد راست گفت و دروغ نیافت و شما راست نگفتید. جنازه‌ها تکان خوردند و کسانی که بر آنها بودند پرت شدند و بر زمین افتادند و ندا دادند: ما تن نمی‌دهیم که دشمنان خدا ما را سوی عذاب خدا حمل کنند.

ابوجهل (لعنت خدا بر او باد) گفت: محمد این جنازه‌ها را جادو کرد (چنان که آن سنگ‌ها و صخره‌ها را افسون نمود) تا اینکه به سخن آمدند و این حرف‌ها از آنها پدید آمد. اگر این سنگ‌ها و اینان، معجزه محمدند و سخن او را تصدیق می‌کنند و امرش را استوار می‌دارند، به او بگویید از کسی که آنان را آفرید بخواهد که زنده‌شان سازد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوالحسن، پیشنهاد جاهلان را شنیدی، و این ده نفر هم که کشته شده‌اند، با سنگ‌هایی که ما را زدند، چقدر جراحت برداشتی؟ علی علیه السلام فرمود: چهار جراحت.

رسول خدا ﷺ فرمود: من هم از شش جا زخمی شدم. هر کدام از ما از خدا بخواهد که به اندازه جراحتش از این ده تن، زنده سازد.

رسول خدا ﷺ برای شش نفر از آنها دعا کرد، زنده شدند. علی علیه السلام هم برای چهار نفر از آنها دعا کرد، به پا خاستند.

سپس زنده شدگان بانگ زدند: ای گروه مسلمانان، در ممالکی که ما بودیم برای محمد و علی جایگاه بزرگی است. مثال محمد و علی را در «بیت المعمور»

در «کرسی» دیدیم. فرشتگان آسمانها و حجابها و ملائکه عرش آن دو را در برمی گرفتند و بر آن دو صلوات می فرستادند و از اوامرشان اطاعت می کردند و هرگاه از خدا حاجتی مسئلت می کردند، برای اجابت، خدای عزوجل را به آن دو سوگند می دادند.

در پی این سخن، هفت نفر از آنها ایمان آوردند، و بر دیگران شقاوت غلبه یافت.

حدیث (۲۶)

حدیث جابر در جنگ جمل و عجایبی که از امیرالمؤمنین علیه السلام در آن روز دید و سخنش با طلحه هنگامی که جان می داد

المجلی، اثر محمد بن حسن آحسائی.

از کتاب «انیس السمراء» و کتاب «المجلی» (اثر شیخ محمد بن حسن بن علی بن ابی جمهور آحسائی) در هر دو کتاب، از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که گفت:

شَهِدْتُ الْبَصْرَةَ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَالْقَوْمُ قَدْ جَمَعُوا مَعَ الْمَرْأَةِ سَبْعِينَ أَلْفًا، فَمَا رَأَيْتُ مِنْهُمْ مُنْهَزِمًا إِلَّا وَهُوَ يَقُولُ: هَزَمَنِي عَلِيٌّ، وَلَا مَجْرُوحًا إِلَّا وَهُوَ يَقُولُ: جَرَحَنِي عَلِيٌّ، وَلَا مَنْ يَجُودُ بِنَفْسِهِ إِلَّا وَهُوَ يَقُولُ: قَتَلَنِي عَلِيٌّ.

وَلَا كُنْتُ فِي الْمَيْمَنَةِ إِلَّا وَسَمِعْتُ صَوْتَ عَلِيٍّ، وَلَا فِي الْمِيسَرَةِ إِلَّا وَسَمِعْتُ صَوْتَ عَلِيٍّ علیه السلام، وَلَا فِي الْقَلْبِ إِلَّا وَسَمِعْتُ صَوْتَ عَلِيٍّ علیه السلام.

وَلَقَدْ مَرَرْتُ بِطَلْحَةَ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ وَفِي صَدْرِهِ نَبْلَةٌ، فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ رَمَاكَ بِهَذِهِ

النَّبْلَةُ؟

فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

فَقُلْتُ: يَا حِزْبَ بَلْقِيسَ، وَيَا جُنْدَ إِبْلِيسَ، إِنَّ عَلِيًّا لَمْ يَرَمْ بِالنَّبْلِ وَمَا بِيَدِهِ إِلَّا سَيْفُهُ.
فَقَالَ: يَا جَابِرُ، أَمَا تَنْظُرُ إِلَيْهِ كَيْفَ يَصْعَدُ فِي الْهَوَاءِ تَارَةً وَيَنْزِلُ إِلَى الْأَرْضِ
أُخْرَى؟ وَيَأْتِي مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ مَرَّةً وَمِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ أُخْرَى؟ وَجَعَلَ الْمَغَارِبَ
وَالْمَشَارِقَ بَيْنَ يَدَيْهِ شَيْئًا وَاحِدًا.

فَلَا يَمُرُّ بِقَارِسٍ إِلَّا طَعَنَهُ، وَلَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا قَتَلَهُ أَوْ ضَرَبَهُ أَوْ كَبَّهُ لَوَجْهِهِ، أَوْ قَالَ
لَهُ مِتْ يَا عَدُوَّ اللَّهِ فَيَمُوتُ، فَلَا يَقْلِتُ مِنْهُ أَحَدٌ.

فَتَعَجَّبْتُ مِمَّا قَالَ.

وَلَا عَجَبَ مِنْ أَسْرَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَغَرَائِبِ فَضَائِلِهِ وَبَاهِرِ مُعْجَزَاتِهِ؛^(۱)

جابر می‌گوید: در بصره با امیرالمؤمنین علیه السلام حضور یافتیم. آن قوم [اصحاب
جمل] به همراه آن زن [عایشه] هفتاد هزار نفر گرد آمدند. هیچ فراری را
نمی‌دیدم مگر اینکه می‌گفت: علی شکستم داد، هیچ مجروحی را نمی‌دیدم مگر
اینکه می‌گفت: علی مرا زخم زد، هیچ کس را در حال جان دادن نمی‌دیدم مگر
اینکه می‌گفت: علی مرا کشت.

در میمنه لشکر و در میسر و در قلب آن [هرجا که می‌رفتم] صدای علی را
می‌شنیدم.

۱. المجلی: ۴۱۰ (به نقل از «الإمام علی بن ابی طالب: ۶۰۴» اثر احمد رحمانی همدانی)؛ انوار
الساطعه ۵: ۳۵۷-۳۵۸.

متن روایت مؤلف علیه السلام با نقل «انوار الساطعه» تطابق دارد. در حدیثی که در کتاب «الإمام علی بن
أبي طالب» (به نقل از «المجلی») می‌آورد، در ضبط بعضی از الفاظ تفاوت‌هایی وجود دارد، لیکن
معنا یکسان است.

به طلحه - در حالی که جان می داد - گزاشتم. در سینه اش تیری بود. پرسیدم: چه کسی تو را با این تیر زد؟

گفت: علی بن ابی طالب.

گفتم: ای حزب بلقیس و ای لشکر ابلیس، علی با تیر [کسی را] نزد، در دستش جز شمشیر نیست.

گفت: ای جابر، آیا نمی نگری چگونه [علی] گاه در هوا بالا می رود و گاه به زمین فرود می آید؟ یک مرتبه از سوی مشرق می آید و بار دیگر از مغرب نمایان می شود؟ و مغارب و مشارق را پیش رویش یکسان ساخت؟

به سواری نمی گذرد مگر اینکه او را نیزه می زند، به آحدی بر نمی خورد مگر اینکه او را می کشد یا می زند یا به رو و ازگون می سازد یا به او می گوید: ای دشمن خدا بمیر و او می میرد و هیچ کس از دست او جان سالم به در نمی برد؟ از آنچه او گفت در شگفت ماندم.

و از اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام و فضائل شگفت و معجزات روشن آن حضرت، نباید تعجب کرد.

تحقیقی درباره این حدیث که به راستی باید در آن تأمل کرد

می گویم: موافق این خبر و مُصَدِّق آن، روایتی است در «عیون الأخبار» و «محاسن برقی» که ابن شهر آشوب رحمته الله در مناقب خویش از مفید رحمته الله در حدیث بذر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

لَقَدْ كَانَ يُسْأَلُ الْجَرِيحُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَيَقَالُ لَهُ: مَنْ جَرَحَكَ؟

فَيَقُولُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

فَإِذَا قَالَهَا مَاتَ: ^(۱)

در جنگ بدر، از مجروحان مشرکان می پرسیدند: چه کسی شما را
زخمی ساخت؟
می گفت: علی بن ابی طالب.

و چون این را بر زبان می آورد، می مُرد.

با درخواست توفیق از خدا، می گوئیم: هرکه معنای ولایت کلیّۀ الهی را - که
جامع همه شئون ربوبی حق است، دریابد، ولایتی که خدای عزّوجلّ آن را بر دوش
صاحب خلافت بزرگ کلیّۀ الهی و برزخیّۀ سترگ، انداخت (مقصودم محمّد و
آل آن حضرت است) کسانی که:

أَقَامَهُمُ اللَّهُ فِي سَائِرِ عَالَمِهِ فِي الْأَدَاءِ مَقَامَهُ إِذْ كَانَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ
وَلَا تُحَوِّيهِ خَوَاطِرُ الْأَفْكَارِ، وَلَا تُمَثِّلُهُ غَوَامِضُ الظُّنُونِ فِي الْأَسْرَارِ، لَا
إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ: ^(۲)

خدا ایشان را در همه عوالم - در مقام ادا - جایگزین خویش
ساخت؛ چراکه چشم‌ها خدا را نمی بینند و خطورات افکار او را در
بر نمی گیرد و ظن و گمان‌های پیچیده در آسرار او را نمی نمایاند،
خدایی جز او وجود ندارد، فرمانروای جبار است.

چنین کسی درمی یابد که ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین جز به تحریک و تصرّف
صاحب ولایت کُبرا نمی جنبد، و ملکوت هر چیزی به دست اوست، و او

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۴۲؛ بحار الأنوار ۱۹: ۲۸۵.

۲. برگرفته از خطبۀ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز عید غدیر، بنگرید به: مصباح المتبهّد ۲: ۷۵۳؛
بحار الأنوار ۹۴: ۱۱۳.

ریسمان قوام بخشی است که هر چیزی (به قیام تحقق، بلکه به قیام صدوری) به او به پاست.

زیرا أَنَا نِیْلُ ترجمانِ مشیت و زیانِ اراده خدایند.

همه اسباب اثرگذار بدان خاطر سبب و اثر گذار شدند که به این ریسمان ارتباط یافتند و بدان قائم‌اند؛ اگر اسباب خیرند، از جهت غایت و هدف، و اگر اسباب شرّند، از جهت طبع و تخلیه.

كَفَطِرِ الْمَاءِ فِي الْأَصْدَافِ دُرٌّ وَفِي بَطْنِ الْأَفَاعِي صَارَ سَمًا^(۱)

- همچون قطره آب که در دل صدف‌ها مروارید می‌شود و در شکم آفعی‌ها زهر.

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛^(۲) از قرآن چیزهایی را نازل می‌کنیم که برای مؤمنان شفا و رحمت است و ظالمان را جز خسارت و زیان نیفزاید.

خلاصه، هر معنایی سوای واجب حق، ممکن است و هر ممکنی - هرگز - چشم بر هم زدن از مؤثر بی‌نیاز نمی‌باشد و گرنه در آن لحظه از ممکن بودن خارج می‌شود که خلاف فرض است.

همه اشیا - به طور دایم - به فعل حق وَعَلَّقَ و امر او، به قیام صدوری (هر کدام به گونه‌ای که قابلیتِ امکانی‌شان اقتضا دارد) استوارند.

حامل این فعل کلیّ اولی - که شأنی از شئون از او فوت نمی‌شود - صاحب ولایت کلیّه مطلقه و حامل اسم اعظم است که بر همه آسامی سیطره دارد و قوام

۱. کشکول بحرانی ۳: ۱۲۸ (در این مأخذ آمده است... وفي جوف الأفاعي...).

۲. سورة اسراء (۱۷) آیه ۸۲.

سایر اَسْمَا و حیات آنها به اوست؛ زیرا وی روح آنها می‌باشد و از این روست که در آنها نهان است.

و او سید اولین و آخرین، محمد ﷺ است و پس از او امیرالمؤمنین علی (ع) می‌باشد (کسی که خدا نور او را از نور پیامبر - همچون اشتقاق پرتو از پرتو - برگرفت). پس از آن حضرت، اولادش امامان یازده گانه و فاطمه زهرا (ع) اند که همه‌شان از سنخ نور و طینت او آفریده شدند.

برای آنهاست سیطره کبرا و سلطنت عظمیٰ بر همه آنچه در عالم وجود است؛ از ذات یا صفت، جوهر یا عرض.

آنان (ع) اصحاب قبض و بسط در همه ممالک امکان‌اند؛ زیرا آنان (ع) (به دلالت نقل‌های متواتر که پاره‌ای از آنها در طی این کتاب گذشت) دست گسترده خدا در عالم امکان‌اند و از دست خدا چیزی بیرون نمی‌ماند و در مکانی تعطیل‌بردار نیست.

یهود که منکر فضل محمد و آل پاک آن حضرت (صلوات خدا بر همه‌شان باد) بودند، گفتند:

﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾؛ ^(۱) دست خدا بسته است! دستشان بسته باد و با این سخن به لعنت خدا گرفتار آمدند، بلکه دست خدا باز است، هرگونه بخواهد انفاق می‌کند.

و چون این دنیا سرای تکلیف و دارِ أعراض و پرده‌هاست تا ابتلا و آزمون تحقق یابد (از باب این سخن خدا که: ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ

۱. سورة مائده (۵) آیه ۶۴.

نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ﴿١﴾؛ ^(۱) رستاخیز آمدنی است، آن را مخفی می دارم تا هر نفسی بر اساس سعی خویش جزا دریافت دارد) مشاهده هیمنه کامل بر عموم مردم پوشیده ماند و به اقرار بدان - از راه اخبار و اعتبار - مکلف شدند.

هرگاه آنان از این دنیا به سرای آخرت انتقال یابند، پرده ها از چشم شان کنار می رود و (عین با اثر) و (خبر با مُخْبِر) تطابق می یابد. اگر بیننده مؤمن باشد، برای او نور است و اگر کافر باشد، حجتی بر اوست.

تصریح بدین امر در روایت امام عسکری علیه السلام (که پیش از این خبر - بی فاصله - ذکر شد) گذشت، در این سخن که فرمود:

ثُمَّ نَادَى الْمُحْيُونَ: مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ، إِنَّ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ شَأْنًا عَظِيمًا فِي الْمَمَالِكِ الَّتِي كُنَّا فِيهَا، لَقَدْ رَأَيْنَا لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ مِثْلًا عَلَى سَرِيرٍ عِنْدَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَعِنْدَ الْكُرْسِيِّ، وَأَمْلَأُكَ السَّمَاوَاتِ وَالْحُجُبِ وَأَمْلَأُكَ الْعَرْشِ يَحْفُونَ بِهِمَا وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِمَا، وَيَصْذُرُونَ عَنْ أَوَامِرِهِمَا؛ ^(۲)

سپس زنده شدگان ندا دادند: ای گروه مسلمانان، محمد و علی - در ممالکی که ما در آن بودیم - شأنی بزرگ داشتند. مثالی از آن دو را بر تخت، نزد بیت المعمور و نزد کرسی دیدیم. فرشتگان آسمان ها و حجاب ها و فرشتگان عرش آن دو را در بر می گرفتند و بر ایشان صلوات می فرستادند، و از اوامر آن دو اطاعت می نمودند.

۱. سورة طه (۲۰) آیه ۱۵.

۲. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام: ۳۷۵؛ بحار الأنوار ۱۷: ۲۶۱.

آری، گاهی حال بعضی از مؤمنان کامل یا منکران محض، اظهار چیزی از این امر را در همین دنیا - از راه مشاهده و معاینه - اقتضا می‌کند تا حجت بر آنها تمام گردد و نیز راه و مقصد روشن شود.

چنان که در حدیث بساط کبیر (که پس از این - به خواست خدا - بیان می‌شود) و همچنین در اخبار دیگری در معنای آن، هست و بعضی از آنها گذشت و بعض دیگر آنها در طی اخبار آینده - اگر خدای عزیز بخواهد - می‌آید. از این باب است، همین حدیثی که اکنون درباره‌اش سخن می‌گوییم.

امام علیه السلام از دیدگان آن قوم - به ویژه طلحه - پرده برداشت «فَبَصَرُهُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^(۱) (دیده‌شان در آن روز تیز شد) و در پی آن، نظر آنها از اسباب ظاهری جدا شد و به مؤثر اول (که هر چیزی به امر او به پا است) پیوست و در نتیجه، دیدند که احدی را شکست نمی‌دهد مگر علی علیه السلام، هیچ کس را مجروح نمی‌سازد مگر او، فردی را نمی‌کشد مگر او، و مشرق و مغرب در دست او یک چیز است، به حکم این سخن خدای متعال که: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾؛^(۲) مشرق و مغرب برای خداست، هرکجا رو کنید، همان جا روی [به] خداست.

و سخن امام زمان (خدای متعال فرج شریف آن حضرت را تعجیل فرماید) در دعای رجب که در مصباح شیخ طوسی روایت است:

وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ، يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ،

۱. اقتباس از آیه ۲۲ سوره ق: ﴿فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾؛ دیده‌ات امروز تیز است.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۱۵.

لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلَقَكَ، فَتَقْتَهَا وَرَتَقَهَا بِيدِكَ،
بَدْوُهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا إِلَيْكَ.
أَعْضَادٌ وَأَشْهَادٌ وَمُنَاةٌ وَأَذْوَادٌ وَحَفَظَةٌ وَرُودٌ، فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ
وَأَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؛^(۱)

و به مقامات که در هیچ مکانی تعطیل بردار نیست، هرکه تو را
شناخت به آن مقامات شناخت، میان تو و آنها فرقی وجود ندارد
جز اینکه آنان بندگان و خلق توآند، فتق و رتق آنها به دست
توست، از تو آغاز شدند و بازگشتشان سوی توست.
بازوان و شاهدان و توانمندان و مدافعان و حافظان و پیشوایان،^(۲)
به آنان آسمان و زمین را پُر ساختی تا آشکار شود که خدایی جز
تو نیست.

-
۱. مصباح المتهجد ۲: ۸۰۳-۸۰۴؛ بحار الأنوار ۹۵: ۳۹۳.
 ۲. در «الأنوار الساطعة ۵: ۱۸۹-۱۹۰» در شرح این فقره آمده است:
- آنان عِبَادُكَ اعضا دارند؛ یعنی هر ضعیفی را قوی و هر ناقصی را کامل می‌سازند، هر گمراهی را راه می‌نمایانند تا به مأمّن و مقصدش برسد.
 - آنان أَشْهَادٌ آشهادهند؛ یعنی به نفع یا ضرر او شهادت می‌دهند.
 - آنان مُنَاةٌ مناة‌اند؛ یعنی آنان - به اذن و امر خدا - هر چیزی را به عملش، در آنچه او بر آن است (سعادت و شقاوت، غنا و فقر، قوت و ضعف ...) تقدیر می‌کنند.
 - آنان أَذْوَادٌ آذوادند؛ یعنی هر چیزی را از آنچه برای او نیست باز می‌دارند.
 - آنان حَفَظَةٌ حفظه‌اند؛ یعنی نسبت به آنچه به خلق تعلق دارد (امور گذشته و آینده) مُعَقَّبَات و مراقبان‌اند. «مُعَقَّبَات» بدین معناست که او را از امر خدا حفظ می‌کنند.
 - آنان رُودٌ رُود‌اند؛ یعنی او را در خیر وارد می‌سازند؛ زیرا آنان رُهَبْرَانٌ رهبران و داعیان و راهنمایان‌اند، نسبت به امور مکروه و شر نیز (از نظر آخذ و ترک) بازپرسی و محاسبه می‌کنند تا هرکس را در جایگاهش (بهشت یا دوزخ) ساکن سازند.

این سخن امام علیه السلام را که فرمود: «لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ» (در هیچ جایی تعطیل بردار نیست) و این سخن را که فرمود: «فَبِهِمْ مَلَأَتْ سَمَائِكَ وَأَرْضَكَ...» (به آنان آسمان و زمین را پر ساختی...) نیک دریاب.

و دیدند که همه آن اسباب ظاهری، هیکل‌های افعال علی علیه السلام و سایه ظهورات فعلی اوست، نه ذاتی او (چنان که اصحاب حلول و اتحاد پنداشته‌اند) و اینکه آن حضرت از آنها به خودشان اولی است؛ زیرا مالک، اولی به مملوک از خود او به خودش است، این سخن خداست که می‌فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾؛^(۱) پیامبر اولی به مؤمنان از خود آنهاست.

هرگاه افعال و آثار صادر از این اسباب، افعال و آثار نیک و پسندیده باشد، هیچ اشکالی در این مطلب نیست:

إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَىٰ وَأَصْلَهُ وَفَرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ؛^(۲)

هرگاه از خیر (هر فعل و سخن نیک) ذکری به میان آید، اول و اصل و فرع و معدن و مأوا و منتهای آن، شماست.

و اما اگر این افعال و آثار، زشت و منفور باشند، باز هم به امر وی پابرجایند و از او یاری می‌طلبند، جز اینکه این کار در حدّ این سخن خداست که فرمود:

﴿بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ﴾؛^(۳) خدا به خاطر کفرشان بر قلب آنها مهر زد.

خدای متعال، چنان که در ایجاد، میان مؤمن و کافر فرق نمی‌نهد، با اینکه کافر شرّ محض است (زیرا مقتضای حکمت بالغه خدا و اعطای حقّ هر صاحب

۱. سورة احزاب (۳۳) آیه ۶.

۲. من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۱۶؛ بحار الأنوار ۹۹: ۱۳۲.

۳. سورة نساء (۴) آیه ۱۵۵.

حقّی به وی، همین است) میان آن دو، در امداد نیز فرق نمی‌گذارد، هر فعلی از آن دو را (خواه به نفع آنها باشد و خواه به ضررشان) به امر قیومی‌اش حفظ می‌کند.

این کار، در راستای پاسخ به سؤال آنها به زیانِ قابلیّت و عملشان، صورت می‌گیرد.

امر قیومی خدا (امری که به آن هر چیزی را حفظ می‌کند) بر حقیقتِ خودش هست و ولیّ قائم مقام خدا آن را حمل می‌کند و در آن هیچ شری وجود ندارد. شر - فقط - از جهت قابل و پذیرنده است که تغییر دهندهٔ خلق خداست.

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ﴾؛ ^(۱) گوشت و خون این قربانی‌ها به خدا نمی‌رسد، لیکن تقوای شما (در این کار) به خدا می‌رسد.

از این رو، خلق کافر از سوی خدای متعال مذموم نمی‌باشد و همچنین امداد خدای متعال به آنچه قابلیّت کونی و شرعی آن را اقتضا می‌کند، ناپسند نیست، بلکه خلاف آن، خلاف عدل خداست (چراکه بازداشتن چیزی از مستحقّ است که سزای آن می‌باشد) و به آشفتگی نظام آفرینش می‌انجامد، و نیز بدان سبب که بر خلاف چیزی است که از مقتضای حکمت انتظار می‌رود.

مذموم این است که کافر به اختیار خویش کافر است و از روی اختیار منشأ افعال شرّ (کارهای ناشایست) می‌باشد.

صورت ولایت مطلق (که به ترتیب و قیومیت بر همهٔ اشیا قائم است) مانند خورشید است که بر همهٔ اجسام عالم (پاک و پلید آنها) می‌تابد و این است

۱. سوره حجّ (۲۲) آیه ۳۷.

معنای کتابت نام‌های آنان ﷺ بر جمیع اشیاء، جز اینکه این صورت که بالذات برای رحمت و بالعرض برای غضب است، در مؤمن، صورت رحمت و در کافر صورت غضب می‌باشد؛ چراکه مقتضای غضب اصالتاً مراد نمی‌باشد:

سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضَبِي؛ ^(۱) رحمتم بر غضبم پیشی گرفت.

﴿فَضْرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾؛ ^(۲) میان آنان حصاری بزنند که دروازه‌ای دارد، در درون آن [داخل حصار] رحمت است و از سمت بیرون آن عذاب.

بدین سان، رحمت برای باطن و عذاب برای ظاهر ثابت شد (این را بفهم). و این صورت ولایی و فرامادی، همان است که امیرالمؤمنین ﷺ با آن برای مردگان نمایان می‌شود؛ اگر مؤمن باشد، به صورت رحمت و اگر کافر یا منافق باشد، به صورت غضب و خشم.

[در زیارت امیرالمؤمنین ﷺ آمده است]:

السَّلَامُ عَلَى نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَى الْأَبْرَارِ، وَنِقْمَتِهِ عَلَى الْفَجَّارِ؛ ^(۳)

سلام بر نعمت خدا بر نیکان و بلا و عذاب بر فاسقان.

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾؛ ^(۴) بر کافران سخت و کوبنده‌اند و میان

خویش مهربان و نرم.

هرگاه در این حقایق (که باید از نااهلان آن را دریغ داشت) نیک بیندیشی،

۱. الکافی ۱: ۴۴۳؛ بحار الأنوار ۱۴: ۳۹۳ (و جلد ۱۸، ص ۳۰۶ و ۳۸۶ و ۳۹۷).

۲. سورة حدید (۵۷) آیه ۱۳.

۳. المزار الکبیر: ۲۱۷؛ زاد المعاد: ۴۶۲؛ بحار الأنوار ۹۷: ۳۰۵.

۴. سورة فتح (۴۸) آیه ۲۹.

حلّ اشکالی را که در قول طلحه شد، در می‌یابی.

طلحه گفت: «علی مرا تیر زد» با اینکه مروان بن حکم او را تیر زد و وی ملعون و مطرود می‌باشد.

چگونه امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای طلحه از این آیت زشت نمایان شد؛ چرا که باطن مروان پلید بود، هرچند در ظاهر و بالعرض صورت انسان را داشت؟ چگونه علی (علیه السلام) فعلش را به دست وی آشکار ساخت؟

حلّ اشکال به سخنی است که بیان کردیم؛ اینکه صورت ولایی برای هر نفسی بدانچه به دست آورد، قائم است و این صورت، صورتی است که نفس، آن را هنگام مرگ بر بالینش می‌بیند؛ خواه کافر باشد و خواه مؤمن.

چنان که امام (علیه السلام) به حارث همدانی فرمود و سید حمیری آن را به نظم درآورد:

يَا حَارِثَ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرْنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا^(۱)

- ای حارث همدانی هرکه بمیرد مرا مقابلِ خویش می‌بیند، خواه مؤمن باشد یا منافق.

اخبار این باب، در قسم اول این کتاب گذشت.

اشکال ندارد که مروان - به وجهی - آینه بدنما باشد، خدای متعال می‌فرماید:

﴿ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ ﴾^(۲) هیچ نجوایی میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست و هیچ گوی محرمانه‌ای میان چهار تن نیست جز اینکه

۱. تفسیر قمی ۲: ۲۶۶؛ امالی طوسی: ۶۲۷.

۲. سورة مجادله (۵۸) آیه ۷.

او پنجمین آنهاست و هیچ رازی میان پنج نفر نمی‌باشد مگر اینکه او ششمین آنهاست، و در کمتر و بیشتر از اینها هم او با ایشان است.

و امام علی^{علیه السلام} فرمود:

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ؛^(۱)

چیزی را ندیدم مگر اینکه خدا را قبل و بعد و همراه آن دیدم.

چنان که این معیت (با اینکه عام است و مؤمن و کافر را در بر می‌گیرد) در حقّ خدای متعال آسیب‌زا نیست (چرا که معیت قیومیت می‌باشد، نه معیت حلول و اتحاد) نسبت به صاحب ولایت هم (که مثل اعلای خدا در آسمان‌ها و زمین است) چنین می‌باشد، بلکه این معیت، عین همان معیت خداست و همان گونه که در معیت خدا اشکالی وجود ندارد، در این هم اشکالی نیست که مروان در صدور آن فعل، آلت و ابزاری برای صاحب ولایت باشد.

گاه خدای متعال فعلش را به دست کسانی که دوستشان نمی‌دارد، جاری می‌سازد؛ چنان که به دست «بخت النصر» کافر، بنی اسرائیل را عذاب کرد و از آنان انتقام ستاند و به همین خاطر، بخت النصر در این کار مأجور نمی‌باشد و پاداش دریافت نمی‌دارد، با اینکه نفس این کار، مطلوب خدای متعال بود.

در حدیث آمده است که آنان^{علیهم السلام} فرمودند: برای ما ظرف‌های بدی است که آنها را آکنده از علوم می‌سازیم تا آن را به شیعیان ما نقل دهند. این ظرف‌ها برای دریافت علم صلاحیت ندارند، آن علم را برگزید و پاک سازید و از آن ظرف‌ها

۱. بعضی این جمله را سخن امیرالمؤمنین^{علیه السلام} دانسته‌اند و برخی آن را گفته یکی از عارفان شمرده‌اند، این عبارت به عنوان متن حدیث در کتاب معتبری یافت نشد.

دوری کنید؛ چرا که ظرف‌های بدی‌اند (حدیث را نقل به معنا کردم).^(۱)
حاصل کلام و خلاصهٔ مرام این است که صاحب ولایت کلیه، گاه به ظهور
قیومی‌اش آفاق قوایل را پُر می‌سازد، برای هر که بخواهد، در هر یک از آینه‌های
هستی، به دل‌خواهش ظاهر می‌شود، بی‌آنکه ناپاکی و تیرگی این آینه‌ها، آن
ظهور را بیالاید.

مثال آن، مانند عکس خورشید است که بر شیشه‌های رنگارنگ می‌افتد.
شخص بینا در نور خورشید تغییری نمی‌بیند؛ زیرا این رنگ‌های گوناگون برای
قابل (که در اینجا شیشه است) می‌باشد، نه برای خورشید و نه برای نور آن.
قابل‌های کج و معوج (که وجودهای کافران و منافقان‌اند) در وجه ربوبی
متعلق به آنها - از مبدأ اعلا - تغییری نمی‌نهند؛ زیرا خدا در آنها حلول نمی‌یابد تا
بگویند «خدا در آنها هست» تعلق خدا به آنها، تعلق تدبیر است. خدا با معیت
قیومی با آنها همراه می‌باشد، نه با معیت حوایه (چنبری و دایره‌ای).

ظهور علی علیه السلام برای طلحه در آینه‌ای بدنما (هیکل مروان) و پرتاب تیر به
طلحه توسط مروان، بدین نحو بود، نه به صورت حلول و اتحاد؛ چنان که

۱. متن این حدیث، در «الاصول الستة عشر: ۱۲۴» (و نیز در بحار الأنوار ۲: ۹۳، حدیث ۲۶) چنین
است:

زید زَرَاد می‌گوید: برای ما حدیث کرد جابر بن یزید جُفَعی، گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام
می‌فرمود: إِنَّ لَنَا أَوْعِيَةَ نَمْلًا عِلْمًا وَحُكْمًا، وَلَيْسَتْ لَهَا بَاهِلٌ، فَمَا نَمْلًا إِلَّا لِنَتَقَلَّ إِلَى شَيْعَتِنَا؛
فَانْظُرُوا إِلَى مَا فِي الْأَوْعِيَةِ فَخَذُّوْهَا، ثُمَّ صَفُّوْهَا مِنَ الْكَذُورَةِ تَأْخُذُوا مِنْهَا بَيْضَاءَ نَفِيَّةٍ صَافِيَةٍ، وَإِيَّاكُمْ
وَالْأَوْعِيَةَ؛ فَإِنَّهَا وَعَاءٌ سَوَاءٌ فَتَنَكِّبُوهَا؛ برای ما ظرف‌هایی است که آنها را از علم و حکم پُر می‌سازیم
و اهلیت آن را ندارند. این کار را نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که به شیعیان ما برسد. به آنچه در این
ظرف هاست بنگرید و آنها را برگزید، سپس از کدورت صاف سازید (محتوای آنها را روشن و
پاک و صاف برگزید) مبادا به ظرف‌ها بچسبید؛ زیرا آنها ظرف‌های بدی‌اند، از آنها بهره‌زید.

مُلحدانی که در پی فتنه و تأویل اند، از ظاهر حدیث آن را گمان کرده‌اند. و همچنین بعضی از جاهلان کوتاه‌فکر (که حقایق الهی را درست نمی‌فهمند) در بعضی از عبارات مشایخ ما - در این باب - چنین ظهوری را پنداشته‌اند و به وی حرف‌هایی را نسبت داده‌اند که سزای خودشان است، نه سزاوار مانند آن عالم نحریر (دانا و خردمند) که باروی دهر، چون اویی را در بر نگیرد و زمان، مانند و عوض او را نبخشد و دامن او از این حرف‌ها پاک است.

آن بزرگ، جز آنچه را ما بیان داشتیم اراده نکرد، لیکن چشم بسیاری از مردم از درک دقایق کلماتِ حق حکمت کور است، در نکاتِ حرف‌هایی که می‌شنوند، نیک نمی‌اندیشند؛ زیرا هم و غمشان از آغاز، ردّ و اعتراض است.

افزون بر این، تکلّم امثال اینان در مانند این مقامات و مراتب بلند، بسیار شبیه به این ضرب المثل رایج است که: «الْخُنْفَسُ رَأَتْ الْخَيْلَ يَحْذُونَهَا، فَمَدَّتْ يَدَهَا»؛ ^(۱) سوسک سیاه بدبو دید اسب‌ها دنبالش می‌کنند، دستش را دراز کرد.

چه نیکو می‌سراید صاحب شذور در قصیده‌ای طولانی، آنجا که می‌گوید:

إِذَا كُنْتَ مِنْ سِرِّ الْجَوَاهِرِ خَالِيًا فَمَا أَنْتَ مِنْ عِلْمِ الصَّنَاعَةِ خَالِيًا

- تا وقتی از سِرّ جواهر تهی باشی، از علم صناعت بی‌خبری.

تَمَنَّى رَجُلًا مِنْ ذَوِي الْجَهْلِ عِلْمَنَا وَمَا كُنَّا مِنْ ذَوِي عِلْمٍ يَنَالُ الْأَمَانِيَا

- نادانانی علم ما را آرزو کردند [لیکن باید دانست که] هر عالمی به آرمان‌ها دست

نمی‌یابد.

فَأَحْرَمَ سَاعٍ طَالِبٍ مِنْ طِبَاعِهِ مَعَانِي لَمْ تُطَبِّعْ لَهُنَّ مَعَانِيَا

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

- کوشای خواهان، معانی‌ای را که برای آنها معنایی طبع نشد، از سرشتِ خویش محروم ساخت.

فَلَا يَفْتَكِرُ فِي كُتُبِنَا غَيْرُ عَالِمٍ لِيُيَدِيَ مِنْهَا فِي التَّفَكُّرِ خَافِيَا

- در نوشته‌های ما جز عالم نباید بیندیشد تا از آنها - در تفکر - پنهان آشکار شود.

أَعْدَ نَظْرًا فَالظَّنُّ كَالْعَيْنِ لَا تَرَى مِنَ الْبُعْدِ أَجْرَامَ الْجَسُومِ كَمَا هِيَ

- بار دیگر نگاه کن، گمان همچون چشم از فاصله دور اجسام بزرگ را آن‌گونه که هست،

نمی‌بیند.

فَأَبْعَدَ مَرْجُوًّا إِذَا كَانَ جَاهِلًا بِأَلْفَاظِنَا أَنْ يَسْتَبِينَ الْمَعَانِيَا

- امیدواری که امید دارد با الفاظ ما معانی را روشن سازد، هرگاه جاهل باشد، از این کار دور

می‌ماند.

هِيَ الصَّنْعَةُ الْمَضْرُوبُ مِنْ دُونِ نَيْلِهَا مِنَ الرَّمْزِ أَسَوَارُ تُشِيبُ النَّوَاصِيَا

- این معانی، صنعت و فنی است که برای رسیدن به آن حصارهایی از رمز بر آن زده‌اند،

حصارهایی که پیشانی روزگار را سفید می‌سازد.

وَلَكِنَّهَا أَدْنَى إِذَا كَانَ عَالِمًا إِلَى الْمَرْءِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ تَدَانِيَا

- لیکن این رموز برای فرد عالم به این صنعت، از رگ گردن نزدیک‌تر است.

وَإِنِّي لِأَسْتَحْيِي مِنَ الْمَرْءِ يَرْتَمِي بِهِ الظَّنُّ فِي فَكِّ الرُّمُوزِ الْمَرَامِيَا

- و من شرم دارم از انسانی که تیر شک و گمان را برای گشودن این رموز پرتاب می‌کند.

وَلَمْ يَجْعَلِ الْعِلْمَ الرِّبَاضِيَّ رَوْضَةً وَكَانَ عَنِ الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ لَاهِيَا

- در حالی که علم ریاضی را باغی قرار نداد، و از علم الهی [به دیگر چیزها] سرگرم است.

أَبِالظَّنِّ وَالتَّخْمِينِ يُدْرِكُ سِرُّنَا وَقَدْ بَلَغَتْ فِيهِ النُّفُوسُ التَّرَاقِيَا؟

- آیا با ظنّ و تخمین راز ما به دست می‌آید در حالی که جان‌ها در آن به لب رسید؟
 إِلَيْكَ فَمَا فِي الشَّرْطِ أَنْ يَبْلُغَ الْمُنَى بِإِدْرَاكِهِ مَنْ كَانَ لِلْعِلْمِ قَالِيَا
 - کسی که دشمنِ علم است، شرط نشده است که با درک خویش به آرزوها برسد.
 وَمِمْتَلَأُ غَيْظًا كَانَ بِقَلْبِهِ مِنَ الْغَمِّ جَمْرًا لِلْجَوَانِحِ كَاوِيَا
 - و آن که آکنده از کینه است، اخگری از غم در دلش هست که درون را می‌سوزاند.
 يُسِيءُ بِنَاظِنًا لَا شَكَالَ كَتَبْنَا عَلَيْهِ فَمَا يَنْفَكُ فِيهَا مُعَارِيَا
 - به خاطر اشکال نوشته‌مان بر او، به ما بدگمان شد و در آنها از جدال دست برنمی‌دارد.
 وَكَانَ يَرَى مِنْ غَرَّةٍ أَنْ دَرَسَهَا يَعْرِفُهُ أَلْفَازَ نَارِ الْأَجَاجِيَا
 - از خودخواهی بر این باور است که درس آن، معمای آتش سوزان را به او می‌شناساند.
 وَنِيلَ الثَّرِيًّا مِنْهُ أَدْنَى مِنَ الَّتِي يَظَلُّ بِهَا مِنْ شِدَّةِ الشَّوْقِ هَازِيَا
 - رسیدن به ثریا نزدیک‌تر است از چیزی که به آن از شدت شوق، به هذیان می‌افتد.
 أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُوَاصِلَ وَاصِلًا يُقَلِّدُهُ أَوْ عَالِمًا مُتَنَاهِيَا
 - خدا جز این را برنمی‌تابد که واصلی که آن را می‌پیرود یا عالم متناهی را به مقصد
 برساند.

ولو راضٍ بالعلم الطبيعي نفسه لما كان بالتقليد في العلم راضيا
 - اگر به علم طبیعی خود را راضی می‌ساخت، در علم به تقلید تن نمی‌داد.
 فَيَا طَالِبًا مَنْ كُنْتُ مِنْ أَجْلِ قَلْبِهِ نَظَّمْتُ الْمَعَانِي وَاقْتَفَيْتُ الْقَوَافِيَا
 - ای طالبی که به خاطر دل تو معانی را به نظم درآوردم و قافیه‌ها را چیدم.
 أَظُنُّكَ تَنَازَى عَنْ كَلَامِي بِجَانِبٍ جَفَاءٍ وَتَنَبَّوْا عَنْهُ جُبْنًا تَجَافِيَا
 - می‌پندارم که به جفا از کلام من دوری، و ترسان و خیزان از آن خبر می‌دهی.

وَيَعْلَمُ مَنْ سَوَى السَّمَاوَاتِ سَبْعَهَا بِأَيْدٍ وَأَرْسَى الشَّامَخَاتِ الرُّوَاسِيَا
حَقِيقَةُ تَضْحَى فِي الْمَقَالِ وَإِنْ أَرَى بِهِ الْعَزَّ قَوْلًا لِلطَّبَاعِ مَعَادِيَا
- و کسی که آسمان های هفت گانه را - با قوّت - راست و ریست کرد و کوه های بلند را
میخکوب نمود،

حقیقتی را می داند که در بیان آشکار می شود، هرچند عزّت به آن قوی نمایانده شود که
دشمن طبع هاست.

فَإِنْ قُلْتَ فِيمَ النَّظْمِ وَالتَّنْزِيلِ إِنْ يَكُنْ كَلَامُكُمْ فِيهَا عَنِ الْقَصْدِ نَائِيًا
- اگر بپرسی هرگاه کلام شما - در این حقیقت - دور از دسترس است، این نظم و نثر برای
چیست؟

فَإِنَّ جَوَابِي عَنْهُ أَنَّ مُرَادَنَا بِهَا رَجُلٌ لَا يَبْرَحُ الدَّهْرُ حَانِيًا
- پاسخم این است که مراد ما انسانی است که همواره دلسوز و مهربان است.
تُحِلُّ لَهُ الْأَزْمَارُ مُبْرَمَ عَقْدِهَا وَيَبْلُغُهُ الْإِيمَاءُ مِنْهَا الْأَقْصَا
- رمزا، قفل محکم خویش را برای او می گشایند و اشاره آنها او را به بالاترین اهداف
می رساند.

كَأَنَّ لَهَا مِنْهَا عَلَيْهَا دَلَالَةً وَمِنْ رَمَزِهَا فِيمَا يُضَلِّلُ هَادِيَا
- گویا از آنها و از رمزشان، در آنچه راهنما را سردرگم می کند - بر آن - برای او رهنمودی
است.

طلحه و نیز دیگر کشته ها و مجروحان و کسانی که به دست سپاه
امیر المؤمنین علیه السلام شکست خوردند و گریختند، علی علیه السلام را دیدند؛ زیرا مرگ یا
مصلحتی دیگر از آنان پرده برداشت و در نتیجه، واسطه ها و آینه ها را در این

میان نیافتند و تنها وجه الله را دیدند، وجه الهی که ارکان همه چیز را پر ساخت و خود را در هر نور و سایه‌ای نمایاند، به حکم این سخن خدای متعال که می‌فرماید:

﴿سُرِبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾؛ ^(۱) آیات خویش را در آفاق و در جان‌های آنها می‌نمایانیم تا برای آنها روشن شود که خدا حق است. آیا برای حقانیت پروردگارت همین بس نیست که او بر هر چیزی گواه است.

و آنان عَلَيْهِمُ السَّلَام همان آیت مرئی‌اند.

محمد کاظم اُزری در مدح علی عَلَيْهِ السَّلَام چه نیکو می‌سراید، آنجا که می‌گوید:

وَهُوَ الْآيَةُ الْمُحِيطَةُ بِالْكُونِ فَقِي عَيْنِ كُلِّ شَيْءٍ تَرَاهَا ^(۲)

- آن حضرت آیت محیط بر عالم هستی است، در ذات هر چیزی او را می‌بینی.

امام عَلَيْهِ السَّلَام برای طلحه بدان خاطر در آن آینه خاص ظاهر شد که قابلیت طلحه آن را (نه دیگر جلوه‌ها را) اقتضا داشت.

چنان که فرشته مرگ برای بعضی از محتضران در سیمایی کریه و زشت ظاهر می‌شود، در حالی که این سیما صورت او نیست؛ چراکه صورت عزرائیل، به نهایت نیکو و زیباست. این صورت، آینه و نمودی برای اوست، چیزی از زشتی این صورت به عزرائیل نمی‌رسد (همان‌گونه که به خورشید و شیشه‌ها مثال زدیم).

این را نیک بفهم و دریاب، همانا این مسلک به راستی دقیق است.

۱. سورة فصلت (۴۱) آیه ۵۳.

۲. الأُزْرِيَّة: ۱۱ و ۴۸ و ۱۲۳؛ دیوان الأُزری الکبیر: ۲۲.

کلام را در بیان این مرام بدان امید طولانی ساختیم که هر که بر آن آگاه شود معنای ظهور آنان علیهم السلام را در صورت های گوناگون دریابد و از این حدیث شریف این پندار به ذهن نیاید که ظهور امیرالمؤمنین علیه السلام در این جلوه ها به شیوه ای است که قائلان به وحدت وجود درباره حق تعالی بیان می دارند و این ظهور امام علیه السلام را نردبانی برای عقیده خویش می سازند؛ و سلام بر کسی که هدایت را پیروید. ^(۱)

حدیث (۲۷)

حدیث کتیبه شهباء در جنگ صفین و رؤیت هر یک از فراریان

امیرالمؤمنین علیه السلام را پشت سر خود

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از [صاحب] «عیون المعجزات» روایت است که گفت:

رَوَى أَصْحَابُ الْحَدِيثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ:

عَقِمَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِمِثْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَوَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ وَلَا رَأَيْتُ رَئِيسًا يُوَازِنُ بِهِ! وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ بِصَفِّينَ عَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةٌ بَيْضَاءُ وَكَأَنَّ عَيْنَيْهِ سِرَاجَا سَلِيطَ أَوْ عَيْنَا أَرْقَمَ، وَهُوَ يَقِفُ عَلَى شِرْذِمَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يَحْتُمُّهُمْ عَلَى الْقِتَالِ، إِلَى أَنْ انْتَهَى إِلَيَّ وَأَنَا فِي كَنَفٍ مِنَ النَّاسِ.

وَقَدْ خَرَجْتُ خَيْلٌ مِنْ مُعَاوِيَةَ ^(۲) الْمَعْرُوفَةُ بِالْكَتِيبَةِ الشَّهْبَاءِ عِشْرُونَ أَلْفَ دِرَاعٍ، ^(۳) عَلَى عِشْرِينَ أَلْفَ أَشْهَبَ، مُتَسَرِّلِينَ بِالْحَدِيدِ، مُتَرَاصِّينَ كَأَنَّهُمْ صَفِيحَةٌ وَاحِدَةٌ، مَا يُرَى مِنْهُمْ إِلَّا الْحَدَقُ تَحْتَ الْمَغَافِرِ.

۱. تضمین آیه ۴۷ سوره طه، ﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾.

۲. در «عیون المعجزات» و «مدینه المعاجز» آمده است: وقد خرج خيل لمعاوية....

۳. در «عیون» و «مدینه المعاجز»، «دارع» ضبط است.

فَاقْشَعِرْ أَهْلُ الْمِرَاقِ لَمَّا عَايَنُوا ذَلِكَ.

فَلَمَّا رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام هَذِهِ الْحَالَةَ، قَالَ: مَا لَكُمْ يَا أَهْلَ الْمِرَاقِ، مَا هِيَ ^(۱) إِلَّا جُثَّةٌ مَائِلَةٌ فِيهَا قُلُوبٌ طَائِرَةٌ، وَرَجُلٌ جَرَادٍ دَفَّتْ [زَفَّتْ (خ)] بِهِمْ رِيحٌ عَاصِفٌ، وَلَفِيفٌ سَدَاهُ الشَّيَاطِينُ ^(۲) وَالْجَمْتُهُمُ الضَّلَالَةُ، وَصَرَخَ بِهِمْ نَاعِقُ الْبِدْعَةِ فَفَتَنَهُمْ. مَا هُمْ إِلَّا جُنُودُ الْبَغَاةِ وَفَحْفَحَةُ [ضَحْضَحَةُ (خ)] ^(۳) الْمَكَاثِرَةِ، لَوْ قَدْ مَسَّتْهُمْ سُيُوفُ أَهْلِ الْحَقِّ تَهَافَتُوا تَهَافَتَ الْفَرَّاشِ بِالنَّارِ، وَلَرَأَيْتُمُوهُمْ كَالْجَرَادِ فِي يَوْمِ الرِّيحِ الْعَاصِفِ. ^(۴)

۱. در «عیون المعجزات»، «إِنْ هِيَ» ضبط است.
 ۲. در «مدينة المعاجز» آمده است: ... ریح عاصف وشدة الشيطان أجمعتهم والضلالة
 - در «تفسیر فرائد کوفی»: ۴۳۲ «آمده است: وَرَجُلٌ جَرَادٍ دَفَّتْ بِهِ رِيحٌ صَبَا وَلَفِيفٌ سَدَاهُ الشَّيْطَانُ وَلَجَمْتُهُ الضَّلَالَةُ».
 ۳. در «مدينة المعاجز»، «فَحْفَحَةُ» ضبط است.
 ۴. پس از این جمله، در «عیون المعجزات» بیش از هشت سطر وجود دارد که در متن «مدينة المعاجز» از قلم افتاده است:
- در «عیون المعجزات» (پس از «ریح عاصف») آمده است: الا فاستشعروا الخشية وتجلببوا السكينة، وادرعوا اللامة واقلقوا الأسياف في الاغمام، قبل السل وانظروا الشزور واطعنوا الوخز وتناوخوا بالطبني وصلوا السيوف بالخطي والرماح بالنبل، وعادوا أنفسكم الكر واستحيوا من الفر، فإنه عار باق في الأعقاب عند ذوي الاحساب، وفي الفرار النار يوم الحساب، وطيبوا عن أنفسكم نفساً واطووا عن حياتكم كشحاً، وامشوا على الموت قدماً وعليكم بهذا السواد الأعظم والرواق المطنب، واضربوا نجبه فإن الشيطان راقد في كسره نافخ خصييه مفترش ذراعيه، قد قدم للوثبة يداً وآخر للنكوص عقباً، فاصدموا له صدماً حتى ينجلي الباطل من الحق، وأنتم الأعلون، فائتوا في المواكب وعضوا على النواجذ، فإنه ابني للسيوف عن الهام فاضربوا بالصوارم وشدوا، فها أنا شاد محمل على الكنية وحملهم حتى خالطهم.
- محقق «مدينة المعاجز» این جملات را داخل کروش می آورد و در ضبط بعضی از الفاظ با آنچه در «عیون» آمده است، تفاوت هایی وجود دارد.

فَحَمَلَ عَلَى الْكُتَيْبَةِ حَتَّى^(۱) خَالَطَهُمْ، فَدَارَ بِهِمْ دَوَّرَ الرَّحَى الْمُسْرِعَةَ وَثَارَ
 الْمَجَاجُ، فَمَا كُنْتُ أَرَى إِلَّا رُؤُوسًا بَادِرَةً وَأَبْدَانًا طَافِحَةً وَأَيْدٍ طَانِحَةً.
 وَقَدْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيْفُهُ يَقْطُرُ دَمًا وَهُوَ يَقُولُ: ﴿فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا
 أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾.^(۲)
 وَرُوي أَنَّ مَنْ نَجَا مِنْهُمْ رَجَعُوا إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَا مَهْمَ عَلَى الْفِرَارِ بَعْدَ أَنْ أَظْهَرَ
 التَّحَسُّرَ وَالْحُزْنَ عَلَى مَا حَلَّ بِتِلْكَ الْكُتَيْبَةِ.
 فَقَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ: كَيْفَ كُنْتُ لَوْ رَأَيْتَ عَلِيًّا وَقَدْ حَمَلَ عَلَيَّ، كُلَّمَا التَفَتُ
 وَرَأَيْتُ وَجَدْتُهُ يَقْفُو أَثَرِي.
 فَتَعَجَّبَ مُعَاوِيَةُ وَقَالَ لَهُمْ: وَيْلَكُمْ! إِنَّ عَلِيًّا لَوَاحِدٌ، كَيْفَ كَانَ وَرَاءَ جَمَاعَةٍ
 مُتَفَرِّقِينَ!^(۳)

اصحاب حدیث از عبدالله بن عباس روایت کرده‌اند که گفت:
 زنان عقیم‌اند از اینکه مانند علی بن ابی طالب را بزنند. به خدا سوگند،
 رئیسی را نشنیدم و ندیدم که با او برابری کند. والله، او را در صفین دیدم که
 عمامه‌ای سفید بر سر داشت و چشمانش چون روغن چراغ فروزان یا همچون
 دو چشم افعی بود، در برابر گروهی از اصحابش می‌ایستاد و آنان را به نبرد
 برمی‌انگیخت تا اینکه به من - که در کنار مردم بودم - رسید.
 لشکری از معاویه که به «کتیبه شهباء» (گردان حلب) معروف بود، بیرون آمد.

۱. در «مدینه المعاجز» آمده است: فَحَمَلَ عَلَى الْكُتَيْبَةِ وَحَمَلَهُمْ حَتَّى

۲. سوره توبه (۹) آیه ۱۲.

۳. عیون المعجزات: ۴۸ - ۵۰؛ مدینه المعاجز ۱: ۴۲۷ - ۴۲۹، حدیث ۲۸۹ (و جلد ۳، ص ۱۳۰ - ۱۳۲، حدیث ۷۸۷).

آنان ۲۰ هزار زره پوش سوار بر ۲۰ هزار اسب خاکستری بودند و رزم جامه‌های آهنین بر تن داشتند و چنان به هم فشرده و چسبیده که گویا یک صحیفه‌اند. از آنها جز حدقه‌هایی در زیر کلاه خودها دیده نمی‌شد.

اهل عراق چون این صحنه را دیدند، به خود لرزیدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام چون این حالت را دید، فرمود: ای اهل عراق، شما را چه شده است؟! اینها جز جُثه‌هایی کج و معوج که در آنها دل‌هایی پریده وجود دارد، نیستند، پای مَلَخی که تندباد بر آن وزید، و بافته‌ای که تار و پودش شیاطین‌اند و گمراهی آنان را در بر گرفت. قارقار بدعت، صدایشان زد و آنان را فریفت.

اینان نیستند مگر لشکریانی ستم پیشه و خودستا، اگر شمشیرهای اهل حق به آنها برسد، از هم فرو می‌پاشند (چنان که پروانه‌ها با آتش درهم می‌آمیزند) و آنان را می‌بینید که همچون ملخ‌ها در طوفان‌اند [به این سو و آن سو می‌افتند].

امام علیه السلام بر آن گردان یورش آورد تا اینکه آنان را به هم ریخت و چونان چرخش سریع سنگ آسیا، بر آنها چرخید، گرد و غبار به هوا رفت. پس از آن، جز سرهای بریده، بدن‌های خشک و بی‌روح و دست‌های افتاده ندیدم.

امیرالمؤمنین آمد در حالی که از شمشیرش خون می‌چکید و می‌فرمود: «پیشوایان کفر را - که ایمانی ندارند - بکشید، شاید از کفرشان دست بردارند».

از کسانی از آنها که نجات یافتند روایت است که پیش معاویه بازگشتند. معاویه پس از اظهار حسرت و اندوه به خاطر آنچه بر سر آن گردان آمد، آنها را نکوهید.

هریک از آنها می‌گفت: اگر تو علی را می‌دیدى چه کار می‌کردى؟! بر من حمله کرد، هر وقت به پشت سرم می‌نگریستم می‌دیدم مرا دنبال می‌کند! معاویه در شگفت ماند و به آنها گفت: وای بر شما! علی یک نفر است، چگونه از پی جماعتی پراکنده بود؟!

حدیث (۲۸)

حدیث جنگ احزاب و وجود علی علیه السلام از پی هر فرقه‌ای

از کتاب الواحده، اثر ابن جمهور عمی.

از مقداد بن أسود روایت است که گفت:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْمَ الْخَنْدَقِ عِنْدَمَا قَتَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِوُدٍّ الْعَامِرِيُّ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَاقِفًا عَلَى الْخَنْدَقِ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ سَيْفِهِ وَيُجَلِّيه ^(۱) فِي الْهَوَاءِ. وَالْقَوْمُ قَدْ افْتَرَقُوا سَبْعَ عَشَرَ فِرْقَةً، وَهُوَ فِي أَعْقَابِهِمْ يَحْصُدُهُمْ بِسَيْفِهِ؛ ^(۲)

مقداد می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جنگ خندق، آن گاه که عمرو بن عبدود عامری (لغت خدا بر او باد) را کشت، بر خندق ایستاد و از شمشیر خون می‌سترد و آن را در هوا می‌درخشاند. ^(۳)

آن قوم به هفده فرقه پراکنده شدند. امام علیه السلام پشت سر آنها بود و با شمشیر آنها را می‌درود.

۱. در «مدینه المعاجز»، «یحیله» ضبط است.

۲. مدینه المعاجز ۳: ۱۳۲، حدیث ۷۸۸.

۳. اگر این واژه، در دست خط مؤلف علیه السلام تصحیف «یحیله» یا «یحیله» باشد، ترجمه بدین گونه است: شمشیرش را در هوا جولان داد یا خون‌ها را به هوا می‌پراند.

[یاد آوری]

می‌گوییم: از ابن ابی جمهور آحسانی در «المجلی» مانند این روایت - در معنا - آمده است.

حدیث (۲۹)

عروج علی علیه السلام به آسمان به اخبار فاطمه علیها السلام

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از اختصاص، از احمد بن عبدالله، از عبدالله بن محمد بن عیسی روایت است که گفت: به من خبر داد حماد بن سلمه، از اعمش، از زیاد بن وهب، از عبدالله بن مسعود که گفت:

أَتَيْتُ فَاطِمَةَ علیها السلام فَقُلْتُ لَهَا: أَيْنَ بَعْلُكَ؟

فَقَالَتْ: عَرَجَ بِهِ جَبْرِئِيلُ إِلَى السَّمَاءِ.

فَقُلْتُ: فِيمَاذَا؟

فَقَالَتْ: إِنَّ نَفَرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ تَشَاجَرُوا فَأَرَادُوا ^(۱) حَكَمًا مِنَ الْأَدَمِيِّينَ، فَأَوْحَى

اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنْ تَخَيَّرُوا؛ فَاخْتَارُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؛ ^(۲)

ابن مسعود می‌گوید: بر فاطمه علیها السلام در آمدم، پرسیدم: شوهرت کجاست؟

فرمود: جبرئیل او را به آسمان برد.

پرسیدم: برای چه؟

فرمود: گروهی از ملائکه با هم مشاجره کردند، داوری از آدمیان را خواستند،

۱. در مآخذ، «فَسَأَلُوا» ضبط است.

۲. مدینه المعاجز: ۹۱-۹۲، حدیث ۴۷؛ الاختصاص: ۲۱۳؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۵۰، حدیث ۱۵.

خدا سوی آنها وحی فرستاد که [شخصی را] برگزینند، آنان علی بن ابی طالب را انتخاب کردند.

حدیث (۳۰)

حضور علی علیه السلام در جنگ تبوک

مدینة المعاجز، اثر سید توبلی رحمہ اللہ.

در این مأخذ از [صاحب] کتاب «در المطالب»^(۱) روایت است که گفت:
خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم إِلَى غَزَاةِ تَبُوكَ، وَخَلَفَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیہ السلام عَلَى أَهْلِهِ،
وَأَمَرَهُ بِالْإِقَامَةِ فِيهِمْ.

فَارْجَفَ الْمُتَنَافِقُونَ وَقَالُوا: مَا خَلَفَهُ إِلَّا إِسْتِقْلَالًا [إِسْتِقْلَالًا (ظ)] بِهِ.
فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ أَخَذَ سِلَاحَهُ وَخَرَجَ إِلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم وَهُوَ نَازِلٌ بِالْحَدَقِ،^(۲) فَقَالَ:
يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ الْمُتَنَافِقُونَ أَنَّكَ إِنَّمَا خَلَفْتَنِي إِسْتِقْلَالًا [إِسْتِقْلَالًا (ظ)] بِي.
فَقَالَ: كَذَبُوا، وَلَكِنِّي خَلَفْتُكَ لِمَا تَرَكْتُ وَرَائِي، فَارْجِعْ فَاخْلُفْنِي فِي أَهْلِي
وَأَهْلِكَ، أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟!
فَرَجَعَ علیہ السلام إِلَى الْمَدِينَةِ وَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ لِسَفَرِهِ.

۱. اثر سید ولی الله بن نعمه الله حسینی رضوی، حائری.

۲. در «مدینة المعاجز»، «بالحرق» ضبط است.

در بسیاری از مأخذ «بالجُرف» ضبط است. «جُرف» نام مکانی معروف در سه میلی (یک فرسخی) مدینہ، به طرف شام می باشد.

منزلی به نام «حدق» یا «حرق» در منابع به چشم نمی خورد و به نظر می رسد این واژه، تصحیف کلمه «بالجُرف» است.

در «تفسیر قمی ۲: ۲۹۳» در روایتی که مضمون آن به روایت مذکور نزدیک است و نیز در «تفسیر برهان ۲: ۸۲۳» «بالجُرف» ضبط است.

قَالَ: وَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْجَيْشِ أَنَّهُ انْكَسَرَ وَانْهَزَمَ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ وَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَيُبَشِّرُكَ بِالْغَنِيِّ، وَيُخْبِرُكَ أَنَّ شِئْتَ أَنْزَلْتُ الْمَلَائِكَةَ يَقَاتِلُونَ، وَإِنْ شِئْتَ عَلَيَّا فَادْعُهُ يَا تَكَ. ^(۱)

فَاخْتَارَ النَّبِيُّ عَلِيًّا، فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: أَدِرْ وَجْهَكَ نَحْوَ الْمَدِينَةِ وَنَادِ: يَا أَبَا الْغَيْثِ أَدِرْكَنِي، يَا عَلِيُّ أَدِرْكَنِي، يَا عَلِيُّ أَدِرْكَنِي. ^(۲)

قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ ﷺ: وَكُنْتُ مَعَ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَ عَلِيٍّ ﷺ، فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ يُرِيدُ الْحَدِيقَةَ، فَخَرَجْتُ ^(۳) مَعَهُ، فَصَعِدَ النَّخْلَةَ يُنْزِلُ كَرِيًّا وَهُوَ يَنْتَرُ وَأَنَا أَجْمَعُ، إِذْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَبَيْكَ لَبَيْكَ، هَا أَنَا جِئْتُكَ.

وَنَزَلَ وَالْحَزَنُ ظَاهِرٌ عَلَيْهِ وَدَمْعُهُ يَنْحَدِرُ.

فَقُلْتُ: مَا شَأْنُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟

قَالَ: يَا سَلْمَانُ، جَيْشُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ انْكَسَرَ وَهُوَ يَدْعُونِي وَيَسْتَعِينُونِي بِبِي. ثُمَّ مَضَى فَدَخَلَ مَنْزِلَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ فَأَخْبَرَهَا ^(۴) وَخَرَجَ، وَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، ضَعْ قَدَمَكَ عَلَى مَوْضِعِ قَدَمِي لَا تَحْرُمَ مِنْهُ شَيْئًا.

قَالَ سَلْمَانُ: فَاتَّبَعْتُهُ حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ سَبْعَ عَشْرَةَ خُطْوَةً ثُمَّ عَايَنْتُ الْجَيْشَيْنِ وَالْجِيُوشَ وَالْعَسَاكِرَ.

فَصَرَخَ الْإِمَامُ ﷺ صَرْخَةً بِهِزَ لَهَا الْجَيْشَانِ ^(۵) وَتَفَرَّقُوا، وَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ إِلَى

۱. در «مدینه المعاجز»، «يَأْتِيكَ» ضبط است.

۲. در «مدینه المعاجز» آمده است: فقال جبرائيل: دُرْ وَجْهَكَ ... يا علي أدركني، يا علي أدركني.

۳. در «مدینه المعاجز»، «فَمَضَيْتُ» ضبط است.

۴. در «مدینه المعاجز»، آمده است: فدخل منزل فاطمة ﷺ وأخبرها

۵. در «مدینه المعاجز»، «لَهَبَ لَهَا الجيشان» ضبط است.

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْتَشَرَ بِهِ. ^(۱)
 ثُمَّ عَطَفَ الْإِمَامُ عَلَى الشُّجْعَانِ فَانْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ.
 ﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ ^(۲)
 بَعْلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَطَوْتَهُ وَهَمَّتْهُ وَعَلَاهُ.
 وَأَبَانَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ مُعْجَزِهِ ^(۳) فِي هَذَا الْمَوْطِنِ مَا عَجَزَ عَنْهُ جَمِيعُ الْأُمَّةِ؛ ^(۴)
 رسول خدا ﷺ سوی جنگ تبوک رهسپار شد و علی بن ابی طالب علیه السلام را بر
 اهل خود جانشین ساخت و امر کرد در میان آنان باشد و کارهاشان را بسامان
 رساند.

منافقان با فتنه‌انگیزی شایع ساختند که پیامبر به خاطر ناچیز انگاری علی او را
 با خود نبرد [و همدم زنان و کودکان ساخت].

چون علی علیه السلام این را شنید، سلاح برگرفت و سوی پیامبر (که در «حدق» ^(۵)
 فرود آمد) روان شد و فرمود: ای رسول خدا، منافقان می‌پندارند که بدان خاطر
 مرا بر جای نهادی که ناچیزم انگاشتی!

پیامبر ﷺ فرمود: دروغ یافتند! تو را برای آنچه برجای نهادم، جانشین کردم،
 بازگرد و در میان خاندانم و خاندانت، جانشینم باش، آیا نمی‌پسندی که نسبت
 به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟! ^(۶)

۱. در «مدینه المعاجز» آمده است: وَسَلَّمَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْتَشَرَ بِهِ.

۲. سورة احزاب (۳۳) آیه ۲۵.

۳. در «مدینه المعاجز»، «من معجزة» ضبط است.

۴. مدینه المعاجز ۲: ۹-۱۰، حدیث ۳۵۴.

۵. این واژه، تصحیف به نظر می‌آید، ضبط درست «جُرف» می‌باشد که نام مکانی در نزدیکی مدینه
 است.

[با این سخن] علی علیه السلام به مدینه بازگشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی سفرش شد. ماجرا به گونه ای شد که لشکر شکست خورد و مردم از اطراف پیامبر گریختند، جبرئیل نازل شد و گفت: ای نبی خدا، خدا تو را سلام می رساند و به پیروزی بشارت می دهد و باخبر می سازد که اگر می خواهی فرشتگان را فرود آورم و بجنگند و اگر علی را خواستی او را فراخوان، می آید.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برگزید. جبرئیل گفت: رویت را سوی مدینه بگردان و صدا بزن: ای ابو غیث، مرا دریاب! ای علی، مرا دریاب! ای علی، مرا دریاب! سلمان فارسی رضی الله عنه می گوید: من از کسانی بودم که با علی علیه السلام [در مدینه] برجای ماندم. روزی علی علیه السلام سوی باغ [از مدینه] بیرون آمد، من هم همراه او خارج شدم. علی علیه السلام بالای نخل رفت، شاخه ای را فرود آورد، خرماها را می تکاند و من جمع می کردم که ناگهان شنیدم می گوید: گوش بفرمانم، هم اکنون می آیم.

آن حضرت از نخل پایین آمد در حالی که اندوه در چهره اش نمایان بود و اشک هایش می ریخت.

پرسیدم: ای ابوالحسن، چه شده است؟

فرمود: ای سلمان، لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله شکست خورد، مرا صدا می زند و کمک می خواهد.

سپس علی علیه السلام به راه افتاد، به منزل فاطمه درآمد و او را با خبر ساخت و بیرون آمد و گفت: ای سلمان، پا درست در جای پای من بگذار، چیزی از آن کم و کاست نکن.

سلمان می‌گوید: مو به مو، هفده گام آن حضرت را دنبال کردم، سپس دو سپاه و لشکرها و سربازان را نگریستم.

امام علیؑ فریادی کشید که از آن، دو سپاه در تب و تاب افتادند و پراکنده شدند. جبرئیل سوی رسول خدا فرود آمد و سلام کرد (پیامبر جواب سلامش را داد) و به آمدن علیؑ بشارت داد.

سپس امام علیؑ بر دلاوران یورش آورد، همه شکست خوردند و پا به فرار نهادند.

«خدا کافران را با کینه‌ای که در دل داشتند بازگرداند و به خیری دست نیافتند و خدا مؤمنان را از جنگ بسنده کرد» به وسیله علی بن ابی طالب - امیرالمؤمنین - و سطوت و همت و شرافت آن حضرت.

و خدای عزوجل از معجز آن حضرت در این مکان، چیزهایی را آشکار ساخت که همه امت از آن عاجزند.

حدیث (۳۱)

حدیث چشمه‌ای که علیؑ آشکار ساخت و سلمان [به طور همزمان] آن

حضرت را کنار آن چشمه و نزد سپاه دید، و این روایت

حدیث طریقی است

از فتوحات القدس، اثر سید علی واعظ همدانی.

از سلمانؓ روایت است که گفت:

لَمَّا رَجَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ مِنْ قِتَالِ نَهْرَوَانَ، اعْتَرَضَ لَهُ طَرِيقَانِ: نَهْرُ عِيسَى وَنَهْرُ آخَرَ، أَحَدُهُمَا قَفْرٌ وَالْآخَرُ عَامِرٌ، فَاتَّخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بِعَسْكَرِهِ الطَّرِيقَ الْقَفْرَ،

فَغَلَبَ الْعَطَشُ عَلَى الْعَسْكَرِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، فَأَخَذَ الْمُنَافِقُونَ فِي التَّغْيِيرِ وَصَاقَ صَدْرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذَلِكَ، فَشَكُّوا ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَاسْتَعَاثُوا مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ، فَأَمَرَ عليه السلام بِإِحْضَارِ الْعَسْكَرِ.

وَكَانَتْ قِبَالَ خَيْمَتِهِ شَجَرَةٌ، فَأَمَرَ قَنْبَرٌ أَوْ سَلْمَانٌ بِحَفْرِ مَا تَحْتَهَا، وَلَمَّا حَفَرَ ذِرَاعَيْنِ ظَهَرَتْ صَخْرَةٌ عَظِيمَةٌ، فَنَحَّاهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِنَفْسِهِ، فَظَهَرَتْ مِنْ تَحْتِهَا دَرَجٌ، فَأَمَرَ بِالنُّزُولِ إِلَيْهَا، فَنَزَلَ سَلْمَانُ وَخَرَجَ وَأَخْبَرَ عَلِيًّا عليه السلام أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ خَمْسًا وَثَلَاثِينَ دَرَجَةً، ظَهَرَ بَابٌ مُقْفَلٌ بِقِفْلٍ مِنْ حَدِيدٍ، وَلَمْ يَعْرِفْ أَيْنَ مِفْتَاحُهُ؟ قَالَ: فَأَخْرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِفْتَاحًا مِنْ عِمَامَتِهِ وَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ وَقَالَ: انْزِلْ وَافْتَحِ الْبَابَ وَائْتِنَا بِالْمَاءِ.

فَلَمَّا نَزَلَ سَلْمَانٌ وَفَتَحَ الْبَابَ وَجَدَ حَوْضًا مَمْلُوءًا مِنَ الْمَاءِ، وَإِذَا بِعَلِيِّ عليه السلام وَقَفَّ عَلَى حَافَتِهِ، فَتَحَيَّرَ سَلْمَانٌ مِنْ ذَلِكَ، فَأَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْجَامَ وَمَلَأَهُ مِنَ الْحَوْضِ، وَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، خُذْ هَذَا الْجَامَ وَارْجِعْ إِلَى الْعَسْكَرِ وَاسْقِهِمْ مِنْهُ. فَأَخَذَ سَلْمَانُ الْجَامَ وَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَوَجَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقِفًا عِنْدَهُمْ عَلَى مَا كَانَ، فَأَرَادَ سَلْمَانُ أَنْ يَبُوحَ بِمَا رَأَاهُ، فَعَضَّ عَلِيُّ عليه السلام عَلَى شَفْتِهِ وَقَالَ: أَنْسَيْتَ وَقِيعَةً دَشْتِ أَرُزْنَ؟ فَمِمَّاذَا تَعَجَّبُ؟!

فَسَكَتَ سَلْمَانُ ثُمَّ أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ذَلِكَ الْجَامَ وَسَقَى بِهِ جَمِيعَ الْعَسْكَرِ وَالْمَاءَ عَلَى حَالِهِ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْءٌ؛^(۱)

سلمان می گوید: چون امیرالمؤمنین عليه السلام از جنگ نهروان بازگشت [در مسیر] به دو راه برخورد (نهر عیسی و یک نهر دیگر) یکی از آن دو بیابان و دیگری آباد

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

بود. امام علیه السلام با سپاهش راه بیابان را در پیش گرفت. از شدت گرما تشنگی بر سپاه غلبه یافت. منافقان به بد و بیراه گفتن پرداختند و سینه مؤمنان از ناسزاها و توهین‌های آنان به تنگ آمد، پیش امیرالمؤمنین علیه السلام شکوه کردند و از شدت عطش کمک خواستند امام علیه السلام به احضار سپاه فرمان داد.

در برابر خیمه امام علیه السلام درختی بود. به قبر یا سلمان امر کرد زیر آن را بکند. چون دو ذراع حفر کردند، صخره بزرگی نمایان شد. امیرالمؤمنین علیه السلام خودش آن را کنار زد، زیر آن پلکانی آشکار گشت. امام علیه السلام به سلمان امر کرد به آن پایین رود. سلمان فرو شد و بیرون آمد و به علی علیه السلام خبر داد که چون ۳۵ پله پایین رفت، دری با قفل آهنین ظاهر شد و ندانست کلید آن کجاست.

راوی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از عمامه‌اش کلیدی را بیرون آورد و آن را به سلمان داد و فرمود: پایین برو و در را بگشا و برایمان آب بیاور.

چون سلمان پایین رفت و در را گشود، حوضی پر از آب یافت و در این هنگام علی علیه السلام را دید که در کنار آن ایستاده است. سلمان از این صحنه حیران ماند. امیرالمؤمنین علیه السلام جام را گرفت و از حوض پر کرد و به سلمان فرمود: ای سلمان، این جام را بگیر و سوی سپاه برو و از آن آنها را بیاشامان.

سلمان جام را گرفت و بیرون آمد، امیرالمؤمنین را - چنان که بود - نزد لشکر ایستاده یافت، خواست آنچه را دید آشکار سازد، علی علیه السلام لب به دندان گرفت و فرمود: آیا واقعه دشت آرژان را از یاد بردی؟! از چه تعجب کردی!؟

سلمان ساکت شد. سپس امام علیه السلام آن جام را گرفت و همه سپاه را با آن سیراب ساخت در حالی که آب بر حال خودش بود و از آن چیزی کم نشد.

حدیث (۳۲)

حدیث انکار معراج از سوی زفر یهودی و انتقال وی به عالم دیگر و تبدیل [جنسیت] وی به زن و زاییدن پنج فرزند در شش سال، سپس رجوع وی پیش امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که هنوز از خطبه اش فارغ نشده بود از فتوحات القدس، اثر سید علی واعظ همدانی.

از این کتاب روایت است که:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ يَخْطُبُ يَوْمًا عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ مِعْرَاجَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَأَنَّهُ حِينَ أَرَادَ الْخُرُوجَ مِنَ الْبَيْتِ وَقَعَ ثَوْبُهُ عَلَى كُوزٍ مَاءٍ، فَأَنْكَفَأَ الْكُوزُ، وَرَجَعَ مِنَ الْمِعْرَاجِ وَالْمَاءُ لَمْ يَفْرُغْ مِنَ الْكُوزِ وَلَمْ يَبْرُدْ فِرَاسُهُ الَّذِي كَانَ نَائِمًا فِيهِ.

قَالَ: وَكَانَ هُنَاكَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ فِي قَلْبِهِ وَقَامَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَذَهَبَ إِلَى دَارِهِ، فَوَجَدَ امْرَأَتَهُ قَدْ هَيَّأَتْ دَقِيقًا لَتَعَجِنَهُ، فَلَمَّا رَأَتْ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا أَعْطَتْهُ كُوزًا وَقَالَتْ لَهُ: ائْتِنِي بِمَاءٍ أَعِجَنُ هَذَا الدَّقِيقَ.

فَأَخَذَ الرَّجُلُ الْكُوزَ وَأَتَى عَيْنًا وَمَلَأَ الْكُوزَ وَوَضَعَهُ عَلَى حَافَتِهِ، وَنَزَعَ ثِيَابَهُ لِيَنْزِلَ فِي الْمَاءِ، فَوَقَعَ ثَوْبُهُ عَلَى الْكُوزِ وَأَنْكَفَأَ الْمَاءُ.

وَنَزَلَ هُوَ وَارْتَمَسَ فِي الْمَاءِ، وَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ نَظَرَ إِلَى نَفْسِهِ، وَإِذَا هُوَ جَارِيَةٌ جَمِيلَةٌ عُرْيَانَةٌ عَلَى سَاحِلِ بَحْرِ، فَبَقِيَتْ مُتَحِيرَةً فِي أَمْرِهَا. فَأَخَذَتْ طَرِيقًا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ فَإِذَا هِيَ بِامْرَأَةٍ، فَلَمَّا رَأَتْهَا الْإِمْرَأَةُ عُرْيَانَةً أَخَذَتْهَا الرَّأْفَةُ عَلَيْهَا فَأَعْطَتْهَا ثَوْبًا مِنْ ثِيَابِهَا.

فَلَبِسَتْ الثَّوْبَ وَدَخَلَتْ بَلَدَةً كَانَتْ هُنَاكَ، فَكُلُّ مَنْ وَقَعَ نَظَرُهُ عَلَيْهَا مَالَ إِلَيْهَا لِقَرَطِ مَالِهَا مِنَ الْحُسْنِ وَالْجَمَالِ، فَعَقَدَهَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الثَّرْوَةِ وَأَتَى بِهَا إِلَى دَارِهِ.

وَبَقِيََتْ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةَ سِتِّ سِنِينَ، وَأَتَتْ مِنْهُ بِخَمْسَةِ أَوْلَادٍ.
فَخَرَجَتْ يَوْمًا إِلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ وَنَزَلَتْ فِي الْمَاءِ وَأَغْمَسَتْ رَأْسَهَا فِيهِ، وَلَمَّا
أَخْرَجَتْ رَأْسَهَا نَظَرَتْ وَإِذَا هِيَ عَلَى هَيْئَتِهَا الْأُولَى عَلَى حَافَةِ الْعَيْنِ وَثِيَابُهَا عَلَى
الصَّخْرَةِ كَمَا وَضَعْتُهَا عَلَيْهَا وَوَجَدَ مَاءَ الْكُوزِ بَعْدُ لَمْ يَفْرُغْ.
فَلَبَسَ ثِيَابَهُ وَأَخَذَ الْكُوزَ وَتَوَجَّهَ إِلَى دَارِهِ، فَوَجَدَ امْرَأَتَهُ عَلَى الْهَيْئَةِ الَّتِي فَارَقَهَا
عَلَيْهَا، فَأَعْطَاهَا الْكُوزَ وَأَخَذَ طَرِيقَ الْمَسْجِدِ، فَوَجَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَهُوَ
بَعْدُ لَمْ يَفْرُغْ مِنَ الْخُطْبَةِ.
فَأَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَظْهَرَ عِنْدَهُ التَّوْبَةَ وَالنَّدَامَةَ عَلَى مَا خَطَرَ بِإِلَهِ مِنَ الشُّكِّ
وَالْإِنْكَارِ فِي مِعْرَاجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا فُلَانُ، لَمْ تُصَدِّقْنَا إِلَّا بَعْدَ مَا أَتَيْتَ بِخَمْسَةِ أَوْلَادٍ؛^(۱)
روزی امیرالمؤمنین عليه السلام بر منبر خطبه می خواند، از معراج پیامبر ﷺ یاد کرد و
اینکه آن حضرت هنگامی که خواست از خانه بیرون آید، لباسش را بر کوزه آبی
انداخت، کوزه واژگون شد، پیامبر از معراج برگشت در حالی که آب از کوزه
بیرون نیامد و بستر آن حضرت - که در آن خوابیده بود - سرد نشد.
در پای منبر امام عليه السلام یک یهودی بود که این سخن را در دل انکار کرد، از
مسجد برخاست و به خانه اش رفت، دید زنش آردی را آماده کرده است تا خمیر
کند. چون زن شوهرش را دید، کوزه ای را به او داد و گفت: آبی برایم بیاور تا این
آرد را خمیر کنم.

یهودی آن کوزه را گرفت و به چشمه ای درآمد و آن را پر آب کرد و کنار

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

خویش نهاد و لباسش را درآورد تا در آب رود [و آبتنی کند] جامه‌اش روی کوزه افتاد و [کوزه] آب واژگون شد.

یهودی داخل آب شد و سر در آب فرو برد و چون سر را بالا آورد و به خود نگریست، خود را دختری زیبا و عریان در ساحل دریا دید و در حیرت ماند. راهی را در ساحل در پیش گرفت، ناگهان به زنی برخورد. زن چون او را لُخت دید، دلش به رحم آمد و یکی از لباس‌هایش را به او داد. وی آن لباس را پوشید و به شهری که در آنجا بود درآمد. هرکس نظرش به وی می‌افتاد، به خاطر زیبایی و جمالی که داشت، شیفته‌اش می‌شد. مردی ثروتمند او را عقد کرد و به خانه‌اش آورد.

وی بر این حال شش سال ماند و پنج فرزند برای آن مرد به دنیا آورد. روزی وی سوی ساحل دریا بیرون آمد، در آب فرو شد و سرش را زیر آب بُرد و چون بیرون آورد، دید به همان هیئت نخست در کنار چشمه است و لباسش - همان گونه که آن را گذاشت - روی صخره قرار دارد و هنوز آب کوزه نریخته است.

لباسش را پوشید و سوی خانه‌اش راه افتاد، دید زنش بر همان هیئتی است که از وی جدا شد. کوزه را به وی داد و راه مسجد را در پیش گرفت و امیرالمؤمنین را بر منبر دید که هنوز در حال سخنرانی است.

پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از شک و انکاری که در معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در ذهنش گذشت، اظهار توبه و پشیمانی کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای فلانی، [سخنم را] تصدیق نکردی مگر پس از آوردن پنج اولاد.

[یاد آوری]

می‌گوییم: محمد صالح حسینی ترمذی (که از علمای سنی است) این حدیث را از کتاب مذکور، در کتابش که «المناقب المرتضویة» نام دارد، روایت کرده است.^(۱)

این قصه از داستان‌های مشهور، از اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. در روایت شیعه نام این یهودی «زُفَر» است (و دانای واقعی خداست).

تحقیقی زیبا پیرامون این حدیث که پیش از ما کسی بدان سبقت نجست
باری، این خبر از مشکلات اخباری است که در معنای آن عقول خردمندان حیران ماند. بر ما لازم است که به اختصار راز نهفته در آن را بنمایانیم.

با درخواست توفیق از خدا می‌گوییم: در ذیل حدیث «نوادر المعجزات» (که در اینجا آن مطلب را بازمی‌گوییم) دریافتی که عالم ملکوت، روح عالم ملک و غیب آن است، عالم وسیعی که در فراخی و وسعت، با عالم ملک قابل مقایسه نیست؛ زیرا عالم ملکوت به مبدأ [اعلا] نزدیک است و از کثافت‌ها و تصادمات ملکی (که علت ضیق و تنگنایند) پاک می‌باشد.

در این راستا حال جسم ظاهریات را در نظر آور که به حدود عالم ناسوت

۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی در «الذریعة ۲۲: ۳۳۴، شماره ۷۳۲۸» این کتاب را با عنوان «مناقب مرتضوی» می‌آورد و خاطرنشان می‌سازد که کتاب زیبا و جامعی درباره امامت است که در ده باب سامان یافت و به زبان فارسی و عربی (در ایران و بمبئی) به چاپ رسید. مؤلف آن از معاصران شیخ بهایی می‌باشد.

ثقة الإسلام تبریزی (م ۱۳۳۰ هـ) در «مرآة الکتب ۳: ۳۱۸» خاطرنشان می‌سازد که بعضی از اخباری که در این کتاب از «أحسن الکبار» نقل است به امام صادق علیه السلام مستند می‌باشد و بیشتر آنها مناقبی است که اهل سنت آنها را روایت نمی‌کنند، بلکه آنها را نمی‌پسندند و جعلی می‌دانند.

محدود است و به قیود آن مقید می باشد، اجزای زمان و مکان را در نمی نوردد مگر با انتقال تدریجی (یک چیز پس از چیز دیگر).

اما نفس و جان، بدان خاطر که دهری مجرّد از موادّ جسمی است، با یک نظر (بدون حرکت تدریجی و انتقال حسّی) به اوّل و آخر زمان احاطه دارد و در نتیجه زمان حال و گذشته و آینده، نزدش یکسان است و این نیست مگر بدان خاطر که وقت آن، روح این اوقات زمانی است (و چنین است محلّ آن نسبت به این مکان ها).

روشن است که روح مجرّد، در یک طرف جسم نمی افتد تا او را از احاطه به اطراف - با یک نظر - بازدارد (چنان که حال اجسام نسبت به یکدیگر چنین است). آری، هرگاه جسم به کمک تأدییات شرعی، از آلودگی ها پاک شود، در تجرّد شبیه روح می گردد و فعل آن را انجام می دهد و در این حالت، میان وی و روح - در سعه و احاطه - فرقی وجود ندارد.

و این حالت، هنگامی است که اعراض آسمان وی فرو پاشد و کوه های منبت او تُخرد گردد و زمینِ قابلیت وی صاف و هموار گردد که در آن کجی و ناهمواری نبینی. ^(۱)

در این هنگام، جسم در فضای وسیعی درمی آید که عین و اثری از این موانع نیست. در نتیجه، بر همه حجاب ها و مانع ها درمی آید و خروجش از این فضا به اختیار اوست.

۱. تضمین معنایی آیات ۱۰۵ - ۱۰۷ سوره طه: ﴿قُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾؛ از کوه های می پرسند، بگو خدا آنها را در قیامت فرو می پاشاند و زمین را صاف و هموار می سازد، به گونه ای که در آن پستی و بلندی نمی بینی.

این مطلب را نیک بفهم؛ چراکه هرگاه این را دریابی، تصدیق حدیث مشهوری را که شیعه و سنی آن را روایت کرده‌اند، نزد آسان می‌شود.

[و آن حدیث این است که:]

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ إِذَا وَضَعَ رِجْلَهُ فِي الرَّكَابِ، افْتَتَحَ الْقُرْآنَ وَإِذَا وَضَعَ رِجْلَهُ الْأُخْرَى فِيهِ خَتَمَهُ؛ ^(۱)

امیرالمؤمنین عليه السلام هرگاه پا در رکاب می‌نهاد، خواندن قرآن را می‌آغازید و آن گاه که پای دیگر را در آن می‌گذاشت، قرآن را به پایان می‌رساند.

و در بعضی از روایات آمده است:

إِنَّهُ يَخْتِمُهُ إِذَا اسْتَوَى جَالِسًا؛ ^(۲)

زمانی که امام بر زین می‌نشست، قرآن را ختم می‌کرد.

این حدیث را تنی چند [از عالمان] روایت کرده‌اند، از آنهاست:

• مولای مقدس، احمد بن محمد اردبیلی رحمته الله در «حديقة الشيعه». ^(۳)

• [ملاً] حسین کاشفی در کتاب «روضة الشهداء». ^(۴)

• صاحب «المناقب المرتضوية». ^(۵)

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

۲. همان.

۳. حديقة الشيعه ۲: ۵۶۲.

۴. در منابع در دسترس یافت نشد.

۵. همان.

همه اینها روایت را از «شواهد النبوة» (اثر عبدالرحمان جامی) نقل کرده‌اند.^(۱) این امر بدان خاطر است که هرگاه جسم به حکم روح باشد، حرکتش سریع‌تر و فراتر از این است.

نشانه آن، حرکت فلک اعظم است. بعضی گفته‌اند: فلک اعظم از طرف مُقَعَّر (فرو رفته) به اندازه‌ای که گوینده‌ای «یک» بگوید، ۱۷۳۲ فرسخ سیر می‌کند و خدا می‌داند که از سوی مُحَدَّب (برآمده) چقدر حرکت می‌کند.

و این امر نیست مگر بدان سبب که فلک اعظم از دیگر اجسام لطیف‌تر می‌باشد و به لطافت ارواح نزدیک است.

هرگاه عالم ملکوت بدین وسعت باشد، اوقات آن نیز به همین گستردگی است. بسا یک لحظه آن، چندین سال از سال‌های این عالم باشد. هرگاه شخصی در آن عالم پدید آید و یک آن از لحظه‌های آن بر وی سپری شود، مقداری مساوی چند سال از سال‌های این عالم بر وی گذشته است.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾؛^(۲) یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید.

قرآن مجید، گویاست به اینکه اندازه یک روز قیامت، پنجاه هزار سال است و این، به خاطر لطافت اجسام آسمان آخرت و زمین آن، و لطافت اجسام کسانی است که در آن دواند و نزدیک بودن آن به لطافت ارواح دهری است (چنان که اشاره به آن را دریافتی).

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۴۷.

از این روست که زمین محشر، گنجایش اولین و آخرین را دارد. مثال تقریبی آن حالت خواب نسبت به حالت بیداری است. بسا یک ساعت بخوابی، در حالی که در آن به سرزمین‌های دور سفر کنی و مدت طولانی در آنها بر تو بگذارد و آن گاه که از خواب برخیزی، درمی‌یابی که از اوقات این عالم جز یک ساعت نگذشته است.

این روند، به خاطر لطافت عالم خواب (که جزو عالم مثال به شمار می‌آید) می‌باشد با اینکه عالم خواب، در حد لطافت عالم دهر محض نیست، تنها برزخی میان عالم دهر محض و زمان است (از سمت بالا به عالم دهر محض نظر دارد و از سمت پایین به زمان ناظر است) چه رسد به عالم دهر محض.

هرگاه این تفصیل را دریافتی، به حل اشکال خبر بازمی‌گردیم و می‌گوییم: امیرالمؤمنین علیه السلام چون خواست حجت را بر آن یهودی - به صورت معاینه - روشن سازد، به مدد لطیفه اعجازی‌اش (که آن را نقل کردیم) وی را به ملکوت اجسام انتقال داد و او را - در این مدت - در آن نگه داشت، سپس به حالتی که بود بازش گرداند تا راز معراج و سرعت سیر واقع در آن را به او بشناساند و اینکه آنچه را شنید - به هیچ وجه - بُعدی ندارد؛ چراکه جسم پیامبر صلی الله علیه و آله در لطافت و احکام، با روح آن حضرت، متحد است.

برادرم، آنچه را از حکم آل رسول - در این کلمات اندک - برایت هدیه کردیم، نیک بفهم، برایت باب‌هایی از علم باز می‌شود که از هر باب آن، هزار باب گشوده می‌شود.

بیشتر اخبار معجزه‌ها و خوارق العادات نقل شده، بر این اصل اصیل مبتنی است؛ و خدا ما را بس باشد و نیکو و کیلی است.

حدیث (۳۳)

حدیث جنی و آنچه میان او و امیرالمؤمنین علیه السلام در عهد سلیمان بن داود علیه السلام

جریان یافت

از المجلی، اثر محمد بن ابی جمهور احسائی.

از اهل اخبار روایت است که گفتند:

دَخَلَ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَتَ الْفَجْرِ شَخْصٌ مَهِيْبٌ عَظِيْمُ الْخِلْقَةِ، لَهُ قَامَةٌ كَالنَّخْلَةِ وَصَوْتُ جَهْوَرِيٍّ وَعَيْنَاهُ كَالْجَمْرَتَيْنِ.

قَالَ: فَدَخَلَ أَهْلَ الْمَسْجِدِ مِنْهُ رُعْبٌ عَظِيْمٌ، فَبَيْنَا هُوَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَكَلَّمُ مَعَهُ وَيَسْأَلُهُ حَوَائِجَهُ إِذْ دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَلَمَّا رَأَاهُ ذَلِكَ الشَّخْصُ دَهَشَ مِنْ سَطَوْتِهِ وَذَهَلَ عَقْلُهُ، وَجَعَلَ يَزْعُرُ زَعْرًا عَجِيْبًا.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتُبْتُ لَا بَأْسَ عَلَيْكَ! وَقَصَّ عَلَيَّ قِصَّتَكَ وَمَا جَرَى بَيْنَكَ وَبَيْنَ هَذَا الشَّابِّ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ مِنْ نَمَارِدَةِ الشَّيَاطِينِ وَفَرَّاعَتِهِمْ فِي عَهْدِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، فَخَرَجْتُ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي مَعَ أَصْحَابِي (وَنَحْنُ عِشْرُونَ نَمْرُودٍ وَأَنَا رَئِيسُهُمْ) فَصَعَدْنَا إِلَى السَّمَاءِ لَاسْتِرَاقِ السَّمْعِ، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنْهَا نَزَلَ إِلَيْنَا هَذَا الشَّابُّ فِي الْهَوَاءِ وَبِيَدِهِ شِهَابٌ يَتَوَقَّدُ، فَحَمَلَ عَلَيْنَا فَهَرَبْنَا مِنْهُ وَتَفَرَّقْنَا، وَأَرَدْتُ أَنَا أَنْ أَغْوَصَ فِي الْبَحْرِ، وَلَمَّا قَرَبْتُ مِنْهُ اعْتَرَضَنِي هَذَا الشَّابُّ وَقَطَعَ عَلَيَّ الطَّرِيقَ، وَصَاحَ بِي صَيْحَةً، ثُمَّ رَمَانِي بِالشَّهَابِ الَّذِي كَانَ بِيَدِهِ؛ فَوَقَعْتُ فِي قَعْرِ الْبَحْرِ.

قَالَ الرَّاوي: فَكَشَفَ عَنْ سَاقِهِ وَإِذَا هُوَ كَنَهْرٍ أَوْ خَنْدَقٍ عَظِيمٍ وَأَثَرُ الْجِرَاحَةِ ظَاهِرٌ عَلَيْهِ.

قَالَ: فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ وَكَّلَ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِحِفْظِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَأَهْلِ السَّمَاءِ.
فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَلِكَ الْجَنِّي يَنْظُرُ إِلَيْهِ نَظَرَ الْخَائِفِ وَيَرْتَعِدُ مِنْ هَيْبَتِهِ.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا بَأْسَ عَلَيْكَ، سَلْ حَاجَتَكَ، فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ ثُمَّ قَامَ وَمَضَى؛^(۱)

در هنگام [طلوع] فجر شخص هولناک غول آسایی به مسجد پیامبر ﷺ درآمد، قامتی مانند نخل و صدایی درشت داشت و چشمانش مانند دو پاره آتش بود.
[راوی] می‌گوید: اهل مسجد از وی بسیار بیمناک شدند. در همان هنگام که وی نزد پیامبر ﷺ بود و با او سخن می‌گفت و خواسته‌هایش را می‌پرسید، امیرالمؤمنین علیه السلام درآمد. چون وی آن حضرت را دید از سطوت امام علیه السلام حیران ماند و عقلش پرید و ترس و لرز عجیبی او را فرا گرفت.
پیامبر ﷺ فرمود: آرام باش، کاری به تو ندارد! قصه‌ات را برایم نقل کن، و ماجرای را که میان تو و این جوان گذشت، بازگویی.

آن شخص گفت: ای رسول خدا، من - در دوران سلیمان بن داود - از نمرودهای شیاطین و از فرعون‌های آنها بودم. شبی از شب‌ها با یارانم (۲۰ نمرود که من رئیسشان بودم) برای استراق سمع به آسمان بالا رفتیم. چون به آن نزدیک شدیم، این جوان با شهابی افروخته - در دست - در هوا سوی ما فرود آمد و به ما حمله کرد، ما گریختیم و پراکنده شدیم. می‌خواستم در دریا غوطه‌ور

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

شوم، خون به آن نزدیک شدم، این جوان نگذاشت و راه را بست و بر سرم فریاد کشید، سپس با شهابی که در دست داشت مرا هدف قرار داد، در قعر دریا افتادم. راوی می‌گوید: سپس ساقش را (که مانند نهر یا خندق بزرگ به نظر می‌آمد و اثر جراحت بر آن پیدا بود) نمایاند.

رسول خدا ﷺ چنان خندید که دندان‌های کرسی‌اش آشکار شد، سپس فرمود: خدای عز و جل علی بن ابی طالب را برای حفظ اهل زمین و آسمان گماشت. امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد و جلو رسول خدا ﷺ نشست و آن جناب ترسان به آن حضرت می‌نگریست و از هیبت امام علیه السلام می‌لرزید.

رسول خدا ﷺ فرمود: کاری به تو ندارد! حاجت را بخواه [وی آنچه را می‌خواست بیان داشت] آن حضرت حاجت او را برآورد، سپس وی برخاست و رفت.

حدیث (۳۴)

حدیث یکی از جن‌ها و ماجرای که میان وی و امیرالمؤمنین علیه السلام پانصد سال پیش از خلقت آدم روی داد

مشارق الأنوار، اثر حافظ بُرسی رحمه الله.

می‌گوید:

إِنَّ جَنِّيًّا كَانَ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ^(۱) فَأَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَ الْجَنِّيُّ يَتَصَاغَرُ لَدَيْهِ تَعْظِيمًا لَهُ وَخَوْفًا مِنْهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ أَطِيرُ مَعَ الْمَرَدَةِ

۱. در «مشارق» آمده است: أما سمعتَ قصّة الجنّي إذ كان عند النبي جالساً ...؛ و در «مدينة المعاجز» بدین گونه ضبط است: إِنَّ جَنِّيًّا كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ جَالِسًا ...

فِي السَّمَاءِ ^(۱) قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِخَمْسَمِائَةِ عَامٍ، فَرَأَيْتُ هَذَا فِي السَّمَاءِ، فَخَرَجَنِي وَأَلْقَانِي إِلَى الْأَرْضِ فَهَوَيْتُ إِلَى السَّابِعَةِ مِنْهَا فَرَأَيْتُهُ هُنَاكَ كَمَا رَأَيْتُهُ فِي السَّمَاءِ؛ ^(۲)

یکی از جنیان نزد پیامبر ﷺ نشسته بود که امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. جنی از ترس آن حضرت و احترام به او [پیش پای آن حضرت به خاک افتاد و] اظهار کوچکی کرد، سپس گفت: ای رسول خدا، پانصد سال پیش از خلقت آدم، در آسمان به همراه دیوها می پریدم، این شخص را در آسمان دیدم، مرا بیرون راند و به زمین افکند. به [طبقه] هفتم زمین پایین رفتم، او را - چنان که در آسمان مشاهده کردم - در آنجا دیدم.

حدیث (۳۵)

حدیث یک جنی دیگر و قصه او با علی علیه السلام در عهد نوح علیه السلام

لوامع الأنوار، اثر حافظ برسی رحمه الله.

این کتاب، غیر از «مشارق الأنوار» می باشد و در آن آمده است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ جَالِسًا وَعِنْدَهُ جَنِّيٌّ يَسْأَلُهُ عَنْ قَضَايَا مُشْكِلَةٍ، فَأَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَتَصَاغَرَ الْجَنِّيُّ حَتَّى صَارَ كَالْعُصْفُورِ، ثُمَّ قَالَ: أَجِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ: مِمَّنْ؟

قَالَ: مِنْ هَذَا الشَّابِّ الْمُقْبِلِ. ^(۳)

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَمَا ذَاكَ؟

۱. در «مشارق الأنوار»، «إلى السماء» ضبط است.

۲. مشارق الأنوار: ۳۴۳؛ مدينة المعاجز ۲: ۴۴۵-۴۴۶، حدیث ۶۷۱.

۳. در «مشارق» آمده است: من هذا الفتى المقبل.

فَقَالَ الْجَنِّيُّ: أَتَيْتُ سَفِينَةَ نُوحٍ لِأَغْرِقَهَا يَوْمَ الطُّوفَانِ، فَلَمَّا تَنَاوَلْتُهَا ضَرَبَنِي هَذَا
فَقَطَعَ يَدَيَّ، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ وَهِيَ مَقْطُوعَةٌ.
فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ كَذَلِكَ (۱)؛ (۲)

رسول خدا ﷺ نشسته بود و یک جنی از آن حضرت قضایای مشکل را
می پرسید [در این هنگام] امیرالمؤمنین (علیه السلام) [به آن سو] می آمد. جنی به قدری
خود را کوچک کرد که مانند گنجشک شد، سپس گفت: ای رسول خدا، پناهم ده.

پیامبر ﷺ پرسید: از چه کسی؟

جنی گفت: از این جوان که می آید.

پیامبر ﷺ پرسید: ماجرا چیست؟

جنی گفت: به سفینه نوح درآمدم تا آن را روز طوفان غرق سازم. چون آن را
به دست گرفتم، این جوان مرا زد و دستم را قطع کرد. سپس دستش را که بریده
بود، درآورد.

پیامبر ﷺ فرمود: او، چنین است.

حدیث (۳۶)

جنی دیگری و ماجرای از علی (علیه السلام) که بر او در عهد سلیمان رخ داد
لوامع الأنوار، اثر حافظ برسی رحمه الله.
نیز در این کتاب آمده است:
إِنَّ جِنِّيًّا كَانَ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)، فَاسْتَعَاثَ

۱. در «مشارق»، «هو ذاك» و در دیگر مآخذ «هو ذاك» ضبط است.

۲. مشارق الأنوار: ۱۳۲؛ مدينة المعاجز ۱: ۱۴۲، حدیث ۸۱.

الْجَنِّيُّ، وَقَالَ: أَجِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ هَذَا الشَّابِّ الْمُقْبِلِ.
قَالَ: وَمَا فَعَلَ بِكَ؟

قَالَ: تَمَرَّدْتُ عَلَى سُلَيْمَانَ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ مِنَ الْجِنِّ جَمَاعَةٌ، فَطَلَّتْ^(۱) عَلَيْهِمْ،
فَجَاءَنِي هَذَا وَهُوَ فَارِسٌ^(۲) فَأَسْرَنِي وَجَرَحَنِي، وَهَذَا مَكَانُ الضَّرْبَةِ إِلَى الْآنِ لَمْ
يَنْدَمِلْ^(۳)؛

یک جنی نزد رسول خدا ﷺ نشستہ بود. امیرالمؤمنین [بدان سو] روی
آورد. جنی کمک خواست و گفت: ای رسول خدا، از این جوان که می آید،
پناهم ده.

پیامبر ﷺ پرسید: به تو چه کرده است؟

جنی گفت: بر سلیمان یاغی شدم، جماعتی از جن را سویم فرستاد، بر آنها
برتری یافتم. این جوان سواره آمد، مرا اسیر و مجروح ساخت و این مکان
ضربت اوست که تاکنون بهبود نیافته است.

[یاد آوری]

می گویم: در بعضی از جوامع حدیثی از کتاب «دُرَرُ الْمَطَالِبِ وَغُرَرُ الْمَنَاقِبِ»
مانند دو خبر اخیر نقل شده است.

روایت اخیر را سید محقق، سید نعمه الله جزائری رحمہ اللہ در کتاب «الْأَنْوَارُ»
می آورد و در آخر آن می افزاید که پیامبر ﷺ به او فرمود:

۱. در مآخذ آمده است: فَأَرْسَلَ إِلَيَّ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ، فَطَلَّتْ ...

۲. در مآخذ، «فَجَاءَنِي هَذَا الْفَارِسُ» ضبط است.

۳. تفسیر برهان ۱: ۲۶۶؛ حلیۃ الأبرار ۲: ۱۵؛ مدینۃ المعاجز ۱: ۱۴۲، حدیث ۸۲؛ نیز بنگرید به،
مشارق الأنوار: ۱۳۲.

أَدْنُ مِنْ عَلِيٍّ حَتَّى يُطِيبَ جَرَّاحَتَكَ وَتُؤْمِنُ بِهِ وَتَكُونَ مِنْ شِيعَتِهِ،
فَفَعَلَ؛ ^(۱)

پیش علی برو تا زخمت را درمان کند و شفا بخشد و به او ایمان
آوری و شیعه او شوی.
وی این کار را انجام داد.

[حضور باطنی علی علیه السلام با پیامبران پیشین]

می‌گویم: در این روایات چهارگانه - به هیچ وجه - جای تعجب نیست؛ زیرا
اخبار بسیاری از شیعه و سنی وجود دارد که انوار پیامبر و ائمه علیهم السلام روزگارانی
دراز پیش از خلقت آدم آفریده شد.

گرچه مراد از این سبقت و تقدّم، سبقت زمانی عَرَضی نیست (و تنها سبقت
ذاتی مقصود است) لیکن مستلزم تعالی [و فراتری] انوار آنان علیهم السلام از حدود این
زمان‌های ظاهری می‌باشد و در نتیجه، آنان با اولین در اول‌اند و با آخرین در
آخر.

و همین، راز سخنی است که در روایت مشهور هست و سید نعمه الله جزائری
در کتابش (از کتاب «القدسیات» اثر یکی از محققان سنی) آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله
روایت می‌کند که به علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، بَعَثْتُ ^(۲) عَلِيًّا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ

۱. الأنوار النعمانية ۱: ۲۷-۲۸.

۲. در «الأنوار النعمانية» (نسخه نور) «بعثت» ضبط است. نیز جزائری در «النور المبين فی قصص
الأنبياء والمرسلين: ۹۱» از صاحب کتاب «القدسيات» نقل می‌کند که جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

بَاطِنًا وَمَعَكَ ظَاهِرًا؛^(۱)

ای علی، خدای متعال به من فرمود: ای محمد، علی را باطناً با انبیا و ظاهراً با تو برانگیختم.

سپس سید نعمه الله ﷺ می نگارد:

اینکه بعثت علی را باطناً روایت می کند، مضمون آن در اخبار اهل بیت علیهم السلام از علی علیه السلام هست و همین در نهایت تحقیق به سر الهی اشاره دارد؛ اینکه از آن حضرت روایت است که در جواب کسی که از فضل او و فضل انبیای پیش از او پرسید، با اینکه آنان غایت اعجاز را به دست آوردند:

• ابراهیم را خدای متعالی از آتش نمرود نجات داد و آتش را بر او سرد و سلامت گرداند.

• نوح را خدا از غرق رهانید.

• موسی را از دست فرعون نجات بخشید و خدا تورات را به او داد و آن را به او آموزاند.

• عیسی را در گهواره نبوت داد و زبانش را به حکمت و نبوت گویا ساخت.

• باد و جن و انس و همه مخلوقات را به فرمان سلیمان درآورد.

علی علیه السلام فرمود:

⇒ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَلِيًّا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ بَاطِنًا وَبَعَثَهُ مَعَكَ ظَاهِرًا؛ خدا علی را باطناً با انبیا برانگیخت و ظاهراً با تو مبعوث کرد.

۱. الأنوار النعمانية ۱: ۲۸.

وَاللّٰهُ كُنْتُ مَعَ اِبْرَاهِيْمَ فِي النَّارِ، وَاَنَا الَّذِي جَعَلْتُهَا عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا.
وَكُنْتُ مَعَ نُوحٍ فِي السَّفِيْنَةِ، فَاَنْجَيْتُهُ مِنَ الْغَرَقِ.
وَكُنْتُ مَعَ مُوسٰى، فَعَلَّمْتُهُ التَّوْرَةَ.
وَاَنْطَقْتُ عِيْسٰى فِي الْمَهْدِ، وَعَلَّمْتُهُ الْاِنْجِيْلَ.
وَكُنْتُ مَعَ يُوسُفَ فِي الْجُبِّ، فَاَنْجَيْتُهُ مِنْ كَيْدِ اِخْوَتِهِ.
وَكُنْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ عَلَى الْبَسَاطِ، وَسَخَّرْتُ لَهُ الرِّياحَ؛^(۱)
به خدا سوگند، من با ابراهیم بودم و آتش را بر او خنک و سلامت ساختم.

من با نوح در سفینه بودم و از غرق نجاتش دادم.
من همراه موسی بودم و او را تورات آموختم.
من عیسی را در گهواره به زبان آوردم و انجیل را یادش دادم.
من با یوسف بودم و او را از نیرنگ برادرانش رهانیدم.
من با سلیمان بر آن فرش بودم و باد را به تسخیرش درآوردم.
خبر احضار امیرالمؤمنین علیه السلام تخت بلقیس را نزد سلیمان

به نقل از ثعلبی سنّی

مُلاً فتح الله کاشانی در تفسیرش (خلاصة المنهج) از ثعلبی - به سندش - از عبدالله بن سلام روایت می‌کند که:

سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الَّذِي أَتَى بِعَرْشِ بَلْقِيسَ مِنْ سَبَأٍ، وَأَحْضَرَهُ عِنْدَ سُلَيْمَانَ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَحْضَرَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِاسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْعِظَامِ؛^(۱)

از پیامبر ﷺ درباره کسی سؤال شد که تخت بلقیس را از «سبا» آورد و نزد سلیمان حاضر ساخت.

پیامبر ﷺ فرمود: علی بن ابی طالب، به وسیله یکی از نام‌های بزرگ خدا، آن را حاضر کرد.

سپس صاحب حدیث، سخنی را می‌آورد که این معنا را تأیید می‌کند [اینکه] پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ، كُنْتَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعِيَ جَهْرًا؛

ای علی، تو با دیگر انبیا در نهان بودی و با من آشکارا.

و اخبار ثابتی که بیان می‌دارد امام علیه السلام در زمان‌های پیشین به هر صورتی که می‌خواست، نمایان می‌شد و از آن امور شگفتی آشکار می‌شود.^(۲)

۱. تفسیر خلاصه منهج الصادقین ۴: ۱۲۶.

۲. تفسیر خلاصه منهج الصادقین ۴: ۱۲۶.

متن عبارت این تفسیر که به زبان فارسی می‌باشد چنین است: ثعلبی که یکی از راویان اهل سنت است آورده که عبدالله سلام از حضرت رسالت ﷺ پرسید که یا رسول الله، چه کس بود که تخت بلقیس را از شهر سبا به نزد سلیمان آورد؟ فرمود: آن کس نبود مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که به اسمی از أسماء اعظم الهی تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت و آنکه پیغمبر با علی گفت یا علی، تو با پیغمبران سابق بودی به پنهان و با من به آشکارا.

نیز بنگرید به، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین ۷: ۱۵؛ مشارق الأنوار: ۱۳۲؛ تفسیر المحيط الأعظم ۵: ۲۷۸.

وی سپس می نویسد:

و از این باب است، قصّه دشت ارژنه با سلمان فارسی.^(۱)

از این رو، وجهی ندارد که به شیخ حافظ برسی علیه السلام - به خاطر نقل این اخبار و اعتقاد به مضامین آنها - تهمت غلو و ارتفاع زده شود (چنان که میان کوه فهمان مشهور است).

بلکه اگر امثال اینان، در مراتب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله (و مقامات بلندی را که خدا به آنان اختصاص داد، مقام هایی که فرشته مقرب و پیامبر مرسل به پای آنها نمی رسد) بصیرت نافذ داشتند، بُرسی علیه السلام را در حق آنان علیهم السلام قاصر یا مقصّر می یافتند، چه رسد به اینکه اهل غلو باشد.

اگر مقدار معرفت بُرسی به ائمه علیهم السلام همانی باشد که در کتاب هایش (مشارق الأنوار، لوامع الأنوار و غیر این دو) می آورد، سرمایه اش به راستی اندک است. پیرامون قرقگاه، نگهبانی داد و در مراتع آن نچرخید، لباس گشادی پوشید و همه اش را برنگرفت، به سرچشمه درآمد و در حوض آن شنا نکرد، به ساحل دریا رسید و در عمق آن نرفت.

آری، وی - به اجمال - اهل تسلیم است و به همین، از هموعانش (که همین مقدار هم از دستشان رفت) تمایز می یابد؛ زیرا آنان در مراتب آل محمد (صلوات خدا بر پیامبر و ایشان باد) سخنانی گفتند که اگر امر بر آنها بنا شود، برای آنان علیهم السلام بر دیگران فضلی باقی نمی ماند جز اینکه نماز را ترک نمی کنند، زکات را می پردازند، و بر مستحبات مداومت دارند و به محرّمات و مکروهات دست نمی یازند.

۱. همان؛ عبارت مأخذ چنین است: و قصّه دشت ارژن با سلمان فارسی علیه السلام از این مقوله است.

بهره این عالمان، از علم همین مقدار است،^(۱) ای صاحبان بصیرت، عبرت
گیرید.^(۲)

حدیث (۳۷)

حدیث چاه علم

از کنز الواعظین، اثر بعضی از مشایخ معاصر.^(۳)

از یکی از کتاب‌ها، از شیخ ابوالحسن بکری (صاحب الأنوار) از ابو سعید
حُدَری و حُذیفَةُ بن الیمان، روایت است که گفتند:

لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ غَزَاةِ السَّكَاسِكِ وَالسَّكُونِ، مُؤَيِّدًا مَنْصُورًا مُتَوَجِّحًا
مَخْبُورًا، قَدْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ وَأَقَرَّ بِالنَّصْرِ عَيْنَيْهِ، إِذْ دَخَلَ أَرْضًا مُقْفَرَةً وَبَرَارِي
مُغْبَرَةً، ذَاتَ طُرُقٍ دَارِسَةٍ، وَأَشْجَارٍ يَابِسَةٍ، وَأَنْهَارٍ طَامِسَةٍ، لَيْسَ فِيهَا حَسِيسٌ وَلَا
أَنْيْسٌ، إِلَّا زَعِيقُ الْجَانِّ وَعَوَى الْغِيلَانِ، لَا يُوجَدُ فِيهَا رَاهِبٌ وَلَا يَهْتَدِي فِيهِ ذَاهِبٌ.
فَاشْتَدَّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْحَرُّ وَعَظُمَ عَلَيْهِمُ الْأَمْرُ وَقَلَّ الصَّبْرُ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ فِيكُمْ يَعْرِفُ هَذِهِ الْأَرْضَ؟
فَقَامَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ أُمَيَّةَ الضَّمَرِيِّ وَقَالَ: أَنَا أَعْرِفُ هَذِهِ الْأَرْضَ، تُسَمَّى وَادِي
الْكُثَيْبِ الْأَزْرَقِ، يَضِلُّ فِيهِ الدَّلِيلُ، وَلَا يُوجَدُ فِيهِ ظِلٌّ وَلَا ظَلِيلٌ، وَلَا يَدْخُلُهُ رَكَبٌ
إِلَّا بَرَكَ، وَلَا جَيْشٌ إِلَّا هَلَكَ، لَا يُدْرَى أَيْنَ طَرِيقُهُ؟ خَلِيَّةٌ مِنَ الْإِنْسِ، عَامِرَةٌ بِالْجَنِّ،

۱. تضمین آیه ۳۰ سورة نجم: ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ﴾.

۲. تضمین آیه ۲ سورة حشر: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾.

۳. این کتاب، اثر ملا محمد صالح برغانی (۱۲۰۰ - ۱۲۷۱ هـ) است. وی از عالمان پارسا و از
مجتهدان دوران قاجار به شمار می‌آید که دارای آثار بسیاری به زبان عربی و فارسی است (اعیان
الشیعه ۹: ۳۶۹ - ۳۷۰).

يَعْوِي الْغِيلَانُ فِي خِبَائِهَا، يَتَحَيَّرُ فِيهَا الْإِنْسَانُ.

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ ذَلِكَ وَسَمِعَ الْمُسْلِمُونَ أَيْقَنُوا بِالْهَلَاكِ، ثُمَّ لَازُوا
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُسْتَجِيرِينَ بِهِ، وَقَدْ حَمِيَ الْهَجِيرُ وَأَسْوَدَ الْبُرُّ مِنْ عَظَمِ وَهِيَجِ الْحَرِّ، فَقَالَ
النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا بَرْدَةً^(١) أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ، وَأَضْمِنُ لَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ؟

فَعِنْدَهَا قَالَ عُمَرُ بْنُ أُمَيَّةِ الضَّمْرِيُّ: هَاهُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ بَرْدٌ يُقَالُ لَهَا بِئْرُ ذَاتِ
الْعَلَمِ، مَاؤُهُ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ لَأَنَّهُ بئرٌ مَغْمُورٌ مِنَ الْجَنِّ
وَالْعَفَارِيتِ الْمُتَمَرِّدِينَ عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، يَمْنَعُونَ الْمَاءَ عَنِ النَّاسِ، بِلَهْيَبِ
النَّيْرَانِ وَعَوَاصِفِ الدُّخَانِ، مَا نَزَلَ بِهِ رَكْبٌ إِلَّا أَهْلَكُوهُ، وَلَا جَيْشٌ إِلَّا حَرَّقُوهُ.
وَقَدْ نَزَلَ بِهِ تُبَّعُ الْيَمَانِيُّ فَأَحْرَقُوا مِنْ عَسْكَرِهِ عَشْرَةَ آلَافٍ فَارِسٍ.

وَنَزَلَ بِهِ بَرْهَامُ بْنُ فَارِسٍ، فَهَلَكَ مِنْ عَسْكَرِهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ.

وَنَزَلَ بِهِ سَعْدُ بْنُ بَرْزَقٍ، فَأَهْلَكَ مِنْ عَسْكَرِهِ بِقَدْرِ عِشْرِينَ أَلْفَ فَارِسٍ.

وَإِنَّ جَمَاعِمَ فِي أَطْرَافِهِ كَبِيضُ النَّعَامِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى
اللَّهِ.

ثُمَّ إِنَّهُ نَزَلَ وَأَمَرَ الْمُسْلِمِينَ بِالنُّزُولِ فَنَزَلُوا وَنَصَبُوا خِيَامَهُمْ وَالْأَرْضُ مَا تَزْدَادُ إِلَّا
حَرًّا، وَهُمْ مَعَ ذَلِكَ عَطَاشٌ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ نَادَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ وَالْمُسْلِمِينَ، مَنْ يَمْضِي
إِلَى هَذِهِ الْبئرِ وَيَكْشِفُ لَنَا خَبْرَهُ وَأَضْمِنُ لَهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى الْجَنَّةَ؟

١. در نسخه، همین گونه ضبط است (مؤلف رحمه الله).

فَقَامَ أَبُو الْعَاصِ بْنِ رَيْعٍ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي بِهِ عَارِفٌ، وَقَدْ نَزَلْتُ عَلَيْهِ وَنَحْنُ فِي خَلْقٍ كَثِيرٍ فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهِ، وَخَرَجْتُ عَلَيْنَا عَفَارِيثُهُ فَمَا سَلِمَ مِنَّا إِلَّا مَنْ سَبَقَ بِهِ جَوَادُهُ، وَلَكِنْ ذَلِكَ الْيَوْمَ كُنَّا نَعْبُدُ الْأَصْنَامَ وَالْيَوْمَ قَدْ هَدَانَا اللَّهُ بِكَ يَا خَيْرَ الْأَنَامِ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: أَنْتَ لَهَا يَا أَبَا الْعَاصِ، شَكَرَ اللَّهُ لَكَ مَقَامَكَ وَقَوَى عَزَمَكَ. ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِالْمَسِيرِ وَضَمَّ إِلَيْهِ عَشْرَةَ مِنْ أَصْحَابِهِ، مِنْهُمْ أَبُو دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيُّ، وَقَيْسُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ عِبَادَةَ، وَسَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، وَعِبَادَةُ بْنُ بَشِيرٍ، وَثَابِتُ بْنُ بَحْسٍ، وَعُمَرُ بْنُ أُمَيَّةِ الضَّمْرِيُّ وَغَيْرُهُمْ.

ثُمَّ سَارُوا وَأَخَذُوا مَعَهُمْ عَشْرِينَ مِنَ الْمَطَايَا عَلَيْهَا الْقِرْبُ وَالرَّوَايَا، وَدَنَوْا مِنَ الْبَرِّ وَهُمْ يُكَبِّرُونَ وَيُهْلِلُونَ وَيُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ.

فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنَ الْبَرِّ وَإِذَا بِعَفْرِيَةٍ قَدْ خَرَجَ عَلَيْهِمْ كَأَنَّهُ النَّخْلَةُ السَّيْحُونُ، وَعَيْنَاهُ يَتَفَدَّانِ كَأَنَّهُمَا جَمْرَاتٌ، وَالتَّيْرَانُ تَخْرُجُ مِنْهَا، ثُمَّ إِنَّهُ تَطَاوَلَ حَتَّى بَلَغَ السَّحَابَ، وَصَاحَ بِنَا صِيْحَةً أَعْظَمَ مِنَ الرَّعْدِ الْقَاصِفِ، فَتَزَلَّزَتْ لَهَا الْأَرْضُ.

قَالَ: فَعَزَمْنَا عَلَى أَنْ نَهْرُبَ لِمَا دَخَلْنَا مِنَ الرُّعْبِ، فَقَالَ أَبُو الْعَاصِ: يَا إِخْوَانِي، مِنَ الْمَوْتِ تَهْرَبُونَ وَأَنْتُمْ إِلَى اللَّهِ صَائِرُونَ؟! ارْجِعُوا إِلَى رِحَالِكُمْ وَدَعُونِي أَنَا وَهَذَا الْعَفْرِيَةُ، فَإِنْ ظَفَرْتُ بِهِ فَهُوَ الْمُرَادُ، وَإِنْ ظَفَرَ فَأَنْجُوا بَأَنْفُسِكُمْ سَالِمِينَ، وَأَبْلِغُوا سَلَامِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.

ثُمَّ إِنَّ أَبَا الْعَاصِ جَرَّدَ سَيْفَهُ وَدَنَا مِنَ الْعَفْرِيَةِ وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

نَحْنُ سُلَالَاتِ الْمَعَالِي وَالْكَرَمِ وَأَوْلِيَاءُ اللَّهِ سُكَّانُ الْحَرَمِ
أَرْسَلَنَا مُحَمَّدٌ تَاجَ الْأُمَمِ الْمُصْطَفَى الْمُخْتَارُ مِصْبَاحُ الظُّلَمِ

لِنَسْتَقِي مِنْ بَثْرِكُمْ ذَاتَ الْعَلَمِ وَنَقْتُلُ الْجَانَ عَبْدَ الصَّنَمِ
فَعِنْدَ ذَلِكَ نَادَاهُ الْعِفْرِيْتُ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فِي هَذَا الْبِئْرِ الْمُلُوكَ الْعَاصِيَةَ وَالْعَفَارِيْتُ
الْمُتَمَرِّدَةَ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ تَمَرَّدْنَا عَلَيْهِ، وَقَتَلْنَا قَوْمَ عَادٍ وَغَيْرَهُمْ مِنْ
الْأُمَمِ السَّابِقَةِ وَمَا مَرَّ عَلَيْنَا أَحَدٌ إِلَّا أَهْلَكْنَاهُ؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْعَاصِ: يَا وَيْلَكَ! لَسْنَا نَحْنُ كَمَنْ لَا قِيَتَ! نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ وَأَحْزَابُ
رَسُولِ اللَّهِ، فَارْجِعْ - يَا وَيْلَكَ - خَائِبًا مَذْخُورًا، فَلَا بُدَّ مِنْ وُرُودِ هَذَا الْبِئْرِ وَشُرْبِ
مَائِهِ، فَإِنْ أَجَبْتُمْ طَائِعِينَ وَإِلَّا أَجَبْتُمْ كَارِهِينَ.

وَأَنْشَأَ أَرْبَعَ آيَاتٍ، فَمَا اسْتَتَمَ أَبُو الْعَاصِ كَلَامَهُ حَتَّى صَرَخَ بِهِ الْعِفْرِيْتُ صَرْخَةً
عَظِيمَةً رَجَفَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَارْتَعَدَتْ مِنْهَا الْفَرَائِصُ، ثُمَّ إِنَّهُ أَرْخَى عَلَيْهِ كَلْكَلَهُ فَكَانَ
أَبُو الْعَاصِ كَالْعُصْفُورِ فِي مِخْلَابِ الْبَارِ فَأَحْرَقَهُ.

قَالَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ: فَسَمِعْنَا أَبَا الْعَاصِ يَقُولُ: بَلَّغُوا سَلَامِي رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ عُمَرُ: فَوَلَّيْنَا هَارِيِينَ، فَلَمَّا سَمِعْنَا الْعِفْرِيْتُ عَادَ إِلَى الْبِئْرِ، دَنَوْنَا مِنْ أَبِي
الْعَاصِ، وَإِذَا هُوَ فَحْمَةٌ سَوْدَاءُ، فَوَقَفْنَا نَبْكِي عَلَيْهِ وَإِذَا نَحْنُ بِأَصْوَاتٍ هَائِلَةٍ، فَإِذَا
بِدُخَانٍ قَدْ غَشَانَا مِنَ الْبِئْرِ وَأَحَاطَتْ بِنَا شُهْبُ النَّيْرَانِ وَخَرَجَ عَلَيْنَا أَصْنَافُ الصُّورِ.

قَالَ عُمَرُ: فَوَلَّيْنَا هَارِيِينَ وَنَقَرُوا الْقُرْآنَ حَتَّى بَعَدْنَا مِنَ الْبِئْرِ ثُمَّ أَمِنَّا وَسِرْنَا حَتَّى
أَشْرَفْنَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَاتَيْنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يَبْكِي عَلَى أَبِي الْعَاصِ قَدْ نَزَلَ
عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ وَأَخْبَرَهُ بِهِلَاكِهِ، وَأَمَرَ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

قَالَ عُمَرُ: فَنَادَيْتُ: عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكُمْ فِي أَبِي الْعَاصِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَالَّذِي رُوحِي بِيَدِهِ، إِنَّ رُوحَ أَبِي الْعَاصِ فِي حَوْصِلَةِ طَيْرٍ
أَخْضَرَ يَرْتَعُ بِهَا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ.
قَالَ فَتَمَنِّيْنَا أَنْ نَكُونَ مَكَانَهُ.

وَكَانَ الْإِمَامُ ﷺ قَدْ تَأَخَّرَ عَنِ الْعَسْكَرِ فِي حَاجَةٍ عَرَضَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا
أَقْبَلَ اسْتَقْبَلَهُ عُمَرُ بْنُ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيُّ، وَقَالَ لَهُ: عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ فِي أَبِي الْعَاصِ قَدْ
حَرَقَهُ عَفْرِيتٌ مِنْ عَفَارِيتِ بَنِي ذَاتِ الْعَلَمِ!
قَالَ عُمَرُ: فَهَمَلْتُ عَيْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بِالْذُّمُّوعِ، ثُمَّ نَزَلَ عَنْ جَوَادِهِ وَأَقْبَلَ
حَتَّى جَلَسَ بِجَانِبِ النَّبِيِّ ﷺ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَذَا سَلَفُكَ أَبُو الْعَاصِ يَسْفِي عَلَيْهِ التُّرَابُ.
فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ ﷺ: قَدْ عَطِشْتُ أَكْبَادَ الْمُسْلِمِينَ فَأَمْرَنِي بِالْمَسِيرِ إِلَيْهِ.
فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، سِرْ إِلَيْهِ، فَإِنَّ اللَّهَ حَافِظُكَ وَنَاصِرُكَ، وَلَكِنْ خُذْ
مَعَكَ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ أَبِي الْعَاصِ.
ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الرَّايَةَ وَقَامَ إِلَيْهِ مُشِيعًا، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَأَقْبَلَ يَدْعُو اللَّهَ.
ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَسَارَ الْإِمَامُ ﷺ وَسَرْنَا مَعَهُ، فَلَمَّا أَبَانَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ أَخَذَ
الرَّايَةَ وَنَشَرَهَا عَلَى رَأْسِهِ وَرُؤُوسِنَا ثُمَّ أَنْشَأَ الْإِمَامُ يَقُولُ:

حَبَانِي رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُ بِرَايَةٍ وَأَمْرَنِي ^(١) أَسْعَى إِلَى كُلِّ كَافِرٍ
أُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَقْرُوا بِرَبِّهِمْ إِلَهُهُمْ الْمَعْبُودِ سِرًّا وَجَاهِرًا
وَإِنِّي عَلَيَّ وَابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ نَبِيٍّ أَتَى بِالدِّينِ لِلَّهِ نَاصِرًا

١. در نسخه، همین گونه ضبط است (مؤلف رحمه الله).

قَالَ عُمَرُ: ثُمَّ إِنَّ الْإِمَامَ سَارَ وَسِرْنَا مَعَهُ حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْبَيْرِ وَنَزَلْنَا حَوْلَهُ،
وَنَحْنُ نَقْرَأُ الْقُرْآنَ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ كَبَّرَ الْإِمَامُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ، فَقَالَ: قَدْ ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ
الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^(١).

قَالَ عُمَرُ: فَمَا جَتِ الْجَنُّ بِالْبَيْرِ، وَإِذَا نَحْنُ بِالْعَفْرِيتِ الَّذِي قَتَلَ أَبَا الْعَاصِ قَدْ طَلَعَ
إِلَيْنَا مِنَ الْبَيْرِ فِي أَعْظَمِ صُورَةٍ، ثُمَّ تَقَدَّمَ نَحْوَ الْإِمَامِ عليه السلام وَنَادَاهُ: مَنْ أَنْتَ أَيُّهَا النَّازِلُ
عَلَيْنَا وَالْقَادِمُ إِلَيْنَا وَلَمْ تَسْتَأْذِنْ أَحَدًا؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَا يَطْمَعُ فِيْنَا طَامِعٌ وَلَا يَزْتَعُ
حَوْلَنَا رَانِعٌ؟ ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

نَحْنُ جُنُودُ الْجَنِّ وَالْغِيَالِي^(٢) مِنْ نَسْلِ إِبْلِيسَ لَنَا الْمَعَالِي

قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ نَادَاهُ الْإِمَامُ: أَيُّهَا الشَّيْطَانُ الْمُتَعَمِّدُ [الْمُتَعَمِّدُ (ظ)] وَالْجِنِّي
الْمُتَمَرِّدُ، أَقْصِرْ عَنِ هَذَا الْكَلَامِ، لَسْتُ أَنَا كَمَنْ لَا قِيَتَ مِنْ قَبْلُ!
أَنَا النُّورُ الَّذِي لَا يُطْفِئُ، أَنَا صَاحِبُ الْأَهْوَالِ وَمُيِّدُ الْأَبْطَالِ يَوْمَ النَّزَالِ، أَنَا هَازِمُ
الْكَتَائِبِ، أَنَا فَاجِعُ الْخَبَائِبِ، أَنَا مُظْهِرُ الْعَجَائِبِ، أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.
ثُمَّ إِنَّ الْإِمَامَ أَنْشَأَ يَقُولُ:

يَا أَيُّهَا الْكَاذِبُ فِي الْمَقَالِ إِرْجِعْ - خَزَاكَ اللَّهُ - عَنْ قِتَالِي
أَنَا عَلِيٌّ كَاشِفُ الْأَهْوَالِ وَإِنْ عَمَّ الْمُصْطَفَى الْمِفْضَالِ

١. سورة اسراء (١٧) آية ٨١.

٢. در نسخه، همین گونه ضبط است (مؤلف عليه السلام).

فَلَمَّا سَمِعَ الْعِغْرِيْتُ ذَلِكَ حَمَلَ عَلَى الْإِمَامِ، وَأَرَادَ أَنْ يَفْعَلَ بِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ بِأَبِي الْعَاصِ.

قَالَ: فَالتَفَّاهُ الْإِمَامُ وَزَعَقَ عَلَيْهِ بِالزَّعَقَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِالْهَاشِمِيَّةِ، فَقُلْنَا: إِنَّهُ صَاعِقَةٌ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى جَاوَبَتْهُ الْأَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَأَذْهَلَهُ. ثُمَّ بَادَرَهُ بِذِي الْفَقَارِ فَضْرِبُهُ ضَرْبَةً هَاشِمِيَّةً فَخَرَقَهُ شَطْرَيْنِ، وَعَجَلَ اللَّهُ رُوحَهُ إِلَى النَّارِ.

ثُمَّ إِنَّ الْإِمَامَ نَادَى: هَلُمُّوا إِلَيَّ بِالْقَرَبِ وَالرَّوَايَا. قَالَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ: فَنَادَانَا الْإِمَامُ عليه السلام وَقَدْ قَامَ الْعِرْقُ الْهَاشِمِيُّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَقَدْ مَلَى غَيْظًا وَخَفًّا.

وَإِذَا نَحْنُ بِعِغْرِيَّتِ هَائِلٍ وَدُخَانٍ قَدْ عَلَا مِنَ الْبُيْرِ وَالنَّيْرَانِ تَطِيرُ عَلَيْنَا مِنْهُ، وَالْإِمَامُ يَقْرَأُ: كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا كَمَا كُنْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ بَرْدًا وَسَلَامًا. قَالَ عُمَرُ: وَخَرَجَ عَلَيْنَا جَمِيعُ الْأَصْنَافِ بِصُورٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَهِيَ عِدَّةٌ كَثِيرَةٌ، فَنَظَرَ إِلَيْنَا الْإِمَامُ عليه السلام وَنَحْنُ نَرْتَعِدُ فَرَقًا مِنْ هَوْلٍ مَا رَأَيْنَا.

وَخَرَجَ مِنْ بَابِ الْبُيْرِ شَهَابٌ عَظِيمٌ عَالٍ فِي الْجَوِّ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ وَعَلَا الصُّرَاخُ وَاشْتَدَّ بِنَا الصِّيَاخُ حَتَّى لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَّا صَاحِبَهُ وَغَشَّانَا الدُّخَانُ، وَلَا نَدْرِي أَيْنَ تَلْتَقِي النَّارُ عَنَّا، فَعَزَمْنَا عَلَى الْفِرَارِ مِنْ شِدَّةِ مَا لَحِقْنَا، فَلَمْ يَدْعَنَا الْإِمَامُ عليه السلام، فَعِنْدَ ذَلِكَ نَادَاهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

يَا مَعَاشِرَ الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ، تَطَاوَلُونَ عَلَيَّ بِاخْتِلَافِ صُورِكُمْ أَلَلَهُ أَذِنَ لَكُمْ بِهَذَا أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ؟

عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِ ﴿ الصَّافَاتِ صَفًا * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا * إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ * رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ * إِنَّا زِينَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بَرِيَّةِ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ * لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴾ .^(١)

﴿ يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ ﴾^(٢) - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿ فَلَا تَتَصَرَّانِ ﴾^(٣) .
وَبِ ﴿ الطُّورِ * وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ * فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ * وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ * وَالسَّفْفِ الْمَرْفُوعِ * وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴾^(٤) .
عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالشَّيَاطِينِ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ الْعِظَامِ، وَبِ ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴾^(٥) إِلَى آخِرِهَا وَبِ ﴿ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴾^(٦)، وَبِ ﴿ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴾^(٧) إِلَى آخِرِهِمَا .

قَالَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ وَعُمَرُ بْنُ أُمَيَّةِ الضَّمَرِيُّ: فَمَا اسْتَمَّ الْإِمَامُ دُعَاءَهُ حَتَّى خَمِدَتِ النَّيْرَانُ وَغَابَ الدُّخَانُ .

فَعِنْدَهَا تَقَدَّمَ الْإِمَامُ وَنَحْنُ خَائِفُونَ وَمَعَنَا الْقِرْبُ حَتَّى وَفَّقْنَا قُرْبَ الْبَيْتِ .

١ . سورة صافات (٣٧) آية ١ - ١٠ .

٢ . سورة الرحمن (٥٥) آية ٣٣ .

٣ . همان، آية ٣٥ .

٤ . سورة طور (٥٢) آية ١ - ٨ .

٥ . سورة توحيد (١١٢) آية ١ .

٦ . سورة فلق (١١٣) آية ١ .

٧ . سورة ناس (١١٤) آية ١ .

ثُمَّ اسْتَدْعَى بِالدَّلْوِ فَأَخَذَهُ فَأَذْلَاهُ، فَلَمَّا صَارَ فِي قَرَارِ الْبِئْرِ، وَإِذَا بِالدَّلْوِ قَدْ قُطِعَ
وَأُزْمِيَ خَارِجَ الْبِئْرِ، فَغَضِبَ الْإِمَامُ عليه السلام وَنَادَى: مَنْ مِنْكُمْ رَمَى بِالدَّلْوِ فَلْيَبْرِزْ إِلَيَّ.
قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْعَفْرِيتُ الَّذِي قُطِعَ الدَّلْوُ وَهُوَ يَقُولُ:

جَاءَ هُمَامٌ مَانِعٌ لِلْمَوْتِ [لِلْمَاءِ (ظ)] يَسْقِي جُرْعاً

مُعَوِّدٌ حَرَصَ الدَّمَاءِ غَضَنْفَرٌ سَمِيدَعَا

فَلَمْ يَدْعِهِ الْإِمَامُ يَتِمُّ شِعْرَهُ دُونَ أَنْ هَجَمَ عَلَيْهِ فَبَادَرَهُ مُجَدِّلاً، وَعَجَلَ اللَّهُ رُوحَهُ
إِلَى النَّارِ.

ثُمَّ إِنَّ الْإِمَامَ عليه السلام أَخَذَ الدَّلْوَ وَأَذْلَاهُ ثَانِياً وَيُتَشَدُّ:

أَنَا عَلَى الْأَنْزَعِ الْبَطِينُ أَضْرِبُ هَامَاتِ الْعِدَى بِالسَّيْفِ
إِنْ تَقَطَّعُوا الدَّلْوَ إِلَيْنَا ثَانِياً أَضْرِبُكُمْ ضَرْباً بِغَيْرِ حَنِيفٍ
فَأَجَابَهُ عَفْرِيتٌ مِنَ الْبِئْرِ، هُوَ يَقُولُ:

يَا صَاحِبَ الْقَوْلِ الْكَذُوبِ الْأَفْضَعِ مَالِكَ فِي مَشْرِبِنَا مِنْ مَطْمَعٍ
امْضِ عَنِ الْبِئْرِ وَلَا تَصْدَعْ وَزَلَّ [إِذْ] عَنْ هَذَا الْمَكَانِ الْأَنْطَعِ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَى صَرِيحاً مَضْرَعٍ تَأْكُلُهُ الطَّيْرُ وَوَحْشُ الْبَلْقَعِ
فَلَمَّا سَمِعَ الْإِمَامُ كَلَامَ الْعَفْرِيتِ رَدَّ عَلَيْهِ مَقَالَهُ وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

يَا صَاحِبَ الشَّعْرِ اللَّعِينِ الْكَاذِبِ سَوْفَ تَرَى مِنِّي عَذَابٌ وَاصِبٍ
إِنْ كُنْتَ لَا تَعْرِفُنِي عِنْدَ اللَّقَا أَنَا عَلَى هَازِمِ الْكَتَائِبِ
إِنْ رَجَعَ الدَّلْوُ إِلَيَّ خَائِياً أَنْزِلْ إِلَيْكُمْ بِالْفِقَارِ ضَارِبٍ
ثُمَّ إِنَّ الْإِمَامَ أَرْسَلَ الدَّلْوَ فِي الْبِئْرِ، فَلَمَّا أَنْ وَصَلَ إِلَى الْمَاءِ تَقَطَّعَ وَرُمِيَ.

فَقَالَ ﷺ: يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالشَّيَاطِينِ أَتَيْكُمْ قَطَعَ الدَّلْوُ فَلْيَبْرُزْ إِلَى؟
 فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيْهِ أَحَدٌ، فَأَخَذَ الْإِمَامُ بِالدَّلْوِ فَأَذْلَاهُ ثَالِثَةً وَإِذَا بِعَفْرِيتٍ مِنَ الْبُئْرِ يَقُولُ:
 يَا صَاحِبَ الدَّلْوِ الْأَدِيمِ الشَّانِي وَالرَّجُلِ الْمَذْكُورِ مِنْ عَدَنَانَ
 إِنَّ أَنْتَ أَذْلَيْتَ بِدَلْوٍ ثَانٍ رُمِيتَ فِي الْبُئْرِ بِلَا تَوَانِي
 قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ الْإِمَامُ ﷺ كَلَامَهُ قَامَ عِزُّ الْغَضَبِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَنَادَى: يَا مَعْشَرَ
 الْجِنَّ وَالشَّيَاطِينِ تَخَوُّفُونِي بِالنُّزُولِ إِلَيْكُمْ، فَاسْتَعِدُّوا لِقِتَالِي وَاعْتَدُّوا لِبِرَازِي.
 ثُمَّ إِنَّهُ رَبَطَ الرَّشَا فِي وَسْطِهِ وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: ذَلُّونِي عَلَيْهِمْ.
 قَالَ عُمَرُ: فَقُلْنَا لَهُ: إِنَّ هَذَا الْبُئْرَ بَعِيدُ الْمَاءِ وَاسِعُ الْفَضَاءِ وَقَدْ تَرَى مَا حَلَّ بِنَا مِنَ
 النَّيْرَانِ مِنْهُمْ وَعَوَاصِفِ الدُّخَانِ وَنَحْنُ خَارِجُ الْبُئْرِ، فَكَيْفَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِذَا صِرَتْ
 فِي قَعْرِهِ وَأَحَاطَتْ بِكَ الْعَفَارِيْتُ يَرْجُمُونَكَ بِشُهَبِ النَّيْرَانِ؟
 قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لَهُمْ: بِحَقِّ ابْنِ عَمِّي رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا مَا نَزَّلْتُمُونِي إِلَيْهِمْ.
 قَالَ: فَلَمَّا أَقْسَمَ عَلَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِمْنَا أَنْ مَنَعْنَاهُ عَنِ النُّزُولِ، رَمَى بِنَفْسِهِ
 إِلَى الْبُئْرِ.
 قَالَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ: فَذَلَّلْنَاهُ إِلَى أَنْ صَارَ فِي وَسْطِ الْبُئْرِ وَإِذَا بِالرَّشَا قَدْ قُطِعَ، فَرَمَى
 الْإِمَامُ بِنَفْسِهِ إِلَى قَرَارِ الْبُئْرِ وَذَوَالْفَقَارُ بِيَدِهِ مَسْلُورٌ، وَفِي يَدِهِ الْأُخْرَى وَرَقَةٌ عَمَّهُ
 حَمْزَةً.
 قَالَ عُمَرُ: فَلَمَّا قُطِعَ الْحَبْلُ صَحَنَّا بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَأَيْقَنَّا بِالْهَلَاكِ! وَقُلْنَا: اللَّهُمَّ لَا
 تَفْجَعْ بِهِ قُلُوبَنَا وَلَا قَلْبَ نَبِيِّكَ.
 قَالَ: فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا نَحْنُ نَسْمَعُ صَيْحَتَهُ وَكَثْرَ الصَّيَاحِ وَعَلَا الصُّرَاخَ،

فَنَظَرْنَا وَإِذَا شُهِبُ النَّيِّرَانِ كَانَتْهَا الْكَوَكِبُ إِذَا رُجِمَتْ بِهَا الشَّيَاطِينُ وَهِيَ تَخْتَلِفُ فِي قَعْرِ الْبُئْرِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَنَادَيْنَاهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَلَمْ يُجِبْنَا أَحَدٌ، فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا، فَأَخَذْنَا بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ وَأَيْسَنَا مِنَ الْإِمَامِ عليه السلام، وَبَقِينَا زَمَانًا طَوِيلًا وَعَزَمْنَا عَلَى الْإِنْصِرَافِ.

قَالَ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ وَإِذَا بَزَعَاتِ الْإِمَامِ عليه السلام كَصَوَاعِقِ السَّمَاءِ، فَطَابَتْ أَنْفُسُنَا وَفَرِحْنَا، وَإِذَا بِقَائِلٍ يَقُولُ: يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ، أَعْطَيْنَا الْأَمَانَ وَالذِّمَامَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا لَكُمْ عِنْدِي أَمَانٌ وَلَا ذِمَامٌ حَتَّى تَقُولُوا قَوْلًا مُخْلِصًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَتُعْطُونِي الْعُهُودَ وَالْمَوَاقِيقَ أَنْ لَا تَمْنَعُوا وَارِدًا وَرَدَ هَذَا الْبُئْرِ. قَالَ عُمَرُ: فَبَقِيَ الْإِمَامُ عليه السلام فِي الْبُئْرِ وَانْقَطَعَ عَنَّا خَبْرُهُ، وَكُنَّا نَرْكُنُ إِلَى صَوْتِهِ، فَبَقِينَا مُتَحِيرِينَ مَا نَدْرِي مَا نَصْنَعُ، فَأَصْغَيْنَا فَلَمْ نَسْمَعْ لَهُ صَوْتًا. فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ وَإِذَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي نَفَرٍ قَلِيلٍ وَهُوَ يَبْكِي وَيُنَادِي: يَا بَنِي عَمَّاهُ! فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى الْبُئْرِ. فَظَنَّنَا أَنَّهُ قَدْ نَزَلَ الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِهَلَاكِ عَلِيِّ عليه السلام، فَجَعَلْنَا نُقْبِلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَنَبْكِي لِبُكَائِهِ.

إِذْ هَبَطَ الْأَمِينُ جَبْرِئِيلُ مِنَ قِبَلِ الْجَبَّارِ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، السَّلَامُ يُقَرِّتُكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ: مَا هَذَا الْجَزَعُ وَالْفَزَعُ الَّذِي أَرَاهُ فِيكَ مِنْ قِبَلِ ابْنِ عَمِّكَ، نَادِهِ فَهُوَ يُجِيبُكَ، وَقَدْ آيَدَهُ اللَّهُ بِالنَّصْرِ وَأَحَاطَتْ بِهِ مَلَائِكَتِي الَّذِينَ مَعَهُ، وَلَوْ أَرَادَ وَاحِدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مَعَهُ هَلَاكَ هَؤُلَاءِ الْجَنِّ وَقَبْضِ أَرْوَاحِهِمْ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ لَأَمَكَّنْتَهُمْ ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ لَابْنِ عَمِّكَ الذِّكْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فَنَادَى ﷺ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَأَجَابَهُ بِالتَّلْبِيَةِ: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَآلِكَ بِالنَّصْرِ.

ثُمَّ قُلْنَا: نُدْلِي عَلَيْكَ بَعْضَ الْأَرْشِيَةِ حَتَّى تَصْعَدَ، فَلَمْ نَشْعُرْ إِلَّا وَهُوَ مَعَنَا. قَالَ: فَعَانَقَهُ النَّبِيُّ ﷺ وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَتُحَدِّثُنِي أَمْ أَحَدِّثُكَ بِمَا جَرَى عَلَيْكَ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ؑ: مِنْ فِيكَ أَحَلَّى، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي. قَالَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ: فَسَمِعْتُ بَعْضَ النَّفَرِ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ يَقُولُ: كَانَ السَّامِعُ يَبْكِي وَيَصِيحُ وَالآنَ يَضْحَكُ يُرِيدُ أَنْ يُحَدِّثَهُ بِمَا جَرَى عَلَيْهِ.

قَالَ عُمَرُ: وَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَدِّثُنَا بِمَا جَرَى لِلْإِمَامِ ؑ وَمَا لَأَقَاهُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ فِي الْبُئْرِ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَآلِكَ، قَدْ كَانَ ذَلِكَ.

قَالَ: وَمِنْ جُمْلَةٍ مَا حَدَّثَنَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ الْإِمَامَ قَدْ قَتَلَ مِنْهُمْ زَهَاءَ عَشْرِينَ أَلْفَ عَفْرِيتٍ، وَأَسْلَمَتْ عَلَى يَدَيْهِ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ قَبِيلَةً مِنْ طَوَائِفِ الْجَنِّ وَهُمْ الَّذِينَ بَقَوْا إِلَى الْآنِ.

قَالَ عُمَرُ: وَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَ بِالنُّزُولِ قَرِيبَ الْبُئْرِ فَسَقَوْا مَطَايَاهُمْ، وَأَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابَهُ عَلَى ذَلِكَ الْبُئْرِ يَوْمَهُمْ وَاسْتَرَا حُوا حَتَّى بَاتُوا لَيْلَتَهُمْ ثُمَّ ارْتَحَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْعَدِ، وَرَحَلَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى الْمَدِينَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ الْأَبْنِيَّةِ، قَدْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ وَأَقْرَبَ بِالنَّصْرِ عَيْنَيْهِ، وَدَخَلَهَا مُؤَيَّدًا مُنْصُورًا مُتَوَجًّا مَحْبُورًا؛^(۱)

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

ابو سعید خُدَری و حُذَیفہ می گویند: چون پیامبر از جنگ سکاسک و سکون (مؤید، پیروز، تاجدار، شادمان) باز آمد، خدا به دست وی [آنجا را] فتح کرد و با پیروزی چشمش را روشن ساخت، وارد صحرایی بی آب و علف و بیابانی پر گرد و خاک شد که راه‌های از میان رفته و درختان خشک و نہرهای خالی داشت، و در آن جنبندہ و انسانی نبود مگر صدای جَنیان و آوای غولان، راہبی در آن یافت نمی شد و رونده، رہ به جایی نمی برد.

گرمای سوزان بر مسلمانان سخت آمد و ادامہ مسیر بر آنها دشوار شد و صبرشان اندک گردید.

در این هنگام، پیامبر ﷺ فرمود: ای گروه مردم، در میان شما چه کسی این سرزمین را می شناسد؟

عُمَر بن اُمَیّہ ضَمَری برخاست و گفت: من اینجا را می شناسم، وادی «کَئِیْب اَزْرُق» نام دارد؛ راهنما در آن گم می شود، سایه و سایبانی در آن نمی توان یافت. سوار و لشکری در آن در نمی آید مگر اینکه به زانو در می آید و ہلاک می گردد، راہ [برون رفت از] آن ناپیداست، از آدمی تہی و پُر از جن است، غول‌ها در جان پناہ‌های آن زوزہ می کشند و انسان در آن سرگردان می ماند.

چون پیامبر ﷺ این سخن را شنید (و مسلمانان آن را شنیدند، به ہلاکت یقین یافتند، سپس به پیامبر پناہ آوردند و به او پناہ جستند در حالی کہ سوز گرما بیداد می کرد و بیابان از ہیجان موج گرما سیاه به نظر می آمد) فرمود: ای مسلمانان، چه کسی در این صحرا [آب] خنکی را سراغ دارد تا بہشت را - از خدا - برایش ضمانت کنم؟

عُمَرُ بْنُ أُمَيَّةَ ضَمُرِي، گفت: ای رسول خدا، در اینجا چاهی هست که آن را چاه «ذات العَلَم» می‌نامند، آب آن از یخ سردتر است جز اینکه هیچ کس نمی‌تواند بر آن دست یابد؛ زیرا چاهی است آکنده از جن و دیوهایی که بر سلیمان یاغی شدند، مردم را با زبانه‌های آتش و توفان دود، از [رسیدن] به آب [آن چاه] بازمی‌دارند. قافله‌ای در آنجا فرود نیامد مگر اینکه هلاکش ساختند و لشکری بر سر آن چاه نرفت مگر اینکه آن را سوزاندند.

تُبَّعِ یَمَانِی [بر سر این چاه] فرود آمد، ده هزار سوار از لشکرش را آتش زدند. برهام بن فارس، در آنجا بار انداخت، خلق فراوانی از لشکرش را از پا درآوردند.

سعد بن برزق، بر سر این چاه اتراق کرد، به قدر بیست هزار سوار از لشکرش از میان رفت.

در اطراف این چاه مجموعه‌ها مانند تخم شتر مرغ وجود دارد.

رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ جنبش و نیرویی جز به مدد خدای بزرگ بلند مرتبه نیست، آمرم را به خدا وامی‌گذارم.

سپس آن حضرت فرود آمد و از مسلمانان خواست فرود آیند، آنها بار انداختند و خیمه‌شان را زدند و زمین همچنان گرم و داغ‌تر می‌شد و افزون بر این آنان تشنه بودند.

در این هنگام، رسول خدا ﷺ ندا داد و فرمود: ای گروه مردم و مسلمانان، هر که به این چاه رود و خبرش را برای ما بیاورد، از خدای متعال بهشت را برایش ضمانت می‌کنم.

ابوالعاص بن ربیع برخاست و گفت: ای رسول خدا، من به آن آشنایم و بر آن فرود آمدم. ما شمار زیادی بودیم، نتوانستیم [به آن] دست یابیم، عفریت‌های آن بر ما شوریدند، از ما کسی به سلامت نرست مگر آنکه اسب تیزپا داشت، لیکن آن زمان بت‌ها را می‌پرستیدیم و امروز خدا ما را به دست تو - ای بهترین آدمیان - هدایت کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالعاص، تو مرد این کاری، خدا مقامت را پاس دارد و عزمت را قوی سازد.

سپس پیامبر ﷺ او را به حرکت فراخواند و ده نفر از اصحابش را با او همراه ساخت، از جمله: ابو دُجانه انصاری، قیس بن سعد بن عباده، سعد بن مُعاذ، عبادة بن بشیر، ثابت بن بحیس، عُمَر بن اُمیة ضَمَری (و چند نفر دیگر). آنان حرکت کردند و با خود ۲۰ مرکب - که بر آنها مشک‌ها و ظرف‌های آب بود - برگرفتند و در حالی که تکبیر و تهلیل می‌گفتند و بر پیامبر ﷺ صلوات می‌فرستادند، به چاه نزدیک شدند.

چون نزدیک چاه رسیدند، ناگهان عفریتی (که همچون نخل سیحون بود و چشمانش چون دو پاره آتش برمی‌افروخت و آتش از وی بیرون می‌آمد، سپس چنان دراز شد که به ابر رسید) بر ایشان تاخت و فریادی کشید که از غرّش رعد توفنده بزرگ‌تر بود و زمین در برابر آن لرزید.

به خاطر ترسی که ما را فراگرفت، تصمیم گرفتیم بگریزیم. ابوالعاص گفت: برادرانم، آیا از مرگ فرار می‌کنید در حالی که [با مرگ] پیش خدا می‌روید؟! سوی بار و بُنه‌تان برگردید و مرا با این عفریت واگذارید؛ اگر ظفر یافتم که

مقصود حاصل است و اگر او ظفر یافت خودتان را سالم نجات دهید و سلام مرا به رسول خدا برسانید.

آن‌گاه ابوالعاص شمشیرش را در آورد و به آن عفریت نزدیک شد، در حالی که رجز می‌خواند و می‌گفت:

- ماییم سلاله‌های شرافت و کرم، اولیای خدا و ساکنان حرم.

- ما را محمد مصطفی (که پیامبری برگزیده و تاج سر اُمت‌هاست و چراغ تاریکی‌ها) فرستاد.

- تا از چاه شما - ذات العَلَم - آب برداریم و جن‌های بت‌پرست را بکشیم.

در این هنگام آن عفریت ندا داد: مگر نمی‌دانی که این چاه، مکان پادشاهان عصیانگر و عفریت‌های یاغی است؟ مگر نمی‌دانی که ما از فرمان سلیمان سر پیچیدیم و قوم عاد و دیگر اُمت‌های پیشین را کشتیم و احدی بر ما نگذشت مگر اینکه او را هلاک کردیم؟

ابوالعاص گفت: وای بر تو! ما مانند کسانی که تو به آنها برخوردی نیستیم، ما آنصار خدا و احزاب رسول خداییم. ای نگون بخت، ناکام و شکست خورده بازگرد، باید ما در این چاه درآییم و از آتش بیاشامیم، اگر به زبان خوش راهمان دادید که هیچ و گرنه، با زور وارد می‌شویم.

ابوالعاص چهار بیت خواند و هنوز کلامش پایان نیافت که آن عفریت فریاد هولناکی کشید که دل‌ها فرو ریخت و شانه‌ها لرزید، سپس کلک‌ش را بر او پائین آورد (ابوالعاص چون گنجشکی در چنگال او بود) آن‌گاه او را سوزاند.

قیس بن سعد می‌گوید: شنیدیم ابوالعاص می‌گفت: سلام مرا به رسول خدا برسانید.

عُمَر می‌گوید: به عقب پا به فرار نهادیم، چون شنیدیم آن عفریت به چاه بازگشت، به ابوالعاص نزدیک شدیم، وی یک قطعه زغال سیاه شده بود. ایستادیم بر او گریستیم که ناگهان صداهای هولناک شنیدیم، دودی از چاه درآمد و ما را در برگرفت و شهاب‌های آتشین ما را احاطه کرد و صورت‌های گوناگون بر ما درآمد.

عُمَر می‌گوید: به عقب گریختیم و قرآن می‌خواندیم تا اینکه از چاه دور شدیم، سپس ایمنی یافتیم و حرکت کردیم تا اینکه به مسلمانان رسیدیم. در حالی که پیامبر ﷺ بر ابوالعاص می‌گریست (جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و او را از هلاکت ابوالعاص باخبر ساخت و امر کرد که علی بن ابی طالب را سوی آن چاه بفرستد) پیش آن حضرت رفتیم.

عُمَر می‌گوید، ندا دادم: خدا اجر شما را در مصیبت مرگ ابوالعاص بزرگ گرداند.

پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به کسی که روحم به دست اوست، روح ابوالعاص در چینه‌دان پرنده‌ای سبز است، در باغ‌های بهشت می‌خرامد. می‌گوید: آرزو کردیم کاش به جای او بودیم.

امام علی علیه السلام در پی حاجتی که برای رسول خدا ﷺ پیش آمد از لشکر عقب بود، چون آمد، عُمَر بن اُمیّه ضَمَری به پیشباز او رفت و گفت: خدا در مصیبت مرگ ابوالعاص پاداشت را بزرگ گرداند، یکی از عفریت‌های چاه ذات العَلَم او را سوزاند.

عُمَر می‌گوید: اشک‌های امیرالمؤمنین علیه السلام سرازیر شد، از اسب فرو شد و پیش آمد تا اینکه کنار پیامبر ﷺ نشست.

پیامبر ﷺ فرمود: این سَلَف تو ابوالعاص است که باد بر او خاک می‌پاشاند! امام علیؑ فرمود: جگر مسلمانان تشنه است، اجازه‌ام ده سوی آن چاه بروم. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالحسن، سوی آن چاه حرکت کن، خدا یار و نگهدار توست، لیکن با خود قومی را که با ابوالعاص بودند، ببر.

سپس پیامبر ﷺ پرچم را به دست علیؑ داد و ایستاده او را مشایعت کرد، آن گاه دست به آسمان برد و به دعا پرداخت.

پس از آن، پیامبر ﷺ بازگشت و امام حرکت کرد و ما همراهش به راه افتادیم. چون امام از مسلمانان جدا شد، پرچم را گرفت و بر سرش و سرهای ما گرداند و این اشعار را سرود:

- رسول خدا، پرچم را به دستم داد و امرم کرد سوی هر کافری بشتابم.
- با آنان بستیزم تا به پروردگارشان (خدا و معبود آنها) آشکارا و پنهان اقرار کنند.
- من علی‌ام و پسر عموی محمّد، پیامبری که دین اسلام را آورد و یار دیگر [دین] خداست.

عُمَر می‌گوید: سپس امام حرکت کرد و ما همراهش راه افتادیم تا اینکه به چاه رسیدیم و در حالی که قرآن می‌خواندیم، پیرامون آن چاه فرود آمدیم. در این هنگام، امام با صدای بلند تکبیر سر داد و فرمود: «حق آمد و باطل رفت، همانا باطل ناپایدار است».

عُمَر می‌گوید: [انبوه] جن‌ها در چاه موج می‌زدند، ناگهان عفریتی که ابوالعاص را کشت، در هیکلی درشت برما درآمد، سوی امام علیؑ رفت و صدا زد: ای کسی که بر ما نازل شدی و سویمان آمدی و از کسی اجازه نگرفتی،

کیستی؟ مگر نمی دانی که طمع ورزی در ما طمع نمی کند و چرنده ای پیرامون ما نمی چرد؟!

سپس سرود:

- ما (لشکریان جن و دیوها) از نسل ابلیسیم، بلند مرتبه ای از آن ماست.
می گوید: در پی این سخن، امام علیه السلام ندا داد: ای شیطان ستیزه جو و جنی سرکش، از این سخن دست بردار، من مانند آن که پیش از این دیدی نیستم!
منم نوری که نخاموشد، منم که بر دل ها هول می افکنم و پهلوانان را - روز نبرد - از پای درمی آورم، منم که گردان ها را درهم می شکنم، منم که داغ عزیزان را بر دل ها می نهم، منم که مظهر شگفتی هایم، منم علی بن ابی طالب.
آن گاه امام این اشعار را خواند:

- ای لافزن - خدا ذلیلت سازد - از پیکار با من بازگردد.
- من علی ام - پسر عموی پیامبر بلند نظر مصطفی - هول ها را می نمایانم.
چون آن عفریت این سخنان را شنید به امام حمله کرد و می خواست همان کاری را که با ابوالعاص کرد، بر سر امام درآورد.
می گوید: امام علیه السلام او را دید و با بانگ معروف هاشمی اش چنان بر سرش داد کشید که گفتیم صاعقه ای از آسمان فرود آمد، انعکاس صدای آن حضرت از هر سو طنین افکند و او را گیج و حیران ساخت.
سپس امام علیه السلام ذوالفقار را کشید و با ضربت هاشمی چنان بر او کوفت که دو نیمش کرد و خدا روحش را سوی آتش شتاباند.
آن گاه امام علیه السلام ندا داد: مشک ها و ظرف های آب را بیاورید.

قیس بن سعد می گوید: امام علیه السلام در حالی ما را صدا زد که رگ هاشمی در پیشانی اش بالا آمد و آکنده از غیظ و غضب بود.

در این هنگام با عفریتی هولناک مواجه شدیم، دود از چاه بالای آمد و آتش از آن بر ما زبانه می کشید و امام علیه السلام می خواند: سرد و سلامت باش، چنان که بر ابراهیم خنک و مایه سلامت بودی.

عمر می گوید: همه اصناف - که شمار فراوانی بودند - به صورت های مختلف بر ما بیرون آمدند، امام به ما می نگریست و ما از وحشت هول آنچه دیدیم می لرزیدیم.

از چاه، شهاب بزرگی خارج شد و به هوا تا عنان آسمان بالا رفت، فریادها برآمد سروصداها شدت یافت و دود ما را فرا گرفت تا آنجا که هیچ یک از ما صدای کناری اش را نمی شنید [و او را نمی دید] و نمی دانستیم آتش از کجا به ما برمی خورد. از شدت آنچه به ما می رسید، تصمیم گرفتیم بگریزیم، امام علیه السلام ما را وانی نهاد و در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را ندا داد:

ای گروه جنّ و شیاطین، با درآوردن چهره های مختلف از خود، بر من جسارت می ورزید! «آیا خدا به شما اجازه داد یا بر خدا تهمت می زنید؟!».

عزیمت (افسون) کردم شما را به «سوگند به صف بستگان (که صف می بندند) به زاجران (که زجر می کنند) به قاریان (که قرآن می خوانند) همانا خدای شما واحد (یگانه) است، پروردگار آسمان ها و زمین (و آنچه میان آن دو هست) و پروردگار مشرق هاست. ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم و از هر شیطان یاغی حفظ کردیم [به گونه ای که] نمی توانند به ملاّاعلا گوش دهند

و از هر سو به شدت رانده می شوند و برای آنها عذابِ همیشگی است مگر آن که دزدکی به این کار دست یازد که شهابی فروزان او را دنبال می کند».

[و افسون کردم شما را] به «ای گروه جنّ و انس» تا این سخن خدا که «پس یاری نتوانید خواست».

[و عزیمت کردم شما را] به «قسم به طور، و کتابی نگاشته، در طوماری گسترده، و سوگند به بیت المعمور و سقف بلند [آسمان] و دریای خروشان که عذاب پروردگارت رُخ دهد، بازدارنده ای برای او نیست».

عزیمت کردم شما را به «بگو خدا یگانه است» تا آخر آن، و به «بگو پناه می برم به پروردگار فلق (سپیده صبح)» و به «بگو پناه می برم به پروردگار مردم» تا آخر این دو سوره.

قیس بن سعد و عُمَر بن اُمیّه ضَمُرّی می گویند: هنوز امام دعایش را تمام نکرد که آتش ها خاموشید و دودها ناپدید شد.

در این هنگام امام علیه السلام پیش رفت و ما هم در حالی که ترسان بودیم و مشک ها همراهان بود با آن حضرت راه افتادیم تا اینکه نزدیک چاه ایستادیم.

سپس امام علیه السلام دلو خواست، آن را گرفت و در چاه انداخت، چون دلو به ته چاه رسید، ناگهان ریسمان قطع شد و دلو، به بیرون چاه پرتاب شد، امام علیه السلام به خشم آمد و ندا داد: هرکه دلو را پرتاب کرد خود را به من نشان دهد.

می گوید: عفریتی که طناب دلو را بُرید، بیرون آمد، در حالی که این شعر را می خواند:

- همام، سپر مرگ (یا بازدارنده آب) آمد، همو که نمی گذارد کسی جرعه ای آب از این چاه بیاشامد، بر خوی و عادتش تعلیم یافت، حریص خون هاست، دلاور و شجاع.

امام علیه السلام نگذاشت شعرش را تمام کند، به او هجوم آورد و به جدال با او پرداخت و خدا روحش را سوی آتش شتاباند.

آن گاه امام علیه السلام دلو را گرفت و بار دیگر در چاه انداخت و سرود:

- منم علی، با سری از جلو طاس و شکمی بزرگ، با شمشیر بر مُخ دشمنان می‌زنم.

- اگر برای بار دوم ریسمان دلو را بپُرید و آن را پرت کنید، بدون ستم شما را از دم تیغ

می‌گذرانم.

عفریتی از درون چاه، با این اشعار، امام علیه السلام را پاسخ داد:

- ای صاحب قول دروغ رسوا، در آبگاه ما برای تو جای طمع نیست.

- از سر این چاه برو و ما را مرنجان، از این مکان که سفره اعدام و بریدن سرهاست،

دور شو.

- پیش از آنکه بدنت بی‌جان بر زمین افتد و پرندگان و درندگان بیابان آن را بخورند.

چون امام علیه السلام سخن آن عفریت را شنید، جوابش گفت و سرود:

- ای صاحب شعر لعین دروغ، به زودی از من عذابی دایم می‌بینی.

- اگر مرا هنگام دیدار نشناختی، من علی‌ام، شکست دهنده گردان‌ها.

- اگر دلو، بی‌آب سویم بازگردد، با ذوالفقار بر شما فرود آیم و شما را با آن بزنم.

سپس امام علیه السلام دلو را در چاه رها کرد، چون دلو به آب رسید، ریسمان قطع

شد و دلو پرتاب گردید.

امام علیه السلام فرمود: ای گروه جن و شیاطین، هر کدامتان که ریسمان دلو را بُرید،

برایم نمایان شود.

هیچ یک از آنها آشکار نشد، امام علیه السلام دلو را گرفت و بار سوم آن را در چاه

انداخت، ناگهان عفریتی از درون چاه این شعرها را خواند:

- ای صاحب دلو چرمی بذر ریخت و مردی که ذکر شده از عدنانی.

- اگر بار دوم دلو را بیندازی، بی‌درنگ در چاه پرت می‌شوی.

می‌گوید: چون امام علیه السلام کلام او را شنید، رگ غضب میان دو چشمش برافروخت و ندا داد: ای گروه جنّ و شیاطین، مرا به فرود آمدن پیش خود می‌ترسانید! برای نبرد و پیکار با من آماده و مهیا شوید.

آن گاه امام علیه السلام ریسمان به کمر بست و به اصحاب فرمود: مرا بر ایشان [در چاه] اندازید.

عمر می‌گوید، گفتیم: ای ابوالحسن، این چاه گود و گشاد است. در حالی که بیرون از چاه بودیم، پاره‌های آتش و توفان‌های دود را - که بر ما فرود آمد - دیدی چه رسد به اینکه در قعر چاه افتی و عفریت‌ها تو را احاطه کنند و با شهاب‌های آتشین سنگسارت سازند.

می‌گوید: در این هنگام امام علیه السلام فرمود: به حقّ پسر عمویم - رسول خدا - مرا سوی آنها پایین آورید.

می‌گوید: چون ما را به رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم داد، دانستیم اگر او را در چاه پایین نیندازیم، خودش خود را در چاه می‌افکند.

قیس بن سعد می‌گوید: آن حضرت را در چاه پایین انداختیم تا اینکه به میانه چاه رسید، ناگهان ریسمان پاره شد و امام خود را به ته چاه انداخت و در یک دستش ذوالفقار و در دست دیگر، سپر عمویش حمزه بود.

عمر می‌گوید: چون ریسمان قطع شد، صدای ما به گریه و شیون بلند شد و به

هلاکت آن حضرت یقین یافتیم و گفتیم: بارالها، دل‌های ما و قلب پیامبرت را بر مرگ علی داغدار مساز.

می‌گوید: در همان زمان که ما در آن حال بودیم، ناگهان فریاد امام را شنیدیم و سروصداها زیاد شد و فریادها بالا گرفت، نگاه کردیم، شهاب‌های آتشین (همچون ستاره‌ها که به آنها شیاطین هدف قرار می‌گیرند) در قعر چاه در هر سو آیند و روند داشت، صدا زدیم: ای ابوالحسن، هیچ جوابی نشنیدیم، گریه و شیون سر دادیم و از امام علیه السلام ناامید شدیم، مدتی طولانی ماندیم و تصمیم گرفتیم برگردیم.

می‌گوید: در همان زمان که این حال را داشتیم، ناگهان نعره امام علیه السلام همچون صاعقه‌های آسمان به گوش رسید، شاد و خوش حال شدیم. در این هنگام صدایی آمد که می‌گفت: ای پسر ابوطالب، ما را آمان و ذمام (امنیت جانی و مالی) بده! امام علیه السلام فرمود: والله، نزد من آمان و ذمامی برایتان نیست مگر اینکه با اخلاص بگوئید: خدایی جز «الله» نیست، محمد رسول خداست، و عهد و پیمان بسپارید که هیچ کسی را که بدین جامی آید از آب این چاه باز ندارد.

عمر می‌گوید: امام علیه السلام در چاه ماند و خبرش از ما قطع شد. ما به صدای آن حضرت دل آرام بودیم، حیران ماندیم، نمی‌دانستیم چه کنیم، گوش دادیم، صدایی را نشنیدیم.

دل نگران شدیم که ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با چند نفر دیدیم، در حالی که می‌گریست و صدا می‌زد: ای عمو زاده! همواره چنین گفت تا اینکه کنار چاه آمد و ایستاد.

گمان کردیم از سوی خدای متعال به کشته شدن علی علیه السلام به آن حضرت وحی نازل شده است، دست و پایش را می بوسیدیم و به خاطر گریه او می گریستیم. ناگهان جبرئیل امین از سوی خداوند جبار فرود آمد و گفت: ای محمد، سلام [خدا] تو را سلام می رساند و می فرماید: این جزع و فرع (آه و ناله ای) که در تو از ناحیه پسر عمویت می بینم برای چیست؟ صدایش بزن، تو را اجابت می کند، خدا او را به پیروزی یاری رساند و فرشتگانم - که با اویند - او را در برگرفته اند. اگر یکی از این ملائکه (که با اویند) هلاکت این جنیان و قبض روح آنها را - در یک لحظه - اراده می کردند، این کار را می توانستند، لیکن دوست داشتم نام و یاد پسر عمویت [در این ماجرا] تا روز قیامت در خاطره ها بماند.

پیامبر صلی الله علیه و آله صدا زد: ای ابوالحسن! امام علیه السلام با تلبیه او را جواب داد [و فرمود]: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ای رسول خدا (صلوات خدا بر تو و خاندانت باد) به پیروزی. سپس ما گفتیم: یکی از طناب ها را می اندازیم تا بالا بیایی، نفهمیدیم چطور شد جز اینکه او را همراه خویش دیدیم.

می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و به سینه اش چسباند و میان چشمانش را بوسید، سپس فرمود: از ماجرای که بر تو گذشت، تو برایم می گویی یا من برایت نقل کنم؟

علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به فدایت! از زیان تو شیرین تر است. قیس بن سعد می گوید: شنیدم یکی از افرادی که با آن حضرت بود، می گفت: اندکی پیش می گریست و داد می زد و اکنون می خندد و می خواهد ماجرا را برای او حدیث کند!

عُمَر می‌گوید: رسول خدا ﷺ [به ما] رو کرد و ماجرای را که بر امام علیؓ گذشت و آنچه را از دشمنان خدا - در چاه - دید، برای ما بیان داشت. امیرالمؤمنین علیؓ می‌فرمود: ای رسول خدا، راست گفتی (درود خدا بر تو و خاندانت باد) ماجرا همین گونه بود.

از چیزهایی که رسول خدا ﷺ برایمان فرمود این بود که امام علیؓ نزدیک به ۲۰ هزار عفریت را به قتل رساند، ۲۴ قبیله از طوایف جن به دست آن حضرت اسلام آوردند و آنان تاکنون باقی‌اند.

عُمَر می‌گوید: رسول خدا ﷺ برخاست و در نزدیکی آن چاه فرمان فرود داد. افراد مرکب‌هاشان را آب دادند و پیامبر و اصحابش آن روز را کنار آن چاه ماندند و استراحت کردند تا اینکه شب را گذراندند، سپس فردای آن روز، پیامبر رهسپار شد و مسلمانان سوی مدینه طیبه (مدینه‌ای که بناهایش پاک است) در حالی کوچیدند که خدا به دست او فتح را پدید آورد و با پیروزی چشمانش را روشن ساخت و مؤید و منصور و تاجدار و شادمان، وارد مدینه شد.

حدیث (۳۸)

حدیث عُزْفَةُ جَنَى

الیقین، اثر سید بن طاووس رحمته الله.

در این کتاب، از کتاب «الأربعین» (اثر محمد بن مسلم بن ابی الفوارس) روایت است که گفت: به ما خبر داد شیخ، امام عالم، جمال الدین، علی بن حسین طوسی، گفت: به ما خبر داد شیخ امام، تاج الدین، مسعود بن محمد غزنوی - در بخارا - گفت: برای ما حدیث کرد شیخ ابو علی، حسن بن محمد،

گفت: به ما خبر داد احمد بن عبدالله حافظ، گفت: برای ما حدیث کرد طبرانی، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن احمد بن حنبل، گفت: برای ما حدیث کرد اسماعیل بن موسی فزاری، گفت: برای ما حدیث کرد تلمیذ^(۱) بن سلیمان، از ابو الجحاف، از عطیہ، از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ گفت:

كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا بِالْأَبْطَحِ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ مُقْبِلٌ عَلَيْنَا بِالْحَدِيثِ، إِذْ نَظَرَ إِلَى زَوْبَعَةَ قَدْ ارْتَفَعَتْ فَأَثَارَتِ الْغُبَارَ، وَمَا زَالَتْ تَدْنُو وَالْغُبَارُ يَعْلُو إِلَى أَنْ وَقَفَتْ بِحِذَاءِ النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَخْصٌ فِيهَا ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي وَافِدٌ قَوْمِي وَقَدْ اسْتَجَرْنَا بِكَ فَأَجِرْنَا، وَابْعَثْ مَعِيَ مِنْ قَبْلِكَ مَنْ يُشْرِفُ عَلَى قَوْمِنَا فَإِنَّ بَعْضَهُمْ قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا لِيَحْكُمَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَخُذْ عَلَيَّ الْعَهْدَ وَالْمَوَاقِفَ الْمُؤَكَّدَةَ أَنَّنِي أُرَدُّهُ إِلَيْكَ سَالِمًا فِي الْغَدَاةِ إِلَّا أَنْ يَحْدُثَ عَلَيَّ حَادِثَةٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَنْتَ؟ وَمَنْ قَوْمُكَ؟

قَالَ: أَنَا عُرْفُطَةُ بْنُ شَمْرَاخٍ^(۲) أَحَدُ بَنِي كَاخَ مِنَ الْجَنْ،^(۳) أَنَا وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِي كُنَّا نَسْتَرْقُ السَّمْعَ فَلَمَّا مُنِعْنَا ذَلِكَ وَبَعَثَكَ اللَّهُ نَبِيًّا آمَنَّا بِكَ وَصَدَقْنَا قَوْلَكَ، وَقَدْ خَالَفْنَا بَعْضُ الْقَوْمِ وَأَقَامُوا عَلَى مَا كَانُوا عَلَيْهِ،^(۴) فَوَقَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الْخِلَافُ وَهُمْ

۱. محقق کتاب «الیقین» خاطرنشان می‌سازد که ضبط درست «تلید» است و در متن، همین نام را می‌آورد.

۲. در «الیقین»، «شمراخ» ضبط است.

۳. در «الیقین» آمده است: من الجن المؤمنين.

۴. در «بحار» همین‌گونه ضبط است، لیکن در «الیقین» آمده است: وقد خَلَفْنَا بعض القوم مؤمنين وبَعْضَهُمْ أقاموا

أَكْثَرُ مِنَّا عَدَدًا وَقُوَّةً، وَهُمْ قَدْ غَلَبُوا عَلَى الْمِيَاهِ ^(۱) وَالْمَرَاعِي وَأَضْرُّوا بَنَا وَبِدَوَابَّنَا؛ فَابْعَثْ مَعِيَ مَنْ يَحْكُمُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: اكْشِفْ لَنَا وَجْهَكَ حَتَّى نَرَاكَ عَلَى هَيْئَتِكَ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا. فَكَشَفَ لَنَا عَنْ صُورَتِهِ فَنَظَرْنَا إِلَى شَخْصٍ عَلَيْهِ شَعْرٌ كَثِيرٌ، وَإِذَا رَأْسُهُ طَوِيلٌ طَوِيلُ الْعَيْنَيْنِ، عَيْنَاهُ فِي طُولِ رَأْسِهِ، صَغِيرُ الْحَدَقَتَيْنِ، فِيهِ أَسْنَانٌ كَأَسْنَانِ السَّبَاعِ. ^(۲)

ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَخَذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ عَلَى أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ فِي غَدٍ مَنْ يَبْعَثُ مَعَهُ بِهِ.

فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ ذَلِكَ التَّفَتَّ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَقَالَ: سِرْ مَعَ أَخِينَا عُرْفُطَةَ وَتُشْرِفَ عَلَى قَوْمِهِ وَتَنْظُرْ عَلَى ^(۳) مَا هُمْ عَلَيْهِ، فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَيْنَ هُمْ؟

قَالَ: هُمْ تَحْتَ الْأَرْضِ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَكَيْفَ أُطِيقُ التُّزُولَ فِي الْأَرْضِ؟ وَكَيْفَ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ وَلَا أَحْسِنُ كَلَامَهُمْ؟

فَالْتَفَتَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَقَالَ لَهُ مِثْلَ قَوْلِهِ لِأَبِي بَكْرٍ، ^(۴) فَأَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِي بَكْرٍ.

۱. در «الیقین» و دیگر مآخذ آمده است: وَقَدْ غَلَبُوا عَلَى الْمَاءِ وَ....

۲. در «الیقین»، «السَّبْع» ضبط است.

۳. در «الیقین»، «تَنْظُرُ إِلَى» ضبط است.

۴. در «الیقین»، آمده است: وَقَالَ لَهُ مِثْلَ قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ.

ثُمَّ اسْتَدْعَىٰ بَعْلِي ۖ فَقَالَ: ^(۱) يَا عَلِيُّ، سِرْ مَعَ أَخِينَا عُرْفُطَةَ وَتَشْرِفْ عَلَىٰ قَوْمِهِ وَتَنْظُرْ إِلَىٰ مَا هُمْ عَلَيْهِ، وَتَحْكُمُ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ.

فَقَامَ عَلِيٌّ ۖ مَعَ عُرْفُطَةَ وَقَدْ تَقَلَّدَ بَسِيفَهُ، وَتَبِعَهُ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ ۖ

قَالَا: نَحْنُ اتَّبَعْنَاهُمَا إِلَىٰ أَنْ صَارَ إِلَىٰ وَادٍ، فَلَمَّا تَوَسَّطْنَاهُ ^(۲) نَظَرَ إِلَيْنَا عَلِيٌّ ۖ فَقَالَ: شَكَرَ اللَّهُ ^(۳) سَعْيَكُمْ، فَارْجِعَا، فَقُمْنَا نَنْظُرُ إِلَيْهِمَا فَأَنْشَقَّتِ الْأَرْضُ وَدَخَلَا فِيهَا وَعَادَتْ إِلَىٰ مَا كَانَتْ، وَرَجَعْنَا وَقَدْ تَدَاخَلْنَا مِنَ الْحُسْرَةِ وَالنَّدَامَةِ مَا اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ، كُلُّ ذَلِكَ تَأَسَّفًا عَلَىٰ عَلِيٍّ ۖ

وَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ وَصَلَّىٰ بِالنَّاسِ الْغَدَاةَ، ثُمَّ جَاءَ وَجَلَسَ عَلَى الصِّفَا وَحَفَّ بِهِ أَصْحَابُهُ، وَتَأَخَّرَ عَلِيٌّ ۖ وَارْتَفَعَ النَّهَارُ، وَأَكْثَرَ النَّاسُ الْكَلَامَ إِلَىٰ أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ. وَقَالُوا: إِنَّ الْجَنِّيَّ احْتَالَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ أَرَاخَنَا اللَّهُ مِنْ أَبِي تُرَابٍ وَذَهَبَ عَنَّا افْتِحَارُهُ بِابْنِ عَمِّهِ عَلَيْنَا، وَأَكْثَرُوا الْكَلَامَ إِلَىٰ أَنْ صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الصَّلَاةَ الْأُولَىٰ وَعَادَ إِلَىٰ مَكَانِهِ وَجَلَسَ عَلَى الصِّفَا.

وَمَا زَالَ أَصْحَابُهُ فِي الْحَدِيثِ إِلَىٰ أَنْ وَجِبَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ. وَأَكْثَرَ الْقَوْمُ الْكَلَامَ وَأَظْهَرُوا الْيَأْسَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ۖ وَصَلَّىٰ بِنَا النَّبِيُّ صَلَاةَ الْعَصْرِ، وَجَاءَ وَجَلَسَ عَلَى الصِّفَا وَأَظْهَرَ الْفِكْرَ فِي عَلِيٍّ ۖ وَظَهَرَتْ شِمَاتَةُ الْمُنَافِقِينَ بِعَلِيٍّ ۖ وَكَادَتْ الشَّمْسُ تَغْرُبُ، وَتَيَقَّنَ الْقَوْمُ أَنَّهُ هَلَكَ.

۱. در «اليقين»، «فقال له» ضبط است.

۲. در «اليقين»، «توسَّطاه» ضبط است.

۳. در «اليقين»، «قد شكر الله» ضبط است.

إِذَا^(۱) انْشَقَّ الصَّفَا وَطَلَعَ عَلَيَّ مِنْهُ وَسَيْفُهُ يَقْطُرُ دَمًا وَمَعَهُ عُرْفُطَةٌ.
فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَجَبِينَهُ، فَقَالَ لَهُ: مَا الَّذِي حَبَسَكَ عَنِّي إِلَى هَذَا
الْوَقْتِ؟

فَقَالَ: سِرْتُ إِلَى خَلْقٍ كَثِيرٍ قَدْ بَغَوْا عَلَيَّ عُرْفُطَةً وَقَوْمَهُ فَدَعَوْتُهُمْ^(۲) إِلَى ثَلَاثِ
خِصَالٍ، فَأَبَوْا عَلَيَّ ذَلِكَ:
دَعَوْتُهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ.
وَالْإِقْرَارِ بِنُبُوَّتِكَ وَرِسَالَتِكَ فَأَبَوْا.
فَدَعَوْتُهُمْ إِلَى الْحِزْبَةِ فَأَبَوْا.
فَسَأَلْتُهُمْ^(۳) أَنْ يُصَالِحُوا عُرْفُطَةً وَقَوْمَهُ فَيَكُونُ بَعْضُ الْمَرْعَى لِعُرْفُطَةٍ وَقَوْمِهِ
وَكَذَلِكَ الْمَاءُ، فَأَبَوْا.

فَوَضَعْتُ سَيْفِي فِيهِمْ وَقَتَلْتُ مِنْهُمْ رَهْطًا ثَمَانِينَ أَلْفًا، فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى مَا حَلَّ
بِهِمْ طَلَبُوا الْأَمَانَ وَالصَّلَاحَ، ثُمَّ آمَنُوا وَصَارُوا إِخْوَانًا، وَزَالَ الْخِلَافُ، وَمَا زِلْتُ مَعَهُمْ
إِلَى السَّاعَةِ.

فَقَالَ عُرْفُطَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَزَاكَ اللَّهُ وَعَلِيًّا خَيْرًا، وَأَنْصَرَفَ:^(۴)
ابو سعید خدری می گوید: روزی پیامبر ﷺ در «أَبْطَح»^(۵) نشسته بود و
گروهی از اصحاب نزد آن حضرت بودند و پیامبر برای ما حدیث می کرد، ناگهان

۱. در «الیقین»، «إِذَا» ضبط است.

۲. در «الیقین» آمده است: وقومهم المواقین ودعوتهم.

۳. در «الیقین»، «وسألتهم» ضبط است.

۴. الیقین: ۲۶۰ - ۲۶۳، حدیث ۹۰؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۶۸ - ۱۷۰، حدیث ۹.

۵. نام دره‌ای میان مکه و میناکه آکنده از سنگ‌ریزه است. بعضی «ذو طوی»، «بَطْحَاء» و «حَضْبَه» را نیز با آن مرادف دانسته‌اند.

چشم وی به تندبادی افتاد که بالا می آمد و گرد و غبار می پراکند و پیوسته نزدیک می شد و گرد و خاک اوج می گرفت تا اینکه در برابر پیامبر ﷺ ایستاد. شخصی که در آن بود بر رسول خدا ﷺ سلام کرد، سپس گفت: ای رسول خدا، من نماینده قوم خویشم، به تو پناه آوردیم، ما را پناه ده و از طرف خود با من کسی را نفرست که بر قوم ما درآید تا میان ما و آنان به حکم خدا و کتابش حکم کند (چراکه آنان بر ما ستم کردند) و از من عهد و میثاق محکم بگیر که وی را فردا سالم سویت بازگردانم مگر اینکه از ناحیه خدای متعال برایم حادثه ای پیش آید. پیامبر ﷺ پرسید: کیستی؟ قومت کیانند؟

وی گفت: عُرْفُطَةُ بن شِمْرَاخ (یکی از بنی کاخ) از جنیانم. من و گروهی از خاندانم استراق سمع می کردیم، چون از آن منع شدیم و خدا تو را به پیامبری برانگیخت، به تو ایمان آوردیم و سخت را تصدیق کردیم. بعضی از قوم [جن] با ما مخالفت ورزیدند و بر همان شیوه ای که داشتند، ماندند. میان ما و آنها اختلاف شد، شمار نفرات و نیروی آنها از ما بیشتر بود، بر آب ها و مرتع ها غلبه یافتند، و به ما و چهارپایان ما زیان زدند. با من کسی را همراه نفرست که میان ما به حق داوری کند.

پیامبر ﷺ فرمود: صورتت را برای ما بنمایان تا تو را به قیافه ای که هستی ببینیم.

وی چهره اش را آشکار ساخت، شخصی پُر مو با سری بلند دیدیم که چشمانش دراز و در طول سرش - در دو حدقه کوچک - قرار داشت، در دهانش دندان هایی چون دندان درندگان بود.

سپس پیامبر ﷺ از وی عهد و میثاق گرفت که هر که را با او می‌فرستد، فردا بازگرداند.

چون پیامبر از این کار فارغ شد، به ابوبکر رو کرد و گفت: با برادرمان عُرْفُطَه حرکت کن و بر قومش درآی و بنگر در چه کاری‌اند و میانشان به حق حکم کن.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا، آنان کجایند؟

پیامبر ﷺ فرمود: زیر زمین.

ابوبکر گفت: چگونه می‌توانم در زمین فرو روم؟ چگونه میانشان حکم کنم

در حالی که سخن آنان را خوب نمی‌دانم؟!

پیامبر ﷺ به عمر بن خطاب رو کرد و مانند آنچه را به ابوبکر گفت، برای او بیان داشت و او مانند پاسخ ابوبکر را بر زبان آورد.

سپس پیامبر ﷺ علی را فرا خواند و فرمود: با برادرمان عُرْفُطَه حرکت کن و بر قومش درآی و بنگر در چه کاری‌اند و میانشان به حق داوری کن.

امام علی علیه السلام برخاست، شمشیرش را بر دوش انداخت و با عُرْفُطَه حرکت کرد، و ابو سعید خدری و سلمان فارسی رضی الله عنهما در پی آن حضرت به راه افتادند.

ابو سعید و سلمان گویند: ما آن دو را دنبال کردیم تا اینکه به سرزمینی درآمد،

چون در وسط آن واقع شدیم، علی علیه السلام به ما نگاه کرد و فرمود: خدای سعی شما

را پاس دارد، برگردید. ایستادیم و به آن دو می‌نگریستیم، زمین شکافت و آن دو

در آن فرو رفتند و زمین به حال نخست باز آمد، و ما بازگشتیم و خدا می‌داند که

چه حسرت و ندامتی ما را در برگرفت و همه آن به خاطر تأسف بر علی علیه السلام بود.

پیامبر ﷺ شب را سپری ساخت و نماز صبح را با مردم گزارد، سپس آمد و بر

«صفا» نشست و اصحابش او را در برگرفتند. روز بالا آمد و علی علیه السلام تأخیر کرد. بگومگوی مردم فراوان شد تا اینکه خورشید در وسط آسمان قرار گرفت. مردم می گفتند: جنی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیرنگ کرد و خدا ما را از ابو تراب آسوده ساخت و افتخار پیامبر - بر ما - به پسر عمویش از بین رفت، و حرف و سخن زیاد بر زبان آوردند تا اینکه پیامبر نماز ظهر را گزارد و به جای خویش باز آمد و بر «صفا» نشست و اصحابش پیوسته در گفت و شنود بودند تا اینکه وقت نماز عصر فرا رسید.

حرف و سخن آن قوم فراوان شد و از امیرالمؤمنین علیه السلام مایوس شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را با ما گزارد و آمد و بر «صفا» نشست و درباره علی علیه السلام به فکر فرو رفت و شماتت منافقان درباره علی علیه السلام آشکار شد و خورشید در حال غروب بود و آن قوم یقین یافتند که علی علیه السلام هلاک گردید. ناگهان صفا شکافت و علی علیه السلام از آن برآمد در حالی که شمشیرش خون می چکید و عُرْفُطَه همراهش بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و میان دو چشم و پیشانی علی را بوسید و پرسید: چه چیز تو را تا این زمان از من بازداشت؟

امام علیه السلام فرمود: سوی خلق فراوانی که بر عُرْفُطَه و قومش ستم ورزیدند، رهسپار شدم. آنها را به سه خصلت فرا خواندم، زیر بار نرفتند:

• به ایمان به خدا و اقرار به نبوت و رسالت تو آنان را دعوت کردم، سرباز زدند.

• آنان را به پرداخت جزیه فراخواندم، نپذیرفتند.

• از آنها خواستم با عُرْفُطَه و قومش مصالحه کنند، بعضی از مرتع (و نیز آب) برای عُرْفُطَه و قومش باشد، تن ندادند.

از این رو، شمشیرم را میانشان نهادم و گروهی ۸۰ هزار نفره از آنها را به قتل رساندم. چون آن قوم بر کشتاری که بر آنها فرود آمد، نگریستند، امان و صلح طلبیدند، سپس ایمان آوردند و با هم برادر شدند و اختلافشان از میان رفت، تا هم اکنون با آنان [درگیر] بودم.

عُرْفُطَه گفت: ای رسول خدا، خدا تو و علی را جزای خیر دهد، و بازگشت.

[نقل حدیث مذکور در دیگر کتاب‌ها]

میرزا محمد تقی (مُصَنِّف این کتاب) می‌گوید: این خبر از روایات مشهوری است که از طریق شیعه و سنی روایت است و چند تن از اصحاب ما در مؤلفات خویش - با اندکی اختلاف در بعضی الفاظ - آن را روایت کرده‌اند، افراد زیر از آنها‌یند:

- شیخ جلیل، شاذان بن جبرئیل، در دو کتاب «الفضائل»^(۱) و «الروضة»^(۲).
- صاحب عیون المعجزات [در «عیون المعجزات»]^(۳).
- مجلسی رحمته الله در کتاب السماء والعالم (آسمان و جهان) «بحار الأنوار»^(۴).
- سعد بن ابراهیم بن حسن بن علی اربلی از علمای سنی در کتاب «الأربعین» به اختصار.^(۵)

۱. الفضائل: ۶۰-۶۲.

۲. الروضة: ۱۸۹-۱۹۲، حدیث ۱۶۴.

۳. عیون المعجزات: ۴۳-۴۶.

۴. بحار الأنوار ۱۸: ۸۶-۸۸، حدیث ۴.

۵. الأربعون حدیثاً: ۴۷-۴۸، ح ۲۶.

ما روایت از کتاب مذکور را، به خاطر جلالت قدر مصنف آن (خدا شانش را بزرگ و عالی گرداند) و شدت واکاوی‌اش در نقل اخبار، برگزیدیم. خدا از سوی آجداد پاکش بهترین پاداش‌ها را به وی ارزانی دارد.

حدیث (۳۹)

پیکار علی علیه السلام با جن در غزوه بنی مُصْطَلِق

الارشاد، اثر مفید علیه السلام.

روایت است از محمد بن ابی السری تمیمی، از حمد بن فرج، از حسن بن موسی نهدی، از پدرش، از وَبَرَة بن حارث، از ابن عباس که گفت:

لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ جَنَّبَ عَنِ الطَّرِيقِ فَأَذْرَكَ اللَّيْلُ فَنَزَلَ بِقُرْبِ وَادٍ وَغَرٍ، فَلَمَّا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ يُخْبِرُهُ أَنَّ طَائِفَةً مِنْ كُفَّارِ الْجِنِّ قَدْ اسْتَبْطَنُوا الْوَادِيَ يُرِيدُونَ كَيْدَهُ وَإِيقَاعَ الشَّرِّ بِأَصْحَابِهِ عِنْدَ سُلُوكِهِمْ إِيَّاهُ.

فَدَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ: اذْهَبْ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَسَيَعْرِضُ لَكَ مِنْ أَعْدَاءِ الْجِنِّ مَنْ يُرِيدُكَ فَادْفَعُهُ بِالْقُوَّةِ الَّتِي أَعْطَاكَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِيَّاهَا وَتَحَصَّنْ مِنْهُمْ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ الَّتِي خَصَّكَ بِعِلْمِهَا.

وَأَنْقَذَ مَعَهُ مِائَةَ رَجُلٍ مِنْ أَخْلَاطِ النَّاسِ وَقَالَ لَهُمْ: كُونُوا مَعَهُ وَامْتَثِلُوا أَمْرَهُ.

فَتَوَجَّهَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى الْوَادِي، فَلَمَّا قَرَّبَ مِنْ شَفِيرِهِ ^(۱) أَمَرَ الْمِائَةَ الَّذِينَ صَحِبُوهُ أَنْ يَقِفُوا بِقُرْبِ الشَّفِيرِ وَلَا يُحْدِثُوا شَيْئاً حَتَّى يُؤْذَنَ لَهُمْ. ^(۲)

ثُمَّ تَقَدَّمَ فَوَقَفَ عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي وَتَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنْ أَعْدَائِهِ وَسَمَّى اللَّهَ

۱. در «الارشاد»، «شَفِيرَة» ضبط است.

۲. در «الارشاد» آمده است: حَتَّى يَأْذَنَ لَهُمْ.

- عَزَّ اسْمُهُ- وَأَوْمَأَ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ أَنْ يَتَقَرَّبُوا مِنْهُ، ^(۱) فَتَقَرَّبُوا، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ فُرْجَةٌ مَسَافَتُهَا غَلْوَةٌ.

ثُمَّ رَامَ الْهَبُوطَ إِلَى الْوَادِي فَاعْتَرَضَتْ رِيحٌ عَاصِفَةٌ ^(۲) كَادَ أَنْ يَقَعَ الْقَوْمُ عَلَى وُجُوهِهِمْ لَشِدَّتِهَا وَلَمْ تَثْبُتْ أَقْدَامُهُمْ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ هَوْلِ الْخِصْمِ ^(۳) وَمِنْ هَوْلِ مَا لَحِقَهُمْ.

فَصَاحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنُ عَمِّهِ، اثْبُتُوا إِنْ شِئْتُمْ.

فَظَهَرَ لِلْقَوْمِ أَشْخَاصٌ عَلَى صُورِ الزُّطِّي خَيْلٍ فِي أَيْدِيهِمْ شُعْلُ النَّارِ قَدْ اطمأنوا وَأَطَافُوا بِجَنَابَاتِ الْوَادِي. ^(۴)

فَتَوَغَّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَطْنَ الْوَادِي وَهُوَ يَتْلُو الْقُرْآنَ وَيُؤْمِي بِسَيْفِهِ يَمِيناً وَشِمَالاً، فَمَا لَبِثَ الْأَشْخَاصُ حَتَّى صَارَتْ كَالِدُخَانِ الْأَسْوَدِ وَكَبَّرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ صَعِدَ مِنْ حَيْثُ هَبَطَ، ^(۵) فَقَامَ مَعَ الْقَوْمِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ أَسْفَرَ ^(۶) الْمَوْضِعُ عَمَّا اعْتَرَاهُ. فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَا لَقَيْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَلَقَدْ كِدْنَا أَنْ نَهْلِكَ خَوْفاً وَإِشْفَاقاً عَلَيْكَ أَكْثَرَ مِمَّا لَحِقْنَا.

فَقَالَ عليه السلام لَهُمْ: إِنَّهُ لَمَّا تَرَاءَى لِي الْعَدُوُّ جَهَّزْتُ ^(۷) فِيهِمْ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى

۱. در «الارشاد»، «أَنْ يَقَرَّبُوا مِنْهُ» آمده است.

۲. در «الارشاد»، «ريح عاصف» ضبط است.

۳. کلمه «من هول الخصم» در «الارشاد» نیست.

۴. در «الارشاد» آمده است: ... تُخَيَّلُ فِي أَيْدِيهِمْ شُعْلُ النَّارِ، قَدْ اطمأنوا بِجَنَابَاتِ الْوَادِي.

۵. در «الارشاد»، «انْهَبَطَ» ضبط است.

۶. در «الارشاد»، «حَتَّى أَسْفَرَ» ضبط است.

۷. در «الارشاد»، «جَهَّزْتُ» ضبط است.

فَتَضَاءَلُوا وَعَلِمْتُ مَا حَلَّ بِهِمْ مِنَ الْجَزَعِ، فَتَوَغَّلْتُ الْوَادِيَّ غَيْرَ خَائِفٍ مِنْهُمْ، وَلَوْ بَقُوا عَلَى هَيَأَتِهِمْ لَأَتَيْتُ عَلَى آخِرِهِمْ.

وَقَدْ كَفَى اللَّهَ كَيْدَهُمْ، وَكَفَى الْمُؤْمِنِينَ شَرَّهُمْ، وَسَيَسْبِقُنِي بَقِيَّتُهُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُؤْمِنُونَ بِهِ. ^(۱)

وَأَنْصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِمَنْ مَعَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَسَرَى عَنْهُ وَدَعَا لَهُ بِخَيْرٍ وَقَالَ لَهُ: قَدْ سَبَقَكَ إِلَيَّ - يَا عَلِيُّ - مَنْ أَخَافُهُ اللَّهُ بِكَ وَأَسْلَمَ، ^(۲) وَقَبِلْتُ إِسْلَامَهُ.

ثُمَّ ارْتَحَلَ بِجَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى قَطَعُوا الْوَادِيَّ آمِنِينَ غَيْرَ خَائِفِينَ؛ ^(۳)

ابن عباس می گوید: چون پیامبر ﷺ سوی بنی مُضَطَلِق بیرون آمد، از راه دور افتاد و شب فرا رسید. آن حضرت در نزدیکی سرزمینی هولناک و ناهموار و آکنده از خرده سنگ فرود آمد. آخر شب جبرئیل بر پیامبر ﷺ فرود آمد و او را باخبر ساخت که طایفه‌ای از کافران جنّ در آن وادی رخنه کرده‌اند و قصد دارند هنگام عبور آن حضرت نیرنگ کنند و به أصحاب یورش آورند و آسیب بزنند. پیامبر ﷺ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را صدا زد و فرمود: به این وادی برو، دسته‌ای از جن‌های کافر بر تو هجوم می‌آورند، آنها را به قوتی که خدای تعالی ارزانی‌ات داشت دفع کن و از شرّ آنها به آسامی خدای تعالی (که علم آن را به تو اختصاص داد) خود را مصون دار.

۱. در «الارشاد» آمده است: وكفى المسلمين ... بقيتهم إلى النبي فيؤمنون به.

۲. در «الارشاد» آمده است: قد سبقك يا علي إلى من أخافه الله بك، فأسلم

۳. الارشاد ۱: ۳۳۹-۳۴۱؛ بحار الأنوار ۶۰: ۸۶-۸۸، حدیث ۴۳ (و جلد ۱۸، ص ۸۴-۸۵، حدیث ۳؛ و جلد ۳۹: ۱۷۵-۱۷۷، حدیث ۱۸).

پیامبر ﷺ ۱۰۰ نفر از مردمان مختلف را با علی علیه السلام همراه ساخت و به آنها فرمود: با او باشید و امرش را فرمان برید.

امیرالمؤمنین علیه السلام سوی وادی رهسپار شد. چون به کناره آن نزدیک شد، به صد نفر همراهش امر کرد که نزدیک آنجا بایستند و تا آنان را اجازه ندهد، کاری نکنند. سپس امام علیه السلام جلورفت و بر کناره وادی ایستاد و از [شرّ] دشمنان به خدا پناه جست و اسم [اعظم] خدا را (گرامی باد نام خدا) بر زبان آورد و به قومی که او را دنبال می کردند اشاره کرد که به آن حضرت نزدیک شوند، آنها نزدیک شدند، فاصله آنها با امام علیه السلام و افراد یک تیرانداز بود.

سپس امام علیه السلام به فرود در آن وادی روی آورد، باد تندی وزید که نزدیک بود از شدت آن، افراد به رو درافتند و پاهایشان - از هول دشمن و آن باد - به زمین بند نمی شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام بانگ زد: من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلبم، وصی رسول خدا و عمو زاده اش، اگر خواستید در جای خود بمانید.

در پی این سخن، اشخاصی به صورت رُطّی ها نمایان شدند، به نظر می آمد در دست هاشان شعله های آتش است، آنان اطمینان خاطر داشتند و در نواحی وادی می گردیدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که قرآن را می خواند و با شمشیر به راست و چپ اشاره می کرد به درون وادی درآمد و دور شد، اندکی نگذشت که آن اشخاص مانند دود، شدند و امام علیه السلام تکبیر سر داد، سپس از همان جا که پایین رفته بود بالا آمد و با قومی که آن حضرت را می پیروید، برخاست (تا اینکه) آن مکان از آنچه بر آن عارض گردید، تهی و پاک گشت.

اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند: ای ابوالحسن، به چه برخوردی؟ نزدیک بود از ترس هلاک شویم و بیشتر از آنچه به ما رسید، بر [جان] تو بیم داشتیم.

امام علیؑ فرمود: چون دشمن بر من نمایان شد، نام‌های خدا را در میان آنها آشکارا بر زبان آوردم [دیدم] آنها کوچک شدند و پریشانی و بیمی را که بر ایشان فرود آمد، دریافتیم. از این رو، بی آنکه از آنها بترسم به وادی درآمدیم. اگر آنها به هیئت خویش باقی می‌ماندند، همه‌شان را از بین می‌بردیم.

خدا کید و مکر آنان را بسنده نمود و مؤمنان را از شر آنها کفایت کرد.

باقی مانده آنها سوی رسول خدا ﷺ می‌شتابند و ایمان می‌آورند.

امیرالمؤمنین علیؑ با همراهانش، پیش رسول خدا ﷺ بازگشت و ماجرا را به آن حضرت گزارش داد. پیامبر ﷺ شادمان شد و برای آن حضرت دعای خیر کرد و فرمود: ای علی، کسانی را که خدا به وسیله تو ترسانند، نزد من سبقت جستند و اسلام آوردند و اسلام آنها پذیرفته شد.

سپس پیامبر ﷺ با مسلمانان رهسپار شد و آن وادی را با امنیت (بی آنکه از چیزی بترسند) پیمود.

[یاد آوری شیخ مفید رحمه الله]

مفید رحمه الله پس از نقل این خبر می‌گوید:

این حدیث را همان‌گونه که شیعه روایت کرده است، سنیان نقل کرده‌اند و چیزی از آن را مُنکر نشدند. ^(۱)

[نکته]

می‌گویم: چگونه [می‌توانند] امثال این خبر را برنتابند و خود را بی‌خبر بنمایانند در حالی که پیامبر ﷺ همان گونه که سوی آدمیان برانگیخته شد، سوی جنیان هم مبعوث گشت، و امیرالمؤمنین علیه السلام وصی پیامبر و خلیفه آن حضرت بود. کسی که بر افرادی که سوی آنها فرستاده شده است قدرت نداشته باشد، چگونه می‌تواند بر آنها حجّت باشد؟!]

حدیث (۴۰)

حدیث نرم و موم شدن آهن به دست علی علیه السلام و این سخن آن حضرت که فرمود: به ما، خدا آهن را برای داود نرم و ملایم ساخت
مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب علیه السلام.

ابن شهر آشوب علیه السلام می‌گوید:

رَوَى جَمَاعَةٌ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا يَسْرُدُ حَلَقَاتٍ دَرْعِهِ بِيَدِهِ وَيُصْلِحُهَا، فَقُلْتُ: هَذَا كَانَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ: يَا خَالِدُ، بِنَا أَلَانَ اللَّهُ الْحَدِيدَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ أَنَا؟! (۱)؟ (۲)

جماعتی از خالد بن ولید روایت کرده‌اند که گفت: علی را دیدم که حلقه‌های سپرش را به دست خویش می‌بافت و مرمت می‌کرد، گفتم: این کار [تنها] از داود علیه السلام بر می‌آمد [تو چطور توانایی آن را داری]؟!]

۱. این واژه در «مناقب» (نسخه نور ۳/۵) و «بحار»، «لنا» ضبط است.

۲. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۲۵؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۶۶؛ مدینه المعاجز ۱: ۵۴۱ - ۵۴۲، حدیث ۳۴۳.

فرمود: ای خالد، خدا به وسیله ما آهن را برای داود علیه السلام نرم و انعطاف پذیر ساخت، چگونه من نتوانم از پس آن برآیم!

[یاد آوری]

می‌گویم: در همین کتاب، قصه خالد خواهد آمد [در آن مطالبی هست] که این خبر را تقویت می‌کند (پس، منتظر بمان).

حدیث (۴۱)

حدیث دُرَّاج و زنده کردن چهار پرنده

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

به طور مرسل از سلمان رضی الله عنه روایت است که گفت:

كُنْتُ يَوْمًا جَالِسًا عِنْدَ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَرْضِ قَفْرَاءَ، فَرَأَى دَرَّاجًا فَكَلَّمَهُ، فَقَالَ: مُنْذُ كَمْ ^(۱) أَنْتَ فِي هَذِهِ الْبَرِّيَّةِ؟ وَمِنْ أَيْنَ مَطْعَمُكَ وَمَشْرَبُكَ؟
فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مُنْذُ ^(۲) أَرْبَعِمِائَةِ سَنَةٍ أَنَا فِي هَذِهِ الْبَرِّيَّةِ، وَمَطْعَمِي وَمَشْرَبِي إِذَا جِئْتُ فَأُصَلِّيَ عَلَيْكُمْ فَأَشْبَعُ، وَإِذَا عَطِشْتُ فَأَدْعُو عَلَى ظَالِمِيكُمْ فَأُروى.

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ، مَا أُعْطِيَ مَنَطِقُ الطَّيْرِ إِلَّا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ!

فَقَالَ عليه السلام: يَا سَلْمَانَ، أَمَا عَلِمْتَ أَنِّي أُعْطِيتُ سُلَيْمَانَ ذَلِكَ. يَا سَلْمَانَ، أَتُرِيدُ أَنْ أُرِيكَ شَيْئًا أَعْجَبَ مِنْ هَذَا؟

۱. در «الخراج» و «بحار» همین‌گونه آمده است، لیکن در «مدینه المعاجز»، «مذکنت» ضبط است.

۲. در «مدینه المعاجز»، «مِنْ» ضبط است.

قُلْتُ: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا خَلِيفَةَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
 قَالَ: فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى الْهَوَاءِ وَقَالَ: يَا طَاوُوسُ اهْبِطْ، فَهَبِطْ، ثُمَّ قَالَ: يَا صَقْرُ
 اهْبِطْ، فَهَبِطْ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَازُ اهْبِطْ، فَهَبِطْ، ثُمَّ قَالَ: يَا غُرَابُ اهْبِطْ، فَهَبِطْ.
 ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانَ، اذْبَحْهُمْ وَانْتِفِ رِيشَهُمْ وَقَطِّعْهُمْ إِرْبًا إِرْبًا، وَاخْلِطْ لُحُومَهُمْ.
 فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ مَوْلَايَ وَتَحَيَّرْتُ فِي أَمْرِهِ.
 ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ: مَا تَقُولُ؟
 فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَطْيَارٌ تَطِيرُ فِي الْهَوَاءِ لَمْ أَعْرِفْ لَهُمْ ذَنْبًا، أَمَرْتَنِي بِذَبْحِهِمْ.^(۱)
 قَالَ: يَا سَلْمَانَ، أَتُرِيدُ أَنْ أُحْيِيَهَا السَّاعَةَ؟
 قُلْتُ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
 فَنَظَرَ إِلَيْهَا شِزْرًا وَقَالَ: طِيرِي بِقُدْرَةِ اللَّهِ، فَطَارَتْ الطُّيُورُ جَمِيعًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى،
 فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، هَذَا أَمْرٌ عَظِيمٌ!
 قَالَ: يَا سَلْمَانَ، لَا تَعَجَّبْ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ، فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ.
 يَا سَلْمَانَ، إِيَّاكَ أَنْ يَجُولَ بِوَهْمِكَ شَيْءٌ،^(۲) أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ، أَمْرِي أَمْرُهُ،
 وَنَهْيِي نَهْيُهُ، وَقُدْرَتِي قُدْرَتُهُ، وَقُوَّتِي قُوَّتُهُ؛^(۳)

سلمان می‌گوید: روزی در سرزمینی بی آب و علف نزد مولایمان،
 امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم. آن حضرت دُرَّاجی را دید و با آن سخن گفت و
 پرسید: از کی در این بیابانی؟ آب و خوراکت از کجاست؟

۱. در «مدینه المعاجز»، «بذبحها» ضبط است.

۲. در «مدینه المعاجز» آمده است: إِيَّاكَ أَنْ تَحُولَ بِوَهْمِكَ شَيْئًا.

۳. مدینه المعاجز ۱: ۲۵۷ - ۲۵۸ و ۲۸۵ - ۲۸۶، حدیث ۱۶۴ و ۱۸۰؛ نیز بنگرید به، الخرائج والجرائح ۲: ۵۶۰؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۶۸، حدیث ۱۸.

دُرّاج گفت: ای امیرالمؤمنین، چهارصد سال است که در این صحرایم، هنگام گرسنگی بر شما صلوات می‌فرستم و زمان تشنگی کسانی را که بر شما ستم کردند، نفرین می‌کنم، با این کار گرسنگی و تشنگی‌ام از بین می‌رود؛ خوراکم صلوات بر شماست و آشامیدنی‌ام لعنت بر ظالمانِ شما.

[سلمان می‌گوید] گفتم: ای امیرالمؤمنین، این [رفتار شما] چیز عجیبی بود! دانستنِ زبان پرندگان و سخن با آنها جز به سلیمان بن داود داده نشد! امام علیه السلام فرمودند: ای سلمان، من این توانمندی را به سلیمان دادم. می‌خواهی شگفت‌تر از این را به تو بنمایانم؟

گفتم: آری، ای امیرالمؤمنین و ای خلیفه رسول پروردگار جهانیان. امام علیه السلام سرش را به هوا بالا آورد و فرمود: ای طاووس، ای صُقر، ای باز، ای کلاغ، فرود آید. آنها پایین آمدند. سپس فرمود: ای سلمان، آنها را بکش و پرهاشان را بکن و تکه تکه‌شان ساز و گوشتشان را با هم بیامیز.

[سلمان می‌گوید:] کاری را که مولایم امر فرمود، انجام دادم و در امر آن حضرت حیران ماندم.

آن گاه امام علیه السلام به من رو کرد و پرسید: [حال] چه می‌گویی؟ گفتم: مولایم، پرندگانی در هوا می‌پریدند، گناهی از آنها سراغ نداشتم، آمرم کردی آنها را ذبح کنم.

فرمود: ای سلمان، می‌خواهی هم‌اکنون آنها را زنده سازم؟

گفتم: آری، ای امیرالمؤمنین.

امام علی (علیه السلام) اندکی به آنها نگریست و فرمود: [ای پرندگان] به قدرت خدا پرواز کنید. همه آنها - به اذن خدای متعال - پریدند و من از این کار تعجب کردم و گفتم: مولایم، این امر بزرگی بود.

امام علی (علیه السلام) فرمود: ای سلمان، از امر خدا تعجب نکن. خدا بر آنچه بخواهد قادر است، هرچه را اراده کند انجام می دهد.

ای سلمان، مبادا چیزی در ذهنت جولان کند! من بنده خدا و خلیفه اویم، ارم امر خدا، نهیم نهی خدا، و قدرتم قدرت خدا، و قوتم قوت خداست.

[یاد آوری]

می گویم: در یکی از مجامع حدیثی، این خبر را یافتم که از کتاب «درر المطالب و غرر المناقب»^(۱) (به نقل از کتاب «نوادر الأخبار»^(۲)) روایت بود.

حدیث (۴۲)

حدیث زنده ساختن مردگان به امر پیامبر ﷺ

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

در این کتاب، از عیون المعجزات روایت است که گفت: برایم حدیث کرد ابو علی، احمد بن زید بن دارا رحمته الله گفت: برایم حدیث کرد ابو عبدالله، حسین بن محمد بن جمعه رحمته الله - در بصره - گفت: برایم حدیث کرد ابو عبدالله احمد بن محمد بن ایوب - به اسنادش - به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که:

إِنَّ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِ أَتَوْهُ وَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَلَيْكَ السَّلَامُ، إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، وَكَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا، وَكَانَ عِيسَى يُحْيِي الْمَوْتَى، فَمَا صَنَعَ بِكَ رَبُّكَ؟

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنْ كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، فَقَدْ اتَّخَذَنِي حَبِيبًا، وَإِنْ كَانَ كَلَّمَ مُوسَى مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، فَقَدْ رَأَيْتُ جَلَالَ رَبِّي وَكَلَّمَنِي مُشَافَهَةً؛ وَإِنْ كَانَ عِيسَى يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ، فَإِنْ شِئْتُمْ أَحْيَيْتُمْ لَكُمْ مَوْتَاكُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ. فَقَالُوا: قَدْ شِئْنَا.

فَأَرْسَلَ مَعَهُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (بَعْدَ أَنْ رَدَّاهُ بِرُدِّ لَهُ - يُقَالُ لَهُ الْمُسْتَجَابُ - وَجَعَلَهُ عَلَى كَتِفَيْهِ وَرَأْسِهِ) ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَسِيرُوا وَرَاءَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَقَابِرِ. فَسَعَوْا، فَلَمَّا أَتَوْا الْمَقَابِرَ، سَلَّمَ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ وَدَعَا رَبَّهُ وَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ لَمْ يَفْقَهُوهُ. (۱)

فَاضْطَرَبَتِ الْأَرْضُ وَارْتَجَّتْ وَقَامَتِ الْمَوْتَى وَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ. فَتَدَاخَلَهُمْ رُغْبٌ شَدِيدٌ، وَقَالُوا: حَسْبُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَقْلُنَا أَقَالَكَ اللَّهُ. فَأَمْسَكَ عَنْ اسْتِمْرَارِ كَلَامِهِ وَدُعَائِهِ، (۲) فَزَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْلُنَا أَقَالَكَ اللَّهُ.

-
۱. در «عیون المعجزات» آمده است: وَجَعَلَ طَرْفَيْهِ عَلَى كَتِفَيْهِ وَرَأْسَهُ، ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَقْدَمَهُمْ إِلَى الْمَقَابِرِ وَأَمَرَهُمْ بِاتِّبَاعِهِ، فَاتَّبَعُوهُ، فَلَمَّا تَوَسَّطَ الْجُبَانَةَ ... نیز ادامه روایت در (بعضی) الفاظ متفاوت است.
 - در «مدینه المعاجز» بدین گونه ضبط است: فَأَرْسَلَ ... بعد أَنْ رَدَّاهُ بِرَدَّاهُ (وكان اسم الرداء «المستجاب») فَأَخَذَ ... ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَسِيرُوا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ... بِكَلَامٍ لَا يَفْقَهُونَهُ.
 ۲. در «مدینه المعاجز»، «ودعاء» ضبط است.

فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّمَا رَدَدْتُمْ عَلَى اللَّهِ، لَا أَقَالَكُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: ^(۱)

گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ نزد آن حضرت آمدند و گفتند: ای رسول خدا، سلام بر تو باد! خدا ابراهیم را خلیل خود گرفت و با موسی [بدان گونه ویژه] سخن گفت و عیسی مردگان را زنده می ساخت، پروردگارت به تو چه کرد؟ پیامبر ﷺ فرمود: اگر خدا ابراهیم را خلیل خویش برگرفت، مرا حبیب خود ساخت؛ اگر خدا از پس پرده باموسی سخن گفت، من جلال و شکوه پروردگار را دیدم و رویاروی با من حرف زد؛ اگر عیسی مردگان را - به اذن خدا - زنده می کرد، هرگاه شما بخواهید من مردگانتان را (به اذن خدا) زنده می سازم. گفتند: این کار را می خواهیم.

پیامبر ﷺ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را (پس از آنکه بُردش را که «مستجاب» نامیده می شد به روی شانه و سر آن حضرت انداخت) با آنان فرستاد و امرشان کرد که پشت سر علی (علیه السلام) سوی قبرستان حرکت کنند.

آنان شتافتند. چون به گورستان رسیدند، امام (علیه السلام) بر اهل قبور سلام کرد و خدا را خواند و کلامی بر زبان آورد که آنها درک نکردند.

در پی این کار، زمین نا آرام شد و لرزید و مردگان برخاستند و همگی گفتند: بر رسول خدا، سپس بر امیرالمؤمنین سلام باد!

آنان را وحشت شدیدی فرا گرفت، گفتند: ای ابوالحسن، بس است، از ما درگذر، خدا از تو درگذرد.

امام (علیه السلام) از ادامه کلام و دعایش دست برداشت.

۱. مدینه المعاجز ۱: ۲۳۹ - ۲۴۰، حدیث ۱۵۱؛ عیون المعجزات: ۹.

آنها پیش رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا، خدا از تو درگذرد، از ما درگذرد [و ما را ببخش].
پیامبر ﷺ فرمود: شما [قدرت] خدا را رد کردید، روز قیامت خدا از شما نمی‌گذرد.

[یاد آوری]

می‌گوییم: مانند این روایت در «فضائل شاذان» با حذف اسناد، آمده است.^(۱)

حدیث (۴۳)

حدیث احیای سام بن نوح علیہ السلام

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمۃ اللہ علیہ.

ابن شهر آشوب، از کتاب علوی مصری روایت می‌کند که:

إِنَّ جَمَاعَةً مِنَ الْيَمَنِ أَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا: نَحْنُ مِنْ بَقَايَا الْمَلَلِ الْمُتَقَدِّمَةِ مِنْ آلِ نُوحٍ، وَكَانَ لِنَبِيِّنَا وَصِيٍّ اسْمُهُ سَامٌ، وَأَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ أَنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُعْجَزَةً وَلَهُ وَصِيٌّ يَقُومُ مَقَامَهُ، فَمَنْ وَصِيُّكَ؟

فَأَشَارَ^(۲) نَحْوَ عَلِيٍّ عليه السلام.

فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ، إِنْ سَأَلْنَاهُ أَنْ يُرِينَا سَامَ بْنِ نُوحٍ فَيَفْعَلَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى. فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، قُمْ مَعَهُمْ إِلَى دَاخِلِ الْمَسْجِدِ وَاضْرِبْ بِرِجْلِكَ الْأَرْضَ عِنْدَ الْمِحْرَابِ.

۱. الفضائل: ۶۶-۶۷.

۲. در «مناقب» آمده است: فَأَشَارَ بِيَدِهِ

فَذَهَبَ عَلَيَّ ﷺ وَبِأَيْدِيهِمْ صُحُفٌ إِلَى أَنْ بَلَغَ [دَخَلَ (خ)] مِحْرَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دَاخِلَ الْمَسْجِدِ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قَامَ وَضَرَبَ بِرِجْلِهِ الْأَرْضَ فَاَنْشَقَّتِ الْأَرْضُ وَظَهَرَ لَحْدٌ وَتَابُوتٌ.

فَقَامَ مِنَ التَّابُوتِ شَيْخٌ يَتَلَأُّ وَجْهَهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَيَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَلَهُ لِحْيَةٌ إِلَى سُرَّتِهِ، وَصَلَّى عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ، وَأَنَّكَ عَلِيُّ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَأَنَا سَامُ ابْنِ نُوحٍ.

فَنَشَرُوا أُولَئِكَ صُحُفَهُمْ، فَوَجَدُوهُ كَمَا وَصَفُوهُ فِي الصُّحُفِ. ثُمَّ قَالُوا: تُرِيدُ أَنْ يَقْرَأَ مِنْ صُحُفِهِ سُورَةً، فَأَخَذَ فِي قِرَاءَتِهِ حَتَّى تَمَّ السُّورَةَ فَسَلَّمَ^(۱) عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَامَ كَمَا كَانَ فَاَنْضَمَّتِ الْأَرْضُ.

وَقَالُوا بِأَسْرِهِمْ: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^(۲) وَآمَنُوا، وَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿أَنْيَبُ﴾^{(۳)؛ (۴)}

جماعتی از یمن پیش پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ما باقی مانده ملت‌های پیشین از خاندان نوحیم. نبی ما وصی به نام «سام» داشت و در کتابش خبر داد که برای هر پیامبری معجزه‌ای هست و وصی دارد که برجای او نشیند، وصی تو کیست؟ پیامبر ﷺ سوی علی علیه السلام اشاره فرمود.

۱. در «مناقب»، «ثُمَّ سَلَّمَ» ضبط است.

۲. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۹.

۳. سورة شوری (۴۲) آیات ۹-۱۰.

شایان یادآوری که در «مناقب» (نسخه نور ۳/۵) واژه آخر آیه «أَنْيَبُ» ضبط است.

۴. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۳۹-۳۴۰؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۱۲، حدیث ۲۵.

گفتند: ای محمد، اگر از او بخواهیم سام بن نوح را به ما بنمایاند، آیا این کار را انجام می‌دهد؟

پیامبر ﷺ فرمود: آری (به اذن خدای متعال) سپس فرمود: ای علی، با آنها به داخل مسجد برو و نزد محراب پایت را به زمین بزن.

در دست آنان صحیفه‌هایی بود. علی علیه السلام با آنان به مسجد رفت تا اینکه به محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. به مسجد درآمد و دو رکعت نماز گزارد، سپس برخاست و با پا به زمین زد. زمین شکافت و لحد و تابوتی پدیدار شد.

از تابوت شیخی برخاست که صورتش چون ماه شب چهارده می‌درخشید. خاک‌ها را از سرش می‌تکاند و ریش او تا نافش بود. بر علی علیه السلام درود فرستاد و گفت: شهادت می‌هم که خدایی جز الله نیست و محمد رسول خدا، سرآمد پیامبران است و تو علی، وصی محمد، سرور اوصیایی و من سام بن نوحم. آنان صحیفه‌هایشان را گشودند و او را چنان که در صُحُف توصیف می‌کردند، یافتند.

سپس گفتند: می‌خواهیم از صُحُف خویش سوره‌ای بخواند. وی شروع به خواندن کرد تا اینکه سوره را به پایان رساند و بر علی سلام فرستاد، آن گاه [در گور] خوابید (چنان که [پیش از آن به حالت خواب] بود) و زمین به هم آمد. آنان همگی گفتند: «همانا دین نزد خدا اسلام است» و ایمان آوردند و خدا نازل فرمود: «آیا جز خدا را اولیای خویش گرفتند. خدا - تنها او - ولی است و او مردگان را زنده می‌سازد» تا این سخن که «سوی او باز می‌گردم».

[یاد آوری]

می‌گویم: زنده ساختن مردگان به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام بارها روی داد جز اینکه ما به بعضی از آنها بسنده می‌کنیم؛ زیرا این کتاب در عدد مخصوصی منحصر است. اگر بخواهیم همه موارد یک نوع از معجزه را بیاوریم، بسیاری از انواع دیگر را از دست می‌دهیم. به نظرمان آمد که بجاست از هر کدام از آنها چیزی را بیاوریم تا نمونه‌ای برای موارد باقی باشد (والسلام).

حدیث (۴۴)

کلام علی علیه السلام با وصی موسی

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

روایت است از محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی - از کسی که او را خبر داد - از عبایه آسدی، گفت:

دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَعِنْدَهُ رَجُلٌ رَثُّ الْهَيْئَةِ ^(۱) مُقْبِلٌ عَلَيْهِ يَتَكَلَّمُ. ^(۲)
 قَالَ: فَلَمَّا قَامَ الرَّجُلُ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هَذَا الَّذِي شَغَلَكَ عَنَّا؟
 قَالَ: هَذَا وَصِيُّ مُوسَى؛ ^(۳)

عبایه آسدی می‌گوید: بر امیرالمؤمنین علیه السلام درآمدم، نزدش مرد ژنده‌پوشی بود. امام علیه السلام روی به او داشت و سخن می‌گفت.

۱. در «الخرائج ۲: ۸۲۰، حدیث ۳۲»، «حَسَنُ الْهَيْئَةِ» ضبط است.

۲. در «بصائر» (و دیگر مأخذ)، «يُكَلِّمُهُ» ضبط است.

۳. بصائر الدرجات ۱: ۲۸۲، حدیث ۱۹؛ بحار الأنوار ۶: ۲۳۱ - ۲۳۲، حدیث ۴۳ (و جلد ۲۷:

۳۰۵، حدیث ۹؛ و جلد ۳۹: ۱۳۴، حدیث ۶).

عبایه می‌گوید: چون آن شخص برخاست [و رفت] پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، این شخص که تو را از ما بازداشت، که بود؟
 امام علیه السلام فرمود: این مرد، وصی موسی بود.
 [یاد آوری]

می‌گوییم: در «مناقب ابن شهر آشوب» از عبایه بن ربیع آسدی، مانند این روایت هست.^(۱)

حدیث (۴۵)

حدیث غمامه (آبر) که به حدیث بساط کبیر معروف است

[المجموع الرائق، اثر سید هبه الله] و المحتضر، اثر حسن بن سلیمان حلّی.
 از «المجموع الرائق من أزهار الحقائق» (اثر سید هبه الله بن حسن علیه السلام) مرفوعاً
 از ابو عبدالله بن زکریّا بن دینار، از ابو جعفر اسود، از محمد بن عبدالله صائغ
 (سند را به سلمان فارسی می‌رساند) و حدیث ذیل را روایت می‌کند.
 در کتاب «المحتضر» از یکی از علمای امامیه در کتابی که آن را «منهج التحقيق
 إلى سواء الطريق» می‌نامد، از سلمان فارسی رضی الله عنه حدیث زیر روایت است.
 متن روایت را از کتاب «المحتضر» می‌آوریم^(۲) و به بعضی از موارد اختلاف
 میان این دو نقل، اشاره می‌کنیم.

۱. مناقب آل أبي طالب ۲: ۲۴۶.

۲. شایان ذکر است که متن مؤلف علیه السلام در موارد بسیاری با متن «بحار» تطابق دارد. متن کتاب «المحتضر» (که در مکتبه اهل البيت، الاصدار الثاني، هست) در موارد فراوانی با متن مؤلف علیه السلام یکسان نمی‌باشد.

روایت است که سلمان گفت:

كُنَّا جُلُوسًا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِمَنْزِلِهِ لَمَّا بُوِيعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَالْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - .

فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ عليه السلام: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ سَأَلَ رَبَّهُ مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ فَأَعْطَاهُ ذَلِكَ، فَهَلْ مَلَكَتَ مِمَّا ^(۱) مَلَكَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ شَيْئًا؟ فَقَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ سَأَلَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - ^(۲) - الْمُلْكَ فَأَعْطَاهُ وَإِنَّ أَبَاكَ مَلَكَ مَا لَمْ يَمْلِكْهُ بَعْدَ جَدِّكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يَمْلِكُهُ أَحَدٌ بَعْدَهُ.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: ^(۳) تُرِيدُ أَنْ تُرِينَا مِمَّا فَضَّلَكَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ مِنَ الْكَرَامَةِ. فَقَالَ عليه السلام: أَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَتَوَضَّأَ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَدَعَا اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - بِدَعَوَاتٍ لَمْ نَفْهَمْهَا ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى جِهَةِ الْمَغْرِبِ فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ جَاءَتْ سَحَابَةٌ فَوَفَّقَتْ عَلَى الدَّارِ وَإِلَى جَانِبِهَا سَحَابَةٌ أُخْرَى.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَيُّهَا السَّحَابَةُ اهْبِطِي بِإِذْنِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَهَبَطَتْ وَهِيَ تَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّكَ خَلِيفَتُهُ ^(۴) وَوَصِيُّهُ، مَنْ شَكَكَ فَيْكَ فَقَدْ هَلَكَ، وَمَنْ تَمَسَّكَ بِكَ سَلَكَ سَبِيلَ النِّجَاةِ.

۱. در «المحتضر»، «ما ملك» ضبط است.

۲. در «المحتضر»، «سَأَلَ رَبَّهُ» ضبط است.

۳. در «المحتضر» آمده است: فقال له الحسن.

۴. در «المحتضر»، «خليفة الله» ضبط است.

قَالَ: ثُمَّ انْتَبَسَتْ السَّحَابَةُ إِلَى الْأَرْضِ ^(۱) حَتَّى كَانَتْهَا بِسَاطَ مَوْضُوعٍ. فَقَالَ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اجْلِسُوا عَلَى الْعِمَامَةِ، فَجَلَسْنَا وَأَخَذْنَا مَوَاضِعَنَا.
 فَأَشَارَ إِلَى السَّحَابَةِ الْأُخْرَى فَهَبَطَتْ وَهِيَ تَقُولُ كَمَقَالَةِ الْأُولَى وَجَلَسَ ^(۲)
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهَا مُفْرَدَةً [منفرداً (خ)] ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ وَأَشَارَ إِلَيْهَا بِالْمَسِيرِ نَحْوِ
 الْمَغْرِبِ.

وَإِذَا بِالرَّيْحِ قَدْ دَخَلَتْ تَحْتَ السَّحَابَتَيْنِ فَرَفَعَتْهُمَا رَفْعاً رَقِيقاً، فَتَأَمَّلْتُ نَحْوَ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِذَا بِهِ عَلَى كُرْسِيِّ وَالتُّورُ يَسْطَعُ مِنْ وَجْهِهِ يَكَادُ ^(۳) يَخْطَفُ
 الْأَبْصَارَ؛ ^(۴)

سلمان می گوید: هنگامی که با عمر بیعت شد، با امیرالمؤمنین عليه السلام در منزل آن
 حضرت نشسته بودیم؛ من بودم و حسن و حسین علیهما السلام و محمد بن الحنفیه و
 محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر و مقداد بن أسود کندی (رضی الله عنهم).

امام حسن عليه السلام از آن حضرت پرسید: ای امیرالمؤمنین، سلیمان بن داود از
 خدا خواست ملکی ارزانی اش دارد که سزایند آحدی بعد از او نباشد، خدا این
 سلطنت را به او داد. آیا از آنچه سلیمان به دست آورد، چیزی را به چنگ داری؟
 امام علی عليه السلام فرمود: سوگند به کسی که دانه را شکافت و جانداران را پدید
 آورد، سلیمان از خدای تعالی آن ملک را خواست، خدا هم آن را داد، و پدیرت

۱. در «المحتضر»، «فی الأرض» ضبط است.

۲. در «المحتضر»، «فجلس» ضبط است.

۳. در «المحتضر»، «فیکاد» ضبط است.

۴. المحتضر: ۱۲۹ - ۱۳۰؛ بحار الأنوار ۲۷: ۳۳ - ۳۴، حدیث ۵.

مُلکی را در اختیار گرفت که - پس از جدّت رسول خدا ﷺ - اَحَدی قبل و بعد از او، چنین مُلکی را ندارد.

حسن رضی الله عنه فرمود: می‌خواهیم از کرامتی که خدای تعالی به تو عنایت کرد، به ما نشان دهی.

امام رضی الله عنه فرمود: به خواست خدای متعال این کار را می‌کنم. سپس برخاست، وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و در درگاه خدای تعالی دعاهایی خواند که ما نفهمیدیم، آن گاه به سمت مغرب با دست اشاره کرد، به سرعت آبری آمد و بالای خانه ایستاد و در کنار آن آبری دیگر بود.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمود: ای ابر، به اذن خدای تعالی فرود آی! آبر پایین آمد در حالی که می‌گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست و محمد رسول خداست و تو خلیفه و وصی اویی؛ هرکه در تو شک کرد هلاک شد و هرکه به تو تمسّک جست، راه نجات را پیمود.

سلمان می‌گوید: سپس ابر - مانند فرش انداخته - به زمین پهن شد. امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمود: بر آبر بنشینید. ما هم نشستیم و هر کدامان در جای خویش قرار گرفتیم.

امام رضی الله عنه به آن ابر دیگر اشاره کرد، آن هم پایین آمد در حالی که مانند سخن ابر اوّل را می‌گفت و امیرالمؤمنین - به تنهایی - بر آن نشست، سپس کلامی بر زبان آورد و به ابر اشاره کرد که سوی مغرب حرکت کند.

در این هنگام، زیر دو آبر باد وزید و به آرامی بالاشان بُرد. سوی امیرالمؤمنین

تأمل کردم، دیدم بر تختی است و نور چنان از رخسارش می درخشد که چشم‌ها را می‌ریاید.

می‌گویم: در روایت «المجموع الرائق» عبارت [در اینجا] چنین است:

فَإِذَا نَحْنُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ السَّحَابَةِ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ نُورٍ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ أَصْفَرَانِ، وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ صَفْرَاءَ [حَمْرَاءَ (خ) ۱]، وَفِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ، شِرَاكُهُمَا مِنْ يَاقُوتٍ يَتَلَأَلُ، وَفِي يَدِهِ خَاتَمٌ مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ، يَكَادُ نُورُ وَجْهِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ؛ ^(۱)

در این هنگام به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن ابر خیره شدیم. آن حضرت بر تختی از نور بود، دو جامهٔ زرد بر تن و تاجی از یاقوت سرخ بر سر داشت و در پاهایش کفش‌هایی بود که بند یاقوتی آنها می‌درخشید، و در دست انگشتی از دُر سفید داشت، نزدیک بود نور سیمای آن حضرت، چشم‌ها را برباید.

برگردیم به روایت «المحتضر»:

فَقَالَ الْحَسَنُ: ^(۲) يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ كَانَ مُطَاعًا بِخَاتَمِهِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَاذَا يُطَاعُ؟ ^(۳)

فَقَالَ: أَنَا عَيْنُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، أَنَا لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ، أَنَا نُورُ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفَأُ، أَنَا بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ. ثُمَّ قَالَ: أَتَجِبُونَ أَنْ أَرِيكُمْ خَاتَمَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ؟

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

۲. در «المحتضر» آمده است: فقال له الحسن.

۳. در «المحتضر» آمده است: فبماذا أمير المؤمنين مطاع؟

قُلْنَا: نَعَمْ.

فَادْخَلَ يَدَهُ فِي جَيْبِهِ، فَأَخْرَجَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ فَصَّهْ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَتَعَجَّبْنَا ^(۱) مِنْ ذَلِكَ! فَقَالَ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ تَعَجَّبُونَ؟ وَمَا الْعَجَبُ مِنْ مِثْلِي، أَنَا أَرِيكُمْ الْيَوْمَ مَا لَمْ تَرَوْهُ ^(۲) أَبَدًا.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: أُرِيدُ أَنْ تُرِينِي يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، وَالسِّدَّ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ. فَسَارَتْ الرِّيحُ تَحْتَ السَّحَابَةِ ^(۳) فَسَمِعْنَا لَهَا دَوِيًّا كَدَوِيِّ الرَّعْدِ وَعَلَتْ فِي الْهَوَاءِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقْدُمُنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى جَبَلٍ شَامِخٍ فِي الْعُلُوِّ، وَإِذَا شَجَرَةٌ جَافَّةٌ قَدْ تَسَاقَطَتْ أَوْراقُهَا وَجَفَّتْ أَغْصَانُهَا.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: مَا بَالُ هَذِهِ الشَّجَرَةِ قَدْ بَيَسَتْ؟

فَقَالَ عليه السلام: ^(۴) سَلَهَا فَإِنَّهَا تُجِيبُكَ.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: أَتَيْتَهَا الشَّجَرَةُ، مَا بِأَلِكِ ^(۵) قَدْ حَدَّثَ بِكِ مَا نَرَاهُ مِنَ الْجَفَافِ؟ فَلَمْ تُجِبْهُ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: بِحَقِّي عَلَيْكَ إِلَّا مَا أَجَبْتَهُ.

قَالَ الرَّاوي: وَاللَّهِ ^(۶) لَقَدْ سَمِعْتُهَا وَهِيَ تَقُولُ: لَبَيْكَ لَبَيْكَ يَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَخَلِيفَتَهُ.

۱. در «المحتضر»، «فعجبنا» ضبط است.

۲. در «المحتضر»، «ما لم ترو» ضبط است.

۳. در «المحتضر» آمده است: فسارت السحابة فوق الرياح.

۴. در «المحتضر»، «فقال له» ضبط است.

۵. در «المحتضر»، «مالك» ضبط است.

۶. در «المحتضر»، «فوالله» ضبط است.

ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ يَجِئُنِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ وَقَتَ السَّحَرِ وَيُصَلِّي عِنْدِي رَكَعَتَيْنِ وَيُكْثِرُ مِنَ التَّسْبِيحِ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ دُعَائِهِ جَاءَهُ غَمَامَةٌ بَيضاءُ يَنْفَعُ مِنْهَا رِيحُ الْمِسْكِ، وَعَلَيْهَا كُرْسِيٌّ فَيَجْلِسُ فَتَسِيرُ بِهِ، وَكُنْتُ أَحْيَا بِبَرَكَتِهِ،^(۱) فَأَنْقَطَعَ عَنِّي مِنْذُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا؛ فَهَذَا سَبَبُ مَا تَرَاهُ مِنِّي.

فَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَمَسَحَ بِكَفِّهِ عَلَيْهَا، فَاخْضَرَّتْ وَعَادَتْ إِلَى حَالِهَا.

وَأَمَرَ^(۲) الرِّيحَ فَسَارَتْ بِنَا، وَإِذَا نَحْنُ بِمَمْلَكٍ يَدُهُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْأُخْرَى^(۳) بِالْمَشْرِقِ، فَلَمَّا نَظَرَ الْمَلِكُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ﴿أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^(۴) وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَخَلِيفَتُهُ حَقًّا وَصِدْقًا.

فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هَذَا الَّذِي يَدُهُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْأُخْرَى بِالْمَشْرِقِ؟^(۵)

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا الْمَلِكُ الَّذِي وَكَّلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، لَا يَزُولُ^(۶) إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - جَعَلَ أَمْرَ الدُّنْيَا إِلَيَّ، وَإِنَّ أَعْمَالَ الْخَلْقِ^(۷) تُعْرَضُ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَلَيَّ، ثُمَّ تُرْفَعُ إِلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ^(۸)؛^(۹)

۱. در «المحتضر» آمده است: وتسير به وكننت أعيش.

۲. در «المحتضر»، «وَأُخْرَى» ضبط است.

۳. در «المحتضر»، «وَأُخْرَى» ضبط است.

۴. سورة توبه (۹) آیه ۳۳؛ سورة صف (۶۱) آیه ۹.

۵. در «المحتضر»، «في المشرق» ضبط است.

۶. در «المحتضر»، «فلا يزول» ضبط است.

۷. در «المحتضر»، «الخلايق» ضبط است.

۸. در «المحتضر» آمده است: ثم ترفع إليه، تبارك وتعالى.

۹. المحتضر: ۱۳۰ - ۱۳۲؛ بحار الأنوار ۷: ۳۴ - ۳۵.

امام حسن علیه السلام پرسید: ای امیرالمؤمنین، سلیمان، با انگشترش فرمان می‌راند. امیرالمؤمنین را به چه چیزی فرمان می‌برند؟

امام علی علیه السلام فرمود: منم چشم خدا در زمین، منم زبان گویای خدا در میان خلق، منم آن نور خدا که نخاموشد، منم آن در خدا که باید از آن درآمد، من حجت خدا بر بندگان اویم.

سپس فرمود: آیا دوست دارید انگشتر سلیمان را نشانتان دهم؟ گفتیم: آری.

امام علیه السلام دست در گریبان بُرد و انگشتری از طلا را بیرون آورد که نگینی از یاقوت سرخ داشت و بر آن نام محمد و علی، نوشته شده بود.

سلمان می‌گوید: از آن تعجب کردیم. امام علیه السلام فرمود: از چه چیز تعجب می‌کنید؟! از مثل من [این کار] تعجب ندارد. امروز چیزی را نشانتان دهم که هرگز آن را ندیده‌اید.

حسن علیه السلام فرمود: می‌خواهم یا جوج و مأجوج و سدی را که میان ما و آنهاست، بنمایانی‌ام.

در پی این سخن، زیر آبر باد وزید، صدایی مانند صدای رعد شنیدیم، ابر در هوا بالا رفت و امیرالمؤمنین پیشاپیش ما بود تا اینکه در مسیر به کوه بسیار بلندی رسیدیم، در آنجا درخت خشکی دیدیم که برگ‌هایش ریخته و شاخه‌هایش خشکیده بود.

حسن علیه السلام پرسید: این درخت چرا خشکیده است؟

علی علیه السلام فرمود: از او پرس، پاسخت را می‌دهد.

حسن علیہ السلام پرسید: تو را چه شد؟ چه حادثه‌ای برایت پیش آمد که این خشکی را در تو می‌بینیم؟

آن درخت، پاسخی نداد.

امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود: [ای درخت] به حقّی که بر گردنت دارم، جواب او را بده.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند، شنیدم آن درخت می‌گفت: لَبّیک، گوش بفرمانم ای وصی رسول خدا و خلیفه او.

سپس آن درخت گفت: ای ابو محمد، در هر شب، سحرگاه امیرالمؤمنین اینجا می‌آمد و نزد دو رکعت نماز می‌گزارد و فراوان تسبیح می‌گفت و آن‌گاه که از دعایش فارغ می‌شد، ابر سفیدی - که بوی مشک از آن برمی‌خاست و تختی بر آن قرار داشت - می‌آمد، امیرالمؤمنین بر آن تخت می‌نشست و ابر او را می‌بُرد. من به برکت آن حضرت زنده بودم. از چهل روز پیش تاکنون آن حضرت مرا وانهاد. سبب خشکی‌ای که در من بینی، این است.

[در پی این شکوه] امیرالمؤمنین علیہ السلام برخاست و دو رکعت نماز گزارد و دست بر آن درخت کشید. درخت سبز شد و به حال اوّل خود بازگشت.

پس از آن، امیرالمؤمنین علیہ السلام به باد فرمان داد، ابر ما را بُرد، ناگهان به فرشته‌ای برخوردیم که یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق بود. چون نگاهش به امیرالمؤمنین علیہ السلام افتاد، گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز «اللّٰه» نیست، یگانه است، شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست «او را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان چیزه سازد،

هرچند مشرکان آن را نپسندند» و شهادت می‌دهم که تو - به راستی و حق - وصی پیامبر و خلیفه اویی.

پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، این فرشته که یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق است، کیست؟

امام علیه السلام فرمود: این فرشته‌ای است که خدای تعالی او را بر شب و روز گماشت، تا روز قیامت این وظیفه را دارد. خدای تعالی امر دنیا را به من وانهاد، اعمال خلائق هر روزه بر من عرضه می‌شود، سپس سوی خدای تعالی بالا می‌رود.

می‌گویم: در روایت «المجموع الرائق» پس از قصه درخت، عبارت بدین‌گونه است:

ثُمَّ عَادَ عليه السلام إِلَى مَوْضِعِهِ وَقَالَ لِلرَّيْحِ: سِيرِي بِنَا، فَدَخَلَتْ تَحْتَ السَّحَابَةِ وَرَفَعَتْنَا حَتَّى رَأَيْنَا الْأَرْضَ مِثْلَ دَوْرِ الثُّرَيْسِ، وَرَأَيْنَا فِي الْهَوَاءِ مَلَكًا رَأْسُهُ تَحْتَ الشَّمْسِ وَرِجْلَاهُ فِي قَعْرِ الْبَحْرِ، وَيَدُهُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْأُخْرَى فِي الْمَشْرِقِ.

فَلَمَّا جُزْنَا بِهِ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَإِنَّكَ وَصِيُّهُ حَقًّا لَا شَكَّ فِيهِ؛ فَمَنْ شَكَ فَهُوَ كَافِرٌ.

فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هَذَا الْمَلَكِ؟ وَمَا بَالُ يَدِهِ فِي الْمَغْرِبِ وَالْأُخْرَى فِي الْمَشْرِقِ؟

فَقَالَ عليه السلام: أَنَا أَقَمْتُهُ بِإِذْنِ اللَّهِ هَاهُنَا، وَوَكَّلْتُهُ بِظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَضَوْءِ النَّهَارِ، وَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَإِنِّي أُدَبِّرُ أَمْرَ الدُّنْيَا وَأَصْنَعُ مَا أُرِيدُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَمْرِهِ، وَأَعْمَالُ الْخَلَائِقِ

إِلَيَّ وَأَنَا أَرْفَعُهَا إِلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ؛^(۱)

سپس امام علی (علیه السلام) به جای خود برگشت و به باد گفت: ما را ببر. زیر آبر باد وزید و ما را بالا بُرد تا آنجا که زمین را مثل چرخش سپر دیدیم و در هوا فرشته‌ای دیدیم که سرش زیر خورشید و پاهایش در قعر دریا قرار داشت، یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق بود.

چون به آن فرشته گذشتیم، گفت: خدایی جز «الله» نیست، محمد بنده و فرستاده اوست و بدون شک تو وصی برحقِ اوئی، هرکه [در این] شک کند، کافر است.

پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، این فرشته کیست؟ چرا یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق است؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: من - به اذن خدا - او را در اینجا به پا داشتم و او را به ظلمات شب و روشنایی روز گماشتم و تا قیامت پیوسته بدین گونه است.

امر دنیا را من تدبیر می‌کنم و آنچه را بخواهم - به اذن خدا و امر او - انجام می‌دهم، اعمال خلاق پیش من می‌آید و من آنها را سوی خدای تعالی بالا می‌برم.

برمی‌گردیم به روایت «المحتضر»:

ثُمَّ سَرْنَا حَتَّى وَقَفْنَا عَلَى سَدٍّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِلرَّيْحِ:

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

أَهْبِطِي بِنَا مِمَّا يَلِي هَذَا الْجَبَلَ، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى جَبَلٍ شَامِخٍ فِي الْعُلُوِّ، وَهُوَ جَبَلُ
الْخَضِرِ عليه السلام.

فَنَظَرْنَا إِلَى السِّدِّ وَإِذَا ارْتِفَاعُهُ مَدُّ الْبَصَرِ وَهُوَ أَسْوَدُ كَقِطْعَةِ لَيْلٍ، ^(۱) يَخْرُجُ مِنْ
أَرْجَائِهِ الدُّخَانُ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ عَلَى هَؤُلَاءِ الْعَبِيدِ.
قَالَ سَلْمَانٌ: فَرَأَيْتُ أَصْنَفًا ^(۲) ثَلَاثَةً، طُولُ أَحَدِهِمْ ^(۳) مِائَةٌ وَعِشْرُونَ ذِرَاعًا،
وَالثَّانِي طُولُ كُلِّ وَاحِدٍ سَبْعُونَ ذِرَاعًا، ^(۴) وَالثَّالِثُ يَفْرِشُ إِحْدَى أُذُنَيْهِ تَحْتَهُ
وَالْأُخْرَى يَلْتَحِفُ بِهَا. ^(۵)

ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمَرَ الرِّيحَ فَسَارَتْ ^(۶) بِنَا إِلَى جَبَلٍ قَافٍ، فَانْتَهَيْنَا إِلَيْهِ وَإِذَا
هُوَ مِنْ زُمُرَدَةٍ خَضِرَاءَ، وَعَلَيْهَا مَلَكٌ عَلَى صُورَةِ النَّسْرِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ الْمَلِكُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَخَلِيفَتَهُ، أَتَأْذَنُ لِي
فِي الْكَلَامِ؟

فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَقَالَ لَهُ: إِنْ شِئْتَ تَكَلِّمْ، وَإِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ عَمَّا تَسْأَلُنِي عَنْهُ.
فَقَالَ الْمَلِكُ: بَلْ تَقُولُ أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
قَالَ: ^(۷) تُرِيدُ أَنْ آذَنَ لَكَ أَنْ تَزُورَ الْخَضِرَ عليه السلام.

۱. در «المحتضر»، «ليل دامس» ضبط است.

۲. در «المحتضر»، «أصنافاً» ضبط است.

۳. در «المحتضر»، «طول أحدها» ضبط است.

۴. در «المحتضر»، «طوله أحد وسبعون» ضبط است.

۵. در «المحتضر» آمده است: والثالث مثله ولكنه يفرش أحد أذنيه تحته ويلتحف بالأخرى.

۶. در «المحتضر»، «فسارت» ضبط است.

۷. در «المحتضر»، «فقال» ضبط است.

قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ أَذْنْتُ لَكَ.

فَأَسْرَعَ الْمَلِكُ بَعْدَ أَنْ قَالَ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

ثُمَّ تَمَشَّيْنَا ^(۱) عَلَى الْجَبَلِ هُنَيْئَةً، فَإِذَا بِالْمَلِكِ قَدْ عَادَ إِلَى مَكَانِهِ بَعْدَ زِيَارَةِ الْخَضِرِ.

فَقَالَ سَلْمَانُ: ^(۲) يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، رَأَيْتُ الْمَلِكَ مَا زَارَ الْخَضِرَ إِلَّا حِينَ أَخَذَ

إِذْنَكَ. ^(۳)

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ^(۴) وَالَّذِي رَفَعَ السَّمَاءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ، لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ رَامَ أَنْ يَزُولَ مِنْ مَكَانِهِ

بِقَدْرِ نَفْسٍ وَاحِدٍ لَمَا زَالَ حَتَّى أَذِنَ لَهُ، وَكَذَلِكَ يَصِيرُ حَالُ وَلَدِي الْحَسَنِ وَبَعْدَهُ

الْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ ^(۵) مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

فَقُلْنَا: مَا اسْمُ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِقَافٍ؟

فَقَالَ: تَرْجَائِيلُ. ^(۶)

فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ تَأْتِي كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ وَتَعُودُ؟

فَقَالَ: كَمَا أَتَيْتُ بِكُمْ، وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنِّي لَأَمْلِكُ مِنْ مَلَكَوَتِ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَا لَوْ عَلِمْتُمْ بِيَعْضِهِ لَمَا احْتَمَلْتُمْ جَنَائِكُمْ.

إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ^(۷) عَلَى اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا، وَكَانَ عِنْدَ أَصْفَ بْنِ بَرْخِيَا

۱. در «المحتضر»، «ثُمَّ مَشَّيْنَا» ضبط است.

۲. در «المحتضر» آمده است: فَقُلْتُ.

۳. در «المحتضر»، «أَخَذَ الْإِذْنَ» ضبط است.

۴. در «المحتضر» آمده است: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَلْمَانَ.

۵. در «المحتضر» آمده است: ... وَلَدِي الْحَسَنُ بَعْدِي، ثُمَّ الْحُسَيْنُ بَعْدَهُ، ثُمَّ تِسْعَةٌ ...

۶. در «المحتضر»، «بَرْجَائِيلُ» ضبط است.

۷. در «المحتضر» آمده است: إِنَّ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ ...

حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسَفَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - الْأَرْضَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَرْشِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَازَلَ السَّرِيرَ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفِ النَّظَرِ.
وَعِنْدَنَا نَحْنُ - وَاللَّهِ - اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا، وَحَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - اسْتَأْثَرَ بِهِ ^(۱) فِي عِلْمِ الْغَيْبِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، عَرَفْنَا مَنْ عَرَفْنَا وَأُنْكَرْنَا مَنْ أَنْكَرْنَا؛ ^(۲)

سپس حرکت کردیم تا اینکه به سدّ یاجوج و ماجوج رسیدیم. امیرالمؤمنین علیه السلام به کوه سر به فلک کشیده‌ای (که کوه خضر علیه السلام بود) اشاره کرد و به باد فرمود: ما را به این کوهی که در پیش است فرود آور. به سدّ نگاه کردیم، ارتفاع آن به اندازه دید چشم و مانده پاره شب، سیاه بود، از کنار و گوشه‌های آن دود بیرون می‌آمد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو محمد، من صاحب این امر، بر این بندگانم. سلمان می‌گوید: اصناف سه گانه‌ای را دیدم که طول یکی از آنها [افراد دسته اول] ۱۲۰ ذراع و طول هر کدام از افراد دسته دوم، ۷۰ ذراع و [هریک از افراد دسته سوم] یکی از دو گوش خود را در زیر می‌نهاد و با دیگری خود را می‌پوشاند. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به باد امر کرد، باد ما را سوی کوه قاف بُرد. به آنجا رسیدیم، کوهی از زُمُرّد سبز بود و فرشته‌ای به صورتِ کرکس بر آن قرار داشت. چون چشم آن فرشته به امیرالمؤمنین افتاد، گفت: سلام بر تو ای وصی رسول خدا و خلیفه او، آیا اجازه سخن می‌دهی؟

۱. در «المحتضر»، «استأثر الله» ضبط است.

۲. المحتضر: ۱۳۲ - ۱۳۴.

امام علیہ السلام جواب سلامش را داد و فرمود: اگر می خواهی حرف بزن و اگر دوست داری تو را از خواستهات باخبر می سازم.

آن فرشته گفت: ای امیرالمؤمنین، شما بفرمایید.

امام علیہ السلام فرمود: می خواستی اجازهات دهم که خضر را زیارت کنی؟ گفت: آری.

امام علیہ السلام فرمود: اجازهات دادم.

فرشته پس از آنکه بسمله را گفت، به دیدار خضر شتافت.

سپس اندکی برکوه پیش رفتیم، ناگهان [دیدیم که] آن فرشته - بعد از زیارت خضر - به جای خود باز آمد.

سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین، آن فرشته را دیدم خضر را زیارت نکرد مگر زمانی که از تو اذن گرفت.

امام علیہ السلام فرمود: سوگند به آن که آسمان را بی ستون برافراشت، هیچ یک از آنها نمی تواند به اندازه یک نفس از مکان خویش کنار رود، مگر اینکه من اجازه اش دهم و چنین است حال فرزندانم حسن و بعد از او حسین و نه نفر از نسل حسین که نهمین آنها قائم ایشان است.

پرسیدم: نام فرشته ای که برکوه قاف موكل است چیست؟

فرمود: ترجائیل.

پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، چگونه این فرشته، هر شب به اینجا می آید و

برمی گردد؟

امام علیہ السلام فرمود: همان گونه که شما را آوردم. سوگند به آن که دانه را شکافت

و جانداران را ساخت، از ملکوت آسمان‌ها و زمین چیزهایی را می‌دانم که اگر به بعضی از آنها پی ببرید، دل و جانتان آن را تاب نمی‌آورد!

اسم اعظم، ۷۲ حرف است. نزد آصف بن برخیا یکی حرف از آنها بود، آن را بر زبان آورد، خدا در یک چشم به هم زدن، [زمین] میان او و تخت بلقیس را فرو برد تا اینکه وی تخت را گرفت، سپس زمین به حالتی که بود بازگشت.

والله، نزد ما ۷۲ حرفِ اسم اعظم هست و یک حرف [فقط] نزد خدای عزوجل است که آن را به علم غیب [ویژه خود] اختصاص داد.

و هیچ حرکت و نیرویی جز به مدد خدای بلند مرتبه و بزرگ نیست، هر که ما را شناخت که شناخت و هر که انکار کرد، در انکار بماند.

می‌گویم: در روایت «المجموع الرائق» پس از قصه آن فرشته، عبارت چنین است:

ثُمَّ سَارَ بِنَا حَتَّى وَقَفْنَا عَلَى سَدٍّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، فَقَالَ لِلرَّيْحِ: اهْبِطِي تَحْتَ هَذَا الْجَبَلِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى جَبَلٍ شَامِخٍ إِلَى قُرْبِ السَّدِّ، أَرْتِفَاعُهُ مَدَّ الْبَصَرِ.

وَإِذَا بِهِ سَوَادٌ كَأَنَّهُ قِطْعَةُ لَيْلٍ يَقُورُ مِنْهُ دُخَانٌ.

فَقَالَ ﷺ: أَنَا صَاحِبُ هَذَا السَّدِّ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَبِيلِ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَرَأَيْتُهُمْ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ، صِنْفٌ طُولُهُ مِائَةٌ وَعِشْرُونَ فِي عَرْضِ سِتِّينَ ذِرَاعًا، وَالصَّنْفُ الثَّانِي، طُولُهُ مِائَةٌ وَسَبْعُونَ فِي عَرْضِ

مِثْلِهِ، ^(۱) وَالصُّنْفُ الثَّالِثُ أَحَدُهُمْ يَفْرِشُ إِحْدَى أُذُنَيْهِ تَحْتَهُ وَالْأُخْرَى فَوْقَهُ يَلْتَحِفُ بِهَا.

ثُمَّ قَالَ لِلرَّيْحِ: سِيرِي بِنَا إِلَى قَافٍ، فَسَارَتْ بِنَا إِلَى جَبَلٍ مِنْ يَاقُوتَةٍ خَضِرَاءَ وَهُوَ مُحِيطٌ بِالدُّنْيَا، عَلَيْهِ مَلَكٌ فِي صُورَةِ بَنِي آدَمَ، وَهَذَا الْمَلِكُ مُوَكَّلٌ بِقَافٍ.

فَلَمَّا نَظَرَ الْمَلِكُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَتَأْذُنُ لِي فِي الْكَلَامِ؟
فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَقَالَ أَنَا أَخْبِرُكَ بِمَا تُرِيدُ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِهِ وَتَسْأَلَنِي عَنْهُ أَمْ أَنْتَ؟

فَقَالَ الْمَلِكُ: بَلْ أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
قَالَ: تُرِيدُ أَنْ آذِنَ لَكَ فِي زِيَارَةِ صَاحِبِكَ، فَقَدْ أَذِنْتُ لَكَ. فَاسْرِعَ الْمَلِكُ وَقَالَ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ثُمَّ طَارَ إِلَى أَنْ غَابَ عَنْ أَعْيُنِنَا.

قَالَ سَلْمَانُ: وَقَطَعْنَا ذَلِكَ الْجَبَلَ ^(۲) حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى شَجَرَةٍ جَافَةٍ أَجَفَّ ^(۳) مِنَ الشَّجَرَةِ الْأُولَى، فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بَالُ هَذِهِ الشَّجَرَةِ قَدْ جَفَّتْ؟
فَقَالَ عليه السلام: سَلُّوْهَا.

۱. در نسخه‌ای آمده است: صِنْفُ طَوْلُهُ عَشْرُونَ ذِرَاعاً فِي عَرْضِ عَشْرَةِ أَذْرُعَ، وَالصُّنْفُ الثَّانِي، طُولُ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِائَةِ ذِرَاعٍ فِي عَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعاً... (مؤلف عليه السلام).
۲. در نسخه‌ای آمده است: وَطِئْنَا فِي ذَلِكَ الْجَبَلِ (مؤلف عليه السلام).
۳. در نسخه‌ای آمده است: شَجَرَةٌ جَافَةٌ مِثْلَ الشَّجَرَةِ الْأُولَى (مؤلف عليه السلام).

قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: فَقُمْتُ وَدَنَوْتُ أَنَا وَأَبِي مِنْهَا، فَقُلْتُ لَهَا: أَقَسَمْتُ عَلَيْكَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنْ تُخْبِرِنَا مَا بَالُكَ وَأَنْتِ فِي هَذَا الْمَكَانِ؟

قَالَ سَلْمَانُ: فَكَلَّمْتُ بِلِسَانٍ طَلِقٍ وَهِيَ تَقُولُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنِّي كُنْتُ أَفْتَحِرُّ عَلَى الْأَشْجَارِ فَصَارَتِ الْأَشْجَارُ تَفْتَحِرُّ عَلَيَّ؛ وَذَلِكَ أَنَّ أَبَاكَ كَانَ يَجِئُنِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ عِنْدَ الثُّلُثِ الْأَوَّلِ مِنَ اللَّيْلِ، فَيَسْتَظِلُّ بِي سَاعَةً يُصَلِّي وَيُسَبِّحُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - ثُمَّ يَأْتِيهِ فَرَسٌ أَذْهَمُ فَيَرْكَبُهُ وَيَمْضِي، فَلَا أَرَاهُ إِلَى وَقْتِهِ وَكُنْتُ أَعِيشُ مِنْ رَائِحَتِهِ وَأَفْتَحِرُّ بِهِ، فَقَطَعَنِي مُنْذُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَعَمَّنِي ذَلِكَ، فَصِرْتُ كَمَا تَرَى.

فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اسْأَلِ اللَّهَ تَعَالَى فِي رَدِّهَا كَمَا كَانَتْ، فَمَسَحَ يَدَهُ الْمُبَارَكَةَ بِهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا شَاهَ شَاهَانَ.

فَسَمِعْنَا لَهَا أَنِينًا وَهِيَ تَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَنَّكَ أَمِيرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَوَصِيُّ رَسُولِهَا، مَنْ تَمَسَّكَ بِكَ نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ هَوَى.

ثُمَّ اخْضَرَّتْ وَأَوْرَقَتْ، فَجَلَسْنَا تَحْتَهَا سَاعَةً، وَهِيَ خَضِرَةٌ نَضِرَةٌ.

فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَتَيْنَ ذَهَبَ ذَلِكَ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلُ بِقَافٍ؟

فَقَالَ عليه السلام: كُنْتُ بِالْأَمْسِ عَلَى جَبَلِ الظُّلْمَةِ، فَسَأَلَنِي الْمَلِكُ الْمُوَكَّلُ بِهَا فِي زِيَارَةِ هَذَا الْمَلِكِ فَأَذْنْتُ لَهُ، فَاسْتَأْذَنَنِي هَذَا الْمَلِكُ فِي هَذَا الْيَوْمِ عَلَى أَنْ يُكَافِئَهُ فَأَذْنْتُ لَهُ.

فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا يَزُولُونَ عَنْ مَوَاضِعِهِمْ إِلَّا بِإِذْنِكَ؟

قَالَ: وَالَّذِي رَفَعَ السَّمَاءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ مَا أَظُنُّ أَحَدًا مِنْهُمْ يَزُولُ عَنْ مَوَاضِعِهِ بِغَيْرِ إِذْنِي بِقَدَرِ نَفْسٍ وَاحِدٍ إِلَّا اخْتَرَقَ.
فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَيْسَ كُنْتَ بِالْأَمْسِ جَالِسًا مَعَنَا فِي مَنْزِلِكَ، فَفِي أَيِّ وَقْتٍ كُنْتَ فِي ذَلِكَ الْجَبَلِ [قاف (خ)]؟
فَقَالَ: اغْمِضُوا أَعْيُنَكُمْ، فَنَغْمِضُنَا، ثُمَّ قَالَ: افْتَحُوا، فَفَتَحْنَا فَإِذَا نَحْنُ قَدْ بَلَّغْنَا مَكَّةَ.

فَقَالَ: لَقَدْ بَلَّغْنَا مَكَّةَ وَلَمْ يَشْعُرْ أَحَدٌ مِنْكُمْ، فَكَذَلِكَ كُنْتُ بِقَافٍ وَلَمْ يَشْعُرْ بِي أَحَدٌ.

فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ!
فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَمْلِكُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَا لَوْ عَايَنْتُمُوهُ لَقُلْتُمْ أَنْتَ أَنْتَ، وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ مَخْلُوقٌ مِنَ الْخَلَائِقِ، أَكَلْتُ وَأَشْرَبْتُ؛^(۱)

سپس باد ما را بُرد تا اینکه به سدّ یاجوج و ماجوج رسیدیم.
امام علی (علیه السلام) به کوه بلندی در نزدیکی سد که ارتفاع آن به اندازه دید چشم بود، اشاره کرد و به باد فرمود: زیر این کوه فرود آی.
سدّ مانند پاره‌ای از شب سیاه بود، از آن دُود فوران می‌کرد.
امام علی (علیه السلام) فرمود: من صاحب این سدّ بر این قبیل موجوداتم.
سلمان می‌گوید: آنان را اصناف سه گانه دیدم: یک صنف آنها ۱۲۰ ذراع طول در ۶۰ ذراع عرض داشت، صنف دوم، دارای ۱۷۰ ذراع

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

طول در ۱۷۰ ذراع عرض بود،^(۱) صنف سوم به گونه‌ای بود که یکی از آنها یکی از گوش‌هایش را در زیرش پهن می‌کرد و گوش دیگر را بالایش می‌انداخت و با آن خود را می‌پوشاند.

سپس امام علیه السلام به باد فرمود: ما را به قاف ببر. ابر ما را سوی کوهی از یاقوت سبز بُرد. آن کوه بر دنیا محیط بود و بر آن فرشته‌ای در صورت بنی آدم قرار داشت. این فرشته بر کوه قاف موکل بود.

چون آن فرشته به امیرالمؤمنین نگریست، گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین، آیا به من اجازه سخن می‌دهی؟

امام علیه السلام جواب سلامش را داد و فرمود: من تو را از آنچه می‌خواهی بگوئی و از من درخواست کنی خبر دهم یا تو خبر می‌دهی؟ فرشته گفت: ای امیرالمؤمنین، بهتر است شما بفرمایید.

امام علیه السلام فرمود: می‌خواستی اجازه‌ات دهم به دیدار رفیقت بروی، اجازه‌ات دادم. فرشته شتافت، بسمله را گفت و پرید تا اینکه از چشم ما ناپدید شد.

سلمان می‌گوید: آن کوه را پیمودیم (و در آن کوه گردیدیم) تا اینکه به درختی رسیدیم که از درخت اول خشک‌تر بود (یا مانند درخت اول خشک بود) پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، این درخت را چه شد که خشکید؟

۱. در نسخه‌ای آمده است: [افراد] صنف اول، ۲۰ ذراع طول در ۱۰ ذراع عرض داشت و هر یک از افراد دسته دوم، ۱۰۰ ذراع طول در ۷۰ ذراع عرض داشت (مؤلف رحمته الله).

امام علیؑ فرمود: از خودش بپرسید.

حسن علیؑ می فرماید: برخاستم و من و پدرم به آن نزدیک شدیم، به آن درخت گفتم: تو را به حق امیرالمؤمنین علیؑ قسمت می دهم که به ما خبر دهی تو را چه شد که خشکید، در حالی که در این مکانی؟

سلمان می گوید: آن درخت با زبانی روان به سخن آمد، گفت: ای ابو محمد، درختی بودم که بر درختان به خود می بالیدم، اکنون درختی شدم که آنها به من فخر می فروشند؛ چراکه پدرت در ثلث اول هر شب نزد من می آمد، ساعتی در سایه ام نماز می گزارد و خدای عزوجل را تسبیح می کرد، سپس اسبی خاکستری می آمد و او بر آن سوار می شد و می رفت ([اکنون] او را در آن وقت نمی بینم) با بوی وی سرزنده بودم و بدان افتخار می کردم، چهل شب است که این رابطه را بُرید، این کار مرا غمگین ساخت و چنان که می بینی شدم.

گفتم: ای امیرالمؤمنین، از خدای بخواه او را به حالت نخست بازگرداند. امام علیؑ دست مبارکش را بر آن درخت کشید، سپس فرمود: ای شاه شاهان!

[در پی این کار] آه سوزناکی را از آن درخت شنیدیم، در حالی که می گفت: شهادت می دهم که خدایی جز «الله» نیست و محمد ﷺ رسول خداست و تو امیر این امت و وصی رسول این امتی، هر که

به تو تمسک جست نجات یافت و هرکه از تو تخلف ورزید، در هلاکت افتاد.

سپس آن درخت سرسبز شد و برگ درآورد و در حالی که سبز و شکوفا بود، ساعتی زیر آن نشستیم.

پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، آن فرشته‌ای که بر قاف موکل بود، کجا رفت؟

امام علیه السلام فرمود: دیروز بر کوه ظلمت بودم، فرشته موکل بر آن از من خواست اجازه‌اش دهم به زیارت این فرشته بیاید، من هم اجازه‌اش دادم. امروز این فرشته اجازه خواست او را بازدید کند، اجازه‌اش دادم.

پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، اینان جز با اذن تو از جایشان تکان نمی‌خورند؟

امام علیه السلام فرمود: سوگند به کسی که آسمان‌ها را بی‌ستون افراشت، گمان ندارم هیچ یک از آنها بی‌اذن من به اندازه یک نفس در جای خویش نباشد مگر اینکه آتش می‌گیرد و می‌سوزد.

گفتیم: ای امیرالمؤمنین، آیا دیروز در منزلت با ما ننشسته بودی؟ در کدام وقت در این کوه بودی؟

امام علیه السلام فرمود: چشم‌هاتان را ببندید (چشمانمان را بستیم) سپس فرمود: چشم‌هاتان را باز کنید (چشم باز کردیم) دیدیم به مکه رسیدیم.

امام علیؑ فرمود: به مکه رسیدیم در حالی که هیچ یک از شما [این مسافت را] حس نکرد، بدین گونه من در قاف بودم و شما متوجه نشدید.

گفتیم: ای امیرالمؤمنین، این چیز عجیبی است.
 امام علیؑ فرمود: به خدا سوگند، از ملکوت چیزی را در اختیار دارم که اگر به چشم ببینید، می‌گویید تو همان خدایی، در حالی که من بنده خدا و یکی از خلائقم، می‌خورم و می‌آشامم.
 برمی‌گردیم به روایت «المحتضر»:

ثُمَّ قَامَ وَقُمْنَا، فَإِذَا نَحْنُ بِشَابٍ فِي الْجَبَلِ يُصَلِّي بَيْنَ قَبْرَيْنِ، فَقُلْنَا: ^(۱) يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هَذَا الشَّابُّ؟
 فَقَالَ: صَالِحُ النَّبِيِّ، وَهَذَانِ الْقَبْرَانِ لِأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَإِنَّهُ يَعْبُدُ اللَّهَ بَيْنَهُمَا.
 فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ صَالِحٌ لَمْ يَتَمَالَكْ نَفْسُهُ ^(۲) حَتَّى بَكَى وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ^(۳) ثُمَّ أَعَادَهَا ^(۴) إِلَى صَدْرِهِ وَهُوَ يَبْكِي، فَوَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ^(۵) عِنْدَهُ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ.
 فَقُلْنَا لَهُ: مَا بُكَأُوكَ؟

قَالَ صَالِحٌ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ^(۶) كَانَ يَمُرُّ بِي عِنْدَ كُلِّ غَدَاةٍ فَيَجْلِسُ فَتَزْدَادُ عِبَادَتِي بِنَظَرِي إِلَيْهِ، فَقُطِعَ ذَلِكَ مُدَّةً ^(۷) عَشْرَةَ أَيَّامٍ فَأَقْلَقَنِي ذَلِكَ.

۱. در «المحتضر»، «قلنا» ضبط است.

۲. در «المحتضر» آمده است: فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الشَّابُّ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ

۳. در «المحتضر»، «وَأَعَادَهَا» ضبط است.

۴. در «المحتضر»، «مُدَّةً» ضبط است.

فَتَعَجَّبْنَا^(۱) مِنْ ذَلِكَ.

فَقَالَ ﷺ: تُرِيدُونَ أَنْ أُرِيَكُمْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ؟

قُلْنَا: نَعَمْ.

فَقَامَ ﷺ وَنَحْنُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ بُسْتَانًا مَا رَأَيْنَا أَحْسَنَ مِنْهُ، وَفِيهِ مِنْ جَمِيعِ الْفَوَاكِهِ وَالْأَعْنَابِ وَأَنْهَارُهُ تَجْرِي، وَالْأَطْيَارُ يَتَجَاوَبْنَ عَلَى الْأَشْجَارِ، فَحِينَ^(۲) رَأَتْهُ الْأَطْيَارُ أَتَتْ تُزْفِرُ حَوْلَهُ حَتَّى تَوْسُطُنَا الْبُسْتَانَ، وَإِذَا سَرِيرٌ عَلَيْهِ شَابٌّ مُلْقَى عَلَى ظَهْرِهِ وَاضِعٌ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ.

فَأَخْرَجَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ الْخَاتَمَ مِنْ جَيْبِهِ وَجَعَلَهُ فِي إِصْبَعِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ فَتَهَضَّ قَانِمًا، وَقَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيَّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنْتَ - وَاللَّهِ - الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكَ، وَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - بِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَأُعْطِيتُ ذَلِكَ الْمُلْكَ. قَالَ سَلْمَانُ: فَلَمْ أَتَمَّاكْ نَفْسِي حَتَّى وَقَعْتُ^(۳) عَلَى أَقْدَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَقْبَلُهَا وَحَمِدْتُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلَى جَزِيلِ عَطَائِهِ بِهَدَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، وَفَعَلَ^(۴) أَصْحَابِي كَمَا فَعَلْتُ. ثُمَّ سَأَلْتُ^(۵) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا وَرَاءَ قَافٍ.

۱. در «المحتضر»، «فَعَجَّبْنَا» ضبط است.

۲. در «المحتضر»، «فَلَمَّا» ضبط است.

۳. در «المحتضر» آمده است: قال سلمان: فلما سمعتُ كلامَ سليمان بن داود لم أملك نفسي أن وقعت

۴. در «المحتضر»، «فَفَعَلَ» ضبط است.

۵. در «المحتضر»، «ثُمَّ سَأَلْنَا» ضبط است.

قَالَ ﷺ: وَرَاءَهُ مَا لَا يَصِلُ إِلَيْكُمْ عِلْمُهُ.

فَقُلْنَا: تَعْلَمُ^(۱): ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ: عِلْمِي بِمَا وَرَاءَهُ كَعِلْمِي بِحَالِ هَذِهِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَإِنِّي الْحَفِیْظُ الشَّهِیدُ عَلَیْهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَذَلِكَ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدِي مِنْ وَلَدِي.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: إِنِّي لَأَعْرِفُ بِطُرُقِ السَّمَاوَاتِ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ.

نَحْنُ الْأَسْمُ الْمَخْزُونُ الْمَكْتُونُ، نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي إِذَا سُئِلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهَا أَجَابَ، نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْمَكْتُوبَةُ عَلَى الْعَرْشِ، وَلَأَجَلْنَا خَلَقَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ وَالْكَرْسِيَّ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ، وَمِنَّا تَعَلَّمَتِ الْمَلَائِكَةُ التَّسْبِيحَ وَالتَّقْدِيسَ وَالتَّوْحِيدَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ، وَنَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ؛^(۲)

سپس امام ﷺ برخاست و ما هم بلند شدیم، ناگهان در کوه به جوانی برخوردیم

که میان دو قبر نماز می‌گزارد، پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، این جوان کیست؟

امام ﷺ فرمود: این جوان صالح پیامبر است و این دو قبر، گور پدر و مادر

اویند و او میان این دو قبر، خدا را می‌پرستد.

چون نگاه صالح به آن حضرت افتاد، نتوانست جلو خویش را بگیرد تا اینکه

گریست و با دست به امیرالمؤمنین ﷺ اشاره کرد، سپس در حالی که می‌گریست

دست را به سینه‌اش برگرداند. امیرالمؤمنین ﷺ نزد وی ایستاد تا اینکه صالح از

نمازش فارغ شد.

۱. در «المحتضر»، «أتعلم» ضبط است.

۲. المحتضر: ۱۳۴ - ۱۳۵؛ بحار الأنوار ۲۷: ۳۷ - ۳۹.

از صالح پرسیدیم، گریه‌ات برای چه بود؟

صالح گفت: هر صبح گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام بر من می‌گذشت و [نزد] می‌نشست و با نگاهم به او عبادتم افزون می‌شد، از ده روز پیش آن حضرت [اینجا] نیامد و این کار مرا پریشان ساخت.

ما از این ماجرا در شگفت ماندیم.

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهید سلیمان بن داود را نشانتان دهم؟ گفتیم: آری.

امام علیه السلام در حالی که ما همراهش بودیم برخاست [و به راه افتاد] تا اینکه به بوستانی درآمدیم که زیباتر از آن را ندیدیم، در آن همه گونه میوه و انگور وجود داشت، رودها جاری بود و پرندگان بر درختان همنوا با هم نغمه سر می‌دادند و چون آن حضرت را دیدند، پیرامون آن حضرت به پرواز درآمدند تا اینکه به وسط آن باغ رسیدیم، با تختی روبه رو شدیم که بر آن جوانی به پشت افتاده بود و دست بر سینه داشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر را از گریبان درآورد و آن را در انگشت سلیمان کرد. سلیمان به پا خاست و گفت:

سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و وصی رسول پروردگار جهانیان، به خدا سوگند، تویی صدیق اکبر و فاروق اعظم، هرکه به تو تمسک جست، رستگار شد و هرکه از تو تخلف ورزید، نومید گشت و زیان کرد. به [حق] شما اهل بیت از خدا مسئلت کردم و این ملک و پادشاهی ارزانی‌ام شد.

سلمان می‌گوید: نتوانستم جلو خویش را بگیرم، خود را روی پاهای

امیرالمؤمنین انداختم و آنها را بوسیدم و خدا را به خاطر این عطای هنگفت (هدایت به ولایت «اهل بیت» کسانی که خدا پلیدی را از آنها زدود و پاک و پاکیزه ساخت) ستودم، و یارانم نیز همین کار را کردند.

سپس دربارهٔ ماورای قاف از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم.

امام علیه السلام فرمود: ماورای آن چیزی است که علم آن به شما نمی‌رسد.

گفتیم: ای امیرالمؤمنین، تو بدان آگاهی؟

امام علیه السلام فرمود: علم من به ماورای قاف مانند علمم به حال این دنیا و چیزهایی است که در آن هست و من - پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله - بر آنها مراقب و شاهد و اوصیای پس از من - که از نسل من اند - چنین اند.

آن گاه امام علیه السلام فرمود: من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آشنا ترم.

ماییم اسم در گنج و در پردهٔ خدا، ماییم نام‌های حُسْنایی که هرگاه از خدای تعالی به [حق] آنها چیزی بخواهند، اجابت می‌کند، ماییم اسامی نوشته شده بر عرش و به خاطر ما خدای تعالی آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را آفرید، فرشتگان تسبیح و تقدیس و توحید و تهلیل و تکبیر را از ما آموختند، ماییم آن کلماتی که آدم از پروردگار دریافت و خدا توبه‌اش را پذیرفت. می‌گوییم: در روایت «المجموع الرائق» پس از قصهٔ سلیمان علیه السلام عبارت چنین است:

ثُمَّ نَامَ سُلَيْمَانُ وَقُمْنَا نَدُورُ فِي قَافٍ، فَسَأَلْتُهُ عَمَّا وَرَاءَ قَافٍ.

فَقَالَ علیه السلام: وَرَاءَهُ أَرْبَعُونَ دُنْيَا كُلُّ دُنْيَا مِثْلَ هَذِهِ الدُّنْيَا أَرْبَعِينَ مَرَّةً.

فَقُلْنَا: كَيْفَ عَلِمْتَ بِذَلِكَ؟

قَالَ: كَعَلِمِي بِهِذِهِ الدُّنْيَا وَمَنْ فِيهَا، وَأَنَا الْحَفِیْظُ الشَّهِیدُ عَلَیْهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ، وَكَذَلِكَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ وَلَدِي بَعْدِي.

ثُمَّ قَالَ: إِنِّي لَأَعْرِفُ بِطُرُقِ السَّمَاوَاتِ مِنْ بَطْرِقِ الْأَرْضِينَ. ^(۱)

يَا سَلْمَانُ، أَسْمَاؤُنَا كُتِبَتْ عَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ، وَعَلَى النَّهَارِ فَأَضَاءَ.

أَنَا الْمِخْنَةُ الْوَاقِعَةُ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَأَنَا الطَّامَّةُ الْكُبْرَى، أَسْمَاؤُنَا كُتِبَتْ عَلَى الْعَرْشِ حَتَّى اسْتَنْدُوا عَلَى السَّمَاوَاتِ فَقَامَتْ، وَعَلَى الْأَرْضِ فَسَكَنَتْ، وَعَلَى الرِّيَّاحِ فَذَرَتْ، وَعَلَى الْبَرِّ فَلَمَعَ، وَعَلَى النَّوْرِ فَسَطَعَ، وَعَلَى الرَّعْدِ فَخْشَعَ.

وَأَسْمَاؤُنَا مَكْتُوبَةٌ عَلَى جَنْبِهِ إِسْرَافِيلَ الَّذِي جَنَاحُهُ فِي الْمَشْرِقِ وَالْآخِرُ فِي الْمَغْرِبِ، وَهُوَ يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ؛ ^(۲)

سپس سلیمان خواید و ما به گشت و گذار در قاف پرداختیم. از امام علیه السلام دربارهٔ ماورای قاف پرسیدیم [که چیست]؟

امام علیه السلام فرمود: پشت [کوه] قاف، چهل دنیا وجود دارد که هر دنیایی چهل برابر این دنیاست.

پرسیدیم: علمت به آن چقدر است؟

فرمود: مانند علمم به این دنیا و کسانی که در آنند. من - بعد از

۱. وَفِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ: أَعْلَمَ ذَلِكَ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا كُتِبَ عَلَى وَرَقِ الرُّثُونِ وَأُلْقِيَ فِي النَّارِ لَمْ يَخْتَرَقْ (مؤلف علیه السلام).

۲. در منابع در دسترس یافت نشد.

رسول خدا - بر آنها نگهبان و شاهد م، اوصیایی که از نسل من اند، پس از من همین گونه اند.

سپس فرمود: من به راه‌های آسمان‌ها از راه‌های زمین‌ها داناترم.^(۱) ای سلمان، نام‌های ما بر شب نوشته شد، شب تیره و تاریک گشت و بر روز نوشته شد، روشن و نورانی گشت.

منم آن محنت و بلایی که بر دشمنان واقع شود، منم آن پیشامد و حادثه بزرگ، آسمانی ما بر عرش نوشته شد، استقرار یافت و بر آسمان‌ها نوشته شد، برافرازد و بر زمین نوشته شد، آرام گرفت و بر باده‌ها نوشته شد، وزید و بر برق نوشته شد، درخشید و بر نور نوشته شد، تابید و بر رعد نوشته شد، سر خمید.

آسمانی ما بر پیشانی اسرافیل مکتوب است؛ وی در حالی که یک بالش در مشرق و بال دیگرش در مغرب قرار دارد، می‌گوید: منزّه و پاکیزه است پروردگار ملائکه و روح.

برمی‌گردیم به روایت «المحتضر»:

ثُمَّ قَالَ: أَتُرِيدُونَ أَنْ أُرِيَكُمُ عَجَبًا؟
قُلْنَا: نَعَمْ.

قَالَ: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ،^(۲) فَفَعَلْنَا، ثُمَّ قَالَ: افْتَحُوا، فَفَتَحْنَاهَا فَإِذَا نَحْنُ بِمَدِينَةٍ^(۳)

۱. و در بعضی جاها آمده است: آن را به اسم اعظم می‌دانم، اسم اعظمی که اگر بر برگ زیتون بنویسند و آن را در آتش اندازند نمی‌سوزد (مؤلف رحمه الله).

۲. در «المحتضر» آمده است: غُضُّوا أَعْيُنَكُمْ

۳. در «المحتضر»، «فی مدینة» ضبط است.

مَا رَأَيْنَا أَكْبَرَ مِنْهَا؛ الْأَسْوَاقُ فِيهَا قَائِمَةٌ، ^(۱) وَفِيهَا أَنْاسٌ مَا رَأَيْنَا أَعْظَمَ مِنْ خَلْقِهِمْ عَلَى طُولِ النَّخْلِ.

قُلْنَا: ^(۲) يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هَؤُلَاءِ؟

قَالَ: بَقِيَّةُ قَوْمِ عَادٍ، وَهُمْ كُفَّارٌ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - أَحْبَبْتُ أَنْ أُرِيَكُمْ إِيَّاهُمْ وَهَذِهِ الْمَدِينَةُ وَأَهْلُهَا أُرِيدُ أَنْ أَهْلِكَهُمْ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ ^(۳)

سپس امام علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهید چیز عجیبی را به شما بنمایانم؟
گفتیم: آری.

فرمود: چشم‌هاتان را ببندید (این کار را کردیم) سپس فرمود: چشم‌هاتان را بگشایید (چشم‌گشودیم) ناگهان خود را در شهری یافتیم که بزرگ‌تر از آن ندیده بودیم؛ بازارها در آن به پا بود و مردمانی در آن وجود داشت که خلقی بزرگ‌تر از آنها را ندیدیم، طول قدشان به درازای نخل می‌رسید.

پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، اینان کیانند؟

فرمود: اینها بقیة قوم عادند، کافرند، به خدای تعالی ایمان نمی‌آورند. دوست داشتم اینان و این شهر و اهل آن را به شما نشان دهم، می‌خواهم نامحسوس آنها را هلاک سازم.

می‌گویم: در روایت «المجموع الرائق» عبارت چنین است:

قَالَ: هَؤُلَاءِ بَقِيَّةُ قَوْمِ عَادٍ، وَهُمْ كُفَّارٌ لَا يُؤْمِنُونَ بِيَوْمِ الْمَعَادِ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۱. در «المحتضر» آمده است: فيها أسواق قائمة ...

۲. در «المحتضر»، «فقلنا» ضبط است.

۳. المحتضر: ۱۳۵؛ بحار الأنوار ۲۷: ۳۹.

فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُرِيَكُمْ إِيَّاهُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ ، وَلَقَدْ مَضَيْتُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ
تَعَالَى وَاقْتَلَعْتُ مَدِينَتَهُمْ وَهِيَ مِنْ مَدَائِنِ الْمَشْرِقِ ، وَأَتَيْتُكُمْ بِهَا وَأَنْتُمْ
لَا تَشْعُرُونَ ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ أَقَاتِلَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ ؛^(۱)

اینها باقی مانده قوم عادند، اینان کافرند و به روز معاد و به
محمد ﷺ ایمان نمی آورند.

دوست داشتم آنها را - در اینجا - به شما نشان دهم. به قدرت
خدای متعال پیش رفتم و شهر آنها را - که از شهرهای مشرق است -
از بیخ برکندم. شما را در آن آوردم در حالی که آنها [وجود شما را]
حس نمی کنند. دوست دارم پیش روی شما [با آنها] بستیزم.

برگردیم به روایت «المحتضر»:

قُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، تُهْلِكُهُمْ^(۲) بِغَيْرِ حُجَّةٍ ؟

قَالَ: لَا بَلْ بِحُجَّةٍ عَلَيْهِمْ.

فَدَنَا مِنْهُمْ وَتَرَأَى لَهُمْ^(۳) ، فَهَمُّوا أَنْ يَقْتُلُوهُ وَنَحْنُ نَرَاهُمْ وَهُمْ لَا يَرَوْنَنَا .
ثُمَّ تَبَاعَدَ عَنْهُمْ وَدَنَا مِنَّا وَمَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى صُدُورِنَا وَأَبْدَانِنَا وَتَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ
لَمْ نَفْهَمْهَا ، وَعَادَ إِلَيْهِمْ ثَانِيَةً حَتَّى صَارَ بِأَزَانِهِمْ وَصَعِقَ فِيهِمْ صَعَقَةً .
قَالَ سَلَمَانُ: لَقَدْ ظَنَنَّا أَنَّ الْأَرْضَ قَدْ انْقَلَبَتْ وَالسَّمَاءُ قَدْ سَقَطَتْ وَأَنَّ الصَّوَاعِقَ

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

۲. در «المحتضر»، «أُتْهِلَكُهُمْ» ضبط است.

۳. در «المحتضر» آمده است: ثُمَّ دَنَا مِنْهُمْ وَتَرَأَى إِلَيْهِمْ

مِنْ فِيهِ قَدْ خَرَجْتُ، ^(۱) فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ أَحَدٌ.

قُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا صَنَعَ اللَّهُ بِهِمْ؟

قَالَ: هَلَكُوا وَصَارُوا كُلُّهُمْ إِلَى النَّارِ.

قُلْنَا: ^(۲) هَذَا مُعْجَزٌ مَا رَأَيْنَا وَلَا سَمِعْنَا بِمِثْلِهِ.

قَالَ ﷺ: أَتُرِيدُونَ أَنْ أَرِيكُمْ أَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ؟

فَقُلْنَا: لَا نَطِيقُ بِأَسْرِنَا عَلَى احْتِمَالِ شَيْءٍ آخَرَ، فَعَلَى مَنْ لَا يَتَوَالَاكَ وَلَا يُؤْمِنُ
بِفَضْلِكَ وَعَظِيمِ قَدْرِكَ عَلَى اللَّهِ ^(۳) - عَزَّ وَجَلَّ - لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَالْمَلَائِكَةِ ^(۴)
وَالْخَلْقِ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

ثُمَّ سَأَلْنَا ^(۵) الرُّجُوعَ إِلَى أَوْطَانِنَا، فَقَالَ ﷺ: أَفَعَلُ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَأَشَارَ ^(۶) إِلَى
السَّحَابَتَيْنِ فَدَتَا، فَقَالَ ﷺ: خُذُوا مَوَاضِعَكُمْ، فَجَلَسْنَا عَلَى سَحَابَةٍ وَجَلَسَ عَلَيَّ ﷺ
عَلَى الْأُخْرَى وَأَمَرَ الرِّيحَ فَحَمَلَتْنَا حَتَّى صِرْنَا فِي الْجَوِّ وَرَأَيْنَا الْأَرْضَ كَالدَّرْهِمِ، ثُمَّ
حَطَّتْنَا فِي دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي أَقْلٍ مِنْ طَرْفِ النَّظَرِ. ^(۷)

وَكَانَ وَصُولُنَا إِلَى الْمَدِينَةِ وَقْتُ الظُّهْرِ، وَالْمُؤَدَّنُ يُؤَدِّنُ، وَكَانَ خُرُوجُنَا مِنْهَا

۱. در «المحتضر» آمده است: فكأن الأرض قد انقلبت بنا، والسماء قد سقطت علينا، وظننا أن الصواعق قد خرجت من فيه فأهلكوا
۲. در «المحتضر»، «فقلنا» ضبط است.
۳. در «المحتضر»، «عند الله» ضبط است.
۴. در «المحتضر»، «من الملائكة» ضبط است.
۵. در «المحتضر»، «ثم سألناه» ضبط است.
۶. در «المحتضر» آمده است: أفعل إن شاء الله، ثم أشار
۷. در «المحتضر»، «من طرفه عين» ضبط است.

وَقَتَ عَلَتِ الشَّمْسُ، ^(۱) فَقُلْنَا: بِاللَّهِ ^(۲) الْعَجَبُ! كُنَّا فِي جَبَلٍ قَافٍ مَسِيرَةَ خَمْسِ سِنِينَ
وَعُدْنَا فِي خَمْسِ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ!
فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَوْ أَنَّنِي أَرَدْتُ أَنْ أَجُوبَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا وَالسَّمَاوَاتِ
وَأَرْجِعَ فِي أَقَلِّ مِنَ الطَّرَفِ ^(۳) لَفَعَلْتُ لِمَا عِنْدِي مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ.
فَقُلْنَا: ^(۴) يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ - وَاللَّهِ - الْآيَةُ الْعُظْمَى وَالْمُعْجَزُ الْبَاهِرُ بَعْدَ أَخِيكَ
وَأَبْنِ عَمِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم؛ ^(۵)

گفتیم: ای امیرالمؤمنین، آیا آنها را بدون حجت هلاک می سازی؟
فرمود: نه، بلکه با [اتمام] حجت بر آنها این کار را می کنم.
امام عليه السلام به آنها نزدیک شد و در برابر آنان نمایان گشت، آنها قصد کردند
امام عليه السلام را بکشند، ما آنها را می دیدیم و آنها ما را نمی دیدند.
سپس امام عليه السلام از آنها فاصله گرفت و به ما نزدیک شد و بر سینه و بدن هامان
دست کشید و کلماتی بر زبان آورد که معنای آن را نفهمیدیم و بار دوم سوی آنها
رفت تا اینکه در برابرشان واقع شد و در میانشان فریادی کشید.
سلمان می گوید: گمان کردیم زمین واژگون شد و آسمان پایین افتاد. فریادها
از دهان امام عليه السلام بیرون می آمد و در آن ساعت، آحدی از آنها باقی نماند.
پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، خدا با آنها چه کرد؟

۱. در «المحتضر»، «وقت ارتفاع الشمس» ضبط است.
۲. در «المحتضر»، «یا لله» ضبط است.
۳. در «المحتضر» آمده است: فقال عليه السلام لو أنني أردت أن أخرق الدنيا بأسرها والسموات السبع وأرجع في أقل من طرفة عين
۴. در «المحتضر»، «قلنا» ضبط است.
۵. المحتضر: ۱۳۵ - ۱۳۷؛ بحار الأنوار ۲۷: ۳۹ - ۴۰.

فرمود: هلاک شدند و همه‌شان به دوزخ افتادند.

گفتیم: این معجزه‌ای بود که مانند آن را ندیدیم و نشنیدیم.

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهید شگفت‌تر از این را نشانتان دهم؟

گفتیم: تحمل چیز دیگر را - همه‌مان - نداریم. لعنت خدا و لعنت‌کنندگان و فرشتگان و همه خلق - تا رستاخیز - بر کسانی باد که ولایت تو را نپذیرفتند و به فضل و قدر و منزلت بزرگ تو در نزد خدای تعالی ایمان نیاوردند.

سپس بازگشت به وطن را خواستیم، آن حضرت فرمود: به خواست خدا این کار را می‌کنم. آن‌گاه امام علیه السلام به دو ابر اشاره کرد آنها نزدیک آمدند. امام علیه السلام فرمود: جاهاتان را بپایید. ما بر یک ابر نشستیم و علی علیه السلام بر ابر دیگر نشست و به باد فرمان داد، ما را برداشت تا اینکه در فضا درآمدیم و زمین را مانند (یک سکه نقره) می‌دیدیم، سپس در کمتر از یک چشم به هم زدن، در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمدیم.

رسیدن ما به مدینه هنگام ظهر بود، مؤذن اذان می‌گفت. خروج ما از مدینه وقت ارتفاع خورشید بود. گفتیم: شگفتا! در پنج ساعت از روز، ما به کوه قاف - که پنج سال راه است - رفتیم و برگشتیم!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر بخواهم همه دنیا و آسمان‌ها را در کمتر از چشم به هم زدن بگردم و باز آیم، این کار را می‌توانم؛ زیرا از اسم اعظم خدا [یافته‌هایی] نزد من است.

گفتیم: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند، تو - بعد از برادر و پسر عمویت رسول خدا صلی الله علیه و آله - آیت عظام و معجزه آشکاری.

[نقل حدیث غمامه در دیگر کتاب‌ها]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: حدیث غمامه (ابر) از معجزات مشهور منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام است که بسیاری از اصحاب ما آن را در مصنفات عربی و فارسی‌شان نقل کرده‌اند، افراد زیر از آنهاست:

- شیخ جلیل، حسن بن سلیمان حلّی رحمته الله در کتاب «المختصر».^(۱)
- سیّد جلیل، سیّد هبة الله، در کتاب «المجموع الرائق» (چنان که شنیدی).^(۲)
- مولای مقدّس [عالم] جلیل، احمد بن محمد آردبیلی رحمته الله در «حدیقة الشیعة».^(۳)

- حکیم ژرف‌اندیش و ماهر، قاضی سعید قمی.^(۴)
- وی شرح کاملی بر این حدیث نوشت و در آن مسلک تأویل و معانی باطنی را پیمود. شرح وی میان اهل علم، معروف است.
- سیّد سند، علامه سیّد هاشم توبلی بحرانی رحمته الله در کتاب «مدینه المعاجز».^(۵)
- شیخ محدّث قاضی، شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی، در کتاب «عوالم العلوم» (کتاب امامت).^(۶)

۱. المختصر: ۱۲۹-۱۳۷، حدیث ۱۴۹.

۲. در منابع در دسترس یافت نشد.

۳. حدیقة الشیعة ۲: ۵۱۵-۵۱۶.

۴. در منابع در دسترس یافت نشد.

۵. مدینه المعاجز ۱: ۵۴۹-۵۵۸، حدیث ۳۵۱.

۶. در منابع در دسترس یافت نشد.

- شیخ عارف صمدانی، عبدالصمد همدانی، در کتاب «بحر المعارف».^(۱)
- و جز اینها، کسانی دیگر از اهل حدیث.^(۲)
- لیکن اصل در همه این روایات، کتاب «المحتضر» و «المجموع الرائق» است. قاضی سعید قمی رحمته الله کتاب «بحر المناقب» را می‌افزاید. این اثر، کتاب معروفی است، شیعه و سنی از آن نقل کرده‌اند، جز اینکه تاکنون به مصنف آن دست نیافتم و قاضی سعید نیز مصنف وی را نام نمی‌برد.^(۳)
- از آنجا که هنگام نقل روایت، کتاب «المحتضر» نزد ما بود، روایت آن را در این کتابمان اصل قرار دادیم و به بعضی موارد اختلاف بین دو روایت (نه همه

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.
 ۲. مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ۱: ۵۵۱-۵۵۲، حدیث ۴۹۱ (اثر محمد بن سلیمان کوفی)؛ مناقب علی بن ابی طالب عليه السلام: ۱۹۲-۱۹۳، حدیث ۲۵۲ (اثر ابن مغازلی)؛ عمدة عیون صحاح الأخبار: ۳۷۲-۳۷۳، حدیث ۷۳۲ (اثر ابن بطریق).
 ۳. چند کتاب با عنوان «بحار المناقب» وجود دارد:
 - بحار المناقب، اثر شرف الدین، محمود بن محمد طالبی قرشی شافعی درگزینی، متوفای سال ۷۴۳ هجری (طبقات الشافعیه ۱: ۵۵۵، اثر اسنوی).
 - کنز المطالب و بحر المناقب، اثر سید ولی الله بن نعمه الله حسینی (معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت عليهم السلام ۶: ۲۹۰).
 - بحر المناقب، اثر مولا احمد بن محمد آردبیلی، متوفای سال ۹۹۳ هجری (الذریعه ۳: ۴۸، شماره ۱۱۶).
 - بحر المناقب، اثر علی بن ابراهیم، معروف به «درویش برهان» که خلاصه آن به زبان فارسی با عنوان «دُر بحر المناقب» به چاپ رسیده است و بعد از سال ۹۱۱ هجری (و گفته‌اند: سال ۹۷۱ هجری) نگارش یافته است (ریاض العلماء ۳: ۳۲۵؛ و جلد ۷، ص ۹۴؛ الذریعه ۳: ۴۸-۴۹ شماره ۱۱۷؛ و جلد ۸، ص ۶۲، شماره ۲۰۷).
- به نظر می‌آید همین کتاب اخیر، مورد استناد قاضی سعید قمی رحمته الله است.

آنها) اشاره کردیم؛ زیرا دیگر اختلاف‌ها بیشتر به اختلاف در لفظ - فقط - باز می‌گشت.

مولا، قاضی سعید قمی رحمته الله بیان می‌دارد که روایت کتاب «بحر المناقب» با روایت «المحتضر» سازگار است.

بدان که هر که این روایت را از «المجموع الرائق» نقل کرده است، این کتاب را به صدوق رحمته الله نسبت می‌دهد. بعضی به طور قطعی این نسبت را داده‌اند و بعضی مانند مقدّس اردبیلی رحمته الله بنا بر استظهار این کار را کرده‌اند.

این نسبت درست نمی‌باشد. سیّد هبة الله (چنان که یکی از ناقدان حدیث، از برادران معاصر ما^(۱) - خدا او را موفق بدارد - ثابت می‌کند و در نامه‌ای به من نوشت و در آن گزارش داد) از معاصران علامه رحمته الله است، جز اینکه تاکنون به حال وی دست نیافتم، اگر پس از این بدان دست یابم - ان شاء الله - در خاتمه کتاب آن را می‌آورم.^(۲)

خلاصه: کتاب مذکور - به هیچ وجه - با مسلک صدوق رحمته الله سازگاری ندارد و کسانی که در ضبط احوال صدوق و کتاب‌هایش اهتمام دارند، آن را هرگز جزو مؤلفات صدوق نشمرده‌اند.

نسبت این کتاب به صدوق رحمته الله مانند نسبت کتاب «عیون المعجزات» به سیّد مرتضی رحمته الله است (چنان که مشهور می‌باشد) کسی که اخبار کتاب «عیون المعجزات»

۱. مقصود محدث بزرگ، میرزا حسین نوری رحمته الله است.

۲. به شرح حال وی دست یافتیم و آن را در خاتمه کتاب آوردیم (مؤلف رحمته الله).

را ملاحظه کند، به طور جزم درمی یابد که این کتاب، از مسلک سید و مذاق او
فرسنگ ها فاصله دارد.

حدیث (۴۶)

حدیث قُرُقِ آبگاه فرات به وسیله معاویه و عجایی که از

امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه آشکار شد

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از سهل بن حنیف - در حدیثش - روایت است که:

لَمَّا أَخَذَ مُعَاوِيَةُ مَوْرِدَ الْفُرَاتِ أَمَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَالِكَ الْأَشْتَرِ ^(۱) أَنْ يَقُولَ لِمَنْ
عَلَى جَانِبِ الْفُرَاتِ: يَقُولُ لَكُمْ عَلِيٌّ: اْعْدِلُوا عَنِ الْمَاءِ، فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ، عَدَلُوا عَنْهُ
فَوَرَدَ قَوْمٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْمَاءِ وَأَخَذُوا مِنْهُ.

فَبَلَغَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةَ فَأَخْضَرَهُمْ وَقَالَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ فَقَالُوا: إِنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ جَاءَ
وَقَالَ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَفْرَجُوا عَنِ الْمَاءِ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِعَمْرٍو: إِنَّكَ لَتَأْتِي أَمْرًا ثُمَّ تَقُولُ: مَا فَعَلْتُهُ.

فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ وَكَلَّ مُعَاوِيَةُ حَجَلَ بْنَ الْعَتَّابِ النَّخَعِيِّ فِي خَمْسَةِ آلَافٍ. فَأَنْفَذَ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَالِكًا فَنَادَى مِثْلَ الْأَوَّلِ، فَمَالَ حَجَلٌ عَنِ الشَّرِيعَةِ فَوَرَدَ أَصْحَابُ
عَلِيٍّ علیه السلام وَأَخَذُوا مِنْهُ.

فَبَلَغَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةَ فَأَخْضَرَ حَجَلًا وَقَالَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: ^(۲) إِنَّ ابْنَكَ يَزِيدُ أَتَانِي
فَقَالَ: إِنَّكَ أَمَرْتَ بِالتَّحْيِي عَنْهُ.

۱. در «مناقب»، «لمالك الأشتر» ضبط است.

۲. در «مناقب»، «فقال له» ضبط است.

فَقَالَ لِيَزِيدَ فِي ذَلِكَ، فَأَنْكَرَ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: فَإِذَا كَانَ هَذَا فَلَا تَقْبَلْ مِنْ أَحَدٍ، وَلَوْ أَتَيْتُكَ حَتَّى تَأْخُذَ خَاتَمِي.
فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثُ أَمَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَالِكٍ مِثْلَ ذَلِكَ، فَرَأَى حَجَلُ
مُعَاوِيَةَ وَأَخَذَ مِنْهُ خَاتَمَهُ وَانْصَرَفَ عَنِ الْمَاءِ.
وَبَلَغَ مُعَاوِيَةَ فِدْعَاهُ وَقَالَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَأَرَاهُ خَاتَمَهُ، فَضَرَبَ مُعَاوِيَةُ يَدَهُ عَلَى يَدِهِ
فَقَالَ: نَعَمْ وَإِنَّ هَذَا مِنْ دَوَاهِي عَلِيٍّ؛^(۱)

سهل بن حنیف می گوید: زمانی که معاویه راه آب فرات را در اختیار گرفت،
امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به مالک اشتر فرمان داد که به نگهبانان آبگاه بگوید: علی به شما
می فرماید آب را وانهد. چون این را گفت، آنها از (نگهبانی) آن محل دست
کشیدند، لشکر امیرالمؤمنین به آبگاه درآمدند و آب برداشتند.
این خبر به معاویه رسید، سربازان را احضار کرد و ماجرا را پرسید، گفتند:
عمرو بن عاص آمد و گفت: معاویه به شما دستور می دهد راه آب را باز کنید.
معاویه به عمرو گفت: کاری را انجام می دهی، سپس می گویی من آن را
نکردم!

چون فردا شد، معاویه حَجَل بن عَتَّاب نَخَعی را با پنج هزار نفر بر آبگاه
گماشت. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ مالک را مأموریت داد و مالک مانند همان ندای
نخست را بر زبان آورد. حَجَل از نهر فرات کنار گرفت، اصحاب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد
شدند و آب برگرفتند.

خبر به معاویه رسید، حَجَل را احضار کرد و ماجرا را پرسید، حَجَل گفت:

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۳۲؛ بحار الأنوار ۴۲: ۳۵.

فرزندت یزید آمد و گفت: تو را به دور شدن از فرات امر می‌کنم. معاویه یزید را از این سخن جویا شد، وی انکار کرد.

در پی این ماجرا، معاویه گفت: از این پس، از آحدى سخنی را نپذیرید مگر اینکه انگشتر مهر مرا جویا شوید، هرچند خودم بیایم.

چون روز سوّم شد، امیرالمؤمنین به مالک همان فرمان قبل را داد. حَجَل معاویه را دید و مهر او را گرفت.

خبر به معاویه رسید، حَجَل را فرا خواند و در این زمینه از او پرسید. حَجَل، مهر معاویه را نشان داد. معاویه دست بر روی دست زد و گفت: آری، این کارها از زیرکی‌های علی است.

حدیث (۴۷)

فرستادن هُبَیره از کوفه به مدینه در یک لحظه

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله علیه.

در این کتاب آمده است:

شَكَا أَبُو هُرَيْرَةَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام شَوْقَ أَوْلَادِهِ فَأَمَرَهُ بِغَضِّ الطَّرْفِ، فَلَمَّا فَتَحَهَا ^(۱) كَانَ فِي الْمَدِينَةِ فِي دَارِهِ فَجَلَسَ فِيهَا هُنَيْئَةً، فَنَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فِي سَطْحِهِ وَهُوَ يَقُولُ: هَلُمَّ نَنْصَرِفْ، وَغَضَّ طَرْفَهُ فَوَجَدَ نَفْسَهُ فِي الْكُوفَةِ فَاسْتَعْجَبَ أَبُو هُرَيْرَةَ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ أَصْفَ أَوْرَدَ تَحْتَ مَنْ مَسَافَةِ شَهْرَيْنِ بِمَقْدَارِ طَرْفَةٍ عَيْنٍ إِلَى سُلَيْمَانَ وَأَنَا وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم; ^(۲)

۱. در «بحار» همین‌گونه آمده است، لیکن در «المناقب»، «فُتِحَا» ضبط است.

۲. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۲۵؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۸۰، حدیث ۳۱.

ابوهریره پیش امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و از شوق [دیدار] اولادش شکوه کرد. امام علیه السلام از او خواست چشمانش را ببندد، چون چشم‌ها را گشود، خود را در مدینه در منزلش یافت، اندکی در آن نشست، چشمش به علی علیه السلام در بام خانه‌اش افتاد در حالی که می‌فرمود: بشتاب برگردیم. وی چشمانش را بست [و گشود] و خود را در کوفه یافت و از این کار در شگفت ماند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آصف تختی را [تخت بلقیس] از مسافت دو شهر در یک چشم برهم زدن پیش سلیمان آورد، در حالی که من وصی رسول الله صلی الله علیه و آله ام [چگونه از عهده این گونه کارها برنیایم].

[یاد آوری لازم]

می‌گوییم: در کتاب «راحة الأرواح ومونس الأشباح» اثر شیخ محدث، حسن سبزواری، و در بعضی از مناقب اهل سنت، از کتاب «مصباح القلوب» نام این شخص را «هَبِيرَة بن عبد الرحمن» یافتیم و بسا همین نام صحیح‌تر باشد؛ چراکه هَبیره از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و خواص آن حضرت بود که در صفین به قتل رسید و مانند این رأفت و کرامت از امیرالمؤمنین علیه السلام به حال وی سزامند است، نه ابوهریره (و دانای واقعی خداست).

حدیث (۴۸)

حدیث ساریه و کوه

الهدایة الکبری، اثر حسین بن حمدان رحمته الله.

از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که گفت:

كُنَّا بَيْنَ يَدَيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ دَخَلَ عُمَرُ بْنُ

الْخَطَّابِ، فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لِلْجَمَاعَةِ: إِنَّ لَنَا سِرًّا فَخَفُّوْا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَاشْمَزَّتْ وَجُوهُنَا، ^(۱) وَقُلْنَا لَهُ: هَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَقَدْ كَانَ يَأْتِمُنَّا عَلَى سِرِّهِ، فَمَا بِأَلَكِ أَنْتَ لَمَّا وَلَّيْتَ أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ، تَسْتَرِبُّ بِثِقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ ^(۲) فَقَالَ: لَنَا أَسْرَارٌ لَا يُمَكِّنُ إِعْلَانُهَا بَيْنَ النَّاسِ.

فَقُمْنَا مُغْضِبِينَ، وَخَلَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَلِيًّا ثُمَّ قَامَا مِنْ مَجْلِسِهِمَا حَتَّى رَقِيَا مِنْبَرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَمِيعًا.

فَقُلْنَا: اللَّهُ أَكْبَرُ، أَتَرَى ابْنَ حَتَمَةَ رَجَعَ عَنْ غِيهِ وَطُغْيَانِهِ ^(۳) وَرَقِيَ الْمِنْبَرِ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لِيَخْلَعَ نَفْسَهُ وَيُثَبِّتَهُ لَهُ؟

فَرَأَيْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَقَدْ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى وَجْهِهِ، وَرَأَيْنَا عُمَرَ يَزْتَعِدُ وَيَقُولُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، ثُمَّ صَاحَ مِلًّا [مَدَّ (خ)] صَوْتِهِ: يَا سَارِيَّةُ ^(۴) الْجَبَلَ الْجَبَلَ!

ثُمَّ لَمْ يَلْبَثْ أَنْ قَبَلَ صَدْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَنَزَلَ وَهُوَ ضَا حِكٌ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ لَهُ: يَا عُمَرُ أَفْعَلْ مَا زَعَمْتَ أَنَّكَ فَاعِلُهُ، وَإِنْ كَانَ لَا عَهْدَ لَكَ وَلَا وَفَاءَ.

فَقَالَ لَهُ: أُمَهِّلْنِي يَا أَبَا الْحَسَنِ حَتَّى أَنْظُرَ مَا يَرِدُ مِنْ خَبَرِ سَارِيَّةَ، وَهَذَا الَّذِي رَأَيْتُهُ صَحِيحٌ أَمْ لَا؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: وَيْحَكَ! إِذَا صَحَّ وَوَرَدَتْ أَخْبَارُهُ عَلَيْكَ بِتَصْدِيقِ مَا

۱. در «مدینه المعاجز» (به نقل از «الهدایه»)، «فتهیزت» ضبط است و محقق کتاب، خاطرنشان می‌سازد که در مصدر «فتهیزت» آمده است.

۲. در «مدینه المعاجز» آمده است: تسترت بنقاب رسول الله.

۳. در «مدینه المعاجز» آمده است: عن طغیانہ و غیہ و ...

۴. ساریه، اسمُ رَجُلٍ؛ قَالَ الْفَيْرُوزَابَادِي: وَسَارِيَّةُ بْنُ زُنَيْمٍ، الَّذِي نَادَاهُ عُمَرُ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَسَارِيَّةُ بِنَاهَوْنَد، وَكَانَ أَشَدَّ النَّاسِ حَصْرًا (مؤلف ﷺ).

عَايَنْتَ وَرَأَيْتَ، وَأَنْتَهُمْ قَدْ سَمِعُوا صَوْتَكَ وَلَجَأُوا إِلَى الْجَبَلِ كَمَا رَأَيْتَ، هَلْ أَنْتَ مُسْلِمٌ مَا ضَمَنْتَ؟

قَالَ: لَا يَا أَبَا الْحَسَنِ، وَلَكِنِّي أَضِيفُ هَذَا إِلَى مَا رَأَيْتُ مِنْكَ وَمِنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا عُمَرُ، إِنَّ الَّذِي تَقُولُ أَنْتَ وَحِزْبُكَ الضَّالُّونَ إِنَّهُ سِحْرٌ وَكِهَانَةٌ لَيْسَ مِنْهُمَا.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، ذَلِكَ قَوْلٌ مِنْ مَضَى وَالْأَمْرُ فِينَا فِي هَذَا الْوَقْتِ، وَنَحْنُ أَوْلَى بِتَصْدِيقِكُمْ فِي أَفْعَالِكُمْ وَمَا نَرَاهُ مِنْ عَجَائِبِكُمْ، ^(۱) إِلَّا أَنَّ الْمَلِكَ عَقِيمٌ.

فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَلَقَيْنَاهُ، فَقُلْنَا لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا هَذِهِ الْآيَةُ الْعَظِيمَةُ؟ وَهَذَا الْخَطَابُ الَّذِي سَمِعْنَاهُ؟

فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُمْ [هَلْ عَلِمْتُمْ (خ)] أَوَّلَهُ؟

فَقُلْنَا: مَا عَلِمْنَاهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا نَعْلَمُهُ إِلَّا مِنْكَ.

قَالَ: إِنَّ هَذَا ابْنُ الْخَطَابِ قَالَ لِي: إِنَّهُ حَزِينُ الْقَلْبِ بَاكِي الْعَيْنِ عَلَى جُيُوشِهِ الَّتِي فِي فَيْحِ الْجَبَلِ فِي نَوَاحِي نَهَاوَنْدَ، فَإِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ يَعْلَمَ صِحَّةَ أَخْبَارِهِمْ وَكَيْفَ هُمْ؟ مَعَ مَا رَفَعُوا إِلَيْهِ ^(۲) مِنْ كَثْرَةِ جُيُوشِ الْجَبَلِ، وَأَنَّ عَمْرُو بْنُ مَعْدِي كَرِبٌ قُتِلَ وَدُفِنَ بِنَهَاوَنْدَ، وَقَدْ ضَعُفَ جَيْشُهُ وَاخْتَلَّ ^(۳) بِقَتْلِ عَمْرُو.

فَقُلْتُ لَهُ: وَيَحَكَ يَا عُمَرُ، أَتَزْعَمُ أَنَّكَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَرْضِ وَالْقَائِمُ مَقَامَ

۱. در «مدينة المعاجز» آمده است: وما نراه إلا من عجائبكم ...

۲. در «مدينة المعاجز»، «ما دفعوا إليه» ضبط است.

۳. در «مدينة المعاجز»، «وانحل» ضبط است و محقق کتاب خاطرنشان می سازد که در نسخه اصل «الخیل» می باشد.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَرَاءَ أُذُنِكَ وَتَحْتَ قَدَمِكَ؟! وَالْإِمَامُ يَعْلَمُ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِهِمْ شَيْءٌ.

فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَأَنْتَ بِهَذِهِ الصُّورَةِ؟! فَأَيُّ شَيْءٍ خَبَرَ سَارِيَةَ السَّاعَةِ؟ وَأَيْنَ هُوَ؟ وَمَنْ مَعَهُ؟ وَكَيْفَ صُورَتُهُمْ؟

فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ الْخَطَّابِ، إِنْ قُلْتَ لَكَ لَمْ تُصَدِّقْنِي، وَلَكِنِّي أُرِيكَ جَيْشَكَ وَأَصْحَابَكَ وَسَارِيَتَكَ، وَقَدْ كَمِنَ لَهُمْ جَيْشُ الْجَبَلِ فِي وَادٍ قَفَرٍ بَعِيدٍ الْأَقْطَارِ كَثِيرِ الْأَشْجَارِ، فَإِنْ سَارَ إِلَيْهِمْ جَيْشُكَ يَسِيرًا أَحَاطُوا بِهِ فَيُقْتَلُ أَوَّلُ جَيْشِكَ وَآخِرُهُ.

فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، مَا لَهُمْ مِنْ مُلْجَأٍ وَلَا مَخْرَجٍ مِنْ ذَلِكَ الْوَادِي؟
فَقُلْتُ: بَلَى لَوْ لَحِقُوا إِلَى الْجَبَلِ الَّذِي إِلَى الْوَادِي يَسْلِمُوا وَأَهْلَكُوا جَيْشَ الْجَبَلِ.^(۱)

فَقَلِقَ وَأَخَذَ بِيَدِي وَقَالَ: اللَّهُ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فِي جُيُوشِ الْمُسْلِمِينَ! إِمَّا أَنْ تُرَبِّئَهُمْ كَمَا ذَكَرْتَ أَوْ تُحَذِّرُهُمْ إِنْ قَدَرْتَ، وَلَكَ مَا تَشَاءُ وَلَوْ خَلَعَ نَفْسِي مِنْ هَذَا الْأَمْرِ وَرَدَّهُ إِلَيْكَ.^(۲)

فَأَخَذْتُ عَلَيْهِ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ إِنْ رَقِيتُ بِهِ الْمَنْبَرَ وَكُشِفَ لَهُ^(۳) عَنْ بَصَرِهِ وَأَرِيتُهُ جَيْشَهُ فِي الْوَادِي وَأَنَّهُ يَصِيحُ بِهِمْ^(۴)، فَيَسْمَعُونَ مِنْهُ وَيَلْجَأُونَ إِلَى الْجَبَلِ، فَيَسْلِمُونَ

۱. در «مدینه المعاجز» آمده است: لَسَلَمُوا وَمَلَكُوا جَيْشَ الْجَبَلِ.

۲. در «مدینه المعاجز»، «وَأَرَدَهُ إِلَيْكَ» ضبط است و محقق کتاب خاطرنشان می سازد در مصدر «وَرَدَّذَتْهُ عَلَيْكَ» آمده است.

۳. در «مدینه المعاجز»، «وَكُشِفَتْ لَهُ» ضبط است.

۴. در «مدینه المعاجز»، «يَصِيحُ عَلَيْهِمْ» ضبط است و محقق کتاب بیان می دارد که در مصدر «يَصِيحُ إِلَيْهِمْ» می باشد.

وَيَظْفِرُونَ أَنْ يَخْلَعَ نَفْسَهُ مِنَ الْخِلَافَةِ وَيُسَلِّمَ حَقِّي إِلَيَّ.

فَقُلْتُ لَهُ: قُمْ يَا شَقِي، وَاللَّهِ لَا وَفَيْتَ بِهَذَا الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، كَمَا لَمْ تَفِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِي بِمَا أَخَذْنَاهُ عَلَيْكَ مِنَ الْمِيثَاقِ وَالْبَيْئَةِ ^(۱) فِي جَمِيعِ الْمَوَاطِنِ.

فَقَالَ لِي: بَلَى وَاللَّهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: سَتَعْلَمُ أَنَّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ.

فَرَقَيْتُ الْمُنْبَرَّ وَدَعَوْتُ بِدَعَوَاتٍ وَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُرِيَهُ مَا قُلْتُ لَهُ، وَمَسَحْتُ يَدِي ^(۲) عَلَى عَيْنَيْهِ، وَقُلْتُ لَهُ: أَنْظُرْ، ^(۳) وَكَشَفْتُ عَنْهُ غِطَاءَهُ وَنَظَرْتُ إِلَى سَارِيَةِ وَسَائِرِ الْجَيْشِ ^(۴) وَجَيْشِ الْجَبَلِ وَمَا بَقِيَ إِلَّا الْهَزِيمَةُ لِجَيْشِهِ.

وَقُلْتُ لَهُ: صَبْحَ يَا عُمَرُ إِنْ شِئْتَ.

فَقَالَ: وَأَسْمِعُ.

قُلْتُ لَهُ: تُسْمِعُ وَيَتَأَدَّى صَوْتُكَ إِلَيْهِمْ. ^(۵)

فَصَاحَ الصَّيْحَةُ الَّتِي سَمِعْتُمُوهَا: يَا سَارِيَةَ الْجَبَلِ الْجَبَلِ، وَسَمِعُوا ^(۶) صَوْتَهُ، وَلَجَأُوا إِلَى الْجَبَلِ فَسَلِمُوا وَظَفَرُوا.

وَنَزَلَ ضَاحِكًا - كَمَا رَأَيْتُمُوهُ - وَخَاطَبْتُهُ وَخَاطَبْتَنِي بِمَا قَدْ سَمِعْتُمْ.

قَالَ جَابِرٌ: فَاْمَنَّا وَصَدَقْنَا وَشَكَ آخَرُونَ إِلَيَّ أَنْ وَرَدَ الْبَرِيدُ بِحِكَايَةِ مَا حَكَاهُ

۱. در «مدینه المعاجز»، «والبیعة» ضبط است.

۲. در «مدینه المعاجز»، «ییدی» ضبط است.

۳. کلمه «أنظر» در «مدینه المعاجز» وجود ندارد.

۴. محقق کتاب «مدینه المعاجز» بیان می‌دارد که در مصدر «وساریة الجيش» ضبط است.

۵. در «مدینه المعاجز» آمده است: وتنادی بصورتك إليهم.

۶. در «مدینه المعاجز»، «فسمعوا» ثبت است.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَأَرَاهُ عُمَرَ^(۱) وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ.
فَكَانَ أَكْثَرُ الْعَوَامِّ الْمُتَمَرِّدِينَ لِابْنِ الْخَطَّابِ، جَعَلُوا هَذَا الْحَدِيثَ لَهُ مَنَقِبَةً، وَاللَّهُ
مَا كَانَ إِلَّا مَثَلًا^(۲)؛^(۳)

جابر می‌گوید: در مسجد رسول خدا ﷺ در حضور امیرالمؤمنین علیؑ بودیم که عُمَرُ بن الخطَّاب وارد شد. چون نشست، به آن جماعت گفت: ما رازی داریم، (خدا شما را رحمت کند) تنهایمان گذارید. چهره‌های ما درهم رفت و گفتیم: رسول خدا ﷺ با ما چنین رفتاری نداشت و ما را امانتدار راز خویش می‌دانست. تو را چه شد که چون عهده‌دار امور مسلمانان شدی به افراد مورد اعتماد پیامبر ﷺ بدگمانی؟!

عُمَرُ گفت: اَسْراری هست که نمی‌توان آنها را میان مردم آشکار ساخت. ما خشمگین برخاستیم و عُمَرُ، مدتی دراز با امیرالمؤمنین خلوت کرد، سپس هر دو برخاستند تا اینکه هر دو بر منبر رسول خدا ﷺ بالا رفتند. گفتیم: الله اکبر (شگفتا) آیا ابن حَتَّامه از گمراهی و طغیان دست کشید و با امیرالمؤمنین بر منبر بالا رفت تا از خلافت کنار رود و آن را برای علیؑ استوار سازد؟

دیدیم که امیرالمؤمنین دستش را به صورت عُمَرُ کشید و عُمَرُ می‌لرزید و می‌گفت: هیچ حرکت و نیرویی جز به مدد خدای بلند مرتبه و بزرگ نیست،

۱. در «مدینه المعاجز» آمده است: وراه عُمَرُ

۲. در دست خط مؤلف رحمه الله (و نیز نسخه شاگرد) این واژه «مثلنا» به نظر می‌آید.

۳. الهدایة الكبرى: ۱۷۰ - ۱۷۱؛ مدینه المعاجز ۲: ۱۴ - ۱۸، حدیث ۱۶۰.

سپس از ته دل فریاد کشید: ای ساریه، ^(۱) به کوه برو، کوه را پایگاه خود ساز. اندکی بعد وی سینه امیرالمؤمنین را بوسید و هر دو از منبر فرود آمدند. در حالی که عُمَر خندان بود و امیرالمؤمنین علیه السلام به او می فرمود: ای عُمَر، آنچه را می پنداری تو مردِ آنی انجام ده، گرچه آمیدی به عهد و وفای تو نیست. عُمَر گفت: ای ابوالحسن، مهلت ده تا خبر ساریه به من برسد و بنگرم آنچه را دیدم درست بود یا نادرست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو! هرگاه خبر درست باشد و اخبار ساریه (در تصدیق آنچه آشکارا دیدی و اینکه آنان صداقت را شنیدند و - چنان که دیدی - به کوه پناه بُردند) به تو برسد، آیا آنچه را ضمانت کردی، به من می سپاری؟ عُمَر گفت: ای ابوالحسن، این کار را نمی کنم، لیکن این را به آنچه از تو و از رسول خدا دیدم می افزایم، و خدا آنچه را خواهد و برگزیند انجام می دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای عُمَر، آنچه را تو و حزب گمراحت سحر و کهانت می داند، سحر و کهانت (جادوگری و پیشگویی) نیست.

عُمَر گفت: ای ابوالحسن، این حرف گذشتگان است، اکنون قدرت به دست ماست و ما سزاوارتریم که کارها و عجایبی را که از شما می نگریم تصدیق کنیم، لیکن فرمانروایی و قدرت نازاست [و رقیب بر نمی تابد].

امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد، پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین، این آیتِ بزرگ و این خطابی که شنیدیم چه بود؟

۱. فیروزآبادی می گوید: ساریه، اسم شخصی است. ساریه بن زُئیم، هموست که عُمَر در حالی که بر منبر بود (و ساریه در نهاوند به سر می برد) او را صدا زد. وی به شدت در محاصره بود (مؤلف رحمته الله) (تاج العروس ۱۹: ۵۱۶).

امام علیه السلام پرسید: اوّل آن را دانستید؟

گفتیم: ای امیرالمؤمنین، ندانستیم و جز از زیان تو بدان پی نمی‌بریم.
 امام علیه السلام فرمود: این شخص، ابن خطاب به من گفت: دلم اندوهگین و دیده‌ام
 بر لشکریانم (که در دماغه کوه در نواحی نهاوندند) گریان است. وی دوست
 داشت صحت اخبار و چگونگی حال آنها را بداند. از کثرت سپاه دشمن در آنجا
 به وی خبر رساندند و اینکه «عمرو بن معدی کرب» به قتل رسید و در «نهاوند»
 دفن شد و با قتل وی، لشکریانش دل باختند و پریشان شدند.

گفتم: وای بر تو ای عمر! گمان داری که خلیفه خدا در زمین و جانشین
 پیامبری. در حالی که از پشت گوش و زیر پایت بی خبری! امام به زمین و آنچه
 در آن هست آگاه است و چیزی از اعمال افراد بر وی پوشیده نمی‌ماند.

عمر گفت: ای ابوالحسن، تو بدین صورت امامی؟! هم اکنون از ساریه چه
 خبر داری؟ وی کجاست؟ چه کسانی با اویند؟ حال آنان چگونه است؟

گفتم: ای پسر خطاب، اگر [خبرها را] برایت بگویم، تصدیق نمی‌کنی،
 لیکن لشکر و اصحاب و ساریه‌ات را نشانت می‌دهم. جیش الجبل [سپاه
 دشمن] در درّه‌ای بی آب و علف و پهناور و پر درخت، کمین کرده‌اند. اگر
 سپاهت اندکی سوی آنها حرکت کند، آن را محاصره می‌کنند و همه‌شان به قتل
 می‌رسند.^(۱)

۱. ترجمه متن «الهدایة الکبری» (نسخه نور ۳/۵) در این قسمت، بدین گونه است: اگر سپاهت
 اندکی حرکت کند، نجات می‌یابند و گرنه همه آنها کشته می‌شوند.

عُمَر گفت: ای ابوالحسن، چکار باید بکنند؟ راه برون رفت از این وادی چیست؟

گفتم: اگر به کوهی که در این وادی است رو آورند، سالم می مانند و جیش الجبل را هلاک می سازند.

عُمَر پریشان شد و دستم را گرفت و گفت: ای ابوالحسن، درباره لشکریان مسلمانان خدا را به یاد آور؛ یا آنان را - چنان که بیان داشتی - به من بنمایان یا اگر می توانی [از خطری که در کمین آنهاست] بر حذرشان دار، هرچه بخواهی به تو می دهم، هر چند [خواسته ات این باشد که] از خلافت کنار روم و آن را به تو بازگردانم.

از عُمَر عهد و پیمان خدایی گرفتم که اگر او را به منبر بالا بردم و پرده از چشمش برداشتم و لشکرش را در وادی به او نمایاندم (و اینکه او آنان را صدا بزند و آنها فریادش را بشنوند و به کوه پناه آورند و در نتیجه سالم بمانند و ظفر یابند) از خلافت کنار رود و حَقَم را به من بسپارد.

به او گفتم: ای بدبخت، برخیز! والله، به این عهد و میثاق وفا نمی کنی؛ چنان که به عهد و پیمان خدا و پیامبر وفادار نماندی و در همه جاهایی که من از تو میثاق و بینه ستاندم، وفا نکردی.

عُمَر گفت: آری، والله [به این عهد وفا می کنم].

گفتم: به زودی خواهی دانست که از دروغ گویانی.

به منبر بالا رفتم و دعاهایی خواندم و از خدا خواستم آنچه را به عُمَر گفتم برایش بنمایاند و بر چشمانش دست کشیدم و گفتم: نگاه کن. پرده از دیده اش

برداشتیم و عُمَر به ساریه و دیگر [افراد] لشکر و «جیش الجبل» نگریست و راهی جز شکست لشکرش باقی نماند.

به او گفتم: ای عُمَر، اگر می خواهی بانگ بزنی.

عُمَر پرسید: صدایم شنیده می شود [و مرا فرمان می برند]؟

گفتم: تو را فرمان می برند و صدایت به آنها می رسد.

عُمَر فریادی را - که شنیدید - ای ساریه به کوه پناه آور - کشید، آنها صدایش را شنیدند و به کوه پناه بُردند و به سلامت رستند و ظفر یافتند.

چنان که دیدید عُمَر خندان از منبر فرود آمد و با هم گفت و گویی را که شما شنیدید، کردیم.

جابر می گوید: ما ایمان آوردیم و تصدیق کردیم و دیگران شک داشتند تا اینکه پیک آنچه را امیرالمؤمنین حکایت کرد، خبر آورد (اینکه ساریه عُمَر را دید که با صدای بلند آواز داد ای ساریه کوه را نگاهدار).

بیشتر مردم عوام که از ابن خطّاب فرمان بری نداشتند، این حدیث را منقبتی برای او قرار دادند، والله، این ماجرا جز عیب و نقص او نبود.^(۱)

حدیث (۴۹)

بیرون آوردن هشتاد ناقه از کوه برای ابو صفصام

از الثاقب فی المناقب، اثر ابن حمزه طوسی.

از این کتاب روایت است که گفت: برایم حدیث کرد شیخم ابو جعفر، محمد

۱. ترجمه عبارت الهدایه الکبری (نسخه نور ۳/۵) در اینجا بدین گونه است: اکثر عوام مرتد، نزدیک بود ابن خطّاب را بپرستند و این ماجرا را منقبتی برای او قرار دادند. به خدا سوگند، این حکایت جز وارونه نبود.

بن حسن شوهانی - در خانه اش در مشهد الرضا علیه السلام - به اسنادش که آن را به عطا می‌رساند، از ابن عباس که گفت:

قَدِمَ أَبُو الصَّمَامِ الْعَبْسِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَاخَ نَاقَتَهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ ^(۱) وَسَلَّمَ وَأَحْسَنَ التَّسْلِيمَ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّكُمْ الْفَتَى الْغَوِيُّ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ؟ فَوُتِبَ إِلَيْهِ سَلَامَانُ الْفَارِسِيُّ رضي الله عنه فَقَالَ: يَا أَخَا الْعَرَبِ، أَمَا تَرَى صَاحِبَ الْوَجْهِ الْأَقْمَرِ وَالْجَبِينِ الْأَزْهَرِ، وَالْحَوْضِ وَالشَّفَاعَةِ ^(۲) وَالتَّوَاضُعِ وَالسَّكِينَةِ وَالْمَسْأَلَةِ وَالْإِجَابَةِ وَالسَّيْفِ وَالْقَضِيبِ، وَالتَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلِ وَالْأَقْسَامِ وَالْقَضِيَّةِ وَالْأَحْكَامِ الْحَقِيقَةِ ^(۳) وَالتَّوَرِّ وَالشَّرَفِ وَالْعُلُوَّ وَالرَّفْعَةَ وَالسَّخَاءِ وَالشَّجَاعَةَ وَالتَّجَدَّةَ، وَالصَّلَاةَ الْمَفْرُوضَةَ وَالزَّكَاةَ الْمَكْتُوبَةَ وَالْحَجَّ وَالْإِحْرَامَ وَزَمَزَمَ وَالْمَقَامَ وَالْمَشْعَرَ الْحَرَامَ، وَالْيَوْمَ الْمَشْهُودَ وَالْمَقَامَ الْمَحْمُودَ وَالْحَوْضَ الْمُرُودَ، وَالشَّفَاعَةَ الْكُبْرَى، وَذَلِكَ مَوْلَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: إِنْ كُنْتَ نَبِيًّا فَقُلْ لِي: مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ؟ وَمَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ؟ وَأَيُّ شَيْءٍ فِي بَطْنِ نَاقَتِي هَذِهِ؟ وَأَيُّ شَيْءٍ أَكْتَسَبُ غَدًا؟ وَمَتَى أَمُوتُ؟ فَبَقِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاكِتًا لَا يَنْطِقُ بِشَيْءٍ، فَهَبَطَ الْأَمِينُ جَبْرِئِيلُ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، اقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ

۱. در «مدینه المعاجز»، «وَدَخَلَ» ضبط است.

۲. در «الثاقب» آمده است: والشفاعة والقرآن والقبلة والتاج واللواء والجمعة والجماعة والتواضع...

۳. در «مدینه المعاجز»، «الحنيفة» ضبط است. محقق کتاب می‌نویسد، در نسخه اصل «الحنفیه» ضبط است. متن مؤلف رضي الله عنه را نیز می‌توان «الحنفیه» خواند.

مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١﴾ .
 قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: مَدَّ يَدَكَ، فَإِنَّا أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَقِرُّ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ؛ فَأَيُّ شَيْءٍ لِي عِنْدَكَ إِنْ أَتَيْتُ بِأَهْلِي وَبَنِي عَمِّي مُسْلِمِينَ؟

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَكَ عِنْدِي ثَمَانُونَ نَاقَةً حُمْرَ الظُّهُورِ، بَيْضَ الْبُطُونِ، سُودَ الْحَدَقِ، عَلَيْهَا مِنْ طَرَائِفِ الْيَمَنِ وَنُقَطِ الْحِجَازِ.

ثُمَّ اتَّفَقَتِ النَّبِيُّ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: أَكْتُبُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَقَرَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ فِي صِحَّةِ عَقْلِهِ وَبَدَنِهِ وَجَوَازِ أَمْرِهِ لِأَبِي الصَّمْصَمِ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ وَفِي ذِمَّتِهِ ثَمَانُونَ نَاقَةً حُمْرَ الظُّهُورِ، بَيْضَ الْبُطُونِ، سُودَ الْحَدَقِ، عَلَيْهَا مِنْ طَرَائِفِ الْيَمَنِ وَنُقَطِ الْحِجَازِ».

وَأَشْهَدَ عَلَيْهِ جَمِيعَ أَصْحَابِهِ.

وَخَرَجَ أَبُو الصَّمْصَمِ إِلَى أَهْلِهِ، فَقَبِضَ النَّبِيُّ، فَقَدِمَ أَبُو الصَّمْصَمِ وَقَدْ أَسْلَمَ بَنُو عَبْسٍ كُلُّهَا، فَقَالَ أَبُو الصَّمْصَمِ: مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ؟
 قَالُوا: قُبِضَ.

قَالَ: فَمَنْ الْوَصِيُّ بَعْدَهُ؟

قَالُوا: مَا خَلَفَ فِيْنَا أَحَدًا.

قَالَ: فَمَنْ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالُوا: أَبُو بَكْرٍ.

فَدَخَلَ أَبُو الصَّمْصَمِ الْمَسْجِدَ وَقَالَ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ لِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ

دَيْنًا ثَمَانِينَ نَاقَةَ حُمْرِ الظُّهُورِ، بِيضَ الْبُطُونِ، عَلَيْهَا مِنْ طَرَائِفِ الْيَمَنِ وَنُقْطِ الْحِجَارِ.
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَخَ الْعَرَبِ، سَأَلْتَ مَا فَوْقَ الْعَقْلِ، وَاللَّهِ مَا خَلَفَ فِيْنَا رَسُولُ اللَّهِ
صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ، خَلَفَ بَغْلَتَهُ الدُّلْدَلُ وَدِرْعَهُ الْفَاضِلُ ^(۱) وَأَخَذَهُمَا عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ، وَخَلَفَ فِيْنَا فَدَكَ فَأَخَذَنَاهَا بِحَقٍّ وَنَبِيْنَا مُحَمَّدٌ لَا يَوْرُثُ.

فَصَاحَ سَلْمَانُ: «كَرْدِي وَنَكْرِي وَحَقِّ از مير ^(۲) بُرْدِي» رَدَّ الْعَمَلَ إِلَى أَهْلِهِ، ثُمَّ مَدَّ
يَدَهُ إِلَى أَبِي الصَّمْصَمِ فَأَقَامَهُ إِلَى مَنْزِلِ عَلِيٍّ عليه السلام وَهُوَ يَتَوَضَّأُ وَضُوءَ الصَّلَاةِ، فَقَرَعَ
سَلْمَانُ الْبَابَ، فَنَادَى عَلِيٌّ عليه السلام: أَدْخُلْ أَنْتَ وَأَبِي الصَّمْصَمِ الْعَبْسِيُّ.

فَقَالَ أَبُو الصَّمْصَمِ: أُعْجُوبَةُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، مَنْ هَذَا الَّذِي سَمَّانِي وَلَمْ يَعْرِفْنِي؟!
فَقَالَ سَلْمَانُ: هَذَا وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ^(۳) الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: عَلِيُّ خَيْرُ الْبَشَرِ؛
فَمَنْ رَضِيَ فَقَدْ شَكَرَ، وَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ.

هَذَا الَّذِي قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ
فَلْيَأْتِ الْبَابَ.

هَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ ^(۴).

هَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ ^(۵).

۱. أقول: وفي رواية ابن شهر آشوب: بَغْلَتَهُ الدُّلْدَلُ وَحِمَارَهُ الْبَغْفُورَ وَسَيْفَهُ ذَا الْفَقَارِ وَدِرْعَهُ الْفَاضِلَ
(مؤلف).

۲. در «مدينة المعاجز»، «أمير» ضبط است.

۳. در «مدينة المعاجز» و در «الثاقب» آمده است: هذا وصي رسول الله ﷺ هذا الذي قال له
رسول الله ﷺ: أنا مدينة العلم ... هذا الذي قال له رسول الله ﷺ: علي خير البشر ...
در دست خط مؤلف رحمته الله این دو جمله، پس و پیش شده است.

۴. سورة مريم (۱۹) آیه ۵۰.

۵. سورة سجده (۳۲) آیه ۱۸.

هَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهِ: ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ الآية. ^(١)
 هَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾
 الآية. ^(٢)

هَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾
 الآية. ^(٣)

هَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ فِيهِ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. ^(٤)

هَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ فِيهِ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. ^(٥)
 أَدْخُلْ يَا أَبَا الصَّنَمِصَامِ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ.

فَدَخَلَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِي عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَمَانِينَ نَاقَةً حُمْرَ الظُّهُورِ، بَيْضَ الْبُطُونِ، ^(٦) عَلَيْهَا مِنْ طَرَائِفِ الْيَمَنِ وَنُقَطِ الْحِجَازِ.

فَقَالَ ﷺ: أَمَعَكَ حُجَّةٌ؟

فَقَالَ نَعَمْ، وَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوُثِيقَةَ.

١. سورة توبه (٩) آية ١٩.

٢. سورة مائده (٥) آية ٦٧.

٣. سورة آل عمران (٣) آية ٦١.

٤. سورة احزاب (٣٣) آية ٣٣.

٥. سورة مائده (٥) آية ٥٥.

٦. در «مدينة المعاجز» آمده است: بیض البطون، سود الحديق، عليها ...

فَقَالَ ﷺ: أَخْرِجْ يَا سَلْمَانُ وَنَادِ^(۱) فِي النَّاسِ: أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى قَضَاءِ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلْيَخْرُجْ إِلَى خَارِجِ الْمَدِينَةِ. فَلَمَّا كَانَ بِالْغَدَاةِ خَرَجَ النَّاسُ.

فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ: كَيْفَ يَقْضِي الدِّينَ وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ؟! غَدَاً يَفْتَضِحُ، مِنْ أَتَيْنَ لَهُ ثَمَانُونَ نَاقَةً حُمْرَ الظُّهُورِ، بِيضَ الْبُطُونِ، سُودَ الْحَدَقِ، عَلَيْهَا مِنْ طَرَائِفِ السِّمَنِ وَنُقَطِ الْحِجَازِ؟

فَلَمَّا كَانَ الْغَدُ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَخَرَجَ عَلَيَّ ﷺ فِي أَهْلِهِ وَمُحْبِيهِ وَفِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَسْرَّ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ سِرًّا، لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَا هُوَ! ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الصَّمْصَمِ إِمْضِ مَعَ ابْنِي الْحَسَنِ إِلَى كَثِيبِ الرَّمْلِ، فَمَضَى وَمَعَهُ^(۲) أَبُو الصَّمْصَمِ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ عِنْدَ الْكَثِيبِ، وَكَلَّمَ الْأَرْضَ بِكَلِمَاتٍ لَمْ يَدْرِ مَا هِيَ، وَضَرَبَ الْكَثِيبَ^(۳) بِقَضِيبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَانْفَجَرَ الْكَثِيبُ عَنْ صَخْرَةٍ مُلَمَلَمَةٍ مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا سَطْرَانٌ^(۴):

السَّطْرُ الْأَوَّلُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

وَالْآخِرُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ.

وَضَرَبَ الْحَسَنُ ﷺ تِلْكَ الصَّخْرَةَ بِالْقَضِيبِ، فَانْفَجَرَتْ عَنْ خُطَامِ نَاقَةٍ.

فَقَالَ الْحَسَنُ ﷺ: قَدْ يَا أَبَا الصَّمْصَمِ، فَقَادَ، فَخَرَجَ مِنْهَا ثَمَانُونَ نَاقَةً حُمْرَ

۱. در «مدینه المعاجز» آمده است: أَخْرِجْ يَا سَلْمَانُ نَادِ

۲. در «مدینه المعاجز» آمده است: فَخَرَجَ الْحَسَنُ ﷺ وَمَضَى مَعَهُ

۳. در «مدینه المعاجز» آمده است: وَضَرَبَ الْأَرْضَ - أَي ضَرَبَ الْكَثِيبَ - بِقَضِيبٍ

۴. در «مدینه المعاجز»، «عليها سطران من نور» ضبط است.

الظُّهُورِ، بَيْضُ الْبَطُونِ، سُودُ الْحَدَقِ، عَلَيْهَا مِنْ طَرَائِفِ الْيَمَنِ وَنُقْطِ الْحِجَازِ، وَرَجَعَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ: اسْتَوْفَيْتَ يَا أَبَا الصَّمْصَامِ؟

فَقَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ: سَلِّمِ الْوَثِيقَةَ.

فَسَلَّمَهَا إِلَيْهِ فَحَرَقَهَا.

ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا أَخْبَرَنِي ابْنُ عَمِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - خَلَقَ هَذِهِ النَّوْقَ فِي هَذِهِ الصَّخْرَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ ^(۱) نَاقَةَ صَالِحٍ بِالْفَيِّ عَامٍ. فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ: هَذَا مِنْ سِحْرِ عَلِيٍّ قَلِيلٍ؛ ^(۲)

ابن عباس می گوید: ابو صمصام عبسی، پیش رسول خدا ﷺ آمد، ناقه اش را درب مسجد خواباند، به مسجد درآمد و سلام جانانه ای داد و پرسید: کدام یک از شما آن جوان گمراهید که می پندارد وی پیامبر است؟

سلمان فارسی رضی الله عنه سویش جهید و گفت: ای برادر عرب، آیا صاحب روی (چون ماه) درخشان، و پیشانی آشکار و نمایان، و صاحب حوض و شفاعت، و تواضع و وقار، و درخواست و اجابت، و شمشیر و عصا، و تکبیر و تهلیل، و اقسام و قضیه و احکام پنهان، و نور و شرف و علو و رفعت، و سخاوت و شجاعت و دلیری، و نمازهای واجب، و زکات لازم، و حج و احرام و زمزم و مقام و مشعر الحرام، و یوم مشهود [رستاخیز قیامت] و مقام محمود و حوض

۱. در «مدینه المعاجز»، «قبل أن يخلق الله» ضبط است.

۲. مدینه المعاجز ۱: ۵۲۵ - ۵۳۲، حدیث ۳۳۹؛ الثاقب فی المناقب: ۱۲۷ - ۱۳۲، حدیث ۱۲۷؛ نیز بنگرید به، بحار الأنوار ۴۲: ۳۶ - ۳۷.

[کوثر] و شفاعت کبرا را نمی بینی! آن شخص، مولای ما، رسول خدا ﷺ است. اعرابی [به پیامبر روی آورد و] گفت: اگر تو پیامبری، بگو قیامت کی به پا می شود؟ چه وقت باران می آید؟ در شکم ناقه ام چه کره ای است؟ فردا چه چیزی به دست می آورم، چه زمانی می میرم؟

رسول خدا ﷺ ساکت ماند و چیزی بر زبان نیاورد. جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد این آیه را بخوان:

«علم رستاخیز نزد خداست، اوست که باران می فرستد و آنچه را در رحم هاست می داند. هیچ کس در نمی یابد فردا چه به دست می آورد و در کدام زمین می میرد، همانا خدا دانا و آگاه است».

اعرابی گفت: دستت را دراز کن [تا با تو بیعت کنم] گواهی می دهم خدایی جز الله نیست و اقرار می کنم تو رسول خدایی. [سپس گفت:] اگر خاندان و عموزاده هایم را مسلمان نزدت آورم، چه چیزی را برایم ضمانت می کنی؟ پیامبر ﷺ فرمود: هشتاد ناقه سرخ پشت، و شکم سفید، و سیاه چشم که بر آنها طرفه های یمن و طلاهای حجاز باشد.

سپس پیامبر ﷺ به علی بن ابی طالب رو کرد و فرمود: ای ابوالحسن، بنویس: «به نام خداوند بخشنده مهربان، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، اقرار می کند و به صحت عقل و جسم و جواز امرش بر خود شهادت می دهد که برای ابو صمصام نزد محمد و در ذمه اش هشتاد ناقه پشت سرخ و شکم سفید و سیاه چشم که بر آنها طرفه های یمن و طلاهای حجاز باشد». و همه اصحابش را بر این دین، شاهد گرفت.

ابو صمصام، سوی اهل [و دیار] خویش رهسپار شد. پیامبر ﷺ درگذشت و ابو صمصام آمد در حالی که بنو عبس - همه شان - اسلام آوردند. ابو صمصام پرسید: رسول خدا چه می کند؟ گفتند: از دنیا رفت.

پرسید: وصی بعد او کیست؟ گفتند: آحدی را در میان ما جانشین ن ساخت.

پرسید: خلیفه پس از او کیست؟ گفتند: ابوبکر.

ابو صمصام به مسجد درآمد و گفت: ای خلیفه رسول خدا، برگردن رسول خدا دینی دارم؛ هشتاد ناقه پشت سرخ و شکم سفید و سیاه چشم که بر آنها طُرفه های یمن و طلاهای حجاز باشد.

ابوبکر گفت: ای برادر عرب، چیزی فراتر از عقل می طلبی! والله، رسول خدا در میان ما زرد و سفید (دینار و درهمی) برجای نگذاشت، استرش «دُلْدُل» و سپرش «فاضل» را برجای نهاد و آن دو را علی بن ابی طالب گرفت، ^(۱) فدک را گذاشت که به حق او را ستانندیم و پیامبر ما محمد، ارث برجای نهاد!

سلمان فریاد کرد: «کردی و نکردی و حق میر ببردی» ^(۲) عمل را به اهلس بازگردان. سپس دستش را سوی ابو صمصام دراز کرد و او را سوی منزل

۱. می گویم: در روایت ابن شهر آشوب آمده است: استرش، دُلْدُل و الاغش، یعفور و شمشیرش، ذو الفقار و سپرش، فاضل (مؤلف ﷺ).

۲. در متن «الثاقب» (نسخه نور ۳/۵) عبارت چنین است: کردی و نکردی و حق امیر ببردی! یا ابابکر، بازگذار این کار به کسی که حق اوست.

علی علیه السلام برخیزاند. آن حضرت برای نماز وضو می‌گرفت، سلمان درب را کوبید، علی علیه السلام ندا داد: سلمان با ابو صمصام عبّسی به اندرون درآیید.

ابو صمصام گفت: به پروردگار کعبه سوگند، شگفت‌آور است! این شخص کیست که [نادیده] مرا به اسم صدا می‌زند، در حالی که مرا نمی‌شناسد.

سلمان گفت: این شخص، وصی رسول خداست، همو که پیامبر درباره‌اش فرمود: علی بهترین آدمیان است، هرکه [به ولایت او] خرسند گردید، سپاس گزارد و هرکه [از آن] روی برتافت، کفر ورزید.

این شخص، کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است، هرکه علم می‌خواهد باید از در آن درآید.

این شخص، هموست که خدای متعال درباره‌اش فرمود:

• برای آنها خوش نامی پر آوازه‌ای قرار دادیم.

• آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق می‌باشد؟! این دو یکسان نیستند.

• آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجد الحرام را با کسی که به خدا و رستاخیز ایمان آورد و در راه خدا جهاد کرد، برابر می‌سازید؟! (تا آخر آیه).

• ای پیامبر، آنچه را از سوی پروردگار به تو نازل شد [به مردم] برسان (تا آخر آیه).

• هرکه پس از علمی که تو را آمد، در آن با تو درافتاد (تا آخر آیه).

• همانا خدا خواست تا پلیدی را از شما خاندان بزدايد و پاک و پاکیزه‌تان

سازد.

• ولی (و سرپرست) شما فقط خدا و رسول اوست و آن اهل ایمانی که نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.
ای ابو صمصام، داخل شو و بر او سلام کن.
ابو صمصام وارد شد و بر علی علیه السلام سلام کرد، سپس گفت: بر ذمه پیامبر هشتاد ناقة سرخ پشت و شکم سفید که بر آنها طرفه‌های یمن و طلاهای حجاز باشد، طلب دارم.

امام علیه السلام پرسید: آیا حجّتی به همراه داری؟
ابو صمصام گفت: آری، و سند را پیش امام علیه السلام نهاد.
امام علیه السلام فرمود: ای سلمان، بیرون آی و در میان مردم جار بزن، هان هرکه می‌خواهد به قضای دین رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرد، به خارج مدینه بیاید.
چون فردا شد، مردم بیرون آمدند.

منافقان می‌گفتند: چگونه دین پیامبر را آدا می‌کند؟ او که چیزی ندارد! فردا رسوا می‌شود. هشتاد ناقة پشت سرخ، سفید شکم، سیاه چشم - که بر آنها طرفه‌های یمن و طلاهای حجاز باشد - از کجا برایش فراهم آید؟!
چون فردا فرا رسید، مردم گرد آمدند، علی علیه السلام در میان خاندان و محبّان و گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و رازی را به فرزندش حسن، محرمانه گفت که هیچ کس بدان پی نبرد.

سپس امام علیه السلام فرمود: ای ابو صمصام، با فرزندم حسن سوی تپه شنی برو.
حسن علیه السلام به همراه ابو صمصام رهسپار شد و در تپه شنی دو رکعت نماز گزارد و به زمین کلماتی را گفت که ماهیت آن فاش نشد، و با عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله

به آن تپه زد، تپه شکافت و صخره‌ای جنبان نمایان شد که بر آن دو سطر مکتوب بود:

سطر اوّل: خدایی جز الله نیست، محمد رسول خداست.

سطر دوّم: خدایی جز الله نیست، علی ولیّ خداست.

حسن علیه السلام با عصای پیامبر صلی الله علیه و آله به آن صخره زد، صخره شکافت و افسار ناچه‌ای بیرون آمد.

حسن علیه السلام فرمود: ای ابو صمصام، افسار را بکش. ابو صمصام افسار را کشید، از آن صخره، هشتاد ناچه پشت سرخ و شکم سفید و سیاه چشم - که بر آنها طرفه‌های یمن و طلاهای حجاز بود - بیرون آمد [وی آنها را گرفت] و سوی علی علیه السلام باز آمد.

امام علیه السلام پرسید: ای ابو صمصام، حقّت را کامل دریافت داشتی؟
ابو صمصام گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: وثیقه را بده. ابو صمصام وثیقه را به امام سپرد و آن حضرت آن را سوزاند.

سپس امام علیه السلام فرمود: پسر عمویم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من این چنین خبر داد که خدای تعالی این ناچه‌ها را در این صخره (دو هزار سال پیش از آنکه ناچه صالح را بیافریند) خلق کرد.

منافقان گفتند: این جادو، نسبت به [دیگر] سحرهای علی، چیز اندکی است.

[نقل حدیث ناقه در دیگر آثار]

می‌گویم: این روایت را ابن شهر آشوب رحمته الله در مناقب خویش، از محمد بن حسن شوهانی به اختصار می‌آورد (چنان که شیوه او در کتابش همین است).^(۱) باری، بدان که خبر نوق (ناقه) در کتاب اصحاب ما (امامیه) و دیگران تکرار شده است:

- حسین بن حمدان، در هدایه‌اش آن را می‌آورد.^(۲)
- شاذان بن جبرئیل، در دو کتاب «الفضائل»^(۳) و «الروضه»^(۴) آن را روایت می‌کند.

- راوندی در «الخرائج والجرائح» بدان می‌پردازد.^(۵)
 - سید رضی رحمته الله در «خصائص الائمه عليهم السلام» آن را نقل می‌کند.^(۶)
 - صاحب «ثاقب المناقب» به طریق دیگر، این روایت را آورده است.^(۷)
- این کتاب‌ها، مآخذی‌اند که ما بدان دست یافتیم و مصادری که از ما فوت شد، بی‌شترند.

لیکن میان اخبار در کیفیت و شمار ناقه‌ها اختلاف است. از بعضی از آنها (مانند روایت شاذان) تعدّد قضیه آشکار می‌شود. در آن آمده است که پرسنده،

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۳۲-۳۳۳.

۲. الهدایة الکبری: ۱۵۳-۱۵۴.

۳. الفضائل: ۱۳۱-۱۳۲.

۴. الروضه: ۱۱۵-۱۱۷، حدیث ۱۰۲.

۵. الخرائج والجرائح ۱: ۱۷۵-۱۷۶، حدیث ۸.

۶. خصائص الائمه عليهم السلام: ۴۹-۵۰.

۷. الثاقب فی المناقب: ۱۳۳-۱۳۵، حدیث ۱۲۸.

یکی از دانشمندان یهود بود و هفت ناقة سرخ موی را خواست. این روایت در مغایرت، صراحت دارد، اما غیر این روایت، در آن ظهور دارد (و دانای واقعی خداست).

و اما شرح حدیث اشیای پنج گانه‌ای که ابو صمصام آنها را خواست، در قسم اول این کتاب (در ذیل حدیث ۶۵ جزء اول) گذشت (بدان جا رجوع کنید).

حدیث (۵۰)

سیر دادن سلمان در بعضی از عوالم

الأنوار النعمانيه، اثر سید محدث، جزائری رحمته الله.

از بحار - به سندش - از سلمان رضی الله عنه روایت است که گفت:

إِنَّهُ قَالَ يَوْمًا لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَعْدَ مَوْتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي حَزِينٌ مِنْ قَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى هَذَا الْيَوْمِ، وَأُرِيدُ أَنْ تُرَوِّحَنِي هَذَا الْيَوْمَ وَتُرِينِي مِنْ كِرَامَاتِكَ عَلَيَّ مَا يَرِيْلُ عَنِّي هَذَا الْغَمُّ.
فَقَالَ عليه السلام عَلَيَّ بِالْبَغْلَتَيْنِ اللَّتَيْنِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَلَمَّا أَتَيْتَهُمَا رَكِبَ هُوَ وَاحِدَةً وَرَكِبَ سَلْمَانُ الْآخَرَى.

قَالَ سَلْمَانُ: فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ، فَإِذَا لِكُلِّ بَغْلَةٍ جَنَاحَانِ فَطَارَتَا فِي الْهَوَاءِ وَارْتَفَعَتَا، فَتَعَجَّبْتُ غَايَةَ التَّعَجُّبِ!

فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، هَلْ تَرَى الْمَدِينَةَ؟

فَقُلْتُ: أَمَّا الْمَدِينَةُ فَلَا، وَلَكِنْ أَرَى آثَارَ الْأَرْضِ.

فَأَشَارَ إِلَى الْبَغْلَتَيْنِ فَارْتَفَعَتَا فِي الْجَوِّ لَحْظَةً، فَنَظَرْتُ وَلَمْ أَرِ شَيْئًا فِي الْأَرْضِ،

وَإِذَا أَنَا أَسْمَعُ أَصْوَاتَ النَّسِيجِ وَالتَّهْلِيلِ . فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُ أَكْبَرُ ! إِنَّ هَاهُنَا بِلَاداً قَدْ وَصَلْنَا إِلَيْهَا ؟

فَقَالَ : يَا سَلْمَانُ ، هَذِهِ أَصْوَاتُ الْمَلَائِكَةِ بِالنَّسِيجِ وَالتَّهْلِيلِ ، وَهَذِهِ هِيَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا فَقَدْ وَصَلْنَا إِلَيْهَا .

فَأَشَارَ إِلَى الْبَغْلَتَيْنِ وَحَرَكَ شَفَتَيْهِ فَانْحَطَّتَا طَائِرَتَيْنِ نَحْوِ الْأَرْضِ وَكَانَ وَقُوعُهُمَا عَلَى بَحْرِ عَرَبِيٍّ كَثِيرِ الْأَمْوَاجِ كَأَنَّ أَمْوَاجَهُ الْجِبَالُ .

فَنَظَرَ إِلَى ذَلِكَ الْبَحْرِ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَسَكَنَتْ أَمْوَاجُهُ ، فَنَزَلَ عليه السلام وَمَشَى عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ وَنَزَلْتُ أَنَا وَالْبَغْلَتَانِ تَمْشِيَانِ خَلْفَنَا ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ ذَلِكَ الْبَحْرِ فَإِذَا هُوَ تَتَلَاطَمُ أَمْوَاجُهُ كَهَيْئَةِ الْأُولَى .

فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا هَذَا الْبَحْرُ ؟

فَقَالَ عليه السلام : هَذَا الْبَحْرُ الَّذِي أَغْرَقَ اللَّهُ فِيهِ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ ، فَهُوَ يَضْطَرِبُ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ خَافَ مِنِّي فَسَكَنَ وَهَا هُوَ رَاجِعٌ إِلَى حَالَتِهِ الْأُولَى .

قَالَ سَلْمَانُ : فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ ذَلِكَ الْبَحْرِ وَمَشِينَا ، رَأَيْتُ جِدَاراً أَبْيَضاً مُرْتَفِعاً فِي الْهَوَاءِ لَيْسَ يُدْرِكُ أَوَّلُهُ وَلَا آخِرُهُ ، فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهُ فَإِذَا هُوَ جِدَارٌ مِنْ يَاقُوتٍ أَوْ نَحْوِهِ ، وَإِذَا بَابٌ عَظِيمٌ .

فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام انْفَتَحَ فَدَخَلْنَا ، فَرَأَيْتُ أَشْجَاراً وَأَنْهَاراً وَيُوتُناً وَمَنَازِلَ عَالِيَةً فَوْقَهَا غُرَفٌ ، وَإِذَا فِي تِلْكَ الْبُسْتَانِ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرِ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ ، وَإِذَا فِيهَا أَوْلَادٌ وَبَنَاتٌ وَكُلُّ مَا وَصَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْجَنَّةِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ رَأَيْتُ فِيهَا .

فَرَأَيْتُ أَوْلَادًا وَبَنَاتًا أَقْبَلُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَقْبَلُونَ أَيَادِيَهُ وَأَقْدَامَهُ، فَجَلَسَ عَلَى كُرْسِيِّ وَوَقَفَ الْأَوْلَادُ وَالْبَنَاتُ حَوْلَهُ، فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا هَذَا الْهَجْرَانِ الَّذِي هَجَرْتَنَا؟ هَذَا سَبْعَةُ أَيَّامٍ مَا رَأَيْنَاكَ فِيهَا؟

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا هَذِهِ الْمَنَازِلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ؟
فَقَالَ ﷺ: يَا سَلْمَانَ، هَذِهِ مَنَازِلُ شِيعَتِنَا بَعْدَ الْمَوْتِ. تُرِيدُ يَا سَلْمَانُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْزِلِكَ؟

فَقُلْتُ: نَعَمْ.
فَأَمَرَ وَاحِدًا وَأَخَذَنِي إِلَى مَنْزِلٍ عَالٍ مَبْنَى مِنَ الْيَاقُوتِ وَالزَّبَرْجَدِ وَاللُّؤْلُؤِ وَفِيهِ كُلُّ مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ، فَأَخَذْتُ رُمَاتَةً مِنْ ثِمَارِهِ وَأَتَيْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا مَنْزِلِي وَلَا أَخْرُجُ مِنْهُ.

فَقَالَ ﷺ: يَا سَلْمَانَ، هَذَا مَنْزِلُكَ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَهَذِهِ مَنَازِلُ شِيعَتِنَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَهَذِهِ جَنَّةُ الدُّنْيَا تَأْتِي إِلَيْهَا شِيعَتُنَا بَعْدَ الْمَوْتِ فَيَتَنَعَّمُونَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، حَتَّى يَسْتَقْبَلُوا مِنْهَا إِلَى جَنَّةِ الْآخِرَةِ.

فَقَالَ ﷺ: يَا سَلْمَانَ، تَعَالَ حَتَّى نَخْرُجَ، فَلَمَّا خَرَجَ وَدَّعَهُ أَهْلُ تِلْكَ الْجَنَّةِ، فَخَرَجْنَا، فَانْغَلَقَ الْبَابُ، فَمَشِينَا.

فَقَالَ ﷺ: يَا سَلْمَانَ، أَتُحِبُّ أَنْ أُرِيكَ صَاحِبَكَ؟

فَقُلْتُ: نَعَمْ.

فَحَرَّكَ شَفْطَيْهِ، فَرَأَيْتُ مَلَائِكَةً غِلَظَ شِدَادُ يَأْتُونِ بِرَجُلٍ قَدْ جَعَلُوا فِي عُنُقِهِ سُلَاسِلَ الْحَدِيدِ وَالنَّارُ تَخْرُجُ مِنْ مَنْخَرِهِ وَحَلِيقِهِ إِلَى عِنَانِ السَّمَاءِ، وَالِدُّخَانُ

قَدْ أَحَاطَ بِتِلْكَ الْبَرِيَّةِ، وَالْمَلَائِكَةُ خَلْفَهُ تَضْرِبُهُ حَتَّى يَمْشِيَ، وَلِسَانُهُ خَارِجٌ مِنْ حَلْقِهِ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ.

فَلَمَّا قَرَّبَ إِلَيْنَا قَالَ لِي: تَعْرِفُهُ؟ فَنَظَرْتُهُ فَإِذَا هُوَ زُفَرٌ.^(۱)

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَغْنَيْنِي فَأَنَا عَطْشَانٌ مُعَذَّبٌ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: ضَاعِفُوا عَلَيْهِ الْعَذَابَ.

فَرَأَيْتُ السَّلَاسِلَ تَضَاعَفَتْ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّيْرَانُ تَضَاعَفَتْ، فَأَخَذُوهُ ذَلِيلًا صَاعِرًا.

فَقَالَ عليه السلام: يَا سَلْمَانَ، هَذَا زُفَرٌ وَهَذَا حَالُهُ، وَمَا مِنْ يَوْمٍ يَمْضِي مِنْ يَوْمِ مَوْتِهِ إِلَى

هَذَا الْيَوْمِ إِلَّا وَتَأْتِي الْمَلَائِكَةُ بِهِ وَتُعْرِضُهُ عَلَيَّ، فَأَقُولُ لَهُمْ: ضَاعِفُوا عَذَابَهُ، فَيُضَاعَفُ عَلَيْهِ الْعَذَابُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَرَكِبْنَا، فَقَالَ لِي: يَا سَلْمَانَ، غَمَضْتُ عَيْنَيْكَ؛ فَعَمَّضْتُ عَيْنِي، فَقَالَ

لِي: افْتَحْهَا، وَإِذَا أَنَا بِبَابِ الْمَدِينَةِ.

فَقَالَ لِي: يَا سَلْمَانَ، مَضَى مِنَ النَّهَارِ سَبْعَ سَاعَاتٍ وَطُفْنَا فِي هَذَا الْيَوْمِ الْبَرَارِيِّ

وَالْقِفَارِ وَالْبَحَارِ وَكُلِّ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؛^(۲)

سلمان می‌گوید: پس از مرگ عمر بن خطاب، روزی به امیرالمؤمنین عليه السلام

گفتم: ای امیرالمؤمنین، از زمان درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله تاکنون اندوهگینم،

می‌خواهم امروز جانم را تازه کنی و از کرامت‌های چیزی را بنمایانی که این غم

از دلم برود.

۱. در «انوار النعمانیة» آمده است: هو عمر بن الخطاب.

۲. الأنوار النعمانیة ۴: ۱۶۷-۱۶۸؛ و در چاپ دیگر، انوار النعمانیة ۴: ۲۳۷-۲۳۹؛ نفس الرحمن:

امام عليه السلام فرمود: دو استر پیامبر صلی الله علیه و آله را برایم بیاورید. چون آن دو را آوردند، یکی را خودش و دیگری را سلمان سوار شد.

سلمان می‌گوید: چون از مدینه خارج شدیم، هر استری دو بال درآورد، در هوا پریدند و بالا رفتند؛ به نهایت تعجب کردم.

امام عليه السلام پرسید: ای سلمان، آیا مدینه را می‌بینی؟

گفتم: مدینه را نمی‌بینم، اما آثار زمین را می‌نگرم.

امام عليه السلام به دو استر اشاره کرد، آن دو در یک لحظه [چنان] بالا رفتند که نگاه کردم و چیزی را در زمین ندیدم. در این هنگام، صداهاى تسبیح و تهلیل را شنیدم، گفتم: ای امیرالمؤمنین، الله اکبر (شگفتا) در اینجا سرزمین‌هایی است که بدان رسیدیم.

امام عليه السلام فرمود: ای سلمان، این صداها، صدای ملائکه به تسبیح و تهلیل اند، و این فضا آسمان دنیاست که بدان رسیدیم.

امام عليه السلام به دو استر اشاره کرد و لباسش را جنباند، آن دو پروازکنان سوی زمین پایین آمدند و این فرود بر دریایی پهناور پر موجی واقع شد که امواجش چون کوه‌ها بود.

مولایمان امیرالمؤمنین عليه السلام به آن دریا نظر انداخت، امواج آن آرام گرفت، امام عليه السلام فرود آمد و بر روی آب به راه افتاد، من هم از استر پیاده شدم [و روی آب راه رفتم] و آن دو استر - پشت سر ما - به راه افتادند. چون از آن دریا خارج شدیم امواج آن دریا - مانند اول - متلاطم گشت.

پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، این دریا چه دریایی است؟

امام علیه السلام فرمود: این همان دریایی است که خدا فرعون و قومش را در آن غرق ساخت، به همین خاطر، از آن روز تا روز قیامت، از خوفِ خدای متعال، مضطرب است. چون به آن نگاه کردم، از من ترسید و ساکن شد و اکنون به حال اولش بازگشت.

سلمان می‌گوید: چون از آن دریا بیرون آمدم و راه پیمودیم، دیوار سفیدی را دیدیم که در هوا بالا رفته است، اول و آخر آن ناپیدا می‌نمود، چون به آن نزدیک شدیم، به دیواری از یاقوت - یا مانند آن - با دری بزرگ برخوردیم. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به نزدیک آن در رسید، در باز شد و ما به آن بوستان درآمدیم. در آن، درختان و نهرها و خانه‌ها و منزل‌های بلندی دیدیم که بالای آنها غرفه‌هایی وجود داشت، و رودهایی از شراب و شیر و عسل؛ در آن باغ، پسران و دختران و هر چیزی که خدای متعال در توصیف بهشت - بر زبان پیامبرش - بیان کرد، دیدم.

پسران و دخترانی را دیدم که به امیرالمؤمنین علیه السلام روی آوردند و بر دست و پایش بوسه دادند. علی علیه السلام بر تختی نشست و آنها پیرامونش ایستادند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، این چه هجرانی بود که ما را ترک کردی؟ هفت روز است که تو را در این بوستان نمی‌بینیم!

پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، این منزل‌ها در این مکان [برای] چیست؟
امام علیه السلام فرمود: ای سلمان، اینها منازل شیعیان ما پس از مرگ است، می‌خواهی به منزلت بنگری؟
گفتم: آری.

امام علیه السلام به یکی [از آنها] دستور داد. وی [دست] مرا گرفت و به منزل بلندی (که از یاقوت و زبرجد و مروارید ساخته شده بود و در آن هر آنچه انسان اشتها کند وجود داشت) بُرد. اناری از میوه‌های آن را گرفتم و پیش امام علیه السلام آمدم و گفتم: ای امیرالمؤمنین، این منزل از آن من است، از آن بیرون نمی‌روم.

امام علیه السلام فرمود: ای سلمان، این منزل پس از مرگ مالِ توست. و این منزل‌ها، جای شیعیان ما بعد از مرگ آنهاست و این مکان، بهشت دنیاست که شیعیان ما پس از مرگ به آن در می‌آیند، و تا قیامت در ناز و نعمت‌اند تا اینکه از آنجا به بهشت آخرت انتقال می‌یابند.

امام علیه السلام فرمود: ای سلمان، بیا [از اینجا] خارج شویم. امام علیه السلام هنگام خروج، با اهل آن بهشت خداحافظی کرد، از آنجا بیرون آمدیم و به راه افتادیم. امام علیه السلام فرمود: ای سلمان، دوست داری صاحبیت را نشانت دهم؟ گفتم: آری.

امام علیه السلام لب‌هایش را تکان داد، فرشتگان دُرشت‌خو و سنگدل، شخصی را می‌آوردند که در گردنش زنجیر آهنین انداخته بودند و آتش از بینی و حلق او تا عنانِ آسمان بیرون می‌آمد و دود، او را در بر می‌گرفت و فرشتگان از پشت او را می‌زدند که راه برو و زبانش - از شدت عطش - از حلقش بیرون می‌افتاد. چون آن شخص به ما نزدیک شد، امام علیه السلام از من پرسید: او را می‌شناسی؟ نگاه کردم، وی «زُفَر» بود.

زُفَر گفت: ای امیرالمؤمنین، به فریادم برس! تشنه و مُعَذِّبم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عذاب او را دو چندان سازید.

[در پی این سخن] دیدم زنجیرها و فرشتگان و آتش‌ها فزونی یافتند و او را با ذلت و خواری در میان گرفتند.

امام علیه السلام فرمود: ای سلمان، این شخص زُفر است و این وضعیّت، حال و روز اوست، از روز مرگش تا کنون روزی نگذشت که ملائکه او را نیاورند و بر من عرضه ندارند، [هر بار] به ایشان می‌گویم عذابش را زیاد کنید و تا قیامت این عذاب رو به فزونی است.

سلمان می‌گوید: [بر استرها] سوار شدیم، امام علیه السلام به من فرمود: چشمانت را ببند (بستم) سپس فرمود: باز کن (گشودم) ناگهان خود را در دروازه مدینه یافتم. امام علیه السلام فرمود: ای سلمان، از روز هفت ساعت سپری شد و ما امروز، بیابان‌ها و صحراها و دریاها و همه دنیا (و آنچه را که در آن هست) گردیدیم.

حدیث (۵۱)

حدیث عُزْفُطَه به گونه دیگر

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از کتاب «هواتف الجن»^(۱) (اثر محمد بن اسحاق) از یحیی بن عبدالله بن حارث، از پدرش روایت است که گفت: برایم حدیث کرد سلمان فارسی رضی الله عنه - در خبری - گفت:

۱. در بیشتر مآخذ، نام این کتاب «هواتف الجن» است، اثر عبدالله بن محمد بغدادی (ابن ابی الدنيا) که در سال ۲۸۱ هجری درگذشت.

شایان یادآوری است که در رسم الخط قدیم (که اکنون نیز در کتابت قرآن رایج است) بسیاری از واژه‌ها و نام‌ها (مانند: السماوات، العالمین، ملک، اسحاق، قاسم، رحمان، حارث، عثمان و ...) به صورت: السموات، العالمین، مُلک، اسحق، قُسم، رحمن، خُرت، عثمن و ... نگارش می‌یافت. بسا کتابت «الجن» و «الجان» از این نوع باشد.

كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي يَوْمٍ مَطِيرٍ وَنَحْنُ مُلْتَفِتُونَ نَحْوَهُ، فَهَتَفَ هَاتِفٌ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: عُرْفُطَةُ بْنُ شِمْرَاخٍ أَحَدُ بَنِي نَجَاحٍ.

قَالَ: أَظْهَرَ لَنَا - رَحِمَكَ اللَّهُ - فِي صُورَتِكَ.

قَالَ سَلْمَانٌ: فَظَهَرَ لَنَا شَيْخٌ أَرْبٌ^(۱) أَشْعَرُ، قَدْ لَبَسَ وَجْهَهُ شَعْرٌ غَلِيظٌ مُتَكَاثِفٌ قَدْ وَارَاهُ، وَعَيْنَاهُ مَشْقُوقَتَانِ طَوْلًا، وَلَهُ فَمٌ فِي صَدْرِهِ،^(۲) فِيهِ أَنْيَابٌ بَادِيَةٌ طَوَالًا، وَأَظْفَارُهُ كَمَخَالِبِ السَّبَاعِ.

فَقَالَ الشَّيْخُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، ابْعَثْ مَعِيَ مَنْ يَدْعُو قَوْمِي إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَنَا أُرِدُّهُ إِلَيْكَ سَالِمًا.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّكُمْ يَقُومُ مَعَهُ فَيُبَلِّغُ الْجَنِّ عَنِّي وَلَهُ عَلَيَّ الْجَنَّةُ؟^(۳) فَلَمْ يَقُمْ مَعَهُ أَحَدٌ.

فَقَالَ ثَانِيَةٌ وَثَالِثَةٌ، فَقَالَ عَلِيُّؓ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ إِلَى الشَّيْخِ وَقَالَ: وَافِنِي إِلَى الْحَرَّةِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ أَبْعَثْ مَعَكَ رَجُلًا يَفْصِلُ حُكْمِي وَيَنْطِقُ بِلِسَانِي وَيُبَلِّغُ الْجَنِّ عَنِّي.

قَالَ: فَغَابَ الشَّيْخُ ثُمَّ أَتَى فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلَى بَعِيرٍ كَالشَّاةِ وَمَعَهُ بَعِيرٌ آخَرُ كَارْتِفَاعِ الْفَرَسِ.

فَحَمَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا عَلَيْهِ وَحَمَلَنِي خَلْفَهُ وَعَصَبَ عَيْنَيَّ وَقَالَ: لَا تَفْتَحْ عَيْنَيْكَ

۱. در «مناقب»، «أَرْبٌ» و در «بحار»، «أَذَبٌ» ضبط است.

۲. در «مناقب» و «بحار» آمده است: وَفَمُهُ فِي صَدْرِهِ، ...

۳. در «مناقب»، «وَلَهُ الْجَنَّةُ» ضبط است.

حَتَّى تَسْمَعَ عَلِيًّا يُؤَذِّنُ وَلَا يَرُوعَكَ مَا تَسْمَعُ، ^(۱) فَإِنَّكَ آمِنٌ.
 فَتَارَ الْبَعِيرُ ^(۲) ثُمَّ دَفَعَ سَانِرًا يَدْفُ كَدَفِيفِ النَّعَامِ وَعَلِيٌّ عليه السلام يَتْلُو الْقُرْآنَ. فَسِرْنَا
 لَيْلَتَنَا حَتَّى إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ أَذَّنَ عَلِيٌّ عليه السلام وَأَنَاخَ الْبَعِيرَ وَقَالَ: انْزِلْ يَا سَلْمَانُ.
 فَحَلَلْتُ عَيْنِي فَتَزَلْتُ فَإِذَا أَرْضُ قُرَاءٍ، ^(۳) فَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَصَلَّى بِنَا وَلَمْ أَرَلْ أَسْمَعَ
 الْحِسَّ حَتَّى إِذَا سَلَّمَ عَلِيٌّ عليه السلام التَفَّتْ فَإِذَا خَلَقَ عَظِيمٌ.
 فَأَقَامَ عَلِيٌّ عليه السلام يُسَبِّحُ رَبَّهُ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ قَامَ خَطِيبًا فَخَطَبَهُمْ، فَأَعْتَرَضَتْهُ
 مَرَدَّةٌ مِنْهُمْ.
 فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَيْهِمْ فَقَالَ: أَبِالْحَقِّ تُكَذِّبُونَ وَعَنِ الْقُرْآنِ تَصْرِفُونَ وَبِآيَاتِ اللَّهِ
 تَجْحَدُونَ؟

ثُمَّ رَفَعَ طَرْفَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ بِالْكَلِمَةِ الْعُظْمَى وَالْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى
 وَالْعَزَائِمِ الْكُبْرَى وَالْحَيِّ الْقَيُّومِ، مُخَيِّ الْمَوْتَى وَمُصِيتِ الْأَحْيَاءِ، وَرَبِّ الْأَرْضِ
 وَالسَّمَاءِ، يَا حَرَسَةَ الْجَنِّ وَرَصَدَةَ الشَّيَاطِينِ وَخُدَّامَ اللَّهِ الشَّرْهَالِيِّينَ ^(۴) وَذَوِي
 الْأَرْوَاحِ الطَّاهِرَةِ امْهَبُوا بِالْجَمْرَةِ الَّتِي لَا تُطْفَأُ، وَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ، وَالشُّوَاطِئِ الْمُحْرِقِ
 وَالنُّحَاسِ الْقَاتِلِ.

بِكَهْمِصٍ وَالطَّوَاسِينِ وَالْحَوَامِيمِ وَيَسَ وَ ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ ^(۵)

۱. در «مناقب» آمده است: ولا يروعك ما ترى

۲. در «مناقب» (و بعضی از مآخذ)، «فَسَارَ الْبَعِيرَ» ضبط است.

۳. کذا فی نسختی والظاهر «فقراء» [مؤلف عليه السلام].

۴. کذا فی النسخة، ويحتمل أن يكون «الشراهميين»، والله اعلم (منه).

در «مناقب»، «الشراهميين» ضبط است.

۵. سورة قلم (۶۸)، آیه ۱.

وَالذَّارِيَاتِ ﴿ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝ ^(۱) ، ﴿ وَالطُّورِ ۝ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ ۝ فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ ۝ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ۝ ^(۲) وَالْأَنْثَامِ الْعِظَامِ ، ^(۳) وَمَوَاقِعِ النُّجُومِ ، لَمَّا أَسْرَعْتُمْ إِلَى الْإِنْحِدَارِ إِلَى الْمَرَدَةِ الْمُتَوَلِّينَ الْمُتَكَبِّرِينَ ، الْجَا حِدِينَ آثَارَ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

قَالَ سَلْمَانُ : فَأَحْسَنْتُ الْأَرْضَ ^(۴) مِنْ تَحْتِي تَرْتَعِدُ ، وَسَمِعْتُ فِي الْهَوَاءِ دَوْبًا شَدِيدًا ، ثُمَّ نَزَلَتْ نَارٌ مِنَ السَّمَاءِ صَبَقَ كُلُّ مَنْ رَأَاهَا مِنَ الْجِنِّ وَخَرَّتْ عَلَى وَجْهِهَا ^(۵) مَغْشِيًا عَلَيْهَا ، وَسَقَطْتُ أَنَا عَلَى وَجْهِي ، فَلَمَّا أَفَقْتُ إِذَا دُخَانٌ يَقُورُ مِنَ الْأَرْضِ فَصَاحَ بِهِمْ عَلِيُّ عليه السلام : ازْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ فَقَدْ أَهْلَكَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ .

ثُمَّ عَادَ إِلَى خُطْبَتِهِ فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ وَالْغِيلَانِ ^(۶) وَبَنِي شِمْرَاخٍ وَآلِ نَجَاحٍ وَسُكَّانَ الْأَجَامِ وَالرَّمَالِ وَالْقِفَارِ ، وَجَمِيعَ شَيَاطِينِ الْبُلْدَانِ ، اْعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ قَدْ مِلْتُمْ عَدْلًا كَمَا كَانَتْ مُلْتًا ^(۷) جَوْرًا ، هَذَا هُوَ الْحَقُّ ﴿ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ۝ ^(۸) .

فَقَالُوا : آمَنَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَرَسُولِ ^(۹) رَسُولِهِ .

فَلَمَّا دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيِّ عليه السلام : مَاذَا صَنَعْتَ ؟

۱. سورة نجم (۵۳) آیه ۱ .

۲. سورة طور (۵۲) آیه ۱ - ۴ .

۳. در «مناقب»، «والأقسام العظام» ضبط است .

۴. در «مناقب»، «بالأرض» ضبط است .

۵. در «مناقب»، «على وجوها» آمده است .

۶. در «مناقب»، «الغیلان» ضبط است .

۷. در «مناقب»، «مملوءة» ضبط است .

۸. سورة یونس (۱۰) آیه ۳۳ .

۹. در «مناقب»، «وبرسوله» ضبط است .

قَالَ: أَجَابُوا وَأَذَعْتُوا، فَقَصَّ عَلَيْهِ الْخَبَرَ. ^(۱)

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ هَائِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ ^(۲)

سلمان می‌گوید: در روزی بارانی همراه رسول خدا ﷺ بودیم، نگاه و توجه ما سوی آن حضرت بود. هاتقی بانگ زد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، پیامبر ﷺ جواب سلامش را داد و پرسید: تو کیستی؟ وی گفت: عُرْفُطَه بن شِمْرَاخ، یکی از بنی نَجَاحِم.

پیامبر ﷺ فرمود: خدا تو را رحمت کند، صورت واقعی‌ات را برای ما بنمایان! سلمان می‌گوید: وی به صورت شیخی که گوش‌ها و چهره‌اش را موهای بلند و زبر انبوهی می‌پوشاند و [بدن] او را در بر می‌گرفت، آشکار شد. دو چشمش در دو شکافِ طول [صورت] او و دهانش در سینه‌اش قرار داشت. در دهانش نیش‌های بلندی پیدا بود و ناخن‌هایش به چنگال‌های درندگان شباهت داشت. آن شیخ گفت: ای نبیِ خدا، کسی را همراهم بفرست که قوم را به اسلام دعوت کند و من [عهد می‌سپارم که] او را سالم سویت بازگردانم.

پیامبر ﷺ فرمود: کدامتان با او به پا می‌خیزد که [پیام اسلام را] از طرف من به جنیان برساند تا بهشت را برایش ضمانت کنم؟ هیچ کس برنخواست.

پیامبر برای بار دوم و سوم سخنش را بر زبان آورد، علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، من برای این کار حاضرم.

۱. در «مناقب» آمده است: وَقَصَّ عَلَيْهِ خَبَرَهُمْ.

۲. مناقب آلِ ابی طالب ۲: ۳۰۸ - ۳۱۰؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۸۳ - ۱۸۵؛ مدینه المعاجز ۱: ۱۴۴ -

۱۴۷، حدیث ۸۷.

پیامبر ﷺ به آن شیخ رو نمود و گفت: امشب به «حَرَّه» بیا، مردی را با تو می‌فرستم که حکم مرا بیان دارد و به زبان من سخن گوید و از طرف من دین اسلام را به جن ابلاغ کند.

آن شیخ ناپیدا شد، سپس در شب (سوار) بر شتری (که شبیه گوسفند بود) و شتری دیگر - که بلندی آن به قد اسب می‌رسید - به همراه داشت، آمد.

[سلمان می‌گوید:] پیامبر ﷺ علی علیه السلام را بر آن شتر نشانند و مرا پشت سروی سوار کرد و دو چشمم را بست و فرمود: تا علی اذان ندهد، چشمانت را باز نکن و آنچه را که می‌شنوی [و می‌بینی] تو را نترساند؛ چراکه ایمنی.

شتر به راه افتاد و هنگام حرکت، مانند شتر مرغ - که بال بال می‌زند - پهلوهایش می‌جنبید (و نرم راه می‌رفت) و علی علیه السلام قرآن می‌خواند. [سراسر] شب را در حرکت بودیم تا اینکه فجر طلوع کرد، علی اذان داد و شتر را خواباند و گفت: ای سلمان، فرود آی.

چشمانم را باز کردم و پایین آمدم، ناگهان زمین (بی آب و علف و) پهناوری دیدم. علی علیه السلام نماز را به پا داشت و با ما نماز گزارد و من پیوسته صدا و همه‌های را می‌شنیدم تا اینکه علی علیه السلام سلام داد، روی برگرداند، خلق عظیمی بود.

علی علیه السلام خدا را تسبیح گفت تا اینکه خورشید برآمد، سپس برای سخنرانی برخاست و برای آنها سخن راند. سرکشان آنها به تکذیب و مخالفت پرداختند. علی علیه السلام به آنها رو کرد و فرمود: آیا حق را دروغ می‌شمارید و از قرآن روی برمی‌گردانید و آیات خدا را انکار می‌کنید؟!]

سپس امام علی علیه السلام رو به آسمان کرد و گفت: بار الها، به [حق] کلمه عظمیٰ

و آسمای حُسنا و عزایم کبرا و زنده پایدار (زنده کننده مردگان و میراننده زندگان) و پروردگار زمین و آسمان، ای نگهبانان جن و کمین گران شیاطین و خادمیان خدای شرفالین (شراهیمنت) و صاحبان ارواح پاک، با پاره آتشی که نخاموشد و شهاب درخشان و شعله سوزان و مس کشنده، فرود آید.

به [حق] «کهیص» و طواسین (طسم‌ها) و حوامیم (حم‌ها و «یس» و «ن» و قلم و آنچه می‌نویسند» و الذاریات «و ستاره آن گاه که فرود آید» و «طور و کتاب نوشته شده در ورق‌های پوست انتشار یافته و بیت المعمور» و قسم‌های بزرگ و «جایگاه‌های ستارگان»، به سرعت سوی سرکشان حریص متکبری که آثار پروردگار جهانیان را برنمی‌تابند، سرازیر شوید.

سلمان می‌گوید: احساس کردم زمین زیر پایم می‌لرزد و در هوا همه‌هه شدیدی شنیدم، سپس آتشی از آسمان فرود آمد و هر جَنّی که آن را دید از هوش رفت و به رو درافتاد و من نیز به رو افتادم. چون به هوش آمدم، دیدم از زمین دود فوران می‌کند. علی علیه السلام بانگ زد: سرهاتان را برافرازید، خدا ظالمان را هلاک ساخت.

سپس امام علیه السلام به خطبه‌اش برگشت و فرمود: ای گروه جنّ و شیطان‌ها و غول‌ها و بنی شمراخ و آل نجاج و ساکنان نیزارها و ریگ‌زارها و بیابان‌ها و همه شیطان‌های سرزمین‌ها، بدانید که زمین همان گونه که از ستم پُر شد، از عدل بیاکند، این سخن، حق و راست است «پس از حق، جز گمراهی نیست، به کجا شما را برمی‌گردانند».

گفتند: به خدا و رسول و فرستاده رسولش ایمان آوردیم.

چون به مدینه درآمدیم، پیامبر ﷺ از علی علیه السلام پرسید: چه کردی؟
 علی علیه السلام فرمود: اجابت کردند و [به اسلام] تن دادن (و ماجرا را بازگفت).
 پیامبر ﷺ فرمود: آنها پیوسته تا روز قیامت، همچنان بیمناک‌اند.

[یاد آوری]

می‌گویم: حکایتی از عُرفطه، پیش از این آمد. این دو واقعه - چنان که
 پیداست - متفاوت‌اند.

حدیث (۵۲)

حدیث مسیر علی علیه السلام سوی اصحاب کهف

از عیون المعجزات، اثر حسین بن عبدالوهاب.
 از ابو علی بن همام (وی سند را به امام صادق علیه السلام از پدرش، از ابای آن
 حضرت علیه السلام می‌رساند) روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود:
 جَرَى بِحَضْرَةِ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ ﷺ ذِكْرُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَالْبِسَاطِ وَحَدِيثِ أَصْحَابِ
 الْكَهْفِ وَأَنَّهُمْ مَوْتَى أَوْ غَيْرَ مَوْتَى، فَقَالَ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَنْظُرَ بَابَ الْكَهْفِ
 وَيُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ؟

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ: نَحْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ.
 فَصَاحَ: يَا ذَرَجَانِ ^(۱) بَنَ مَالِكٍ، وَإِذَا بِشَابٍ قَدْ دَخَلَ بِثِيَابٍ عَطِرَةٍ.
 فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: ائْتِنَا بِبِسَاطِ سُلَيْمَانَ. فَذَهَبَ وَأَتَى ^(۲) بَعْدَ لَحْظَةٍ وَمَعَهُ بَسَاطٌ
 طَوْلُهُ أَرْبَعُونَ فِي أَرْبَعِينَ مِنَ الشَّعْرِ الْأَبْيَضِ فَأَلْقَاهُ فِي صَحْنِ الْمَسْجِدِ وَغَابَ.

۱. در بیشتر منابع، «درجان» ضبط است.

۲. در مآخذ «ووافی» ضبط است.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِبِلَالٍ وَثَوْبَانَ (مَوْلَيْيْهِ): أَخْرِجَا هَذَا الْبِسَاطَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَابْسُطَاهُ. فَفَعَلَا ذَلِكَ.

وَقَامَ وَقَالَ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَسَلْمَانُ: قُومُوا، وَلْيَقْعُدْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ عَلَى طَرَفٍ مِنَ الْبِسَاطِ، وَلْيَقْعُدْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي وَسْطِهِ.

فَفَعَلُوا، وَنَادَى: يَا مَنْشَنَةُ، ^(۱) فَإِذَا ^(۲) بِرِيحٍ قَدْ دَخَلَتْ تَحْتَ الْبِسَاطِ فَرَفَعَتْهُ حَتَّى وَضَعَتْهُ بِيَابِ الْكَهْفِ الَّذِي فِيهِ أَصْحَابُ الْكَهْفِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ: تَقَدَّمْ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ فَإِنَّكَ شَيْخُ قُرَيْشٍ.

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، مَا أَقُولُ؟

فَقَالَ ﷺ: قُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْفَتَيَةُ الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا نُجَبَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

فَتَقَدَّمَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى بَابِ الْكَهْفِ وَهُوَ مَسْدُودٌ فَنَادَى بِمَا قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ، فَجَاءَ وَجَلَسَ وَقَالَ: يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، مَا أَجَابُونِي.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: قُمْ يَا عُمَرُ، ثُمَّ قُلْ كَمَا قَالَ صَاحِبُكَ؛ فَقَامَ وَقَالَ مِثْلَ قَوْلِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يُجِبْ أَحَدٌ مَقَالَتَهُ، فَجَاءَ وَجَلَسَ.

فَقَالَ ^(۳) أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِعُثْمَانَ: قُمْ أَنْتَ وَقُلْ مِثْلَ قَوْلِهِمَا، فَقَامَ وَقَالَ فَلَمْ يُكَلِّمَهُ أَحَدٌ، فَجَاءَ وَجَلَسَ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لِسَلْمَانَ: تَقَدَّمْ أَنْتَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ.

۱. در «مدينة المعاجز» و «عيون»، «منشية» و در «بحار»، «منشبة» ضبط است.

۲. در «مدينة المعاجز»، «وإذا» ضبط است.

۳. در «مدينة المعاجز»، «قال» ضبط است.

فَقَامَ وَتَقَدَّمَ فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَةِ الثَّلَاثَةِ، وَإِذَا بِقَائِلٍ يَقُولُ مِنْ دَاخِلِ الْكَهْفِ: وَأَنْتَ^(۱) عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَكَ بِالْإِيمَانِ، وَأَنْتَ مِنْ خَيْرٍ وَإِلَى خَيْرٍ، وَلَكِنَّا أَمَرْنَا أَنْ لَا تَرُدَّ إِلَّا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ، فَجَاءَ وَجَلَسَ.

فَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا نُجَبَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، الْمُؤَفِّينَ بِعَهْدِهِ، نَعَمْ الْفِتْنَةُ أَنْتُمْ.

وَإِذَا بِأَصْوَاتِ جَمَاعَةٍ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، فَازَ - وَاللَّهِ - مَنْ وَالَاكَ وَخَابَ مَنْ عَادَاكَ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لِمَ لَا تُجِيبُونَ^(۲) أَصْحَابِي؟

فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا نَحْنُ أَحْيَاءُ مُحْجُوبُونَ^(۳) عَنِ الْكَلَامِ، وَلَا نُجِيبُ إِلَّا نَبِيًّا أَوْ وَصِيَّ نَبِيٍّ، وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَعَلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِكَ حَتَّى يَظْهَرَ حَقُّ اللَّهِ عَلَى أَيْدِيهِمْ.

ثُمَّ سَكَتُوا، وَأَمَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُنَشَّئَةَ^(۴) فَحَمَلَتِ الْبِسَاطَ ثُمَّ رَدَّتْهُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُمْ عَلَيْهِ كَمَا كَانُوا، وَأَخْبَرُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِمَا جَرَى عَلَيْهِمْ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِذْ أَوَى الْفِتْنَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا﴾^{(۵)؛ (۶)}

۱. در «مدينة المعاجز»، «أنت» ضبط است.

۲. در «بحار» آمده است: لِمَ لَمْ تُجِيبُوا.

۳. در «مدينة المعاجز» و «عيون»، «مُحْجُوبُونَ» ضبط است.

۴. در «مدينة المعاجز»، «المنشئة» و در «بحار»، «المنشبة» ضبط است.

۵. سورة كهف (۱۸) آیه ۱۰.

۶. مدينة المعاجز ۱: ۱۷۹ - ۱۸۲، حديث ۱۰۷؛ عيون المعجزات: ۱۴ - ۱۵؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۴۶ -

۱۴۷، حديث ۱۱.

از امام صادق علیه السلام به نقل از پدرانش روایت است که فرمود: در حضور سید، محمد صلی الله علیه و آله ذکر سلیمان بن داود و بساط (فرش سلیمان) و حدیث اصحاب کهف (و اینکه آنان زنده‌اند یا مرده) به میان آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما دوست دارد به باب کهف (غار اصحاب کهف) بنگرد و بر آنها سلام کند؟ ابوبکر و عمر و عثمان، گفتند: ای رسول خدا، ما [این کار را دوست داریم]. پیامبر صلی الله علیه و آله بانگ زد: ای دُرْجان بن مالک! ناگهان جوانی با لباس عطراگین داخل شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: بساط سلیمان را برای ما بیاور. وی رفت و پس از لحظه‌ای آمد و بساطی همراه داشت که طول آن ۴۰ در ۴۰ [ذراع] از موی سفید بود. آن را در صحن مسجد انداخت و ناپیدا شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به «بلال» و «ثوبان» (دو غلامش) فرمود: این بساط را از مسجد بیرون برید و بگسترانید.

آن دو، این کار را کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان، فرمود: برخیزید و هر کدامتان در گوشه‌ای از بساط بنشینید و امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط بنشیند.

آنان این کار را انجام دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله ندا داد: ای مُنْثَه! ناگهان بادی زیر بساط درآمد و آن را بالا بُرد تا اینکه بر در غاری که اصحاب کهف در آن‌اند، بر [زمین] نهاد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر گفت: پیش رو و بر آنها سلام کن؛ چراکه شیخ قریشی!

ابوبکر پرسید: ای علی، چه بگویم؟

امام علیه السلام فرمود، بگو: سلام بر شما ای جوانمردانی که به پروردگارشان ایمان آوردند، سلام بر شما ای نجیبانِ خدا در زمین.

ابوبکر سوی در غار - که بسته بود - پیش رفت و آنچه را امیرالمؤمنین علیه السلام گفت، سه بار بر زبان آورد، هیچ کس او را جواب نداد. وی باز آمد و نشست و گفت: ای امیرالمؤمنین، مرا پاسخ ندادند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای عُمَرُ، برخیز و مانند آنچه را صاحبِ گفت، بازگویی. وی برخاست و سه بار مانند سخن ابوبکر را بر زبان آورد و احدی او را پاسخ نداد، [ناامید باز] آمد و نشست.

امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان فرمود: تو برخیز و مثل قول آن دو را بگویی. وی برخاست و [آن سخنان را] گفت و احدی با او حرف نزد. [به جای خود] آمد و نشست.

امیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان گفت: پیش برو و بر آنها سلام کن.

سلمان برخاست و پیش رفت و مانند گفته آن سه نفر را بر زبان آورد، ناگهان گوینده‌ای از داخل غار گفت: تو بنده‌ای می‌باشی که خدا قلبت را به ایمان آزمود، در مسیر خیری و نیک فرجام، لیکن ما امر شدیم که جز به انبیا و اوصیا، پاسخ ندهیم. در پی این سخن، سلمان باز آمد و نشست.

امیرالمؤمنین برخاست و فرمود: سلام بر شما ای نجیبانِ خدا در زمین و وفاکنندگان به عهد او، نیک جوانمردانید شما [ای خوبان].

ناگهان، دسته جمعی صدا آمد: علیک السلام ای امیر مؤمنان و سرور

مسلمانان و امام متقیان و پیشوای پیشانی و پاسفیدان، به خدا سوگند، هرکه تو را دوست بدارد، رستگار است و هرکه با تو دشمنی ورزد، زیان می‌بیند.

امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: چرا اصحابم را پاسخ ندادید؟

گفتند: ای امیرالمؤمنین، ما زندگانی می‌باشیم که از سخن بازمان داشته‌اند و جواب نمی‌دهیم مگر پیامبر یا وصی پیامبر را، سلام بر تو و بر اوصیای پس از تو تا اینکه خدا حق را به دست ایشان آشکار سازد.

سپس آنان ساکت شدند و امیرالمؤمنین به مُنْثِثَه فرمان داد، وی بساط را برداشت و به مدینه بازگرداند و آنها همان گونه که بودند بر آن قرار گرفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آنچه برایشان جریان یافت، خبر دادند.

خدای متعال می‌فرماید: «هنگامی که آن جوانمردان به غار پناه آوردند و گفتند: پروردگارا، از نزد خویش رحمتی ارزانی‌مان دار و برای ما در امرمان رشد و صوابی آماده ساز».

[نقل حدیث مذکور در دیگر آثار]

میرزا محمد تقی (مُصَنِّف این کتاب) می‌گوید: شیعه و سنی، این خبر را به طُرُق گوناگون (با اختلافاتی) روایت کرده‌اند. آنچه ما بدان در حال تألیف این کتاب (با وجود وقت کم برای مراجعه) دست یافتیم، چنین است:

• علی بن اسباط در نوادرش.^(۱)

• محمد بن عباس بن مروان رضی الله عنه در تفسیرش.^(۲)

۱. الأصول الستة عشر (دار الحديث): ۳۴۹-۳۵۲، حدیث ۵۸۷.

۲. البرهان ۴: ۸۵۱، حدیث ۹۵۸۱؛ بحار الأنوار ۲۴: ۳۱۹، حدیث ۲۶ (و جلد ۳۶، ص ۱۵۳، حدیث ۱۳۳).

- ابن شهر آشوب در «المناقب».^(۱)
- شاذان بن جبرئیل در دو کتاب «الفضائل»^(۲) و «الروضة».^(۳)
- حسین بن حمدان در «الهدایه».^(۴)
- صاحب ثاقب المناقب، در «الثاقب».^(۵)
- سید جلیل، علی بن طاووس در کتاب «الیقین»^(۶) و در «سعد السعود» به دو طریق.^(۷)
- سید بن طاووس در «الیقین» یادآور می شود که: این حدیث به چند طریق روایت است، در آنجا به یک طریق بسنده می کند.^(۸)
- و از عالمان سنی:
- ابن مغالزی شافعی در کتابش آن را می آورد.^(۹)
- اسعد بن ابراهیم اربلی، در کتاب «الأربعین» آن را روایت می کند.^(۱۰)

-
۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۳۷-۳۳۸.
 ۲. الفضائل: ۱۶۴-۱۶۶.
 ۳. الروضة: ۲۰۴-۲۰۶، حدیث ۱۷۳.
 ۴. الهدایة الكبرى: ۱۱۱-۱۱۲.
 ۵. الثاقب فی المناقب: ۱۷۳-۱۷۴، حدیث ۱۶۰.
 ۶. الیقین: ۳۷۶-۳۸۰، باب ۱۳۴.
 ۷. سعد السعود: ۱۱۳-۱۱۶.
 ۸. الیقین: ۳۷۶، باب ۱۳۴.
 ۹. مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام): ۲۳۲، حدیث ۲۸۰ (و در چاپ انتشارات سبط النبی، سال ۱۴۲۶ هجری، ص ۱۹۲-۱۹۳).
 ۱۰. الأربعون حدیثاً: ۱۳-۱۸، حدیث ۳.

خلاصه، این خبر میان اهل حدیث از اخبار مشهور است^(۱) جز اینکه روایات در کسانی که بر بساط نشستند مختلف می باشد و ممکن است این واقعه بیش از یک بار رخ داده باشد (و خدا و حجت های او دانایانند).

حدیث (۵۳)

حدیثی طریف در سیر دادن علی علیه السلام بعضی از اصحاب را

در بعضی عوالم

کتاب یکی از قدمای اصحاب ما.

برای بعضی از قدمای اصحاب ما کتابی است و گمان می کنم این کتاب از ابو محمد، جعفر بن احمد بن علی قمی رحمته الله صاحب کتاب «المسلسلات» باشد (چنان که از یک جای آن آشکار می شود). می گوید:

رُوي عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ بَعْضُ خَاصَّتِهِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، وَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَاجْلَسَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ عليه السلام: يَا مَوْلَايَ، أَشْكُو إِلَيْكَ كَثْرَةَ الْعِيَالِ وَقِلَّةَ ذَاتِ الْيَدِ. فَقَالَ: يَا فُلَانُ، مَا نَقْدِرُ لَكَ عَلَى صَفْرَاءٍ وَلَا عَلَى بَيْضَاءٍ.

قَالَ: فَسَكَتَ. ثُمَّ طَرَقَ الْبَابُ، فَقَالَ الْمَوْلَى: يَا غُلَامُ، انْظُرْ مَنْ بِالْبَابِ، فَرَجَعَ الْغُلَامُ فَقَالَ: بِالْبَابِ شَاعِرٌ، فَأَمَرَهُ بِالْدُخُولِ.

فَلَمَّا مَثَلَ الشَّاعِرُ بَيْنَ يَدَيْهِ، قَالَ: قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ أَبْيَاتًا مِنَ الشُّعْرِ، أَفَتَأْذَنُ لِي

بِإِنْشَادِهَا؟

فَقَالَ: أَنْشِدْ يَا أَيُّهَا الشَّاعِرُ.

۱. بنگرید به، عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار: ۳۷۲ - ۳۷۳، حدیث ۷۳۲، اثر ابن بطریق.

فَأَنشَدَ أَبْيَاتًا.

فَقَالَ: يَا غُلَامُ، ادْفَعْ إِلَى الشَّاعِرِ عَشْرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ.

قَالَ: فَأَخْرَجَ الْغُلَامُ بَدْرَةً فَمَثَّلَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ.

قَالَ الشَّاعِرُ: لَمْ أَقُلْ مَا قُلْتَ طَلَبًا لِلدُّنْيَا وَإِنَّمَا أَرَدْتُ بِهِ أَمْرَ الْآخِرَةِ.

فَقَالَ: يَا غُلَامُ، رُدَّ الْبَدْرَةَ.

فَقَالَ الشَّاعِرُ: وَقُلْتُ أَيْضًا أَبْيَاتًا.

فَقَالَ: أَنشُدْ.

فَأَنشَدَ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ، ادْفَعْ إِلَى الشَّاعِرِ عَشْرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ، فَأَخْرَجَ الْغُلَامُ بَدْرَةً

فَمَثَّلَهَا بَيْنَ يَدَيِ الشَّاعِرِ، فَقَالَ الشَّاعِرُ مِثْلَ الْقَوْلِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ قَالَ: وَقَدْ قُلْتُ أَبْيَاتًا

أَيْضًا، فَقَالَ لَهُ، أَنشُدْ، فَأَنشَدَهُ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ، ادْفَعْ إِلَى الشَّاعِرِ عَشْرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ،

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّمَا أَرَدْتُ بِذَلِكَ عَرْضَ الْآخِرَةِ، فَأَمَرَ الْغُلَامُ بِرَدِّ الْبَدْرَةِ

وَأَنْصَرَفَ الشَّاعِرُ.

قَالَ: فَأَخَذَ بِيَدِي وَأَدْخَلَنِي بَيْتًا، ثُمَّ قَالَ: غَمَضْ عَيْنَيْكَ، فَغَمَضْتُ عَيْنِي

وَفَتَحْتُهَا، فَإِذَا أَنَا عَلَى شَاطِئِ بَحْرِ تَتَغَطَّمُ أَمْوَاجُهُ، فَإِذَا أَنَا بِسَفِينَةٍ فِيهَا مَلَأُحُ

أَسْوَدُ.

فَقَالَ لِي: ارْكَبْ يَا فُلَانُ، فَرَكِبْتُ وَرَكِبَ، ثُمَّ سَرْنَا مَلِيًّا، فَقَالَ لِي: أَنْظِرْ مَا تَرَى؟

فَقُلْتُ: مَوْلَايَ، أَرَى مَدِينَةً عَظِيمَةَ الارتفاعِ.

فَقَالَ: أَتَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ؟ وَمَا اسْمُ هَذِهِ الْمَدِينَةِ؟

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: هَذِهِ جَابِلَقَا، أَوَّلُ الدُّنْيَا.

ثُمَّ قَالَ: أَخْرِجْ فَادْعُهُمْ إِلَيَّ.
 فَخَرَجْتُ فَقُلْتُ: هَذَا مَوْلَاكُمْ، فَلَمَّا رَأَوْهُ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا.
 فَقَالَ: يَا فُلَانُ، هَؤُلَاءِ أَطَوَعُ لَنَا مِنْكُمْ.
 فَقُلْتُ لِبَعْضِهِمْ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُونَ هَذَا؟
 فَقَالُوا: هَذَا مَوْلَانَا، يَجِيءُ إِلَيْنَا فِي كُلِّ أُسْبُوعٍ يُعَلِّمُنَا وَيُبَصِّرُنَا.
 قُلْتُ: مَوْلَايَ، وَأَيْنَ إِبْلِيسُ عَنْ هَؤُلَاءِ؟
 فَقَالَ: لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ إِبْلِيسَ.
 ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى السَّفِينَةِ فَمَرْنَا سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ لِي: أَنْظُرْ مَاذَا تَرَى؟
 قُلْتُ: مَوْلَايَ، أَرَى مَدِينَةً مِثْلَ تِلْكَ الْمَدِينَةِ.
 فَقَالَ لِي: أَخْرِجْ إِلَيْهِمْ وَأَعْلِمُهُمْ.
 فَخَرَجْتُ وَدَعَوْتُهُمْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا شَاهَدُوهُ فَعَلُوا مِثْلَ مَا فَعَلَ أَوْلِيكَ وَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ،
 فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِ أَوْلِيكَ.
 ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى السَّفِينَةِ وَأَتَلَقَى مَوْلَايَ رَاجِعًا، فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا الْبَحْرَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى
 الْبَحْرِ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ كَفًّا مِنْ جَوْهَرِ الْبَحْرِ وَوَضَعَهُ فِي حِجْرِي مِنْ أَصْنَافِ الْجَوَاهِرِ،
 ثُمَّ قَبَضَ قَبْضًا آخَرَ وَآخَرَ حَتَّى قَبَضَ ثَلَاثًا، فَقَالَ: خُذْ يَا فُلَانُ إِنْ أَرَدْتَ الدُّنْيَا،
 أَتَدْرِي كَمْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْجَوَاهِرِ؟
 قُلْتُ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ يَا مَوْلَايَ وَلَا فِي الدُّنْيَا، وَغَمَضْتُ عَيْنِي وَفَتَحْتُهَا فَبَادَا
 نَحْنُ فِي مَكَانِنَا؛ ^(۱)

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که یکی از خواص آن حضرت بروی درآمد و (پس از آنکه به امام سلام کرد و امام علیه السلام جواب سلامش را داد و از او خواست بنشینند و نشست) به امام علیه السلام گفت: مولایم، از کثرت عیال و توشه اندک نزدت [آمده‌ام و] شکوه دارم.

امام علیه السلام فرمود: ای فلانی، زرد و سفید (دینار و درهمی) نداریم که به تو دهیم.

وی خاموش ماند. سپس درب را زدند. مولا فرمود: ای غلام، بنگر چه کسی دم در است؟ غلام [رفت و] باز آمد و گفت: شاعری است. امام علیه السلام امر کرد که وی درآید.

چون شاعر به حضور امام رسید، گفت: چند بیت شعر درباره‌تان گفته‌ام، اجازه‌ام می‌دهی آنها را بخوانم؟

امام علیه السلام فرمود: ای شاعر، بخوان.
شاعر آیاتی را خواند.

امام علیه السلام فرمود: ای غلام، به شاعر ده هزار درهم بده.
می‌گوید: غلام کیسه‌ای را درآورد و پیش شاعر گذاشت.
شاعر گفت: اشعاری را که خواندم به خاطر [مال] دنیا نبود، تنها آخرت را در نظر داشتم.

امام علیه السلام فرمود: ای غلام، کیسه درهم را برگردان.

شاعر گفت: ابیات دیگری نیز دارم.

امام علیه السلام فرمود: [آنها را] بخوان.

شاعر اشعارش را خواند و مانند مورد قبل امام علیه السلام از غلام خواست ده هزار

درهم به او دهد و شاعر همان حرف پیشین را باز گفت و امام به برگرداندن درهم‌ها دستور داد و برای بار سوم نیز این کار تکرار شد تا اینکه شاعر رفت. می‌گوید: امام علیه السلام دستم را گرفت و به خانه‌ای درآورد، سپس گفت: چشمانت را ببند، چشم‌ها را بستم و گشودم، ناگهان خود را در کنار دریایی یافتم که امواج بزرگ و بلندی داشت، به کشتی‌ای برخورددم که در آن ملاح (ملوانی) سیاه پوست بود.

امام علیه السلام به من فرمود: ای فلانی، سوار شو. به همراه آن حضرت بر کشتی سوار شدیم، پس از مدتی که حرکت کردیم، امام علیه السلام پرسید: چه می‌بینی؟ گفتم: مولایم، شهر سر به فلک کشیده‌ای را می‌بینم.

امام علیه السلام پرسید: می‌دانی کجایی و اسم این شهر چیست؟ گفتم: نمی‌دانم.

امام علیه السلام فرمود: نام این شهر جابلقا است، و آن اول دنیا است.

امام علیه السلام فرمود: پیاده شو و آنها را سوی من فرا خوان.

[از کشتی] بیرون آمدم و گفتم: این شخص، مولای شماست. آنان چون امام علیه السلام را دیدند، به رو به سجده افتادند.

امام علیه السلام فرمود: ای فلانی، اینان از شما بیشتر مُطیع مایند.

از بعضی از آنها پرسیدم: از کجا این شخص را می‌شناسید؟

گفتند: این شخص، مولای ماست. هر هفته‌ای سوی ما می‌آید و ما را علم و بصیرت می‌افزاید.

گفتم: مولایم، ابلیس کجاست؟ آیا به اینان کار ندارد؟

امام علیه السلام فرمود: اینها از خلق ابلیس بی‌خبرند.

سپس به کشتی بازگشتم، ساعتی حرکت کردیم، سپس امام علیه السلام فرمود: بنگر چه می بینی؟

گفتم: شهری مانند آن شهر را می بینم.

امام علیه السلام فرمود: پیاده شو و آنان را بیاگاهان.

[از کشتی] خارج شدم و آنها را سوی امام دعوت کردم. چون آنان امام علیه السلام را مشاهده نمودند، مانند رفتار افراد شهر اول را انجام دادند. درباره شناخت آنها نسبت به امام علیه السلام پرسیدم، مثل سخن آنان را بر زبان آوردند.

سپس به کشتی باز آمدم و مولایم را دیدار کردم و بازگشتیم. چون به وسط دریا رسیدیم، امام علیه السلام با دست به دریا اشاره کرد و کفی از انواع گوهرها را بیرون آورد و در دامنم نهاد، سپس یک مشت دیگر و باز هم مشت دیگر را درآورد تا اینکه سه مشت شد، آن گاه فرمود: ای فلانی، اگر دنیا را می خواهی، اینها را بگیر؛ آیا می دانی در [این] دریا، چقدر از این جواهرات است؟

گفتم: مولایم، نیازی به آنها و آنچه در دنیاست ندارم. چشمانم را بستم و گشودم، ناگهان، خود را در سر جای خویش (شهر و دیارمان) یافتیم.

حدیث (۵۴)

حدیث بازپس گرفتن علی علیه السلام الّاغ یهودی را از جنیان

و اسلام آوردن وی به خاطر این کار

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از «المعجزات»^(۱) و «الروضة» و «دلائل ابن عقیده» از ابو اسحاق سبّعی

۱. محقق کتاب «مدینه المعاجز» خاطرنشان می سازد که مقصود، کتاب نوادر المعجزات (اثر ابن جریر طبری شیعی) است.

و حارث أعور، روایت است که گفتند:

رَأَيْنَا شَيْخًا بَاكِيًا وَهُوَ يَقُولُ: أَشْرَفْتُ عَلَى الْمِائَةِ وَمَا رَأَيْتُ الْعَدْلَ إِلَّا سَاعَةً.
فُسِّلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَنَا حُجْرُ الْحَمِيرِيِّ، وَكُنْتُ يَهُودِيًّا أَبْتَاغُ الطَّعَامَ، قَدِمْتُ
يَوْمًا نَحْوَ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا صِرْتُ بِالْقُبَّةِ بِالْمَسْجِدِ ^(۱) فَقَدْتُ حَمِيرِي، ^(۲) فَدَخَلْتُ الْكُوفَةَ
إِلَى الْأَشْتَرِ، فَوَجَّهَنِي إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَلَمَّا رَأَنِي قَالَ: يَا أَخَا الْيَهُودِ، إِنَّ عِنْدَنَا
عِلْمَ الْبَلَايَا وَالْمَنَآيَا، مَا كَانَ أَوْ يَكُونُ، أَخْبِرْكَ أَمْ تُخْبِرُنِي بِمَاذَا جِئْتَ؟
فَقُلْتُ: بَلْ تُخْبِرُنِي.

فَقَالَ: اخْتَلَسَتْ الْجَنُّ مَالَكَ فِي الْقُبَّةِ، فَمَا تَشَاءُ؟

قُلْتُ: إِنْ تَفَضَّلْتَ عَلَيَّ آمَنْتُ بِكَ.

فَانْطَلَقَ مَعِيَ حَتَّى إِذَا أَتَى الْقُبَّةَ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَدَعَا بِدُعَاءٍ وَقَرَأَ: ﴿يُرْسَلُ
عَلَيْكُمَا سُورَاطٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾ الْآيَةَ. ^(۳)

ثُمَّ قَالَ: يَا عُبَيْدَ اللَّهِ، مَا هَذَا الْعَبَثُ؟ وَاللَّهِ، مَا عَلَى هَذَا بَايَعْتُمُونِي وَعَاهَدْتُمُونِي
يَا مَعْشَرَ الْجَنِّ.

فَرَأَيْتُ مَالِي يُخْرَجُ مِنَ الْقُبَّةِ، فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ.

ثُمَّ إِنِّي لَمَّا قَدِمْتُ الْآنَ وَجَدْتُهُ مَقْتُولًا؛ ^(۴)

۱. در «مدينة المعاجز»، «بالقبة المبتسخة» ضبط است.

در «ارشاد القلوب» آمده است: وقد صرْتُ في سَبْخَةِ الْكُوفَةِ

۲. در «مناقب»، «حُمَرَى» و در «بحار»، «حَمِيرَى» ضبط است.

۳. سورة الرحمن (۵۵) آیه ۳۵.

۴. مناقب آل أبي طالب ۲: ۳۰۶؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۸۲ - ۱۸۳؛ مدينة المعاجز ۱: ۳۰۳ - ۳۰۴،

حدیث ۱۹۰.

ابو اسحاق سبیعی و حارث أعور می گویند: شیخی را گریان دیدیم، در حالی که می گفت: حدود ۱۰۰ سال عمر کردم و عدل را جز ساعتی ندیدم.

در این باره از وی پرسیدند، گفت: من حُجْر حَمیری ام، یهودی بودم. طعام [گندم و مانند آن] خریدم و روزی سمت کوفه آمدم. چون به قُبَّه^(۱) در مسجد رسیدم،^(۲) الاغم را گم کردم. به کوفه پیش آستر رفتم، مرا سوی امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد. چون امام علیه السلام مرا دید، فرمود: ای برادر یهود، علم بلاها (حوادث) و مرگ و میرها و آنچه رخ داده و روی خواهد داد، نزد ماست، آگاہت سازم که برای چه آمده ای یا خودت خبر می دهی؟

گفتم: شما خبرم دهید.

امام علیه السلام فرمود: جنّ مالت را در «قُبَّه» ربود، چه می خواهی؟

گفتم: اگر [آن را] به من عنایت کنی، به تو ایمان می آورم.

امام علیه السلام با من به راه افتاد تا اینکه به «قُبَّه» رسید، دو رکعت نماز گزارد و دعایی خواند و [این آیه را] قرائت کرد: «شعله ای از آتش و مس [گداخته] بر شما سرازیر می شود، و در آن صورت، یاری نشوید».

سپس فرمود: ای بندگان خدا، این بازی چه بود؟ والله، ای گروه جن، با من بیعت کردید و عهد سپردید که از این کارها را نکنید.

[در پی این سخن امام علیه السلام] دیدم مالم از قُبَّه بیرون آمد، گفتم: شهادت

۱. نام مکانی در کوفه.

۲. براساس متنی «ارشاد القلوب» ترجمه چنین است: چون به شوره زار کوفه رسیدم.

می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست و گواهی می‌دهم که محمد رسول خداست و شهادت می‌دهم که علی ولی خداست.

سپس اکنون که [به کوفه] آمدم، آن حضرت را مقتول یافتیم.

[یاد آوری]

می‌گویم: این روایت را حسین بن حمدان در «الهدایه» از ابو حمزه ثمالی، از ابو اسحاق سیعی روایت می‌کند.^(۱)

نیز دیلمی در «الارشاد» با شرح و بسط بیش از این، آن را می‌آورد^(۲) جز اینکه زیادت وی چیزی در مقصود نمی‌افزاید.

از این رو (و نیز به خاطر وثاقت و گران‌قدری ابن شهر آشوب) روایت «مناقب آل ابی طالب» را برگزیدیم.

حدیث (۵۵)

حدیث خطیب (سخنران) و تبدیل وی به سگ در مجلس هارون

از الثاقب فی المناقب، اثر ابن حمزه طوسی.

از محمد بن عمر واقدی روایت است که گفت:

كَانَ هَارُونُ الرَّشِيدُ يَقْعُدُ لِلْعُلَمَاءِ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ، فَقَعَدَ ذَاتَ يَوْمٍ وَحَضْرَهُ الشَّافِعِيَّ، وَكَانَ هَاشِمِيًّا^(۳) يَقْعُدُ إِلَى جَنْبِهِ، وَحَضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَأَبُو يُوسُفَ

۱. الهدایة الکبری: ۱۲۶-۱۲۸.

۲. ارشاد القلوب ۲: ۲۷۴-۲۷۵.

۳. أقول: هذه الرواية جاثت هكذا (من كون الشافعي هاشميًا) وهو سهو، وإنما هو مطلبی، وهو أخو هاشم (لمؤلفه، عفی عنه).

فَقَعَدَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَغَصَّ ^(١) الْمَجْلِسُ بِأَهْلِهِ فِيهِ ^(٢) سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ، كُلُّ مِنْهُمْ يَصْلَحُ أَنْ يَكُونَ إِمَامٌ صُقِعَ مِنَ الْأَصْقَاعِ.

قَالَ الْوَاقِدِيُّ: فَدَخَلْتُ فِي آخِرِ النَّاسِ، فَقَالَ الرَّشِيدُ: لِمَ تَأَخَّرْتَ؟ فَقُلْتُ: مَا كَانَ لِإِضَاعَةِ حَقٍّ وَلَكِنْ شُغِلْتُ بِشُغْلٍ عَاقَنِي عَمَّا أَحْبَبْتُ.

قَالَ: فَقَرَّبَنِي حَتَّى أَجْلَسَنِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَدْ خَاضَ النَّاسُ فِي كُلِّ عِلْمٍ ^(٣). فَقَالَ الرَّشِيدُ لِلشَّافِعِيِّ: يَا بَنَ عَمٍّ، كَمْ تَرَوِي فِي فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ: أَرْبَعُمِائَةٍ حَدِيثٍ أَوْ أَكْثَرَ. فَقَالَ لَهُ: قُلْ وَلَا تَخَفْ. قَالَ: يَبْلُغُ خَمْسِمِائَةٍ وَيَزِيدُ.

ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ: كَمْ تَرَوِي يَا كُوفِيٍّ مِنْ فَضَائِلِهِ؟ قَالَ: أَلْفَ حَدِيثٍ أَوْ أَكْثَرَ. فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبِي يُوسُفَ فَقَالَ: كَمْ تَرَوِي أَنْتَ يَا كُوفِيٍّ مِنْ فَضَائِلِهِ؟ أَخْبِرْنِي وَلَا تَخْشَ.

قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَوْلَا الْخَوْفُ لَكَانَتْ رِوَايَتُنَا فِي فَضَائِلِهِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ تُحْصَى.

قَالَ: مِمَّنْ تَخَافُ؟

قَالَ: مِنْكَ وَمِنْ عُمَّالِكَ وَأَصْحَابِكَ.

قَالَ: أَنْتَ آمِنٌ، فَتَكَلَّمْ وَأَخْبِرْنِي كَمْ فَضِيلَةٍ تَرَوِي فِيهِ؟

قَالَ: خَمْسَ عَشَرَ أَلْفَ خَبَرٍ مُسْنَدٍ، وَخَمْسَ عَشَرَ أَلْفَ حَدِيثٍ مُرْسَلٍ.

١. در «مدينة المعاجز»، «و غص» ضبط است.

٢. در «مدينة المعاجز»، «فيهم» ضبط است.

٣. در «مدينة المعاجز» آمده است: في كل فن من العلم.

قَالَ الْوَاقِدِيُّ: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: مَا تَعْرِفُ فِي ذَلِكَ؟ فَقُلْتُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَبِي يُوسُفَ.

قَالَ الرَّشِيدُ: لَكِنِّي أَعْرِفُ لَهُ فَضِيلَةً رَأَيْتُهَا بِعَيْنِي وَسَمِعْتُهَا بِأُذُنِي أَجَلَ مِنْ كُلِّ فَضِيلَةٍ تَرَوْنَهَا أَنْتُمْ، وَإِنِّي لَتَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِمَّا كَانَ مِنِّي مِنْ أَمْرِ الطَّالِبَةِ وَنَسْلِهِمْ.

فَقُلْنَا بِأَجْمَعِنَا: وَفَقَّ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَصْلَحَهُ، إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُخْبِرَنَا بِمَا عِنْدَكَ. قَالَ: نَعَمْ، وَلَيْتُ عَامِلِي يُوسُفَ بْنَ الْحَجَّاجِ دَمِشْقَ وَأَمْرَتُهُ بِالْعَدْلِ فِي الرِّعْيَةِ وَالْإِنْصَافِ فِي الْقَضِيَّةِ، فَاسْتَعْمَلَ مَا أَمْرَتُهُ فَرَفَعَ إِلَيْهِ أَنَّ الْخَطِيبَ الَّذِي يَخْطُبُ بِدَمِشْقَ يَشْتُمُ عَلِيًّا عَلَيْهِ عليه السلام ^(١) فِي كُلِّ يَوْمٍ وَيَنْقُصُهُ.

قَالَ: فَأَحْضَرَهُ وَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَأَقَرَّ لَهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: مَا حَمَلَكَ عَلَيَّ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ؟

قَالَ: لِأَنَّهُ قَتَلَ آبَائِي وَسَبَى الذَّرَارِيَّ فَذَلِكَ الْحَقْدُ لَهُ فِي قَلْبِي، وَلَسْتُ أَفَارِقُ مَا أَنَا عَلَيْهِ.

فَقَيَّدَهُ وَغَلَّه وَحَبَسَهُ وَكَتَبَ إِلَيَّ بِخَبْرِهِ، فَأَمْرَتُهُ أَنْ يَحْمِلَهُ إِلَيَّ عَلَى حَالَتِهِ مِنَ الْقَيْودِ، فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيَّ زَبْرَتُهُ وَصَحْتُ بِهِ، وَقُلْتُ: أَنْتَ الشَّائِمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: وَيْلَكَ! قَتَلَ مَنْ قَتَلَ وَسَبَى مَنْ سَبَى بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَمْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله. قَالَ: مَا أَفَارِقُ مَا أَنَا عَلَيْهِ، وَلَا تَطِيبُ نَفْسِي إِلَّا بِهِ.

١. در «مدينة المعاجز» آمده است: يشتم علي بن أبي طالب عليه السلام.

فَدَعَوْتُ بِالسَّيَاطِ وَالْعِقَابِينَ، فَأَقَمْتُهُ بِحَضْرَتِي هَاهُنَا وَظَهَرَهُ إِلَيَّ فَأَمَرْتُ الْجَلَادَ
فَجَلَدَهُ مِائَةَ سَوْطٍ فَأَكْثَرَ الصَّيَاحَ وَالغِيَاثَ، فَقَالَ فِي مَكَانِهِ، فَأَمَرْتُ بِهِ فَنُحِّي عَنْ
الْعِقَابِينَ وَأَدْخِلَ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَيْتٍ فِي الْإِيوَانِ - وَأَمَرْتُ أَنْ يُغْلَقَ
الْبَابُ عَلَيْهِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ، فَمَضَى النَّهَارَ وَأَقْبَلَ اللَّيْلَ وَلَمْ أَبْرَحْ مِنْ مَوْضِعِي هَذَا حَتَّى
صَلَّيْتُ الْعَتَمَةَ، ثُمَّ بَقِيتُ سَاهِرًا أَفْكُرُ فِي قَتْلِهِ وَفِي عَذَابِهِ، وَبِأَيِّ شَيْءٍ أُعَذِّبُهُ، مَرَّةً
أَقُولُ: أُعَذِّبُهُ عَلَى عِلَاوَتِهِ، ^(١) وَمَرَّةً أَقُولُ: أَقْطَعُ أَمْعَاءَهُ، وَمَرَّةً أَفْكُرُ فِي تَغْرِيقِهِ أَوْ
قَتْلِهِ بِالسَّيَاطِ. ^(٢)

وَاسْتَمَرَّ الْفِكْرُ فِي أَمْرِهِ حَتَّى غَلَبَنِي عَيْنِي فِي آخِرِ اللَّيْلِ، فَإِذَا أَنَا بِبَابِ السَّمَاءِ قَدْ
انْفَتَحَ وَإِذَا بِالنَّبِيِّ ﷺ قَدْ هَبَطَ وَعَلَيْهِ خَمْسُ حُلُلٍ، ثُمَّ هَبَطَ عَلَيَّ ﷺ وَعَلَيْهِ أَرْبَعُ
حُلُلٍ، ^(٣) ثُمَّ هَبَطَ الْحَسَنُ ﷺ وَعَلَيْهِ ثَلَاثُ حُلُلٍ، ثُمَّ هَبَطَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَعَلَيْهِ حُلَّتَانِ،
ثُمَّ هَبَطَ جَبْرِئِيلُ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ وَاحِدَةٌ وَإِذَا هُوَ مِنْ أَحْسَنِ الْخَلْقِ فِي نَهَايَةِ الْوَصْفِ،
وَمَعَهُ كَأْسٌ فِيهِ مَاءٌ كَأَصْفَى مَا يَكُونُ مِنَ الْمَاءِ وَأَحْسَنِهِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَعْطِنِي الْكَأْسَ، فَأَعْطَاهُ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا شِيعَةَ مُحَمَّدٍ
وَأَلِهِ، فَأَجَابُوهُ مِنْ حَاشِيَتِي وَغِلْمَانِي وَأَهْلِ الدَّارِ أَرْبَعُونَ نَفْسًا أَعْرِفُهُمْ كُلَّهُمْ، وَكَانَ
فِي دَارِي أَكْثَرُ مِنْ خَمْسَةِ آلَافِ إِنْسَانٍ، فَسَقَاهُمْ مِنَ الْمَاءِ فَصَرَفَهُمْ.
ثُمَّ قَالَ: أَيُّنَ الدِّمَشْقِيِّ؟ فَكَأَنَّ الْبَابَ قَدْ انْفَتَحَ فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَهُ عَلَيَّ ﷺ
أَخَذَهُ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا يَظْلِمُنِي وَيَشْتِمُنِي مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ أَوْجَبَ ذَلِكَ.

١. در «مدينة المعاجز»، «على عداوته» ضبط است.

٢. در «مدينة المعاجز»، «بالسوط» ضبط است.

٣. در «مدينة المعاجز»، «ثلاث حُلل» ضبط است.

قَالَ: خَلِّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ، ثُمَّ قَبِضَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى زَنْدِهِ بِيَدِهِ، وَقَالَ: أَنْتَ الشَّائِمُ عَلَيَّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ امْسِخْهُ وَاْمَحِّقْهُ وَاَنْتَقِمْ مِنْهُ.
قَالَ: فَتَحَوَّلَ - وَأَنَا أَرَاهُ - كَلْبًا - وَرَدَّ إِلَى الْبَيْتِ كَمَا كَانَ، وَصَعَدَ النَّبِيُّ ﷺ وَجَبْرِئِيلُ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ^(۱)

فَانْتَبَهَتْ فِرْعَا مَذْغُورًا، فَدَعَوْتُ الْغُلَامَ فَأَمَرْتُ بِإِخْرَاجِهِ إِلَيَّ فَأَخْرَجَ وَهُوَ كَلْبٌ، فَقُلْتُ لَهُ: كَيْفَ رَأَيْتَ عِقُوبَةَ رَبِّكَ؟ فَأَوْمَأَ بِرَأْسِهِ كَالْمُعْتَذِرِ، وَأَمَرْتُ بِرَدِّهِ وَهَا هُوَ ذَا فِي الْبَيْتِ.

وَأَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ فَأَخْرَجَ وَقَدْ أَخَذَ الْغُلَامَ بِأُذُنِهِ فَإِذَا أُذُنُهُ كَأُذُنِ الْإِنْسَانِ وَهُوَ فِي صُورَةِ الْكَلْبِ، فَوَقَفَ بَيْنَ أَيْدِينَا يَلُوكُ لِسَانَهُ وَيَحْرُكُ شَفَتَيْهِ. ^(۲)
قَالَ الشَّافِعِيُّ لِلرَّشِيدِ: هَذَا مَسْخٌ وَلَسْتُ أَمِنُ أَنْ يَحِلَّ الْعَذَابُ بِهِ، فَأَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ، ^(۳) فَأَمَرَ بِهِ فَرُدَّ إِلَى الْبَيْتِ، فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ سَمِعْنَا وَجِبَتَهُ وَصِيحَتَهُ، فَإِذَا صَاعِقَةٌ قَدْ سَقَطَتْ عَلَى سَطْحِ الْبَيْتِ، فَأَحْرَقَتْهُ وَأَحْرَقَتِ الْبَيْتَ فَصَارَ رَمَادًا وَعَجَّلَ اللَّهُ بَرْوَجِهِ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ.

قَالَ الْوَاقِدِيُّ: فَقُلْتُ لِلرَّشِيدِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذِهِ مَوْعِظَةٌ ^(۴) وَعِظَتْ بِهَا، فَاتَّقِ اللَّهَ فِي ذُرِّيَّةِ هَذَا الرَّجُلِ.

قَالَ الرَّشِيدُ: أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِمَّا كَانَ مِنِّي، وَأَحْسَنْتُ تَوْبَتِي؛ ^(۵)

۱. در «مدینه المعاجز» و «الثاقب» آمده است: وصعد النبي وجبرئيل وعلي ومن كان معهم.

۲. در «مدینه المعاجز» آمده است: يلوک لسانه ويحرك شفتيه كالمعتذر.

۳. در «مدینه المعاجز»، «باخراجه عنا» ضبط است.

۴. در «الثاقب» آمده است: هذه معجزة وعظة.

۵. الثاقب فی المناقب: ۲۲۹ - ۲۳۳، حدیث ۲۰۰؛ مدینه المعاجز ۲: ۲۸۸ - ۲۹۲ حدیث ۵۵۸.

محمد بن عُمَر واقدی می‌گوید: هارون [هر سال] در روز عرفه، برای علما مجلسی برگزار می‌کرد. در یکی از این سال‌ها شافعی - که هاشمی بود^(۱) - نزدش حضور داشت و در کنار هارون نشست. محمد بن حسن و ابو یوسف حضور یافتند و پیش روی هارون نشستند. مجلس از عالمان آکنده شد. در آن هفتاد نفر از اهل علم بودند که هر کدامشان صلاحیت داشتند پیشوای ناحیه‌ای باشند.

واقدی می‌گوید: من وارد شدم و در آخر مردم [پایین مجلس] نشستم. رشید پرسید: چرا تأخیر کردی؟ گفتم: تأخیرم برای ضایع سازی حقّی نبود، لیکن به شغلی پرداختم و مرا از آنچه دوست داشتم، بازداشت.

واقدی می‌گوید: هارون مرا به خود نزدیک ساخت تا اینکه پیشاپیش خویش نشاند و عالمان در هر علمی مشغول بحث و گفت‌وگو بودند.

هارون از شافعی پرسید: ای عمو زاده، در فضائل علی بن ابی طالب، چند حدیث روایت می‌کنی؟

شافعی گفت: چهارصد حدیث یا بیشتر. هارون گفت: بگو، مترس. شافعی گفت: پانصد حدیث و [از این مقدار هم] فزونی می‌یابد.

سپس هارون از محمد بن حسن پرسید: ای کوفی، در فضائل علی چند حدیث روایت می‌کنی؟

وی گفت: هزار حدیث یا بیشتر.

۱. می‌گوییم: این روایت به همین گونه (اینکه شافعی هاشمی است) آمده است، در حالی که این نسبت اشتباه می‌باشد [درست این است که] شافعی مُطَلّبی است و عبدالمطلب برادر هاشم بود (مؤلف، عفی عنه).

هارون به ابو یوسف رو کرد و پرسید: ای کوفی، تو در فضائل علی چند حدیث روایت می‌کنی؟ مرا بیاگاهان و بیم مکن.

ابو یوسف گفت: ای امیرمؤمنان، اگر خوف و ترس نبود، روایت ما در فضائل آن حضرت بیش از حدّ شمارش است.

هارون پرسید: از چه می‌ترسی؟

ابو یوسف گفت: از تو و از عاملان و اصحابت.

هارون گفت: تو در امانی، حرف بزن و به من بگو چقدر فضیلت درباره‌اش روایت می‌کنی؟

ابو یوسف گفت: پانزده هزار خبر مُسْنَد و پانزده هزار حدیث مُرْسَل.

واقدی می‌گوید: هارون به من رو کرد و پرسید: تو در این زمینه چه می‌دانی؟ مانند سخن ابو یوسف را بیان داشتم.

هارون گفت: لیکن من فضیلتی را (که خود به چشم دیدم و با گوشم شنیدم) سراغ دارم که از هر فضیلتی که شما روایت می‌کنید، بالاتر است و در پیشگاه خدا از آنچه از من نسبت به طالبیان و نسل آنها بروز یافت، توبه می‌کنم.

همه‌مان گفتیم: خدا امیر مؤمنان را توفیق دهد و بسامان دارد، اگر صلاح می‌دانی ما را به آنچه نزد توست باخبر ساز.

هارون گفت: آری، کارگزارم، یوسف بن حجاج را بر «دمشق» گماردم و امرش کردم که در میان رعیت به عدل رفتار کند و در امور انصاف را در پیش گیرد. وی آنچه را خواستم به کار بست. به او خبر دادند که خطیبی که در دمشق خطبه می‌خواند، هر روز علی عَلَيْهِ السَّلَام را ناسزا می‌گوید و از او بدگویی می‌کند.

گفت: او را احضار کرد و ماجرا را جویا شد، بدان اقرار کرد. از او پرسید: چه چیزی تو را بر این کار واداشت؟

وی پاسخ داد: علی پدرانم را کشت و زن و فرزندشان را اسیر ساخت. کینه‌اش در دلم ماند و نمی‌توانم این کار را ترک کنم.

کارگزارم آن شخص را در غل و زنجیر کرد و به زندان انداخت و خبرش را به من نوشت. به او دستور دادم او را با همان غل و زنجیر پیش من انتقال دهد. چون وی پیش رویم نمایان گشت، او را نکوهیدم و [بر سرش] داد زدم و پرسیدم: به علی ناسزا می‌گویی؟
گفت: آری.

گفتم: وای بر تو! علی هرکه را کشت و اسیر ساخت، به امر خدای متعال و پیامبر ﷺ بود.

گفت: نمی‌توانم این کار را وانهم و جز به آن دلشاد نمی‌شوم.
تازیانه و عقابین^(۱) را خواستم، او را در همین جا در حضورم به حالتی که پشتش سوی من باشد ایستادم و به جلاد امر کردم او را ۱۰۰ تازیانه زد [و میان دو تخته چوبش گذاشتند و مالیدند] وی داد و فریاد فراوان سر داد و به خود شاشید. دستور دادم عقابین را از او بردارند. وی را به آن خانه (هارون با دست به خانه‌ای در ایوان اشاره کرد) درآوردند و امر کردم در را بر او ببندند. این کار صورت گرفت و روز سپری شد و شب فرا رسید و من از جایم پا نشدم تا اینکه نماز عَتَمَه (نافله عشا) را خواندم، سپس بیدار ماندم و در قتل و شکنجه آن

۱. عقابین: دو تخته چوب که مجرم را داخل آن می‌گذاشتند و می‌مالیدند.

شخص می‌اندیشیدم که با چه چیز عذابش کنم؟ گاه با خود می‌گفتم: گردنش را می‌زنم، و گاه می‌گفتم: دل و روده‌اش را تکه تکه می‌کنم، و گاه در غرق ساختن در آب یا کشتن او با تازیانه می‌اندیشیدم، و فکرم در امر وی ادامه داشت تا اینکه آخر شب خواب بر من غلبه یافت؛ ناگهان خواب دیدم که در آسمان گشوده شد و پیامبر ﷺ در حالی که پنج حُله (جامه) بر تن داشت، فرود آمد؛ سپس علی علیه السلام در حالی که چهار جامه بر تن داشت، فرود آمد؛ پس از وی حسن علیه السلام با سه حُله و آن گاه حسین علیه السلام با دو حُله فرود آمد. سپس جبرئیل در حالی که یک حُله بر تن داشت فرود آمد، وی به زیباترین صورت و در نهایتِ وصف بود، جامی به همراه داشت که در آن آبی همچون زلال‌ترین و بهترین آب‌ها بود.

پیامبر ﷺ فرمود: جام را به من ده، جبرئیل آن جام را به پیامبر داد. پیامبر ﷺ با صدای بلند ندا داد: ای شیعه محمد و آل او [بیایید]! از پیرامون من و غلامانم و اهل خانه، چهل شخص - که همه آنها را می‌شناسم - پیامبر را اجابت کردند. در خانه‌ام بیش از پنج هزار انسان وجود داشت، پیامبر آنها را سیراب ساخت و بازشان گرداند.

سپس پیامبر ﷺ پرسید: آن دمشقی کجاست؟ آن در باز شد و دمشقی را پیش پیامبر آوردند. چون علی علیه السلام او را دید، وی را گرفت و گفت: ای رسول خدا، این شخص، بی سبب به من ظلم می‌کند و ناسزایم می‌گوید.

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالحسن، وایش گذار! آن گاه پیامبر ﷺ مچ دست او را گرفت و پرسید: تو به علی بن ابی طالب فحش می‌دهی؟ وی گفت: آری. پیامبر ﷺ فرمود: بارالها، او را مسخ کن و نابودش ساز و از وی انتقام بگیر.

هارون می‌گوید: وی - در مقابل چشمانم - به صورت سگی درآمد، و باز او را به همان محلّ سابقش بردند و پیامبر ﷺ و جبرئیل و علی و حسن و حسین علیهم السلام نیز [به آسمان] بالا رفتند.

هراسان و وحشت زده از خواب بیدار شدم، غلام را صدا زدم و امر کردم آن شخص را پیشم بیاورد. وی در حالی که یک سگ بود، بیرون آورده شد. به او گفتم: عقوبت پروردگارت را چگونه دیدی؟ با سرش - مانند کسی که پوزش می‌خواهد - اشاره کرد. دستور دادم او را برگرداند. هم اکنون وی در آن خانه است.

هارون امر کرد او را آوردند. وی بیرون آورده شد. غلام گوش او را گرفت. گوش او مانند گوش انسان و خودش به صورت سگ بود. پیش ما ایستاد و زبانش را می‌چرخاند و لبانش را می‌جنباند.

شافعی به رشید گفت: این شخص مسخ شد و از فرود عذاب بر او ایمن نیستم. دستور ده او را دور سازند. هارون به اخراج وی امر کرد. و او بدان خانه بازگردانده شد. اندکی نگذشت که صدا و فریادش را شنیدیم. ناگهان صاعقه‌ای بر بام خانه فرود آمد و آن شخص و خانه را سوزاند و تبدیل به خاکستر شد و خدا روحش را سوی آتش دوزخ شتاباند.

واقدی می‌گوید: به رشید گفتم: ای امیر مؤمنان، این موعظه‌ای است که بدان اندرز گرفتی، در ذریه این شخص، از خدا بترس.

رشید گفت: از آنچه از من بروز یافت، در پیشگاه خدا توبه می‌کنم و توبه‌ام را نیک می‌سازم.

حدیث (۵۶)

حدیث ناصبی که به علی علیه السلام دشنام می داد و نابینا شدنش

با ضربه آن حضرت در خواب

از الثاقب فی المناقب، اثر ابن حمزه طوسی.

از جعفر بن محمد دوریستی روایت است که گفت:

حَضَرْتُ بَعْدَادَ سَنَةً إِحْدَى وَأَرْبَعِمِائَةٍ فِي مَجْلِسِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام،
فَجَاءَهُ عَلَوِيٌّ وَسَأَلَهُ عَنْ تَأْوِيلِ رُؤْيَا رَأَاهَا فَأَجَابَ.

فَقَالَ: أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَ سَيِّدِنَا، أَقْرَأَتْ عِلْمَ التَّأْوِيلِ؟

قَالَ: إِنِّي قَدْ بَقِيتُ فِي هَذَا الْعِلْمِ مُدَّةً، وَلِي فِيهِ كُتُبٌ جَمَّةٌ، ثُمَّ قَالَ: خُذِ الْقِرْطَاسَ
وَاكْتُبْ مَا أَمْلِي عَلَيْكَ.

قَالَ: كَانَ بَعْدَادَ رَجُلٌ عَالِمٌ مِنْ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ وَكَانَ لَهُ كُتُبٌ كَثِيرَةٌ وَلَمْ يَكُنْ
لَهُ وَلَدٌ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ دَعَا رَجُلًا يُقَالُ لَهُ جَعْفَرُ الْوَرَّاقِ وَأَوْصَى إِلَيْهِ وَقَالَ: فَإِذَا
فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِي فَادْهَبْ بِكِتَابِي إِلَى سُوقِ الْفُرُوشِ، فَبِعْهَا ^(۱) وَاصْرِفْ مَا حَصَلَ مِنْ
ثَمَنِهَا فِي وُجُوهِ الْمَصَالِحِ الَّتِي فَضَّلْتُهَا، وَسَلِّمْ إِلَيْهِ التَّفْصِيلَ.

ثُمَّ نُودِيَ فِي الْبَلَدِ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ الْكُتُبَ فَلْيَحْضُرِ السُّوقَ الْفُلَانِيَّ، فَإِنَّهُ يُبَاعُ
فِيهِ الْكُتُبُ مِنْ تَرَكَةِ فُلَانٍ.

فَذَهَبْتُ إِلَيْهِ لِإِتِّبَاعِ كُتُبًا وَقَدْ اجْتَمَعَ هُنَاكَ خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَمَنْ اشْتَرَى شَيْئًا مِنْ كُتُبِهِ
كَتَبَ عَلَيْهِ جَعْفَرُ الْوَرَّاقِ الْوَصِيَّ ثَمَنَهُ، وَأَنَا قَدْ اشْتَرَيْتُ أَرْبَعَةَ كُتُبٍ فِي عِلْمِ التَّعْبِيرِ
وَكَتَبْتُ ثَمَنَهَا عَلَى نَفْسِي، وَهُوَ يَشْتَرِطُ عَلَيَّ وَعَلَى مَنْ إِتِّبَاعَ مِنْهُ الثَّمَنُ فِي الْأُسْبُوعِ.

۱. در «مدینه المعاجز» آمده است: إلى سوق البيع وبيعها.

فَلَمَّا هَمَمْتُ بِالْقِيَامِ قَالَ لِي جَعْفَرُ: مَكَانَكَ يَا شَيْخُ، فَإِنَّهُ جَرَى عَلَى يَدَيَّ أَمْرٌ
لَا ذِكْرُهُ لَكَ فَإِنَّهُ نُصْرَةٌ لِمَذْهَبِكَ.

فَقَالَ لِي: ^(١) إِنَّهُ كَانَ لِي رَفِيقٌ يَتَعَلَّمُ مَعِيَ، وَكَانَ فِي مَحَلَّةِ بَابِ الْبَصْرَةِ رَجُلٌ
يُرْوِي الْأَحَادِيثَ وَالنَّاسُ يَسْمَعُونَ مِنْهُ، يُقَالُ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَدِّثُ.

وَكُنْتُ أَنَا وَرَفِيقِي نَذْهَبُ إِلَيْهِ بُرْهَةً مِنَ الزَّمَانِ وَنَكْتُبُ عَنْهُ الْأَحَادِيثَ، وَكَانَ
كُلَّمَا ^(٢) أَمَلَى حَدِيثًا فِي فَضَائِلِ أَهْلِ الْبَيْتِ طَعَنَ فِيهِ وَفِي رَاوِيهِ، ^(٣) حَتَّى كَانَ يَوْمًا
مِنَ الْأَيَّامِ فَأَمَلَى فِي فَضَائِلِ الْبُتُولِ الزَّهْرَاءِ عليها السلام، ثُمَّ قَالَ: وَمَا تَنْفَعُ لَنَا هَذِهِ؟ هَذِهِ
فَضَائِلُ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ؛ فَإِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَقْتُلُ الْمُسْلِمِينَ، ^(٤) وَطَعَنَ فِي فَاطِمَةَ عليها السلام وَقَالَ
فِيهَا كَلِمَاتٌ مُنْكَرَةٌ.

قَالَ جَعْفَرُ: فَقُلْتُ لِرَفِيقِي: لَا يَنْبَغِي لَنَا بِأَنْ نَأْخُذَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنَّهُ رَجُلٌ لَا دِينَ
لَهُ وَلَا دِيَانَةَ، فَإِنَّهُ ^(٥) لَا يَزَالُ يَطُولُ لِسَانَهُ فِي عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَهَذَا لَيْسَ بِمَذْهَبِ
الْمُسْلِمِينَ.

فَقَالَ رَفِيقِي: إِنَّكَ لَصَادِقٌ، فَمِنْ حَقِّكَ أَنْ نَذْهَبَ إِلَى غَيْرِهِ فَلَا نَعُودَ إِلَيْهِ. ^(٦)
فَرَأَيْتُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ كَأَنِّي أَمْشِي إِلَى الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ، فَالْتَفَتُ فَرَأَيْتُ أَبَا

١. در «الثاقب» آمده است: ثم قال لي ...

٢. در «الثاقب» و «مدينة المعاجز»، «وكلما» ضبط است.

٣. در هر دو مأخذ فوق، «وفي روايته» ضبط است.

٤. در «الثاقب» آمده است: فأملی ... الزهراء وعلياً ... وما تنفع هذه الفضائل علياً وفاطمة، فإن علياً
يقتل ...

٥. در «الثاقب»، «وأنه» ضبط است.

٦. در «الثاقب» آمده است: ولا نعود إليه.

عَبْدُ اللَّهِ الْمُحَدَّثُ، وَرَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَاكِبًا حِمَارًا مُصْرِيًا يَمْشِي إِلَى الْجَامِعِ، ^(۱) فَقُلْتُ: وَآوِيلَاهُ، الْآنَ يَضْرِبُ عُنُقَهُ بِسَيْفِهِ، ^(۲) فَلَمَّا قَرُبَ ضَرْبَ بَقْضِيهِ عَيْنَهُ الْيُمْنَى وَقَالَ لَهُ: يَا مَلْعُونُ، لِمَ تَسْبِيَنِي وَفَاطِمَةَ؟

فَوَضَعَ الْمُحَدَّثُ يَدَهُ عَلَى عَيْنِهِ الْيُمْنَى وَقَالَ: أَوْهَ عَيْنِي ^(۳) [أَعْمَيْتَنِي (خ)].
قَالَ جَعْفَرُ: فَانْتَبَهْتُ فَهَمَمْتُ أَنْ أَذْهَبَ إِلَى رَفِيقِي وَأَحْكِي إِلَيْهِ مَا رَأَيْتُ، فَإِذَا هُوَ قَدْ جَاءَنِي مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ وَقَالَ: تَدْرِي مَا وَقَعَ؟ قُلْتُ: لَا. ^(۴)
قَالَ: رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ رُؤْيَا فِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَدَّثِ، فَذَكَرَهَا فَكَانَ كَمَا ذَكَرْتُ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَنَقْصَانٍ. ^(۵)

فَقُلْتُ لَهُ: أَنَا رَأَيْتُ مِثْلَ ذَلِكَ وَهَمَمْتُ ^(۶) بِإِثْنَانِكَ لِأَذْكُرَهُ لَكَ، فَاذْهَبْ بِنَا الْآنَ مَعَ الْمُصْحَفِ إِلَيْهِ لِنُحْلِفَ أَنَّ رَأَيْنَا ذَلِكَ وَلَمْ نَتَوَاطَأْ عَلَيْهِ وَلِنُنْصَحْ لَهُ فِي ذَلِكَ، لِيَرْجِعَ ^(۷) عَنْ هَذَا الْإِعْتِقَادِ.

فَقَمْنَا وَمَشِينَا إِلَى بَابِ دَارِهِ، فَإِذَا الْبَابُ مُغْلَقٌ، فَفَرَعْنَاهُ، ^(۸) فَجَاءَتْ جَارِيَةٌ وَقَالَتْ: لَا يُمَكِّنُ أَنْ يُرَى الْآنَ وَرَجَعَتْ.
ثُمَّ قَرَعْنَا الْبَابَ ثَانِيَةً فَجَاءَتْ فَقَالَتْ: لَا يُمَكِّنُ ذَلِكَ.

۱. در «الثاقب»، «إلى المسجد الجامع» ضبط است.

۲. در «الثاقب» آمده است: فقلت في نفسي واويلاه أخاف أن يضرب عنقه بسيفه.

۳. در «الثاقب»، «أو أعْمَيْتَنِي» ضبط است.

۴. در «الثاقب» و «مدينة المعاجز» آمده است: فقلت [قلت] له: قل.

۵. در «الثاقب»، «ولا نقصان» ضبط است.

۶. در «الثاقب»، «وكنْتُ هَمَمْتُ» ضبط است.

۷. در «الثاقب» آمده است: وَنُصِّحْ لَهُ لِيَرْجِعَ ...

۸. در «الثاقب» و «مدينة المعاجز»، «ففرعنا» ضبط است.

فَقُلْنَا: مَا وَقَعَ لَهُ؟

قَالَتْ: إِنَّهُ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى عَيْنِهِ وَيَصْبِيحُ مِنْ نِصْفِ اللَّيْلِ وَيَقُولُ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَعْمَانِي.^(١)

فَقُلْنَا لَهَا افْتَحِي الْبَابَ لِنَرَاهُ.^(٢)

فَفَتَحَتْ فَدَخَلْنَا، وَإِذَا هُوَ يَسْتَغِيثُ^(٣) وَيَقُولُ: مَا لِي وَلِعَلِّي بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ مَا فَعَلْتُ بِهِ فَإِنَّهُ ضَرَبَ الْقَضِيبَ عَلَى عَيْنِي الْبَارِحَةَ وَأَعْمَانِي.
قَالَ جَعْفَرُ: وَذَكَرْنَا مَا رَأَيْنَا فِي الْمَنَامِ وَقُلْنَا لَهُ: ارْجِعْ عَنْ اعْتِقَادِكَ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ وَلَا تُطَوِّلْ لِسَانَكَ فِيهِ.

فَأَجَابَ وَقَالَ: لَا جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا، لَوْ كَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَعْمَى الْأُخْرَى لَمَا قَدَّمْتُهُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ.

فَقُمْنَا مِنْ عِنْدِهِ وَقُلْنَا: لَيْسَ فِي هَذَا الرَّجُلِ خَيْرٌ ثُمَّ رَجَعْنَا إِلَيْهِ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ لِنَعْلَمَ مَا حَالُهُ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَجَدْنَاهُ أَعْمَى بِالْعَيْنِ الْأُخْرَى، فَقُلْنَا لَهُ: مَا تَعْتَبِرُ؟^(٤)
فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أَرْجِعُ عَنْ هَذَا الْإِعْتِقَادِ فَلْيَفْعَلْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَا أَرَادَ.
فَقُمْنَا وَخَرَجْنَا ثُمَّ رَجَعْنَا إِلَيْهِ^(٥) بَعْدَ أُسْبُوعٍ لِنَعْلَمَ إِلَى مَا وَصَلَ حَالُهُ.
فَقِيلَ: إِنَّهُ دُفِنَ وَارْتَدَّ ابْنُهُ وَلَحِقَ بِالرُّومِ غَضَبًا^(٦) عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

١. در «الثاقب» آمده است: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَدْ أَعْمَانِي وَيَسْتَغِيثُ مِنْ وَجَعِ الْعَيْنِ.

٢. در «الثاقب» آمده است: افْتَحِي الْبَابَ فَإِنَّا قَدْ جِئْنَاكَ لِهَذَا الْأَمْرِ.

٣. در «الثاقب» آمده است: فَدَخَلْنَا، فَرَأَيْنَاهُ عَلَى أَفْجِحِ هَيْئَةٍ وَيَسْتَغِيثُ وَ....

٤. در «الثاقب» آمده است: أَمَا تَغْيِرْتُ؟

٥. در «الثاقب»، «ثُمَّ عُدْنَا إِلَيْهِ» ضبط است.

٦. در «الثاقب»، «تَعْصَبًا» ضبط است.

فَرَجَعْنَا وَقَرَأْنَا ﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ﴾ (۱)؛ (۲)

جعفر بن محمد دُورِیستی می گوید: در سال ۴۷۱ [هجری] در مجلس مفید،
ابو عبدالله علیه السلام حضور یافتیم. یک نفر علوی آمد و تأویل رؤیایی را که دید از او
جويا شد، وی پاسخ داد.

وی سپس پرسید: خدای بقای سرور ما را دراز سازد، آیا علم تأویل را
خوانده‌ای [و درس گرفته‌ای]؟

گفت: در [فراگیری] این علم مدتی باقی ماندم و در آن کتاب‌های فراوانی
دارم، آن گاه گفت: کاغذ بگیر و آنچه را املایم کنم بنویس.

گفت: در بغداد، مرد عالمی از اصحاب شافعی، کتاب‌های بسیاری داشت و
فرزندی او را نبود. چون مرگش فرا رسید، شخصی به نام جعفر وَرَاق^(۳) را صدا
زد و به وی وصیت کرد و گفت: هرگاه از دفنم فارغ شدی، کتاب‌هایم را به بازار
فروش ببر و بفروش و بهایی را که از آن به دست آمد، در وجوه مصالحی هزینه
کن که جزئیات آن را نوشته‌ام (و نوشته‌ای را که تفصیل مطالب در آن بود، به وی
سپرد).

[پس از مرگ آن عالم و کفن و دفن وی] در شهر ندا دادند: هرکه می‌خواهد
کتاب بخرد، در بازار فلانی حضور یابد؛ چراکه در آن کتاب‌هایی از میراث فلان
شخص به فروش می‌رسد.

۱. سورة انعام (۶) آیه ۴۵.

۲. الثاقب فی المناقب: ۲۳۶-۲۳۹، حدیث ۲۰۲؛ مدینه المعاجز ۲: ۲۹۳-۲۹۷، حدیث ۵۵۹.

۳. در مأخذ «دقاق» ضبط است.

من بدان بازار رفتم تا کتاب‌هایی را بخرم. در آنجا خلق فراوانی جمع شدند و هرکس از آن کتاب‌ها می‌خرید، جعفر و راق (وصی آن عالم) بهای آن را می‌نوشت. من چهار کتاب در علم تعبیر خریدم و بهای آن را بر ذمه‌ام نوشتم. جعفر بر من و بر هر کسی که از او کتاب می‌خرید شرط می‌کرد که بهای آن را در ظرف یک هفته بپردازد.

چون خواستم برخیزم، جعفر به من گفت: ای شیخ، در جای خویش بمان تا جریانی را که برایم رخ داد تعریف کنم؛ زیرا آن، مذهب را یاری می‌رساند. جعفر به من گفت: رفیقی داشتم که با من علم می‌آموخت. در محله «باب البصره» شخصی به نام «ابو عبدالله محدث» وجود داشت که احادیث را روایت می‌کرد و مردم از وی آنها را فرا می‌گرفتند.

من و دوستم در برهه‌ای از زمان پیش او می‌رفتیم و احادیث را از زبان او می‌نوشتیم. وی هر وقت حدیثی را در فضائل اهل بیت روایت می‌کرد، در آن و در روایتش طعن می‌زد، حتی یکی از روزها در فضائل زهرا (علیها السلام) روایتی را املا کرد، سپس گفت: این روایت برای ما فایده ندارد، فضائل علی و فاطمه است! علی مسلمانان را می‌کشت و به فاطمه (علیها السلام) طعن زد، و درباره او کلمات ناپسندی را بر زبان آورد.

جعفر گفت: به رفیقم گفتم: سزاوار نیست از این شخص علم بیاموزیم، وی دین و دیانتی ندارد، پیوسته درباره علی و فاطمه زبان‌درازی می‌کند و مذهب مسلمانان، این نیست.

رفیقم گفت: راست می‌گویی، حق داریم که پیش شخص دیگری برویم و نزد وی بازنگردیم.

در آن شب خواب دیدم که به سمت مسجد جامع می‌روم، نگاه کردم، چشمم به ابو عبدالله محدّث افتاد و امیرالمؤمنین را دیدم که بر الاغ مصری سوار است و سوی مسجد جامع می‌رود. گفتم: واویلا، اکنون با شمشیر گردن او را می‌زند. چون آن حضرت به ابو عبدالله محدّث نزدیک شد، با عصا به چشم راست او زد و فرمود: ای ملعون، چرا من و فاطمه را دشنام می‌دهی؟

ابو عبدالله محدّث، دست بر چشم راست نهاد و گفت: آخ! چشمم! جعفر می‌گوید: از خواب بیدار شدم و خواستم پیش رفیقم بروم و آنچه را دیدم برایش حکایت کنم، ناگهان دیدم که او رنگ پریده نزد آمد و گفت: می‌دانی چه شده است؟ گفتم: نه.

گفت: دیشب خوابی درباره ابو عبدالله محدّث دیدم و همان خوابی را که من دیدم، بی‌کم و کاست، بیان داشت.

به او گفتم: من هم مانند این خواب را دیدم و می‌خواستم نزدت بیایم و آن را برایت تعریف کنم. اکنون بیا با هم با مصحف (قرآن) پیش او رویم تا سوگند یاد کنیم که ما این خواب را دیدیم و تبانی نکرده‌ایم. او را در این باره نصیحت کنیم تا از این اعتقاد برگردد.

برخاستیم و به در خانه‌اش رفتیم، دیدیم در بسته است. در را کوبیدیم، کنیزی آمد و گفت: وی الآن نمی‌تواند کسی را ببیند [سپس آن کنیز در را بست] و بازگشت.

بار دیگر در را کوبیدیم، آن کنیز آمد و گفت: امکان ملاقات وجود ندارد.

پرسیدیم: او را چه شده است؟

کنیز گفت: وی دست بر چشم دارد و از نیمه شب [تاکنون] داد می‌زند و می‌گوید: علی بن ابی طالب کورم کرد!

به آن کنیز گفتیم: در را باز کن تا او را ببینیم.

کنیز در را گشود، داخل شدیم [دیدیم] فریاد می‌زند و می‌گوید: مرا چه به علی بن ابی طالب! به او کاری نداشتم، وی دیشب با عصا به چشمم زد و کورم ساخت.

جعفر می‌گوید: خوابمان را برایش تعریف کردیم و گفتیم از اعتقادی که داری برگرد و درباره علی زبان‌درازی مکن.

وی گفت: خدا شما را جزای خیر ندهد، اگر علی بن ابی طالب چشم دیگرم را هم کور سازد او را بر ابوبکر و عمر مقدم نمی‌دارم.

از نزد وی برخاستیم و گفتیم: در این مرد خیری نیست، و پس از سه روز برگشتیم تا حالش را بدانیم. چون بر وی درآمدیم، دریافتیم چشم دیگرش هم کور شده است. به او گفتیم: عبرت نمی‌گیری؟!

وی گفت: نه والله، از این اعتقاد بر نمی‌گردم، علی بن ابی طالب هر کار می‌خواهد بکند.

برخاستیم و بیرون آمدیم، سپس - بعد از یک هفته - سویش بازگشتیم تا بدانیم حال و روزش به کجا رسید.

گفتند: وی [مرد و] دفن شد و فرزندش مرتد گشت و از سر خشم و کینه بر علی بن ابی طالب، به روم پیوست.

بازگشتیم و این آیه را می‌خواندیم: «بریده شد نسل قومی که ظلم کردند و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است».

[یاد آوری]

صاحب کتاب مناقب، بعد از نقل این حدیث می‌گوید:

این ماجرا را از نسخه‌ای که جعفر دُورِیستی به خط خویش نوشت و در سال ۴۷۱ [هجری] از عربی به فارسی برگرداند،^(۱) نوشتم و من بار دیگر در شهر کاشان آن را از فارسی به عربی برگرداندم (و توفیق از خداست) مثل همین سال،^(۲) سال ۵۶۰ [هجری].^(۳)

حدیث (۵۷)

ذبح حَمْدانِ عَدَوی به سبب آنچه از وی در حق امیرالمؤمنین علیه السلام

بروز یافت

ارشاد القلوب، اثر دَیْلَمی رحمته الله.

دَیْلَمی رحمته الله می‌گوید:

رُویِ اِنَّهُ كَانَ بِلَدِّ الْمَوْصِلِ شَخْصٌ يُقَالُ لَهُ حَمْدَانُ الْعَدَوِيِّ،^(۴) وَكَانَ شَدِيدَ الْعَدَاوَةِ كَثِيرَ الْبَغْضِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام،^(۵) فَإِذَا أَرَادَ بَعْضُ أَعْيَانِ الْمَوْصِلِ الْحَجَّ فَجَاءَ إِلَيْهِ لِيُودِّعَهُ، وَقَالَ: إِنِّي قَدْ عَزَمْتُ^(۶) عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْحَجِّ، فَإِنْ كَانَ لَكَ

۱. در «الثاقب» (نسخه نور ۳/۵) سال ۴۷۳ ضبط است.

۲. در نسخه‌ای که از آن این عبارت را نقل کردیم، به همین گونه «مثل هذه السنة» (مثل همین سال) ضبط است. به نظر می‌رسد «فی هذه السنة» (در این سال) درست است و دانای واقعی خداست (مؤلف رحمته الله).

۳. الثاقب فی المناقب: ۲۳۹.

۴. در «ارشاد القلوب» آمده است: حَمْدَانُ بْنُ حَمْدُونِ الْعَدَوِيِّ؛ در «بحار»، «احمد بن حمدون بن الحارث العدوی» ضبط است.

۵. در «ارشاد القلوب» آمده است: شدید العناد، کثیر البغض لعلی بن ابی طالب علیه السلام.

۶. در «ارشاد القلوب»، «إِنِّي عَزَمْتُ» ضبط است.

حَاجَةٌ هُنَاكَ عَرَفْنِي حَتَّى أَقْضِيَهَا. ^(١)

فَقَالَ: إِنَّ لِي حَاجَةً مُهِمَّةً وَهِيَ عَلَيْكَ سَهْلَةٌ.

فَقَالَ لَهُ: عَرَفْنِي حَتَّى أَقْضِيَهَا. ^(٢)

قَالَ: إِذَا وَرَدَتِ الْمَدِينَةُ وَزُرْتَ النَّبِيَّ ﷺ فَخَاطِبُهُ عَنِّي وَقُلْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَعْجَبَكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى زَوَّجْتَهُ ابْنَتَكَ؛ عِظْمُ بَطْنِهِ أَمْ دَقَّةُ سَاقِهِ أَمْ صَلَمَةُ رَأْسِهِ؟! وَعَزَمَ عَلَيْهِ يُبَلِّغَ هَذَا الْكَلَامَ. ^(٣)

فَلَمَّا بَلَغَ الرَّجُلُ الْمَدِينَةَ وَقَضَى أَمْرَهُ نَسِيَ تِلْكَ الْوَصِيَّةَ، فَرَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي مَنَامِهِ وَهُوَ يَقُولُ لَهُ: لِمَ لَا تُبَلِّغَ وَصِيَّةَ فُلَانٍ؟ فَانْتَبَهَ وَمَضَى لَوَقْتِهِ إِلَى الْقَبْرِ الْمُقَدَّسِ ^(٤) وَخَاطَبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِمَا أَوْصَاهُ ^(٥) ذَلِكَ الرَّجُلُ.

ثُمَّ نَامَ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ أَخَذَهُ وَمَشَى هُوَ وَإِيَّاهُ إِلَى مَنْزِلِ ذَلِكَ الرَّجُلِ، وَفَتَحَ الْبَابَ وَأَخَذَ مُدِيَّةً فَذَبَحَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بِهَا، ^(٦) ثُمَّ مَسَحَ الْمُدِيَّةَ بِمِلْحَفَةٍ كَانَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى سَقْفِ بَابِ الدَّارِ فَرَفَعَهُ بِيَدِهِ، وَوَضَعَ الْمُدِيَّةَ تَحْتَهُ وَخَرَجَ.

وَانْتَبَهَ الْحَاجُّ مُتَزَعِجاً مِنْ ذَلِكَ، وَكَتَبَ صُورَةَ الْمَنَامِ هُوَ وَأَصْحَابُهُ.

وَانْتَهَى الْخَبَرُ إِلَى سُلْطَانِ الْمُؤَصِّلِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَأَخَذَ الْجِيرَانَ وَالْمُتَشَبِّهِينَ

١. در «ارشاد القلوب» آمده است: فَعَرَفْنِي حَتَّى تُجِيبَهَا لَكَ.

٢. در «ارشاد القلوب» آمده است: فَقَالَ قُلُوبًا حَتَّى أَفْعَلَهَا.

٣. در «ارشاد القلوب» آمده است: ... وَزُرْتَ النَّبِيَّ الْمَكْرُمَ ... مَاذَا أَعْجَبَكَ ... وَخَلَّفَهُ وَعَزَمَ عَلَيْهِ أَنْ يُبَلِّغَ ...

٤. در «ارشاد القلوب»، «القبر المقدس» ضبط است.

٥. در «ارشاد القلوب»، «بِمَا وَصَّاهُ» ضبط است.

٦. در «ارشاد القلوب»، «بِهَا» نیست.

وَرَمَاهُمْ فِي السَّجَنِ، وَاسْتَعَجَبَ أَهْلُ الْمَوْصِلِ مِنْ قَتْلِهِ! حَيْثُ لَمْ يَجِدُوا نَقَباً وَلَا أَثَرَ تَسْلِقٍ^(۱) عَلَى الْحَائِطِ وَلَا بَاباً مَفْتُوحاً، وَبَقِيَ السُّلْطَانُ مُتَحَيِّراً فِي أَمْرِهِ مَا يَدْرِي مَاذَا يَصْنَعُ فِي قَضِيَّتِهِ، وَلَمْ يَزَلِ الْجِيرَانُ وَغَيْرُهُمْ فِي السَّجَنِ حَتَّى وَرَدَ الْحَاجُّ مِنْ مَكَّةَ فَلَقِيَ الْجِيرَانَ فِي السَّجَنِ، فَسَأَلَ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ.

فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ فِي اللَّيْلَةِ الْفَلَانِيَّةِ وَجَدَ فُلَانٌ فِي دَارِهِ مَذْبُوحاً^(۲) وَلَمْ يَعْرِفْ قَاتِلَهُ. فَكَبَّرَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ وَقَالَ: أَخْرِجُوا صُورَةَ الْمَنَامِ الْمَكْتُوبَةِ عِنْدَكُمْ، فَأَخْرَجُوهَا فَوَجَدُوا لَيْلَةَ الْمَنَامِ هِيَ لَيْلَةُ الْقَتْلِ.

ثُمَّ مَضَى هُوَ وَأَصْحَابُهُ إِلَى دَارِ الْمَقْتُولِ، وَأَمَرَهُمْ بِإِخْرَاجِ الْمِلْحَفَةِ، وَأَخْبَرَهُمْ بِالْدَمِ الَّذِي كَانَ فِيهَا، فَوَجَدُوهَا كَمَا قَالَ.

ثُمَّ أَمَرَ بِرَفْعِ الْمُرْدِّمِ^(۳) فَرَفَعَ فَوَجَدُوا السَّكِّينَ تَحْتَهُ، فَعَرَفُوا صِدْقَ مَنَامِهِ، فَأُفْرِجَ^(۴) عَنِ الْمَحْبُوسِينَ، وَرَجَعَ أَهْلُ الْمَقْتُولِ وَكَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ إِلَى الْإِيمَانِ؛^(۵)

روایت است که در شهر موصل شخصی بود که حَمْدَانِ عدوی نامیده می شد و عداوت شدید و کینه فراوانی به امیرالمؤمنین علیه السلام داشت. یکی از اعیان اهل موصل خواست به حج رود، برای خدا حافظی نزد حَمْدَانِ آمد و گفت: تصمیم دارم سوی حج رهسپار شوم، اگر در آنجا حاجتی داری بگو تا برآورم.

۱. در «ارشاد القلوب»، «اثر تسلُّق» ضبط است.

۲. در «ارشاد القلوب» آمده است: وجد فُلَاناً مَذْبُوحاً فِي دَارِهِ.

۳. در «ارشاد القلوب»، «بِرَفْعِ السَّقْفِ» و در «بحار»، «بِرَفْعِ الْمُرْدِّمِ» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب» آمده است: فَأُخْرِجَ الْمَحْبُوسِينَ؛ در «بحار»، «وَأُفْرِجَ عَنِ الْمَحْبُوسِينَ» ضبط است.

۵. ارشاد القلوب ۲: ۴۳۳ - ۴۳۴؛ بحار الأنوار ۲۴: ۱۰ - ۱۱؛ كشف اليقين: ۴۸۰ - ۴۸۲ (هر سه مأخذ با تفاوت در شماری از الفاظ و عبارات).

حَمْدان گفت: حاجت مهمی دارم که انجامش برایت آسان است.
وی گفت: آن را بگو تا برآورم.

حَمْدان گفت: وقتی به مدینه درآمدی و پیامبر ﷺ را زیارت کردی، از طرف من او را خطاب کن و بگو: ای رسول خدا، از چه چیز علی بن ابی طالب خویشت آمد که دخترت را به او دادی؟! شکم گنده یا ساق باریک یا طاسی سرش؟! و تأکید کرد که این سخن را به پیامبر برساند.

چون موصلی به مدینه رسید و اعمالش را انجام داد، آن وصیت را از یاد برد. امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او می فرمود: چرا وصیت فلانی را [به پیامبر] نرساندی؟ از خواب بیدار شد و همان وقت سوی قبر مقدس پیامبر رفت و رسول خدا ﷺ را به آنچه آن مرد سفارش کرد، مخاطب ساخت.

سپس خوابید و خواب دید که امیرالمؤمنین دست او را گرفت و آن حضرت به همراه او سوی منزل حَمْدان به راه افتادند. امام علیه السلام در را گشود و کاردی گرفت و حَمْدان را سر برید، سپس [خون] کارد را به لحافی که روی حَمْدان بود کشید، آن گاه سمت سقف در خانه آمد، آن را با دست بلند کرد و کارد را زیرش گذاشت و بیرون آمد.

حاجی موصلی هراسان از این کار، بیدار شد و او و یارانش صورت خواب را نوشت.

خبر قتل حَمْدان در آن شب به سلطان موصل رسید. وی همسایگان و کسانی را که در معرض اتهام بودند، گرفت و به زندان افکند و اهل موصل از قتل وی در شگفت ماندند؛ زیرا سوراخ و رخنه و اثر بالا رفتن از دیوار و در گشوده‌ای

نیافتند و سلطان در امر وی حیران ماند که چه کند و همسایه‌ها و غیر آنها در زندان ماندند تا اینکه حاجیان از مکه آمدند و همسایگاه را در زندان دیدار کردند و از سبب آن پرسیدند.

گفتند: فلانی را در فلان شب در خانه‌اش با سر بریده یافتند و قاتل وی دانسته نشد.

موصلی و اصحابش تکبیر سر دادند. موصلی گفت: صورت خوابی را که نزدتان مکتوب است بیرون آورید، آن را درآوردند و دریافتند شبی که موصلی آن خواب را دید، همان شب قتل است.

سپس موصلی و یارانش به خانه مقتول رفتند. موصلی از آنها خواست لحاف را بیرون آورند و آنها را به خونی که در لحاف بود خبر داد، آنها خون را همان گونه که موصلی گفت یافتند.

آن گاه موصلی امر کرد که آن پارچه کهنه را بردارند. آن را برداشتند و چاقو را زیر آن یافتند و به راست بودن خواب موصلی پی بردند. از این رو، زندانیان آزاد شدند و خانواده مقتول و بسیاری از مردم موصل به ایمان بازگشتند.

حدیث (۵۸)

ذبح شخصی که علی علیه السلام را دشنام می‌داد در بسترش به امر آن

حضرت در خواب

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از عثمان بن عفان سجستانی، از محمد بن عبّاد، نقل است که گفت:

كَانَ فِي جَوَارِي رَجُلٌ صَالِحٌ، فَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِهِ عَلَى شَفِيرِ الْحَوْضِ

وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَسْقِيَانِ الْأُمَّةَ. قَالَ: فَاسْتَسْقَيْتُ أَنَا، فَأَبَيَا عَلَيَّ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَسْأَلُهُ، فَقَالَ: لَا تَسْقُوهُ؛ لَأَنَّ فِي جَوَارِهِ رَجُلًا يَلْعَنُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَمْنَعُهُ. ^(١) فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا أَقْدِرُ عَلَى مَنَعِهِ، ^(٢) فَدَفَعَ إِلَيَّ سِكِّينًا فَقَالَ: اذْهَبْ فَادْبَحْهُ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ وَدَبَحْتُهُ ثُمَّ رَجَعْتُ ^(٣) فَدَفَعْتُ السِّكِّينَ إِلَيْهِ. فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، اسْقِهِ، فَسَقَانِي، فَأَخَذْتُ الْكَأْسَ بِيَدِي وَلَا أَدْرِي أَشْرَبْتُ أَمْ لَا فَانْتَبَهْتُ وَإِذَا أَنَا بِوَلُولَةٍ وَيَقُولُونَ: فَلَانَ ذُبِحَ عَلَى فِرَاشِهِ. فَأَخَذَ الشَّرْطَةَ ^(٤) الْجِيرَانَ، فَقُمْتُ إِلَى الْأَمِيرِ وَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! ^(٥) هَذَا أَنَا فَعَلْتُهُ وَالْقَوْمُ بُرَاءُ، وَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَا. فَقَالَ: اذْهَبْ جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا؛ ^(٦)

محمد بن عبّاد می گوید: در همسایگی ام شخص صالحی بود. در خواب پیامبر ﷺ را دید که کنار حوض است و حسن و حسین علیهما السلام اُمت را سیراب می سازند. گفت: من آب خواستم، آن دو مرا آب ندادند. پیش پیامبر ﷺ رفتم تا علّت را بپرسم. فرمود: او را آب ندهید؛ زیرا در همسایگی اش شخصی است که علی علیه السلام را لعن می کند و او آن شخص را از این کار باز نمی دارد.

١. در «مناقب» آمده است: فَإِنَّ فِي جَوَارِكِ رَجُلًا يَلْعَنُ عَلِيًّا فَلَمْ يَمْنَعُهُ.

٢. این عبارت، در «مناقب» و «بحار» نیست.

٣. در «مناقب» و «بحار»، «ثُمَّ رَجَعْتُ» وجود ندارد.

٤. در «مناقب» و «بحار» آمده است: وَأَخَذَ الشَّرْطَ

٥. واژه «الأمير» در «مناقب» نیست.

٦. مناقب آل ابی طالب ٢: ٣٤٥؛ بحار الأنوار ٣٩: ٣٢٠ - ٣٢١؛ مدينة المعاجز ٢: ٢٨٦ - ٢٨٧،

حدیث ٥٥٥؛ نیز بنگرید به، آمالی طوسی: ٧٣٦ - ٧٣٧، حدیث ١٥٣٦.

گفتم: ای رسول خدا، قدرت ندارم او را منع کنم. پیامبر ﷺ چاقویی به من داد و فرمود: برو سرش را ببر.

می‌گوید: بیرون آمدم و آن مرد را سر بردم، سپس بازگشتم و چاقو را به پیامبر دادم.

پیامبر فرمود: ای حسین، او را آب بده. کاسه [آب] را با دست گرفتم، نمی‌دانم آشامیدم یا نه. از خواب بیدار شدم، ولوله مردم را شنیدم، می‌گفتند: فلانی بر بسترش ذبح شده است!

مأموران همسایگان را گرفتند. من برخاستم و پیش امیر رفتم و گفتم: خدا امیر را به سامان دارد! من این کار را کردم و مردم بی‌گناه‌اند و ماجرا را برایش نقل کردم.

امیر گفت: برو، خدا جزای خیرت دهد.

حدیث (۵۹)

بیرون آمدن دست از قبر رسول خدا ﷺ آن گاه که علی را به مسجد بردند بصائر الدرجات، اثر صفار رحمه الله.

از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد سلمی، ^(۱) از عبدالله بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

لَمَّا أُخْرِجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^(۲) مُلَبَّيًّا، وَقَفَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ وَقَالَ: ﴿يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾ ^(۳).

۱. در «بصائر» و «بحار» و... به جای «سلمی» واژه «مُسلّی» ضبط است.

۲. در «بصائر» و «بحار» آمده است: لَمَّا أُخْرِجَ بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۰.

قَالَ: فَخَرَجْتُ يَدٌ مِنْ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَعْرِفُونَ أَنَّهَا يَدُهُ وَصَوْتُ يَعْرِفُونَ أَنَّهُ صَوْتُهُ نَحْوَ أَبِي بَكْرٍ: يَا هَذَا ^(۱) ﴿أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾ ^(۲)؛ ^(۳)

امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که گریبان علی را گرفتند و او را کشان کشان بیرون آوردند، نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و فرمود: «ای فرزند مادرم، این قوم بی چاره‌ام یافتند و نزدیک بود مرا بکشند».

می‌گوید: دستی و صدایی از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوی ابوبکر بیرون آمد که می‌دانستند آن دست و صدا، از پیامبر است [و می‌فرمود]: ای ابوبکر «آیا به کسی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید (و آن گاه به صورت انسان راست و درست کرد) کفر ورزیدی؟!».

[یاد آوری]

می‌گویم: مثل این روایت (از نظر سند و متن) از «الإختصاص» نقل است. ^(۴)

حدیث (۶۰)

خروج کف دست از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یک بار دیگر

از الاختصاص، اثر شیخ مفید رحمته الله.

از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از خالد بن ماض قلایسی

۱. کلمه «یا هذا» در «بصائر» (نسخه نور ۳/۵) نیست، ولی در شماری از مآخذ آمده است.

۲. سوره کهف (۱۸) آیه ۳۷.

۳. بصائر الدرجات ۱: ۲۷۵، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۲۸: ۲۲۰، حدیث ۱۰.

۴. الإختصاص: ۲۷۴-۲۷۵.

و محمد بن حماد، از محمد بن خالد طيالسی، از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

لَمَّا اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ أَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام، فَقَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ اسْتَخْلَفَ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: فَمَنْ جَعَلَهُ كَذَلِكَ؟ ^(۱)

قَالَ: الْمُسْلِمُونَ رَضُوا بِذَلِكَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: وَاللَّهِ لَا سُرْعَ مَا خَالَفُوا رَسُولَ اللَّهِ وَنَقَضُوا عَهْدَهُ، وَلَقَدْ سَمَوُهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ، وَاللَّهِ مَا اسْتَخْلَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: كَذِبْتَ، فَعَلَ اللَّهُ بِكَ وَفَعَلَ.

فَقَالَ لَهُ: إِنْ تَشَاءُ بُرْهَانُ ذَلِكَ فَعَلْتُ.

فَقَالَ عُمَرُ: مَا تَزَالُ تَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي حَيَاتِهِ وَيَعْدُ مَوْتِهِ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: انْطَلِقْ بِنَا ^(۲) لِنَعْلَمَ أَتَيْنَا الْكَذَّابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ.

فَانْطَلَقَ مَعَهُ حَتَّى أَتَيَا الْقَبْرَ إِذَا بِكَفٍّ عَلَيْهَا مَكْتُوبٌ: ^(۳) أَكْفَرْتَ يَا عُمَرُ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ^(۴).

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: رَضِيتَ، لَقَدْ فَضَحَكَ اللَّهُ ^(۵) فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَمَاتِهِ؛ ^(۶)

۱. در «الإختصاص»، «لذلك» ضبط است.

۲. در «الإختصاص» و «بحار» آمده است: انطلق بنا يا عمر ...

۳. در «الإختصاص» و «بحار»، «إذا كفَّ فيها مكتوب» ضبط است.

۴. سوره كهف (۱۸) آیه ۳۷.

۵. در «الإختصاص» و «بحار» آمده است: أَرْضِيتَ والله لقد فضحك الله ...

۶. الإختصاص: ۲۷۴؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۲۹ - ۲۳۰، حدیث ۳۹.

امام صادق علیه السلام می فرماید: چون ابوبکر خلافت را به دست گرفت، عُمَر رو به علی کرد و گفت: مگر نمی دانی که ابوبکر خلیفه شد؟!
 امام علیه السلام پرسید: چه کسی او را خلیفه ساخت؟
 عُمَر گفت: مسلمانان بدان راضی شدند.

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند [این امت] چقدر زود با رسول خدا مخالفت ورزیدند و عهدش را شکستند! ابوبکر را به نامی صدا زدند که از آن او نیست.
 والله، رسول خدا ابوبکر را جانشین خود نساخت.

عُمَر گفت: دروغ می گویی، سروکارت را به خدا وامی نهم.
 علی علیه السلام فرمود: اگر برهان آن را بخواهی، می آورم.
 عُمَر گفت: دست بردار نیستی، در زندگی پیامبر و پس از مرگ او دروغ می بافی.

علی علیه السلام فرمود: بر خیز بیا تا بدانیم کدام یک از ما در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از ممات او بر او دروغ می بندد.

عُمَر با امام علیه السلام رهسپار شد تا اینکه به [نزد] قبر پیامبر درآمدند، ناگهان کفِ دستی نمایان شد که بر آن این نوشته بود: ای عُمَر «آیا به کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید و آن گاه به صورت شخصی راست و درست کرد، کفر ورزیدی؟!».

علی علیه السلام فرمود: [ای عُمَر] حال راضی شدی؟! رسول خدا در حیات و بعد از ممات تو را رسوا ساخت.

[یاد آوری]

می‌گویم: در «بصائر الدرجات» از عبدالله بن محمد، به اسنادی که آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند، مانند این روایت (با اندکی اختلاف در بعضی الفاظ) نقل است.^(۱)

حدیث (۶۱)

حدیث تبدیل دیوار به طلا و اسلام یهودی به خاطر این اعجاز

الیقین، اثر سید بن طاووس رحمته الله.

در این کتاب (به نقل از جزء عتیق که در آن فضائل امیرالمؤمنین هست) به روایت از جعفر بن حسین بن حسین بن عبدلویه، آمده است که گفت:

و نیز برایم حدیث کرد ابد الله تمکینه،^(۲) گفت: برایم حدیث کرد در مشهد پیامبر صلی الله علیه و آله مؤدبی (در نعمانیه) از اهل سنت و جماعت (وی حافظ و ادیب بود و سن او به ۸۰ سال می‌رسید) گفت: برایم حدیث کرد پدرم (وی نیز در ادب و معرفت و حفظ مانند او بود) گفت: برایم حدیث کرد رباحی^(۳) (در بصره) از شیوخ خود، گفت:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دَخَلَ يَوْمًا إِلَى مَنْزِلِهِ فَالْتَمَسَ شَيْئًا مِنَ الطَّعَامِ، فَاجَابَتْهُ الزَّهْرَاءُ فَاطِمَةُ عليها السلام فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ وَإِنِّي مُنْذُ يَوْمَيْنِ أُعْلِلُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عليهما السلام.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۷۵-۲۷۶، حدیث ۶.

۲. در «الیقین» ضبط بدین گونه است: أَيْدَ الله تمکینه.

۳. در «الیقین» و «بحار»، «الرباحی» ضبط است.

فَقَالَ: أُعْطِينَا ^(١) مِرْطًا نَضَعُهُ عِنْدَ بَعْضِ النَّاسِ عَلَى شَيْءٍ فَأُعْطِي، فَخَرَجَ ^(٢) إِلَى يَهُودِيٍّ كَانَ فِي جِيرَانِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَخَا تُبْعِ الْيَهُودَ، أُعْطِنَا عَلَى هَذَا الْمِرْطِ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ.

فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ الْيَهُودِيُّ الشَّعِيرَ فَطَرَحَهُ فِي كُمِّهِ وَمَشَى عَلَيْهِ خُطَوَاتٍ، فَنَادَاهُ الْيَهُودِيُّ: أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا وَقَفْتَ لِأَشَافِهَكَ. فَجَلَسَ وَلَحِقَهُ فَقَالَ لَهُ: ابْنُ عَمِّكَ يَزْعُمُ أَنَّهُ حَبِيبُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ وَخَالِصَتُهُ وَأَنَّهُ أَشْرَفُ الرُّسُلِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَقُلْ لَهُ لِيَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يُغْنِيَكُمْ عَنْ هَذِهِ الْفَاقَةِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا.

فَأَمْسَكَ عَلَيْهِ سَاعَةً وَنَكَتَ بِإِصْبَعِهِ الْأَرْضَ وَقَالَ لَهُ: يَا أَخَا تُبْعِ الْيَهُودَ، وَاللَّهِ إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَوْ أَقْسَمُوا عَلَيْهِ أَنْ يُحَوِّلَ هَذَا الْجِدَارَ ذَهَبًا لَفَعَلَ. قَالَ: فَانْقَلَبَ ^(٣) الْجِدَارُ ذَهَبًا فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَغْنِيكَ إِنَّمَا ضَرَبْتُكَ مَثَلًا. فَاسْلَمْ الْيَهُودِيُّ؛ ^(٤)

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به منزلش درآمد و اندکی طعام (غذا و خوراک) خواست. فاطمه علیها السلام او را اجابت کرد و فرمود: نزد من چیزی نیست و دو روز است که حسن و حسین علیهما السلام را سرگرم می سازم.

امام علیه السلام فرمود: عبا را بده تا نزد بعضی از مردم [گرو] نهیم و چیزی بستانیم. عبا به آن حضرت داده شد، وی پیش یک یهودی که همسایه اش بود رفت

١. در «الیقین» و «بحار»، «أَعْطُونَا» ضبط است.

٢. در «بحار»، «فَخَرَجَ بِهِ» ضبط است.

٣. در «الیقین» و «بحار»، «فَانْقَلَبَ» ضبط است.

٤. الیقین: ٤٥٤-٤٥٥؛ بحار الأنوار ٤١: ٢٥٨-٢٥٩، حدیث ١٩.

و فرمود: ای برادر تبع یهود، در برابر [رهن] این عبا صاعی از شعیر به ما ارزانی دار.

یهودی شعیر را آورد و در توبره آن حضرت انداخت و امام علیه السلام به راه افتاد. چند گام که پیمود، یهودی صدا زد: ای امیرالمؤمنین، تو را قسم می‌دهم که بایست تا رو در رو با تو سخن گویم.

امام علیه السلام نشست و یهودی به آن حضرت رسید و گفت: پسر عمویت می‌پندارد که حبیب خدا و از خواص و برگزیده اوست و برترین پیامبران نزد خداست، به او بگو تا از خدا بخواهد شما را از این فقری که در آنید، درآورد و بی‌نیاز سازد.

امام علیه السلام لحظه‌ای خاموش ماند و با انگشت به زمین خط کشید و فرمود: ای برادر تبع یهودی، والله، برای خدا بندگان است که اگر او را قسم دهد این دیوار را طلا سازد، خدا این کار را می‌کند.

می‌گوید: [در پی این سخن] دیوار تبدیل به طلا شد. علی علیه السلام فرمود: [ای دیوار] نخواستم طلا شوی، تنها تو را مثال زدم. [در پی این اعجاز] آن یهودی اسلام آورد.

حدیث (۶۲)

حدیث شفا دادن علی علیه السلام کنیز کور را و ماجرای که میان آن کنیز

و اَعْمَش روی داد

تفسیر فرات اثر فرات بن ابراهیم رضی الله عنه.

فرات رضی الله عنه می‌گوید: برایم حدیث کرد علی بن محمد بن مخلد جُغَفی - به طور مُعَنَّع - از اَعْمَش که گفت:

خَرَجْتُ حَاجًّا إِلَى مَكَّةَ، فَلَمَّا صِرْتُ بِفَيْدٍ ^(١) رَأَيْتُ عَمِيَاءَ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ
تَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ^(٢) وَآلِهِ رُدَّ عَلَيَّ بَصْرِي.
قَالَ: فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَوْلِهَا وَقُلْتُ لَهَا: أَيُّ حَقٍّ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ؟! وَإِنَّمَا الْحَقُّ لَهُ
عَلَيْهِمْ.

فَقَالَتْ لِي: مَهْ يَا لُكْعَ، وَاللَّهِ مَا ارْتَضَى هُوَ حَتَّى حَلَفَ بِحَقِّهِمْ، فَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ
عَلَيْهِ حَقًّا مَا حَلَفَ بِهِ.

قَالَ، قُلْتُ: وَأَيُّ مَوْضِعٍ حَلَفَ؟
قَالَتْ قَوْلُهُ: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ ^(٣) وَالْعَمْرُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ:
الْحَيَاةُ.

قَالَ: فَقَضَيْتُ حَاجَّتِي ثُمَّ رَجَعْتُ فَإِذَا هِيَ مُبْصِرَةٌ وَهِيَ تَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ، أَحِبُّوا
عَلِيًّا فَحُبُّهُ يُنْجِيكُمْ مِنَ النَّارِ.

فَسَلَّمْتُ عَلَيْهَا وَقُلْتُ: أَلَسْتُ الْعَمِيَاءَ بِالْأَمْسِ تَقُولِينَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، رُدَّ عَلَيَّ بَصْرِي؟
قَالَتْ: بَلَى.

قُلْتُ: حَدِّثِيْنِي بِقَضِيَّتِكَ.
قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا جُرَّتْنِي إِذْ وَقَفَ عَلَيَّ رَجُلٌ، فَقَالَ لِي: إِنَّ رَأْيْتَ مُحَمَّدًا وَآلَهُ
تَعْرِفِينَهُ؟ قُلْتُ: لَا وَلَكِنْ بِالْأَدْلَاءِ الَّتِي جَاءَتْنَا.

قَالَتْ: فَبَيْنَا هُوَ يُخَاطِبُنِي إِذْ أَتَانِي رَجُلٌ آخَرُ مُتَوَكِّنًا عَلَى رَجُلَيْنِ، فَقَالَ: مَا قِيَامُكَ

١. در «تفسير فرات» و «بحار» آمده است: فَلَمَّا انصرفْتُ بعيداً

٢. در «بحار» آمده است: تَقُولُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ

٣. سورة حجر (١٥) آیه ٧٢.

مَعَهَا؟ قَالَ: إِنَّهَا تَسْأَلُ رَبَّهَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا بَصَرَهَا. قَالَ: فَادْعُ اللَّهَ لَهَا، فَدَعَا رَبَّهُ ^(۱) وَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْ بَيْدِهِ فَأَبْصَرَتْ. فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالَ: أَنَا مُحَمَّدٌ وَهَذَا عَلِيٌّ، قَدْ رَدَّ اللَّهُ بَصْرَكَ، ^(۲) أَقْعُدِي فِي مَوْضِعِكَ هَذَا حَتَّى يَرْجِعَ النَّاسُ وَأَعْلِمِيهِمْ أَنَّ حُبَّ عَلِيٍّ ^(۳) يُنْجِيهِمْ مِنَ النَّارِ؛

اَعْمَش می گوید: به قصد [انجام] حج سوی مکه رهسپار شدم. چون به «فید» ^(۴) در آمدم، کنیز کوری را در راه دیدم که می گفت: خدایا، به حق محمد و آلش از تو می خواهم که بینایی ام را برگردانی.

اَعْمَش می گوید: از سخنش تعجب کردم و گفتم: محمد و آلش چه حقی بر خدا دارند؟! این خداست که بر آنها حق دارد.

کنیز گفت: آرام، ای نادان! والله، خدا - خود - راضی نشد تا اینکه به حق ایشان قسم خورد. اگر محمد بر خدا حق نداشت، خدا بدان سوگند یاد نمی کرد. پرسیدم: در کجای قرآن خدا به محمد سوگند خورد؟

کنیز گفت: این سخن خدا که: «به جان تو سوگند، آنان در مستی شان سرگردانند»، «عَمَر» در کلام عرب به معنای «حیات» است.

اَعْمَش می گوید: حج را گزاردم و بازگشتم، دیدم آن کنیز بیناست و می گوید: ای مردم، علی را دوست بدارید، حُب او شما را از دوزخ می رهاوند.

۱. در «تفسیر فرات» آمده است: ... عَلَيْهَا بَصَرَهَا فَادْعُ اللَّهَ لَهَا، قَالَتْ فَدَعَا رَبَّهُ ...

۲. در «تفسیر فرات» آمده است: ... عَلَيْكَ بَصْرُكَ ...

۳. تفسیر فرات کوفی: ۲۲۸، حدیث ۳۰۶؛ بحار الأنوار ۴۳: ۴۴ - ۴۵، حدیث ۱۷.

۴. در «تاج العروس ۵: ۱۷۳» آمده است: فَيْد، آبگاهی است ... مکانی در صحرا ... قلعه‌ای ... شهری کوچک در راه مکه ... که در میان آن دژی با در آهنین است ... شهری در نجد در راه حاجیان عراق ... قریه‌ای میان مکه و کوفه.

به آن کنیز سلام کردم و گفتم: آیا چندی پیش کور نبودى، مى گفتى: خدايا به حقّ محمد و آلش از تو مسئلت دارم که بينايى ام را بازگردانى؟
وى گفت: چرا.

گفتم: ماجرايت را بگو.

گفت: والله، به محض آنکه از اينجا رفتى، شخصى در مقابلم ايستاد و پرسيد: اگر محمد و آلش را بينى، مى شناسى؟ گفتم: نه، ليکن به دليل هاى که به ما رسيده است [به آنها شناخت دارم].

در اين هنگام که آن مرد با من گفت و گو مى کرد، مرد ديگرى که بر دو نفر تکیه داشت، آمد و [از آن شخص] پرسيد: ايستادنت با اين کنيز برای چيست؟
وى گفت: او از پروردگار خواست که به حقّ محمد و آلش، بينايى اش را برگرداند. وى گفت: برايش دعا کن. آن شخص سوى پروردگار به دعا پرداخت و با دست بر چشمانم کشيد، بينا شدم. پرسيدم: شما کيديد؟

فرمود: من محمد و اين شخص على است. خدا بينايى ات را برگرداند. در همين جا بنشين تا مردم بازگردند و آنان را بياگاهان که حبّ على عليه السلام از آتش نجاتشان مى دهد.

حديث (۶۳)

آوردن على عليه السلام عيال يکى از شيعيان را از شام نزد او و شگفتى هاى ديگر
تفسير امام عسکرى عليه السلام.

[در اين کتاب روايت است که:]

إِنَّ رَجُلًا مِنْ مُحِبِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^(۱) كَتَبَ إِلَيْهِ مِنَ الشَّامِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،

۱. در «تفسير امام» آمده است: فَإِنَّ رَجُلًا مِنْ مُحِبِّيهِ ...

إِنِّي ^(۱) بَعِيَالِي مُثْقَلٌ وَعَلَيْهِمْ إِنْ خَرَجْتُ خَائِفٌ وَبِأَمْوَالِي الَّتِي أَخْلَفْتُهَا ضَنِينٌ، ^(۲) وَأُحِبُّ اللَّحَاقَ بِكَ وَالْكَوْنَ فِي جُمْلَتِكَ وَالْخُفُوفَ فِي خِدْمَتِكَ، فَحَدِّ لِي ^(۳) يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَبَعَثَ إِلَيْهِ عَلِيُّ عليه السلام: أَجْمَعَ أَهْلَكَ وَعِيَالَكَ وَحَصَلَ عِنْدَهُمْ مَالَكَ وَصَلَّ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ كُلُّهَا وَدَائِعِي عِنْدَكَ بِأَمْرِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قُمْ وَانْهَضْ إِلَيَّ. فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ، وَأَخِيرَ مُعَاوِيَةَ بِهَرَبِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَمَرَ مُعَاوِيَةَ أَنْ تُسَبِّحَ عِيَالَهُ وَأَنْ يُسْتَرْقُوا وَأَنْ تُنْهَبَ أَمْوَالُهُ. ^(۴)

فَذَهَبُوا، فَأَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِبْهَ عِيَالٍ مُعَاوِيَةَ وَحَاشِيَتِهِ وَأَخَصَّ حَاشِيَتِهِ (كَيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ) ^(۵) يَقُولُونَ نَحْنُ أَخَذْنَا هَذَا الْمَالَ وَهُوَ لَنَا، وَأَمَّا عِيَالُهُ فَقَدْ اسْتَرْقَقْنَاهُمْ وَبَعَثْنَاهُمْ إِلَى السُّوقِ، فَكَفُّوا لَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ.

وَعَرَفَ اللَّهُ عِيَالَهُ أَنَّهُ قَدْ أَلْقَى عَلَيْهِمْ شِبْهَ عِيَالٍ مُعَاوِيَةَ وَعِيَالٍ خَاصَّةٍ يَزِيدَ. فَاشْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ أَنْ تَسْرِقَهَا ^(۶) اللَّصُوصُ، فَمَسَخَ اللَّهُ الْمَالَ عَقَارِبَ وَحَيَّاتٍ كُلَّمَا قَصَدَ اللَّصُوصُ لِيَأْخُذُوا مِنْهُ لُدُّعُوا وَلُسِعُوا، فَمَاتَ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَضَنِيَ آخَرُونَ.

۱. در «تفسیر امام»، «أَنَا» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام» آمده است: إِنْ خَرَجْتُ، ضَنِينٌ.

۳. در «تفسیر امام»، «فَجَدَّ لِي» ضبط است.

۴. در «تفسیر امام» آمده است: وَأَنْ يُنْهَبَ مَالُهُ.

۵. در «تفسیر امام» آمده است: ... وَشِبْهَ أَخَصَّ حَاشِيَةَ لِيَزِيدَ [وحاشيته أخص حاشية كيزيد (خ)] بن معاوية.

۶. در «تفسیر امام»، «أَنْ يَسْرِقَهَا» ضبط است.

وَدَفَعَ اللَّهُ عَنْ مَالِهِ ذَلِكَ. ^(۱)

إِلَى أَنْ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَوْمًا لِلرَّجُلِ أُتِحَبُّ أَنْ تَأْتِيَكَ عِيَالُكَ وَمَالُكَ؟
قَالَ: بَلَى.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ بِهِمْ، فَإِذَا بِهِمْ بِحَضْرَةِ الرَّجُلِ لَا يَفْقِدُ مِنْ جَمِيعِ عِيَالِهِ
وَمَالِهِ شَيْئًا. فَأَخْبَرُوهُ بِمَا أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْ شَبِّهِ عِيَالٍ مُعَاوِيَةَ وَخَاصَّتِهِ وَحَاشِيَةِ
يَزِيدَ عَلَيْهِمْ، وَبِمَا مَسَخَهُ مِنْ أَمْوَالِهِ عَقَارَبَ وَحَيَّاتٍ تَلْسَعُ اللَّصَّ الَّذِي يُرِيدُ أَنْ
يَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئًا. ^(۲)

وَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ رَبُّمَا أَظْهَرَ آيَةً لِبَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِيدَ فِي بَصِيرَتِهِ،
وَلِبَعْضِ الْكَافِرِينَ لِيَبَالِغَ فِي الإِعْذَارِ إِلَيْهِ؛ ^(۳)

شخصی از دوستانِ ارانِ امیرالمؤمنین علیه السلام از شام به آن حضرت نوشت: ای
امیرالمؤمنین، عیالم برایم بار سنگینی است [نمی‌توانم آنها را با خود بیاورم] و
اگر [آنان را وانهم و] بیرون آیم بر جانشان بیم دارم و به اموالی که برجای
می‌گذارم حیفم می‌آید و [از سویی] دوست دارم به شما بپیوندم و در زمره‌تان
باشم و سراپا به خدمت شما درآیم. ای امیرالمؤمنین، مرا دریاب [و راه چاره‌ای
برایم بجوی].

علی علیه السلام سویش پیغام فرستاد: اهل و عیالت را گرد آور و مالت را نزدشان
بسپار و برای همه آنها [حفظ عیال و مالت] بر محمد و آل پاکش صلوات

۱. در «تفسیر امام»، «بذلك» ضبط است.

۲. در «تفسیر امام» آمده است: يُرِيدُ أَخَذَ شَيْءٍ مِنْهُ.

۳. تفسیر امام عسکری علیه السلام: ۴۲۳ - ۴۲۴، حدیث ۲۸۹؛ بحار الأنوار ۴۲: ۳۹ - ۴۰، حدیث ۱۳؛

مدینة المعاجز ۱: ۴۳۴ - ۴۳۵، حدیث ۲۹۴.

بفرست و بگو: «خدایا، همه اینها به امر بنده و ولی تو - علی بن ابی طالب - امانت‌هایم پیش توست»، سپس برخیز و سوی ما بیا.

آن مرد این کار را انجام داد و معاویه خبردار شد که وی سوی علی بن ابی طالب گریخت، از این رو، دستور داد عیالش به اسارت درآید و اموالش را بدزدند و غارت کنند.

مأموران برای این کار رفتند. خدا شبهِ عیال معاویه و دور و بری‌هایش و شبهِ خواص معاویه (مانند یزید بن معاویه) را بر آنها افکند، گفتند: ما این مال را ستاندیم و از آن ماست، اهل و عیالش را به بردگی گرفتیم و [برای فروش] به بازار فرستادیم. آنان چون این صحنه را دیدند [از ادامه کار] دست کشیدند.

خدا شبهِ عیال معاویه و عیال خواص یزید را بر عیال آن شخص افکند و عیال او را [بدین صورت] شناساند.

عیال آن شخص، ترسیدند اموالشان را دزدان ببرایند. خدا مال آنها را به صورت عقرب و مار مسخ کرد. هرگاه دزدان می‌خواستند از آن بردارند، نیش می‌خوردند و گزیده می‌شدند، شماری از آنها مردند و شمار دیگر ضعیف و ناتوان گشتند و خدا بدین وسیله نگذاشت دزدان به مال وی دست یابند.

تا اینکه علی علیه السلام روزی به آن شخص گفت: آیا دوست داری عیال و مالت نزدت آیند؟

وی گفت: آری.

علی علیه السلام فرمود: بارالها، آنها را بیاور. ناگهان آنها پیش آن شخص حاضر شدند و از عیال و مالش، چیزی کم نبود. آنها به وی خبر دادند که خدای متعال

شبه عیال معاویہ و خواص و اطرافیان یزید را برایشان می‌افکند و اموالش را به صورت عقرب و مار درمی‌آورد که دزدانی را که می‌خواستند به آنها دستبرد زنند، می‌گزید.

علی علیه السلام فرمود: خدا گاه آیت و معجزه‌ای را برای بعضی از مؤمنان و کافران ظاهر می‌سازد تا بر بصیرت مؤمن بیفزاید و برای کافر عذر و بهانه نماند.

حدیث (۶۴)

حدیث عُمر بعضی از عجایب امیرالمؤمنین علیه السلام و معجزات آن حضرت را برای سلمان (اژدها شدن عصا، رؤیت پیامبر بعد از مرگ) و شگفتی‌هایی که از ابوطالب و عبدالله آشکار شد، و این حدیث،

حدیث طریقی [نابی] است

بحار الأنوار، اثر علامه مجلسی رحمته الله.

در کتاب الفتن بحار، از یکی از کتاب‌های مناقب، از مُفضَّل بن عُمَر از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - بَلَغَهُ عَنْ عُمَرَ بَعْضُ شَيْءٍ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فَقَالَ: إِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ كَيْتٌ وَكَيْتٌ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَفْضَحَكَ، وَجَعَلْتُ كَفَّارَةً ذَلِكَ فَكَ رَقِيبَتِكَ مِنَ الْمَالِ الَّذِي حُمِلَ إِلَيْكَ مِنْ خُرَاسَانَ الَّذِي خُنْتُ فِيهِ اللَّهَ وَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ لَهُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُ وَأَسْقَطَ فِي يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ بِلِسَانٍ كَلِيلٍ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَمَّا الْكَلَامُ، فَلَعَمْرِي قَدْ جَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِي وَوُلْدِي وَمَا كَانُوا بِالَّذِي يُفْشُونَ عَلَيَّ، فَمِنْ أَيْنَ عَلِمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟

وَأَمَّا الْمَالُ الَّذِي وَرَدَ عَلَيَّ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمَ بِهِ إِلَّا الرَّسُولُ الَّذِي أَتَى بِهِ، وَإِنَّمَا هُوَ هَدِيَّةٌ، فَمِنْ أَيْنَ عَلِمَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ وَاللَّهِ ثُمَّ وَاللَّهِ - ثَلَاثًا - إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ سَاحِرٌ عَلِيمٌ.

قَالَ سَلْمَانُ، قُلْتُ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ. فَقَالَ: وَيْحَكَ! اقْبَلْ مِنِّي مَا أَقُولُهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمَ أَحَدٌ بِهَذَا الْكَلَامِ وَلَا أَحَدٌ عَرَفَ خَبَرَ هَذَا الْمَالِ غَيْرِي، فَمِنْ أَيْنَ عَلِمَ؟ وَمَا عَلِمَ هُوَ إِلَّا مِنَ السَّحَرِ، وَقَدْ ظَهَرَ لِي مِنْ سِحْرِهِ غَيْرُ هَذَا.

قَالَ سَلْمَانُ: فَتَجَاهَلْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: بِاللَّهِ ظَهَرَ لَكَ مِنْهُ غَيْرُ هَذَا؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي بِبَعْضِهِ.

قَالَ: إِذَا وَاللَّهِ أَصْدَقُكَ وَلَا أَحَرَفُ قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا مِمَّا رَأَيْتُهُ مِنْهُ، لِأَنِّي أُحِبُّ أَنْ أَطْلِعَكَ عَلَى سِحْرِ صَاحِبِكَ حَتَّى تَجْتَنِبَهُ وَتُفَارِقَهُ، فَوَاللَّهِ مَا فِي شَرْقِهَا وَغَرْبِهَا أَحَدٌ أَسْحَرَ مِنْهُ.

ثُمَّ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَقَامَ وَقَعَدَ، وَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي لَمُشْفِقٌ عَلَيْكَ وَمُحِبٌّ لَكَ، عَلَى أَنَّكَ قَدْ اعْتَزَلْتَنَا وَلَزِمْتَ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَلَوْ مِلْتَ إِلَيْنَا وَكُنْتَ فِي جَمَاعَتِنَا لَأَثَرْنَاكَ وَشَارَكْنَاكَ فِي هَذِهِ الْأَمْوَالِ، فَاحْذَرِ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ وَلَا يَغُرَّنَّكَ مَا تَرَى مِنْ سِحْرِهِ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي بِبَعْضِهِ.

قَالَ: نَعَمْ، خَلَوْتُ ذَاتَ يَوْمٍ أَنَا وَابْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْخُمْسِ، فَقَطَعَ حَدِيثِي وَقَالَ لِي: مَكَانَكَ حَتَّى أَعُودَ إِلَيْكَ، فَقَدْ عَرَضْتُ لِي حَاجَةٌ، فَخَرَجَ،

فَمَا كَانَ بِأَسْرَعٍ أَنْ انْصَرَفَ وَعَلَى عِمَامَتِهِ وَثِيَابِهِ غُبَارٌ كَثِيرٌ.

فَقُلْتُ: مَا شَأْنُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَقْبَلْتُ عَلَى عَسَاكِرِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَفِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ، يُرِيدُونَ بِالْمَشْرِقِ مَدِينَةً يُقَالُ لَهَا صَحُورٌ، فَخَرَجْتُ لِأَسْلَمَ عَلَيْهِ، فَهَذِهِ الْغَبْرَةُ مِنْ ذَلِكَ.

فَضَحِكْتُ تَعَجُّبًا مِنْ قَوْلِهِ وَقُلْتُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، رَجُلٌ قَدْ بَلِيَ فِي قَبْرِهِ وَأَنْتَ تَزْعُمُ أَنَّكَ لَقَيْتَهُ السَّاعَةَ وَسَلَّمْتَ عَلَيْهِ، هَذَا مَا لَا يَكُونُ أَبَدًا.

فَغَضِبَ مِنْ قَوْلِي ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: أَتُكْذِبُنِي؟

قُلْتُ: لَا تَغْضَبْ فَإِنَّ هَذَا مَا لَا يَكُونُ.

قَالَ: فَإِنْ عَرَضْتُهُ عَلَيْكَ حَتَّى لَا تُنْكِرَ مِنْهُ شَيْئًا تُحَدِّثُ لِلَّهِ تَوْبَةً مِمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ؟

قُلْتُ: لَعَمْرُ اللَّهِ فَأَعْرِضْهُ عَلَيَّ.

فَقَالَ: قُمْ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ إِلَى طَرَفِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لِي: يَا شَاكُ غَمَضُ عَيْنَيْكَ، فَعَمَضْتُهُمَا، فَمَسَحَهُمَا ثُمَّ قَالَ: يَا غَافِلُ افْتَحْهُمَا، فَفَتَحْتُهُمَا فَإِذَا أَنَا - وَاللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَ الْمَلَائِكَةِ لَمْ أُنْكِرْ مِنْهُ شَيْئًا، فَبَقِيْتُ وَاللَّهِ مُتَعَجِّبًا أَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ! فَلَمَّا أَطْلُتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ فَعَضَّ الْأَنَامِلَ بِالْأَسْنَانِ فَقَالَ لِي: يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ﴿أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾. ^(١)

قَالَ: فَسَقَطْتُ مَغْشِيًّا عَلَى الْأَرْضِ، فَلَمَّا أَفَقْتُ قَالَ لِي: هَلْ رَأَيْتَهُ وَسَمِعْتَهُ

كَلَامَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: انْظُرْ إِلَى النَّبِيِّ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَا عَيْنَ وَلَا أَثَرَ وَلَا خَبَرَ مِنَ الرَّسُولِ وَلَا مِنْ

تِلْكَ الْخُيُولِ.

فَقَالَ لِي: يَا مَسْكِينُ فَأَحْدِثْ تَوْبَةً مِنْ سَاعَتِكَ هَذِهِ.
 فَاسْتَقَرَّ عِنْدِي فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنَّهُ أَسْحَرُ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَبِاللَّهِ لَقَدْ خِفْتُهُ فِي ذَلِكَ
 الْيَوْمِ وَهَالَنِي أَمْرُهُ، وَلَوْلَا أَنِّي وَقَفْتُ يَا سَلْمَانُ عَلَى أَنَّكَ تُفَارِقُهُ مَا أَخْبَرْتُكَ، فَاكْتُمُ
 هَذَا وَكُنْ مَعَنَا لَتَكُونَ مِنَّا وَإِلَيْنَا حَتَّى أُولَئِكَ الْمَدَائِنَ وَفَارِسَ، فَصِرَ إِلَيْهِمَا وَلَا تُخْبِرِ
 ابْنَ أَبِي طَالِبٍ بِشَيْءٍ مِمَّا جَرَى بَيْنَنَا، فَإِنِّي لَا أَمْنُهُ أَنْ يَفْعَلَ بِي مِنْ كَيْدِهِ شَيْئًا.
 قَالَ: فَضَحِكْتُ وَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتَخَافُهُ؟
 قَالَ: إِي وَاللَّهِ خَوْفًا لَا أَخَافُ شَيْئًا مِثْلَهُ.
 قَالَ سَلْمَانُ: فَتَشَطُّتُ [فَتَشَدَّتْ (ظ)] مُتَجَاهِلًا بِمَا حَدَّثَنِي وَقُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ،
 أَخْبِرْنِي عَنْ غَيْرِهِ فَوَاللَّهِ إِنَّكَ أَخْبَرْتَنِي عَنْ أُعْجُوبَةٍ.
 قَالَ: إِذَا أَخْبَرْتُكَ بِأَعْجَبَ مِنْ هَذَا مِمَّا عَايَنْتُهُ أَنَا بِعَيْنِي.
 قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي.
 قَالَ: نَعَمْ، أَتَانِي يَوْمًا مُغْضِبًا وَفِي يَدِهِ قَوْسُهُ، فَقَالَ لِي: يَا فُلَانُ عَلَيْكَ بِشِيعَتِكَ
 الطُّغَاةِ وَلَا تَتَعَرَّضْ لِشِيعَتِي، فَإِنِّي خَلِيقٌ أَنْ أَتُكَلَ بِكَ.
 فَغَضِبْتُ أَنَا أَيْضًا وَلَمْ أَكُنْ وَقَفْتُ عَلَى سِحْرِهِ قَبْلَ ذَلِكَ، فَقُلْتُ: يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ
 مَهْ، مَا هَذَا الْغَضَبُ وَالسُّلْطَنَةُ؟ أَتَعْرِفُنِي حَقَّ الْمَعْرِفَةِ؟
 قَالَ: نَعَمْ، فَوَاللَّهِ لَأَعْرِفَنَّ قَدْرَكَ، ثُمَّ رَمَى بِقَوْسِهِ الْأَرْضَ، وَقَالَ خُذِيهِ، فَصَارَتْ
 تُعْبَانًا عَظِيمًا مِثْلَ تُعْبَانَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، فَفَغَرَ فَأَهُ، فَأَقْبَلَ نَحْوِي لِيَبْلَعَنِي.
 فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ طَارَتْ رُوحِي فَرَقًا وَخَوْفًا وَصِحْتُ وَقُلْتُ: اللَّهُ اللَّهُ، الْأَمَانُ ^(١)
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

١. در «بحار» آمده است: الأمان، الأمان

اذْكُرْ مَا كَانَ فِي خِلَافَةِ الْأَوَّلِ مِنِّي حَيْثُ ^(١) وَثَبَ إِلَيْكَ .

وَبَعْدُ فَاذْكُرْ مَا كَانَ مِنِّي إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْفَاسِقِ ابْنِ الْفَاسِقِ، حِينَ أَمَرَهُ
الْخَلِيفَةُ بِقَتْلِكَ، وَبِاللَّهِ مَا شَاوَرَنِي فِي ذَلِكَ، فَكَانَ مِنِّي مَا كَانَ حَتَّى شَكَانِي وَوَقَعْتُ
بَيْنَنَا الْعَدَاوَةُ .

وَاذْكُرْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ مِنِّي فِي مَقَامِي حِينَ قُلْتُ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ
فَلْتَةً؛ فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ، فَارْتَابَ النَّاسُ فَصَاحُوا وَقَالُوا: طَعَنَ عَلَى
صَاحِبِهِ .

قَدْ عَرَفْتَ هَذَا كُلَّهُ، وَبِاللَّهِ إِنَّ شَيْعَتَكَ يُؤْذُونَنِي وَيُسْنَعُونَ عَلَيَّ، وَلَوْلَا مَكَانُكَ يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَكُنْتُ نَكَلْتُ بِهِمْ، وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَتَعَرَّضْ لَهُمْ مِنْ أَجْلِكَ
وَكِرَامَتِكَ .

فَاكْفُفْ عَنِّي هَذَا الثُّعْبَانَ فَإِنَّهُ يَبْلَعُنِي .

فَلَمَّا سَمِعَ هَذَا الْمَقَالَ مِنِّي قَالَ: أَيُّهَا الْمُسْكِينُ، لَطُفْتَ فِي الْكَلَامِ، وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ
نَشْكُرُ الْقَلِيلَ .

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى الثُّعْبَانِ وَقَالَ: مَا تَقُولُ؟

قُلْتُ: الْأَمَانُ الْأَمَانُ، قَدْ عَلِمْتَ أَنِّي لَمْ أَقُلْ إِلَّا حَقًّا .

فَإِذَا قَوْسُهُ فِي يَدِهِ وَلَيْسَ هُنَاكَ ثُعْبَانٌ وَلَا شَيْءٌ، فَلَمْ أَزَلْ أَحْذَرُهُ وَأَخَافُهُ إِلَى
يَوْمِي هَذَا .

قَالَ سَلْمَانٌ: فَضَحِكْتُ وَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْأَعْجُوبَاتِ .

١ . در «بحار»، «حين» ضبط است .

قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَذَا مَا رَأَيْتُهُ أَنَا بِعَيْنَيَّ هَاتَيْنِ، وَلَوْ لَا أَنِّي قَدْ رَفَعْتُ الْحِشْمَةَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ مَا كُنْتُ بِالَّذِي أَخْبَرْتُكَ بِهِذَا.

قَالَ سَلْمَانُ: فَتَجَاهَلْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: هَلْ رَأَيْتَ مِنْهُ سِحْرًا غَيْرَ مَا أَخْبَرْتَنِي بِهِ؟
قَالَ: نَعَمْ، لَوْ حَدَّثْتُكَ لَبَقِيتَ مِنْهُ مُتَحِيرًا، وَلَا تَقُلْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ هَذَا السَّحَرُ هُوَ
الَّذِي أَظْهَرَهُ، لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ هُوَ وَرَأْتُهُ يَرِثُونَهَا.
قُلْتُ: كَيْفَ؟

قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي أَنَّهُ رَأَى مِنْ أَبِيهِ أَبِي طَالِبٍ وَمِنْ عَبْدِ اللَّهِ سِحْرًا لَمْ يُسْمَعْ بِمِثْلِهِ،
وَذَكَرَ أَبِي أَنَّ أَبَاهُ نَفِيلاً أَخْبَرَهُ أَنَّهُ رَأَى مِنْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سِحْرًا لَمْ يُسْمَعْ بِمِثْلِهِ.
قَالَ سَلْمَانُ، فَقُلْتُ: حَدَّثَنِي بِمَا أَخْبَرَكَ بِهِ أَبُوكَ.

قَالَ: نَعَمْ، أَخْبَرَنِي أَبِي أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ أَبِي طَالِبٍ فِي سَفَرٍ يُرِيدُونَ الشَّامَ مَعَ تَجَارِ
قُرَيْشٍ، تَخْرُجُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مَرَّةً وَاحِدَةً، فَيَجْمَعُونَ أَمْوَالًا كَثِيرَةً، وَلَمْ يَكُنْ
فِي الْعَرَبِ أَنْتَجِرُ مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَمَّا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ، إِذَا قَوْمٌ مِنَ الْأَعْرَابِ قَطَّاعُ
الطَّرِيقِ^(۱) شَاكُونَ فِي السَّلَاحِ لَا يُرَى مِنْهُمْ إِلَّا الْحَدَقُ.

فَلَمَّا ظَهَرُوا لَنَا هَالِنَا أَمْرُهُمْ وَفَزَعْنَا وَوَقَعَ الصِّبَاخُ فِي الْقَافِلَةِ، وَاشْتَغَلَ كُلُّ إِنْسَانٍ
بِنَفْسِهِ يُرِيدُ أَنْ يَنْجُو بِنَفْسِهِ فَقَطْ، وَدَهَمْنَا أَمْرَ جَلِيلٍ، وَاجْتَمَعْنَا وَعَزَمْنَا عَلَى الْهَرَبِ،
فَمَرَرْنَا بِأَبِي طَالِبٍ وَهُوَ جَالِسٌ، فَقُلْنَا: يَا أَبَا طَالِبٍ، مَا لَكَ؟ أَلَا تَرَى مَا قَدْ دَهَمَنَا؟
فَانْجُ بِنَفْسِكَ مَعَنَا.

فَقَالَ: إِلَى أَيْنَ نَهْرَبُ فِي هَذِهِ الْبَرَارِي؟
قُلْنَا: فَمَا الْحِيلَةُ؟

۱. واژه «الطريق» در «بحار» نیست.

قَالَ: الْحِيلَةُ أَنْ نَدْخُلَ هَذِهِ الْجَزِيرَةَ، فَتَقِيمَ فِيهَا وَنَجْمَعَ أُمْتِعَتَنَا وَدَوَابَّنَا وَأَمْوَالَنَا فِيهَا.

قَالَ: فَبَقِينَا مُتَعَجِّبِينَ وَقُلْنَا: لَعَلَّهُ جُنٌّ وَفَزَعَ مِمَّا نَزَلَ بِهِ.

فَقُلْنَا: وَيْحَكَ! وَلَنَا هُنَا جَزِيرَةٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْنَا: أَيْنَ هِيَ؟

قَالَ: انظُرُوا أَمَامَكُمْ.

قَالَ: فَانْظَرْنَا إِذَا وَاللَّهِ جَزِيرَةٌ عَظِيمَةٌ لَمْ يَرَ النَّاسُ أَكْثَرَ مِنْهَا وَلَا أَحْصَنَ مِنْهَا، فَإِنْ تَحَلَّلْنَا وَحَمَلْنَا أُمْتِعَتَنَا، فَلَمَّا قَرَبْنَا مِنْهَا إِذَا بَيْنَنَا وَبَيْنَهَا وَادٍ عَظِيمٌ مِنْ مَاءٍ لَا يُمَكِّنُ أَحَدًا أَنْ يَسْلُكَهُ.

فَقَالَ: وَيْحَكُمْ! أَلَا تَرَوْنَ هَذَا الطَّرِيقَ الْيَابِسَ الَّذِي فِي وَسْطِهِ؟

قُلْنَا: لَا.

قَالَ: فَاانْظُرُوا أَمَامَكُمْ وَعَنْ يَمِينِكُمْ.

فَنَظَرْنَا فَإِذَا وَاللَّهِ طَرِيقٌ يَابِسٌ سَهْلٌ الْمَسْلَكِ، فَفَرَحْنَا، وَقُلْنَا: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِأَبِي طَالِبٍ، فَسَلَكَ وَسَلَكْنَا خَلْفَهُ حَتَّى دَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ فَحَطَطْنَا.

فَقَامَ أَبُو طَالِبٍ فَخَطَّ خَطًّا عَلَى جَمِيعِ الْقَافِلَةِ، ثُمَّ قَالَ: يَا قَوْمُ أَبْشِرُوا فَإِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكُمْ وَلَا أَحَدٌ مِنْهُمْ بِسُوءٍ.

قَالَ: وَأَقْبَلَتِ الْأَعْرَابُ يَتَرَاكِضُونَ خَلْفَنَا، فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَى الْوَادِي إِذَا بِحَجَرٍ عَظِيمٍ قَدْ حَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَنَا، فَبَقُوا مُتَعَجِّبِينَ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَقَالُوا: يَا قَوْمُ، هَلْ رَأَيْتُمْ قَطُّ هَاهُنَا جَزِيرَةً أَوْ بَحْرًا؟ قَالُوا: لَا.

فَلَمَّا كَثُرَ تَعَجُّبُهُمْ قَالَ شَيْخٌ مِنْهُمْ قَدْ مَرَّتْ عَلَيْهِ التَّجَارِبُ: يَا قَوْمُ، أَنَا أَطْلِعُكُمْ عَلَى بَيَانِ هَذَا الْأَمْرِ السَّاعَةِ.

قَالُوا: هَاتِ يَا شَيْخُ فَإِنَّكَ أَقْدَمُنَا وَأَكْبَرُنَا سِنًا وَأَكْثَرُنَا تَجَارِبًا.

قَالَ: نَادُوا الْقَوْمَ، فَنَادَوْهُمْ، فَقَالُوا: مَا تُرِيدُونَ؟ قَالَ الشَّيْخُ: قُولُوا لَهُمْ أَفِيكُمْ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ فَنَادَوْهُمْ، فَقَالُوا: نَعَمْ، فِينَا أَبُو طَالِبٍ ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. قَالَ الشَّيْخُ: يَا قَوْمُ، قَالُوا: لَبَّيْكَ. قَالَ: لَا يُمْكِنُنَا أَنْ نَصِلَ إِلَيْهِمْ بِسُوءٍ أَصْلًا، فَانْصَرِفُوا وَلَا تَسْتَعْلُوا بِهِمْ، فَوَاللَّهِ مَا فِي أَيْدِيكُمْ مِنْهُمْ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ.

فَقَالُوا: قَدْ خَرَفَتْ أَيْهَا الشَّيْخُ، أَتَنْصَرِفُ عَنْهُمْ وَتَتْرُكُ هَذِهِ الْأَمْوَالَ الْكَثِيرَةَ وَالْأَمْتَةَ النَّفِيسَةَ مَعَهُمْ؟ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ نَحَاصِرُهُمْ أَوْ يَخْرُجُونَ إِلَيْنَا فَنَسْلُبُهُمْ.

قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ «نَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ» ^(١) فَاتْرَكُوا نَصَحَتَهُ وَذَرَوْا.

قَالُوا: اسْكُتْ يَا جَاهِلٌ، فَحَطُّوا رَوَاحِلَهُمْ لِيَحَاصِرُواهُمْ، فَلَمَّا حَطُّوا أَبْصَرَ بَعْضُهُمْ بِالطَّرِيقِ الْيَابِسِ، فَصَاحَ: يَا قَوْمُ هَاهُنَا طَرِيقٌ يَابِسٌ، فَأَبْصَرَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ الطَّرِيقَ الْيَابِسَ، وَفَرَحُوا وَقَالُوا: نَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَنَعْلِفُ دَوَابَّنَا ثُمَّ نَزْجُلُ إِلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمْ لَا يُمْكِنُهُمْ أَنْ يَتَخَلَّصُوا.

فَفَعَلُوا، فَلَمَّا أَرَادُوا الازْتِحَالَ، تَقَدَّمَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْيَابِسِ فَلَمَّا تَوَسَّطُوا غَرِقُوا وَبَقِيَ الْآخَرُونَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ فَأَمْسَكُوا وَنَدِمُوا فَاجْتَمَعُوا إِلَى الشَّيْخِ وَقَالُوا: وَيْحَكَ يَا شَيْخُ! أَلَا أَخْبَرْتَنَا أَمْرَ هَذَا الطَّرِيقِ فَإِنَّهُ قَدْ أَغْرَقَ فِيهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ؟

قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ أَخْبَرْتُكُمْ وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَخَالَفْتُمُونِي وَعَصَيْتُمْ أَمْرِي حَتَّى هَلَكَ مِنْكُمْ مَنْ هَلَكَ.

قَالُوا لَهُ: وَمِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ يَا شَيْخُ؟

قَالَ: وَنَحْكُمُ إِنَّا خَرَجْنَا مَرَّةً قَبْلَ هَذَا نُرِيدُ الْغَارَةَ عَلَى تِجَارَةِ قُرَيْشٍ، فَوَقَعْنَا عَلَى الْقَافِلَةِ فَإِذَا فِيهَا مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَمْتَعَةِ مَا لَا يُحْصَى كَثْرَةً، فَقُلْنَا: قَدْ جَاءَ الْغِنَى آخِرَ الْأَبَدِ.

فَلَمَّا أَحْسَوْا بِنَا وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ إِلَّا قَدْرُ مِيلٍ قَامَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْقَافِلَةِ مَا تَرَوْنَ؟ قَالُوا: مَا تَرَى، قَدْ دَهَمَنَا هَذَا الْخَيْلُ الْكَثِيرُ فَسَلَوْهُمْ أَنْ يَأْخُذُوا مِنَّا أَمْوَالَنَا وَيُخْلُوا سِرْبَنَا، فَإِنَّا إِنْ نَجَوْنَا بِأَنْفُسِنَا فَقَدْ فُزْنَا. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: قُومُوا وَارْتَحِلُوا فَلَا بَأْسَ عَلَيْكُمْ.

فَقُلْنَا: وَنَحْكُ! قَدْ قَرُبَ الْقَوْمُ وَإِنْ ارْتَحَلْنَا وَضَعُوا عَلَيْنَا السُّيُوفَ.

فَقَالَ: وَنَحْكُمُ! إِنَّ^(۱) لَنَا رَبًّا يَمْنَعُنَا مِنْهُمْ، وَهُوَ رَبُّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَمَا اسْتَجَرْنَا بِهِ قَطُّ إِلَّا أَجَارَنَا، قُومُوا^(۲) وَبَادِرُوا.

قَالَ: فَقَامَ الْقَوْمُ وَارْتَحَلُوا، فَجَعَلُوا يَسِيرُونَ سَيْرًا رَوِيدًا، وَنَحْنُ نَتَّبِعُهُمْ بِالرَّكْضِ الْحَثِيثِ وَالسَّيْرِ الشَّدِيدِ فَلَا نَلْحَقُهُمْ، وَكَثُرَ تَعَجُّبُنَا مِنْ ذَلِكَ، وَنَظَرُ بَعْضِنَا إِلَى بَعْضٍ وَقُلْنَا: يَا قَوْمُ هَلْ رَأَيْتُمْ أَعْجَبَ مِنْ هَذَا؟! إِنَّهُمْ يَسِيرُونَ سَيْرًا رَوِيدًا وَنَحْنُ نَتْرَاكُضُ فَلَا يُمْكِنُنَا أَنْ نَلْحَقَهُمْ.

فَمَا زَالَ ذَلِكَ دَأْبَنَا وَدَأْبَهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيهَا، كُلُّ يَوْمٍ يَحْطُونَ^(۳) فَيَقُومُ عَبْدُ اللَّهِ

۱. محقق، در پی نوشت کتاب، خاطر نشان می سازد که در نسخه خطی بحار «إِنَّا» ضبط است.

۲. در «بحار»، «قُومُوا» ضبط است.

۳. در «بحار»، «يَحْطُونَ» ضبط است.

فَيُخْطَ خَطًّا حَوْلَ الْقَافِلَةِ وَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: لَا تَخْرُجُوا مِنْ الْخَطِّ فَإِنَّهُمْ لَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ، فَنَتَّهِى إِلَى الْخَطِّ فَلَا يُمَكِّنُنَا أَنْ نَتَجَاوَزَهُ.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ كُلِّ يَوْمٍ يَسِيرُونَ سَيْرًا رَوِيدًا وَنَحْنُ نَتَرَاكِضُ، أَشْرَفْنَا عَلَى هَلَاكِ أَنْفُسِنَا وَعَطِيتُ دَوَابَّنَا وَبَقِينَا لَا حَرَكَهَ بِنَا وَلَا نُهْوِضُ. فَقُلْنَا: يَا قَوْمُ، هَذَا وَاللَّهِ الْعَطَبُ وَالْهَلَاكُ، فَمَا تَرَوْنَ؟ قَالُوا: الرَّأْيُ الْإِنْصِرَافُ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ سَحَرَةٌ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: إِنْ كَانُوا سَحَرَةً فَالرَّأْيُ أَنْ نَغِيبَ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَنُوهِمَهُمْ أَنَّا قَدْ أَنْصَرَفْنَا عَنْهُمْ، فَإِذَا ارْتَحَلُوا كَرَّرْنَا عَلَيْهِمْ كَرَّةً وَهَجَمْنَا عَلَيْهِمْ فِي مَضِيقٍ. قَالُوا: نَعَمْ الرَّأْيُ هَذَا.

فَأَنْصَرَفْنَا عَنْهُمْ وَأَوْهَمْنَاهُمْ أَنَّا قَدْ يَسَّنَا، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ ارْتَحَلُوا وَمَضُوا فَتَرَكْنَاهُمْ حَتَّى اسْتَبْطَنُوا وَادِيًا فَقَمْنَا فَأَسْرَجْنَا وَرَكِبْنَا حَتَّى لَحِقْنَاهُمْ. فَلَمَّا أَحْسَوْا بِنَا فَرَعُوا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَقَالُوا: قَدْ لَحِقُونَا. فَقَالَ: لَا بَأْسَ عَلَيْكُمْ، امْضُوا رَوِيدًا. قَالَ: فَجَعَلُوا يَسِيرُونَ سَيْرًا رَوِيدًا، وَنَحْنُ نَتَرَاكِضُ وَنَقْتُلُ أَنْفُسَنَا وَدَوَابَّنَا حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَوْتِ مَعَ دَوَابِّنَا.

فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ النَّهَارِ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: حُطُّوا رَوَاحِلَكُمْ، وَقَامَ فَخَطَّ خَطًّا وَقَالَ: لَا تَخْرُجُوا مِنَ الْخَطِّ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكُمْ بِمَكْرُوهِ. فَانْتَهَيْنَا إِلَى الْخَطِّ فَوَاللَّهِ مَا أَمَكَّنَنَا أَنْ نَتَجَاوَزَهُ، فَقَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ: وَاللَّهِ مَا بَقِيَ إِلَّا الْهَلَاكُ أَوْ الْإِنْصِرَافُ عَنْهُمْ عَلَى أَنْ لَا نَعُودَ إِلَيْهِمْ.

قَالَ: فَأَنْصَرَفْنَا عَنْهُمْ وَقَدْ عَطِيتُ دَوَابَّنَا وَهَلَكْتُ، وَكَانَتْ سَفَرَةٌ مَشُومَةً عَلَيْنَا. فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ مِنَ الشَّيْخِ قَالُوا: أَلَا أَخْبَرْتَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ فَكُنَّا نَنْصَرِفُ عَنْهُمْ وَلَمْ يَفْرُقْ مِنَّا مَنْ غَرِقَ؟

قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ أَخْبَرْتُكُمْ وَنَصَحْتُ لَكُمْ، وَقُلْتُ: انصَرِفُوا عَنْهُمْ فَلَيْسَ لَكُمْ
الْوُصُولُ إِلَيْهِمْ وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَقُلْتُمْ: إِنِّي قَدْ خَرِفْتُ وَذَهَبَ
عَقْلِي.

فَلَمَّا سَمِعَ أَبِي هَذَا الْكَلَامَ مِنَ الشَّيْخِ وَهُوَ يُحَدِّثُ أَصْحَابَهُ عَلَى رَأْسِ الْخُطَّةِ نَظَرَ
إِلَى أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: وَيْحَكَ أَمَا تَسْمَعُ مَا يَقُولُ الشَّيْخُ؟

قَالَ: بَلَى يَا خَطَّابُ، أَنَا وَاللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ فِي الْقَافِلَةِ وَأَنَا غُلَامٌ
صَغِيرٌ، وَكَانَ هَذَا الشَّيْخُ عَلَى قَعُودٍ لَهُ، وَكَانَ شَائِكًا لَا يُرَى مِنْهُ إِلَّا حَدَقَتُهُ، وَكَانَتْ لَهُ
جُمَّةٌ قَدْ أَرْخَاهَا عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ.

فَقَالَ الشَّيْخُ: صَدَقَ وَاللَّهِ، كُنْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى قَعُودٍ وَعَلَيَّ ذُؤَابَتَانِ قَدْ أَرْسَلْتُهُمَا عَنْ
يَمِينِي وَشِمَالِي.

قَالَ الْخَطَّابُ: فَانصَرِفُوا عَنَّا.

فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: ارْتَحِلُوا، فَارْتَحَلْنَا فَإِذَا لَا جَزِيرَةَ وَلَا بَحْرَ وَلَا مَاءَ، وَإِذَا نَحْنُ
عَلَى الْجَادَةِ وَالطَّرِيقِ الَّذِي لَمْ نَزَلْ نَسْلُكُهُ، فِسْرْنَا وَتَخَلَّصْنَا بِسِحْرِ أَبِي طَالِبٍ، حَتَّى
وَرَدَّنَا الشَّامَ فَرَحِينَ مُسْتَبْشِرِينَ.

وَحَلَفَ الْخَطَّابُ أَنَّهُ مَرَّ بَعْدَ بِذَلِكَ الْمَوْضِعِ بَعَيْنِهِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرِينَ مَرَّةً إِلَى الشَّامِ
فَلَمْ يَرَ جَزِيرَةَ وَلَا بَحْرًا وَلَا مَاءً، وَحَلَفَتْ قُرَيْشٌ عَلَى ذَلِكَ، فَهَلْ هَذَا يَا سَلْمَانَ إِلَّا
﴿سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾؟^(١)

قَالَ سَلْمَانُ، قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ إِلَّا أَنَّكَ تُورِدُ عَلَيَّ عَجَائِبَ مِنْ أَمْرِ
بَنِي هَاشِمٍ.

قَالَ: نَعَمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، هُمْ أَهْلُ بَيْتِ يَتَوَارُثُونَ السَّحَرَ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ.
قَالَ سَلْمَانُ، فَقُلْتُ - وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَقْطَعَ الْحَدِيثَ -: مَا أَرَى أَنَّ هَذَا سِحْرٌ.
قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، تَرَى كَذَبَ الْخَطَّابِ وَأَصْحَابِهِ، أَتَرَكَ مَا حَدَّثْتُكَ
بِهِ مِمَّا عَايَنْتُهُ أَنَا بِعَيْنِي كَذِبٌ؟

قَالَ سَلْمَانُ: فَضَحِكْتُ، فَقُلْتُ: وَيْلَكَ! إِنَّكَ لَمْ تَكْذِبْ وَلَا كَذَبَ الْخَطَّابِ
وَأَصْحَابِهِ، وَهَذَا كُلُّهُ صِدْقٌ وَحَقٌّ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفْلِحُ أَبَدًا، وَكَيْفَ تُفْلِحُ وَقَدْ سَحَرَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ؟
قُلْتُ: فَأَتْرُكُ هَذَا، مَا تَقُولُ فِي فَكِّ الرَّقَبَةِ وَالْمَالِ الَّذِي وَافَاكَ مِنْ خُرَاسَانَ؟
قَالَ: وَيْحَكَ! يُمْكِنُنِي أَنْ أَعْصِي هَذَا السَّاحِرَ فِي شَيْءٍ يَأْمُرُنِي بِهِ؟ نَعَمْ أَفْكُهَا
عَلَى رَغْمٍ مِنِّي وَأَوْجَهٍ بِالْمَالِ إِلَيْهِ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَانْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِهِ، فَلَمَّا بَصُرَ بِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: يَا سَلْمَانُ،
طَالَ حَدِيثُكُمَا؟

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، حَدَّثَنِي بِالْعَجَائِبِ مِنْ أَمْرِ الْخَطَّابِ وَأَبِي طَالِبٍ.
قَالَ: نَعَمْ يَا سَلْمَانُ، قَدْ عَلِمْتُ ذَلِكَ وَسَمِعْتُ جَمِيعَ مَا جَرَى بَيْنَكُمَا، وَقَالَ لَكَ
أَيْضًا إِنَّكَ لَا تُفْلِحُ.

قَالَ سَلْمَانُ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا حَضَرَ الْكَلَامَ غَيْرِي وَغَيْرُهُ، فَأَخْبَرَنِي
مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِجَمِيعِ مَا جَرَى بَيْنِي وَبَيْنَهُ. ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ عُدْ إِلَيْهِ فَخُذْ
مِنْهُ الْمَالَ وَأَحْضِرْ فَقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَفَرَّقَهُ
إِلَيْهِمْ؛ ^(١)

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خبرهایی از عُمَر به امیرالمؤمنین (صلوات خدا بر او باد) رسید. سلمان فارسی را پیش او فرستاد و فرمود: فلان خبرها و کارها از تو به من رسید، خوش ندارم رسوایت سازم، کفّاره‌اش را این قرار دادم که از مالی که از خراسان سویت انتقال یافت (و در آن به خدا و مؤمنان خیانت کردی) دست برداری.

سلمان می‌گوید: چون این سخن را به عُمَر گفتم، رنگ چهره‌اش تغییر یافت و شانه‌هایش لرزید و پشیمان شد و با درماندگی گفت: ای ابو عبدالله، به جانم سوگند، سخن میان من و خانواده و فرزندانم جریان یافت و آنها کسانی نیستند که علیه من آن را فاش سازند، علی بن ابی طالب از کجا این را دانست؟ اما مالی که برایم آمد، والله، جز فرستاده‌ای که آن را آورد، بدان آگاه نبود. این مال هدیه بود، علی از کجا بدان پی برد ای ابو عبدالله؟ به خدا، به خدا، فرزند ابوطالب، ساحری چیره دست است.

سلمان می‌گوید، گفتم: ای بنده خدا، حرف بدی زدی! عُمَر گفت: وای بر تو! آنچه را می‌گویم از من بپذیر، والله، آحدی از این کلام خبر نداشت و هیچ کس خبر آن مال را - جز من - نمی‌دانست، علی از کجا آن را دریافت؟ جز از راه جادو بدان آگاه نشد. از سحر او مواردی جز این را سراغ دارم.

سلمان می‌گوید: خود را بی‌خبر نمایاندم و گفتم: تو را به خدا، جز این هم برایت آشکار شده است؟

عُمَر گفت: ای ابو عبدالله، به خدا سوگند، آری.

گفتم: مرا به بعضی از آنها بیاگاهان.

عُمَر گفت: والله، در این صورت راست می‌گویم و آنچه را از او دیدم کم و زیاد نمی‌کنم؛ زیرا دوست دارم تو را به سحر صاحب آگاه سازم تا از وی دوری کنی و جدا شوی. والله، در شرق و غرب این عالم، احدی ساحرتر از او نیست. سپس چشمان عُمَر سرخ شد، برخاست و نشست و گفت: ای ابو عبدالله، با اینکه از ما کناره می‌گیری و در رکاب ابن ابی طالبی، دلسوز توأم و دوست دارم. اگر سوی ما بیایی و در جماعت ما باشی، تو را برمی‌گزینیم و در این اموال شریک می‌سازیم. از ابن ابی طالب برحذر باش، و سحر او تو را نفریبد.

گفتم: به یکی از آنها باخبر ساز.

عُمَر گفت: آری، روزی با ابن ابی طالب در چیزی از امر خُمس حرف می‌زدم، وی سخنم را قطع کرد و گفت: همین جا باش تا برگردم، برایم حاجتی پیش آمد. وی بیرون رفت و مدتی بعد، در حالی که بر عمامه و لباسش غبار بسیاری بود، بازگشت.

پرسیدم: ای امیرالمؤمنین، تو را چه شد؟

گفت: به پیشباز لشکریایی از فرشتگان که در میانشان رسول خدا ﷺ بود رفتم. رهسپار شهری در مشرق به نام «صَحُور» بودند. رفتم تا بر آن حضرت سلام کنم، این گرد و غبار از [حرکت] آن [لشکریان] است.

من از سخن او تعجب کردم و گفتم: ای ابوالحسن، پیامبر در قبرش پوسید و تو می‌پنداری که هم اکنون او را دیدار کردی و بر او سلام فرستادی! این هرگز شدنی نیست.

علی عليه السلام از سختم خشمناک شد، سپس به من نگریست و گفت: آیا تکذیم می‌کنی؟

گفتم: عصبانی نباش، این کار ناشدنی است.

گفت: اگر او را چنان به تو نمایاندم که نتوانی انکار کنی، از این حالت به درگاه خدا توبه می‌کنی؟

گفتم: تو را به خدا، او را نشانم ده!

گفت: برخیز! با وی به کنار مدینه رفتم، گفت: ای کسی که شک داری، چشمانت را ببند. چشمانم را بستم، بر آنها دست کشید و گفت: ای غافل چشمانت را باز کن. آنها را گشودم، ای ابو عبدالله، ناگهان رسول خدا را با ملائکه دیدم، جای انکار نماند. از تعجب حیران ماندم به رخسارش می‌نگریستم، چون نگاهم به او طولانی شد، انگشت به دندان گزید و فرمود: ای فلان بن فلان، «آیا به کسی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و به صورت شخصی درآورد، کافر شدی؟!».

می‌گوید: سپس بی‌هوش بر زمین افتادم. چون به هوش آمدم، پرسید: آیا پیامبر را دیدی و کلامش را شنیدی؟ گفتم: آری.

فرمود: به پیامبر صلی الله علیه و آله بنگر! نگاه کردم، عین و اثر و خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از آن لشکریان ندیدم.

فرمود: ای مسکین، هم اکنون توبه‌ات را تجدید کن.

آن روز برایم ثابت شد که علی سرآمد جادوگران زمین است. به خدا در آن روز از وی ترسیدم و ماجرایش مرا در هول انداخت. ای سلمان، اگر بدین آگاه

نبودم که از او جدا می شوی، به تو خبر نمی دادم. این را کتمان کن و با ما باش تا از ما و به سمت ما باشی، ولایتِ مداین و فارس را به تو و انهم، سوی آنها برو و از آنچه میان ما گذشت به ابن ابی طالب چیزی مگو؛ چرا که از نیرنگ او نسبت به خود ایمن نیستیم.

سلمان می گوید: خندیدم و پرسیدم: از او می ترسی؟
عمر گفت: آری، والله، از هیچ چیز چون او بیم ندارم.
سلمان می گوید: خود را به آنچه برایم گفت، با اشتیاق و پُرشور و ذوق نشان دادم و گفتم: ای بنده خدا، از این چیزها برایم بگو، والله از أعجوبه‌ای باخبرم ساختی.

عمر گفت: عجیب‌تر از این را که به چشم خود آن را دیدم به تو خبر دهم؟
گفتم: مرا باخبر ساز.

عمر گفت: آری، روزی علی در حالی که قوس (کمان یا عصای) او در دستش بود، خشمگین بر من درآمد و گفت: ای فلانی، به پیروان سرکش خویش پرداز و متعرض شیعیان من مشو، شایسته است که تو را شکنجه کنم.
من پیش از آن به سحر وی آگاه نبودم، غضبناک شدم و گفتم: ای ابن ابی طالب آرام باش! این خشم و قدرت نمایی چیست؟ آیا می دانی من کِ‌ام؟
علی گفت: آری، تو را آن گونه که باید می شناسم. سپس عصایش را به زمین انداخت و گفت: آن را بگیر. آن عصا ازدهایی بزرگ (مانند ازدهای موسی) شد و دهان را باز کرد و سمت من آمد تا ببلعدم.

چون این صحنه را دیدم از وحشت و ترس، روح از بدنم پرید. فریاد زدم و گفتم: خدا را، خدا را، ای امیرالمؤمنین، امانم ده!

به یاد آور آنچه را در خلافت ابوبکر - هنگامی که سویت جهید - از من بروز یافت.

به یاد آور آنچه را از من نسبت به خالد بن ولید، فاسق بن فاسق (هنگامی که ابوبکر به او دستور داد تو را بکشد) آشکار شد. به خدا سوگند، در این زمینه با من مشورت نکرد و وقتی آن رفتار را دید از من شکوه کرد و میان ما دشمنی افتاد.

به یاد آور - ای امیرالمؤمنین - آنچه را که در مقام خود بر زبان آوردم، آن گاه که گفتم: بیعت ابوبکر یک امر پیش بینی نشده بود، هر که به مثل آن دست یازد او را بکشید. مردم به شک افتادند و فریاد کشیدند و گفتند: بر صاحبش طعن زد. تو همه اینها را می دانی. به خدا سوگند، شیعیانت مرا می آزارند و بر من بد و بیراه می گویند. ای امیرالمؤمنین، اگر مکانت تو نبود آنها را شکنجه می دادم. می دانی که به خاطر تو و کرامت، متعرض آنها نمی شوم.

این اژدها را از من باز دار [وگرنه] مرا می بلعد.

چون آن حضرت این سخن را از من شنید، گفت: ای مسکین، چرب زبانی کردی! ما خاندان، لطف اندک را هم قدر دانیم.

سپس با دست به اژدها زد و پرسید: چه می گویی؟

گفتم: امان می خواهم، امان می خواهم! می دانی جز حق بر زبان نیاورم.

ناگهان دیدم قوس او [عصایش] به دست اوست و در آنجا اژدها و چیزی

نیست! تا هم اکنون پیوسته از وی بیم دارم و می ترسم.

سلیمان می گوید: خندیدم و گفتم: والله، مانند این أعجوبه ها نشنیدم.

عُمَر گفت: ای ابو عبدالله، این را با همین دو چشم خویش دیدم. اگر حشمت میان خود و تو را بر نمی داشتم، کسی نبودم که آن را به تو خبر دهم. سلمان می گوید: خود را به بی خبری زدم و گفتم: آیا سحری جز اینها را از او دیدی؟

عُمَر گفت: آری، اگر آن را برایت باز گویم، در حیرت می مانی! ای ابو عبدالله، نگو این سحر، سحری است که او آن را آشکار ساخت. نه، به خدا سوگند، سحر و جادو، وراثت خانوادگی آنهاست. پرسیدم: چگونه؟

عُمَر گفت: پدرم به من خبر داد که از پدرش «ابوطالب» و از «عبدالله» جادویی را دید که مثل آن شنیده نشد. پدرم بیان داشت که پدرش «نُفَیل» به او خبر داد که وی از «عبدالمطلب» سحری را دید که مثل آن به گوش نرسید. سلمان می گوید، گفتم: آنچه را پدرت خبر داد برایم بگوی.

عُمَر گفت: آری، پدرم خبر داد که با ابوطالب به همراه تاجران قریش در سفری به قصد شام رهسپار شد. آنان هر سال یک بار به این سفر می رفتند و اموال فراوانی را گرد می آوردند و در میان عرب کسی - در تجارت - به پایه قریش نمی رسید. چون به یکی از راهها درآمدند، ناگهان به گروهی از راهزنان عرب برخوردند که غرق در سلاح بودند و جز حدقه های چشمشان دیده نمی شد. وقتی آنان در برابر ما نمایان شدند، امر آنها [سلاحها و قیافه هاشان] ما را ترساند و هراسیدیم و داد و فریاد در قافله به راه افتاد و هرکس می خواست فقط خود را نجات دهد و یورش بزرگی ما را غافل گیر ساخت. جمع شدیم و تصمیم

گرفتیم بگریزیم. به ابوطالب (که [آسوده خاطر] نشسته بود) گذشتیم، گفتیم: ای ابوطالب، تو را چه شده است؟ آیا نمی بینی که به ما شیخون زدند؟ خودت را همراه ما نجات ده.

ابوطالب پرسید: در این بیابان به کجا فرار کنیم؟

پرسیدیم: چاره چیست؟

ابوطالب گفت: چاره این است که به این جزیره درآییم و در آن بمانیم و کالاهای و چهارپایان و اموالمان را در آن گرد آوریم.

[پدرم] گفت: در شگفت ماندیم و با خود گفتیم شاید وی دیوانه شده است و از هول آنچه فرود آمد پرت و پلامی گوید.

گفتیم: وای بر تو! برای ما در اینجا جزیره است؟! گفت: آری.

پرسیدیم: آن جزیره کجاست؟

گفت: جلوتان را بنگرید.

نگاه کردیم، به خدا سوگند، جزیره بزرگی را دیدیم که مردم بزرگ تر و مصون تر از آن را ندیدند. کوچیدیم و کالاهامان را برداشتیم و به راه افتادیم. چون به نزدیک آن جزیره رسیدیم به سرزمین بزرگی از آب برخوردیم که احدی نمی توانست از آن بگذرد.

ابوطالب گفت: وای بر شما! آیا این راه خشک را در وسط آن نمی بینید؟! گفتیم: نه.

گفت: جلوتان و راستان را بنگرید.

نگاه کردیم، ناگهان - والله - راه خشک و هموار و راحتی را دیدیم، خرسند شدیم و گفتیم: خدا به [یمن] ابوطالب بر ما منت نهاد. وی به راه افتاد و ما پشت سرش راه پیمودیم تا اینکه به جزیره درآمدیم و بار انداختیم.

ابوطالب برخاست و پیرامون همه قافله خط کشید، سپس گفت: ای قوم، بشارتتان باد، راهزنان به شما دست نمی یابند و از آنها به شما گزند نمی رسد. [پدرم] گفت: اعراب راهزن پشت سر ما تاختند، چون به آن سرزمین رسیدند، آن رود بزرگ میان آنها و ما حائل شد، متعجب ماندند. به هم نگاه می کردند و می گفتند: ای قوم، آیا در اینجا هرگز جزیره یا دریایی سراغ داشتید؟ گفتند: نه.

چون شگفتی شان فزونی یافت، شیخ با تجربه ای از آنها گفت: ای قوم، من اکنون شما را به بیان این امر بیاگاهانم.

گفتند: ای شیخ، سابقه و سنّ و تجربه تو از ما بیشتر است، آنچه را داری بیاور.

وی گفت: آنان را ندا دهید. راهزنان، اهل قافله را صدا زدند. اهل قافله پرسیدند: چه می خواهید؟ آن شیخ به راهزنان گفت: بپرسید: آیا احدی از فرزندان عبدالمطلب در میان شماست؟ این پرسش را کردند و اهل قافله پاسخ دادند: آری، ابوطالب بن عبدالمطلب میان ماست.

پیر راهزنان گفت: ای قوم، گفتند: «بگوئیم» گفت: هرگز نمی توانیم به آنها آسیبی برسانیم، برگردید و خود را به آنها مشغول ندارید. والله، هیچ کم و زیادی از آنها به دست شما نمی افتد.

گفتند: ای شیخ، خرفت شده‌ای! آیا بازگردیم و این همه اموال و کالاهای نفیس همراه آنان را وانهیم؟! نه به خدا، آنان را محاصره می‌کنیم تا سوی ما آیند و اموالشان را برابیم.

شیخ گفت: اندرزتان دادم، لیکن شما ناصحان را دوست ندارید! خیرخواهی‌تان را وانهید و پراکنده شوید.

گفتند: ای جاهل، ساکت باش! سپس بار و بنه‌شان را انداختند تا آنان را محاصره کنند. هنگامی که در آنجا فرود می‌آمدند، یکی‌شان آن راه خشک را دید و بانگ زد: ای قوم، اینجا راه خشکی هست! همه‌شان آن راه را دیدند و شادمان شدند و گفتند: ساعتی استراحت می‌کنیم و چهارپایانمان را علف می‌دهیم، سپس سوی آنها می‌کوچیم، آنان نمی‌توانند از دست ما رهایی یابند.

این کار را کردند و چون آماده رفتن شدند، گروهی از آنها پیش افتادند و چون به میانه آن راه خشک رسیدند غرق شدند و گروه دیگر به آنان نگریستند و باز ایستادند و پشیمان شدند و پیش آن شیخ گرد آمدند و گفتند: چرا از ماجرای این راه خشک باخبرمان نساختی، افراد زیادی در آن غرق گشتند؟!

شیخ گفت: شما را خبر دادم و نصیحت کردم، اما شما مخالفت ورزیدید و امرم را فرمان نبردید و در نتیجه شماری از شما هلاک گردید.

پرسیدند: ای شیخ، این را از کجا دانستی؟

شیخ گفت: وای بر شما! پیش از این، یک بار به قصد حمله و غارت تجارت قریش بیرون آمدیم. به قافله آنها دست یافتیم. اموال و کالاهای بی‌شماری در آن وجود داشت، با خود گفتیم: برای همیشه ثروتمند و بی‌نیاز شدیم.

میان ما و آنها یک میل فاصله بود. چون آنها وجود ما را حس کردند، یکی از فرزندانِ عبدالمطلب که عبدالله صدایش می‌زدند، گفت: ای اهل قافله، نظرتان چیست؟ گفتند: تو چه فکری داری؟ این همه راهزن ما را غافل‌گیر کرده‌اند، از آنها بخواهیم اموالمان را بگیرند و راهمان را باز کنند، اگر جانمان را نجات دهیم، هنر کرده‌ایم.

عبدالله گفت: برخیزید و بکوچید، به شما گزندی نمی‌رسد. گفتیم: وای بر تو! آنها نزدیک شده‌اند. اگر بکوچیم، با شمشیر به جان ما می‌افتند!

عبدالله گفت: ما پروردگاری داریم که از ایشان بازمان می‌دارد و آن، پروردگار بیت الحرام و رکن و مقام است. هرگز به او پناه نجستیم مگر اینکه پناهمان داد. برخیزید و حرکت کنید.

گفت: آن قوم برخاستند و کوچیدند. آنها آهسته و آرام حرکت می‌کردند و ما در پی آنها به شدت می‌تاختیم و به تندی راه می‌پیمودیم، اما به آنان نمی‌رسیدیم و از این کار، تعجب ما فراوان شد و به هم نگریستیم و گفتیم: ای قوم، آیا شگفت‌تر از این دیده‌اید؟! آنان آرام و ما به سرعت راه می‌رویم، اما نمی‌توانیم به ایشان ملحق شویم.

سه روز و سه شب، کار ما به همین منوال بود. هر روزی عبدالله پیرامون قافله خط می‌کشید و به اصحابش می‌گفت از این خط بیرون نروید، آنان به شما نمی‌رسند. ما به خط می‌رسیدیم، اما نمی‌توانستیم از آن عبور کنیم. پس از سه روز که در پی آنها آهسته و به تاخت حرکت کردیم، در آستانه

هلاکت قرار گرفتیم و چهارپایانمان از نفس افتادند، جنب و جوش [و نیرویی] برای ما نماند. گفتیم: ای قوم، این کار نابودی و هلاکت است، نظرتان چیست؟ گفتند: بهتر است از ایشان دست کشیم، اینها ساحرند.

یکی به دیگری گفت: اگر اینها جادوگرند، باید از چشم آنها پنهان شویم و وانمود کنیم که ما برگشتیم. آن گاه وقتی به راه افتادند، بر ایشان بتازیم و در تنگنا [و فرصت مناسبی] بر آنها هجوم آوریم.

گفتند: نظر خوبی است.

از آنها [در ظاهر] منصرف شدیم و وانمود ساختیم که ناامید گشتیم. چون فردا شد، آنها کوچیدند و رفتند. و اشان نهادیم تا اینکه به وسط سرزمینی درآمدند. برخاستیم و مرکب‌ها را زین کردیم و سوار شدیم تا اینکه به آنها رسیدیم.

چون وجود ما را حس کردند به عبدالله بن عبدالمطلب پناه بردند و گفتند: راهزنان به ما رسیدند! عبدالله گفت: باکی بر شما نیست، آهسته حرکت کنید. آنان آرام راه می‌پیمودند و ما می‌تاختیم و خود و مرکب‌ها مان را از نفس انداختیم تا آنجا که خود و چهارپایان در آستانه مرگ درآمدیم.

در پایان روز، عبدالله به اصحابش گفت: بارهاتان را ببندازید [و در اینجا اُتراق کنید] و برخاست و خطی کشید و گفت: از این خط بیرون نروید، آنان ناخوشایندی به شما نمی‌رسانند. ما به خط می‌رسیدیم، والله، نمی‌توانستیم از آن بگذریم. بعضی از ما به بعض دیگر گفتند: والله، راهی جز هلاکت یا انصراف از آنها - که دیگر سوی آنها بازنگردیم - نماند.

گفت: در حالی که چهارپایانمان تباه و هلاک شدند، از آنها دست کشیدیم و آن سفر، سفر شومی برای ما بود.

آنها چون این سخن را از آن شیخ شنیدند، گفتند: چرا پیش از این، ماجرا را به ما خبر ندادی تا از آنها دست برمی کشیدیم و یارانمان غرق نمی شدند؟ شیخ گفت: باخبرتان ساختم و شما را نصیحت کردم و گفتم: از آنها دست بردارید، نمی توانید به آنها دست یابید، در میان آنها مردی از فرزندان عبدالمطلب هست. شما گفتید: خرف شده ای و عقل از سرت پریده است. چون پدرم این کلام را از آن شیخ شنید در حالی که بر رأس آن ناحیه برای اصحابش حدیث می کرد، به ابوطالب نگاه انداخت و گفت: وای بر تو! آیا آنچه را شیخ می گوید، نشنیدی؟

گفت: چرا ای خطاب! والله، من در آن روز - در حالی که کودکی بودم - در آن قافله همراه عبدالله حضور داشتم و این شیخ بر شتر جوانی سوار و پوشیده در سلاح بود و جز حذقه اش دیده نمی شد، موهای فراوانی داشت که بر راست و چپش آویزان بود.

شیخ گفت: راست گفتم! والله، من در آن روز بر شتر جوانی سوار بودم و گیسوانی داشتم که بر راست و چپم آنها را می آویختم. خطاب گفت: راهزنان از ما دست کشیدند.

ابوطالب گفت: بکوچید، رهسپار شدیم، ناگهان دیدیم نه جزیره ای است و نه دریایی و نه آبی! خود را در جاده ای یافتیم که در آن راه می پیمودیم. حرکت

کردیم و با سحر ابوطالب، از شرّ راهزنان خلاص شدیم تا اینکه شاد و خندان با بشارت به شام درآمدیم.

خطّاب سوگند خورد که بعدها در سفر به شام، بیش از بیست بار از آن مکان گذشت، جزیره و دریا و آبی در آنجا ندید و قریش بر آن قسم خورد. ای سلمان، آیا این، جز سحر مستمر (همیشگی و دائمی) چیز دیگری هست؟!

سلمان می‌گوید، گفتم: واللّٰه، نمی‌دانم چه می‌گویی جز اینکه از بنی‌هاشم عجایی بر زبان آوردی.

عمر گفت: آری ای ابو عبدالله، آنها خاندانی‌اند که بزرگانشان سحر و جادو را نسل به نسل از هم ارث برده‌اند.

سلمان می‌گوید، گفتم: می‌خواستم سخن پایان یابد، گفتم: من این را سحر نمی‌دانم.

عمر گفت: شگفتا ای ابو عبدالله! آیا به نظرت خطّاب و اصحابش دروغ گفتند؟! آیا آنچه را به چشم خویش دیدم و برایت گفتم، دروغ می‌دانی؟

سلمان می‌گوید: خندیدم و گفتم: وای بر تو! تو دروغ نگفتی و خطّاب و اصحابش دروغ نداشتند و همه اینها راست و حق است [نه جادو و سحر].

عمر گفت: واللّٰه، هرگز رستگار نشوی. چگونه رستگار شوی در حالی که ابن ابی طالب تو را افسون کرد!

گفتم: این سخن را واگذار، درباره‌ی واگذاری مالی که از خراسان به دستت رسید، چه می‌گویی؟

عُمَر گفت: وای بر تو، آیا می‌توانم از دستور این ساحر نافرمانی کنم؟! آری، علی رغم خواست دلم، از آن دست می‌کشم و مال را پیش او می‌فرستم. سلمان می‌گوید: از نزد عُمَر باز آمدم. چون امیرالمؤمنین علیه السلام مرا دید، فرمود: ای سلمان، سخت‌تان به درازا کشید.

گفتم: ای امیرالمؤمنین، از خطاب و از ابوطالب عجایی برایم تعریف کرد. امام علیه السلام فرمود: آری ای سلمان، آن را دانستم و بدانچه میان شما جریان یافت آگاهم و نیز به تو گفت که رستگار نمی‌شوی.

سلمان می‌گوید: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، هنگام آن سخن جز من و عُمَر کسی [در آنجا] حضور نداشت. مولایم، امیرالمؤمنین، همه آنچه را میان من و او جریان یافت به من خبر داد، سپس فرمود: سوی عُمَر برگرد و مال را از او بستان و فقرای مهاجر و انصار را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر ساز و مال را میانشان تقسیم کن.

[نقل این حدیث در دیگر کتاب‌ها]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: این حدیث را صاحب «عیون المعجزات»، از مفضل، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند.^(۱) نیز شیخ جلیل، شاذان بن جبرئیل، در کتاب «الفضائل» آن را با حذف اسناد (با اختلاف در بعضی الفاظ که محتوا در مجموع یکی است) از امام صادق علیه السلام می‌آورد.^(۲)

۱. عیون المعجزات: ۴۰-۴۲.

۲. الفضائل: ۶۲-۶۳.

همچنین حافظ بُرسی در کتابش آن را روایت می‌کند.^(۱) روایات وی برگرفته از کتاب «الفضائل» (اثر ابن شاذان) است. چنان که همه آنچه را که در دو کتاب «مشارق الأنوار» و «لوامع الأنوار» می‌آورد، برگرفته از «الفضائل» و «الروضة» (اثر ابن شاذان) می‌باشد، گرچه به این نسبت تصریح نمی‌کند.

لیکن اینان آنچه را عُمَر از پدرش خطّاب درباره ابوطالب و عبدالله بیان می‌دارد، نیاورده‌اند و تنها آنچه را به امیرالمؤمنین تعلّق دارد، ذکر کرده‌اند. آری، در پایان بیان داشته‌اند که:

اینان اهل بیتی‌اند که بزرگان‌شان این أعجوبه را نسل اندر نسل به ارث بُردند. ابوطالب و عبدالله، مانند آن را در زمان جاهلیّت آوردند.^(۲)

ظاهر این است که آنها به بخشی از حدیث بسنده کردند؛ زیرا باقی آن - در ظاهر - از مقصودشان بیرون بود.

شیخ جلیل، قطب‌الدین، سعید بن هبة الله راوندی رحمته الله در «الخرائج» عین حکایت قوس [عصا] و ازدها شدن آن را از سلمان روایت می‌کند. سپس بیان می‌دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از این ماجرا، سلمان را برای دریافت مال پیش عُمَر فرستاد.^(۳)

از آنجا که این مطالب، در ضمن این حدیث ذکر شده بود، بدان اکتفا کردیم.

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

۲. الفضائل: ۶۳؛ نوادر المعجزات: ۱۴۳؛ بحار الأنوار ۴۲: ۴۳.

۳. الخرائج والجرائح ۱: ۲۳۲-۲۳۳، حدیث ۷۷.

حدیث (۶۵)

حدیث مسجد قبا و رؤیت ابوبکر رسول خدا ﷺ را در آن

و سخن آن حضرت با او

ارشاد القلوب، اثر حسن بن ابی الحسن دیلمی رحمته الله.

در این کتاب با حذف اسناد، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَقِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي سَكَّةِ بَنِي النَّجَّارِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَصَافَحَهُ وَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَفِي نَفْسِكَ شَيْءٌ مِنْ اسْتِخْلَافِ النَّاسِ إِيَّايَ، وَمَا كَانَ مِنْ يَوْمِ السَّقِيفَةِ وَكَرَاهِيَتِكَ لِلْبَيْعَةِ؟

وَاللَّهِ مَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ إِرَادَتِي، إِلَّا أَنَّ النَّاسَ أَجْمَعُوا عَلَى أَمْرٍ لَمْ يَكُنْ لِي أَنْ أُخَالَفَهُمْ فِيهِ، لَأَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ. ^(۱)

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا أَبَا بَكْرٍ، الْأُمَّةُ الَّذِينَ أَطَاعُوهُ مِنْ بَعْدِهِ فِي عَهْدِهِ وَأَخَذُوا بِهَدَاهُ، وَأَوْفُوا ^(۲) بِمَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَلَمْ يُبَدِّلُوا وَلَمْ يُغَيِّرُوا. ^(۳)

قَالَ ^(۴) أَبُو بَكْرٍ: وَاللَّهِ يَا عَلِيُّ لَوْ شَهِدَ عِنْدِي السَّاعَةَ مَنْ أَثَقُ بِهِ أَنَّكَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنِّي سَلَّمْتُهُ إِلَيْكَ؛ رَضِي مِنْ رَضِي وَسَخِطَ مَنْ سَخِطَ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا أَبَا بَكْرٍ، فَهَلْ تَعْلَمُ أَوْثَقَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَقَدْ أَخَذَ بِيَعْتِي عَلَيْكَ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ وَعَلَى جَمَاعَةٍ مَعَكَ مِنْهُمْ عُمَرُ وَعُثْمَانُ:

۱. در «ارشاد القلوب»، «على الضلال» ضبط است.

۲. در «ارشاد القلوب» آمده است: وَأَخَذُوا بِهَذَا، وَأَوْفُوا ...

۳. در «ارشاد القلوب» آمده است: ولم يُغَيِّرُوا ولم يُبَدِّلُوا.

۴. در «ارشاد القلوب»، «قال له» ضبط است.

فِي يَوْمِ الدَّارِ؛
 وَفِي بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ؛
 وَيَوْمَ ^(١) جُلُوسِهِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ؛
 وَفِي يَوْمِ الْغَدِيرِ بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ.
 فَقُلْتُمْ بِأَجْمَعِكُمْ: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ. ^(٢)
 فَقَالَ لَكُمْ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ عَلَيْنَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. ^(٣)
 فَقَالَ لَكُمْ: فَلْيَشْهَدْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَلْيُبَلِّغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبَكُمْ، وَمَنْ سَمِعَ مِنْكُمْ فَلْيَسْمَعْ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ.
 فَقُلْتُمْ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَقُمْتُمْ بِأَجْمَعِكُمْ تُهَنِّتُونَ ^(٤) رَسُولَ اللَّهِ وَتُهَنِّتُونِي ^(٥)
 بِكَرَامَةِ اللَّهِ لَنَا، فَدَنَا عُمَرُ وَضَرَبَ عَلَى كَتِفِي وَقَالَ بِحَضْرَتِكُمْ: بَخْ بَخْ لَكَ يَا بَنَ
 أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَانَا ^(٦) وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ.
 فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَقَدْ ذَكَرْتَنِي أَمْرًا - يَا أَبَا الْحَسَنِ - لَوْ يَكُونُ رَسُولُ اللَّهِ شَاهِدًا
 فَاسْمَعُهُ مِنْهُ.
 فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اللَّهُ وَرَسُولُهُ عَلَيْنِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ، يَا أَبَا بَكْرٍ إِنْ رَأَيْتَ
 رَسُولَ اللَّهِ حَيًّا يَقُولُ لَكَ إِنَّكَ ظَالِمٌ لِي فِي أَخْذِ حَقِّي الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لِي
 دُونَكَ وَدُونَ الْمُسْلِمِينَ، أَتَسْلَمُ هَذَا الْأَمْرَ لِي وَتَخْلَعُ نَفْسَكَ مِنْهُ؟

١. در «ارشاد القلوب»، «يوم جلوسه» ضبط است.

٢. در «ارشاد القلوب» آمده است: وَأَطَعْنَا اللَّهَ وَلِرَسُولِهِ.

٣. در «ارشاد القلوب»، در ادامه آمده است: فَقُلْتُمْ بِأَجْمَعِكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ عَلَيْنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ.

٤-٥. در «ارشاد القلوب» آمده است: تَهْنُتُونَ ... وَتُهْنُتُونِي ...

٦. در «ارشاد القلوب»، «مولای» ضبط است.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، يَكُونُ أَرَى^(۱) رَسُولَ اللَّهِ حَيًّا بَعْدَ مَوْتِهِ وَيَقُولُ لِي ذَلِكَ؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: نَعَمْ يَا أَبَا بَكْرٍ.

قَالَ: فَأَرِنِي ذَلِكَ إِنْ كَانَ حَقًّا.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ عَلَيْكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ أَنَّكَ تَفِي بِمَا قُلْتَ؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: نَعَمْ.

فَضْرَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَدِهِ وَقَالَ: تَسْعَى مَعِيَ نَحْوَ مَسْجِدِ قُبَا، فَلَمَّا وَرَدَاهُ^(۲) تَقَدَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَأَبُو بَكْرٍ مِنْ وَرَائِهِ، فَإِذَا هُوَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَالِسٍ فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ، فَلَمَّا رَأَهُ أَبُو بَكْرٍ سَقَطَ لَوَجْهِهِ كَالْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ.

فَنَادَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ازْغَعْ رَأْسَكَ أَيُّهَا الضَّلِيلُ الْمَفْتُونُ.

فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ رَأْسَهُ وَقَالَ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْيَاةٌ بَعْدَ الْمَوْتِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: وَيَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ ﴿إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمْحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^(۳)

قَالَ: فَسَكَتَ أَبُو بَكْرٍ وَشَخَصَتْ عَيْنَاهُ نَحْوَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ: وَيَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ! نَسِيتَ مَا عَاهَدْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي الْمَوَاطِنِ الْأَرْبَعَةِ

لِعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

فَقَالَ: مَا نَسِيتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ.

۱. در «ارشاد القلوب» آمده است: وهذا يكون أن أرى ...

۲. در «ارشاد القلوب»، «وَرَدَهُ» ضبط است.

۳. سورة فصلت (۴۱) آیه ۳۹.

فَقَالَ: مَا لَكَ الْيَوْمَ تُتَشَبِّدُ عَلَيَّ فِيهَا وَيَذْكُرُكَ فَتَقُولُ نَسِيتُ؟!
وَقَصَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى آخِرِهِ، فَمَا نَقَصَ مِنْهُ
كَلِمَةً وَلَا زَادَ فِيهِ كَلِمَةً.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَهَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ وَهَلْ يَعْفُو اللَّهُ عَنِّي إِذَا سَلَمْتُ هَذَا
الْأَمْرَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا أَبَا بَكْرٍ، وَأَنَا ضَامِنٌ لَكَ ^(١) عَلَى اللَّهِ ذَلِكَ إِنْ وَفَيْتَ.
قَالَ: وَغَابَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْهُمَا، فَتَشَبَّثَ أَبُو بَكْرٍ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^(٢) وَقَالَ:
اللَّهُ اللَّهُ فِيَّ يَا عَلِيُّ، صِرْ مَعِيَ إِلَى مَنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَعْلُو الْمَنْبَرِ فَأَقْصَّ عَلَى
النَّاسِ مَا شَاهَدْتُ وَمَا رَأَيْتُ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا قَالَ لِي وَمَا قُلْتُ لَهُ، وَمَا
أَمَرَنِي بِهِ، وَأَخْلَعَ نَفْسِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَأَسَلَّمَهُ إِلَيْكَ.
فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا مَعَكَ إِنْ تَرَكَكَ شَيْطَانُكَ.
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنْ لَمْ يَتْرُكْنِي تَرَكْتُهُ وَعَصَيْتُهُ.
فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا تَطِيعَهُ وَلَا تَعْصِيَهُ، وَإِنَّمَا رَأَيْتَ مَا رَأَيْتَ لِتَأْكِيدِ الْحُجَّةِ
عَلَيْكَ.

وَأَخَذَ بِيَدِهِ وَخَرَجَا مِنْ مَسْجِدٍ قُبَا يُرِيدَانِ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَبُو بَكْرٍ
يَخْفِقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَيَتَلَوْنَ أَلْوَانًا، وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَلَا يَدْرُونَ مَا الَّذِي كَانَ،
حَتَّى لَقِيَهُ عُمَرُ، فَقَالَ: ^(٣) يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا شَأْنُكَ؟ وَمَا الَّذِي دَهَاكَ؟
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: خَلَّ عَنِّي يَا عُمَرُ، فَوَ اللَّهُ لَا سَمِعْتُ لَكَ قَوْلًا.

١. در «ارشاد القلوب» آمده است: وأنا الضَّامِنُ لك.

٢. در «ارشاد القلوب»، «علي» ضبط است.

٣. در «ارشاد القلوب» آمده است: حَتَّى لَقِيَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: وَأَيْنَ تُرِيدُ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ؟
فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: ^(۱) أُرِيدُ الْمَسْجِدَ وَالْمِنْبَرَ.
فَقَالَ: لَيْسَ هَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ وَالْمِنْبَرِ. ^(۲)
فَقَالَ: خَلِّ عَنِّي فَلَا حَاجَةَ لِي فِي كَلَامِكَ.
فَقَالَ عُمَرُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَفَلَا تَدْخُلُ قَبْلَ الْمَسْجِدِ مَنْزِلَكَ فَتَسْبِغَ الْوُضُوءَ؟
قَالَ: بَلَى، فَالْتَفَتَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، اجْلِسْ ^(۳) إِلَى
جَانِبِ الْمِنْبَرِ حَتَّى أَخْرُجَ إِلَيْكَ.
فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، قَدْ قُلْتُ لَكَ إِنَّ شَيْطَانَكَ لَا يَدْعُكَ أَوْ
يُرَدُّكَ. ^(۴)
فَمَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ بِجَانِبِ الْمِنْبَرِ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ مَنْزِلَهُ، وَمَعَهُ
عُمَرُ، فَقَالَ لَهُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، لِمَ لَا تُبَيِّنُنِي عَنْ أَمْرِكَ، وَتُحَدِّثُنِي بِمَا دَهَاكَ بِهِ
عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَيَحَكَ يَا عُمَرُ! رَجَعَ ^(۵) رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ مَوْتِهِ حَيًّا فَخَاطَبَنِي فِي
ظُلُمِي لِعَلِّي، وَأَمَرَنِي بِرَدِّ حَقِّهِ عَلَيْهِ وَخَلْعِ نَفْسِي مِنْ هَذَا الْأَمْرِ.
فَقَالَ لَهُ: ^(۶) قُصْ عَلَيَّ قِصَّتَكَ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا.
فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: وَيَحَكَ يَا عُمَرُ! وَاللَّهِ قَدْ قَالَ لِي عَلِيٌّ إِنَّكَ لَا تَدْعُنِي أَخْرُجُ مِنْ

۱. در «ارشاد القلوب»، «فقال ابو بكر» ضبط است.

۲. در «ارشاد القلوب» آمده است: وقت صلاة ومنبر.

۳. در «ارشاد القلوب»، «تجلس» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب» آمده است: ... ثم قال يا ابا بكر ... أو يُرَدُّكَ.

۵. در «ارشاد القلوب»، «يرجع» ضبط است.

۶. در «ارشاد القلوب» آمده است: فقال له عمر.

هَذِهِ الْمَظْلَمَةُ، وَإِنَّكَ شَيْطَانِي، فَدَعْنِي عَنْكَ. ^(١)

فَلَمْ يَزَلْ يُحَدِّثُهُ ^(٢) إِلَى أَنْ حَدَّثَهُ بِحَدِيثِهِ كُلِّهِ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، أَنْسَيْتَ شِعْرَكَ فِي أَوَّلِ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْنَا ^(٣) صِيَامُهُ، حَيْثُ جَاءَكَ حَذِيقَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَسَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ وَتُعْمَانُ الْأَزْدِيُّ وَخُرَيْمَةُ ابْنُ ثَابِتٍ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ إِلَى دَارِكَ لِتَقْضِيكَ دَيْنًا لَكَ، ^(٤) فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَى بَابِ الدَّارِ سَمِعُوا لَكَ صَلَصَلَةً فِي الدَّارِ، فَوَقَفُوا بِالْبَابِ وَلَمْ يَسْتَأْذِنُوا عَلَيْكَ، فَسَمِعُوا أُمَّ بَكْرٍ زَوْجَتَكَ تُنَادِيكَ وَتَقُولُ: قَدْ عَمِلَ حَرُّ الشَّمْسِ بَيْنَ كَتِفَيْكَ، قُمْ إِلَى دَاخِلِ الْبَيْتِ وَأَبْعُدْ عَنِ الْبَابِ لَا يَسْمَعَكَ بَعْضُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ فَيُهْدِرُوا دَمَكَ. ^(٥)

فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ قَدْ أَهْدَرَ دَمًا مِنْ أَفْطَرِ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ غَيْرِ سَفَرٍ وَلَا مَرَضٍ خِلَافًا عَلَى اللَّهِ وَعَلَى مُحَمَّدٍ. ^(٦)

فَقُلْتُ لَهَا: هَاتِي ^(٧) - لَا أُمَّ لَكَ - فَضْلَ طَعَامِي مِنَ اللَّيْلِ، وَاتْرَعِي الْكَأْسَ مِنَ الْخَمْرِ.

وَحَذِيقَةُ وَمَنْ مَعَهُ بِالْبَابِ يَسْمَعُونَ مُحَاوَرَتَكُمَا، ^(٨) فَجَاءَتْ بِصَحْفَةٍ فِيهَا طَعَامٌ مِنَ اللَّيْلِ وَقَعْبٌ مَمْلُوءٌ خَمْرًا، فَأَكَلْتُ مِنَ الصَّحْفَةِ وَشَرِبْتُ الْخَمْرَ فِي ضُحَى النَّهَارِ

١. در «ارشاد القلوب»، «فَدَعْنِي» ضبط است.

٢. در «ارشاد القلوب» آمده است: فَلَمْ يَزَلْ يَرْقُبُهُ.

٣. در «ارشاد القلوب»، «فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْنَا» ضبط است.

٤. در «ارشاد القلوب» آمده است: فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ دَارَكَ لِتَقْضَاؤِكَ دَيْنًا عَلَيْكَ.

٥. در «ارشاد القلوب» آمده است: لئَلَّا يَسْمَعَكَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ فَيُهْدِرُوا دَمَكَ.

٦. در «ارشاد القلوب»، «وَعَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ» ضبط است.

٧. در «ارشاد القلوب»، «هَاتِي» ضبط است.

٨. در «ارشاد القلوب» آمده است: ... إِلَى أَنْ انْتَهَيْتَ فِي شِعْرِكَ.

وَقُلْتُ لِرَوْحِكَ هَذِهِ الْأَيَّاتُ: ^(۱)

ذَرِسْنِي أَصْطَبِخْ يَا أُمَّ بَكْرٍ فَإِنَّ الْمَوْتَ نَفَثَ ^(۲) عَنْ هِشَامٍ
وَنَفَثَ عَنْ أَخِيكَ وَكَانَ صَعْباً مِنْ الْأَقْوَامِ شَرِيبَ الْمُدَامِ ^(۳)
يَقُولُ لَنَا ابْنُ كَبْشَةَ سَوْفَ نُحْيَا وَكَيْفَ حَيَاةُ أَشْلَاءِ رِمَامِ ^(۴)
وَلَكِنْ بَاطِلاً مَا قَالَ هَذَا وَإِنكَاً ^(۵) مِنْ زَخَارِيفِ الْكَلَامِ
أَلَا هَلْ مُبْلَغُ الرَّحْمَنِ عَنِّي بِأَنِّي تَارِكُ شَهْرِ الصِّيَامِ
وَتَارِكُ كُلِّ مَا أَوْحَى إِلَيْنَا مُحَمَّدٌ مِنْ أَسَاطِيرِ الْكَلَامِ
فَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي شَرَابِي وَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي طَعَامِي
وَلَكِنَّ الْحَكِيمَ رَأَى حَمِيراً فَأَلْجَمَهَا فَتَاهَتْ فِي اللَّجَامِ
فَلَمَّا سَمِعَكَ حَذِيفَةُ وَمَنْ مَعَهُ تَهَجُّوْا مُحَمَّدًا، فَهَجَمُوا ^(۶) عَلَيْكَ فِي دَارِكَ،
فَوَجَدُوكَ وَقَعْبُ الْخَمْرِ فِي يَدِكَ وَأَنْتَ تَكْرَعُهَا، فَقَالُوا: مَا لَكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ خَالَفْتَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَحَمَلُوكَ بِهَيْئَتِكَ إِلَى مَجْمَعِ النَّاسِ إِلَى بَابِ رَسُولِ اللَّهِ، وَقَصُّوا عَلَيْهِ
قِصَّتَكَ، وَأَعَادُوا شِعْرَكَ. ^(۷)
فَدَنَوْتُ مِنْكَ وَسَارَرْتُكَ ^(۸) وَقُلْتُ لَكَ فِي ضَجِيجِ النَّاسِ: قُلْ إِنِّي شَرِبْتُ الْخَمْرَ

۱. در «ارشاد القلوب»، «هذا الشعر» ضبط است.

۲. نَقَبَ (خ) (مؤلف رحمه الله).

۳. این بیت، در «ارشاد القلوب» نیست.

۴. در «ارشاد القلوب»، «وَهَام» ضبط است.

۵. در «ارشاد القلوب»، «وَأَنَّهُ» ضبط است.

۶. در «ارشاد القلوب»، «قَحَمُوا» ضبط است.

۷. در «ارشاد القلوب» آمده است: وحمَلوك كهيتك ... بباب رسول الله ... وعادُوا شعرك

۸. در «ارشاد القلوب»، «وشاورْتُكَ» ضبط است.

لَيْلًا، فَثَمِلْتُ فَرَالَ عَقْلِي، فَاتَيْتُ مَا أَتَيْتُهُ نَهَارًا، وَلَا عَلِمَ لِي بِذَلِكَ، فَعَسَى أَنْ يُدْرَأَ عَنْكَ الْحَدُّ.

وَخَرَجَ مُحَمَّدٌ وَنَظَرَ إِلَيْكَ فَقَالَ: اسْتَفِيقُوهُ. ^(١)

فَقَالُوا: رَأَيْنَاهُ وَهُوَ ثَمِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا يَعْقِلُ.

فَقَالَ: وَيَحْكُمُ! الْخَمْرُ تُزِيلُ الْعَقْلَ، تَعْلَمُونَ هَذَا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَنْتُمْ تَشْرَبُونَهَا؟

فَقُلْنَا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَقَدْ قَالَ فِيهَا إِمْرُؤُ الْقَيْسِ:

شَرِبْتُ الْخَمْرَ حَتَّى زَالَ عَقْلِي كَذَلِكَ الْإِثْمُ ^(٢) يَفْعَلُ بِالْعُقُولِ

ثُمَّ مُحَمَّدٌ أَنْظَرَكَ إِلَى إِفَاقَتِكَ مِنْ سَكْرَتِكَ، فَأَمْهَلُوكَ حَتَّى رَأَوْا أَنَّكَ قَدْ صَحَوْتَ، ^(٣) فَسَأَلَكَ مُحَمَّدٌ ﷺ، فَأَخْبَرْتَهُ بِمَا أَوْعَزْتَهُ إِلَيْكَ مِنْ شُرْبِكَ بِهَا ^(٤) بِاللَّيْلِ.

فَمَا بِأَلَاكَ الْيَوْمَ تُصَدِّقُ ^(٥) بِمُحَمَّدٍ وَبِمَا جَاءَ بِهِ وَهُوَ عِنْدَنَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ؟

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: ^(٦) وَيَحْكُ يَا أَبَا حَفْصٍ! لَا شَكَّ عِنْدِي فِيمَا قَصَصْتَهُ عَلَيَّ، فَاخْرُجْ إِلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاصْرِفْهُ عَنِ الْمِنْبَرِ.

قَالَ: فَخَرَجَ عُمَرُ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ جَالِسٌ تَحْتَ الْمِنْبَرِ، ^(٧) فَقَالَ: مَا بِأَلَاكَ يَا عَلِيُّ

١. در «ارشاد القلوب» آمده است: فنظر إليك فقال: استَفِيقُوهُ.

٢. در «ارشاد القلوب»، «الْخَمْرُ» ضبط است.

٣. در «ارشاد القلوب» آمده است: ثُمَّ قَالَ مُحَمَّدٌ أَنْظِرُوهُ إِلَى إِفَاقَتِهِ مِنْ سَكْرَتِهِ فَأَمْهَلُوكَ حَتَّى أَرَيْتَهُمْ أَنَّكَ ...

٤. در «ارشاد القلوب»، «مِنْ شُرْبِكَ لَهَا» ضبط است.

٥. در «ارشاد القلوب»، «تَوْمَنَ» ضبط است.

٦. در «ارشاد القلوب» آمده است: فقال أبو بكر ...

٧. در «ارشاد القلوب»، «بِجَنْبِ الْمِنْبَرِ» ضبط است.

قَدْ تَصَدَّقْتَ لَهَا،^(۱) هِيَ هَاتَ هَيْهَاتَ، دُونَ وَاللَّهِ مَا تَرَوْمُ مِنْ عُلُوِّ هَذَا الْمُنْبِرِ خَرَطُ الْقَتَادِ.

فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: وَيْلَكَ مِنْهَا وَاللَّهِ يَا عُمَرُ إِذَا أَفِضْتُ إِلَيْكَ، وَالْوَيْلُ لِلأُمَّةِ مِنْ بَلَائِكَ.

فَقَالَ عُمَرُ: هَذِهِ بُشْرَى يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، صَدَقْتَ ظَنِّي بِكَ^(۲) وَحَقُّ قَوْلِكَ.

وَانْصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى مَنْزِلِهِ^(۳).

وَكَانَ هَذَا مِنْ دَلَائِلِهِ.

از امام صادق عليه السلام روایت است که فرمود: ابو بکر در کوچۀ بنی نجار امیرالمؤمنین عليه السلام را دید، بر آن حضرت سلام کرد و مصافحه نمود و گفت: ای ابوالحسن، آیا از اینکه مردم مرا خلیفه کردند و آنچه در روز سقیفه روی داد و با اجبار به بیعت با من تن دادی، دل خوری؟

والله، این کار به اراده‌ام نبود، مردم بر امری گرد آمدند که نباید در آن با آنان مخالفت می‌کردم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اُمّت بر گمراهی جمع نمی‌شوند.

امیرالمؤمنین عليه السلام به او فرمود: ای ابوبکر، اُمّت پیامبر کسانی‌اند که او را در عهدش - بعد از او - پیرویدند و هدایتش را برگرفتند و به عهدی که با خدا بستند وفادار ماندند و آن را دگرگون نساختند و تغییر ندادند.

ابوبکر گفت: والله ای علی، اگر اکنون کسی شهادت دهد که تو به این امر از

۱. در «ارشاد القلوب»، «قد تصدّقت» ضبط است.

۲. صدقت ظنونك (خ) مؤلف عليه السلام. در «ارشاد القلوب» آمده است: صَدَقْتَ ظَنُّونَكَ وَحَقُّ قَوْلِكَ ...

۳. ارشاد القلوب ۲: ۲۶۴-۲۶۸؛ بحار الأنوار ۲۹: ۳۵-۴۵، حدیث ۱۸.

من سزامنندتری، آن را به تو می سپارم؛ خواه کسی را خوشایند افتد یا به خشم آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، آیا مطمئن تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله سراغ داری؟! آن حضرت برایم از شما در چهار جا (و در حضور جماعتی - از جمله عُمَر و عثمان - که همراهت بودند) بیعت ستاند:

• در یوم الدار.^(۱)

• در بیعت رضوان، زیر آن درخت.

• در روزی که در خانه اُمّ سَلَمَه نشسته بود.

• در روز غدیر و پس از بازگشت از حجة الوداع.

همه تان گفتید: می شنویم و خدا و رسول را فرمان می بریم.

رسول خدا فرمود: خدا و رسولش از شاهدان بر شماست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همدیگر را شاهد بگیرید و حاضران به غایبان و کسانی که شنیدند به گوش کسانی که نشنیدند، برسانند.

شما بیان داشتید: آری ای رسول خدا، و همه تان کرامت خدا را بر ما، به پیامبر و به من تبریک و تهنیت گفتید. عُمَر نزدیکم آمد و به دوشم زد و در حضورتان گفت: ای فرزند ابوطالب، خوشا به حالت! مولای ما و مولای مؤمنان شدی.

۱. در «ارشاد القلوب» و «بحار»، «یوم السداد» ضبط است؛ یوم السداد یا یوم سد الأبواب، روزی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله - به امر خدا - دستور داد تا همگان جز مولی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام درهای خویش را که به مسجد گشوده بودند ببندند. و این فضیلت از فضائل مشهور امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که مورد اتفاق شیعه و سنی است.

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، امری را به خاطر من آوردی، کاش رسول خدا شاهد می بود! حرفش را [به جان] می شنیدم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، خدا و رسولش بر تو شاهدند. اگر رسول خدا را زنده بنگری، به تو بگوید که تو حقّی را که خدا و رسولش برای من قرار داد (نه تو و نه مسلمانان) غصب کردی، آیا خلافت را به من می سپاری و خود را از آن برکنار می داری؟

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، آیا می توانم رسول خدا را پس از مرگ زنده ببینم و این سخن را به من بگوید؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آری، ای ابوبکر.

ابوبکر گفت: اگر راست می گویی، این [صحنه] را نشانم ده.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا خدا و رسولش را شاهد می گیری که به آنچه گفتی وفا کنی؟

ابوبکر گفت: آری.

امیرالمؤمنین علیه السلام به دست او زد و فرمود: با من سوی مسجد قبا بشتاب. چون وارد شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام پیش افتاد، به مسجد درآمد و ابوبکر پشت سر آن حضرت داخل شد. ناگهان وی به رسول خدا صلی الله علیه و آله برخورد که در قبله مسجد نشسته بود. چون ابوبکر آن حضرت را دید، بی هوش به رو درافتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله صدا زد: ای فریفته گمراه، سرت را بالا بیاور.

ابوبکر سرش را بالا آورد و گفت: به گوشم ای رسول خدا، آیا پس از مرگ

زنده شدیدی؟

پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو ای ابوبکر «کسی که زمین مرده را زنده ساخت، مردگان را زنده می‌سازد و او بر هر چیزی تواناست».

می‌گوید: ابوبکر ساکت ماند و چشمانش سوی رسول خدا خیره شد.

پیامبر ﷺ فرمود: وای بر توی ای ابوبکر، آیا عہدی را که در آن چهار مکان با خدا و رسولش بستی از یاد بردی؟

ابوبکر گفت: ای رسول خدا، آن را فراموش نکرده‌ام.

پیامبر ﷺ فرمود: تو را چه شد که اکنون علی را - در آن - قسم می‌دهی، علی خاطر نشانت می‌سازد و تو می‌گویی: فراموشم شد!

رسول خدا ﷺ آنچه را میان ابوبکر و علی رضی اللہ عنہ جریان یافت - تا آخر آن - بی‌کم و زیاد، برای ابوبکر بیان داشت.

ابوبکر پرسید: ای رسول خدا، آیا راه توبه برایم باز است؟ اگر این امر را به امیرالمؤمنین بسپارم آیا خدا از من در می‌گذرد؟

پیامبر ﷺ فرمود: آری، ای ابوبکر؛ اگر به آن وفا کنی، پیش خدا ضامن می‌شوم تو را ببخشد.

می‌گوید: رسول خدا ﷺ از چشم آن دو ناپیدا شد. ابوبکر به [دامن] امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ آویخت و گفت: ای علی، تو را به خدا مرا دریاب! با من بیا تا نزد منبر رسول خدا ﷺ رویم، بر منبر بالا روم و جریانی را که از پیامبر مشاهده کردم و دیدم و آنچه را آن حضرت به من فرمود (و سخنی را که من به پیامبر گفتم و دستوری که او به من داد) برای مردم تعریف کنم و خودم را از خلافت برکنار سازم و آن را به تو بسپارم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همراهت می آیم، اگر شیطان تو را وانهد [که به این عهد وفا کنی].

ابوبکر گفت: اگر او مرا رها نکند، من او را ترک گویم و فرمان نبرم.
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را اطاعت می کنی و عصیان نمی ورزی، آنچه را دیدی تنها برای تأکید حجّت بر تو بود.

آن حضرت دست ابوبکر را گرفت و از مسجد قبا سوی مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمدند.

ابوبکر اندام ها را به هم می زد و رنگ به رنگ می شد. مردم به او نگاه می کردند و نمی دانستند چه شده است، تا اینکه عُمَر او را دید، پرسید: ای خلیفه رسول خدا، چه پیش آمده است [چرا آشفته ای]؟ چه بلایی گریبان گیرت شده است؟

ابوبکر گفت: ای عُمَر، از من دست بردار! والله، هیچ حرفی از تو نمی شنوم.
عُمَر گفت: ای خلیفه رسول خدا، قصد کجا را داری؟

ابوبکر گفت: می خواهم به مسجد و منبر روم.

عُمَر گفت: اکنون که وقت نماز و منبر نیست!

ابوبکر گفت: رهایم کن، به کلام تو نیازی ندارم.

عُمَر گفت: ای خلیفه رسول خدا، آیا پیش از مسجد به منزلت نمی روی که وضوی کامل بگیری؟

ابوبکر گفت: آری، سپس به علی رو کرد و گفت: ای ابوالحسن، کنار منبر بنشین تا بیایم.

امیر المؤمنین علیه السلام تبسم کرد، سپس فرمود: ای ابوبکر، به تو گفتم که شیطان تو را رها نمی‌کند یا بازت می‌دارد.

امام علیه السلام رفت و کنار منبر نشست و ابوبکر به منزلش درآمد. عمر همراهش بود، پرسید: ای خلیفه رسول خدا، آیا مرا از ماجرایت باخبر نمی‌سازی؟ آیا برایم نمی‌گویی علی بن ابی طالب با چه ترفندی گیرت انداخت؟ ابوبکر گفت: وای بر تو ای عمر! رسول خدا پس از مرگ زنده بازگشت و درباره ستم به علی با من حرف زد و امرم کرد که حقش را به او برگردانم و خود را از خلافت کنار کشم.

عمر گفت: قصّه‌ات را از اوّل تا آخر برایم تعریف کن.

ابوبکر گفت: وای بر تو ای عمر! واللّٰه، علی به من گفت که تو نمی‌گذاری از این مظلّم بیرون آیم و اینکه شیطان من تویی، مرا به حال خود واگذار.

عمر از وی دست برداشت تا اینکه ابوبکر همه ماجرا را برایش گفت.

عمر [پس از آنکه ماجرا را شنید] گفت: ای ابوبکر - تو را به خدا - شعرت را در اوّل ماه رمضان که روزه‌اش واجب شد، از یاد بردی! حذیفة بن یمان، سهل بن حنیف، ثعلمان آزدی، و خزیمه بن ثابت - روز جمعه - نزد آمدند تا دین تو را ادا کنند. چون به در خانه رسیدند، عربده‌ات به گوششان رسید، دم در ایستادند و از تو اجازه نگرفتند. شنیدند که «اُمّ بکر» (همسرت) تو را قسم می‌داد و می‌گفت: آفتاب، مغز سرت را به جوش آورد! داخل خانه بیا و از دم در دور شو [مبادا] یکی از اصحاب محمد، صدايت را بشنود و خونت هدر رود.

می‌دانی که محمد خون کسی که در مخالفت با خدا و محمد (بی آنکه در سفر

یا بیمار باشد) در ماه رمضان، روزه‌اش را بخورد، بر هدر ساخت.
تو به زنت گفتی: ای بی‌مادر، باقیمانده غذای دیشب و کاسه‌ای پر از شراب را
برایم بیاور.

حذیفه و همراهانش، گفت و گوی شما را می‌شنیدند. زنت سینی‌ای را که
خوراکی از شب در آن بود و کاسه‌ای پر از شراب را آورد. تو از آن سینی خوردی
و شراب را در ظهر روز آشامیدی و خطاب به زنت این ابیات را سرودی:

- ای اُم بکر بگذار مَی صبح بنوشم، چراکه مرگ از استخوان‌های پوسیده خبر می‌دهد.

- مرگ باخبرت می‌سازد که بر سر برادرت چه آمد، و منع اقوام از شُرب مُدام دشوار است.

- ابن کُبشه (محمّد) می‌گوید، پس از مرگ زنده خواهیم شد، اعضای که می‌پوسد و

خاکستر می‌شود، چگونه ممکن است حیات یابد؟!

- سخن وی باطل و دروغ و چرند و پرند است.

- آیا کسی هست که به خدا خبر رساند که من ماه رمضان را وانهادم.

- و همه افسانه‌هایی را که محمّد سوی ما وحی کرد، دور افکندم.

- به خدا بگویید مرا از شرابم باز دارد، به خدا بگویید نگذارد غذا بخورم.

- لیکن حکیم خری را دید، بر آن افسار زد و خر در افسار سردرگم ماند.

چون حذیفه (و همراهانش) شنید که تو محمّد را هجو (ریشخند) می‌کنی، بر
تو - در خانه‌ات - هجوم آوردند و تو را یافتند که کاسه شراب در دست بود و آن
را می‌نوشیدی! گفتند: ای دشمن خدا، با خدا و پیامبر مخالفت ورزیدی؟! تو را
به همان حال با جمع مردم، سوی خانه پیامبر کشاندند و ماجرایت را برای او
بیان داشتند و شعرت را تکرار کردند.

من به تو نزدیک شدم و پنهانی گفتم در میان هیاهوی مردم بگو: «دیشب شراب خوردم، مست شدم و عقلم زایل شد، این کارها - در روز - ناخودآگاه از من بروز یافت» شاید [بدین بهانه] حدّ از تو برداشته شود.

محمد بیرون آمد و به تو نگریست و گفت: او را هشیار سازید.

گفتند: ای رسول الله، او را مست لا یعقل یافتیم.

محمد گفت: وای بر شما، شراب عقل را از بین می‌برد و شما با اینکه این را می‌دانید آن را می‌آشامید؟!

گفتم: آری، ای رسول خدا، امرؤ القیس درباره شراب گفته است:

- آن قدر شراب آشامیدم تا عقلم زایل شد، گناه نیز با عقل‌ها چنین کند.

سپس محمد تو را تا به هوش آمدن از مستی، مهلت داد. وقتی دیدند به هوش آمدی، محمد ماجرا را از تو پرسید و تو آنچه را به گوشت گفتم (اینکه شب شراب خوردم) بیان داشتی.

پس امروز تو را چه شد که محمد و آنچه را آورد تصدیق کردی، در حالی که وی نزد ما ساحری بس دروغ‌گو بود؟!

ابوبکر گفت: وای بر تو ای ابو حفص! در آنچه برایم تعریف کردی، شک ندارم، سوی ابن ابی طالب برو و او را از منبر باز گردان.

در حالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) پای منبر نشسته بود، عمر آمد و گفت: ای علی، چه در سر داری؟! عهده‌دار خلافت شدی؟! زهی خیال باطل! والله، کمتر از بالا رفتن بر این منبر را مگر به خواب ببینی!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنان خندید که دندان‌های آسیایش نمایان شد. سپس

فرمود: وای از خلافت تو! والله یا عُمَر، وای از بلای تو بر این اُمّت، آن گاه که خلافت به تو برسد.

عُمَر گفت: ای ابن اُبی طالب، این بشارت است! گمان هایت راست و درست و سخت حق است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام سوی منزلش باز آمد.
و این اعجاز، از دلایل امامت آن حضرت است.

[یاد آوری]

می‌گویم: این قصّه را به همین درازا، حسین بن حمدان در «الهدایه» می‌آورد و تفصیل جاهای چهارگانه‌ای را که امیرالمؤمنین برای ابوبکر بیان داشت، ذکر می‌کند.^(۱)

این روایت را با این تفصیل، جز در این دو کتاب نیافتم.

[نکته]

و اما صدر حدیث (حدیث مسجد قبا و اراده ابوبکر - در ظاهر - بازگرداندن خلافت را به امیرالمؤمنین علیه السلام و بازداشتن عُمَر او را از این کار با این سخن که «این کار از سحر بنی هاشم است») به طور خلاصه، در کتاب‌های اخبار اصحاب ما هست و روایات در آن متتابع‌اند:

• صفّار رحمته الله در «بصائر الدرجات» آن را به چند طریق روایت می‌کند.^(۲)

• شیخ ما کَلینی در «الکافی».^(۳)

۱. الهدایة الكبرى: ۱۰۲-۱۰۸.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۷۴ و ۲۷۷-۲۷۹، حدیث ۲ و ۹-۱۴.

۳. الکافی ۱: ۵۳۳، حدیث ۱۳.

- مفید، نیز در «الإختصاص» به چند طریق.^(۱)
- سید رضی در «الخصائص».^(۲)
- صاحب «عیون المعجزات».^(۳)
- صاحب «دُرَرُ المطالب».^(۴)
- راوندی در «الخراج».^(۵)
- ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی طالب».^(۶)
- و دیگر اهل حدیث [در کتاب هاشان].^(۷)

حدیث (۶۶)

حدیث سخن گفتن علی علیه السلام در شکم مادر و سجده بت‌ها در برابر

آن حضرت در حالی که جنین بود

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از شیخ اهل سنت، قاضی ابو عمرو، عثمان بن احمد، در خبری طولانی آمده

است:

۱. الاختصاص: ۲۷۲-۲۷۴.
۲. خصائص الأئمة: ۵۹.
۳. عیون المعجزات: ۴۲-۴۳.
۴. این کتاب، اثر سید ولی الله بن نعمه الله رضوی حسینی است. مؤلف از شماری از مآخذ (من لا یحضره الفقیه، کشف الغمّه، مشارق الأنوار، راحة الأرواح، مصباح الأنوار و...) روایت می‌آورد. عنوان کامل کتاب «درر المطالب و غرر المناقب فی فضائل علی بن ابی طالب» می‌باشد (مرآة الكتب ۵: ۲۰۳، شماره ۱۵۵۳).
۵. الخرائج والجرائح ۲: ۸۰۵-۸۰۹، حدیث ۱۵-۱۷.
۶. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۴۸.
۷. مدینه المعاجز ۳: ۱۰-۱۱، حدیث ۶۸۸.

إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ رَأَتْ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ تَمْرًا لَهُ رَائِحَةٌ تَزْدَادُ عَلَى كُلِّ الْأَطْيَابِ
 مِنَ الْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ، مِنْ نَخْلَةٍ لَا شَمَارِيخَ لَهَا.
 فَقَالَتْ: نَاوِلْنِي أَنْلَ مِنْهَا.

قَالَ: لَا تَصْلُحُ إِلَّا أَنْ تَشْهَدِي مَعِيَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنْتِي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.
 فَشَهِدَتِ الشَّهَادَتَيْنِ، فَتَاوَلَهَا وَأَكَلَتْ، فَازْدَادَتْ رَغْبَتُهَا وَطَلَبَتْ أُخْرَى
 لِأَبِي طَالِبٍ، فَعَاهَدَهَا أَنْ لَا تُعْطِيَهُ إِلَّا بَعْدَ الشَّهَادَتَيْنِ.
 فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ اشْتَمَّ أَبُو طَالِبٍ نَسِيمًا مَا اشْتَمَّ مِثْلَهُ قَطُّ، فَأَظْهَرَتْ مَا مَعَهَا،
 فَالْتَمَسَهُ مِنْهَا، فَأَبَتْ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ الشَّهَادَتَيْنِ، فَلَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ أَنْ شَهِدَ
 الشَّهَادَتَيْنِ غَيْرَ أَنَّهُ سَأَلَهَا أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ لئَلَّا تُعَيِّرَهُ قُرَيْشٌ.
 فَعَاهَدَتْهُ عَلَى ذَلِكَ، فَأَعْطَتْهُ مَا مَعَهَا، وَأَوَى إِلَى زَوْجَتِهِ فَعَلِقَتْ بِعَلِيٍّ فِي تِلْكَ
 اللَّيْلَةِ.

وَلَمَّا حَمَلَتْ بِعَلِيٍّ ﷺ اِزْدَادَ حُسْنُهَا فَكَانَ يَتَكَلَّمُ فِي بَطْنِهَا.
 فَكَانَتْ فِي الْكَعْبَةِ فَتَكَلَّمُ عَلِيُّ ﷺ مَعَ جَعْفَرٍ، فَغَشِيَ عَلَيْهِ، فَالْتَفَتَتْ إِلَى الْأَصْنَامِ
 فَرَأَتْ الْأَصْنَامَ ^(١) خَرَّتْ عَلَى وُجُوهِهَا.
 فَمَسَحَتْ عَلَى بَطْنِهَا وَقَالَتْ: يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ تَخْدِمُكَ ^(٢) الْأَصْنَامُ دَاخِلًا فَكَيْفَ
 شَأْنُكَ خَارِجًا، وَذَكَرْتُ لِأَبِي طَالِبٍ ذَلِكَ.
 فَقَالَ: هُوَ مَا قَالَ لِي ^(٣) أَسَدٌ فِي طَرِيقِ الطَّائِفِ؛ ^(٤)

١. در «مناقب» آمده است: فَأَلْقَيْتِ الْأَصْنَامَ عَلَى وُجُوهِهَا.

٢. در «مناقب»، «سَجَدْتُكَ» ضبط است.

٣. در «مناقب» آمده است: هو الذي قال لي ...

٤. مناقب آل أبي طالب ٢: ١٧٢؛ بحار الأنوار ١٧: ٣٥، حديث ١٤.

فاطمہ بنت اسد، پیامبر ﷺ را دید که از نخلی که خوشه خرما نداشت، خرمایی می خورد که بوی آن، از خوش بوترین مشک عنبرها، فراتر می رفت. فاطمه به پیامبر ﷺ گفت: مرا از آن خرما بده تا تناول کنم.

پیامبر ﷺ فرمود: سزاوار نیست [آن را به تو دهم] مگر اینکه با من شهادت دهی که خدایی جز «الله» نیست و من - محمد - رسول خدایم.

فاطمہ شهادتین را بر زبان جاری ساخت، پیامبر ﷺ خرمایی به او داد و آن بانو خرما را خورد و رغبتش به آن فزونی یافت و خرمای دیگری برای ابوطالب خواست. پیامبر از وی تعهد گرفت که آن را جز پس از شهادتین به او ندهد.

چون شب بر وی پرده افکند [و هوا تاریک شد] نسیمی به مشام ابوطالب خورد که هرگز مثل آن به مشامش نرسید. فاطمه خرمایی را که همراه داشت، درآورد و ابوطالب از وی خواست آن را به او دهد. فاطمه از این کار خودداری کرد مگر اینکه شهادتین را بگوید.

ابوطالب، بی اختیار، شهادتین را بر زبان جاری ساخت جز اینکه از فاطمه خواست آن را کتمان دارد تا قریش او را سرزنش نکنند.

فاطمہ تعهد سپرد و خرمایی را که همراه داشت به ابوطالب داد [ابوطالب آن را خورد] و با همسرش (فاطمه) بیامیخت [و در پی آن] نطفه علی علیه السلام در شکم فاطمه بسته شد.

چون فاطمه به علی علیه السلام باردار گشت، زیبایی اش فزونی یافت و آن حضرت در شکم فاطمه سخن می گفت.

فاطمه در کعبه بود. علی علیه السلام با جعفر حرف زد، جعفر از هوش رفت. فاطمه به بت ها رو کرد، بت ها به رو در افتادند.

آن بانو بر شکم دست کشید و گفت: ای نور دیده، در درون منی، بت‌ها تو را سجده می‌کنند! بیرون آیی، چه منزلتی خواهی داشت؟! و این ماجرا را برای ابوطالب بیان داشت.

ابوطالب گفت: او همان چیزی است که شیر، در راه «طائف» به من گفت.

حدیث (۶۷)

کشتن علی علیه السلام مار را زمانی که در گهواره بود

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

در این کتاب، از انس، از عمر بن خطاب روایت است که:

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى حَيَّةً تَقْصِدُهُ وَهُوَ فِي مَهْدِهِ، ^(۱) وَقَدْ شُدَّتْ ^(۲) يَدَاهُ فِي حَالِ صِبْرِهِ فَحَوَّلَ نَفْسَهُ وَأَخْرَجَ يَدَهُ وَأَخَذَ بِيَمِينِهِ عُنُقَهَا وَغَمَزَهَا غَمَزَةً حَتَّى أَدْخَلَ أَصَابِعَهُ فِيهَا، وَأَمْسَكَهَا حَتَّى مَاتَتْ.

فَلَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ أُمُّهُ، نَادَتْ وَاسْتَغَاثَتْ فَاجْتَمَعَ الْحَشَمُ.

ثُمَّ قَالَتْ: كَأَنَّكَ حَيْدَرَةٌ! ^(۳)

اللبوة إذا غضبت من قبل أذى أمها. ^(۴)

عمر می‌گوید: هنگام کودکی، که علی علیه السلام در گهواره و دستانش بسته بود،

۱. در «مناقب»، «فی المهد» ضبط است.

۲. در «مناقب»، «وَشُدَّتْ» ضبط است.

۳. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۸۷ - ۲۸۸؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۷۴ - ۲۷۵؛ مدينة المعاجز ۲: ۳۶، حدیث ۳۷۵.

۴. ابن شهر آشوب در «مناقب» پس از پایان روایت می‌نگارد: حیدره، اللبوة إذا غضبت من قبل أذى أولادها. در «بحار» نیز همین‌گونه ضبط است، لیکن مؤلف رحمته الله این عبارت را جزو روایت می‌آورد. مطلب شایان توجه این است که واژه «أمها» در مآخذ نیست و خطا به نظر می‌آید.

ماری را دید که قصد جان‌ش را دارد. آن حضرت خود را تکان داد و دستش را از قن‌داق بیرون آورد و با دست راست گردن مار را چنان فشار داد که انگشتانش در آن فرو رفت و مار را نگه داشت تا اینکه مُرد.

چون مادرش این صحنه را دید، فریاد زد و کمک خواست. مردم گرد آمدند. سپس فاطمه [مادر علی علیه السلام] فرمود: گویا تو آن ماده شیری که به خاطر آزار مادرش به خشم آید.^(۱)

حدیث (۶۸)

منع علی علیه السلام مادرش را از لمس بت‌ها در حالی که جنین بود

الخرائج والجرائح، اثر قطب الدین راوندی رحمۃ اللہ علیہ.

راوندی رحمۃ اللہ علیہ با حذف اسناد، روایت می‌کند که:

إِنَّ أَبَا طَالِبٍ قَالَ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَكَانَ عَلِيُّ عليه السلام صَبِيًّا: رَأَيْتُهُ يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ فَخِفْتُ أَنْ يَعْلَمَ كِبَارُ قُرَيْشٍ ^(۲) ذَلِكَ.

فَقَالَتْ: يَا عَجَبًا، أَنَا أَخْبِرُكَ بِأَعْجَبَ مِنْ هَذَا، إِنِّي اجْتَرْتُ بِالْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَتْ أَصْنَامُهُمْ فِيهِ مَنْصُوبَةً وَعَلِيُّ عليه السلام فِي بَطْنِي.

فَوَضَعَ رِجْلَهُ فِي جَوْفِي شَدِيدًا لَا يَتْرُكُنِي أَنْ أَقْرَبَ مِنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الَّذِي فِيهِ أَصْنَامُهُمْ. ^(۳)

۱. شیر به خاطر توله‌هایش به خشم می‌آید (نه مادرش) و ضبط مؤلف رحمۃ اللہ علیہ اشتباه است.

۲. در «الخرائج» آمده است: أَنْ تَعْلَمَ كِبَارُ قُرَيْشٍ ...

۳. در «الخرائج» آمده است: ... أَلَا يَتْرُكُنِي أَقْرَبَ مِنْهَا وَأَنْ أَمُرَّ فِي غَيْرِ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَعْبُدْهَا قَطُّ، وَإِنَّمَا ...

وَأِنَّمَا كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ لِعِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى، لَا الْأَصْنَامَ؛^(۱)

در حالی که علی علیه السلام کودک بود، ابوطالب به فاطمه بنت اسد گفت: علی را دیدم که بت‌ها را می‌شکست، ترسیدم که بزرگان قریش بدان پی ببرند. فاطمه گفت: شگفتا، عجیب‌تر از این را به تو خبر می‌دهم. در حالی که علی علیه السلام را در شکم داشتم از مکانی که بت‌های آنها در آن نصب‌اند، عبور کردم. علی با دو پایش به شدت شکم را فشاری داد، نمی‌گذاشت به جایی که بت‌های قریش در آن است نزدیک شوم [من از جای دیگر عبور می‌کردم]. این در حالی بود که [من هرگز بت‌ها را نپرستیدم] و تنها برای عبادت خدا کعبه را طواف می‌کردم، نه برای بت‌ها.

حدیث (۶۹)

حدیث زالو و جاریه

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از [صاحب] عیون المعجزات روایت است که گفت: برایم حدیث کرد این شخص (یعنی ابوالحسن، علی بن محمد بن ابراهیم بن حسن بن طیب مصری، معروف به ابوالنَّجَف) گفت: برایم حدیث کرد علاء بن طیب بن سعید مغاری بغدادی - در بغداد - گفت: برایم حدیث کرد نصر بن مسلم بن صفوان بن سعید جمال مکی، گفت: برایم حدیث کرد ابو هاشم (معروف به ابن اخی هارون بن زمعه) از أَصْهَب بن جُنَادَه، از بصیر بن مُدْرِك، گفت: برایم حدیث کرد عَمَّار بن یاسر (نیک مرد دارای فضایل) گفت:

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۷۴۱، حدیث ۵۷؛ مدینه المعاجز ۳: ۱۴۷-۱۴۸، حدیث ۸۰۴؛ بحار الأنوار ۴۲: ۱۸، حدیث ۵.

كُنْتُ بَيْنَ يَدَيَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ لِسَبْعِ عَشَرَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ صَفَرٍ وَإِذَا بِزَعْفَرَةٍ قَدْ مَلَأَتْ الْمَسَامِعَ.

وَكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى دَكَّةِ الْقَضَاءِ، فَقَالَ يَا عَمَّارُ، أَنْتَ بِذِي الْفَقَارِ.

وَكَانَ وَزْنُهُ سَبْعَةَ أَمْنَانٍ وَثُلْثِي مَنِّ بِالْمَكِّيِّ، فَجِئْتُ بِهِ.

فَسَلَّهُ مِنْ غَمْدِهِ ^(١) وَتَرَكَهُ ^(٢) وَقَالَ: يَا عَمَّارُ، هَذَا يَوْمٌ أَكْشِفُ فِيهِ لِأَهْلِ الْكُوفَةِ جَمِيعاً الْغُمَّةَ لِيَزِدَّادَ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاقاً وَالْمُخَالَفُ نِفَاقاً. يَا عَمَّارُ، أَنْتَ بِمَنْ عَلَى الْبَابِ.

وَإِذَا بِالْبَابِ ^(٣) امْرَأَةً فِي قُبَّةٍ عَلَى جَمَلٍ وَهِيَ تَصِيحُ: يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، وَيَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ، وَيَا كَنْزَ الرَّاعِيْنَ، وَيَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ، وَيَا مُطْعِمَ الْيَتِيمِ، وَيَا رَازِقَ الْعَدِيمِ، وَيَا مُحْيِيَ كُلِّ عَظْمٍ رَمِيمٍ، وَيَا قَدِيماً سَبَقَ قَدَمُهُ كُلَّ قَدِيمٍ، وَيَا عَوْنَ مَنْ لَا عَوْنَ لَهُ، وَيَا طَوْدَ مَنْ لَا طَوْدَ لَهُ، وَيَا كَنْزَ مَنْ لَا كَنْزَ لَهُ، إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَإِلَيْكَ تَوَسَّلْتُ، بِيَضِّ وَجْهِهِ وَفَرَجِ عَنِّي كَرْبِي.

قَالَ: وَحَوْلَهَا أَلْفُ فَارِسٍ بِسُيُوفِهِمْ مَسْلُولَةً، قَوْمٌ لَهَا وَقَوْمٌ عَلَيْهَا.

فَقُلْتُ: أَجِيبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَنَزَلَتْ عَنْ جَمَلٍ ^(٤) وَنَزَلَ الْقَوْمُ مَعَهَا وَدَخَلُوا الْمَسْجِدَ.

فَوَقَفَتِ الْمَرْأَةُ بَيْنَ يَدَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ: ^(٥) يَا عَلِيَّ، إِيَّاكَ قَصَدْتُ فَاكْشِفْ مَا بِي إِنَّكَ وَلِيُّ ذَلِكَ وَالْقَادِرُ عَلَيْهِ.

١. در «مدينة المعاجز» آمده است: فصاح من غمده؛ و در «عيون المعجزات»، «فصاع من غمده» ضبط است.

٢. در «بحار»، «فتركه على فخذه» ضبط است.

٣. در «مدينة المعاجز» آمده است: قال عمار فخرجت وإذا بالباب ...

٤. در «مدينة المعاجز»، «عن الجمل» ضبط است.

٥. در «مدينة المعاجز» آمده است: فوقع ... وقالت ...

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا عَمَّارُ، نَادِ فِي الْكُوفَةِ فَلْيَنْظُرُوا ^(۱) إِلَى قَضَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ عَمَّارُ: فَنَادَيْتُ فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى صَارَ الْقَدَمُ عَلَيْهِ أَقْدَامٌ كَثِيرَةً، ثُمَّ قَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ: سَلُوا عَمَّا بَدَأَ لَكُمْ يَا أَهْلَ الشَّامِ.

فَنَهَضَ مِنْ بَيْنِهِمْ شَيْخٌ أَشْيَبُ عَلَيْهِ بُرْدَةٌ يَمَنِيَّةٌ ^(۲) وَحُلَّةٌ عَدَنِيَّةٌ وَعَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةٌ خُرَاسَانِيَّةٌ، ^(۳) فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَنْزَ الضُّعَفَاءِ وَيَا مَلَجَأَ اللُّهُفَاءِ، يَا مَوْلَايَ، هَذِهِ الْجَارِيَةُ ابْنَتِي وَمَا قَرَّبْتُهَا بِبَعْلِ قَطُّ وَهِيَ عَاتِقٌ حَامِلٌ، وَقَدْ فَضَحْتَنِي فِي عَشِيرَتِي وَأَنَا مَعْرُوفٌ بِالنَّجْدَةِ ^(۴) وَالْبَاسِ وَالسَّطْوَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالْبِرَاعَةِ وَالنَّزَاهَةِ وَالْقَنَاعَةِ، أَنَا قَلَمُسُ بَنِ عَفْرِيسَ، وَلَيْتُ عَسُوسٌ، وَوَجْهُهُ عَلَى الْأَعْدَاءِ عَبُوسٌ، ^(۵) لَا تَخْمدُ لِي نَارٌ، وَلَا يُضَامُ لِي جَارٌ، عَزِيزٌ عِنْدَ الْعَرَبِ مِنْ نَجْدَتِي وَسَطَوَاتِي. ^(۶)

أَنَا مِنْ أَقْوَامٍ نَبَتَ آبَائُهُمْ فِي بَيْتِ مَجْدٍ فِي السَّابِغَةِ، ^(۷) فِينَا كُلُّ عَبُوسٍ لَا يَزْعَوِي، وَكُلُّ جَحْجَاحٍ لَا يَنْتَهِي. ^(۸)

وَقَدْ بَقِيْتُ - يَا عَلِيُّ - حَائِرًا فِي أَمْرِي، فَاكْشِفْ هَذِهِ الْغَمَّةَ فَهَذِهِ عَظِيمَةٌ لَا أَجِدُ أَعْظَمَ مِنْهَا.

۱. در «مدینه المعاجز»، «لینظروا» ضبط است.

۲. در «مدینه المعاجز»، «أتحمیه» ضبط است.

۳. در «مدینه المعاجز»، «عمامة خزسویه» و در «عیون المعجزات»، «عمامة خزسوسیه» ضبط است.

۴. در «مدینه المعاجز» و «عیون المعجزات» آمده است: وَأَنَا مَعْرُوفٌ بِالشَّدَّةِ وَالنَّجْدَةِ ...

۵. در «مدینه المعاجز»، «ووجه علی الأعداء عبوس» ضبط است.

۶. در «مدینه المعاجز» آمده است: عزیز عند العرب بآسی ونجدتی وسطواتی.

۷. در «مدینه المعاجز» آمده است: أَنَا مِنْ أَقْوَامٍ بَيْتَ آبَائِهِمْ بَيْتَ مَجْدٍ فِي السَّمَاءِ السَّابِغَةِ.

۸. در «مدینه المعاجز»، «عن الحرب لا ينتهی» ضبط است.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولِينَ يَا جَارِيَّةُ فِيمَا قَالَ أَبُوكَ؟
 فَقَالَتْ: أَمَّا قَوْلُهُ إِنِّي عَاتِقٌ ^(١) فَقَدْ صَدَقَ فِيمَا يَقُولُ وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنِّي حَامِلٌ، فَوَاللَّهِ
 مَا أَعْلَمُ مِنْ نَفْسِي خِيَانَةً قَطُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، وَتَعْلَمُ أَنِّي مَا
 كَذَبْتُ فِيمَا قُلْتُ، فَفَرَّجْ عَنِّي غَمِّي يَا عَالِمَ السِّرِّ وَأَخْفِي.
 فَصَعَدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمِنْبَرَ وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ
 الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾. ^(٢)

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيَّ بِدَايَةِ الْكُوفَةِ. فَجَاءَتْ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا «لَبَنَاءُ» وَكَانَتْ قَابِلَةً نِسَاءِ
 الْكُوفَةِ.

فَقَالَ: اضْرِبِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ حِجَابًا فَانْظُرِي هَذِهِ الْجَارِيَّةَ أَعَاتِقٌ أَمْ حَامِلٌ؟
 فَفَعَلَتْ مَا أَمَرَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَتْ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَاتِقٌ حَامِلٌ.
 فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، أَيُّنَ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ ادَّعَوْا مَنْزِلَتِي؟ أَيُّنَ مَنْ يَدَّعِي فِي نَفْسِهِ
 أَنْ لَهُ مَقَامَ الْحَقِّ فَيَكْشِفُ هَذِهِ الْعُمَةَ؟
 فَقَالَ عَمْرُو بْنُ حَرِيثٍ كَالْمُسْتَهْزِئِ: مَا لَهَا غَيْرُكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ، وَالْيَوْمَ تُثَبِّتُ لَنَا
 إِمَامَتَكَ!

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَبِي الْجَارِيَّةِ: يَا أَبَا الْغَضَبِ، أَلَسْتُمْ مِنْ عُمَّالِ ^(٣) دَمِشَقٍ؟
 قَالَ: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

١. در «مدينة المعاجز»، «قالت» ضبط است.

٢. سورة اسراء (١٧) آیه ٨١.

٣. در «مدينة المعاجز»، «أعمال» ضبط است.

قال: مِنْ قَرْيَةٍ يَقَالُ لَهَا: «أَسْعَارُ» طَرِيقَ بَانِيَّاسَ ^(۱) الْجَوْلَةَ؟
فَقَالَ: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
فَقَالَ: هَلْ فِيكُمْ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى قِطْعَةٍ مِنَ الثَّلْجِ؟
فَقَالَ أَبُو الْغَضَبِ: الثَّلْجُ فِي بِلَادِنَا كَثِيرٌ.
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: بَيْنَنَا وَبَيْنَ بِلَادِكُمْ مَائَتَا فَرَسَخٍ وَخَمْسُونَ فَرَسَخًا.
قَالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
قَالَ عَمَّارٌ ^(۲): فَمَدَّ يَدَهُ وَهُوَ عَلَى مَنْبَرِ الْكُوفَةِ وَرَدَّهَا وَفِيهَا قِطْعَةٌ مِنَ الثَّلْجِ تَقَطُرُ
مَاءً.
ثُمَّ قَالَ لِذَايَةِ الْكُوفَةِ: ضَعِي هَذَا الثَّلْجَ مِمَّا يَلِي فَرَجَ هَذِهِ الْجَارِيَةِ سَتْرِي ^(۳) عِلْقَةً
وَزُنْهَا خَمْسٌ وَخَمْسُونَ دِرْهَمًا وَدَانِقَانِ.
قَالَ: وَأَخَذَتْهَا وَخَرَجَتْ بِهَا إِلَى الْجَامِعِ وَجَاءَ ^(۴) بِطُشْتٍ وَوَضَعَتْ الثَّلْجَ عَلَى
الْمَوْضِعِ مِنْهَا، فَرَمَتْ عِلْقَةً كَبِيرَةً فَوَزَنْتَهَا الدَّايَةُ فَوَجَدَتْهَا كَمَا قَالَ ^(۵) عَلَيْهِ السَّلَامُ.
وَكَانَ قَدْ أَمْسَكَ الْمَطَرُ عَنِ الْكُوفَةِ مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ، فَقَالَ أَهْلُ الْكُوفَةِ: فَاسْتَقِ
لَنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
فَأَشَارَ بِيَدِهِ قَبْلَ السَّمَاءِ فَدَمَدَمَ الْجَوُّ وَأَسْجَمَ وَحَمَلَ مُزْنًا وَسَالَ الْغَيْثُ.

۱. در «مدینه المعاجز» و «عیون المعجزات» آمده است: یقال لها إسعاد طریق بانیاس
در «تاج العروس ۸: ۲۱۱» آمده است: بانیاس، از نهرهای دمشق می باشد و به آن «باناس» نیز گفته می شود، به وسط شهر درمی آید و آب بعضی از قنوات دمشق از آن است.
۲. در «مدینه المعاجز»، «سترمی» ضبط است.
۳. در «مدینه المعاجز»، «وجاءت» ضبط است.

وَأَقْبَلَتِ الدَّائِيَةُ مَعَ الْجَارِيَةِ وَوَضَعَتِ الْعَلَقَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: وَزَنْتَهَا؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَهِيَ كَمَا ذَكَرْتَ.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾.^(۱)
 ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْغَضَبِ، خُذْ ابْنَتَكَ فَوَاللَّهِ مَا زَنْتُ، وَلَكِنْ دَخَلْتُ الْمَوْضِعَ مِنَ الْمَاءِ فَدَخَلْتُ^(۲) فِيهَا هَذِهِ الْعَلَقَةُ وَهِيَ بِنْتُ عَشْرِ سِنِينَ، فَزَيْتُ فِي بَطْنِهَا إِلَى وَقْتِنَا هَذَا.
 فَتَهَضَّ أَبُوهَا وَهُوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ تَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا فِي الضَّمَائِرِ؛^(۳)
 عَمَّار می گوید: در روز دوشنبه، هفدهم صفر، در حضور امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام بودم که ناگهان نعره ای گوش ها را کر کرد.
 علی علیه السلام در دکه قضا بود، فرمود: ای عَمَّار، ذوالفقار را بیاور.

وزن ذوالفقار $۷\frac{۲}{۳}$ من مکی بود، آن را آوردم.

امام علیه السلام ذوالفقار را از غلاف درآورد و [بر زانوان] نهاد و فرمود: ای عَمَّار، امروز از کوفیان، غم و غصه ای را برطرف می سازم که مؤمن را یکدلی افزاید و مخالف را نفاق. ای عَمَّار، کسانی را که بر در [منتظرند] بیاور.

[عَمَّار می گوید: بیرون آمدم] ناگهان دیدم دم در، زنی در کجاوه ای سوار بر شتر نری است و فریاد می کشد: ای دادرس مددخواهان، ای غایت طالبان، ای گنج راغبان، ای سرآمد نیرومندان، ای میزبان یتیمان، ای روزی رسان محرومان، ای احیاگر پوسیده های استخوان، ای پیشتر از قدیمان، ای یاور بی کسان، ای

۱. سورة انبیاء (۲۱) آیه ۴۷.

۲. در «مدینه المعاجز» آمده است: ولكن دخلت الموضع، فدخلت ...

۳. عیون المعجزات: ۲۱-۲۴؛ مدینه المعاجز ۲: ۵۳-۵۶، حدیث ۳۹۹؛ نیز بنگرید به، بحار الأنوار ۴۰: ۲۷۶-۲۷۹، حدیث ۴۲ (با اختلاف در بعضی الفاظ و فقدان پاره ای از جملات).

تکیه گاه بی پناهان، ای گنج مستمندان، سویت رو آوردم و به تو توسل جستم، رو سفیدم کن و گرفتاری ام را برطرف ساز.

می گوید: پیرامون او هزار سوار با شمشیرهای آخته قرار داشتند؛ گروهی طرف دارش و گروهی ضد او بودند.

عمار می گوید: گفتم: پیش امیرالمؤمنین آیید.

آن زن، از شتر پایین آمد و آن قوم فرو آمدند و داخل مسجد شدند.

آن زن، پیشاپیش امیرالمؤمنین ایستاد و گفت: ای علی، به تو روی آوردم، گرفتاری ام را برطرف ساز؛ تو این کاره ای و توانمند بر آن.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای عمار، در کوفه جار بزن [بگو: ای مردم، بیایید قضاوت [شگفتی از] امیرالمؤمنین را بنگرید.

عمار می گوید: جار زدم، مردم چنان گرد آمدند که جای نهادن پا نماند، سپس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و فرمود: ای اهل شام، آنچه را در ذهن دارید بپرسید.

از میان شامیان شیخ مو سفیدی بلند شد که بُردِ یمنی بر تن و قبای عدنی بر دوش داشت و عمامه خراسانی بر سرش بود، گفت: سلام بر تو، ای گنج ضعیفان و پناه دردمندان، مولایم، این جاریه دختر من است، او را شوهر نداده ام، بی آنکه با مردی بیامیزد، حامله شد و مرا در میان عشیره ام رسوا ساخت.

مرا [مردمان] به بزرگی، قاطعیت، قدرت، شجاعت، لیاقت، نزاهت و قناعت می شناسند. منم «قلمس بن عفریس» شیر شکارچی، بر دشمنان ترش روی!

خانہ ام از مهمان تھی نمی ماند و همسایہ ای از من آزار نمی بیند، بہ خاطر بزرگی و سیطرہ ای کہ دارم نزد عرب، عزیز و گرامی ام.

من از اقوامی ام کہ خاندان پدران آنها خاندان بزرگی در [آسمان] ہفتم اند، از میان ماست ہر ترش رویی کہ [از جنگ] دست نمی کشد، و ہر شجاعی [کہ از نبرد] باز نمی ایستد.

یا علی، در امرم حیران مانده ام، این غم را [از من] برطرف ساز کہ بلایی بزرگ است، بدتر از این گرفتاری را سراغ ندارم.

امیرالمؤمنین (علیہ السلام) [رو بہ آن دخترک کرد و] فرمود: ای جاریہ، درباره آنچہ پدرت گفت، چہ می گویی؟

جاریہ گفت: اینکہ [پدرم] می گوید من شوہر ندیدہ ام [و با مردی ہمبستر نشدہ ام] راست می گوید، اما اینکہ می گوید من حاملہ ام، واللہ، ای امیرالمؤمنین، ہرگز خیانتی را در خود سراغ ندارم. تو از من بہ خودم داناتری، می دانی کہ دروغ نمی گویم. ای دانای نہان و پنهان، غم از دلم برگشا.

امیرالمؤمنین (علیہ السلام) بہ منبر رفت و فرمود: اللہ اکبر (شگفتا) «حق آمد و باطل از میان رفت، همانا باطل نابود شونده است».

امام (علیہ السلام) فرمود: دایہ کوفہ را بیاورید. زنی کہ او را «لَبْنَا» می نامیدند و قابلہ زنان کوفہ بود، آوردند.

امام (علیہ السلام) بہ دایہ فرمود: میان خود و مردم پردہ ای بزن و نگاہ کن کہ این جاریہ، شوہر ندیدہ، حاملہ است؟

دایہ آنچہ را امام (علیہ السلام) فرمود انجام داد و گفت: آری، ای امیرالمؤمنین، وی بی آنکہ با مردی آمیختہ باشد، حاملہ است.

امام علیه السلام فرمود: ای اهل کوفه، کجایند امامانی که منزلت مرا ادّعا می‌کردند؟ کجاست کسی که ادّعا داشت امامت حقّ اوست تا این غم را برطرف سازد؟ عمرو بن حُرَیث به ریشخند گفت: ای فرزند ابوطالب، جز تو کسی ادّعی آن را ندارد، امروز امامت را برای ما ثابت کن!

امیرالمؤمنین علیه السلام از پدر جاریه پرسید: ای ابوالغضب، آیا شما از ناحیه دمشق نیستید؟

وی پاسخ داد: آری، ای امیرالمؤمنین.

امام علیه السلام پرسید: از قریه‌ای به نام «أسعار» که در راه بانباس الجوله قرار دارد؟ وی پاسخ داد: آری، ای امیرالمؤمنین.

امام علیه السلام پرسید: آیا در میانتان کسی هست که بتواند قطعه‌ای برف به من دهد؟ ابوالغضب گفت: برف در سرزمین ما فراوان است.

امام علیه السلام فرمود: میان ما و بلاد شما، ۲۵۰ فرسخ فاصله است.

وی گفت: آری، ای امیرالمؤمنین.

عمار رضی الله عنه می‌گوید: امام علیه السلام در همان حال که بر منبر کوفه بود، دستش را دراز کرد و بازگرداند [ناگهان دیدیم] در دست امام قطعه‌ای برف است که از آن آب می‌چکد.

سپس امام علیه السلام به دایه کوفه فرمود: این یخ را درون مهبل این جاریه بگذار، خواهی دید زالویی از آن بیرون می‌آید که ۵۵ درهم و دو دانگ وزن دارد.

می‌گوید: دایه آن یخ را گرفت و جاریه را به گوشه‌ای بُرد. طشتی آوردند، یخ را در مهبل آن جاریه نهاد، جاریه زالویی بزرگ را پس انداخت، دایه آن را وزن کرد، آن را همان گونه که امام علیه السلام فرمود یافت.

پنج سال بود که باران از کوفه دریغ می‌شد. اهل کوفه گفتند: ای امیرالمؤمنین، ما را به باران سیراب ساز.

امام علیه السلام با دست سوی آسمان اشاره کرد، هوا غُرید و گرفت و ابری متراکم را آورد و باران سرازیر شد.

دایه به همراه جاریه، سوی امیرالمؤمنین آمدند و دایه زالو را پیش آن حضرت گذاشت. امام علیه السلام پرسید: آن را وزن کردی؟ دایه گفت: آری، ای امیرالمؤمنین، وزن آن همان اندازه است که بیان داشتی.

امام علیه السلام فرمود: «اگر مثقال حبه‌ای از خردل باشد آن را می‌آوریم، و همین بس که ما حسابگر باشیم».

سپس امام علیه السلام فرمود: ای ابوالغضب، دختری را بگیر، والله زنا نداد، لیکن زمانی که ده ساله بود، در آبی درآمد و این زالو به شکم او راه یافت و تاکنون در آنجا [خون مکید و] رشد کرد و بزرگ شد.

پدرِ جاریه برخاست در حالی که می‌گفت: شهادت می‌دهم که تو آنچه را در رحم‌هاست و در ضمیرها [و در درون افراد] جای دارد، می‌دانی.

حدیث (۷۰)

حدیث غلامی که نصف بدنش فلج شد و علی علیه السلام او را شفا داد و قتل

عَمْرُو بن أَخِيلِ بن لَاقِيسِ بن ابلیس، به دست آن حضرت

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

در این کتاب، از عیون المعجزات روایت است از أَبُو النَّجَفِ، ^(۱) وی [سند]

۱. در «مدینه المعاجز»، «ابو النَّجَف» ضبط است. در مآخذ هر دو ضبط مشاهده می‌شود. مؤلف رحمته الله در خاتمه کتاب در این باره بیانی دارد.

آن را به حذیفه بن یمان می‌رساند که گفت:

كُنَّا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ حَفَّنَا صَوْتُ عَظِيمٍ، فَقَالَ ﷺ: أَنْظَرُوا مَا دَهَاكُمْ وَنَزَلَ بِكُمْ.

فَخَرَجْنَا إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَةِ فَإِذَا بِأَرْبَعِينَ رَاكِبًا عَلَى أَرْبَعِينَ نَاقَةٍ بِأَرْبَعِينَ مَرْكَبًا^(۱) مِنْ الْقَمِيصِ، عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بَذْرَةٌ^(۲) مِنَ اللُّؤْلُؤِ، وَعَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ قَلَنْسُوَةٌ مَرْصَعَةٌ بِالْجَوَاهِرِ الثَّمِينَةِ، يَقْدِمُهُمْ غُلَامٌ لَا تَبَاتَ بِعَارِضِهِ كَأَنَّهُ فِلَقَةُ قَمَرٍ، وَهُوَ يُنَادِي: الْحَذَارَ الْحَذَارَ، الْبِدَارَ الْبِدَارَ، إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُخْتَارِ، الْمَبْعُوثِ فِي الْأَقْطَارِ.

قَالَ حَذِيفَةُ: فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: يَا حَذِيفَةُ، انْطَلِقْ إِلَى حُجْرَةِ كَاشِفِ الْكُرْبِ، وَهَازِمِ الْعَرَبِ، وَجَمْرَةِ^(۳) بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، اللَّيْثِ الْحَصُورِ،^(۴) وَاللَّسَانِ الشُّكُورِ، وَالطَّرَفِ النَّاتِي الْغَيُورِ، وَالْبَطْلِ الْجَسُورِ، وَالْعَالِمِ الصُّبُورِ، الَّذِي جَرَى اسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ.

قَالَ حَذِيفَةُ: فَاسْرَعْتُ إِلَى حُجْرَةِ مَوْلَايَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أُرِيدُهُ،^(۵) فَإِذَا بِهِ قَدْ لَقِينِي وَقَالَ: يَا حَذِيفَةُ، جِئْتَنِي لِتُخْبِرَنِي بِقَوْمٍ أَنَا بِهِمْ عَالِمٌ مُنْذُ خُلِقُوا وَوُلِدُوا.

قَالَ حَذِيفَةُ: فَأَقْبَلَ سَائِرًا وَأَنَا خَلْفُهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَالْقَوْمُ حَافُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَأَوْهُ نَهَضُوا لَهُ قِيَامًا، فَقَالَ ﷺ: كُونُوا عَلَى أَمَاكِنِكُمْ. فَلَمَّا

۱. در «مدینه المعاجز» و «عیون المعجزات»، «موکباً» ضبط است.

۲. در «مدینه المعاجز» و «عیون المعجزات»، «بدنه» ضبط است.

۳. در نسخه، همین گونه ضبط است (مؤلف رحمته).

۴. در «مدینه المعاجز» و «عیون المعجزات»، «الهور» ضبط است.

۵. در «عیون المعجزات» آمده است: اُرید اخباره ...

اسْتَقَرَّ بِهِمْ^(١) الْمَجْلِسُ قَامَ الْغُلَامُ الْأَمْرَدُ قَائِمًا دُونَ أَصْحَابِهِ، وَقَالَ:

أَيُّكُمْ الرَّاهِبُ إِذَا انْسَدَلَ الظَّلَامُ؟

أَيُّكُمْ الْمُنَزَّهَ عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَالْأَصْنَامِ؟^(٢)

أَيُّكُمْ السَّاتِرُ عَوْرَاتِ النِّسْوَانِ؟

أَيُّكُمْ الصَّابِرُ يَوْمَ الضَّرْبِ وَالطَّعَانِ؟

أَيُّكُمْ قَاتِلُ الْأَقْرَانِ وَمُهْدِمُ الْبُنْيَانِ وَسَيِّدُ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ؟

أَيُّكُمْ أَخُو مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى الْمُخْتَارِ، وَمُبَدِّدُ الْمَارِقِينَ فِي الْأَقْطَارِ؟

أَيُّكُمْ لِسَانُ الْحَقِّ الصَّادِقِ وَوَصِيَّةُ النَّاطِقِ؟

أَيُّكُمْ الْمَنْسُوبُ إِلَى أَبِي طَالِبٍ بِالْوَلَدِ، وَالْقَاعِدُ لِلظَّالِمِينَ بِالرَّصَدِ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، أَحِبِ الْغُلَامَ وَقُمْ بِحَاجَتِهِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا يَا غُلَامَ، أَدْنُ مِنِّي، فَأَنَا أَعْطِيكَ سُؤْلَكَ، وَأَشْفِي غَلِيلَكَ بِعَوْنِ اللَّهِ

سُبْحَانَهُ وَمَشِيئَتِهِ، فَاَنْطِقْ بِحَاجَتِكَ لِأَبْلُغُكَ مُنْتِكَ^(٣) لِيَعْلَمَ الْمُسْلِمُونَ أَنِّي سَفِينَةُ

النَّجَاةِ وَعَصَى مُوسَى، وَالْكَلِمَةُ الْكُبْرَى ﴿النَّبَأُ الْعَظِيمُ﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ

مُخْتَلِفُونَ ﴿٤﴾ وَالصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ الَّذِي مَنْ حَادَّ عَنْهُ ضَلَّ وَغَوَى.

فَقَالَ الْغُلَامُ: إِنَّ لِي أَخًا مَوْلَعًا بِالصَّيْدِ وَالْقَنْصِ، فَخَرَجَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ يَتَصَيَّدُ.

فَعَارَضَتْهُ بَقَرَاتٌ وَحُشٌّ عَشْرٌ، فَرَمَى إِحْدَاهَا فَقَتَلَهَا، فَاَنْفَلَجَ نَصْفُهُ فِي الْوَقْتِ، وَكَلَّ

كَلَامَهُ حَتَّى مَا يَكَلِّمُنَا إِلَّا إِيْمَاءً.

١. در «مدينة المعاجز»، «به» ضبط است.

٢. در «عيون المعجزات»، پس از این جمله آمده است: اَيُّكُمْ الشَّاكِرُ لَهَا أَوْلَاهُ الْمَنَّانُ.

٣. در «مدينة المعاجز»، «امنتك» ضبط است.

٤. سورة نبا (٧٨) آية ٢-٣.

وَقَدْ بَلَّغْنَا أَنَّ صَاحِبَكُمْ يَرْفَعُ عَنْهُ مَا نَزَلَ بِهِ يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ.

وَأَنَا الْفَخْفَاحُ الْحَلَّاحِلُ بْنُ أَبِي الْغَضَبِ بْنِ سَعْدِ بْنِ الْمُقْنِعِ بْنِ عِمْلَاقِ بْنِ ذَاهِيلٍ^(۱) بْنِ صَعْبٍ، وَنَحْنُ مِنْ بَقَايَا قَوْمٍ عَادٍ نَسْجُدُ لِلْأَصْنَامِ وَنَقْتَسِمُ بِالْأَزْلَامِ، فَإِنْ شَفَى صَاحِبُكُمْ أَخِي آمَنَّا عَلَى يَدِهِ.

وَنَحْنُ تِسْعُونَ أَلْفًا، فِينَا الْبَأْسُ وَالنَّجْدَةُ وَالْقُوَّةُ وَالشَّدَّةُ، وَلَنَا الْكُنُوزُ مِنَ الْعَنْدَحِ وَالْعَسْجَدِ وَالْبَنْدَجِ^(۲) وَالْدِّيَاجِ وَالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ وَالْإِبِلِ، وَلَنَا الْمَضَارِبُ الْعَالِيَةُ وَالْمَطَانِبُ^(۳)، نَحْنُ سَبَاقُ جِلَادٍ، سَوَاعِدُنَا شِدَادٌ، وَأَسْيَافُنَا حِدَادٌ، وَقَدْ أَخْبَرْتُكُمْ بِمَا عِنْدِي.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَأَيْنَ أَخُوكَ يَا غُلَامَ؟

فَقَالَ: سَيَاتِي فِي هَوْدَجٍ لَهُ.

۱. ضبط این نام در مآخذ مختلف است:

- عَجَّاجُ بْنُ الْحَلَّاحِلِ بْنِ أَبِي الْغَضَبِ بْنِ سَعْدِ بْنِ الْمُقْنِعِ بْنِ عِمْلَاقِ بْنِ ذَهَبِ بْنِ سَعْدِ الْعَادِيِّ (بحار الأنوار ۳۹: ۱۸۸).
- عَجَّاجُ بْنُ الْجَلَالِ بْنِ أَبِي الْغَضَبِ بْنِ سَعْدِ بْنِ الْمُقْنِعِ بْنِ عِمْلَاقِ بْنِ ذَهْلِ بْنِ صَعْبِ الْعَادِيِّ (الفضائل: ۱۶۱؛ الروضة: ۱۹۵).
- عَجَّاجُ بْنُ الْجَلَالِ بْنِ ... ذُهْلِ بْنِ صَعْبِ الْعَادِيِّ (مدينة المعاجز ۲: ۶۲).
- الْقَحْقَاحُ بْنُ الْحَلَّاحِلِ بْنِ أَبِي الْغَضَبِ بْنِ سَعْدِ بْنِ الْمُقْنِعِ بْنِ عِمْلَاقِ بْنِ ذَاهِلِ بْنِ صَعْبِ (عيون المعجزات: ۳۳).
- الْقَحْقَاحُ بْنُ ... ذَاهِلِ بْنِ صَعْبِ (مدينة المعاجز ۲: ۵۸).
- در مآخذ «الفخفخاخ» نیامده است. مؤلف رحمه الله در حاشیه خاطر نشان می سازد که در «الروضة»، «العَجَّاج» ضبط است.

۲. در «مدينة المعاجز»، «البندج» ضبط است.

۳. در «مدينة المعاجز» آمده است: ولنا المضارب العانية والمغالِب؛ و در «عيون المعجزات» به جای «المغالِب»، «المطانب» ضبط است.

فَقَالَ ﷺ: إِذَا جَاءَ أَخُوكَ شَفِيتُ عَلَيْهِ. فَالنَّاسُ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ امْرَأَةٌ عَجُوزٌ تَحْتَ مَحْمِلٍ عَلَى جَمَلٍ، فَأَنْزَلَتْهُ بِيَابِ الْمَسْجِدِ. فَقَالَ الْغُلَامُ: يَا عَلِيُّ، جَاءَ أَخِي. فَقَامَ^(١) وَدَنَى مِنَ الْمَحْمِلِ، فَإِذَا فِيهِ غُلَامٌ لَهُ وَجْهٌ صَبِيحٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بَكَى الْغُلَامُ وَقَالَ بِلِسَانٍ ضَعِيفٍ: إِلَيْكُمُ الْمَلْجَأُ وَالْمُسْتَكِي يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: أَخْرِجُوا اللَّيْلَةَ إِلَى الْبَيْعِ فَسَتَجِدُونَ مِنْ عَلِيٍّ عَجَبًا! قَالَ حُذَيْفَةُ: فَاجْتَمَعَ النَّاسُ مِنَ الْعَصْرِ فِي الْبَيْعِ إِلَى أَنْ هَذَا اللَّيْلُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَقَالَ لَهُمْ: اتَّبِعُونِي، فَاتَّبَعُوهُ، وَإِذَا بَنِيرَانِ مُتَفَرِّقَتَيْنِ قَلِيلَتَيْنِ وَكَثِيرَتَيْنِ. قَالَ حُذَيْفَةُ: فَسَمِعْنَا زَمْجَرَةً كَزَمْجَرَةِ الرَّعْدِ، فَقَلْبُهَا عَلَى النَّارِ الْكَثِيرَةِ وَدَخَلَ فِيهَا، وَنَحْنُ بِالْبُعْدِ وَنَنْظُرُ إِلَى النَّيْرَانِ إِلَى أَنْ أَسْفَرَ الصُّبْحُ ثُمَّ طَلَعَ مِنْهَا وَقَدْ كُنَّا أَيْسَنَّا مِنْهُ، فَجَاءَ وَبِيَدِهِ رَأْسُ دَوْرَتِهِ سَبْعَةُ أَصَابِعٍ^(٢) لَهُ عَيْنٌ وَاحِدَةٌ فِي جَبْهَتِهِ. فَأَقْبَلَ إِلَى الْمَحْمِلِ الَّذِي فِيهِ الْغُلَامُ، وَقَالَ: قُمْ يَا بَاذَنَ اللَّهِ تَعَالَى يَا غُلَامُ، فَمَا عَلَيْكَ مِنْ بَأْسٍ.

فَنَهَضَ الْغُلَامُ وَيَدَاهُ صَحِيحَتَانِ وَرِجْلَاهُ سَلِيمَتَانِ، فَانْكَبَّ عَلَى رِجْلَيْهِ يُقَبِّلُهَا وَأَسْلَمَ، وَأَسْلَمَ الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ. وَالنَّاسُ مُتَحَيِّرُونَ لَا يَتَكَلَّمُونَ. فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، هَذَا رَأْسُ عَمْرُو

١. در «مدينة المعاجز»، «فنهض» ضبط است.

٢. در «عيون المعجزات» آمده است: ... دوره سبعة عشر اصبعاً؛ و در «مدينة المعاجز»، «ذروته أحد عشر إصبعاً» ضبط است؛ و در «بحار» بدین گونه ضبط است: وبیده رأس فيه ذرورة له أحد عشر إصبعاً

ابن الأخیل بن لاقیس بن ایلیس، کان فی اثنی عشرَ فیلَقِ مِنَ الْجَنِّ، وَهُوَ الَّذِي فَعَلَ بِالْغُلَامِ مَا فَعَلَ، فَقَاتَلْتَهُمْ وَضَرَبْتَهُمْ بِالْأَسْمِ الْمَكْتُوبِ عَلَى عَصَى مُوسَى الَّتِي ضَرَبَ بِهَا الْبَحْرَ، فَانْفَلَقَ الْبَحْرُ اثْنِي عَشَرَ طَرِيقًا فَمَاتُوا كُلُّهُمْ؛ فَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ وَنَبِيِّهِ وَوَصِيِّهِ (۱)؛ (۲)

حذیفه بن یمان می‌گوید: در حضور رسول خدا ﷺ بودیم که صدای بلندی گوش‌هایمان را کر ساخت. پیامبر ﷺ فرمود: بنگرید چه حادثه‌ای رخ داد، و چه بلایی فرود آمد؟!

به بیرون مدینه رفتیم، ناگهان به چهل سوار بر چهل ناقه با چهل اسب عقیق برخوردیم که بر هر کدام از آنها کیسه‌ای از مروارید بود و هر یک از آنها کلاه‌ی بر سر داشت که با جواهرات گران قیمت آذین یافته بود. جلودارشان نوجوانی بود که موی بر رخسار نداشت و همچون پاره‌ ماه می‌درخشید، وی ندا می‌داد: خود را بپایید، بشتابید سوی محمد که خدا او را برگزید و بر همه نواحی [زمین] برانگیخت.

حذیفه می‌گوید: پیش رسول خدا ﷺ آمدم و او را از ماجرا باخبر ساختم. پیامبر ﷺ فرمود: ای حذیفه، سوی خانه کسی برو که زداينده گرفتاری‌ها و شکست دهنده عرب و اخگری از فرزندان عبدالمطلب است، شیری درنده، زبانی شکرگزار، جوانمردی شرافتمند و مدافعی غیور، قهرمانی جسور و عالم صبور می‌باشد، همو که نامش در تورات و انجیل و زبور جریان دارد.

۱. در «عیون المعجزات» آمده است: ... ونبیه محمد ﷺ و بوضیه علی ﷺ.

۲. عیون المعجزات: ۳۲-۳۵؛ مدینه المعاجز ۲: ۵۶-۵۹، حدیث ۴۰۰؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۸۶-۱۸۹، حدیث ۲۵.

حُذیفہ می گوید: سوی حُجرۃ مولایم ﷺ شتافتم، می خواستم [با خبرش سازم] ناگهان وی مرا دید و فرمود: ای حذیفہ، آمدی تا مرا به قومی خبر دهی کہ از زمانی کہ خلق شدند و زاد و ولد کردند، بہ آنان آگاہم.

حُذیفہ می گوید: امام ﷺ بہ راہ افتاد و من پشت سرش حرکت کردم تا اینکہ بہ مسجد درآمد. آن قوم رسول خدا را در بر داشتند، چون امام ﷺ را دیدند، از جای برخاستند، امام ﷺ فرمود: در جای خویش بمانید. چون مجلس آرام و قرار یافت [از میان آن جمع] غلام آمد (و نہ اصحابش) بہ پا ایستاد و گفت: کدام یک از شما در تاریکی پرده انداز شب، دست بہ دعا و در حال راز و نیاز با خداست؟

کدام یک از شما بت‌ها را نپرستید و بہ عبادتِ صنم دست نیازید؟
کدام یک از شما مرد ناموس و ننگ است و عورات زنان بیوشاند؟
کدام یک از شما در روز جنگ بستیزد و از زخم تیغ و نیزہ نگریزد؟
کدام یک از شما ہمتایان را بکشد و بنیاد کفر برآندازد و بر آدمی و پری سروری کند؟

کدام یک از شما برادر محمد مصطفیٰ برگزیدہ خداست، و تار و مار سازِ مارقان در ہر مکان؟

کدام یک از شما زبان صادقِ حق و وصیِ ناطقِ اوست؟
کدام یک از شما در نَسَب بہ ابوطالب می‌رسد و در کمینِ ستمگران می‌نشیند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی، این غلام را اجابت کن و حاجتش را برآور.

امام علیه السلام فرمود: ای غلام، آن شخص منم، خواسته‌ات را ارزانی‌ات دارم و به مدد خدای سبحان و مشیت او، غَلِیانِ درونت را شفا بخشم. حاجتت را بگوی تا تو را به آرزویت برسانم و مسلمانان بدانند که منم کشتی نجات و عصای موسی و کلمه کبرا، «و آن خبر بزرگی که مردم در آن اختلاف دارند»، و منم راه راستی که هرکه از آن انحراف یافت، گم شد و سرگردان ماند.

غلام گفت: برادری دارم که شیفته صید و شکار بود. در یکی از روزها برای شکار بیرون آمد، ده گاو وحشی برایش نمایان شد، یکی از آنها را تیر زد و کشت و همزمان نیمی از بدنش از کار افتاد و لال شد تا حدی که با ما جز با اشاره سخن نمی‌گوید.

ای اهل مدینه، به ما خبر رسید که صاحب شما می‌تواند بلایی را که بر او فرود آمد، برطرف سازد.

من فحفاع [قحقاح بن] حلاحل بن ابی الغضب بن سعد بن مُقْنِع بن عِمْلَاق بن ذاهیل [ذاهل] بن صعبم، ما از بقایای قوم عادیم، بت‌ها را می‌پرستیم و با تیرهای قرعه گوشت حیوان را قسمت می‌کنیم، اگر صاحب شما برادرم را شفا دهد، به دستش ایمان می‌آوریم.

ما هفتاد هزار نفریم و جنگ‌آوری و ارجمندی و قوّت و شدّت درما جمع است، گنج‌هایی از انواع جواهرات (عندح، عسجد، بندح) و دیبا و طلا و نقره و اسب و شتر داریم، برای ما خیمه‌گاه‌های عالی و دلپذیر هست، ماییم پیشتاز و جَلّاد، بازوانمان نیرومند و شمشیرهامان تیز است (به آنچه نزدم بود شما را خبر دادم).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای غلام، برادرت کجاست؟
وی گفت: در کجاوه‌ای خواهد آمد.

امام (علیه السلام) فرمود: هرگاه برادرت آید، بیماری‌اش را شفا دهم.
مردمان در آن حال بودند که ناگاه پیرزنی آمد که شتر نری را که محملی بر آن
بود می‌کشید، شتر را بر در مسجد خوابان، غلام گفت: ای علی، برادرم آمد.
امام (علیه السلام) برخاست و به محمل نزدیک شد، در آن غلامی دید که صورتی
روشن داشت. چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او نگاه کرد، غلام گریست و با زبانی
ضعیف بیان داشت: ای اهل مدینه، سوی شما پناه آوردم و شکوه دارم.
امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: امشب به بقیع آید، از علی امر شگفتی را می‌یابید.
حذیفه می‌گوید: مردم از عصر در بقیع گرد آمدند تا اینکه شب آرام و قرار
یافت، سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) سوی آنها بیرون آمد و فرمود: مرا دنبال کنید، در
پی امام راه افتادند، ناگهان به آتش‌های کم و زیاد پراکنده‌ای برخوردند.
حذیفه می‌گوید: صدایی همچون غرش رعد را شنیدیم. آن را به آتش فراوان
دگرگون ساخت و علی (علیه السلام) در آن داخل شد و ما از دور به آتش‌ها نگاه می‌کردیم
تا اینکه سپیده صبح نمایان شد و علی (علیه السلام) (که از وی ناامید بودیم) از میان آتش
برآمد، در حالی که در دستش سری بود که دوره آن هفت انگشت به نظر می‌آمد
و یک چشم در پیشانی داشت.

امام (علیه السلام) به محملی که غلام در آن بود آمد و فرمود: ای غلام، به اذن خدای
متعال برخیز، مشکلی نداری.

غلام با دست و پای صحیح و سالم برخاست و روی پای امام افتاد و آن را
می‌بوسید و مسلمان شد و قومی که همراهش بودند اسلام آوردند.

مردم حیران بودند و حرف نمی زدند. امام علیه السلام به آنان رو کرد و فرمود: ای مردم، این سر، سر «عَمْرُو بن أَخِيل بن لَاقِيس بن ابليس» است، در میان دوازده لشکر از جنیان بود و او غلام را به آن روز انداخت. با آنها جنگیدم و با اسمی که بر عصای موسی مکتوب بود آنها را زدم (همان عصایی که موسی با آن به دریا زد و دریا دوازده طریق را شکافت) همه آنها مردند، به خدا و پیامبر و وصی او چنگ آویزید.

حدیث (۷۱)

حدیث احیای غلامی که میان قومش مقتول یافت شد و او را پیش

امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند

مدینة المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

در این کتاب، از «عیون المعجزات» روایت است که گفت: برایم حدیث کرد ابو النّجف، ^(۱) علی بن محمد بن ابراهیم مصری جزّار، از طیب قواصیری، ^(۲) از عبدالله بن سلّمه مفتاحی، ^(۳) از شقاده بن اصید عطار بغدادی، گفت: برایم حدیث کرد عبدالمنعم بن طیب قدوری، گفت: برایم حدیث کرد علاء بن وهب بن قیس، از وزیر ابو محمد بن سایلویه، ^(۴) از ابو جریر، از ابو الفتح مغاریبی [مغازی، معازی (خ)] از ابو جعفر، میثم تمّار (خدا دل های عارفان را به او انس دهد) گفت:

۱. در «مدینة المعاجز» و «عیون المعجزات»، «ابو النّجف» ضبط است.

۲. ضبط این نام در مآخذ مختلف است: غراجری، فواجری، فواخری.

۳. این واژه در مآخذ، به صورت «قبیحی»، «مفنجی»، «فتیحی» نیز ضبط است.

۴. در «مدینة المعاجز» آمده است: وی از اصحاب عارف [به حق] امیرالمؤمنین بود و در ادامه

می گوید: جماعت ایشان روایت کرده اند از ابو جریر،

كُنْتُ بَيْنَ يَدَيِ مَوْلَايَ أَمِيرِ النَّحْلِ - جَلْتُ مَعَالِمُهُ وَثَبَّتْ كَلِمَتُهُ - بِالْكُوفَةِ،
وَجَمَاعَةٌ مِنْ وَجُوهِ الْعَرَبِ حَافُونَ بِهِ كَأَنَّهُمْ الْكَوَكِبُ اللَّامِعَةُ فِي السَّمَاءِ الصَّاحِيَةِ،
إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا مِنَ الْبَابِ رَجُلٌ عَلَيْهِ قِبَاءٌ خَزٌّ أَدَكُنْ، قَدْ اعْتَمَ بِعِمَامَةٍ أَتَحِمِيَّةٍ
[النُّجُومِيَّةِ (خ)] صَفْرَاءَ وَتَقَلَّدَ بَسِيفَيْنِ، فَتَزَلَّ [فَبْرَكَ (خ)] مِنْ غَيْرِ سَلَامٍ وَلَمْ يَنْطِقْ
بِكَلَامٍ.

فَتَطَاوَلَ إِلَيْهِ النَّاسُ بِالْأَعْنَاقِ وَنَظَرُوا إِلَيْهِ بِالْأَمَاقِ، وَوَقَفَتْ إِلَيْهِ النَّاسُ مِنْ جَمِيعِ
الْآفَاقِ، وَمَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ إِلَيْهِ.
فَلَمَّا هَدَّأَتْ مِنَ النَّاسِ الْحَوَاسُ أَفْصَحَ عَنْ لِسَانٍ كَأَنَّهُ حُسَامٌ صَقِيلٌ^(۱) جَذَبَ مِنْ
غَمْدِهِ، وَقَالَ:

أَيُّكُمْ الْمُجْتَبَى فِي الشَّجَاعَةِ، وَالْمُعَمَّمُ بِالْبَرَاعَةِ، وَالْمُدَّرَعُ بِالْقَنَاعَةِ؟
أَيُّكُمْ الْمُؤَلُّودُ فِي الْحَرَمِ، وَالْعَالِي فِي الشِّيمِ، وَالْمَوْصُوفُ بِالْكَرَمِ؟
أَيُّكُمْ أَضْلَعُ الرَّاسِ، وَالثَّابِتُ الْأَسَاسِ،^(۲) وَالْبَاطِلُ الدَّعَاسُ، وَالْمُضَيِّقُ لِلْأَنفَاسِ،
وَالْآخِذُ بِالْقِصَاصِ؟
أَيُّكُمْ غَضُنُ أَبِي طَالِبٍ الرَّطِيبِ وَبَطْلُهُ الْمُهِيبِ وَالسَّهْمُ الْمُصِيبِ وَالْقَسَمُ
الْمُجِيبِ.

أَيُّكُمْ الَّذِي نَصَرَ مُحَمَّدًا فِي زَمَانِهِ، وَاعْتَزَّ بِهِ سُلْطَانُهُ، وَعَلَا بِهِ^(۳) شَأْنُهُ؟
أَيُّكُمْ قَاتِلُ الْعَمْرَوَيْنِ وَآسِرُ الْعَمْرَوَيْنِ؟

۱. در «عیون المعجزات» (و نیز در «نوادیر المعجزات»)، «صقیل» و در «مدینة المعاجز»، «صیقِل» ضبط است.

۲. در «مدینة المعاجز»، «بالأساس» ضبط است.

۳. در «مدینة المعاجز»، «عظم به» ضبط است.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مِيثَمُ التَّمَارِ، أَسْعَدَهُ اللَّهُ بِرِضْوَانِهِ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا يَا سَعْدُ ابْنُ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُدْرَكَةَ بْنِ الصَّلِيبِ بْنِ الْأَشْعَثِ بْنِ أَبِي السَّمْعَمِعِ بْنِ الْأَخِيلِ بْنِ فَزَارَةَ بْنِ ذُهَيْلِ بْنِ عَمْرِو الدُّوسِيِّ. ^(۱)
 قَالَ: لَبَّيْكَ يَا عَلِيُّ.

فَقَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ؛ فَأَنَا كُنْتُ الْمَلْهُوفِ، وَأَنَا الْمَوْصُوفُ بِالْمَعْرُوفِ، أَنَا الَّذِي فَزَعْتَنِي ^(۲) الصُّمُّ الصَّلَابُ، وَهَلَّلَ بِأَمْرِي صَوْتُ السَّحَابِ، وَأَنَا الْمَنْعُوتُ فِي الْكِتَابِ، أَنَا الطَّوْدُ ذُو الْأَسْبَابِ، أَنَا قِ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ، أَنَا النَّبَأُ الْعَظِيمُ، أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، أَنَا الْبَارِعُ، أَنَا الْعَشُوشُ، أَنَا الْقَلَمُسُ، أَنَا الْعَفُوسُ، ^(۳) أَنَا الْمُدَاعِسُ.

أَنَا ذُو النُّبُوَّةِ وَالسُّطُوَّةِ، أَنَا الْعَلِيمُ، أَنَا الْحَكِيمُ، أَنَا الْحَفِیْظُ الرَّفِیْعُ. ^(۴)

بِفَضْلِي نَطَقَ كُلُّ كِتَابٍ، وَبِعِلْمِي شَهِدَ ذُو الْأَلْبَابِ.

أَنَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَزَوْجُ ابْنَتِهِ.

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: لَا بِتَسْمِيَّتِكَ وَلَا رَمَزِكَ.

فَقَالَ: اقْرَأْ يَا أَخَا الْعَرَبِ: ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾. ^(۵)

ثُمَّ قَالَ: الْأَعْرَابِيُّ: بَلَّغْنَا عَنْكَ أَنَّكَ تُحْيِي الْمَوْتَى وَتُمِيتُ الْأَحْيَاءَ، وَتَغْفِرُ ^(۶)

۱. در «مدینه المعاجز» آمده است: دهیل بن عمرو الدوینی.

۲. در «مدینه المعاجز»، «قرعتنی» ضبط است.

۳. در «مدینه المعاجز» آمده است: أنا العشوش ... أنا العفوس ... ؛ و در «عیون المعجزات» ضبط بدین گونه است: أنا العسوس، أنا القامس، أنا العفوس ...

۴. در «عیون المعجزات»، «أنا الرضيع» ضبط است.

۵. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۳.

۶. در «مدینه المعاجز» آمده است: تغفر وتغنی ...

وَتَقْضِي فِي الْأَرْضِ وَتَمْضِي، لَيْسَ لَكَ مُطَاوِلٌ فَيُطَاوِلُكَ ^(١) وَلَا مُصَاوِلٌ فَيُصَاوِلُكَ،
أَفَهُوَ كَمَا بَلَّغْنَا يَا فَتَى قَوْمِهِ؟
فَقَالَ ﷺ: قُلْ مَا بَدَأَ لَكَ.

فَقَالَ: إِنِّي رَسُولُ إِلَيْكَ مِنْ سِتِّينَ أَلْفَ رَجُلٍ يُقَالُ لَهُمُ الْعَقِيمَةُ، وَقَدْ حَمَلُوا مَعِيَ
مِيئًا قَدْ مَاتَ مِنْذُ مُدَّةٍ، وَقَدْ اخْتَلَفُوا فِي سَبَبِ مَوْتِهِ، وَهُوَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ؛ فَإِنْ
أَحْيَيْتَهُ عَلِمْنَا أَنَّكَ صَادِقٌ وَنَجِيبُ الْأَصْلِ، وَتَحَقَّقْنَا أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَإِنْ
لَمْ تَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ رَدَدْتُهُ عَلَى قَوْمِهِ وَعَلِمْنَا أَنَّكَ عَلَى غَيْرِ الصَّوَابِ، ^(٢) وَتُظْهِرُ مِنْ
نَفْسِكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ.

فَقَالَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ): يَا أَبَا جَعْفَرٍ، ارْكَبْ بَعِيرًا وَطُفْ فِي شَوَارِعِ الْكُوفَةِ
وَمَحَالِّهَا، وَنَادِ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيَّ مَا أَعْطَى اللَّهُ عَلِيًّا - أَخَا رَسُولِ اللَّهِ - وَبَعْلَ
فَاطِمَةَ - مِنَ الْفَضْلِ وَمَا أَوْدَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ الْعِلْمِ، فَلْيَخْرُجْ إِلَى النَّجَفِ غَدًا.
فَلَمَّا رَجَعَ مِثْمُ (قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ)، قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، خُذِ
الْأَعْرَابِيَّ إِلَى ضِيَاغَتِكَ، فَعِدَاةُ غَدٍ سَيَأْتِيكَ اللَّهُ بِالْفَرَجِ.
قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مِثْمُ: فَأَخَذْتُ الْأَعْرَابِيَّ وَمَعَهُ مَحْمِلٌ فِيهِ الْمِثْتُ، وَأَنْزَلْتُهُ مَنْزِلِي،
وَأَخْدَمْتُهُ أَهْلِي.

فَلَمَّا صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ صَلَاةَ الْفَجْرِ، خَرَجَ وَخَرَجْتُ مَعَهُ، وَلَمْ يَبْقَ فِي
الْكُوفَةِ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ إِلَّا وَقَدْ خَرَجَ إِلَى النَّجَفِ.

١. در «مدينة المعاجز»، «يطاولك» ضبط است.

٢. در «عيون المعجزات» آمده است: أَنَّكَ تدعي غير الصَّوَابِ.

ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ جَلَّتْ نِعْمَتُهُ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، قُولُوا فِينَا مَا تَرَوْنَهُ مِنَّا، وَارْوُوا عَنَّا مَا تَسْمَعُونَهُ مِنَّا.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنزِلْ يَا أَعْرَابِي عَنْ جَمَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: لِيُخْرِجَ صَاحِبَكَ أَنْتَ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

فَقَالَ مِيثَمٌ: فَأَخْرِجَ مِنَ الثَّابُوتِ عَصَبُ [قَصَب (خ)] دِيبَاجٍ أَصْفَرَ فَأَحْلَلَ، فَإِذَا تَحْتَهُ عَصَبُ دِيبَاجٍ أَخْضَرَ فَأَحْلَلَ، فَإِذَا تَحْتَهُ نَدِيَّةٌ مِنَ اللُّلُؤِ فِيهَا غُلَامٌ تَمَّ عِذَارُهُ بِذَوَائِبٍ، كَذَوَائِبِ الْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ لِمِيتِكَ هَذَا؟

قَالَ: أَحَدٌ وَأَرْبَعُونَ يَوْمًا.

قَالَ: فَمَا كَانَتْ مَوْتُهُ؟ ^(۱)

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: إِنَّ أَهْلَهُ يُرِيدُونَ أَنْ تُحْيِيَهُ لِيَعْلَمُوا مَنْ قَتَلَهُ؛ لِأَنَّهُ بَاتَ سَالِمًا وَأَصْبَحَ مَذْبُوحًا مِنْ أُذُنِهِ إِلَى أُذُنِهِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَنْ يَطْلُبُ بِدَمِهِ؟

فَقَالَ: خَمْسُونَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِهِ، يَقْصِدُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي طَلَبِ دَمِهِ؛ فَاكْشِفِ الشَّكَّ وَالرَّيْبَ يَا أَخَا مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَتَلَهُ عَمُّهُ؛ لِأَنَّهُ زَوَّجَهُ بِابْنَتِهِ، فَخَلَاهَا وَتَزَوَّجَ غَيْرَهَا، فَقَتَلَهُ خَنَقًا عَلَيْهِ.

فَقَالَ: لَسْنَا نَرْضَى بِقَوْلِكَ، فَإِنَّمَا نُرِيدُ أَنْ يَشْهَدَ الْغُلَامُ بِنَفْسِهِ عِنْدَ أَهْلِهِ مَنْ قَتَلَهُ، فَيَرْتَفِعَ مِنْ بَيْنِهِمُ السَّيْفُ وَالْفِتْنَةُ.

فَقَامَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ قَالَ:

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، مَا بَقَرَةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَجَلٍ مِنْ عَلِيٍّ، أَخِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّهَا أَحْيَتْ مَيِّتًا بَعْدَ سَبْعَةِ أَيَّامٍ.

ثُمَّ دَنَا ﷺ مِنَ الْمَيِّتِ، وَقَالَ: إِنَّ بَقَرَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ضُرِبَ بِبَعْضِهَا الْمَيِّتُ فَعَاشَ، وَإِنِّي لِأَضْرِبُهُ بِبَعْضِي؛ لَأَنَّ بَعْضِي عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الْبَقَرَةِ.

ثُمَّ هَزَّ بَرَجْلَهُ وَقَالَ: قُمْ يَا ذَنْ لَهِ يَا مُدْرِكُ بْنُ حَنْظَلَةَ بْنِ غَسَّانِ بْنِ بَحِيرِ بْنِ بُهْرِ^(۱) بْنِ سَلَامَةَ بْنِ طَيْبِ بْنِ الْأَشْعَثِ بْنِ الْأَحْوَصِ بْنِ ذَاهِلَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْفَضْلِ بْنِ حَيَّاثٍ، قُمْ فَقَدْ أَحْيَاكَ عَلِيٌّ يَا ذَنْ لَهِ تَعَالَى.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَيْثُمُ، رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ: فَتَهَضَّ غُلَامٌ أَحْسَنُ مِنَ الشَّمْسِ وَمِنَ الْقَمَرِ أَوْصَافًا، وَقَالَ: لَبَيْكَ يَا مُحْيِيَ الْعِظَامِ، وَحُجَّةَ اللَّهِ فِي الْأَنَامِ، وَالْمُتَفَرِّدَ بِالْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ. لَبَيْكَ يَا عَلِيُّ، يَا عَلَّامٌ.

فَقَالَ عَلِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: مَنْ قَتَلَكَ يَا غُلَامٌ؟

قَالَ: عَمِّي حُرَيْثُ بْنُ رَبِيعَةَ^(۲) بْنِ شَكَّالِ بْنِ الْأَصَمِّ^(۳).

ثُمَّ قَالَ ﷺ لِلْغُلَامِ: أَتَمْضِي إِلَى أَهْلِكَ؟

فَقَالَ: لَا حَاجَةَ لِي فِي الْقَوْمِ.

فَقَالَ: وَلَمْ؟

قَالَ: أَخَافُ أَنْ يَقْتُلَنِي ثَانِيًا وَلَا تَكُونِ أَنْتَ، فَمَنْ يُحْيِينِي؟

۱. در «مدينة المعاجز»، «قهر» ضبط است.

۲. در «مدينة المعاجز»، «حريث بن زمعة» ضبط است.

۳. محقق كتاب «مدينة المعاجز» خاطرنشان می سازد كه در «بحار» (به نقل از «الفضائل» و «الروضة») آمده است: «قتلني عمي الحارث بن غسان» و بسا همین ضبط صحيح باشد.

فَالْتَفَتَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - إِلَى الْأَعْرَابِيِّ وَقَالَ: إِمِضْ أَنْتَ إِلَى أَهْلِكَ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا رَأَيْتَ.

فَقَالَ: أَنَا أَيْضاً مَعَكَ وَمَعَهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَ الْيَقِينُ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ اتَّجَهَ لَهُ الْحَقُّ وَوَضَحَ وَجَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ سِتْراً.

وَكَانَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَنْ قُتِلَا بِصِفِّينَ، رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى.
فَسَارَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى أَمَاكِنِهِمْ وَاخْتَلَفُوا فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاخْتَلَفَتْ أَقَاوِيلُهُمْ فِيهِ؛^(۱)

میثم تمار می گوید: در حضور مولایم، امیر نحل (معالمش بزرگ و کلمه اش پایدار باد) در کوفه بودم. گروهی از سران عرب (که همچون ستارگان درخشان در آسمان صاف می درخشیدند) او را در بر داشتند که ناگهان - از در - مردی بر ما درآمد که قبای سیاه رنگی از پوست خز بر تن و عمامه ای آتحمیه زردی بر سر داشت، دو شمشیر بر دوشش بود. بی سلام وارد شد و سخنی نگفت.

مردم گردن ها را سویش کشیدند و به گوشه چشم او را پاییدند و از همه جا به او توجه داشتند و مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام سر سوی او نیفراشت [و نسبت به او بی اعتنا ماند].

چون حواس مردم آرام و قرار گرفت، با زبانی که همچون شمشیر برنده برآمده از غلاف بود، لب به سخن گشود و گفت:

کدامتان در شجاعت گزیده اید و تاج فضیلت بر سر و زره قناعت در بر دارید؟

۱. عیون المعجزات: ۲۴ - ۲۸؛ نوادر المعجزات: ۱۱۰ - ۱۱۷، حدیث ۱۲؛ مدینه المعاجز ۱: ۲۴۷ - ۲۵۲، حدیث ۱۵۷؛ بحار الأنوار ۴۰: ۲۷۴ - ۲۷۷، حدیث ۴۰.

کدامتان در حرم زاده شد و در خلق و خوی برتری یافت و به کرم موصوف گشت؟

کدامتان در جلو سر مو ندارد و اساس [بدنش] پابرجاست، در زخم زدن [به دشمن] قهرمان است، نفس‌ها را می‌گیرد و قصاص می‌ستاند؟
کدامتان، شاخسار آبدار ابوطالب و یلِ باهیت اوید و تیری که به هدف خورد و قسمت‌گری که اجابت کرد؟

کدامتان محمد را در زمانش یاری رساند و فرمانروایی محمد به او پا گرفت و نیرومند شد و شأن و جایگاه محمد به او عظمت یافت؟
کدامتان دو عمرو را کشت و دو عمرو را اسیر ساخت؟^(۱)

ابو جعفر، میثم تمار (خدا او را به رضوانش سعادتمند سازد) می‌گوید، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای سعد بن فضل بن ربیع بن مُذَرَّکَة بن صلیب بن أشعث بن ابی سمعمع بن أخیل بن فزاره بن ذُهیل بن عمرو دُوسی، آن شخص، منم.

وی گفت: ای علی، گوش بفرمانم.

امام علیه السلام فرمود: آنچه را در ذهن داری بپرس، منم گنجۀ سوخته دلان، منم که به معروف موصوفم، منم که صخره‌های سخت [از هیبتم] درهم شکنند و به امرم صدای ابر تهلیل گوید، منم که در قرآن وصف شدم، منم فرازمند صاحب اسباب،

۱. به نام خدای متعال: صاحب کتاب در ذیل این سخن «قاتل العمروین و أسر العمروین» می‌گوید: دو عمروی که علی علیه السلام کشت، عمرو بن عبد و دو عمرو بن اشعث مخزومی‌اند، و دو عمروی که امام علیه السلام اسیر ساخت، ابو ثور، عمرو بن معدی کرب و عمرو بن سعد غسانی است که آن حضرت او را در جنگ بدر اسیر کرد (مؤلف، میرزا محمد تقی).

منم «ق»، سوگند به قرآن مجید»، منم «آن خبر باعظمت»، منم «راه راست»، منم چیره دست ماهر، منم گرگ شکاری، منم آن بزرگ مرد (دریای پر آب)، منم آن که [یلان را] به زمین می‌زد و غلبه می‌یافت، منم [قهرمان] نیزه زن.
 من صاحب نبوت و سطوتم، منم دانا، منم حکیم، منم حفیظ (نگهبان) بلند مرتبه.

به فضل‌م هر کتابی گویاست، به علم‌م هر خردمندی گواه است.
 منم علی، برادر رسول خدا و شوهر دختر او.
 اعرابی گفت: [بزرگی و کمال، تنها] به اسم و رسم نیست.
 امام علی^{علیه السلام} فرمود: ای برادر عرب، بخوان: «از خدا نپرسند که چه می‌کند، این بندگان اند که بازپرسی می‌شوند».

اعرابی گفت: خبردار شدیم که مردگان را زنده می‌کنی و زنده‌ها را می‌میرانی، می‌آمرزی و در زمین حکم می‌رانی و [به دل خواه خویش] راه می‌سپاری، کسی نمی‌تواند بر تو چیره شود و دست دراز کند و از خواسته‌ات تو را باز دارد!
 ای جوانمرد - قوم خویش - آیا ماجرا همین گونه است که به ما خبر رسید؟
 امام علی^{علیه السلام} فرمود: آنچه را در چنته داری بپرس.

وی گفت: من فرستاده شصت هزار نفرم، آنان را «عقیمه»^(۱) می‌نامند. همراه من مرده‌ای را بار کرده‌اند که مدتی از مرگش می‌گذرد و در سبب مرگ وی اختلاف دارند، وی بر در مسجد است؛ اگر او را زنده ساختی می‌دانیم که راست‌گویی و نجابت اصالت دارد و برایمان ثابت می‌شود که حجت خدا در

۱. در «بحار»، «عقیمه» ضبط است.

زمینی، و اگر توانایی این کار را نداشتی، آن را سوی قومش برمی گردانم و در می یابیم که بر راه ناصوابی و چیزی را که بر آن قدرت نداری می نمایانی [و ادعا داری].

امام (صلوات خدا بر او باد) فرمود: ای ابو جعفر، بر شتری نشین و در کوچه ها و محله های کوفه بگرد و صدا بزن: هر که می خواهد بنگرد که خدا چه فضلی به علی (برادر رسول خدا و شوهر فاطمه) داد و رسول خدا چه علمی را بدو سپرد، فردا به نجف بیاید.

چون میثم (قدس الله سره) بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو جعفر، اعرابی را مهمان خویش کن، پگاه فردا خدا فرج و گشایش می آورد.

ابو جعفر میثم می گوید: اعرابی را بردم، با وی محملی بود که در آن، آن مرده وجود داشت. او را در منزلم جای دادم و زخم را به خدمت او امر کردم.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام نماز فجر را گزارد بیرون آمد و من همراهش شدم. هیچ نیکوکار و بدکاری در کوفه نماند مگر اینکه سوی نجف راه افتاد.

سپس امیرالمؤمنین (که نعمتش بزرگ باد) فرمود: ای اهل کوفه، آنچه را در ما می نگرید، بر زبان آورید و آنچه را از ما می شنوید، روایت کنید.

آن گاه امام علیه السلام فرمود: ای اعرابی، بار شترت را پایین آور، سپس فرمود: باید صاحب را تو و جماعتی از مسلمانان بیرون آورند.

میثم می گوید: از تابوت پارچه دیبای زردی درآوردند، آن را گشودند، زیر آن پارچه دیبای سبزی بود، وقتی آن را باز کردند، زیر آن زرهی از مروارید که در آن نوجوانی وجود داشت، نمایان گردید، نوجوانی که گیسوانی همچون زلفان زنی زیبا در گونه ها داشت.

امام علیه السلام پرسید: چند روز از مرگ این میّت می‌گذرد؟

اعرابی پاسخ داد: ۴۱ روز.

امام علیه السلام پرسید سبب مرگش چه بود؟

اعرابی گفت: خانواده‌اش می‌خواهند او را زنده سازی تا بدانند چه کسی او را کشت؛ زیرا وی شب سالم بود و صبح، گوش تا گوش بُریده یافت شد.

امام علیه السلام پرسید: چه کسی خون خواه است؟

اعرابی گفت: پنجاه نفر از قومش به جان هم افتاده‌اند و خون او را می‌طلبند. ای برادر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، شک و گمان را بردار.

امام علیه السلام فرمود: عمویش او را کشت؛ زیرا دخترش را به او داد، وی را وانهاد و زن دیگری گرفت. عمویش از سر خشم و کینه، او را به قتل رساند.

اعرابی گفت: به این سخن نمی‌توانیم بسنده کنیم، می‌خواهیم خود غلام - نزد خانواده‌اش - به قتل خود شهادت دهد، و جنگ و فتنه از میان آنها برخیزد.

امام علیه السلام برخاست و خدای متعال را ستود و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد، سپس فرمود: ای اهل کوفه، گاو بنی اسرائیل از علی، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله [نزد خدا] گرامی‌تر نبود. آن گاو، مرده‌ای را پس از هفت روز زنده ساخت.

آن گاه امام علیه السلام به میّت نزدیک شد و فرمود: بعضی از لاشهٔ گاو بنی اسرائیل را به مرده زدند، زنده شد و من بعضی از بدنم را به او می‌زنم، چراکه بعضی از اعضای من - نزد خدا - بهتر از آن گاو است.

سپس امام با پایش آن مرده را تکان داد و فرمود: ای «مُذْرَکَةُ بن حَنْظَلَةَ بن غَسَّان بن بَحیر بن بَهر بن سَلَامَة بن طَیْب بن أَشْعَث بن أَحْوص بن ذَاهِلَة بن

عَمْرُو بن فَضْل بن حَيَّاث» به اذن خدا، برخیز! علی - به خواست خدای متعال - تو را زنده ساخت.

ابو جعفر میثم (خدا درجه‌اش را بالا برد) می‌گوید: غلامی - به اوصاف - نیکوتر از خورشید و ماه برخاست و گفت: لَبَّیکَ ای احیاگر مردگان و حَجَّتَ خدا در میان مردمان و یگانه در فضل و انعام، ای علی، ای عَلَام، گوش بفرمانم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید: ای غلام، چه کسی تو را کشت؟

غلام گفت: عمویم، حُرَیْث بن رَبِیعَةَ^(۱) بن شکال بن أَصَم.

آن گاه امام (علیه السلام) از غلام پرسید: آیا سوی خاندانت می‌روی؟

غلام پاسخ داد: نه، نیازی به آنها ندارم.

امام (علیه السلام) پرسید: چرا؟

غلام گفت: می‌ترسم بار دیگر بکشندم و تو نباشی، چه کسی زنده‌ام کند؟!

امام (صلوات خدا بر او باد) رو به اعرابی کرد و فرمود: پیش خاندانت برو و آنچه

را دیدی به آنها خبر ده.

اعرابی گفت: من نیز با تو و غلام می‌مانم تا مرگم فرا رسد. نفرین خدا بر

کسی که حق به او رو آورد و روشن شد، و او میان خود و حق پرده زد.

آن دو (اعرابی و غلام) همراه امیرالمؤمنین بودند تا اینکه در «صَفِین» به قتل

رسیدند (خدای متعال آن دو را رحمت کند).

اهل کوفه به خانه هاشان باز آمدند و درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) به اختلاف

افتادند و حرف‌ها و سخن‌های گوناگونی بر زبان آوردند.

۱. در «مدینه المعاجز ۱: ۲۵۱» حریث بن زمعه... و در «نوادیر المعجزات: ۱۱۶» حریث بن زمعه

بن میکال... و در «الروضة: ۱۵۱» حارث بن غسان، ضبط است.

[نقل سه حدیث اخیر در «الروضه» و «الفضائل»]

میرزا محمد تقی، مصنف این کتاب (خدا از وی درگذرد) می‌گوید: این اخبار سه‌گانه (حدیث ۶۹ و ۷۰ و ۷۱) را شاذان بن جبرئیل قمی رحمه الله در دو کتاب «الفضائل»^(۱) و «الروضه»^(۲) با مغایرت‌هایی در بعضی جاها، می‌آورد و مؤدای آن یکی است.

[نکته]

در این دو کتاب، به جای «حریث بن ربعة...» اسم «حارث بن غسان» ضبط است و بسا همین نام درست‌تر باشد؛ زیرا عمو و برادر زاده، در اجداد با هم هماهنگ‌اند.

اگر آنچه در اینجا (مدینه المعاجز) ضبط است، صحیح باشد، توجیه می‌کنیم که این نام، نام جدّ مادری اوست و نه جدّ پدری‌اش (و دانای واقعی خداست).

[نقل حدیث مذکور در «راحة الأرواح»]

حدیث اخیر را محدّث جلیل، شیخ حسن امامی سبزواری رحمه الله در کتاب «راحة الأرواح» روایت می‌کند، می‌گوید:

به ما خبر داد امام اجل افضل، علم الدّین شهاب الإسلام (افتخار عترت، سیّد الاشراف العلما) حسین بن محمد بن حسین بن مهدی حسینی (شرف و سیادت و بزرگی‌اش مستدام باد) گفت: برای ما حدیث کرد شیخ اجل عالم، کافی الدین، ابوالحسن، علی بن محمد

۱. الفضائل: ۱۵۵-۱۵۸ و ص ۱۵۹-۱۶۲ و ص ۲-۵.

۲. الروضة: ۱۸۱-۱۸۵ حدیث ۱۶۰ و ص ۱۹-۱۹۶ حدیث ۱۶۵ و ص ۱۴۸-۱۵۳، حدیث ۱۲۹.

ابو نزار واسطی (در شهر موصل، در ۱۷ شوال سال ۵۹۳ هجری) گفت: به من خبر داد فقیه سدید الدین، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل قمی، از محمد بن ابی مسلم بن ابی الفوارس رازی، از سید ابو محمد ابراهیم بن علی بن محمد علوی حسینی موسوی، از شیخ عارف، شهریار بن تاج فارسی، از قاضی ابوالقاسم، احمد بن طاهر سوری، از امام، ابوالمختار، حسین بن عبدالوهاب، از ابوالنجف، علی بن ابراهیم مصری، از اشعث بن محمد بن محمد مرّه، از مثنی بن سعید، از هلال بن کیسان کوفی، از طیب قواصیری.^(۱)

سپس وی [ادامه] سند را مطابق آنچه در «عیون المعجزات» هست، تا عمّار بن یاسر می آورد.

[نکته]

از این سخن به دست می آید که در سند «عیون المعجزات» میان «ابوالنجف» و «طیب قواصیری» حذفی روی داده است؛ چنان که از کتاب «الیقین» ابن طاووس نیز (در حدیثی که پس از این به خواست خدا می آید، حدیث شتر و زن) این نکته، آشکار می شود.

۱. این حدیث در «راحة الأرواح: ۹۷-۹۹» آمده است، لیکن در این نسخه چاپی (که چاپ دوم آن در سال ۱۳۷۸ شمسی از سوی دفتر نشر میراث مکتوب، به چاپ رسید) سندهای احادیث حذف شده است.

و چنان که مؤلف رحمته در خاتمه خاطرنشان می سازد، این کتاب، خلاصه راحة الأرواح است (نه اصل آن).

همچنین پس از ملاحظه این سند (و آنچه در آنجا می آید) می توان به دست آورد که مؤلف کتاب «عیون المعجزات» ابوالمختار، حسین بن عبدالوهاب است.^(۱) در این گفته، نیک بیندیش (و دانای واقعی خداست).

حدیث (۷۲)

حدیث آفتابه‌ای که جبرئیل برای وضو آورد

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

در این کتاب، از «ثاقب المناقب» از عاصم بن شریک، از ابن ابی البختری، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت است که فرمود:

أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَنْزِلَ عَائِشَةَ فَنَادَى: يَا فَضَّةُ أَتَيْنَا بِشَيْءٍ مِنَ الْمَاءِ نَتَوَضَّأُ، فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ، فَنَادَى ثَلَاثًا فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ، فَوَلَّى عَنِ الْبَابِ يُرِيدُ مَنْزِلَ الْمُؤَفَّقَةِ السَّعِيدَةِ، الْإِنْسِيَّةِ الْحَوْرَاءِ،^(۲) فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عليها السلام، فَإِذَا هُوَ بِهَاتِفٍ يَهْتَفُ وَيَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، دُونَكَ الْمَاءُ فَتَوَضَّأَ بِهِ.

فَإِذَا هُوَ بِإِبْرَيقٍ مِنْ ذَهَبٍ، مَمْلُوءٍ مَاءً عَنْ يَمِينِهِ، فَتَوَضَّأَ بِهِ ثُمَّ عَادَ الْإِبْرَيقُ إِلَى مَكَانِهِ.

فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: يَا عَلِيُّ، مَا هَذَا الْمَاءُ الَّذِي أَرَاهُ يَقْطُرُ كَأَنَّهُ الْجَمَانُ؟

قَالَ: يَا أَبِي وَأُمِّي، أَتَيْتُ مَنْزِلَ عَائِشَةَ فَدَعَوْتُ فَضَّةَ تَأْتِنَا بِمَاءٍ لِلْوُضُوءِ، فَلَمْ

۱. در حاشیه نسخه شاگرد (به خط مؤلف رحمته الله) آمده است: در خاتمه کتاب، مصنف «عیون المعجزات» را محقق ساختیم و اینکه وی «ابو المختار» مذکور است (کتابه المؤلف، عفی الله عنه).

۲. در «مدینه المعاجز»، «الحوراء الإنسیه» ضبط است.

يَجْبِنِي أَحَدٌ، فَوَلَّيْتُ فَإِذَا بِهَا تَيْفٍ يَهْتِفُ وَهُوَ يَقُولُ: يَا عَلِيُّ دُونَكَ الْمَاءَ فَتَوَضَّأَ. ^(۱)
فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، أَتَدْرِي مِنَ الْهَاتِفِ؟ وَمِنْ أَيْنَ كَانَ الْإِبْرِيْقُ؟
فَقُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

فَقَالَ: أَمَّا الْهَاتِفُ فَحَبِيبِي جَبْرِئِيلُ، وَأَمَّا الْإِبْرِيْقُ فَهُوَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الْمَاءُ فَثُلُثٌ
مِنَ الْمَشْرِقِ وَثُلُثٌ مِنَ الْمَغْرِبِ وَثُلُثٌ مِنَ الْجَنَّةِ.
فَهَبَّطَ جَبْرِئِيلُ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ ^(۲) يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: اقْرَأْ عَلَيْنَا
السَّلَامَ وَقُلْ: إِنَّ فِضَّةَ كَانَتْ حَائِضًا.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يَرُدُّ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ طِيبُ الْكَلَامِ.
ثُمَّ التَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: حَبِيبِي عَلِيُّ، هَذَا جَبْرِئِيلُ أَتَانَا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَهُوَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: إِنَّ فِضَّةَ كَانَتْ حَائِضًا.
فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي فِضَّتِنَا؛ ^(۳)

امیرالمؤمنین علیؑ به منزل عایشہ آمد، صدا زد: ای فضہ، آبی بیاور تا وضو
بگیرم (سه بار امام فضہ را صدا زد، اما هیچ کس پاسخش نداد) آن حضرت از
آنجا روی گرداند و به قصد منزل موفقه سعیده، انسان فرشته سان، فاطمه
زہراؑ به راه افتاد، ناگهان شنید هاتفی بانگ می زند و می گوید: ای ابوالحسن،
این ہم آب، با آن وضو بگیر!

ناگهان امام علیؑ ابریقی از جنس طلا پر از آب، در سمت راست خویش دید،

۱. در «مدینة المعاجز» و «الثاقب» آمده است: ... یا علی دُونَكَ الْمَاءَ، فَالتَفْتُ فَإِذَا أَنَا بِابْرِیْقٍ مِنْ
ذَهَبٍ، مَمْلُوءٍ مَاءً.

۲. در مآخذ آمده است: اللَّهُ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ.

۳. الثاقب فی المناقب: ۲۸۰ - ۲۸۱، حدیث ۲۴۳؛ مدینة المعاجز ۲: ۲۵ - ۲۶، حدیث ۳۶۸.

با آن وضو گرفت، سپس آن آبریز به مکانی که بود بازگشت.

چون رسول خدا ﷺ به او نگریست، فرمود: ای علی، این چه آبی است که قطره‌هایش به دانه‌های نقره می‌ماند؟!

علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به فدایت! به منزل عایشه درآمدم، فضّه را صدا زدم که آب وضو برایمان بیاورد، احدی پاسخ نداد، بازگشتم، ناگهان هاتفی صدا زد و می‌گفت: ای علی، این آب را بگیر و وضو ساز.

پیامبر ﷺ پرسید: ای علی، آیا دانستی هاتف که بود و ابریق از کجا آمد؟
علی علیه السلام فرمود: خدا و رسولش داناترند.

پیامبر ﷺ فرمود: هاتف، حبیبم جبرئیل و ابریق (آفتابه) از بهشت بود؛ و اما آب، $\frac{1}{3}$ آن از مشرق و $\frac{1}{3}$ آن از مغرب و $\frac{1}{3}$ آن از بهشت فراهم آمد.
سپس جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی را سلام برسان و بگو: فضّه، حیض بود.

پیامبر ﷺ فرمود: سلام از اوست و به او باز می‌گردد و بازگشت بهین کلام، سوی اوست.

سپس پیامبر ﷺ به علی علیه السلام رو کرد و فرمود: حبیبم علی، این جبرئیل است که از نزد پروردگار عالمیان آمد و خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: فضّه حیض است.

علی علیه السلام فرمود: پروردگارا، فضّه‌مان را برای ما خجسته و مبارک ساز.

[نکته]

می‌گویم: در بعضی از جوامع حدیثی به این خبر برخوردیم و در آن آمده بود که:

جبرئیل نازل شد و گفت: خدای ﷻ بر علی بن ابی طالب، صلوات و سلام می‌فرستد و می‌فرماید: فضّه حائض بود و دوست نداشت در این حال برایت آب بیاورد. جبرئیل را امر کردیم که آبریزی از بهشت بیاورد.

چون علی ﷺ این را شنید، خدا را ستود و ثنا فرستاد و فرمود: سلام به خدا باز می‌گردد و کلام پاکیزه سوی او عودت می‌یابد. سپس فرمود: بار الها، برای ما در فضّه‌مان برکت عنایت فرما.

حدیث (۷۳)

ماجرایی که میان علی ﷺ و خالد بن ولید روی داد و آن حضرت

خالد را با آهن دربند کرد

راحة الأرواح، اثر شیخ حسن امامی سبزواری رحمۃ اللہ علیہ.

ارشاد القلوب، اثر دیلمی رحمۃ اللہ علیہ.

در کتاب «راحة الأرواح» (اثر شیخ جلیل، حسن امامی سبزواری) از شیخ ابو علی، حسن بن شیخ ابو جعفر طوسی، از پدرش، از حسین بن عبدالرحمان، از ابو محمد، هارون بن موسی تلّغُکبری، از محمد بن احمد بن مخزوم مُقَرّی (غلام آزاد شده بنی هاشم) از عبدالله بن عبدالرحمان بن علی قُرشی، از محمد بن یسار جُغفی، از ابو حمزة ثُمّالی، از سعید بن مُسَیّب مخزومی، از جابر بن

عبدالله انصاری و عبدالله بن عباس، روایت است.

ح^(۱): ارشاد دیلمی، با حذف اسناد، از جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن عباس روایت می‌کند که گفتند (متن حدیث در اینجا از ارشاد است):

كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ فِي وَلاَيَتِهِ وَقَدْ أَضْحَى النَّهَارُ، وَإِذَا بِخَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْمَخْزُومِيِّ قَدْ وَافَى^(۲) فِي جَيْشٍ قَامَ غِبَارُهُ وَكَثُرَ صَوَاهِلُ خَيْلِهِ.

وَإِذَا بِقُطْبٍ رَحَى مَلُوءٍ فِي عُنُقِهِ، قَدْ فُتِلَ فِتْلًا.

فَأَقْبَلَ حَتَّى نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَوَقَفَ بِأَرْأِ أَبِي بَكْرٍ،^(۳) فَرَمَقَهُ النَّاسُ بِأَعْيُنِهِمْ وَهَالَهُمْ مَنَظَرُهُ.

ثُمَّ قَالَ: ^(۴)إِعْدِلْ يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ حَيْثُ جَعَلَكَ النَّاسُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِي لَسْتُ لَهُ بِأَهْلٍ، ^(۵)وَمَا ارْتَفَعَتْ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ إِلَّا كَمَا يَرْتَفِعُ الطَّافِي مِنَ السَّمَكِ عَلَى الْمَاءِ، وَإِنَّمَا يَطْفُو وَيَعْلُو^(۶) حِينَ لَا حَرَكَ بِهِ، مَالِكَ وَسِيَاسَةِ الْجِيُوشِ وَتَقْوِيمِ الْعَسَاكِرِ؟^(۷) وَأَنْتَ بِحَيْثُ أَنْتَ مِنْ لِينِ الْحَسَبِ وَمُنْقُوصِ النَّسَبِ، وَضَعْفِ الْقُوَى، وَقِلَّةِ التَّخْصِيلِ، لَا تَحْمِي ذِمَارًا، وَلَا تُضْرِمُ نَارًا، فَلَا جَزَى اللَّهُ أَخَا ثَقِيفٍ^(۸) وَوَلَدَ

۱. «ح» این حرف در اسناد روایات، علامت اختصاری برای کلمه «حیلولة» (به معنای تحویل در سند) می‌باشد.

۲. در «ارشاد القلوب»، «وافانا» ضبط است.

۳. در «ارشاد القلوب» آمده است: فأقبل حتى نزل عن فرسه بأراء أبي بكر.

۴. در «ارشاد القلوب»، «فقال» ضبط است.

۵. در «ارشاد القلوب» آمده است: الذي ليس له أنت بأهل.

۶. واژه «يعلو» در «ارشاد القلوب» نیست.

۷. در «ارشاد القلوب» آمده است: مالك ولساسية الجيوش وتقديم العساكر.

۸. در «ارشاد القلوب»، «أخسأ ثقيف» ضبط است.

صَهَاكَ خَيْرًا.

إِنِّي رَجَعْتُ مُنْكَفًى مِنَ الطَّائِفِ إِلَى جُدَّةَ فِي طَلَبِ الْمُؤْتَدِّينَ، فَرَأَيْتُ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ وَمَعَهُ رَهْطُ عُتَاةَ مِنَ الدِّينِ، شَزَرْتُ أَعْيُنَهُمْ مِنْ حَسَدِكَ،^(۱) وَبَدَرْتُ خَنْقًا^(۲) عَلَيْكَ، وَقَرِحْتُ أَمَاقَهُمْ لِمَكَانِكَ.

مِنْهُمْ^(۳) ابْنُ يَاسِرٍ، وَالْمِقْدَادُ، وَابْنُ جُنَادَةَ، وَابْنُ الْعَوَّامِ، وَغُلَامَانِ أَعْرِفُ أَحَدَهُمَا بِوَجْهِهِ، وَغُلَامٌ أَسْمَرُ لَعْلُهُ مِنْ وَلَدِ عَقِيلٍ أَخِيهِ.

فَتَبَّيَّنَ لِي الْمُنْكَرُ فِي وَجُوهِهِمْ، وَالْحَسَدُ فِي أَحْمِرَارِ أَعْيُنِهِمْ. وَقَدْ تَوَشَّحَ عَلَيَّ بِدِرْعِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَبَسَ رِدَاءَهُ السَّحَابِ، وَلَقَدْ أُسْرِجَ لَهُ دَابَّتُهُ الْعُقَابُ، وَقَدْ نَزَلَ عَلَى عَيْنِ مَاءِ اسْمِهَا رُويُّهُ، فَلَمَّا رَأَيْتُ اسْمًا زَوْبَرَبَرٍ، وَأَطْرَقَ مُحِشًا يَقْبِضُ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَبَادَرْتُهُ بِالسَّلَامِ اسْتِكْفَاءً شِرَّتِهِ^(۴) وَاتِّقَاءً وَحَشَتِهِ، فَاسْتَغْنَمْتُ سَعَةَ الْمَنَاخِ وَسَهُولَةَ الْمَنْزِلِ، فَتَزَلْتُ وَمَنْ مَعِيَ بِحَيْثُ نَزَلُوا اتِّقَاءً عَنِ مَرَاوِغَتِهِ.

فَبَدَأَنِي ابْنُ يَاسِرٍ بِقَبِيحِ لَفْظِهِ وَمَحْضِ عِدَاوَتِهِ، فَقَرَعَنِي هُزُؤًا بِمَا تَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْهِ بِسُوءِ رَأْيِكَ.

فَالْتَفَتَ إِلَيَّ الْأَصْلَعُ الرَّأْسِ، وَقَدْ اِزْدَحَمَ الْكَلَامُ فِي حَلْقِهِ كَهَمِّهِمَةِ الْأَسَدِ أَوْ كَقَعْقَعَةِ الرَّعْدِ، فَقَالَ لِي بِغَضَبٍ مِنْهُ: أَوَكُنْتَ فَاعِلًا يَا أَبَا سُلَيْمَانَ؟

۱. در «ارشاد القلوب» آمده است: رهب عتاة من الذين شزرت حماليق أعينهم من حسدك.

۲. در «ارشاد القلوب»، «حقناً» و در «الثاقب»، «حقداً» ضبط است.

۳. در «ارشاد القلوب»، «فيهم» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب»، «شره» ضبط است.

فَقُلْتُ لَهُ: إِي وَاللَّهِ، ^(۱) لَوْ أَقَامَ عَلَى رَأْيِهِ، لَضَرَبْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ.
فَأَغْضَبَهُ قَوْلِي إِذْ صَدَّقْتُهُ، وَأَخْرَجَهُ إِلَيَّ طَبْعُهُ الَّذِي أَعْرِفُهُ بِهِ عِنْدَ الْغَضَبِ، فَقَالَ:
يَا بَنَ اللَّخْنَاءِ، أَوْ مِثْلَكَ مِمَّنْ يَقْدِرُ عَلَى مِثْلِي أَنْ يَجْسُرَ أَوْ يُدِيرَ اسْمِي فِي لَهَوَاتِهِ الَّتِي
لَا عَهْدَ لَهَا بِكَلِمَةٍ حَكِيمَةٍ!؟

وَيْلَكَ! إِنِّي لَسْتُ مِنْ قَتْلَاكَ وَلَا مِنْ قَتْلَى صَاحِبِكَ، وَإِنِّي ^(۲) لَأَعْرِفُ بِمَنْيَتِي مِنْكَ
بِنَفْسِكَ.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى تَرْقُوتِي ^(۳) فَنَكَسَنِي عَنْ فَرَسِي، وَجَعَلَ يَسُوقُنِي دَعَاً إِلَى
رَحَى لِلْحَارِثِ بْنِ كُلْدَةَ الثَّقَفِيِّ، فَعَمَدَ إِلَى الْقُطْبِ الْغَلِيظِ، فَمَدَّ عُنُقِي بِكِلْتَا يَدَيْهِ
وَأَدَارَهُ فِي عُنُقِي، يَنْفَتِلُ لَهُ كَالْعِلْكِ الْمُسَخَّنِ.

وَأَصْحَابِي هَؤُلَاءِ وَقُوفٌ حَوْلِي، ^(۴) مَا أَغْنَوْا عَنِّي سَطَوَتَهُ، وَلَا كَفُّوا عَنِّي شِرَّتَهُ، ^(۵)
فَلَا جَزَاءُ لَهُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا، فَإِنَّهُمْ لَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ كَانَتْهُمْ نَظَرُوا إِلَى مَلِكٍ مَوْتِهِمْ.

فَوَالَّذِي رَفَعَ السَّمَاءَ بِلَا أَعْمَادٍ لِأَعَمَدَتِهَا (خ)، لَقَدْ اجْتَمَعَ عَلَى فَكِّ هَذَا
الْقُطْبِ مِائَةٌ رَجُلٍ أَوْ يَزِيدُونَ مِنْ أَشَدِّ الْعَرَبِ فَمَا قَدَرُوا عَلَى فَكِّهِ، فَدَلَّنِي عَجْزُ
النَّاسِ عَنْ فَتْحِهِ أَنَّهُ سِحْرٌ مِنْهُ أَوْ قُوَّةُ مَلِكٍ قَدْ رُكِبَتْ ^(۶) فِيهِ.

فَفَكَّهُ الْآنَ عَنِّي إِنْ كُنْتُ فَاكَّهُ، وَخُذْ لِي بِحَقِّي إِنْ كُنْتُ آخِذَهُ وَإِلَّا لِحَقَّتْ بِدَارِ

۱. در «ارشاد القلوب»، «وایم الله» ضبط است.

۲. در «ارشاد القلوب» آمده است: ولا قتلی أصحابک ولایتی

۳. در «ارشاد القلوب»، «ترقوتی فرسی» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب»، واژه «حولی» نیست.

۵. در «ارشاد القلوب»، «شره» ضبط است.

۶. در «ارشاد القلوب»، «رُکِبَتْ» (بدون «قد») ضبط است.

عَزِيٍّ وَمُسْتَقَرٍّ مَكْرَمَتِي، قَدْ أَلْبَسَنِي ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الْعَارِ مَا صِرْتُ بِهِ ^(۱) ضُحْكَةً
لَأَهْلِ الدِّيَارِ.

فَالْتَفَتَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ وَقَالَ: مَا تَرَى ^(۲) إِلَيَّ مَا يَخْرُجُ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ كَأَنَّ
وَلَايَتِي - وَاللَّهِ - ثَقُلَ عَلَى كَاهِلِهِ، وَشَجَأَ ^(۳) فِي صَدْرِهِ.

فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ عُمَرُ فَقَالَ: فِيهِ دُعَابَةٌ لَا تَدْعُهُ ^(۴) حَتَّى تُورِدَهُ فَلَا تُصْدِرُهُ، وَجَهْلٌ
وَحَسَدٌ قَدْ اسْتَحْكَمَا فِي خَلْدِهِ، فَجَرَيَا مِنْهُ ^(۵) مَجْرَى الدَّمَاءِ لَا يَدْعَانِهِ حَتَّى يُهَيِّنَا
مَنْزِلَتَهُ، وَيُورِطَاهُ وَرُطَةَ الْهَلَاكَةِ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو بَكْرٍ لِمَنْ حَضَرَ: ادْعُوا إِلَيَّ قَيْسَ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ، فَلَيْسَ
لِفُكِّ هَذَا الْقُطْبِ غَيْرُهُ.

وَكَانَ قَيْسٌ رَجُلًا طَوِيلًا، طُولُهُ ^(۶) ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شِبْرًا فِي عَرْضِ خَمْسَةِ أَشْبَارٍ،
وَكَانَ أَشَدَّ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَحَضَرَ قَيْسٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا قَيْسُ، إِنَّكَ مِنْ شِدَّةِ الْبَدَنِ بِحَيْثُ أَنْتَ، فَفُكَّ هَذَا
الْقُطْبَ مِنْ عُنُقِ أَخِيكَ خَالِدٍ ^(۷).

فَقَالَ قَيْسٌ: وَلِمَ لَا يُفَكُّهُ ^(۸) خَالِدٌ عَنْ عُنُقِهِ؟

۱. در «ارشاد القلوب»، «ما صرت» ضبط است.

۲. در «ارشاد القلوب» آمده است: ألا ترى ...

۳. در «ارشاد القلوب»، «أوشجأ» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب»، «فيه والله دعابة» ضبط است.

۵. در «ارشاد القلوب» آمده است: ... في صدره، فجری منه ...

۶. در «ارشاد القلوب» آمده است: وكان قيس طوله ...

۷. در «ارشاد القلوب»، «عن أخيك خالد» ضبط است.

۸. در «ارشاد القلوب»، «لم لا يفك» ضبط است.

قَالَ: لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ.

قَالَ: فَمَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ أَبُو سُلَيْمَانَ وَهُوَ نَجْمُ عَسْكَرِكُمْ، وَسَيْفُكُمْ عَلَى أَعْدَائِكُمْ
كَيْفَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ أَنَا؟ ^(۱)

قَالَ عُمَرُ: دَعْنَا مِنْ مَرْحِكَ [هزتك (خ)] وَهَزْلَكَ وَخُذْ فِيمَا أُخْضِرْتَ لَهُ.

فَقَالَ: أُخْضِرْتُ لِمَسْأَلَةٍ تَسْأَلُونَهَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً تُجْبِرُونَنِي ^(۲) عَلَيْهِ؟

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنْ كَانَ ^(۳) وَإِلَّا فَكَرْهاً.

قَالَ قَيْسٌ: يَا ابْنَ صُهَاك، خَذَلَ اللَّهُ مَنْ يُكْرِهُهُ مِثْلَكَ، إِنْ بَطْنُكَ لَعَظِيمَةٌ ^(۴) وَإِنْ

كَرِهَكَ لَكَبِيرَةٌ، فَلَوْ فَعَلْتَ أَنْتَ ذَلِكَ مَا كَانَ مِنْكَ بَعْجِيبٌ. ^(۵)

قَالَ: فَخَجَلَ عُمَرُ مِنْ كَلَامِ قَيْسِ بْنِ سَعْدٍ، وَجَعَلَ يَنْكُتُ أَسْنَانَهُ بِأَنَامِلِهِ. ^(۶)

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: دَعْ عَنْكَ مَا بَدَأَ لَكَ بِهِ، ^(۷) اقْصِدْ لِمَا سُئِلْتَ.

فَقَالَ قَيْسٌ: وَاللَّهِ لَوْ أَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ لَمَا فَعَلْتُ، فَدُونَكُمْ وَحَدَّادِي الْمَدِينَةِ؛

فَإِنَّهُمْ أَقْدَرُ عَلَى ذَلِكَ مِنِّي.

فَأَتَوْا بِجَمَاعَةٍ مِنَ الْحَدَّادِينَ، فَقَالُوا: لَا يَنْفَتِحُ حَتَّى نُحْمِيَهُ بِالنَّارِ.

فَالْتَفَتَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى قَيْسٍ مُغْضَباً ^(۸) فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا بِكَ مِنْ ضَعْفٍ عَنْ فَكِّهِ،

۱. در «ارشاد القلوب» آمده است: فإذا لم يقدر عليه ... وهو نجم العسكر وسيفكم على عدوكم،

فكيف أنا أقدر عليه؟

۲. در «ارشاد القلوب»، «تُجْبِرُونَنِي» ضبط است.

۳. در «ارشاد القلوب» آمده است: إِنْ كَانَ طَوْعاً.

۴. در «ارشاد القلوب»، «لَعَظِيمَةٌ» ضبط است.

۵. در «ارشاد القلوب» آمده است: ما كان منك عجب.

۶. در «ارشاد القلوب» آمده است: من كلام قيس وجعل ... بِالْأُثْمَلَةِ.

۷. در «ارشاد القلوب»، «ما بدالك منه» ضبط است.

۸. در «ارشاد القلوب»، واژه «مُغْضَباً» نیست.

وَلِكِنَّكَ لَا تَفْعَلُ فِعْلاً يَعْيبُ عَلَيْكَ فِيهِ ^(۱) إِمَامُكَ وَحَبِيبُكَ أَبُو الْحَسَنِ.
وَلَيْسَ هَذَا بِأَعْجَبَ مِنْ أَنَّ أَبَاكَ رَامَ الْخِلَافَةَ لِيَبْتَغِي ^(۲) الْإِسْلَامَ عِوَجاً فَحَصَدَ اللَّهُ
شَوْكَتَهُ، وَأَذْهَبَ نَخْوَتَهُ، وَأَعَزَّ الْإِسْلَامَ بِوَلِيِّهِ، وَأَقَامَ دِينَهُ بِأَهْلِ طَاعَتِهِ، وَأَنْتَ الْآنَ
فِي حَالٍ كَيْدٍ وَشِقَاقٍ.

قَالَ: فَاسْتَشَاطَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ غَضَباً ^(۳) وَامْتَلَأَ غَيْظاً، فَقَالَ: يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ إِنْ لَكَ
عِنْدِي جَوَاباً حَمِيماً، بِلِسَانٍ طَلِقٍ، وَقَلْبٍ جَرِيٍّ، لَوْلَا السَّبِيْعَةُ الَّتِي لَكَ فِي عُنُقِي
لَسَمِعْتُهُ مِنِّي، وَاللَّهِ لَنْ بَايَعْتُكَ يَدِي لَمْ يَبَايِعْكَ قَلْبِي وَلَا لِسَانِي، وَلَا حُجَّةَ لِي فِي
عَلَيٍّ ^(۴) بَعْدَ يَوْمِ الْغَدِيرِ، وَلَا كَأَنْتَ بَيَّعْتَنِي لَكَ إِلَّا ﴿كَأَلَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ
أَنْكَاثاً﴾ ^(۵).

أَقُولُ قَوْلِي هَذَا غَيْرَ هَائِبٍ مِنْكَ وَلَا خَائِفٍ مِنْ مَعْرَتِكَ، وَلَوْ سَمِعْتُ هَذَا الْقَوْلَ
مِنْكَ بَدَأَةً لَمَا فَتَحَ لَكَ مِنِّي صَالِحاً. ^(۶)

إِنْ كَانَ أَبِي رَامَ الْخِلَافَةَ، فَحَقِيقٌ مَنْ يَرُومُهَا بَعْدَ مَنْ ذَكَرْتَهُ، ^(۷) لِأَنَّهُ رَجُلٌ لَا
يَقْعَقُعُ بِالسَّنَانِ [بِاللُّسَانِ (خ)]، وَلَا يَغْمِزُ جَانِبَهُ كَغَمَزِ التَّبَنَةِ، ضَخْمٌ صَنِيدٌ، ^(۸)
وَسَمَكٌ مُنِيفٌ، وَعَزٌّ بَادِخٌ أَشْوَسٌ، بِخِلَافِكَ. ^(۹)

۱. در «ارشاد القلوب» آمده است: ... لا تفعل لثلاً يعيب عليك فيه ...

۲. در «ارشاد القلوب»، «ليبتغي» ضبط است.

۳. در «ارشاد القلوب» آمده است: فاستشاط قيس غضباً.

۴. سورة نحل (۱۶) آیه ۹۲.

۵. در «ارشاد القلوب» آمده است: ... غیر هائب ولا خائف من معرفتک ولو سمعت منك القول بدأت
لما فتح لك مني صلاحاً.

۶. در «ارشاد القلوب»، «بعد أن ذكرته» ضبط است.

۷. در «ارشاد القلوب» آمده است: لأنه رجل لا يققعق بالثنان ... كغمز التينة، ضخّم صنيدي ...

۸. در «ارشاد القلوب» آمده است: فقام بخلافك.

وَاللَّهِ ^(۱) أَيْتُهَا النَّعْجَةُ الْعَرَجَاءُ، وَالذِّيكُ النَّافِئُ، لَا عَن صَمِيمٍ، ^(۲) وَلَا حَسَبٍ كَرِيمٍ، وَإِنَّمِ اللَّهُ لَنَزَّ عَاوَدَتْنِي فِي أَبِي لِأَلْجَمَنَكَ بِلِجَامٍ مِنَ الْقَوْلِ يَمُجُّ فَوْكَ مِنْهُ دَمًا، وَمَا فَدَعْنَا نَحْوُضُ فِي عَمَائِكَ، وَتَرَدَّى فِي عَوَائِكَ، عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنَّا بِتَرْكِ الْحَقِّ وَاتِّبَاعِ الْبَاطِلِ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ عَلِيًّا إِمَامِي، فَوَاللَّهِ مَا أَنْكَرُ إِمَامَتَهُ وَلَا أَعْدِلُ عَنْ وَلَايَتِهِ، وَكَيْفَ أَنْقَضُ وَقَدْ أُعْطِيتُ اللَّهَ عَهْدًا بِإِمَامَتِهِ ^(۳) وَلَايَتِهِ يَسْأَلُنِي عَنْهُ.

فَأَنَا أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِنَقْضِ بَيْعَتِكَ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَنْقُضَ عَهْدَ اللَّهِ وَعَهْدَ رَسُولِهِ ^(۴) وَعَهْدَ وَصِيِّهِ وَخَلِيلِهِ.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا أَمِيرُ قَوْمِكَ؛ إِنْ شَاءُوا تَرَكُوكَ وَإِنْ شَاءُوا عَزَلُوكَ. فَتَبَّ إِلَى اللَّهِ مِمَّا اجْتَرَمْتُهُ، وَتَنَصَّلُ إِلَيْهِ مِمَّا ارْتَكَبْتُهُ، وَسَلَّمِ الْأَمْرَ إِلَى مَنْ هُوَ أَوْلَى مِنْكَ بِنَفْسِكَ، فَقَدْ رَكِبْتَ عَظِيمًا بِوَلَايَتِكَ دُونَهُ، وَجُلُوسِكَ فِي مَوْضِعِهِ، وَتَسْمِيَتِكَ بِاسْمِهِ، وَكَأَنَّكَ بِالْقَلِيلِ مِنْ دُنْيَاكَ وَقَدْ انْقَشَعَ عَنْكَ كَمَا يَنْقَشِعُ السَّحَابُ، وَتَعَلَّمَ أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ ﴿شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾. ^(۵)

وَأَمَّا تَغْيِيرُكَ إِيَّايَ بِأَنَّهُ مَوْلَايَ، فَهُوَ وَاللَّهِ مَوْلَايَ وَمَوْلَاكَ وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ [الْمُسْلِمِينَ (خ)] أَجْمَعِينَ.

آه آه أَنَّى لِي بِثَبَاتِ قَدَمٍ، أَوْ تَمَكُّنٍ وَطْءٍ ^(۶) حَتَّى أَلْفِظَكَ لَفْظَ الْمُنْجَنِقِ الْحَجَرَةِ،

۱. در «ارشاد القلوب»، واژه «والله» نیست.

۲. در «ارشاد القلوب»، «لا عز صمیم» ضبط است.

۳. در «ارشاد القلوب»، «بإمارة» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب» آمده است: ... أحب إلي من نقض عهده وعهد رسوله و ...

۵. سورة مريم (۱۹) آیه ۷۵.

۶. در «ارشاد القلوب» آمده است: ... بثبات قدمه وتمکن وطأته ...

وَلَعَلَّ ذَلِكَ يَكُونُ قَرِيبًا، وَنَكْتَفِي بِالْعِيَانِ عَنِ الْخَبَرِ.

ثُمَّ قَامَ وَنَفَضَ ثَوْبَهُ وَمَضَى، وَنَدِمَ أَبُو بَكْرٍ عَمَّا أَسْرَعَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَى قَيْسٍ، وَجَعَلَ خَالِدٌ يَدُورُ فِي الْمَدِينَةِ وَالْقُطْبُ فِي عُنُقِهِ أَيَّامًا.

ثُمَّ أَتَى آتٍ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ: قَدْ وَافَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ السَّاعَةَ مِنْ سَفَرِهِ، وَقَدْ عَرَقَ جَبِينُهُ، وَاحْمَرَّ وَجْهُهُ.

فَأَنْفَذَ إِلَيْهِ ^(۱) أَبُو بَكْرٍ الْأَقْرَعَ بْنَ سُرَاقَةَ الْبَاهِلِيَّ وَالْأَشْوَسَ بْنَ الْأَشْجَعِ الشَّقَفِيَّ، يَسْأَلَانِهِ الْمُضَيَّ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَأْتِيَاهُ فَقَالَا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّ أَبَا بَكْرٍ يَدْعُوكَ لِأَمْرٍ قَدْ أَحْزَنَهُ، وَهُوَ يَسْأَلُكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْهِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَلَمْ يُجِبْهُمَا.

فَقَالَا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، مَا تَرُدُّ عَلَيْنَا فِيمَا جِئْنَاكَ لَهُ. ^(۲)

فَقَالَ: بَشَى وَاللَّهِ الْأَدَبُ أَذْبَكُمْ! وَلَيْسَ يَجِبُ عَلَى الْقَادِمِ أَنْ يَصِيرَ إِلَى النَّاسِ فِي حَوَائِجِهِمْ إِلَّا بَعْدَ دُخُولِهِ فِي مَنْزِلِهِ، فَإِنْ كَانَ لَكُمْ حَاجَةٌ، فَأَطْلِعُونِي عَلَيْهَا فِي مَنْزِلِي حَتَّى ^(۳) أَقْضِيَهَا إِنْ كَانَتْ مُمَكِّنَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

فَصَارَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَعْلَمَاهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قُومُوا بِنَا إِلَيْهِ، فَمَضَى الْجَمْعُ بِأَسْرِهِمْ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَوَجَدُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَابِ يَقْلُبُ سَيْفًا لِيَتَنَاعَهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَسْتَأْذِنَ لَنَا عَلَى أَيْمِكَ.

۱. در «ارشاد القلوب» آمده است: فَأَنْفَذُوا إِلَيْهِ الْأَقْرَعَ بْنَ ...

۲. در «ارشاد القلوب»، «جئناك به» ضبط است.

۳. واژه «حتی» در «ارشاد القلوب» نیست.

فَقَالَ: نَعَمْ.^(۱)

فَاسْتَأْذَنَ لِلْجَمَاعَةِ فَدَخَلُوا وَمَعَهُمْ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، فَبَدَأَتْ الْجَمْعُ بِالسَّلَامِ، فَرَدَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ،^(۲) فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى خَالِدٍ قَالَ: نُعِمْتَ صَبَاحًا يَا أَبَا سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْقِلَادَةِ قِلَادَتُكَ!

فَقَالَ خَالِدٌ: وَاللَّهِ يَا عَلِيُّ لَا نَجُوتَ مِنِّي إِنْ سَاعَدَنِي الْأَجَلُ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفُ لَكَ يَا بَنَ وَسِيمَةَ [دَمِيمَةَ (خ)]، إِنَّكَ - وَمَنْ^(۳) فَلَقَى الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ - عِنْدِي لِأَهْوَنُ، وَمَا رُوحُكَ فِي يَدِي - لَوْ أَشَاءَ - إِلَّا كَذُبَابَةٍ وَقَعَتْ عَلَى إِدَامٍ حَارٍّ فَطَفِئَتْ مِنْهُ، فَأَغْنِ عَن نَفْسِكَ غِنَاهَا، وَدَعْنَا بِحَالِنَا حُلَمَاءَ،^(۴) وَإِلَّا لَأُحِقَّنَكَ بِمَنْ أَنْتَ أَحَقُّ بِالْقَتْلِ مِنْهُ.

وَدَعَّ عَنْكَ - يَا أَبَا سُلَيْمَانَ - مَا مَضَى، وَخُذْ فِيمَا بَقِيَ، وَاللَّهِ لَا تَجَرَّعْتُ مِنَ الْجِرَارِ الْمُخْتَمَةِ إِلَّا عَلَقَمَهَا، فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ مِثِّي وَمِثَّتَكَ وَرُوحِي وَرُوحَكَ؛ فَرُوحِي فِي الْجَنَّةِ وَرُوحُكَ فِي النَّارِ.

قَالَ: وَحَجَرَ الْجَمْعُ بَيْنَهُمَا، وَسَلَّوَهُ قَطَعَ الْكَلَامَ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا مَا جِئْنَاكَ لِمَا تُنَاقِضُ بِهِ أَبَا سُلَيْمَانَ، وَإِنَّمَا حَضَرْنَا لِغَيْرِهِ، وَأَنْتَ لَمْ تَزَلْ - يَا أَبَا الْحَسَنِ - مُقِيمًا عَلَى خِلَافِي وَالْاجْتِرَاءِ عَلَى أَصْحَابِي، وَقَدْ تَرَكْنَاكَ فَاتْرُكْنَا، وَلَا تَرُدَّنَا فَيُرَدَّ عَلَيْكَ مِنَّا مَا يُوحِشُكَ وَتَزِيدُكَ نَبْوَةً إِلَى نَبْوَتِكَ.

۱. این جمله در «ارشاد القلوب» نیست.

۲. در «ارشاد القلوب» آمده است: فردّ علیهم مثل ذلك.

۳. در «ارشاد القلوب»، «والذي» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب» آمده است: ... فَطَفِئَتْ مِنْهُ ... عَنَّا وَدَعْنَا حُلَمَاءَ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ أَوْحَشَنِي اللَّهُ مِنْكَ وَمِنْ أَصْحَابِكَ، ^(۱) وَأَنْسَ بِي كُلَّ مُسْتَوْحِشٍ. ^(۲)

وَأَمَّا ابْنُ الْوَلِيدِ ^(۳) الْخَاسِرُ، فَإِنِّي أَقْصُ عَلَيْكَ نَبَأَهُ، إِنَّهُ لَمَّا رَأَى تَكَاثُفَ جُنُودِهِ وَكَثْرَةَ جَمْعِهِ زَهَا فِي نَفْسِهِ، فَأَرَادَ الْوَضْعَ مِنِّي فِي مَوْضِعٍ رَفَعَ وَمَحَلًّا ^(۴) ذِي جَمْعٍ، لِيَصُولَ بِذَلِكَ عِنْدَ أَهْلِ الْجَمْعِ [الْجَهْلُ (خ)]، فَوَضَعْتُ عَنْهُ عِنْدَمَا خَطَرَ بِيَالِهِ، وَهَمَّ بِي وَهُوَ عَارِفٌ بِي حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَرْضَى بِفِعْلِهِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: فَتَضَيَّفَ هَذَا إِلَى تَقَاعُدِكَ عَنْ نُصْرَةِ الْإِسْلَامِ، وَقِلَّةِ رَغْبَتِكَ فِي الْجِهَادِ، أَفَبِهَذَا أَمَرَكَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، أَمْ مِنْ نَفْسِكَ تَفْعَلُ هَذَا؟

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، وَعَلَى مِثْلِي يَتَفَقَّهُ الْجَاهِلُونَ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَكَم بِبَيْعَتِي، وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ طَاعَتِي، وَجَعَلَنِي فِيكُمْ كَبَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ يُؤْتَنِي وَلَا يَأْتِي، فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، سَتَعْدُرُ بِكَ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي كَمَا غَدَرَتِ الْأُمَمُ بَعْدَ مُضَيِّ ^(۵) الْأَنْبِيَاءِ بِأَوْصِيَائِهَا إِلَّا قَلِيلٌ، وَسَيَكُونُ لَكَ وَلَهُمْ بَعْدِي هِنَاةٌ، ^(۶) فَاصْبِرْ، فَإِنَّكَ كَبَيْتِ اللَّهَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَمَنْ رَغِبَ عَنْهُ كَانَ كَافِرًا.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾ ^(۷).
وَإِنِّي وَأَنْتَ سَوَاءٌ إِلَّا النُّبُوَّةَ، فَإِنِّي خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَنْتَ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ، وَأَعْلَمَنِي

۱. در «ارشاد القلوب»، «مِنْ جَمْعِكَ» ضبط است.

۲. در «ارشاد القلوب» آمده است: وَأَنْسَ بِي مِنْ كُلِّ ...

۳. در «ارشاد القلوب»، «ابن العابد» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب»، «ومحفل» ضبط است.

۵. در «ارشاد القلوب»، «بعد ما مضى» ضبط است.

۶. در «ارشاد القلوب» آمده است: هِنَاتٌ وَهِنَاتٌ.

۷. سورة بقره (۲) آیه ۱۲۵.

نَنْ رَبِّي سُبْحَانَهُ بِأَنِّي لَسْتُ أَسْلُ سَيْفًا إِلَّا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ بَعْدَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ: تُقَاتِلُ
النَّكِيثِينَ، وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمَارِقِينَ، وَلَنْ يَقْرُبَ أَوَانُ ذَلِكَ بَعْدُ.

فَقُلْتُ: فَمَا أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِمَنْ يَنْكُثُ بَيْعَتِي مِنْهُمْ وَيَجْحَدُ حَقِّي؟

قَالَ: فَاصْبِرْ حَتَّى تَلْقَانِي، وَتَسْتَسْلِمَ لِمِحَّتِكَ حَتَّى تَلْقَى نَاصِرًا عَلَيْهِمْ.

فَقُلْتُ: أَفَتَخَافُ عَلَيَّ مِنْهُمْ أَنْ يَقْتُلُونَنِي؟

فَقَالَ: تَاللَّهِ ^(۱) لَا أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُمْ قِتْلًا وَلَا جِرَاحًا، وَإِنِّي عَارِفٌ بِمَنْيَتِكَ
وَسَبَبِهَا، وَقَدْ أَعْلَمَنِي رَبِّي، وَلَكِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْنِيَهُمْ بِسَيْفِكَ فَيَبْطُلَ الدِّينُ، وَهُوَ
حَدِيثٌ، فَيَرْتَدَّ الْقَوْمُ عَنِ التَّوْحِيدِ.

وَلَوْلَا أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ، وَقَدْ سَبَقَ مَا هُوَ كَائِنٌ، لَكَانَ لِي فِيمَا أَنْتَ فِيهِ شَأْنٌ مِنَ
الشَّانِ، وَلَرَوَيْتُ أَسِيفًا قَدْ ظَمِئْتُ إِلَى شُرْبِ الدِّمَاءِ.

وَعِنْدَ قِرَاءَتِكَ صَحِيفَتِكَ تَعْرِفُ نَبَأَ مَا احْتَمَلْتَ مِنْ وَزْرِي، ^(۲) وَنِعْمَ الْخَصْمُ
مُحَمَّدٌ ﷺ وَالْحَكَمَ اللَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّا لَمْ نَرُدْ هَذَا كُلَّهُ، وَنَحْنُ نَأْمُرُكَ أَنْ تَفْتَحَ ^(۳) الْآنَ عَنْ
عُنُقِ خَالِدِ هَذَا الْحَدِيدِ، فَقَدْ أَلَمَهُ بِثِقَلِهِ وَأَثَّرَ فِي حَلْقِهِ بِحَمْلِهِ، وَقَدْ شَفِيتَ غَلِيلَ
صَدْرِكَ.

فَقَالَ عَلِيُّ ﷺ: لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أَشْفِيَ غَلِيلَ صَدْرِي لَكَانَ السَّيْفُ أَشْفَى لِلدَّوَاءِ ^(۴)

۱. در «ارشاد القلوب»، «والله» ضبط است.

۲. در «ارشاد القلوب»، «تَعْرِفُ مَا احْتَمَلْتَ مِنْ عُرُوضٍ» ضبط است.

۳. در «ارشاد القلوب»، «أَنْ تَفُكَّ» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب»، «لِلدَّاءِ» ضبط است.

وَأَقْرَبَ لِلْفَنَاءِ، وَلَوْ قَتَلْتُهُ - وَاللَّهِ - مَا فِدَيْتُهُ بِرَجُلٍ ^(۱) مِمَّنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ فَتَحِ مَكَّةَ وَفِي كَرَّتِهِ هَذِهِ، وَمَا يُخَالِجُنِي الشُّكُّ فِي أَنَّ خَالِدًا مَا احْتَوَى قَلْبُهُ مِنَ الْإِيمَانِ عَلَى قَدْرِ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ.

وَأَمَّا الْحَدِيدُ الَّذِي فِي عُنُقِهِ فَلَعَلِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى فَكِّهِ، فَلَيْفُكَّهُ ^(۲) خَالِدٌ عَنْ نَفْسِهِ أَوْ فُكُّهُ أَنْتُمْ عَنْهُ، فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ ^(۳) إِنْ كَانَ مَا تَدَّعُونَهُ صَحِيحًا. فَقَامَ إِلَيْهِ بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ وَعَامِرُ بْنُ الْأَشْجَعِ فَقَالَا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، وَاللَّهِ مَا يَفُكُّهُ مِنْ عُنُقِهِ إِلَّا مَنْ حَمَلَ بَابَ خَيْبَرَ بِفَرْدٍ يَدٍ، وَدَحَا بِهِ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، وَحَمَلَهُ وَجَعَلَهُ جَسْرًا نَعْبُرُ النَّاسَ عَلَيْهِ وَهُوَ فَوْقَ زَنْدِهِ.

وَقَامَ إِلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَخَاطَبَهُ أَيْضًا فِيمَنْ خَاطَبَهُ. فَلَمْ يَجِبْ أَحَدًا، إِلَى أَنْ قَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ وَبِحَقِّ أَخِيكَ الْمُصْطَفَى رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ خَالِدًا وَفَكَكْتَهُ مِنْ عُنُقِهِ.

فَلَمَّا سَأَلَهُ بِذَلِكَ اسْتَحْيَا، وَكَانَ عَلَيَّ كَثِيرُ الْحَيَاءِ، ^(۴) فَجَذَبَ خَالِدًا إِلَيْهِ، وَجَعَلَ يَجْذِبُ [يَخْذِفُ (خ)] مِنَ الطَّوْقِ قِطْعَةً قِطْعَةً وَيَقْتُلُهَا فِي يَدِهِ، فَيَنْقُتِلُ كَالشَّمْعِ، ثُمَّ ضَرَبَ بِالْأُولَى رَأْسَ خَالِدٍ، ثُمَّ الثَّانِيَةَ، فَقَالَ آه يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: ^(۵) قُلْتَهَا عَلَى كُرْهِ مِنْكَ، وَلَوْ لَمْ تَقُلْهَا لَأَخْرَجْتُ الثَّالِثَةَ مِنْ أَسْفَلِكَ.

۱. در «ارشاد القلوب»، «قَدْتُهُ بِرَجُلٍ» ضبط است.

۲. در «ارشاد القلوب»، «فَيْفُكَّهُ» ضبط است.

۳. در «ارشاد القلوب» آمده است: أَوْ فُكُّهُ عَنْهُ فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ.

۴. در «ارشاد القلوب» آمده است: اسْتَحْيَا وَكَانَ عَلَيْهِ كَثِيرُ الْحَيَاءِ.

۵. در «ارشاد القلوب»، «فَقَالَ لَهُ» ضبط است.

وَلَمْ يَزَلْ يَقْطَعُ الْحَدِيدَ جَمِيعَهُ إِلَى أَنْ أَرَاَهُ مِنْ عُنْتِهِ، وَجَعَلَ الْجَمَاعَةُ يُكَبِّرُونَ
لِذَلِكَ وَيُهْلِلُونَ وَيَتَعَجَّبُونَ مِنَ الْقُوَّةِ الَّتِي أَعْطَاهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) !
وَأَنْصَرَفُوا شَاكِرِينَ (۱)؛ (۲)

جابر و ابن عباس می‌گویند: در زمان حکومت ابوبکر، هنگام ظهر، نزد ابوبکر نشسته بودیم که ناگهان خالد بن ولید مخزومی با لشکری سر رسید که غبار آن به هوا برمی‌خاست و صدای شیئه اسبانش فراوان بود. با تعجب دیدیم که آهن محور آسیا در گردن خالد حلقه شده است و آن را به گونه‌ای خاص پیچانده‌اند.

خالد به ما روی آورد تا اینکه در مقابل ابوبکر از اسبش فرود آمد. مردم به او چشم دوختند و این منظر وی آنان را به وحشت انداخت.

خالد گفت: ای پسر ابو قحافه، انصاف ده! مردم تو را در جایی نهادند که اهل آن نیستی، به این مکان بالا نرفتی مگر به گونه‌ای که ماهی مُرده بر آب بالا می‌آید و این کار زمانی است که حرکتی ندارد. تو را چه به سیاست لشکریان و فرستادن سپاهیان! حَسْبُ نَاجِيزٍ وَ نَسْبُ نَاقِصٍ دَارِي، قُوَايَتٍ ضَعِيفٍ اسْتِ، سَازِ وَ بَرِگِ اَنْدَكِ فَرَاهِمِ مِيْ اَوْرِي، نَمِيْ تَوَانِيْ دَرَسْتِ پَشْتِيَا نِيْ كُنِيْ وَ كَسِ وَ كَارِي بَرَايْتِ نِيْسْتِ، خُدا اَن مَرْدَكِ ثَقْفِيْ وَ فَرْزَنْدِ صُهَاكِ رَا خَيْرِ نَدَهْدِ [که تو را به خلافت نشانددند].

۱. در «ارشاد القلوب» آمده است: أعطاه الله سبحانه أمير المؤمنين ... شاكرين لذلك.

۲. ارشاد القلوب ۲: ۳۷۸ - ۳۸۴؛ بحار الأنوار ۲۹: ۱۶۱ - ۱۷۴، حدیث ۳۷ (نسخه مؤلف علیه السلام در موارد بسیاری با متن «بحار» تطابق دارد، این امر بدان معنا است که مؤلف نسخه‌ای را که مجلسی علیه السلام از آن نقل می‌کند در دسترس داشته است).

در پی مرتدان از طایف به جُده باز می‌گشتم که ابن ابی طالب را با گروهی
یاغی از دین دیدم که از حسادت [به خلافت] تو چپ چپ می‌نگرند
و چشمانشان از عصبانیت [از حدقه] بیرون می‌زند و به خاطر جایگاه و مقامت،
گوشه چشم آنها چرکین است.

از آنان بود ابن یاسر، مقداد، ابن جُناده، ابن عَوّام و دو غلام (نوجوان) که
یکی را به صورت می‌شناسم و نوجوانی دیگر که سبزه می‌نمود و شاید فرزند
عقیل - برادرش - بود.

ناخشنودی در چهره‌هاشان و حسد در سرخی چشم‌هاشان برایم آشکار شد.
علی زره رسول خدا را بر تن و عبای «سحاب» خود را بر دوش داشت و
مرکبش «عُقاب» را برایش زین کردند و بر آبی به نام «رُویّه» فرود آمد. چون مرا
دید، بیزاری جُست و غُرّان و ترسناک (در حالی که ریش خود را به دست
گرفت) چشم به زمین دوخت. من برای اینکه شرّش را از خویش باز دارم و از
هول او پرهیزم، به سلام مبادرت ورزیدم و فضای وسیع و سهولت منزل را
غنیمت شمردم و من و همراهانم در جایی منزل گزیدیم که از برخورد با او
مصون بمانیم.

ابن یاسر با بددهنی و از سر دشمنی مرا نکوهید و به سبب تدبیر بدی که تو
برایم چیدی مرا ریشخند کرد.

آن کچل [علی علیه السلام] در حالی که ازدحام سخن همچون غرّش شیر و ترق و
تروق رعد، به گلویش فشار می‌آورد، با خشم به من گفت: آیا تو می‌خواستی آن
کار را انجام دهی ای ابو سلیمان!؟

گفتم: آری، به خدا سوگند، اگر ابوبکر بر سر حرف خویش می ماند، سرت را می زدم.

این رُک گویی ام او را عصبانی ساخت و سرشتی را که از او در هنگام غضب سراغ داشتم، آشکار ساخت و گفت: ای فرزند زنِ ختنه نشده [شهوَت ران] آیا چون تویی بر چون منی قدرت دارد؟ یا می تواند با حسادت نام مرا در نیمچه زبانش (که کلمهٔ حکمت آمیزی به خاطر ندارد) بچرخاند؟ وای بر تو! من از کشته های دست تو و صاحبیت (ابوبکر) نیستم. من به چگونگی مرگم از آشنایی تو به خودت، داناترم.

سپس علی دستش را به شانهم زد و مرا از اسب به زیر انداخت و با حقارت سوی آسیای حارث بن کَلْدَه ثقفی بُرد، محور سخت سنگ آسیا را درآورد، سپس گردنم را با دو دستش کشید و آن میله را (که برای او همچون صمغ داغ شده غاز می خورد) در گردنم پیچاند.

یارانم - این افراد - پیرامونم ایستاده بودند [اما] سطوت او را از من بسنده نکردند و شرش را از من باز نداشتند (خدا آنان را جزای خیر ندهد) آنها چنان به او می نگریستند که گویا به فرشته مرگشان می نگرند.

سوگند به کسی که آسمان را بدون ستون برافراشت، برای بازکردن این محور (میله آهنین) صد مرد یا بیشتر از زورمندان عرب جمع شدند و نتوانستند آن را بکشایند. از اینکه مردم نتوانستند آن را باز کنند، دریافتم که این کار سحر و جادوی اوست یا قوت فرشته ای در او تنیده شد.

ای ابوبکر، اگر اهل این کاری، اکنون آن را باز کن، اگر حق را می ستانی، حق

مرا بگیر و گرنه به خاطر [این حلقه] ننگی که ابن ابی طالب بر من پوشاند و مرا مضحکہ مردم ساخت، به سرای عزّت و جایگاه کرامتم می پیوندم.

ابوبکر به عُمَر نگریست و گفت: می بینی از این شخص چه بروز می یابد و تا به کجا می تازد؟ والله، گویا ولایتم باری بر دوش و استخوانی در سینه اوست! عُمَر به وی رو نمود و گفت: در وی نوعی شوخی است که او را رها نمی سازد تا به راهی بی بازگشت درآورد، و [نیز] جهل و حسادت در جانش پا گرفت و همچون خون در رگ هایش جاری است و از او دست بر نمی دارد تا منزلتش را فرو کاهد و او را در ورطه هلاکت اندازد.

سپس ابوبکر به حاضران گفت: قیس بن سعد بن عباده انصاری را فرا خوانید. این قطب و حلقه را جز او نمی تواند باز کند.

قیس شخصی با طول ۱۸ و جب در عرض ۵ و جب بود، و در زمان خویش - بعد از امیر المؤمنین (علیه السلام) - قوی ترین مردمان به شمار می رفت.

قیس حضور یافت. ابوبکر به وی گفت: ای قیس، قوّت بدنی ات به اندازه ای است که می توانی این طوق را از گردن برادرت خالد باز کنی.

قیس گفت: چرا خود خالد آن را نمی گشاید؟

ابوبکر گفت: وی نمی تواند.

قیس گفت: وقتی ابو سلیمان (که ستاره سپاه شما و شمشیرتان علیه دشمنانتان است) قدرت این کار را ندارد، من چگونه از پس آن برآیم؟!

عُمَر گفت: شوخی و مسخره را کنار بگذار، و به کاری که برای آن تو را آورده اند پرداز.

قیس گفت: برای مشکلی احضار شدم، آن را به اختیار از من می‌خواهید یا بر این کار مجبورم؟

عمر گفت: اگر به اختیار انجام ندهی، مجبورت می‌کنیم.

قیس گفت: ای فرزند صُهاک، خاک بر سر کسی که مثل تو مجبورش سازد! شکم‌گنده و فراخ روده‌ای، زورگویی از تو عجیب نیست!

عمر از سخن قیس بن سعد شرم‌منده شد و انگشت به دندان می‌گزید.

ابوبکر گفت: حرف عمر را به دل مگیر، به آنچه از تو خواسته شد پرداز.

قیس گفت: والله، اگر هم توان این کار را داشتم، آن را انجام نمی‌دادم، پیش آهنگران مدینه روید، آنان - بر این کار - از من توانمندترند.

گروهی از آهنگران را آوردند، آنان گفتند: این حلقه باز نمی‌شود مگر اینکه آن را با آتش بگدازیم.

ابوبکر با خشم به قیس نگریست و گفت: به خدا سوگند، از گشودن آن ناتوان نیستی، لیکن کاری را که امام و حییت - ابوالحسن - بر تو عیب گیرد، انجام نمی‌دهی.

این خوی تو عجیب‌تر از کار پدرت نیست که قصد خلافت داشت تا اسلام را به بیراهه کشاند. خدا شوکتش را دروید و غرورش را زدود و اسلام را به ولیّ خود عزیز گردانید و دین را به اهل طاعت استوار ساخت و تو اکنون در حال اختلاف افکنی و نیرنگی.

می‌گوید: قیس بن سعد خونسش به جوش آمد و آکنده از خشم گشت و گفت: ای پسر ابو قُحافه، اگر بیعتت در گردنم نبود، جواب دندان شکنی - با زبانی گویا

و دلی بُرنا - برایت داشتم که آن را از من می شنیدی. والله، اگر دست بیعت به تو دادم، دل و زبانم با تو بیعت نکرد و بعد از روز غدیر درباره علی، حجتی برایم نماند و بیعتم با تو «همانند زنی است که پس از ریستن، رشته هایش را و تاباند». حرفم را می گویم بی آنکه از آزارت بترسم و بلرزم. اگر این سخن را در آغاز از تو می شنیدم، از من روی خوش نمی دیدی.

اگر پدرم خلافت را در سر داشت - بعد کسی که ذکرش کردم - شایسته بود آن را آرزو کند؛ زیرا آدا در نمی آوَرَد و با شتاب به حرف این و آن تن نمی داد. به خدا سوگند وی - بر خلاف تو - شخصی استوار، سالار و شجاع و والا مرتبه و عزّتمند، ارجمند و دلاور بود.

ای میش لنگ و خروس بی محل، که حَسَب و نَسَب درست و حسابی نداری، به خدا سوگند، اگر بار دیگر به پدرم بر من خُرده گیری، چنان با سخن بر دهانت افسار می زنم که خون از آن بتراود. ما که می دانیم حق را و انهدادی و باطل را پیرویدی، نگذار در غفلت فرو رویم و در خطا و گناهت افتیم.

و اما این سخت که علی امام من است، امامت آن حضرت را انکار نمی کنم و از ولایتش روی بر نمی تابم. چگونه عهد بشکنم در حالی که به امامت و ولایت او میثاق و پیمان الهی سپردم و خدا آن را از من بازخواست می کند.

اگر خدا را با شکستن بیعت تو ملاقات کنم برایم محبوب تر است از اینکه عهد خدا و رسول و وصی و خلیل او را بشکنم.

تو جز امیر قوم خویش نیستی؛ اگر بخواهند ترکت می کنند، و اگر بخواهند بر کنارت می سازند.

از جُرْمی که کردی، پیش خدا توبه کن و از گناهی که مرتکب شدی خود را پاک ساز و خلافت را به کسی که از خودت به تو اولی تر است بسپار. اینکه او را پس زدی و ولایت را در دست گرفتی و در جای او نشستی و خود را - به اسم او - خلیفهٔ پیامبر نامیدی، بر گردونهٔ بزرگی سوار شدی؛ گویا دنیای اندکت را می‌نگرم که همچون ابر از هم فرو می‌پاشد و خواهی دانست که کدام گروه مکان بدتر و لشکر ضعیف‌تری دارند.

و اما اینکه سرزنشم کردی که مولایم علی است [نشانهٔ نافهمی توست] والله، علی، مولای من و تو و مولای همهٔ مؤمنان می‌باشد.

آه و افسوس! کجا من آن ثبات قدم و توان و قدرت را دارم تا همچون منجنیق که سنگ می‌پرتاباند، با حرف و لفظ، تو را درهم کوبم؟! امید که آن زمان نزدیک باشد و به عیان از خبر بسنده کنیم.

سپس قیس برخاست و جامه‌اش را تکاند و رفت و ابوبکر از حرف نسنجیده‌ای که به قیس گفت، پشیمان گشت و خالد در حالی که آن طوق بر گردنش بود، چند روزی در مدینه می‌چرخید.

[روزهایی سپری شد] آن‌گاه شخصی پیش ابوبکر شتافت و گفت: هم اکنون علی بن ابی طالب از سفر آمد، عرق در پیشانی داشت و صورتش [از تابش آفتاب] سرخ شده بود.

ابوبکر، اقرع بن سراقهٔ باهلی و آشوس بن أشجع ثقفی را فرستاد تا از علی عَلَيْهِ السَّلَام بخواهند در مسجد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش ابوبکر بیایند.

آن دو نفر، نزد علی عَلَيْهِ السَّلَام رفتند و گفتند: ای ابوالحسن، ابوبکر تو را برای امری

که او را اندوهگین ساخت، فرا می خواند و از تو می خواهد که در مسجد پیامبر ﷺ پیش او بروی.

امام علیؑ آن دو را اجابت نکرد.

آن دو نفر گفتند: ای ابوالحسن، برای خواسته ای که نزدت آمدیم، ما را جواب ندادی؟

امام علیؑ فرمود: والله، بد آدبی دارید! بر کسی که از سفر می آید، واجب نیست به حوایج پردازد مگر پس از آنکه به منزلش درآید؛ اگر حاجتی دارید، در منزل مرا بیا گاهانید تا اگر - به خواست خدای متعال - ممکن باشد، آن را برآورم.

آن دو نفر پیش ابوبکر آمدند و او را به این گفته آگاه ساختند. ابوبکر گفت: برخیزید پیش او برویم. آن جمع - همگی - سوی منزل امام علیؑ به راه افتادند. درب منزل حسین علیؑ را یافتند که شمشیری زیر و رو می کرد تا بخرد.

ابوبکر به حسین علیؑ گفت: ای ابو عبدالله، اگر صلاح می دانی برای ما از پدرت اجازه ورود بگیر.

حسین علیؑ فرمود: باشد.

سپس علی علیؑ به آن جماعت اجازه داد و آنان به همراه خالد بن ولید وارد منزل امام شدند، به آن حضرت سلام دادند و امام علیؑ جواب سلامشان را داد و چون نگاهش به خالد افتاد، فرمود: ای ابو سلیمان، عجب حال و روزی داری! چه گردنبندِ برازنده ای به گردنت است!

خالد گفت: والله یا علی، اگر آجل مهلتم دهد، از دستم نجات نمی یابی.

علی علیؑ فرمود: اُف بر تو باد ای ابن وسیمه، سوگند به کسی که دانه را

شکافت و جانداران را آفرید، نزد من کوچک‌تر از آنی [که بتوانی عرض اندام کنی] روح در دستم - اگر بخواهم - جز مانند پشه‌ای نیست که در غذای داغی افتد و در دم بمیرد و روی خوراک آید. خود را بسنده باش و ما را به حال خویش واگذار تا بردبار بمانیم و گرنه تو را به کسی ملحق می‌کنم که به قتل - از او - سزاوارتری.

ای ابو سلیمان، گذشته را رها کن و به آینده بچسب. والله، از خُم سربسته جرعه‌ای نیاشامم مگر تلخی‌اش را [و از سختی‌ها باکی ندارم و در دنیا جز گرفتاری و رنج نبینم] به خدا سوگند، مرگ خود و تو و روح خویش و تو را دیدم، روح من در بهشت و روح تو در دوزخ است.

می‌گوید: آن جمع، میان امام علیه السلام و خالد درآمدند و خواستار قطع مشاجره شدند. ابوبکر به علی علیه السلام گفت: اینجا نیامدیم که با ابو سلیمان درافتی، برای کار دیگری اینجا حضور یافتیم.

ای ابوالحسن، همواره با من مخالفت می‌ورزی و بر یارانم جسارت می‌کنی! ما رهایت کردیم تو هم رهایمان کن و بر ما خُرده مگیر [وگرنه] کاری کنیم که هراسانت سازد و بیش از این، منزوی شوی.

امام علیه السلام فرمود: خدا مرا از تو و از اصحابت برحذر داشت و از هر وحشت آوری به خود مأنوس ساخت.

و اما ماجرای ابن ولید نگون‌بخت این است که وی چون انبوه لشکریان و کثرت یارانش را دید، به خود بالید و خواست بر من فخر بفروشد و در میان جمع تحقیرم کند، در حالی که جایگاه مرا می‌دانست و خدا بدین کارش راضی

نبود. من هم آنچه را به ذهنش خطور کرد و قصد انجامش را داشت، از سرش پراندم.

ابوبکر گفت: این کارت را می‌افزاییم به اینکه از یاری اسلام دست کشیدی و در جهاد رغبت چندانی نداری! آیا خدا و رسول این را از تو خواست یا خودسرانه بدین کار دست یازیدی؟!

علی علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، جاهلان پیشِ مثلِ من فقه می‌آموزند! رسول خدا صلی الله علیه و آله به بیعت امرتان کرد و طاعتم را بر شما واجب ساخت و مرا در میانان همچون کعبه قرار داد (که به زیارتش می‌روند و او پیش کسی نمی‌آید) و فرمود: ای علی، پس از من ائمت به تو خیانت می‌ورزند (چنان که دیگر ائمت‌ها پس از درگذشت انبیا به اوصیای آنها نارو زدند) مگر افراد اندکی؛ و بعد از من برای تو و آنها سختی‌ها و گرفتاری‌هاست، بردبار بمان، تو مانند خانه‌ی خدایی، هرکه به آن درآید ایمن است و هرکه از آن روی گرداند کافر می‌باشد.

خدای بزرگ می‌فرماید: ما کعبه را پایگاه امنی برای مردم قرار دادیم.

[رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:] من و تو همپایه‌ایم مگر در نبوت، من خاتم پیامبرانم و تو خاتم اوصیایی، و آن حضرت از سوی پروردگارم مرا آگاهاند که پس از فات او شمشیر نمی‌کشم مگر در سه جا؛ فرمود: «با ناکثان و قاسطان و مارقان می‌جنگی» و اکنون - بعد از پیامبر - زمان آن نرسیده است.

پرسیدم: ای رسول خدا، با کسانی از ائمت که بیعتم را بشکنند و حقم را انکار

کنند، چه کنم؟

پیامبر ﷺ فرمود: صبور باش تا مرا ملاقات کنی و در برابر این محنت تسلیم شو تا یآوری علیه آنان بیایی.

پرسیدم: آیا بیم داری مرا بکشند؟

فرمود: به خدا سوگند، از قتل و جراحت بر تو از سوی ایشان نمی ترسم، [زمانِ] مرگ تو و سببِ آن را می دانم (پروردگارم مرا بدان آگاه ساخت) لیکن می ترسم با شمشیرت آنها را نابود سازی و دین - که نوپاست - از میان برود و آن قوم از توحید بازگردند.

[ای ابوبکر] اگر ماجرا بدین گونه نبود (و قضا و قدر الهی بر این امر قرار نمی گرفت) می دیدی با تو چه ها که نمی کردم، شمشیرهایی را که به خون تشنه اند، سیراب می ساختم.

هنگامی که نامهٔ اعمال را بخوانی، بنایی را که از وزر و وبالم بر دوش کشیدی در خواهی یافت، و چه نیکوست که خَضَم [شاکی انسان] مُحَمَّد ﷺ و حَکَم خدای ﷻ باشد!

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، ما همهٔ اینها را رد نمی کنیم [یا ما نیامدیم که سخنانی چنین را بشنویم] اکنون از تو می خواهیم که این طوق آهنی را از گردن خالد باز کنی، سنگینی اش او را خسته و رنجور ساخت، از بس آن را با خود حمل کرد، در گردنش رد انداخت. دق دلت را [بر سر ما] خالی کردی.

علی ﷺ فرمود: اگر می خواستم دلم را خنک سازم و سینه ام را التیام بخشم، شمشیر، شفابخش ترین دوا بود و درد را از ریشه می زدود. والله اگر خالد را می کشتم، بهای خونس با یکی از کسانی که در روز فتح مکه و در این حمله،

کشت، برابری نمی‌کرد. شک ندارم که قلب خالد به اندازهٔ بال پشه‌ای، ایمان در بر ندارد.

اما آهنی که در گردن اوست، شاید نتوانم باز کنم. خود خالد آن را بگشاید یا شما آن را باز کنید؛ زیرا اگر آنچه را ادّعا دارید صحیح باشد، شما به گشودن آن سزایمند ترید.

بُریدهٔ اسلمی و عامر بن اشجع برخاستند و گفتند: ای ابوالحسن، به خدا سوگند، آن را از گردن خالد باز نکنند مگر کسی که در خیبر را با یکدست بلند کرد و پشت سرش انداخت، و آن را برداشت و بالای دست گرفت و پلی ساخت که مردم از روی آن بگذرند.

عمّار بن یاسر نیز برخاست و کلماتی را به آن حضرت گفت.
امام علیؑ به احدی پاسخ نداد تا اینکه ابوبکر به او گفت: به حق برادرت، مصطفی، رسول خدا از تو درخواست دارم که به خالد رحم کنی و طوق را از گردنش بگشایی.

علیؑ کثیر الحیا بود. چون ابوبکر به حق پیامبر این کار را خواست، شرم نمود. خالد را سوی خود کشید و طوق گردنش را قطعه قطعه ساخت و در دستش فتیله کرد. آن آهن، مانند موم در دست آن حضرت تاب می‌خورد.
امام علیؑ قطعهٔ اوّل را به سر خالد زد، سپس قطعهٔ دوّم را به سر او کوفت. خالد یا امیرالمؤمنین گفت و آه کشید.

امام علیؑ فرمود: این کلام را با کراهت بر زبان آوردی و اگر آن را نمی‌گفتی، قطعهٔ سوّم را از پایین تنهات بیرون می‌آوردم.

امام علی (علیه السلام) همه آن آهن را پاره پاره کرد تا اینکه از گردن خالد همه‌اش را برداشت و جماعت حاضر در آنجا تکبیر سر می‌دادند و تهلیل می‌گفتند و از زور بازویی که خدای سبحان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارزانی داشت، حیران ماندند و شکرگزار بازگشتند.

[نقل این حدیث در دیگر کتاب‌ها]

می‌گوییم: مجلسی (رحمه الله) در «بحار الأنوار» می‌گوید:

این روایت را با اندکی تغییر در یکی از کتاب‌های قدیم دیدم.^(۱) وی سپس جاهای مغایرت را می‌آورد. از آنجا که این موارد، معنا را تغییر نمی‌داد و فایده بیشتری در آن نبود، ما به ذکر آنها نپرداختیم.

نیز ابن شهر آشوب این روایت را در «مناقب آل ابی طالب» از ابو سعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن عباس، نقل می‌کند.^(۲) سید علامه، توبلی، در «مدینه المعاجز» از «الثاقب فی المناقب»^(۳) آن را روایت می‌کند^(۴) و در پایان آن می‌نویسد:

این حدیث، از اخبار مشهور است. سید رضی (قدس الله سره) در «المناقب الفاخره» و دیگر مصنفان آن را ذکر کرده‌اند، و این خبر، طولانی است.^(۵)

۱. بحار الأنوار ۲۹: ۱۷۴.

۲. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۹۰.

۳. الثاقب فی المناقب: ۱۶۶-۱۶۹، حدیث ۱۵۶.

۴. مدینه المعاجز ۱: ۵۱۸-۵۱۹، حدیث ۳۳۴.

۵. همان، ص ۵۱۹.

حدیث (۷۴)

آنچه میان قنبر و فضّه در بعضی از شگفتی‌های علی علیه السلام (تدبیر امر خلق در ملکوت آسمان) جریان یافت

از عیون المعجزات، اثر حسین بن عبدالوهاب.

از این کتاب (بر اساس آنچه از بعضی مواضع آشکار می‌شود) از ابو علی، محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک فزاری، از محمد بن صدقه، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از جابر بن یزید جعفی، از ابو خالد کابلی، روایت است که گفت:

قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام لَمَّا سَأَلْنَاهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴾ ^(۱)، قَالَ: إِنَّ قَنْبَرًا مَوْلَى عَلِيٍّ عليه السلام أَتَى مَنْزِلَهُ يَسْأَلُهُ عَنْهُ، وَخَرَجْتُ إِلَيْهِ جَارِيَةً يُقَالُ لَهَا فَضَّةٌ.

قَالَ قَنْبَرٌ، فَقُلْتُ لَهَا: أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ وَكَأَنَّهُ جَارِيَتُهُ.

فَقَالَتْ: فِي الْبُرُوجِ.

قَالَ قَنْبَرٌ: وَأَنَا لَا أَعْرِفُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بُرُوجًا، فَقُلْتُ: وَمَا يَصْنَعُ فِي الْبُرُوجِ؟ قَالَتْ: هُوَ فِي الْبُرُوجِ الْأَعْلَى يُقَسَّمُ الْأَرْزَاقُ وَيُعَيَّنُ الْأَجَالُ، وَيَخْلُقُ الْخَلْقُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَيُعِزُّ وَيَذِلُّ.

قَالَ قَنْبَرٌ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أُخْبِرَنَّ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ هَذِهِ الْكَافِرَةِ.

فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَنَا مُتَعَجِّبٌ مِنْ مَقَالَتِهَا! فَقَالَ لِي: يَا قَنْبَرُ، مَا هَذَا الْكَلَامُ الَّذِي جَرَى بَيْنَكَ وَبَيْنَ فَضَّةَ؟

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ فَضَّةَ ذَكَرَتْ كَذَا وَكَذَا وَقَدْ بَقِيَتْ مُتَعَجِّبًا مِنْ قَوْلِهَا! فَقَالَ عليه السلام: يَا قَنْبَرُ، وَأَنْكَرْتَ ذَلِكَ؟

قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ أَشَدَّ الْإِنْكَارِ.

قَالَ: يَا قَنْبَرُ، أَذُنُ مِنِّي، فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَتَكَلَّمْتُ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ، ثُمَّ مَسَحَ يَدَهُ عَلَى عَيْنَيَّ فَإِذَا السَّمَاءَاتُ وَمَا فِيهِنَّ بَيْنَ يَدَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَأَنَّهُمَا فَلَكَ أَوْ جَوْزَةٌ يَلْعَبُ بِهَا كَيْفَ مَا شَاءَ.

وَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ خَلْقًا كَثِيرًا يَقْبُلُونَ وَيُدْبِرُونَ، مَا عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ ذَلِكَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ.

فَقَالَ لِي: يَا قَنْبَرُ، قُلْتُ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: هَذِهِ لَأَوْلَانَا وَهُوَ يَجْرِي لآخِرِنَا، نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَخَلَقْنَا مَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَهُمَا.

ثُمَّ مَسَحَ يَدَهُ الْعُلْيَا عَلَى عَيْنَيَّ فَغَابَ عَنِّي جَمِيعُ مَا كُنْتُ أَرَاهُ حَتَّى لَمْ أَرِ مِنْهُ شَيْئًا وَعُدْتُ عَلَى مَا كُنْتُ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِ الْبَصَرِ؛^(۱)

ابو خالد کابلی می‌گوید: چون از امام زین العابدین عليه السلام درباره این آیه پرسیدیم [که خدا می‌فرماید]: «در آسمان برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای ناظران آراستیم» فرمود:

قنبر - غلام علی عليه السلام - به منزل آن حضرت درآمد و او را جویا شد. کنیز امام عليه السلام که فضه نامیده می‌شد، بیرون آمد.

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

قبر می‌گوید، از فضّه پرسیدم: علی بن ابی طالب کجاست؟
 فضّه (که کنیز امام علیؑ بود) گفت: علی، در بروج است.

قبر می‌گوید: برای امیرالمؤمنین علیؑ بروجی را سراغ نداشتم، پرسیدم: در بروج چه می‌کند؟

فضّه پاسخ داد: وی در بروج اعلاست، روزی‌ها را تقسیم و آجل‌ها را تعیین می‌کند، خلق را می‌آفریند و می‌میراند و زنده می‌سازد و عزیز می‌گرداند و به ذلت می‌افکند.

قبر می‌گوید [با خود] گفتم: واللّٰه، مولايم امیرالمؤمنین را به آنچه از این کافر شنیدم خبر می‌دهم.

در همان هنگام که من از گفته فضّه در شگفت بودم، ناگهان امیرالمؤمنین سر برآورد و پرسید: ای قبر، این کلامی که میان تو و فضّه جریان یافت، چه بود؟

گفتم: ای امیرالمؤمنین، فضّه چنین و چنان گفت و از سخن وی حیران ماندم!

امام علیؑ پرسید: ای قبر، آن را انکار کردی؟

گفتم: مولايم، به شدّت آن را برنتافتم.

امام علیؑ فرمود: ای قبر، نزدیکم بیا. به آن حضرت نزدیک شدم، سخنی گفت که آن را نفهمیدم، سپس دستش را بر چشمانم کشید، ناگهان دیدم آسمان‌ها و آنچه در آنهاست، پیش روی امیرالمؤمنین مانند دایره یا گردویی، بازیچه دستِ اوست.

می‌گوید: واللّٰه، خلق فراوانی در آمد و رفت دیدم، نمی‌دانستم خدا آن همه خلق را آفریده است.

امام علیه السلام پرسید: ای قنبر، گفتم: بلی یا امیرالمؤمنین. فرمود: این [قدرت] برای اولین نفر ماست و برای آخرین نفر ما جریان دارد. ما آنها را و آنچه در آنها و بین آنها و در زیر آنهاست آفریدیم.

سپس با دست مبارکش بر دیدگانم کشید و همه آنچه را می دیدم از نظرم ناپیدا شد تا آنجا که چیزی از آن را ندیدم و به حالت دید معمولی چشم برگشتم.

[یاد آوری]

می گویم: این حدیث را - به طور خلاصه - حکیم محدث، قاضی سعید قمی رحمته الله در شرح حدیث بساط کبیر (از سید اجل، سید مرتضی رحمته الله) برای استشهاد می آورد.^(۱)

به نظر می رسد، اسناد قاضی سعید به سید مرتضی از آن روست که خبر مذکور در کتاب «عیون المعجزات» هست که نسبت آن به سید مرتضی مشهور می باشد (و چنان که در گذشته اشاره کردیم این نسبت، راست و درست نیست).

تحقیقی پیرامون این حدیث و دفع وحشت بعضی از ضعفها از آن

باری، مردم در امثال این خبر مُسْتَضْعَب [فراتر از حد درک عادی] بر سه فرقه اند:

- گروهی از اساس آن را انکار می کنند و از اخبار غلات و مفوضه می شمارند. راه و رسم این دسته، دور افکندن این گونه اخبار است.
- بیشتر این افراد از مقصره اند؛ کسانی که قائل اند آل محمد صلی الله علیه و آله در امور هستی

۱. شرح الأربعین: ۴۳۶؛ شرح حدیث بساط: ص ۱۶۸ (چاپ کتابخانه ملک وابسته به انتشارات آستان قدس رضوی).

دخالتی ندارند جز معجزاتی که گاه خدا برای تصدیق دعوتشان به دست آنها جاری می‌سازد.

● گروهی این اخبار را بر آنچه عوام از ظاهر آنها می‌فهمند وامی‌نهند تا مذهب فاسد خویش را (که غلو یا قول به تفویض است) اثبات کنند. اینان، همان غلات و مقوضه‌اند.

هر کدام از این دو فرقه، از طریق حق بیرون‌اند و از راهی که میان تفریط و افراد کشیده شده است کناره می‌گیرند.

● و دسته‌ای این اخبار را بر آنچه حق و واقع است حمل می‌کنند؛ اینکه اصحاب ولایت مطلقه (یعنی محمد ﷺ و آل پاک آن حضرت (صلوات خدا بر همه آنان باد) واسطه میان خدا و خلق او در آدا و دست‌گشوده خدا در منع و عطایند.

چنان که دست در هیچ حالی از صاحب دست بی‌نیاز نیست و از خود استقلال ندارد (بلکه صاحب دست، در منع و عطا - در همه احوال - منحصر به فرد است) اصحاب ولایت نیز نسبت به جناب حق تعالی چنین‌اند «و برترین مَثَل از آن خداست».^(۱)

خدای سبحان در خلق و روزی دادن و میراندن و زنده ساختن، یگانه و بی‌همتا است، در مُلکش شریک ندارد و در سلطنت، ستیزه‌جویی برای او نیست، لیکن ابا دارد از اینکه افعالش را جز به دستِ خلق و به سبب آنها جاری سازد.

۱. تضمین آیه ۶۰ سورة نحل: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾.

این کار به خاطر نیاز خدا به این اسباب نمی باشد، بلکه از آن روست که خلق از دریافتِ بدون حجاب از خدا قاصرند.

هنگامی که آفرینش به مقتضای قابلیت ها جاری شد، خدا از سر قضای حق حکمت و اعطای حق هر صاحب حق، برای خویش مددکارانی از خلق گرفت و آنان محمد و آل پاک آن حضرت (صلوات خدا بر همه آنان باد) و پس از آنها دیگر حجاب ها (انبیاء، فرشتگان و غیر آنها) یند.

آنان در این راستا، بدان گونه اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه غدیر و جمعه، در حقشان فرمود.

این خطبه را شیخ طوسی در المصباح نقل می کند که آن حضرت فرمود:

أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ خَلْقَهُ وَوَلَّاهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ، جَعَلَهُمْ تَرَاجِمَ مَشِيَّتِهِ
وَأَلْسُنَ إِرَادَتِهِ، عَبِيداً لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ؛^(۱)

خدا آنان را بر آفرینش خلق شاهد گرفت و هر امری را که مشیت کرد به آنان سپرد و آنها را ترجمان مشیت و زبان اراده خویش قرار داد. آنان بندگان [خاص] خدایند، به قول بر خدا پیش نمی افتند و به امر خدا عمل می کنند.

در این سخن امام علیه السلام که فرمود «خدا آنها را ترجمان مشیت و زبان اراده خویش ساخت» نیک بیندیش، بر گنجی پایان ناپذیر دست می یابی. نسبت این امور - که خدای متعال در آنها یگانه است - به آنان علیهم السلام مانند نسبت

۱. مصباح المتعبد ۲: ۷۵۳؛ المصباح (کفعمی): ۶۹۶.

عطا و منع به دست است با اینکه صاحب دست (و نه دست) در این دو کار، منحصر به فرد می باشد.

مُقَصِّر، در حق آنان تفریط کردند؛ زیرا آنها را از تصرفات کونی - به کلی - بر کنار ساختند و در رتبه واسطه هایی در امور شرعی (نه چیز دیگر) منحصر کردند. همچنین غلات و مفوضه، در حق آنان به افراط گرویدند؛ زیرا آنها را در اجرای این امور مستقل قرار دادند یا در حالی از احوال از خدای عز و جل بی نیاز دانستند.

شرح این احوال در مقدمات کتاب گذشت و نیازی به درازگویی در این زمینه نیست.

ای برادر، این میزان استوار را پاسدار و با آن در صراط مستقیم راه بیمای، آن را وسیع تر از فاصله میان آسمان و زمین می یابی، و بگو: ستایش خدای را که ما را به این راه هدایت کرد و اگر او ما را رهنمون نمی شد، هدایت نمی یافتیم.^(۱)

حدیث (۷۵)

حدیث معروف جُلندی بن کِرِکِر

الفضائل، اثر ابن شاذان رحمہ اللہ.

در این کتاب - به طور مرفوع - از عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ روایت است که گفت:
لَمَّا سَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى صِفِّينَ، وَقَفَ بِالْفُرَاتِ وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّنَ
الْمَخَاضِ؟

قَالُوا: يَا مَوْلَانَا مَا نَعْلَمُ أَيُّنَ الْمَخَاضِ.

۱. تضمین آیه ۴۳ سورة اعراف: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾.

فَقَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: امْضِ إِلَى هَذَا التِّلِّ وَنَادِ: يَا جُلُنْدَا أَيْنَ الْمَخَاضُ؟
 قَالَ: فَمَضَى وَنَادَى، فَأَجَابَهُ مِنْ تَحْتِ الْأَرْضِ خَلْقٌ عَظِيمٌ.
 قَالَ: فُبَهِتَ وَلَمْ يَعْلَمْ مَا يَصْنَعُ، فَأَتَى الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^(۱) وَقَالَ: يَا مَوْلَايَ جَاوِبْنِي خَلْقٌ
 كَثِيرٌ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَنْبَرُ، امْضِ وَقُلْ: يَا جُلُنْدَا بَنَ كِرْكَرَ أَيْنَ الْمَخَاضُ؟ ^(۲)
 فَكَلَّمَهُ وَاحِدٌ فَقَالَ: وَيْلَكُمْ! مَنْ قَدْ عَرَفَ اسْمِي وَاسْمَ أَبِي وَأَنَا فِي هَذَا الْمَكَانِ
 قَدْ بَقِيتُ تُرَاباً وَقَدْ بَقِيَ مِنْ قِخْفِ رَأْسِي عَظَمٌ نَخِرِ رَمِيمٍ، وَلِي ثَلَاثُ آلَافِ عَامٍ ^(۳) مَا
 يَعْلَمُ أَيْنَ الْمَخَاضُ؟! هُوَ وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالْمَخَاضِ مِنِّي.
 وَيْلَكُمْ! مَا أَعْمَى قُلُوبَكُمْ وَأَضْعَفَ يَقِينَكُمْ!
 وَيْلَكُمْ! امْضُوا إِلَيْهِ وَاتَّبِعُوهُ، فَأَيْنَ خَاضَ خَوْضُوا مَعَهُ؛ فَإِنَّهُ أَشْرَفُ الْخَلْقِ ^(۴) بَعْدَ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ ^(۵)

عمار می گوید: چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به صفین رهسپار شد، در فرات ایستاد
 و از اصحابش پرسید: «مخاض» (پایاب رود) کجاست؟
 گفتند: ای مولای ما، نمی دانیم مخاض (گذرگاه) کجاست.

۱. در «الفضائل»، «فَأَتَى إِلَى الْإِمَامِ» ضبط است.

۲. در «الفضائل» پس از این جمله آمده است: قَالَ فَمَضَى قَنْبَرٌ وَقَالَ يَا جُلُنْدَى بَنَ كِرْكَرَ أَيْنَ الْمَخَاضُ؟

۳. در «الفضائل» ضبط بدین گونه است: ... مَنْ عَرَفَ اسْمِي ... قَدْ صِرْتُ تُرَاباً وَقَدْ بَقِيَ قِخْفُ رَأْسِي عَظَمًا نَخِرَةً رَمِيمًا، وَلِي ثَلَاثُ آلَافِ سَنَةٍ ...

۴. در «الفضائل» آمده است: أَشْرَفُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ ...

۵. الفضائل: ۱۴۰؛ بحار الأنوار ۳۳: ۴۵، حدیث ۳۸۸.

امام علیؑ به یکی از اصحابش فرمود: به این تپه برو و صدا بزن ای جُلّندی،
مخاض (جای عبور از رودخانه) کجاست؟

وی بدان جا رفت و ندا داد، از زیر زمین خلق بسیاری او را پاسخ گفتند،
حیران ماند و ندانست چه کند، پیش امام علیؑ آمد و گفت: مولایم، خلق فراوانی
مرا جواب دادند.

امام علیؑ به قبر فرمود: ای قبر، برو و بگو: ای جُلّندی بن کِرکر، مخاض
کجاست؟

[قبر این کار را انجام داد] یک نفر با او حرف زد و گفت: وای بر شما! آن
کسی که نام من و اسم پدرم را می‌داند، در حالی که سه هزار سال است که من در
این مکانم و خاکستر شده‌ام و از کاسهٔ سرم استخوان پوسیده‌ای بیش باقی نمانده
است نمی‌داند مخاض کجاست؟! به خدا سوگند، او از من به جای مخاض
آگاه‌تر است.

وای بر شما که دلتان کور و یقینتان ضعیف است!
وای بر شما! سوی او بروید و او را پیروی کنید، هر جا به آب زد، همراهش
در آب درآید که او برترین خلق پس از رسول خدا ﷺ می‌باشد.

[یاد آوری]

می‌گوییم: این اعجاز را ابن مکی (از شعرای قدیم) به نظم درآورد، در این
سخن که:

رَدَدَتْ الْكَفَّ جَهْرًا بَعْدَ قَطْعٍ كَرَدَّ الْعَيْنِ مِنْ بَعْدِ الذَّهَابِ

وَجُمُجْمَةُ الْجُلَنْدِيِّ وَهِيَ عَظْمٌ رَمِيمٌ جَاوَبْتُكَ عَنِ الْخِطَابِ^(۱)

- کف دست را پس از آنکه بریده شد، آشکارا به دست چسباندی؛ چنان که بینایی ای را که از دست رفته بود، بازگرداندی.

- و جمجمه جُلَنْدِی که استخوانی پوسیده بود، هنگام خطاب، تو را جواب داد.

نیز ابن شهر آشوب در مناقبش آن را نقل می کند.^(۲)

حدیث (۷۶)

زنده ساختن اُمّ فرّوه

الخراج والجرائع، اثر راوندی رحمته الله.

از سلیمان اَعْمَش، از سَمُرَة بن عَطِیّه، از سلمان فارسی روایت است که گفت:
 إِنَّ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ يُقَالُ لَهَا أُمُّ فَرَوَةَ، تَحْضُ عَلَى نَكْتِ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ
 وَتَحْضُ^(۳) عَلَى بَيْعَةِ عَلِيٍّ عليه السلام، فَبَلَغَ أَبَا بَكْرٍ فَأَحْضَرَهَا فَاسْتَتَابَهَا، فَأَبَتْ عَلَيْهِ.

فَقَالَ: يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ، أَتَحْضِينَ عَلَى فُرْقَةِ جَمَاعَةٍ اجْتَمَعَ عَلَيْهَا الْمُسْلِمُونَ، فَمَا
 قَوْلُكَ فِي إِمَامَتِي؟

قَالَتْ: مَا أَنْتَ بِإِمَامٍ.

قَالَ: فَمَنْ أَنَا؟

قَالَتْ: أَمِيرُ قَوْمِكَ اخْتَارَكَ قَوْمُكَ وَوَلَّوْكَ، فَإِذَا كَرِهُوكَ عَزَلُوكَ.

فَالْإِمَامُ الْمَخْصُوصُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْجَوْرُ، وَعَلَى الْإِمَامِ

۱. الغدير ۴: ۳۹۶ (و در چاپ مرکز الغدير، ۱۶/۴۱، صفحه ۵۲۸).

۲. مناقب آل أبي طالب ۲: ۳۳۶.

۳. در «الخراج»، «وَتَحْضُ» ضبط است.

الْمَخْصُوصِ أَنْ يَعْلَمَ مَا فِي الظَّاهِرِ ^(۱) وَالْبَاطِنِ وَمَا يَحْدُثُ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، وَإِذَا قَامَ فِي شَمْسٍ أَوْ قَمَرٍ فَلَا فَيءَ لَهُ، وَلَا تَجُوزُ الْإِمَامَةُ لِعَابِدٍ وَثَنٍ وَلَا لِمَنْ كَفَرْتُمْ أَسْلَمَ، فَمِنْ أَيَّهِمَا أَنْتَ يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ؟
قَالَ: مِنَ الْأَيِّمَةِ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِعِبَادِهِ.

فَقَالَتْ: كَذَبْتَ عَلَى اللَّهِ، وَلَوْ كُنْتُ مِمَّنِ اخْتَارَكَ اللَّهُ لَذَكَرَكَ فِي كِتَابِهِ كَمَا ذَكَرَ غَيْرَكَ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾. ^(۲)

وَيْلَكَ! إِنْ كُنْتُ إِمَامًا فَمَا اسْمُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَالثَّانِيَةِ وَالثَّالِثَةِ وَالرَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ وَالسَّادِسَةِ وَالسَّابِعَةِ؟

فَبَقِيَ أَبُو بَكْرٍ لَا يُجِيرُ جَوَابًا، ثُمَّ قَالَ: اسْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَهَا.

قَالَتْ: لَوْ جَازَ لِلنِّسَاءِ أَنْ يَعْلَمْنَ الرِّجَالَ لَعَلَّمْتُكَ.

فَقَالَ: يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ، لَتَذْكُرَنَّ اسْمَ سَمَاءٍ بِسَمَاءٍ وَإِلَّا لَأَقْتُلَنَّكَ. ^(۳)

قَالَتْ: أَبِالْقَتْلِ تَهْدِدُنِي؟! وَاللَّهِ مَا أَبَالِي أَنْ يَجْرِيَ قَتْلِي عَلَى يَدِ مِثْلِكَ، وَلَكِنِّي أَخْبِرُكَ: اسْمُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا الْأُولَى أَيْلُولُ، وَالثَّانِيَةُ رَبْعُولُ، ^(۴) وَالثَّالِثَةُ سَحْقُومُ، وَالرَّابِعَةُ ذَيْلُولُ [ديلول (خ)]، وَالْخَامِسَةُ مَايْنُ، وَالسَّادِسَةُ مَاجِيرُ، ^(۵) وَالسَّابِعَةُ أَيُوثُ [ايعث (خ)].

۱. این ضبط براساس متن «بحار» است. در «الخرائج» آمده است: فالإمام ... من الله ورسوله، يَعْلَمُ ما في الظاهر و

۲. سورة سجده (۳۲) آیه ۲۴.

۳. در «الخرائج» آمده است: وَإِلَّا قَتَلْتُكَ.

۴. این واژه، به صورت های مختلف ضبط است: زنبول، ربعول، رعلول.

۵. این واژه «ماجیر»، «ماحیر» و «ماحیز» نیز ضبط است.

فَبَقِيَ أَبُو بَكْرٍ وَمَنْ مَعَهُ مُتَحَرِّينَ، فَقَالُوا لَهَا: مَا تَقُولِينَ فِي عَلِيٍّ؟
قَالَتْ: وَمَا عَسَى أَنْ أَقُولَ فِي إِمَامِ الْأُمَّةِ وَوَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ، مَنْ أَشْرَقَتْ بِنُورِهِ
الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ، وَمَنْ لَا يَتِمُّ التَّوْحِيدُ إِلَّا بِحَقِيقَةِ مَعْرِفَتِهِ، وَلَكِنَّكَ نَكُثْتَ
وَاسْتَبَدَلْتَ ^(۱) وَبَعْتَ دِينَكَ بِدُنْيَاكَ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: اقْتُلُوهَا فَقَدْ ارْتَدَّتْ.

فَقُتِلَتْ، وَكَانَ عَلِيٌّ عليه السلام فِي ضَيْعَةٍ لَهُ بِوَادِي الْقُرَى، فَلَمَّا قَدِمَ وَبَلَغَهُ قَتْلُ أُمِّ فَرْوَةَ
خَرَجَ ^(۲) إِلَى قَبْرِهَا وَإِذَا عِنْدَ قَبْرِهَا أَرْبَعَةُ طُيُورٍ بَيْضٍ مَنَاقِيرُهَا حُمْرٌ، فِي مَنَقَارِ كُلِّ
وَاحِدٍ حَبَّةُ رُمَانٍ ^(۳) وَهِيَ تَدْخُلُ فِي فُرْجَةٍ فِي الْقَبْرِ، فَلَمَّا نَظَرَ الطُّيُورُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام
رَفَرْنَ وَفَرَّقْنَ، فَأَجَابَهُنَّ بِكَلَامٍ يُشَبِّهُ كَلَامَهُنَّ، ^(۴) وَقَالَ: أَفَعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فَوَقَفَ عِنْدَ قَبْرِهَا وَمَدَّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: يَا مُحْيِي النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَيَا
مُنْشِئَ الْعِظَامِ الدَّارِسَاتِ، أَحْيِ لَنَا أُمَّ فَرْوَةَ وَاجْعَلْهَا عِبْرَةً لِمَنْ عَصَاكَ.

فَإِذَا بِهِاتِفٍ يَقُولُ: امْضِ لِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

وَخَرَجَتْ أُمُّ فَرْوَةَ مُلْتَحِفَةً بِرِيطَةِ خَضِرَاءَ مِنَ السُّنْدُسِ الْأَخْضَرِ وَقَالَتْ: يَا مَوْلَايَ
أَرَادَ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُطْفِئَ نُورَكَ، فَأَبَى اللَّهُ لِتُورِكَ إِلَّا ضِيَاءً.

وَبَلَغَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ ذَلِكَ فَبَقِيََا مُتَعَجِّبَيْنِ. فَقَالَ لَهُمَا سَلْمَانُ: لَوْ أَقْسَمَ أَبُو الْحَسَنِ
عَلَى اللَّهِ أَنْ يُحْيِيَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِأَحْيَاهُمْ.

۱. در «الخراج»، «استبدل» ضبط است.

۲. در «الخراج»، «فخرج» ضبط است.

۳. در «الخراج»، پس از این جمله آمده است: کَأَخْمَرٍ مَا يَكُونُ ...

۴. در «الخراج»، «کلامها» ضبط است.

وَرَدَّهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ إِلَى زَوْجِهَا وَوَلَدَتْ غُلَامَيْنِ لَهُ وَعَاشَتْ بَعْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ؛^(۱)

سلمان می‌گوید: زنی از انصار که «اُمّ فروه» نامیده می‌شد [مردم را] بر شکستن بیعت ابوبکر و بیعت با علی علیه السلام برمی‌انگیخت. خبر این ماجرا به ابوبکر رسید، اُمّ فروه را احضار کرد و او را توبه داد، وی از این کار خودداری ورزید. ابوبکر گفت: ای دشمن خدا، آیا [مردم را] بر تفرقه آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کرده‌اند برمی‌انگیزی؟ در امامت من چه حرفی داری؟

اُمّ فروه پاسخ داد: تو امام نیستی!

ابوبکر گفت: پس چکاره‌ام؟!

اُمّ فروه گفت: امیر قوم خویشی، قومت تو را برگزیدند و تو را ولایت دادند، هرگاه خوش نداشتند، عزلت می‌کنند.

امام از سوی خدا و پیامبر تعیین می‌شود، ستم بر او روا نیست، چنین امامی ظاهر و باطن را می‌داند و از خیر و شرّی که در مشرق و مغرب روی می‌دهد، باخبر است، و هرگاه در برابر خورشید یا ماه بایستد، سایه ندارد. آن که زمانی بت می‌پرستید، و کسی که کافر بود سپس مسلمان شد، نمی‌تواند امام شود.

ای ابن ابی قحافه، تو از کدام یک از اینهایی؟

ابوبکر گفت: از امامانی‌ام که خدا برای بندگان انتخاب کرد.

اُمّ فروه گفت: بر خدا دروغ بافتی! اگر از آنها بودی، خدا در کتابش تو را ذکر می‌کرد، چنان که غیر تو را یاد آور شد و فرمود: «و از آنها امامانی قرار دادیم که به

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۵۴۸ - ۵۵۰، حدیث ۹؛ بحار الأنوار ۴۱: ۱۹۹ - ۲۰۱، حدیث ۱۳.

امر ما هدایت می‌کنند؛ بدان خاطر که بُردبار ماندند و به آیات ما یقین داشتند». وای بر تو! اگر امامی، نام آسمانِ دنیا و آسمانِ دَوم و سَوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم، چیست؟

ابوبکر از جواب حیران ماند، سپس گفت: اسم آنها نزد خدایی است که آنها را آفرید.

اُمّ فروه گفت: اگر جایز بود که زنان به مردان علم آموزند، به تو می‌آموختم. ابوبکر گفت: ای دشمن خدا، اسامی آسمان‌ها را بیان کن وگرنه تو را می‌کشم. اُمّ فروه گفت: آیا به قتل مرا تهدید می‌کنی؟! والله باکی ندارم که قتل به دست کسی چون تو باشد، لیکن به اسم آسمانِ دنیا تو را خبر می‌دهم.

آسمانِ اوّل «أَيْلُول» و آسمانِ دَوم «رَيْعُول» و آسمانِ سَوم «سَخْقُوم» و آسمانِ چهارم «ذَيْلُول» و آسمانِ پنجم «مَایِن» و آسمانِ ششم «مَاجِر» و آسمانِ هفتم «ایوُث» نام دارد.

ابوبکر و همراهانش متحیر ماندند و پرسیدند: درباره‌ی علی چه می‌گویی؟ اُمّ فروه گفت: امید است چه بگویم درباره‌ی امامِ اُمّت و وصیِ اوصیا و کسی که به نورش زمین و آسمان درخشید، همو که توحید جز [با شناخت] حقیقت معرفت او کامل نمی‌شود، لیکن تو بیعتش را شکستی و به جایش نشست و دینت را به دنیا فروختی.

ابوبکر گفت: او را بکشید که مُرُتد است.

اُمّ فروه را کشتند. علی علیه السلام در مزرعه‌اش در «وادی القری» بود. چون آمد و از

قتل اُم فروہ خبردار شد، سوی قبرش بیرون آمد. نزد قبر اُم فروہ چہار پرندہ سفید را دید کہ منقارهای سرخ داشتند و در منقار ہر کدام یک دانہ انار بود و در شکاف قبر درمی آمد. چون پرندگان علی علیہ السلام را دیدند، بال ہا را تکان دادند و بانگ زدند و امام علیہ السلام بہ کلام مشابہ سخن آنہا، پاسخشان را داد و فرمود: ان شاء اللہ، انجام می دہم.

سپس علی بر قبر ایستاد و دستش را سوی آسمان دراز کرد و فرمود: ای احیاگر جان ہا پس از مرگ، و ایجاد کنندہ استخوان های پوسیدہ، اُم فروہ را برای ما زندہ ساز و او را برای کسی کہ تو را عصیان ورزید، عبرت قرار بده.

ناگہان صدای ہاتفی آمد کہ می گفت: ای امیرالمؤمنین، امرت را امضا کن. ^(۱) اُم فروہ پیچیدہ در کفنی سبز از حریر سبز بیرون آمد و گفت: مولایم، ابن ابی قحافہ می خواست نورت را خاموش سازد و خدا برای نورت جز روشنی را برنتافت.

این خبر بہ ابوبکر و عُمَر رسید و در شگفت ماندند. سلمان بہ آن دو گفت: اگر ابوالحسن خدا را قسم بدهد کہ اولین و آخرین را زندہ سازد، خدا آنہا را زندہ خواهد کرد.

امیرالمؤمنین علیہ السلام اُم فروہ را بہ ہمسرش بازگرداند و برای او دو کودک بہ دنیا آورد و بعد از علی علیہ السلام شش ماہ زندہ ماند.

۱. سبزواری در «راحة الأرواح: ۹۲» این قسمت از حدیث را بدین گونه می آورد و ترجمہ می کند: ہاتفی آواز داد کہ: «إمضِ لِأَمْرِكَ فَأَمْرُكَ طاعة»؛ بفرمای کہ فرمان تو بہ طاعت مقرون است.

حدیث (۷۷)

حضور علی علیه السلام در چهل مکان هنگام افطار

یکی از کتاب های مناقب .

این روایت - به خودی خود - از وقایع مشهور است که :

إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَصْحَابِ أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْمًا مِنْ أَيَّامِ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أُرِيدُ أَنْ تَجْعَلَ إِفْطَارَكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى ذَلِكَ .

وَلَمَّا خَرَجَ الرَّجُلُ دَخَلَ عَلَيْهِ آخَرُ وَطَلَبَ مِنْهُ ذَلِكَ، فَأَجَابَهُ .

فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَدَخَلَ آخَرُ وَطَلَبَ مِنْهُ ذَلِكَ، فَأَجَابَهُ .

وَهَكَذَا إِلَى أَرْبَعِينَ رَجُلًا كُلُّهُمْ يَأْتِيهِ وَيَطْلُبُ مِنْهُ ذَلِكَ وَهُوَ يُجِيبُهُ .

وَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ دَخَلَ عَلِيُّ عليه السلام الْمَسْجِدَ وَصَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَلَمَّا خَرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِيَدِهِ وَقَالَ : يَا عَلِيُّ، أُرِيدُ أَنْ تَفْطُرَ اللَّيْلَةَ عِنْدِي .

فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام : سَمِعَا وَطَاعَةً، فَدَخَلَ مَنْزِلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَفْطَرَ عِنْدَهُ .

وَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ اجْتَمَعَ الْأَصْحَابُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَتَذَاكُرُ كُلٍّ مِنْ أَوْلِيكَ النَّفَرِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ عِنْدَهُ اللَّيْلَةَ وَإِنَّهُ أَفْطَرَ مَعَهُ عليه السلام، فَجَعَلَ كُلُّ مِنْهُمْ يُكَذِّبُ صَاحِبَهُ فِي ذَلِكَ وَيَزْعُمُ أَنَّهُ عليه السلام كَانَ فِي بَيْتِهِ .

حَتَّى طَالَ بَيْنَهُمُ التَّشَاجُرُ فِي ذَلِكَ، فَتَحَاكَمُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَصْحَابِ : اسْكُتُوا يَا هَؤُلَاءِ، فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ اللَّيْلَةَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَنَا مَعَهُمَا أَبْسُطُ لَهُمَا الْخَوَانَ .

فَرَادُوا مِنْ ذَلِكَ عَجَبًا، فَجَعَلَ كُلُّ مِنْهُمْ يَحْلِفُ أَنَّهُ صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ.
فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكُمْ كُلُّكُمْ صَادِقُونَ فِيمَا تَدْعُونَ، وَأَنَا صَادِقٌ فِيمَا
أَقُولُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عِنْدِي الْبَارِحَةَ وَأَفْطَرَ مَعِي.

فَبَقِيَتِ الْأَصْحَابُ كُلُّهُمْ مُتَحَيِّرِينَ لَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.
فَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ حَضَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي تِلْكَ الْأَمْكِنَةِ
الْمُتَعَدِّدَةِ وَلَيْسَ هُوَ إِلَّا وَاحِدٌ؟!

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَهْ يَا فُلَانُ، فَإِنَّ عَلِيًّا مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ، لَوْ رَأَيْتُمْ مِنْهُ مَا هُوَ
أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ فَصَدَّقُوهُ؛ فَإِنَّ مَنْ شَكَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ مَرْدُودٌ.

وَقَالَ: وَيَتِمَّا هُمْ فِي ذَلِكَ إِذْ نَزَلَ جَبْرِئِيلُ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْحَقُّ يُقَرِّتُكَ
السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: قُلْ لِأَصْحَابِكَ يَسْكُتُوا عَنِ الْمُنَازَعَةِ؛ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ
عِنْدَنَا الْبَارِحَةَ، يَفْطُرُ مَعَ الْحُورِ الْعِينِ.

فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ، فَازْدَادُوا حَيْرَةً وَتَعَجُّبًا؛^(۱)

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از روزهای ماه رمضان از آن
حضرت خواست که افطار را نزد او باشد، امام علیه السلام درخواست وی را اجابت کرد.
چون آن مرد بیرون رفت، شخص دیگری آمد، و همان درخواست را مطرح
کرد و امام علیه السلام اجابت فرمود.

این شخص نیز رفت و فرد دیگری وارد شد و همین کار را خواست و
امام علیه السلام به او پاسخ مثبت داد.

و بدین گونه، تا چهل شخص پیش آن حضرت آمدند و هر کدام از او

۱. این حدیث، در کتاب‌های قاضی سعید قمی رحمه الله نقل شده است (اقبال نیا).

می‌خواست که افطار را نزد او باشد و امام علیه السلام اجابت می‌فرمود. چون مغرب فرا رسید، علی علیه السلام به مسجد درآمد، و پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و آن گاه که از مسجد بیرون آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود: ای علی، می‌خواهم افطار را امشب نزد من باشی. علی علیه السلام با میل و رغبت اطاعت فرمود و به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد و نزد آن حضرت افطار کرد.

فردای آن روز، اصحاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند و هر کدام از آنها بیان می‌داشت که دیشب با امیرالمؤمنین علیه السلام روزه را افطار کرد و دیگری وی را تکذیب می‌نمود و می‌پنداشت که امام علیه السلام در خانه او بود. مشاجره میان اصحاب در این زمینه به درازا کشید، برای داوری پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. یکی از اصحاب گفت: ای جماعت، ساکت شوید، امیرالمؤمنین دیشب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر بُرد و من با آن دو بودم و سفره انداختم. شگفتی آنان فزونی یافت. هر کدام از آنها سوگند می‌خورد که وی آنچه را می‌گوید راست است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه‌تان در ادعایتان راست می‌گویید و من هم راست می‌گویم که بیان می‌دارم علی دیشب نزد من بود و با من افطار کرد. اصحاب، چون این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند، همه، متحیر ماندند. یکی از اصحاب پرسید: چگونه امیرالمؤمنین می‌تواند در این مکان‌های متعدّد باشد، در حالی که تنها یک نفر است؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فلانی، آرام باش! علی مظهر عجایب است.

اگر عجیب‌تر از این را از او دیدید، تصدیقش کنید؛ زیرا هر که در او شک کند، منافق و مردود است.

می‌گوید: در همین هنگام که آنان بگو مگو داشتند، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای رسول خدا، حضرت حق تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید به اصحابت بگو از منازعه دست کشند؛ چرا که امیرالمؤمنین دیشب نزد ما بود، با حورالعین افطار کرد.

رسول خدا ﷺ اصحاب را به این گفته خبر داد و حیرت و تعجب آنها بیش از پیش فزونی یافت.

حدیث (۷۸)

سخن گفتن علی علیه السلام با جمجمه پوسیده

از عیون المعجزات، اثر حسین بن عبدالوهاب.

از این کتاب، از کتاب الأنوار (تألیف ابو علی بن همام) می‌گوید: عباس بن فضل حدیث کرد، گفت: برایم حدیث کرد موسی بن عطیه أنصاری، گفت: برای ما حدیث کرد حسان بن احمد أرزق، از ابو الأخوص، از پدرش، از عمّار ساباطی، گفت:

قَدِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدَائِنَ فَتَزَلَّ بِإِيْوَانِ كِسْرَى وَكَانَ مَعَهُ دُلْفُ بْنُ بَحِيرٍ^(۱) مُنْجَمُ كِسْرَى.

۱. در «عیون المعجزات»، «دُلْفُ ابن منجم کسری» ضبط است؛ در «الفضائل»، «دُلْفُ بن مُجیر» آمده است.

فَلَمَّا صَلَّى الزَّوَالَ^(۱) قَالَ لِدُلْفَ: قُمْ مَعِيَ، وَكَانَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ سَابَاطَ.^(۲)
فَمَا زَالَ يَطُوفُ فِي مَكَانٍ^(۳) كِسْرَى وَيَقُولُ لِدُلْفَ: كَانَ لِكِسْرَى فِي هَذَا الْمَكَانِ
كَذَا وَكَذَا، فَيَقُولُ دُلْفَ: هُوَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ.

فَمَا زَالَ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى طَافَ الْمَوَاضِعَ بِجَمِيعِ مَنْ كَانَ [مِنْ كَانُوا (خ)] مَعَهُ
وَدُلْفَ يَقُولُ: يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ كَأَنَّكَ وَضَعْتَ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ فِي هَذِهِ الْأَمْكِنَةِ.
ثُمَّ نَظَرَ ﷺ إِلَى جُمُجْمَةٍ نَخِرَةٍ، فَقَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: خُذْ هَذِهِ الْجُمُجْمَةَ وَكَانَتْ
مَطْرُوحَةً.

وَجَاءَ إِلَى الْإِيوَانِ وَجَلَسَ فِيهِ وَدَعَا بِطُشْتٍ وَصَبَّ فِيهِ مَاءً، وَقَالَ لَهُ: دَعْ هَذِهِ
الْجُمُجْمَةَ فِي الطُّشْتِ.

ثُمَّ قَالَ: أَفَسَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْجُمُجْمَةُ أَخْبِرِينِي مَنْ أَنَا وَمَنْ أَنْتِ؟
فَنَطَقَتِ الْجُمُجْمَةُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ وَقَالَتْ: أَمَّا أَنْتَ فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ
الْوَصِيِّينَ،^(۴) وَأَمَّا أَنَا فَعَبْدُ اللَّهِ وَابْنُ أُمَةِ اللَّهِ كِسْرَى أَنْوَشِيرَوَانُ.

فَانْتَصَرَفَ الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ مِنْ أَهْلِ سَابَاطَ إِلَى أَهْلِيهِمْ وَأَخْبَرُوهُمْ بِمَا كَانَ
وَبِمَا سَمِعُوا مِنَ الْجُمُجْمَةِ، وَاضْطَرَبُوا وَاخْتَلَفُوا فِي مَعْنَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ
وَحَضَرُوهُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ أَفْسَدَ هَؤُلَاءِ قُلُوبَنَا بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْكَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ فِيهِ
[فِيكَ (ظ)] مِثْلَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ، وَمِثْلَ مَا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَبَاطَ

۱. در «عیون المعجزات»، آمده است: فلما ظلَّ الزَّوَالَ.

۲. در «مدینه المعاجز»، «الساباط» ضبط است.

۳. در «عیون المعجزات»، «مساکن» ضبط است.

۴. در «عیون المعجزات» پس از این جمله آمده است: وإمام المتّقین فی الظاهر والباطن وأعظم من أن تُوصَف.

وَأَصْحَابُهُ، فَإِنْ تَرَكْتَهُمْ عَلَى هَذَا كَفَرَ النَّاسُ.

فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُمْ، قَالَ لَهُمْ: مَا تُحِبُّونَ أَنْ أَصْنَعَ بِهِمْ؟

قَالُوا: تُحْرِقُهُمْ بِالنَّارِ كَمَا حَرَقْتَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَبَاٍ وَأَصْحَابَهُ.

فَأَحْضَرَهُمْ وَقَالَ: مَا حَمَلَكُمُ عَلَى مَا قُلْتُمْ؟

قَالُوا: سَمِعْنَا كَلَامَ الْجُمُجُمَةِ النَّخِرَةِ وَمُخَاطَبَتَهَا إِيَّاكَ، وَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ إِلَّا لِلَّهِ

تَعَالَى فَمِنْ ذَلِكَ قُلْنَا مَا قُلْنَا.

فَقَالَ ﷺ: ارْجِعُوا عَنْ كَلَامِكُمْ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ.

فَقَالُوا: مَا كُنَّا نَرْجِعُ عَنْ قَوْلِنَا، فَاصْنَعْ بِنَا مَا أَنْتَ صَانِعٌ.

فَأَمَرَ عَلَى ﷺ أَنْ تُضْرَمَ لَهُمْ نَارٌ فَحَرَقَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: اسْحَقُوهُمْ وَاذْرُوهُمْ^(١) فِي

الرَّيْحِ.

فَسَحَقُوهُمْ وَذَرُّوهُمْ فِي الرَّيْحِ.

فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ مِنْ إِحْرَاقِهِمْ دَخَلَ إِلَيْهِ أَهْلُ سَابَاطٍ فَقَالُوا: اللَّهُ اللَّهُ فِي دِينِ

مُحَمَّدٍ، إِنَّ الَّذِينَ أَحْرَقْتَهُمْ بِالنَّارِ قَدْ رَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ أَحْسَنَ مَا كَانُوا.^(٢)

فَقَالَ ﷺ: أَلَيْسَ قَدْ أَحْرَقْتُمُوهُمْ بِالنَّارِ وَسَحَقْتُمُوهُمْ وَذَرَيْتُمُوهُمْ فِي الرَّيْحِ؟

قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَحْرَقْتَهُمْ وَاللَّهُ أَحْيَاهُمْ.^(٣)

فَانْصَرَفَ أَهْلُ سَابَاطٍ مُتَحِيرِينَ؛^(٤)

١. در «مدينة المعاجز»، «وذروهم» ضبط است.

٢. در «عيون المعجزات» و «مدينة المعاجز» آمده است: بأحسن ما كانوا.

٣. در «عيون المعجزات» آمده است: أحرقتهم والله وأحييتهم.

٤. عيون المعجزات: ١٦-١٧؛ مدينة المعاجز ١: ٢٢٤-٢٢٦، حديث ١٤١.

عمار سباطی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که دُلف بن بُحَیر (منجم کسرا) همراهش بود به مداین آمد و وارد ایوان کسرا شد. چون امام علیه السلام نماز ظهر را گزارد، به دُلف فرمود: با من باش و گروهی از اهل سباط با او بودند.

امام علیه السلام پیوسته در مکان کسرا می‌گردید و به دُلف می‌فرمود: برای کسرا در اینجا چنین و چنان بود، دُلف می‌گفت: والله، آن همین گونه بود. این کار ادامه یافت تا اینکه امام علیه السلام با همه کسانی که همراهش بودند، همه مکان‌ها را گردید و دُلف می‌گفت: ای آقا و مولایم [به گونه‌ای دقیق خبر می‌دهید که] گویا شما این اشیا را در این مکان‌ها نهادید.

سپس امام علیه السلام به جمجمه پوسیده‌ای - که در آنجا افتاده بود - نظر انداخت و به یکی از اصحاب فرمود: این جمجمه را بگیر.

امام علیه السلام به ایوان کسرا آمد و در آن نشست و طشتی خواست و در آن آب ریخت و به آن شخص فرمود: این جمجمه را در طشت بگذار. سپس آن حضرت فرمود: ای جمجمه، تو را قسم می‌دهم که خبر دهی من کیستم و تو که‌ای؟

جمجمه با زبان روانی، به سخن آمد و گفت: تو امیرالمؤمنین و سید اوصیایی، اما من، بنده خدا و فرزند کنیز خدا، کسرا انوشیروانم.

کسانی از اهل سباط که همراه آن حضرت بودند، سوی آهالی‌شان بازگشتند و آنها را به آنچه از جمجمه شنیدند، خبر دادند و مضطرب شدند و در معنای امیرالمؤمنین علیه السلام به اختلاف افتادند و نزدش حضور یافتند، و بعضی از آنها

گفتند: اینان با آنچه از تو خبر دادند دین ما را تباه ساختند، بعضی شان درباره‌ات همان سخنی را می‌گویند که نصارا درباره‌ مسیح بر زبان می‌آورند و مانند سخن عبدالله بن سبا و أصحابش را بیان می‌دارند، اگر آنان را بر این حال وانهی، مردم کافر می‌شوند.

چون امام علی (علیه السلام) این سخن را از آنها شنید، فرمود: دوست دارید با آنان چه کنم؟ گفتند: آنها را به آتش سوزان، همان گونه که عبدالله بن سبا و أصحابش را آتش زد.

امام علی (علیه السلام) آنان را حاضر ساخت و فرمود: چه چیز شما را بر آنچه گفتید واداشت؟

گفتند: سخن تو را با جمجمه‌ پوسیده و گوی او را با تو شنیدیم و این کار جز برای خدای متعال جایز نمی‌باشد. از این رو، آن سخنان را بر زبان آوردیم.

امام علی (علیه السلام) فرمود: از کلام خویش بازگردید و سوی خدا توبه کنید. گفتند: از قول خویش بر نمی‌گیریم، هر کاری می‌خواهی با ما بکن. علی (علیه السلام) امر کرد برای آنها آتشی برافروزند، و آنها را سوزاند. سپس فرمود: خاکستر آنها را پودر سازید و به باد دهید.

چون روز سوم از سوزاندن آنها گذشت، اهل ساباط پیش علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: خدا را خدا را در دین محمد! کسانی را که آتش زدی با نیکوترین حال به منازلشان بازگشتند!

امام علی (علیه السلام) فرمود: مگر آنها را نسوزانید و خاکسترشان را به باد ندادید؟!

گفتند: چرا.

فرمود: آنها را سوزاندم و خدا زنده‌شان ساخت.

اهل ساباط، با حیرت [از نزد امام] بازگشتند.

[یاد آوری]

می‌گویم: این حدیث را شیخ جلیل، شاذان بن جبرئیل در کتاب «الفضائل» از ابو الأحوص، از پدرش، از عمار ساباطی روایت می‌کند، تا اینکه می‌گوید:

أَفْسَمْتُ عَلَيْكَ يَا جُمُحْمَةُ بِاللَّهِ ^(۱) لَتُخْبِرَنِي مَنْ أَنَا وَمَنْ أَنْتَ؟
فَقَالَتِ الْجُمُحْمَةُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ: أَمَّا أَنْتَ فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ
الْوَصِيِّينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَأَمَّا أَنَا فَعَبْدٌ مِنْ عِبِيدِكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ
أَمَتِكَ كِسْرَى أَنْوَشِيرَوَانُ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ^(ع): كَيْفَ حَالُكَ؟

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي كُنْتُ مَلِكًا عَادِلًا شَفِيقًا عَلَى الرِّعَايَا رَحِيمًا
لَا أَرْضَى بِظُلْمٍ، وَلَكِنْ كُنْتُ عَلَى دِينِ الْمَجُوسِيَّةِ.

وَقَدْ وُلِدَ مُحَمَّدٌ ^(ص) فِي زَمَانٍ مُلْكِي، فَسَقَطَتْ مِنْ شُرَفَاتٍ قَصْرِي
ثَلَاثَةٌ وَعِشْرُونَ شُرْفَةً لَيْلَةً وَوُلِدَ، فَصَمَّمْتُ ^(۲) أَنْ أُوْمِنَ بِهِ مِنْ كَثَرَةِ مَا
سَمِعْتُ ^(۳) مِنْ أَنْوَاعِ شَرَفِهِ وَفَضْلِهِ وَمَرْتَبَتِهِ وَعِزِّهِ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمِنْ شَرَفِ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَكِنِّي تَغَافَلْتُ عَنْ ذَلِكَ وَتَشَاغَلْتُ
عَنْهُ بِالْمُلْكِ.

۱. واژه «بالله» در «الفضائل» نیست.

۲. در «الفضائل»، «فَهَمَّمْتُ» ضبط است.

۳. در «الفضائل» آمده است: ما سمعت من الزيادة...

فَبَا لَهَا مِنْ نِعْمَةٍ وَمَنْزِلَةٍ زُوِيَتْ عَنِّي ^(۱) حَيْثُ لَمْ أُوْمِنْ، فَأَنَا مَحْرُومٌ مِنَ
الْجَنَّةِ لِعَدَمِ إِيْمَانِي بِهِ، وَلَكِنِّي مَعَ هَذَا الْكُفْرِ خَلَّصَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ
عَذَابِ النَّارِ بِبَرَكََةِ عَذْلِي وَإِنْصَافِي بَيْنَ الرَّعِيَّةِ، فَأَنَا فِي النَّارِ وَالنَّارُ
مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ.

فَوَا حَسْرَتَاهُ لَوْ أَمَنْتُ لَكُنْتُ مَعَكَ يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَيَا أَمِيرَ
أُمَّتِهِ. ^(۲)

قَالَ: فَبَكَى النَّاسُ وَانْصَرَفَ الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ مِنْ أَهْلِ سَابَاطٍ إِلَى
أَهْلِهِمْ ^(۳)؛ ^(۴)

عمار ساباطی می گوید: علی علیه السلام فرمود: ای جمجمه، تو را به خدا
قسم می دهم که باخبرم سازی که من که ام و تو که ای؟
جمجمه با زبانی فصیح گفت: تو امیرالمؤمنین و سید اوصیا و امام
مُتَّقِیانی، و اما من، یکی از بندگان و فرزند بنده و کنیز تو، کسرا
انوشیروانم.

امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: حالت چطور است؟

وی گفت: ای امیرالمؤمنین، پادشاهی عادل، دل سوز و دل رحم بر
رعایا بودم، به ظلم رضایت نمی دادم، لیکن دین مجوس را داشتم.
محمد در زمان من زاده شد و ۲۳ کنگره از کنگره های قصرم در

۱. در «الفضائل» آمده است: زُوِيَتْ مِنِّي.

۲. در «الفضائل»، «یا امیرالمؤمنین» ضبط است.

۳. در «الفضائل» آمده است: إِلَى أَهْلِهِمْ.

۴. الفضائل: ۷۱؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۱۳-۲۱۵، حدیث ۲۷.

شب ولادت آن حضرت فرو ریخت. به سبب کثرت انواع شرف و فضل که از او شنیدم و مرتبت و عزّت او در آسمان و زمین و شرافت اهل بیتش، تصمیم گرفتم به او ایمان آورم، لیکن از این کار غفلت ورزیدم و به سلطنت سرگرم شدم.

چه نعمت‌ها و منزلت‌ها را که به خاطر عدم ایمان به او، از دست دادم و به همین دلیل، از بهشت محروم، لیکن با وجود کفرم، خدای متعال مرا از عذاب دوزخ - به برکت عدل و انصافم در میان رعیت - رهایی بخشید. در دوزخم و آتش دوزخ بر من حرام است. آه از این حسرت! اگر ایمان می‌آوردم، ای سید اهل بیت محمد ﷺ و امیر اُمت، همراهت بودم.

مردم گریستند و قومی از اهل ساباط که به همراه علی علیه السلام بودند، سوی خانواده‌شان بازگشتند.

وی سپس حدیث را نزدیک به معنایی که در «عیون المعجزات» هست، می‌آورد.

بُرسی رحمه الله این حدیث را به نحوی که در کتاب شاذان است، روایت می‌کند.^(۱) به نظر می‌رسد روایت بُرسی برگرفته از کتاب شاذان باشد (چنان که در گذشته بدان اشاره کردیم).

۱. سید توبلی رحمه الله در «مدینه المعاجز ۱: ۲۲۶ - ۲۲۸، حدیث ۱۴۲» این روایت را از بُرسی نقل می‌کند، لیکن در «مشارق الأنوار» (نسخه نور ۳/۵) این روایت یافت نگردید، شاید در دیگر آثار بُرسی (در لوامع الأنوار) بوده است.

حدیث (۷۹)

گفت و گوی دیگری از علیؑ با جمجمہ

الفضائل، اثر شاذان بن جبرئیلؑ.

ابن شاذان می گوید: ابو رواحہ انصاری، از مغربی روایت می کند کہ گفت:

كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ وَقَدْ أَرَادَ حَرْبَ مُعَاوِيَةَ، فَنَظَرَ إِلَى جُمُجْمَةٍ فِي جَانِبِ الْفُرَاتِ وَقَدْ أَتَتْ عَلَيْهَا الْأَرْمَنَةُ، فَمَرَّ عَلَيْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ فَدَعَاَهَا فَأَجَابَتْهُ بِالتَّلْبِيَةِ وَتَدَحَّرَجَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَكَلَّمَتْ بِكَلَامٍ فَصِيحٍ، فَأَمَرَهَا بِالرُّجُوعِ فَرَجَعَتْ إِلَى مَكَانِهَا. ^(۱)

وَلَمَّا ^(۲) فَرَعَ مِنْ حَرْبِ التَّهْرَوَانِ أَبْصَرْنَا جُمُجْمَةً نَحْرَةً بَالِيَةً، فَقَالَ: هَاتُوَهَا، فَحَرَكَهَا بِسَوْطِهِ وَقَالَ: أَخْبِرِينِي مَنْ أَنْتِ؟ فَقِيرٌ أَمْ غَنِيٌّ؟ شَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ؟ ^(۳) مَلِكٌ أَمْ رَعِيَّةٌ؟

فَقَالَتْ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَا كُنْتُ مَلِكًا ظَالِمًا، فَأَنَا بَرْوِيزُ بْنُ هُرْمَزٍ مَلِكُ الْمُلُوكِ، مَلَكَتُ مَغَارِبَهَا وَمَشَارِقَهَا، ^(۴) سَهْلَهَا وَجَبَلَهَا، بَرَّهَا وَبَحْرَهَا، أَنَا الَّذِي أَخَذْتُ أَلْفَ مَدِينَةٍ فِي الدُّنْيَا، وَقَتَلْتُ أَلْفَ مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَا الَّذِي بَنَيْتُ خَمْسِينَ مَدِينَةً، وَفَضَضْتُ خَمْسَمِائَةَ جَارِيَةٍ بِكَرًّا وَاشْتَرَيْتُ أَلْفَ عَبْدٍ تُرْكِيٍِّّ وَأَلْفَ أَرْمَنِيٍّ وَأَلْفَ رُومِيٍّ وَأَلْفَ زَنْجِيٍّ، وَتَزَوَّجْتُ

۱. در «الفضائل» آمده است: إلى مكانها كما كانت.

۲. در «الفضائل»، «فلما» ضبط است.

۳. در «الفضائل» بدین گونه ضبط است: فقيرة أم غنية، شقية أم سعيدة

۴. در «الفضائل» آمده است: أنا پرويز بن هرمز، ملك الملوك، فملك مغاربها ومغاربها

بِسَبْعِينَ^(۱) مِنْ بَنَاتِ الْمُلُوكِ، وَمَا مَلَكَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا غَلَبَتْهُ وَظَلَمَتْ أَهْلَهُ.
فَلَمَّا جَاءَنِي مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ لِي: يَا ظَالِمُ يَا طَاغِي، خَالَفْتَ الْحَقَّ.
فَتَزَلَزَلَتْ أَعْضَائِي، وَارْتَعَدَتْ فَرَائِصِي.
وَعَرَضَ عَلَيَّ أَهْلُ حَبْسِي فَإِذَا هُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنْ أَوْلَادِ الْمُلُوكِ قَدْ شَقُّوا مِنْ
حَبْسِي.

فَلَمَّا رَفَعَ مَلَكُ الْمَوْتِ رُوحِي سَكَنَ أَهْلُ الْأَرْضِ مِنْ ظُلْمِي؛ فَأَنَا مُعَذَّبٌ فِي
النَّارِ أَبَدَ الْأَبَدِينَ، فَوَكَّلَ اللَّهُ بِي سَبْعِينَ أَلْفًا مِنَ الزَّبَانِيَةِ، فِي يَدِ كُلِّ مِنْهُمْ مِرْزَبَةٌ مِنْ
نَارٍ، لَوْ ضُرِبَتْ عَلَى جِبَالِ الْأَرْضِ لَاحْتَرَقَتِ الْجِبَالُ وَتَذَكَّدَتْ.
وَكُلَّمَا ضَرَبَنِي الْمَلَكُ بِوَاحِدَةٍ مِنْ تِلْكَ الْمَرَازِبِ، تَشْتَعِلُ بِي النَّارُ^(۲) وَأَحْتَرِقُ،
فَيُخَيِّبُنِي اللَّهُ تَعَالَى وَيُعَذِّبُنِي بِظُلْمِي عَلَى عِبَادِهِ أَبَدَ الْأَبَدِينَ.
وَكَذَلِكَ وَكَّلَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَدَدِ كُلِّ شَعْرَةٍ فِي بَدَنِي حَيَّةً تَلْسَعُنِي وَعَقْرَبًا تَلْدَعُنِي
وَكُلُّ ذَلِكَ أَحْسُّ بِهِ كَالْحَيِّ فِي الدُّنْيَا، فَتَقُولُ لِي الْحَيَّاتُ وَالْعَقَارِبُ: هَذَا جَزَاءُ
ظُلْمِكَ عَلَيَّ عِبَادِهِ.

ثُمَّ سَكَتَتِ الْجُمُوعُ، فَبَكَى جَمِيعُ عَسْكَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَرَبُوا عَلَى
رُؤُوسِهِمْ وَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جَهِلْنَا حَقَّكَ بَعْدَ مَا أَعْلَمْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّمَا
خَسِرْنَا حَظَّنَا^(۳) وَنَصِيبَنَا فِيكَ، وَإِلَّا أَنْتَ مَا يَنْقُصُ مِنْكَ شَيْءٌ؛ فَاجْعَلْنَا فِي حِلٍّ مِمَّا
فَرَّطْنَا فِيكَ وَرَضِينَا بِغَيْرِكَ عَلَى مُقَامِكَ فَإِنَّا نَادِمُونَ.^(۴)

۱. در «الفضائل»، «بِسَبْعِينَ أَلْفًا» ضبط است.

۲. در «الفضائل» آمده است: وَكُلَّمَا ... مِنْ تِلْكَ الْمَرَازِبِ، أَشْتَعِلُ فِي النَّارِ.

۳. در «الفضائل» آمده است: خَسِرْنَا حَقَّنَا

۴. در «الفضائل»، «وَنَحْنُ نَادِمُونَ» ضبط است.

فَأَمَرَ عَلِيٌّ بِتَغْطِيَةِ الْجُمُوعَةِ.

وَعِنْدَ ذَلِكَ وَقَفَ مَاءُ النَّهْرَوَانِ مِنَ الْجَرِيِّ وَصَعِدَ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ كُلُّ سَمَكٍ وَحَيَوَانٍ ^(۱) كَانَ فِي النَّهْرِ، فَتَكَلَّمَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَيَدْعُو لَهُ وَيَشْهَدُ لَهُ بِإِمَامَتِهِ ^(۲)؛ ^(۳)

مغربی می‌گوید: به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، آن حضرت قصد جنگ با معاویه را داشت، به جمجمه‌ای در کنار فرات نگریست که زمان‌هایی بر آن می‌گذشت. امیرالمؤمنین بر آن گذشت و صدایش زد. جمجمه لبیک گویان آن حضرت را اجابت کرد و غلطید تا اینکه پیش آن حضرت قرار گرفت و با کلامی فصیح سخن گفت. امام علیه السلام از او خواست برگردد، وی به مکان خویش بازگشت. چون امام علیه السلام از جنگ نهروان فراغت یافت، جمجمه پوسیده‌ای را دیدیم، فرمود: آن را بیاورید. امام علیه السلام با تازیانه‌اش آن را تکان داد و فرمود: به من خبر ده، فقیری یا ثروتمند؟ شقاوتمندی یا سعادت‌مند؟ پادشاهی یا رعیت؟

جمجمه با زبانی فصیح پاسخ داد: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین، من پرویز بن هرمز، شاه شاهانم، پادشاهی ستمگر بودم، مشارق و مغارب، دشت و کوه، خشکی و دریای زمین را به ملک خویش درآوردم، من همانم که هزار شهر را در دنیا گرفتم، هزار پادشاه از ملوک دنیا را کشتم، پنجاه شهر را ساختم و بکارت پانصد دختر را برداشتم و هزار بنده ترکی و هزار آرمی و هزار رومی و هزار برده زنگی را خریدم، و با هفتاد تن از دختران شاهان ازدواج کردم و به هر

۱. در «الفضائل»، «کُلُّ حَيَوَانٍ وَسَمَكٍ» ضبط است.

۲. در «الفضائل» آمده است: ودعا وشهد له بإمامته.

۳. الفضائل: ۷۲-۷۳؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۱۵-۲۱۶، حدیث ۲۸.

فرمانروایی در زمین، چیره شدم و بر اهلش ستم ورزیدم.
چون فرشته مرگ به سراغم آمد، گفت: ای ظالم، ای طغیانگر، با حق
مخالفت کردی؟!

اعضایم [از این سخن] لرزید و شانه‌هایم تکان خورد.
ملک الموت، زندانیانم را به من نشان داد، آنان هفتاد هزار نفر از اولاد ملوک
بودند که از حبس من به رنج افتادند.

چون فرشته مرگ روحم را ستاند، اهل زمین از ظلم من آرام گرفتند و من
برای همیشه در آتش مُعَذِّبِم، خدا هفتاد هزار زبانیه بر من گماشت که در دست
هر کدام گریزی از آتش است که اگر بر کوه‌ها بکوبند، کوه‌ها می‌سوزند و فرو
می‌پاشند.

و هر وقت آن فرشته با یکی از این گرزها مرا می‌زند، آتش بر من شعله‌ور
می‌شود و می‌سوزم، سپس خدای متعال زنده‌ام می‌سازد و به ظلمی که بر بندگان
کردم، برای همیشه مرا شکنجه می‌دهد.

نیز خدای متعال به شمار هر تار موی بدنم، ماری را بر من گماشت که نیشم
می‌زند و عقربی که مرا می‌گزد و همه را - مانند شخصی زنده در دنیا - حس
می‌کنم. مارها و عقرب‌ها به من می‌گویند: این نیش و گزش، جزای ظلمت بر
بندگان است.

سپس جمجمه ساکت شد و همه سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام گریستند و بر
سرهاشان زدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، حَقَّتْ را - بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
آگاهمان ساخت - نشناختیم و در بهره و نصیب خویش از تو زیان دیدیم و گرنه،

از تو چیزی کم نمی شود. ما را به خاطر کوتاهی ای که درباره ات کردیم و با مقامی که داشتی به غیر تو رضایت دادیم، حلال کن که ما پشیمانیم.
امام علیه السلام دستور داد جمجمه را بپوشانند.

و در این هنگام، آب نهر از جریان ایستاد و هر ماهی و حیوانی که در نهر بود روی آب آمد و هر کدام از آنها با امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت و [امام] برایش دعا کرد و [هریک از آنها] به امامت آن حضرت شهادت داد.

حدیث (۸۰)

سخن گفتن جمجمه و بازگرداندن خورشید

علل الشرایع، اثر صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن حسن قَطَّان، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالرحمان بن محمد حسینی، گفت: برای ما حدیث کرد فُرات بن ابراهیم کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد جعفر بن محمد فزاری، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن حسین، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن اسماعیل، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن نوح و احمد بن هلال، از محمد بن ابی عُمیر، از حَنان، گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا الْعِلَّةُ فِي تَرْكِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَاةِ الْعَصْرِ وَهُوَ يَجِبُ لَهُ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ فَأَخَّرَهَا؟

قَالَ: إِنَّهُ لَمَّا صَلَّى الظُّهْرَ التَّفَتَّ إِلَى جُمُجْمَةٍ مُلْقَاةٍ فَكَلَّمَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: أَيَّتُهَا الْجُمُجْمَةُ مِنْ أَيْنَ أَنْتِ؟

فَقَالَتْ: أَنَا فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ، مَلِكُ بِلَادِ آلِ فَلَانٍ.

قَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: فَقُصِّي عَلَى الْخَبَرِ وَمَا كُنْتَ؟ وَمَا كَانَ عَصْرُكَ؟
فَأَقْبَلَتِ الْجُمُجُمَةُ تَقْصُصُ خَبَرَهَا وَمَا كَانَ فِي عَصْرِهَا مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ، فَاسْتَعْلَلَتْ بِهَا
حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ.

فَكَلَّمَهَا بِثَلَاثَةِ أَحْرُفٍ مِنَ الْإِنْجِيلِ، لِثَلَاثَةِ تَفَقَّهِ الْعَرَبِ ^(۱) كَلَامَهَا.
فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ حِكَايَةِ الْجُمُجُمَةِ قَالَ لِلشَّمْسِ ارْجِعِي، قَالَتْ: لَا أَرْجِعُ وَقَدْ أَفْلَتْ.
فَدَعَا اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فَبَعَثَ إِلَيْهَا سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ مَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفَ سِلْسِلَةٍ
حَدِيدٍ ^(۲) فَجَعَلُوهَا فِي رَقَبَتِهَا وَسَجَبُوهَا عَلَى وَجْهِهَا حَتَّى عَادَتْ بَيَضَاءَ نَقِيَّةٍ حَتَّى
صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، ثُمَّ هَوَتْ كَهْوَيِّ الْكَوْكَبِ؛ فَهَذِهِ الْعِلَّةُ فِي تَأْخِيرِ الْعَصْرِ؛ ^(۳)
حنان می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: علتی که امیرالمؤمنین نماز عصر را
ترک کرد چه بود؟ وی باید نماز ظهر و عصر را با هم می گزارد، اما عصر را به
تأخیر انداخت!

امام عليه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین عليه السلام نماز ظهر را خواند، متوجه جمجمه
افتاده‌ای شد و با آن سخن گفت و پرسید: ای جمجمه، کیستی؟
جمجمه پاسخ داد: من فلانی فرزند فلان شخص، پادشاه آل فلانی‌ام.
امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: ماجرایت را برایم بگو، چه بودی؟ و در زمان تو چه
گذشت؟

جمجمه، ماجرایش را بیان داشت و هر خیر و شری را که در روزگارش بود،

۱. در «علل الشرایع»، «لثلاثا يفقه العرب» ضبط است.

۲. در «علل الشرایع» آمده است: .. سبعين ألف ملك بسبعين ألف سلسلة حديد

۳. علل الشرایع ۲: ۳۵۱، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴۱: ۱۶۶ - ۱۶۷، حدیث ۱؛ مدينة المعاجز ۲:

۱۱۱ - ۱۱۲، حدیث ۴۳۶.

بازگفت. امام علیه السلام به گفت و گو با جمجمه سرگرم شد تا اینکه خورشید غروب کرد.

آن حضرت با سه حرف از انجیل با جمجمه سخن گفت تا عرب کلامش را دریابد.

چون امام از حکایت با جمجمه فارغ شد، به خورشید گفت: بازگرد! خورشید گفت: بر نمی گردم، غروب کرده ام.

امام علیه السلام به درگاه خدای تعالی دعا کرد. خدا هفتاد هزار فرشته را که هفتاد هزار زنجیر آهنین را به همراه داشتند، فرستاد. آنان زنجیرها را در گردن خورشید نهادند و او را به رو کشیدند تا اینکه درخشان و صاف بازگشت. امیرالمؤمنین علیه السلام نماز گزارد، سپس خورشید مانند سقوط ستاره، فرو افتاد؛ علت تأخیر نماز عصر علی علیه السلام این بود.

* * *

صدوق رحمته الله پس از نقل روایت، می گوید:

و این روایت را برایم حدیث کرد حسن بن محمد بن سعید هاشمی، از فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی با همین إسناد و الفاظ. ^(۱)

[یاد آوری]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می گوید: این بازگرداندن خورشید، غیر از ردّ الشمس مشهوری است که در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد و سوای بازگرداندنی است که بعد از پیامبر در سرزمین بابل صورت گرفت.

چنان که از واریسی اخبار بدست می آید و چند تن از برگزیدگان عالمان و حاملان آثار بدان تصریح کرده اند، خورشید بارها برای علی علیه السلام بازگردانده شد و این مورد مذکور، یکی از آنهاست.

آری، دیگر وقایع، مانند آن دو بار، شهرت نیافتند و این دو مرتبه، پس از این - به خواست خدای متعال - خواهد آمد.

پرده برداری از بعضی حقایق

[مقامات چهارگانه اهل بیت علیهم السلام و احکام آنها]

نکته ای را که در اینجا باید خاطر نشان ساخت این است که چگونه خورشید از فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام سرپیچید؟

نزد کسانی که امیرالمؤمنین را به نورانیت می شناسند و به ولایت کلی الهی اش اقرار دارند، این کار - در ظاهر - نامعقول است؛ ولایتی که بر اساس آن، آنچه در ملک خدا است، از آن روی بر نمی تابد؛ زیرا مستلزم استغنائی شیء از خدای متعال و قائم به نفس بودن او می شود؛ چرا که در این هنگام از حیطة قدرت خدا - که ملکوت هر چیزی بدان پابرجاست - بیرون می آید.

دفع این اشکال نیازمند شرح بعضی از مقامات آل پاک محمد (صلوات خدا بر آنان باد) - هر چند به اجمال - می باشد.

از این رو، با درخواست توفیق از خدا، می گوییم: برای رسول خدا و کسانی که قائم مقام اویند، مراتب و مقامات چندی است که هر کدام از آنها حکم ویژه خود را دارد و همه آنها را - به اعتبار مراتب - چهار بیان و معانی و ابواب در امامت گرد می آورد:

مقام اول: این مقام، محض ظهور حق تعالی برای آنها به سبب آنهاست. به هیچ وجه، برای جهت عبودیت آنها در این مقام، ذکری در میان نیست؛ زیرا انیت آنان ﷺ در این مقام، در دریای نور ربوبیت الهی غرق است و در آن نوری جز نور خدا دیده نمی شود و صدایی جز صدای او به گوش نمی رسد.

این مقام، نهایت مقام توحید صرف و محض است، و مرتبه صاف و هموار شدن کوه های صفات و برداشته شدن حجاب ها و نَسَب ها و شئون و اضافات می باشد.
 يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ، وَتَنَزَّ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ، وَجَلَّ عَنْ مُلَائِمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ؛ ^(۱)

ای خدایی که به ذات خویش بر ذاتش دلالت دارد، و از هم جنس بودن با مخلوقات منزّه می باشد و فراتر از سازگاری با کیفیات خلق است.

این توهم پیش نیاید که ما به این عبارت آنچه را ملحدان در سر دارند (اینکه این مقام، مقام انکشاف نفس ذات محض است که به پندار آنها حقیقت عبد و بنده می باشد) اراده می کنیم، حاشا که نگرش ما این باشد.
 زیرا مخلوق - به هر مقامی که بالا رود - به ذات حق متعال نمی رسد؛ چرا که راه سوی او مسدود و این درخواست مردود است.

دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَوُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ؛ ^(۲)

آیات خدا به او رهنمون اند و اثبات خدا، وجود اوست.

۱. زاد المعاد (مفتاح الجنان): ۳۸۶؛ بحار الأنوار ۸۴: ۳۳۹، حدیث ۱۹.

۲. احتجاج طبرسی ۱: ۲۰۱؛ بحار الأنوار ۴: ۲۵۳، حدیث ۷.

این سخن، از امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه ای نقل است.

ما به این سخن، مقام ظهور فعلی را در نظر داریم، نه ظهور ذاتی که طریقتِ مُلحدان است.

بسیار ما و آنان عبارت مشترک را به کار بریم و مراد و مقصودمان متفاوت باشد. به عنوان نمونه، ما و آنها - هر دو - لفظ ظهور را اطلاق کنیم و می‌گوییم حقیقت عبد، ظهور حق تعالی است. آنان به این ظهور، نفس ذات خدا و تطوّر خاصّ ذات را اراده می‌کنند و ما آیت بودنش را اراده می‌کنیم و ذات خدا را از ظهور و بطون، منزّه می‌دانیم.

به طور خلاصه، مراد ما از این ظهور، سخنی است که امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به کمیل (در بیان حقیقت) بدان اشاره دارد، آنجا که می‌فرماید:

كَشَفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ... اَطْفِ السَّرَاجَ، فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ^(۱)؛^(۲)

نمایان شدن شکوه و عظمت خدا بدون هیچ اشاره‌ای... چراغ را خاموش ساز که صبح دمید.
و این سخن امام صادق علیه السلام که فرمود:

۱. در پی نوشت «اسرار الحکم ۱: ۹۹» خاطرنشان شده است که قدیمی‌ترین مأخذ برای این سخن، کتاب «چهل مجلس» اثر علاء الدولة سمنانی است و ملا نظر علی طالقانی، شرحی بر آن نوشته است.

مظفر کرمانی این سخن را به نظم درمی‌آورد، می‌گوید:

در جوابش گفت آن بحر کمال الحقیقة كشف السبحات الجلال
کاین حقیقت محو موهوم آمده که قرین با صحو معلوم آمده

بنگرید به، فرهنگ معارف اسلامی ۲: ۷۴۶-۷۴۷.

۲. جامع الأسرار: ۱۷۰؛ منهاج البراعة: ۲۴۷؛ کلمات مکتونة من علوم اهل الحکمة والمعرفة: ۳۰ اثر فیض کاشانی).

لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ فِيهَا هُوَ نَحْنُ وَنَحْنُ هُوَ، وَهُوَ هُوَ وَنَحْنُ نَحْنُ؛^(۱)
 برای ما با خدا حالاتی است که در آنها خدا ما و ما خداییم [با وجود
 این] خدا خداست، و ما ماییم.

این روایت را شیخ حسین بن عصفور بحرانی (برادر زاده صاحب
 الحدائق) رحمه الله در بعضی از رساله‌هایش روایت کرده است.

مقام دوم: این مقام، مقام ظهور خدای متعال به صفات فعلی‌اش (علم،
 قدرت و دیگر صفات کمالی فعلی) می‌باشد.

اصل این صفات از جمله مراتب حقایق آنان علیهم السلام است؛ چنان که تصریح بدان
 در قسم اول کتاب، در سخن امام باقر علیه السلام گذشت که به جابر بن عبدالله فرمود:
 فَنَحْنُ مَعَانِيهِ، وَنَحْنُ جَنْبُهُ وَيَدُهُ، وَلَنَا أَمْرُهُ وَحُكْمُهُ وَكَلِمَتُهُ وَعِلْمُهُ
 وَحَقُّهُ، إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ، وَيُرِيدُ اللَّهُ مَا نُرِيدُ؛^(۲)

ما معانی خدا و پهلوی و دست اویم، امر و حکم و کلمه و علم و حق

۱. قاضی سعید قمی در «شرح توحید الصدوق ۳: ۳۹۶» خاطرنشان می‌سازد که این سخن را ابن
 ابی‌جمهور احساسی روایت کرده است. متن حدیث در این کتاب، بدین‌گونه است:
 إِنَّ لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ هُوَ فِيهَا نَحْنُ، وَنَحْنُ فِيهَا هُوَ؛ وَمَعَ ذَلِكَ، هُوَ هُوَ، وَنَحْنُ نَحْنُ.
 عین این عبارت را فیض کاشانی در «کلمات مکنونه: ۱۱۴» می‌آورد و در ذیل آن، این دو بیت را
 بیان می‌کند:

مائیم کز خدا چو خدائی جدا نشیم از وی جدا نشیم ولیکن خدا نشیم
 در بحر عشق کشتی فانی ما شکست تا او شدیم، اوست که مائیم ما نشیم

مرحوم فیض کاشانی، در «ده رساله: ۲۴۲» نیز این حدیث را می‌آورد.
 نیز بنگرید به، هزار و یک نکته: ۱۱۶، نکته ۱۵۷ (وص ۵۵۷، نکته ۷۱۷)؛ انوار العرفان: ۶۰ و ۱۶۳
 و ۱۷۵؛ عین الیقین (الملقب بالأنوار والأسرار) ۲: ۲۷۷، اثر فیض کاشانی.

۲. مشارق انوار الیقین: ۲۸۶.

خدا ماییم؛ هرگاه ما [چیزی را] بخواهیم، خدا مشیت می‌کند؛
و آنچه را ما اراده کنیم، خدا اراده می‌کند.

مقام سوم: در این مقام، آنان عليه السلام مصادر آثار صفات فعلی خدا و آسامی این
صفات اند. آنان عليه السلام در این مقام، باب افاضات الهی به خلق اند:
﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾؛^(۱)

لیکن نیکی آن است که شخص تقوا بورزد، و از در خانه‌ها وارد
شوید.

مقام چهارم: مقام چهارم، قبول آثار صادره از مبدأ (خدای متعال) است.
آنان عليه السلام در این مقام، مطارح^(۲) اشعه فیوضات ربّانی و ظهورات اشراقی و
محلّ فرود وحی و معادن رحمت و جای آیند و روند ملائکه‌اند.
این مقام، مقام قطب بودن و مرتبه وجوب طاعت است و اینکه آنان عليه السلام
امینان خدا بر عذر و هشدارهایی اند که خدا نازل فرمود.

امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید:

ظَاهِرِي إِمَامَةً وَوَصِيَّةً، وَبَاطِنِي غَيْبٌ مَنِيعٌ لَا يُدْرِكُ^(۳)؛^(۴)

۱. سورة بقره (۲) آیه ۱۸۹.

۲. مطارح جمع مَطْرَح می‌باشد، مَطْرَح به معنای جای انداختن چیزی است؛ مطارح انوار، مطارح
شعاعات، در نزد منجمان معنای اصطلاحی مشخصی دارد (بنگرید به، لغت نامه دهخدا، واژه
مطارح).

۳. مشارق انوار الیقین: ۱۰۶.

۴. در «بحار الأنوار ۲۵: ۱۷۱» در بیان ویژگی‌های امام عليه السلام می‌خوانیم: ظاهره أمر لا يُدْرِكُ، وباطنه
غَيْبٌ لَا يُدْرِكُ؛ ظاهر امام امری درک ناشدنی است و باطن امام غیبی است که درک نمی‌شود.

ظاهر امامت و وصیت و باطنم غیب والا و استوار و نفوذناپذیری
است که درک نمی شود.

مقصود از باطن، مقام اوّل است (پس نیک بیندیش).

خلاصه، آنان علیهم السلام در این مقام، اقطاب وجود و معادن خیر و جود و
کتاب های علوم الهی و همتایان کتاب تدوین اند.

آنان علیهم السلام در مقام اوّل، فراخوانده می شوند [و بی درنگ] اجابت می کنند؛ زیرا
آنها امثال علیای خدا و وجه اویند، وجهی که از آن باید درآمد:

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ، وَمَنْ وَحَّدَهُ قَبْلَ عَنُكُم، وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ
بِكُمْ؛^(۱)

هرکه خدا را خواست، به شما آغازید و هرکه خدا را یگانه دانست،
از سوی شما دریافت و هرکه خدا را قصد کرد، به شما روی آورد.

در مقام دوم، آنان علیهم السلام نفس اجابت خدای متعال برای مسئلت داعیان اند.

در مقام سوم، آنان علیهم السلام درهای اجابت اراده پروردگار در مقدرات امورند:

مَقَادِيرُ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَتَصْدُرُ مِنْ بَيُوتِكُمْ؛^(۲)

مقدرات الهی سوی شما فرود می آید و از خانه های شما صادر
می شود.

در مقام چهارم، آنان علیهم السلام فرا می خوانند [و بی درنگ] اجابت می شوند.

۱. من لا يحضره الفقيه ۲: ۱۶۵؛ بحار الأنوار ۹۹: ۱۳۱.

۲. الكافي ۴: ۵۷۷؛ بحار الأنوار ۹۸: ۱۵۳.

توقیعی که به دست ابو جعفر، محمد بن عثمان عَمَری رحمه الله بیرون آمد، به همین مقام رهنمون است.

این توقیع (که در «الغیبة» اثر شیخ طوسی رحمه الله روایت است) هنگامی بیرون آمد که میان شیعه نزاع درگرفت؛ گروهی قائل بودند که خدای عز و جل خلق و رزق (آفریدن و روزی دادن) را به ائمه علیهم السلام سپرد و دسته دیگر آن را انکار می کردند. در این توقیع، آمد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ؛ لَأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٌ فِي جِسْمٍ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ ^(۱) فَأَمَّا الْأَئِمَّةُ عليهم السلام فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ، إِيْجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ؛ ^(۲)

این خدای متعال است که اجسام را می آفریند و روزی ها را تقسیم می کند؛ زیرا خدا جسم نیست و در جسم حلول نمی کند «چیزی مانند او نیست و او شنوا و داناست». اما ائمه علیهم السلام از خدا خلق و روزی را مسئلت می کنند و در پاسخ درخواست و گرامی داشت حقشان، خدا می آفریند و روزی می دهد.

این روایت، در جزء سوّم (از قسم اوّل این کتاب) گذشت، و آن حدیث هشتم جزء مذکور است (نیک دریاب و بیندیش).

۱. سورة شوری (۴۲) آیه ۱۱.

۲. الغیبة: ۲۹۴؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۲۹، حدیث ۴.

در مقام اول، آنان عليه السلام هرگز اراده‌ای ندارند و اراده [امور عالم] فقط اراده خدای سبحان است.

اما در مقام چهارم، آنان عليه السلام اراده دارند جز اینکه اراده‌شان تابع اراده خدای متعال می‌باشد. چیزی را اراده نمی‌کنند مگر اینکه در آن رضای خدا هست. بدین گونه توصیف شده‌اند که هرگاه آنان عليه السلام اراده کنند، خداوند آنچه را آنها بخواهند، اراده می‌کند.

محمد کاظم آذری - در قصیده هائیه‌اش - چه خوب آنها را می‌ستاید، آنجا که می‌سراید:

سَادَةٌ لَا تُرِيدُ إِلَّا رِضَى اللَّهِ كَمَا لَا يُرِيدُ إِلَّا رِضَاهَا^(۱)

- سرورانی که جز خشنودی خدا را در سر ندارند؛ چنان که خدا جز رضایت آنها را اراده نمی‌کند.

﴿سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ * وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾^(۲)

خدا [از فرزند آوری و ...] منزّه است، بلکه بندگان ارجمندند که در سخن بر خدا پیش نمی‌افتند و به امر خدا عمل می‌کنند. خدا آنچه را در پیش رو و پشت سر آنهاست می‌داند، جز برای کسی که

۱. الأُزْرِيَّة: ۳۲؛ اعيان الشيعة ۹: ۱۷.

۲. سورة انبياء (۲۱) آیات ۲۶-۲۹.

خدا بپسندد شفاعت نمی‌کنند و از خشیت خدا بیم دارند.
و هر کدام از آنها که ادّعی‌ای خدایی کند (بگوید جز خدا من معبودم)
او را به دوزخ می‌کشانیم و بدین گونه ما ستمگران را کیفر می‌دهیم.
باری، هیچ فیضی از مبدأ فیاض (خدای متعال) در عالم تحقق نمی‌یابد مگر
با دعای سافل (بنده) و اجابت آن از عالی (خدای متعال).
از این روست که فرمود: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾؛^(۱) مرا بخوانند تا شما را
اجابت کنم.

[در این سخن] خدا اجابت را بر دعا متوقف ساخت.
دعا از سافل گرچه به صورت فعل و اجابت به صورت انفعال است (چراکه
قبول برای اقتضا می‌باشد) جز اینکه اجابت - در معنا - فعل و دعا، انفعال است؛
زیرا دعا اقتضا از طرف مفعول می‌باشد (که در معنا انفعال است نه فعل) و اجابت
فعلی از سوی فاعل است، هرچند با درخواست قابل برای فعل [اجابت] از این
رو، فعل در معنای ایجاد می‌باشد.
و از آنجا در ظاهر عکس این حالت به نظر می‌آید که قابل، فاعل فعل فاعل
است (این نکته را دریاب).

دعا - در حقیقت - جنس ماده و اجابت جنس نر است. این دو، دو همدم‌اند
که به هم می‌پیوندند، و فیض - که همان فرزند است - از ازدواج و به هم پیوستن
آن دو پدید می‌آید.

۱. سوره غافر (۴۰) آیه ۶۰.

اتلاف و پیوستگی جز با همسازی اخلاق زوج (که مانع از جدایی است) به وجود نمی آید و سازگاری [نیز به نوبه خود] جز با پیروی زن از شوهر و انقطاع خالصانه زن به شوهر حاصل نمی شود.

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾؛ ^(۱) آیا کسی هست که مضطر را - آن گاه که او .. را بخواند - اجابت کند؟

از این رو، هرگاه دعا خالص و مشتمل بر انقطاع نباشد (به خاطر وجود موجب کراهت و تنافر در بین) اجابت به دست نمی آید.

برهان این مطلب و نشانه آن - با روشنی تمام - در «عمل طبیعی مکتوم» هست. تا زمانی که از خانه، بیگانه ها (که باعث فرار نر و ماده از یکدیگرند) زدوده نشود و اتحاد طبیعت پدید نیاید، اتفاق میان آن دو ایجاد نمی شود و آن گاه که اتفاق و همدلی رخ نداد، نتیجه ای که از تزویج آن دو در نظر است (که همان فرزند کریم و رثوف می باشد) حاصل نمی شود.

این نحو از دعا - بر وجه کمال - جز نزد محمد و آل پاکش (صلوات خدا بر محمد و همه آلش باد) یافت نمی شود.

وقتی این امور روشن و ثابت شد، به دفع اشکال خبر برمی گردیم؛ اینکه خورشید به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: باز نمی گردم، غروب کرده ام.

می گوئیم: این حدیث به حال مقام چهارم اشاره دارد. بیان آن این است که صدور معجزه به همراه کشف آن، از صدق مدعی منصب نبوت و ولایت، نزد ضعفا، پندار ربوبیت یا تفویض را به ذهن می آورد (چنان که راست آزمایی آن در

۱. سورة نمل (۲۷) آیه ۶۲.

خبر جمجمه گذشت) از این رو، بر پیامبر یا امام واجب است این توهّم را از دل کسی که آن را می بیند یا می شنود (هرگاه حال آن اقتضا کند) برطرف سازد.

در این خبر، امام صادق علیه السلام خواست این توهّم را از شنونده (یا از کسانی که آن را خواهند شنید) دور سازد و او را ارشاد کند به اینکه این فعل از آن حضرت علیه السلام با درخواست این کار از خدای متعال و اجابت از سوی خدا صورت گرفت و مجرد امر از بنده - از این نظر که عبد است - موجب دست یابی به آنچه می خواهد نمی شود مگر پس از اقتران آن به اجابت از سوی خدای تعالی.

به همین خاطر ائمه علیهم السلام هرگاه می خواستند امر معجزه آسایی را بنمایانند، برمی خاستند و نماز می گزاردند و خدای تعالی را می خواندند و از خدا آن امر را می طلبیدند تا این توهّم را بزدایند.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام خورشید را به بازگشت امر کرد، خورشید - پیش از تحقق اجابت از ناحیه ربوبیت - از این کار باز ایستاد؛ زیرا اجابت، جزئی از علت تامّه می باشد و آن گاه که جزء دیگر به آن پیوست، خورشید بازگشت، زیرا مقتضی تام و کامل شد.

امری که از امیرالمؤمنین صدور یافت (که همان خود دعا بود) لیکن امام علیه السلام میان آن دو جدایی انداخت و از این معنا به امر اولی تعبیر آورد، سپس دعا کرد تا به این نکته رهنمون باشد که دعا، دعای حقیقی نمی شود مگر اینکه با اجابت آن همراه شود.

مانند زن و شوهر که این اسم برای آن دو صلاحیت نمی یابد مگر پس از حدوث پیوند زناشویی میان آن دو، وگرنه قبل از آن، نام یکی از آنها مثلاً «زید»

و نام دیگری «سعدی» است. و مانند پدری و فرزندی که پدر گفته نمی‌شود مگر برای کسی که فرزند دارد، و فرزند گفته نمی‌شود مگر برای کسی که پدر دارد. دعا از سوی امام علیه السلام پیش از نزول اجابت، اراده و امر محض بود و چون اجابت از مبدأ را اقتضا کرد (که همان مقام اول است) دعا شد و دعا نام گرفت. هر کدام از اینها (امر، دعا، اجابت) در کمتر از چشم برهم زدن روی داد، لیکن امام علیه السلام خواست شنونده را به آنچه شنیدی ارشاد کند و این کار به انجام نمی‌رسید مگر با عبارتی که امام علیه السلام بیان داشت.

امام علیه السلام این عبارت را با رساترین تعبیر برای آن معنای مقصود آورد. این تفصیل را که امام علیه السلام ذکر کرد، به حکم مقام امامت و عبودیت امیرالمؤمنین علیه السلام رهنمون است و آن مقام اخیر می‌باشد که امام علیه السلام در بسیاری از خطبه‌ها و معجزاتش (پس از آنکه مقامات پیشین را روشن ساخت) بدان اشاره کرد، با این سخن که:

وَكَأَنِّي بِضَعِيفِكُمْ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا نَصَّ عَلَى نَفْسِهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، أَلَا إِنَّ عَلِيًّا عَبْدٌ مَرْزُوقٌ وَنُورٌ مَخْلُوقٌ؛ ^(۱)

گویا ضعیف شما را می‌بینم که می‌گوید: علی خود را پروردگار شمرد! بدانید که علی بنده‌ای است که روزی می‌خورد و نوری است که خلق شد.

۱. در «مشارق أنوار البقین: ۲۶۷» متن عبارت، بدین گونه است: كَأَنِّي بِالْمُنَافِقِينَ يَقُولُونَ نَصَّ عَلِيٌّ عَلَى نَفْسِهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، أَلَا فَاشْهَدُوا... أَنَّ عَلِيًّا نُورٌ مَخْلُوقٌ وَعَبْدٌ مَرْزُوقٌ...؛ گویا منافقان را می‌بینم که می‌گویند علی پروردگاری‌اش را آشکارا بر زبان آورد، هان! شاهد باشید که علی نوری مخلوق و عبودی مرزوق است.

و عباراتی مانند این سخن.

و اما در مقامات عالیه، این تفصیل وجود ندارد و خورشید و دیگر ذرات وجود از امر و حکم آنان علیهم السلام امتناع نمی‌ورزد؛ زیرا امر و حکم و اراده‌شان، نفس امر و حکم و اراده خداست.

اگر اهل فهمی این مطلب را بفهم و گرنه، آنچه را بدان احاطه علمی نداری انکار مکن.

این خبر با روایاتی که در بیان بعضی از مراتب و مقامات بلند آنهاست (مقاماتی که از درک حقیقت آنها عقول انبیا عاجزند، چه رسد به دیگر مردمان) ناساز نمی‌افتد؛ زیرا آن اخبار به دیگر مقاماتی - که بعضی از اوصاف آنها را اجمالاً شنیدی - ناظر است.

و سلام بر کسی که هدایت را پیروید. ^(۱)

حدیث (۸۱)

حدیث فرود ستاره

الأمالی، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام می‌گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن احمد بن علی همدانی، گفت: برای ما حدیث کرد حسین بن علی، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن سعید هاشمی، گفت: برای ما حدیث کرد

۱. اقتباس از آیه ۴۷ سوره طه: ﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُ الْهُدٰی﴾.

عبدالواحد بن غیاث، گفت: برایم حدیث کرد عاصم بن سلیمان، گفت: برای ما حدیث کرد جُوَیْبِر، از ضحاک، از ابن عباس که گفت:

صَلَّيْنَا الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا سَلَّمَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيَنْقُضُ كَوْكَبٌ مِنَ السَّمَاءِ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَيَسْقُطُ فِي دَارِ أَحَدِكُمْ؛ فَمَنْ سَقَطَ ذَلِكَ الْكَوْكَبُ فِي دَارِهِ فَهُوَ وَصِيِّ وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ بَعْدِي.

فَلَمَّا كَانَ قُرْبُ الْفَجْرِ جَلَسَ كُلُّ وَاحِدٍ مِّنَّا فِي دَارِهِ يَنْتَظِرُ سَقُوطَ الْكَوْكَبِ فِي دَارِهِ، وَكَانَ أَطْمَعَ الْقَوْمِ فِي ذَلِكَ أَبِي الْعَبَّاسِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ، انْقَضَ الْكَوْكَبُ مِنَ الْهَوَاءِ فَسَقَطَ فِي دَارِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ ﷺ: يَا عَلِيُّ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ، لَقَدْ وَجِبَتْ لَكَ الْوَصِيَّةُ وَالْخِلَافَةُ وَالْإِمَامَةُ بَعْدِي.

فَقَالَ الْمُتَنَافِقُونَ - عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي وَأَصْحَابُهُ -: لَقَدْ ضَلَّ مُحَمَّدٌ فِي مَحَبَّةِ ابْنِ عَمِّهِ وَغَوَى، وَمَا يَنْطِقُ فِي شَأْنِهِ إِلَّا بِالْهَوَى.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَخَالَتِ النَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ﴾ يَعْنِي فِي مَحَبَّةِ ابْنِ عَمِّهِ ﴿وَمَا غَوَىٰ﴾ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿يَعْنِي فِي شَأْنِهِ﴾ ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (۱)؛ (۲)

ابن عباس می گوید: شبی نماز عشاء پسین را با رسول خدا ﷺ گزاردیم، چون آن حضرت سلام داد، به ما رو کرد و فرمود: بدانید که امشب همزمان با طلوع فجر، ستاره‌ای از آسمان فرو می‌پاشد و در خانه یکی از شما می‌افتد، هر که

۱. سورة نجم (۵۳) آیات ۱ - ۴.

۲. الامالی: ۵۶۵، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۳۵: ۲۷۲ - ۲۷۳، حدیث ۱.

آن ستاره در خانه‌اش افتد، وصی و خلیفه و امام بعد از من است.
چون نزدیک طلوع فجر شد، هر کدام از ما در خانه‌مان نشستیم و افتادن
ستاره را انتظار می‌کشیدیم. پدرم، عباس بن عبدالمطلب، بیش از همه این واقعه
را طمع داشت.

چون فجر طلوع کرد، ناگهان ستاره‌ای از هوا برق‌آسا سرازیر شد و در خانه
علی بن ابی طالب علیه السلام افتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی، سوگند به کسی که مرا به نبوت
فرستاد، وصیت و خلافت و امامت تو پس از من واجب گردید.
منافقان (عبدالله ابی و یارانش) گفتند: محمد در محبت عمو زاده‌اش غرق
شد و انحراف یافت و درباره او هوای نفسش را بیان می‌دارد.

[در پی این پیچ منافقان] خدای متعال نازل فرمود: «سوگند به ستاره،
هنگامی که فرو افتد» خدای تعالی و خالق ستاره، می‌فرماید: «زمانی که ستاره فرو
افتاد، صاحب شما گم نشد» یعنی در محبت پسر عمویش غرق نگردید «و به
بیراهه نرفت» و در شأن او «از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه را بر زبان
می‌آورد، وحیی است که به او می‌شود».

حدیث (۸۲)

خبر اعمش با ابو جعفر، منصور دوانیقی

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

برای ما حدیث کرد احمد بن حسن قطان و علی بن احمد بن موسی دقاق و
محمد بن احمد سنانی و عبدالله بن محمد صانغ (خداوند از آنان خشنود باد) گفتند:

برای ما حدیث کرد ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریّا قَطَّان، گفت: برای ما حدیث کرد ابو محمّد، بکر بن عبدالله بن حبیب، گفت: برایم حدیث کرد علی بن محمّد، گفت: برای ما حدیث کرد فضل بن عباس، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالقُدّوس بن وَرّاق، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن کثیر، از اَعْمَش.

و برای ما حدیث کرد حسین بن ابراهیم بن احمد مُکَتَّب (خدا از او خشنود باد) گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن یحیی قَطَّان، گفت: برای ما حدیث کرد بکر بن عبدالله بن حبیب، گفت: برایم حدیث کرد عبدالله بن محمّد بن ناطویه، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن کثیر، از اَعْمَش.

و به ما خبر داد سلیمان بن احمد بن آیوب لَخْمی (در نامه‌ای که از اصفهان به ما نوشت) گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن قاسم بن مُساور جوهری (سال ۲۸۶ هجری) گفت: برای ما حدیث کرد ولید بن فَضْل عَنَزی، گفت: برای ما حدیث کرد مَنَدَل بن علی عَنَزی از اَعْمَش.

و برای ما حدیث کرد محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی (خدا از او خشنود باد) گفت: برایم حدیث کرد ابو سعید، حسن بن علی عَدَوی، گفت: برای ما حدیث کرد علی بن عیسی کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد جَریر بن عبدالحمید، از اَعْمَش.

بعضی از اینها بر بعضی دیگر الفاظی را در حدیث افزوده‌اند و بعضی از آنها چیزهایی را گفته است که بعضی دیگر نگفته است.

سیاق حدیث، از مَنَدَل بن علی عَنَزی، از اَعْمَش است، می‌گوید:

قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الدَّوَانِقِيُّ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَنْ أَجِبَ. قَالَ: فَقُمْتُ مُتَفَكِّرًا

فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي وَقُلْتُ: مَا بَعَثَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا لِيَسْأَلَنِي ^(۱) عَنْ فَضَائِلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَعَلِّي إِنْ أَخْبَرْتُهُ قَتَلَنِي.

قَالَ: فَكَتَبْتُ وَصِيَّتِي وَلَبِسْتُ كَفَنِي وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ.

فَقَالَ: ادْنُ مِنِّي، فَدَنَوْتُ وَعِنْدَهُ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ طَابَتْ نَفْسِي شَيْئاً.

ثُمَّ قَالَ: ادْنُ، فَدَنَوْتُ حَتَّى كَادَتْ تَمَسُّ رُكْبَتِي رُكْبَتَهُ.

قَالَ: فَوَجَدَ مِنِّي رَائِحَةَ الْحَنُوطِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَصْدُقَنِي أَوْ لَأَصْلَبَنَّكَ.

قُلْتُ: مَا حَاجَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: مَا شَأْنُكَ مُتَحَنِّطاً؟

قُلْتُ: أَتَانِي رَسُولُكَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَنْ أَجِبَ، فَقُلْتُ: عَسَى أَنْ يَكُونَ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَعَثَ إِلَيَّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ لِيَسْأَلَنِي عَنْ فَضَائِلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَعَلِّي إِنْ أَخْبَرْتُهُ قَتَلَنِي، فَكَتَبْتُ وَصِيَّتِي وَلَبِسْتُ كَفَنِي.

قَالَ: وَكَانَ مُتَكِناً فَاسْتَوَى قَاعِداً فَقَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ يَا

سُلَيْمَانُ كَمْ حَدِيثاً تَرَوِيهِ فِي فَضَائِلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

قَالَ، فَقُلْتُ: يَسِيراً يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: كَمْ؟

قُلْتُ: عَشْرَةَ آلَافٍ حَدِيثٍ وَمَا زَادَ.

فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ، وَاللَّهِ وَاللَّهِ، لأُحَدِّثَنَّكَ بِحَدِيثٍ فِي فَضَائِلِ عَلِيٍّ تَنْسِي كُلَّ

حَدِيثٍ سَمِعْتَهُ.

قَالَ، قُلْتُ: حَدِّثْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

۱. در «امالی صدوق»، «يسألني» ضبط است.

قَالَ: نَعَمْ، كُنْتُ هَارِباً مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَكُنْتُ أَتَرَدَّدُ فِي الْبُلْدَانِ فَأَتَقَرَّبُ إِلَى النَّاسِ بِفَضَائِلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانُوا يُطْعِمُونِي وَيُزَوِّدُونِي حَتَّى وَرَدْتُ بِلَادَ الشَّامِ وَإِنِّي لَفِي كِسَاءٍ خَلَقَ مَا عَلَيَّ غَيْرُهُ، فَسَمِعْتُ الْإِقَامَةَ وَأَنَا جَائِعٌ، فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ لِأُصَلِّيَ وَفِي نَفْسِي أَنْ أَكَلِمَ النَّاسَ فِي عِشَاءٍ يُعْشَوْنِي.

فَلَمَّا سَلَّمَ الْإِمَامُ دَخَلَ الْمَسْجِدَ صَبِيَّانِ، فَالْتَفَتَ الْإِمَامُ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: مَرْحَباً بِكُمَا وَمَرْحَباً بِمَنْ اسْمُكُمَا عَلَى اسْمِهِمَا.

فَكَانَ إِلَى جَنْبِي شَابٌّ، فَقُلْتُ: يَا شَابُّ، مَا الصَّبِيَّانِ مِنَ الشَّيْخِ؟
قَالَ: هُوَ جَدُّهُمَا، وَلَيْسَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ يُحِبُّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْرَ هَذَا الشَّيْخِ؛ فَلِذَلِكَ سَمَى أَحَدَهُمَا الْحَسَنَ وَالْآخَرَ الْحُسَيْنَ.

فَقُمْتُ فَرِحاً، فَقُلْتُ لِلشَّيْخِ: هَلْ لَكَ فِي حَدِيثٍ أَقْرَبَ بِهِ عَيْنَكَ؟
فَقَالَ: إِنْ أَقْرَزْتُ عَيْنِي أَقْرَزْتُ عَيْنَكَ.

قَالَ، فَقُلْتُ: حَدَّثَنِي وَالِدِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كُنَّا قُعُوداً عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَبْكِي، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ: مَا يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ؟ قَالَتْ: يَا أَبَهِ، ^(۱) خَرَجَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَمَا أَدْرِي أَيْنَ بَاتَا؟

فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ: يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمَا هُوَ أَلْطَفُ بِهِمَا مِنْكَ.

وَرَفَعَ النَّبِيُّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَا أَخْذَا بَرّاً أَوْ بَحْراً فَاحْفَظْهُمَا وَسَلِّمْهُمَا.

فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ مِنَ السَّمَاءِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَهُوَ يَقُولُ:

۱. در «امالی صدوق»، «یا أبت» ضبط است.

لَا تَحْزَنُ وَلَا تَغْتَمَّ لَهُمَا، فَإِنَّهُمَا فَاضِلَانِ فِي الدُّنْيَا فَاضِلَانِ فِي الْآخِرَةِ، وَأَبُوهُمَا أَفْضَلُ مِنْهُمَا، هُمَا نَائِمَانِ فِي حَظِيرَةِ بَنِي النَّجَّارِ وَقَدْ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِمَا مَلَكًا.
 قَالَ: فَقَامَ النَّبِيُّ فَرِحًا وَمَعَهُ أَصْحَابُهُ حَتَّى أَتَوْا حَظِيرَةَ بَنِي النَّجَّارِ، فَإِذَا هُمْ بِالْحَسَنِ مُعَانِقًا لِلْحُسَيْنِ عليه السلام وَإِذَا الْمَلِكُ الْمُوَكَّلُ بِهِمَا قَدْ افْتَرَشَ أَحَدَ جَنَاحَيْهِ تَحْتَهُمَا وَغَطَّاهُمَا بِالْآخِرِ.

قَالَ: فَمَكَثَ النَّبِيُّ عليه السلام يُقْبِلُهُمَا حَتَّى انْتَبَهَا، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَا حَمَلَ النَّبِيُّ عليه السلام الْحَسَنَ وَحَمَلَ جَبْرِئِيلُ الْحُسَيْنَ فَخَرَجَ مِنَ الْحَظِيرَةِ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَأُشْرَفَنَّكُمَا كَمَا شَرَفَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: نَاوِلْنِي أَحَدَ الصَّبِيِّينِ أَخَفِّفْ عَنْكَ.
 فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، نَعَمْ الْحَامِلَانِ وَنَعَمْ الرَّاكِبَانِ، وَأَبُوهُمَا أَفْضَلُ مِنْهُمَا.
 فَخَرَجَ مِنْهَا حَتَّى أَتَى بَابَ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا بِلَالُ، هَلُمَّ عَلَيَّ بِالنَّاسِ.
 فَنَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ فِي الْمَدِينَةِ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ النَّاسِ، أَلَا أَذْلُكُمُ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ جَدًّا وَجَدَّةً؟

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.
 قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ؛ فَإِنَّ جَدَّهُمَا مُحَمَّدٌ عليه السلام وَجَدَّتُهُمَا خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ.
 يَا مَعْشَرَ النَّاسِ، أَلَا أَذْلُكُمُ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ أَبَا وَأُمًّا؟
 فَقَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ؛ فَإِنَّ أَبَاهُمَا عَلِيٌّ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَأُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام.

يَا مَعْشَرَ النَّاسِ^(۱)، أَلَا أَذْكَكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ عَمَّا وَعَمَّةٌ؟
قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ؛ فَإِنَّ عَمَّهُمَا جَعَفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ
الْمَلَائِكَةِ، وَعَمَّتُهُمَا أُمُّ هَانِئٍ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ.

يَا مَعْشَرَ النَّاسِ، أَلَا أَذْكَكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ خَالًا وَخَالَهً؟
قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ؛ فَإِنَّ خَالَهُمَا الْقَاسِمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ، وَخَالَتُهُمَا زَيْنَبُ بِنْتُ
رَسُولِ اللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ: هَكَذَا يَحْشُرُنَا اللَّهُ.

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحَسَنَ فِي الْجَنَّةِ، وَالْحُسَيْنَ فِي الْجَنَّةِ، وَجَدَّهُمَا فِي
الْجَنَّةِ، وَجَدَّتَهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَأَبَاهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَأُمَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَعَمَّهُمَا فِي
الْجَنَّةِ، وَعَمَّتَهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَخَالَهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَخَالَتَهُمَا فِي الْجَنَّةِ.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَمَنْ يُبْغِضُهُمَا فِي النَّارِ.

قَالَ: فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ لِلشَّيْخِ، قَالَ: مَنْ أَنْتَ يَا فَتَى؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: أَعَرَبِيٌّ أَنْتَ أَمْ مَوْلَى؟

قُلْتُ: بَلْ عَرَبِيٌّ.

قَالَ: فَأَنْتَ تُحَدِّثُ بِهَذَا الْحَدِيثِ وَأَنْتَ فِي هَذَا الْكِسَاءِ، فَكَسَانِي خِلْعَتَهُ
وَحَمَلَنِي عَلَى بَعْلَتِهِ فِعْمَتُهُمَا بِمِائَةِ دِينَارٍ. فَقَالَ: يَا شَابُّ، أَقَرَّرْتَ عَيْنَيَّ، فَوَ اللَّهُ

۱. در «امالی صدوق»، «یا معاشر» ضبط است.

لَأُقِرَّنَ عَيْنَكَ وَلَا تُرْسِدَنَّكَ إِلَى شَابٍ يُقِرُّ عَيْنَكَ الْيَوْمَ.

قَالَ، فَقُلْتُ: أُرْسِدْنِي.

قَالَ: لِي أَخَوَانِ أَحَدُهُمَا إِمَامٌ وَالْآخَرُ مُؤَذِّنٌ؛ أَمَّا الْإِمَامُ فَإِنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مُنْذُ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، وَأَمَّا الْمُؤَذِّنُ فَإِنَّهُ يَبْغِضُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مُنْذُ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ.

قَالَ، قُلْتُ: أُرْسِدْنِي.

فَأَخَذَ بِيَدِي حَتَّى أَتَى بَابَ الْإِمَامِ، فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ قَدْ خَرَجَ إِلَيَّ، فَقَالَ: أَمَّا الْبَغْلَةُ وَالْكِسْوَةُ فَأَعْرِفُهُمَا، وَاللَّهِ مَا كَانَ فُلَانٌ يَحْمِلُكَ وَيَكْسُوكَ إِلَّا أَنَّكَ تُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَحَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ فِي فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ، فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كُنَّا قُعُوداً عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ تَبْكِي بُكَاءً شَدِيداً.

فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا يَبْكِيكَ يَا فَاطِمَةُ؟

قَالَتْ: يَا أَبَه، عَيَّرَنِي نِسَاءُ قُرَيْشٍ وَقُلْنَ أَنَّ أَبَاكَ زَوَّجَكَ مِنْ مُعْدِمٍ لَا مَالَ لَهُ.

قَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَبْكِينَ، فَوَاللَّهِ مَا زَوَّجْتُكَ حَتَّى زَوَّجَكَ اللَّهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ وَأَشْهَدُ بِذَلِكَ جِبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ.

وَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، فَاخْتَارَ مِنَ الْخَلَائِقِ أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ، فَاخْتَارَ مِنَ الْخَلَائِقِ عَلِيًّا فَزَوَّجَكَ إِيَّاهُ وَاتَّخَذَهُ وَصِيًّا.

فَعَلِمِي أَشْجَعَ النَّاسِ قَلْبًا، وَأَحْلَمَ النَّاسِ حِلْمًا، وَأَسْمَحَ النَّاسِ كَفًّا، وَأَقْدَمَ النَّاسِ سِلْمًا، وَأَعْلَمَ النَّاسِ عِلْمًا.

وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَاهُ وَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَسْمُهُمَا فِي التَّوْرَةِ شَبِيرَ وَشَبِيرٌ؛ لِكِرَامَتِهِمَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِينَ فَوَ اللَّهُ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُكْسَى أَبُوكَ حُلَّتَيْنِ وَعَلَيَّ حُلَّتَيْنِ، وَلَوْاءَ الْحَمْدِ بِيَدِي فَأَنَاوَلُهُ عَلِيًّا؛ لِكِرَامَتِهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِينَ، فَإِنِّي إِذَا دُعِيتُ إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ يَجِيءُ عَلِيٌّ مَعِيَ، وَإِذَا شَفَعَنِي اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - شَفَعَ عَلِيًّا مَعِيَ.

يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِينَ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادِي مُنَادٍ فِي أَهْوَالِ ذَلِكَ الْيَوْمِ: يَا مُحَمَّدُ، نِعْمَ الْجَدُّ جَدُّكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ، وَنِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

يَا فَاطِمَةُ، عَلِيٌّ يُعِينُنِي عَلَى مَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ، وَشِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَدًا فِي الْجَنَّةِ.

فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ قَالَ: يَا بُنَيَّ، مِمَّنْ أَنْتَ؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: أَعَرَبِيٌّ أَمْ مَوْلَى؟

قُلْتُ: بَلَّ عَرَبِيٌّ.

قَالَ: فَكَسَانِي ثَلَاثِينَ ثَوْبًا وَأَعْطَانِي عَشْرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ، ثُمَّ قَالَ: يَا شَابُّ قَدْ أَقْرَزْتَ عَيْنِي وَلِيَّ إِلَيْكَ حَاجَةٌ.

قُلْتُ: قُضِيَتْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ: فَإِذَا كَانَ غَدًا فَأَتِ مَسْجِدَ آلِ فُلَانٍ، كَيْمَا تَرَى أَخِي الْمُبْتَغِضَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: فَطَالَتْ عَلَيَّ تِلْكَ اللَّيْلَةُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُ الْمَسْجِدَ الَّذِي وَصَفَ لِي، فَقُمْتُ فِي الصَّفِّ فَإِذَا إِلَى جَانِبِي شَابُّ مُتَعَمِّمٌ، فَذَهَبَ لِيَرْكَعَ فَسَقَطَتْ عِمَامَتُهُ فَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ فَإِذَا رَأْسُهُ رَأْسُ خِنْزِيرٍ وَوَجْهُهُ وَجْهُ خِنْزِيرٍ، فَوَ اللَّهُ مَا عَلِمْتُ مَا

تَكَلَّمْتُ بِهِ فِي صَلَاتِي حَتَّى سَلَّمَ الْإِمَامُ، فَقُلْتُ: يَا وَيْحَكَ! مَا الَّذِي أَرَى بِكَ؟
فَبَكَى وَقَالَ لِي: انْظُرْ إِلَى هَذِهِ الدَّارِ، فَنَظَرْتُ، فَقَالَ لِي: ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ، فَقَالَ
لِي: كُنْتُ مُؤَدِّنًا لَالَ فُلَانٍ، كُلَّمَا أَصْبَحْتُ لَعَنْتُ عَلَيْهَا أَلْفَ مَرَّةٍ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ،
وَكُلَّمَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لَعَنْتُهُ أَرْبَعَةَ أَلْفِ مَرَّةٍ، فَخَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي فَأَتَيْتُ دَارِي
فَاتَّكَأْتُ عَلَى هَذَا الدُّكَانِ الَّذِي تَرَى، فَرَأَيْتُ فِي مَنْامِي كَأَنِّي بِالْجَنَّةِ وَفِيهَا
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَحِينِ، وَرَأَيْتُ كَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ يَمِينِهِ الْحَسَنُ وَعَنْ
يَسَارِهِ الْحُسَيْنُ، وَمَعَهُ كَأْسٌ. فَقَالَ: يَا حَسَنُ، اسْقِنِي، فَسَقَاهُ، ثُمَّ قَالَ: اسْقِ
الْجَمَاعَةَ، فَشَرِبُوا.

ثُمَّ رَأَيْتُهُ كَأَنَّهُ قَالَ: اسْقِ الْمُتَكَيِّ عَلَى هَذَا الدُّكَانِ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَدَّاهُ،
أَتَأْمُرُنِي أَنْ أَسْقِيَ هَذَا وَهُوَ يَلْعَنُ وَالِدِي فِي كُلِّ يَوْمٍ أَلْفَ مَرَّةٍ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ
وَقَدْ لَعَنَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَرْبَعَةَ أَلْفِ مَرَّةٍ.

فَأَتَانِي النَّبِيُّ فَقَالَ لِي: مَا لَكَ - عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ - تَلْعَنُ عَلِيًّا وَعَلِيٌّ مِنِّي، وَتَسْتَمُ عَلِيًّا
وَعَلِيٌّ مِنِّي؟

فَرَأَيْتُهُ كَأَنَّهُ تَفَلَّ فِي وَجْهِي وَضَرَبَنِي بِرِجْلِهِ، وَقَالَ: قُمْ غَيْرَ اللَّهِ مَا بِكَ مِنْ نِعْمَةٍ.
فَانْتَبَهْتُ مِنْ نَوْمِي فَإِذَا رَأْسِي رَأْسُ خَنْزِيرٍ وَوَجْهِي وَجْهُ خَنْزِيرٍ.
ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَهَذَا الْحَدِيثَانِ فِي يَدِكَ؟
فَقُلْتُ: لَا.

فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ، حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا
يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ.

قَالَ، قُلْتُ: الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: لَكَ الْأَمَانُ.

قُلْتُ: فَمَا تَقُولُ فِي قَاتِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

قَالَ: إِلَى النَّارِ وَفِي النَّارِ.

قُلْتُ: وَكَذَلِكَ مَنْ قَتَلَ وَلَدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى النَّارِ وَفِي النَّارِ.

قَالَ: الْمَلِكُ عَقِيمٌ يَا سُلَيْمَانُ، أَخْرُجْ فَحَدِّثْ بِمَا سَمِعْتَ؛ ^(۱)

أعمش می گوید: در دل شب، ابو جعفر دوانیقی سویم پیک فرستاد که نزدش بروم. در فکر فرو ماندم و با خود گفتم: امیر مؤمنان در این وقت [از شب] سویم مأمور نفرستاد مگر اینکه فضائل علی علیه السلام را از من بپرسد. بسا از این فضائل او را خبر دهم و مرا به قتل رساند.

می گوید: وصیتم را نوشتم و کفنم را پوشیدم و بر منصور درآمدم.

منصور گفت: نزدیکم بیا! نزدیک رفتم، نزدش عمرو بن عبید بود، چون او را دیدم، اندکی جانم آرام یافت و خوش حال شدم.

سپس منصور گفت: نزدیک تر بیا! به قدری نزدیکش رفتم که زانوهایم برهم مماس شد.

می گوید: منصور بوی حنوط (کافور) را در تنم دریافت، گفت: والله، راستش را بگو وگرنه دارت می زنم.

پرسیدم: ای امیر مؤمنان، خواسته ات چیست؟

گفت: چه شد که خود را حنوط کردی؟

گفتم: فرستاده ات در دل شب به خانه ام آمد که تو را اجابت کنم، با خود گفتم:

۱. الامالی: ۴۳۵ - ۴۴۱، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۳۷: ۸۸ - ۹۳، حدیث ۵۵.

شاید امیر مؤمنان در این ساعت مرا احضار کرد تا از فضائل علی علیه السلام از من بپرسد، و بسا اگر او را به فضائل علی خبر دهم مرا بکشد، از این رو، وصیتم را نوشتم و کفنم را پوشیدم.

منصور - که لم داده بود - راست نشست و گفت: هیچ حرکت و نیرویی جز به مدد خدا نیست. ای سلیمان، تو را به خدا سوگند، چند حدیث در فضائل علی علیه السلام روایت می‌کنی؟

گفتم: ای امیر مؤمنان، اندکی است!

پرسید: چقدر؟

گفتم: ده هزار حدیث و بیش از آن.

گفت: ای سلیمان، والله، به خدا سوگند، حدیثی را در فضائل علی برایت روایت می‌کنم که هر حدیثی را که شنیدی یادت رود.

گفتم: ای امیر مؤمنان، برایم حدیث کن.

گفت: آری، از دست بنی امیه متواری بودم و در شهرها می‌گشتم و با نقل فضائل علی علیه السلام نزد مردم تقرب می‌جستم، آنان مرا غذا می‌دادند و زاد و توشه ارزانی‌ام می‌داشتند تا اینکه به سرزمین شام درآمدم و جز عبای کهنه‌ای چیزی بر تن نداشتم. صدای اقامه را شنیدم و با شکم گرسنه داخل مسجد شدم تا نماز گزارم و در نظر داشتم با مردم در میان نهم که به شامی مرا مهمان کنند.

چون امام سلام داد، دو کودک به مسجد درآمدند، امام به آن دو توجه کرد و

گفت: آفرین به شما و مرحبا بر آن دو که شما همنام آنها باشید!

در کنارم جوانی بود، پرسیدم: ای جوان، این دو کودک چه نسبتی با شیخ

دارند؟

وی پاسخ داد: وی جدّ این دو کودک است و در این شهر هیچ کس جز این شیخ علی علیه السلام را دوست نمی دارد. به همین خاطر، یکی را «حسن» و دیگری را «حسین» نامید.

شادمان برخاستم و به آن شیخ گفتم: می خواهی حدیثی را نقل کنم که چشمت را روشن سازد؟

شیخ گفت: اگر چشمم را روشن سازی، چشمت را روشن می سازم. گفتم: پدرم از پدرش از جدّش روایت کرد، گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که فاطمه علیها السلام گریان آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای فاطمه، چه چیز آشکت را درآورد؟ فاطمه علیها السلام فرمود: ای پدر، حسن و حسین از خانه خارج شدند، نمی دانم شب را کجا گذراندند!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه، گریه مکن! خدایی که آن دو را آفرید، از تو به آن دو مهربان تر است!

پیامبر دستش را سوی آسمان برافراشت و فرمود: بارالها، اگر حسن و حسین در خشکی یا در دریایند، حفظشان کن و به سلامت دار.

جبرئیل از آسمان فرود آمد و گفت: ای محمد، خدا تو را سلام می رساند و می فرماید: اندوهگین مباش و برای آن دو غم مخور، آن دو در دنیا و آخرت، برترین اند و پدرشان از آن دو برتر است. آن دو در حصار بنی نجّار خوابیده اند و خدا فرشته ای را بر آن دو گماشت.

پیامبر شادمان برخاست [و به راه افتاد] و اصحاب همراهش بودند تا اینکه به حفاظ بنی نجّار رسید، ناگهان دید که حسن علیه السلام، حسین علیه السلام را در آغوش دارد و

فرشته گماشته بر آن دو، یک بالش را زیر پای آن دو پهن کرده و با بال دیگر آن دو را پوشانده است.

پیامبر ﷺ درنگ ورزید، آن دو را می‌بوسید تا اینکه از خواب برخاستند. چون بیدار شدند، پیامبر ﷺ حسن را بر دوش گرفت و جبرئیل حسین را برداشت. پیامبر ﷺ از آنجا بیرون آمد در حالی که می‌فرمود: به خدا سوگند، شما را گرمی می‌دارم؛ چنان که خدای عزوجل شما را شرافت بخشید.

ابوبکر گفت: یکی از دو کودک را به من ده تا بارت را سبک سازم. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر، چه خوب بار و سواری‌اند این دو! و پدرشان از آنها برتر است.

پیامبر ﷺ حرکت کرد تا اینکه به در مسجد رسید، فرمود: ای بلال، مردم را نزد صدای بزن.

منادی پیامبر در مدینه ندا داد، مردم در مسجد گرد آمدند، پیامبر روی دو پا بلند شد و فرمود: ای مردم، آیا شما را به دو نفری که بهترین پدر بزرگ و مادر بزرگ را دارند، رهنمون نشوم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا.

فرمود: آن دو، حسن و حسین‌اند؛ جدشان محمد ﷺ و مادر بزرگشان، خدیجه (دختر خُوَیْلِد) است.

ای مردم، آیا شما را بر دو نفری که بهترین پدر و مادر را دارند، دلالت نکنم؟ گفتند: چرا، ای رسول خدا.

فرمود: آن دو، حسن و حسین‌اند؛ پدرشان علی ﷺ است - که خدا و رسولش

را دوست می‌دارد و خدا و رسول او را دوست می‌دارند - و مادرشان فاطمه، دختر رسول خداست.

ای مردم، آیا شما را به دو نفری که بهترین عمو و عمّه را دارند، راهنمایی نکنم؟

گفتند: بله، ای رسول خدا.

فرمود: آن دو، حسن و حسین‌اند؛ عمویشان، جعفر بن ابی طالب است که در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند و عمّه‌شان، اُمّ هانی (دختر ابوطالب) می‌باشد.

ای مردم، آیا شما را به دو نفری که بهترین دایی و خاله را دارند، رهنمون نشوم؟

گفتند: آری، ای رسول خدا.

فرمود: آن دو، حسن و حسین‌اند، دایی‌شان قاسم (فرزند رسول خدا) و خاله‌شان زینب (دختر رسول خدا) است.

سپس پیامبر ﷺ با دست اشاره کرد که: ^(۱) این چنین خدا ما را محشور می‌سازد.

سپس فرمود: خدایا خود می‌دانی که حسن و حسین و پدر بزرگ آنان و مادر

۱. این عبارت، ترجمه «ثُمَّ قَالَ بِئِدْه» است. ابن اثیر در «النهاية ۴: ۱۲۴» می‌نگارد: «قَالَ بِئِدْه» یعنی «أَخَذَ» (با دست گرفت)، «قَالَ بِرَجْلِهِ» یعنی پا نهاد و راه رفت ... «قَالَ بِالْمَاءِ عَلَى يَدِهِ» یعنی «قلب» (روی دستش آب ریخت) «قَالَ بِثَوْبِهِ» یعنی جامه‌اش را برافراشت و بالا آورد. همه اینها از باب مجاز و توسعه است.

و گفته‌اند: «قال» به معنای روی آورد، گروید، آسایید، زد، چیره شد و غیر آن می‌باشد. ذکر «قول» به این معانی - در حدیث - بارها آمده است.

بزرگ آنان و پدر و مادر آنان و عمو و عمّه و خاله و دائی آنان همه در بهشت اند.
آن گاه فرمود: پروردگارا، می دانی که هر که آن دو را دوست بدارد، در بهشت
است و هر که با آن دو دشمنی ورزد، به دوزخ می رود.

چون این سخن را گفتم، آن شیخ پرسید: ای جوانمرد، کیستی؟
گفتم: از اهل کوفه ام.

پرسید: عربی یا از موالیانی؟
گفتم: عربم.

گفت: این حدیث را نقل می کنی و در این عباى کهنه ای؟! مرا با خلعتش
پوشاند و بر استر خودش سوار کرد که آن را به ۱۰۰ دینار فروختم. سپس گفت:
ای جوان، دیده ام را روشن ساختی، چشمت را روشن می سازم و امروز تو را به
جوانی رهنمون می سازم که دیده ات را روشن سازد.
گفتم: راهنمایی ام کن.

گفت: دو برادر دارم که یکی امام [جماعت] و دیگری مؤذن است. آن که امام
است، از زمانی که زاییده شد [و خود را شناخت] علی علیه السلام را دوست می دارد و
آن که مؤذن است، از وقتی که از شکم مادر بیرون آمد [و خود را شناخت] با علی
دشمنی می ورزد.

گفتم: راهنمایی ام کن.

آن شیخ دستم را گرفت تا اینکه به در خانه [برادرش که] امام [جماعت بود]
در آورد، ناگهان مردی را دیدم که سویم آمد و گفت: استر و جامه را می شناسم،
والله، فلانی تو را بر استر نشاناند و این جامه را به تو نپوشاند مگر بدان خاطر که

خدا و رسول را دوست می داری، حدیثی در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام برایم نقل کن.

گفتم: به من خبر داد پدرم از پدرش از جدش که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگهان فاطمه آمد و به شدت می گریست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای فاطمه، چه چیز تو را به گریه انداخت؟
فاطمه علیها السلام فرمود: ای پدر، زنان قریش سرزنش می کنند و می گویند: پدرت تو را به ناداری داد که مالی ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گریه مکن! والله تو را به او تزویج نکردم تا اینکه خدا - از بالای عرش - تو را به عقد وی درآورد و جبرئیل و میکائیل را بدان شاهد گرفت.
خدای عز و جل بر اهل دنیا نظر انداخت و از میان خلایق، پدرت را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، آن گاه بار دوم نظر انداخت و از میان خلایق، علی را برگزید و تو را به همسری او درآورد و او را وصی ساخت.

علی دلاورترین و بردبارترین مردمان است، دستش از همه بخشنده تراست و پیش از همه اسلام آورد و داناترین مردم می باشد.

حسن و حسین - دو فرزند علی - آقای جوانان اهل بهشت اند و به سبب کرامتشان نزد خدای عز و جل «شَبَّار» و «شَبِیر» نام دارند.

ای فاطمه، گریه نکن! به خدا سوگند، روز قیامت که برسد، پدرت را دو جامه بپوشانند و علی را دو جامه بر تن کنند و لوای حمد در دست من باشد، به خاطر کرامت علی نزد خدای عز و جل آن پرچم را به دست علی می دهم.

ای فاطمه، گریه مکن! هنگامی که سوی پروردگار عالمیان فرا خواندم، علی

همراه می‌آید، و آن گاه که خدای عز و جل شفیع گرداند، علی را با من شفیع می‌سازد.

ای فاطمه، گریه نکن! هرگاه روز قیامت فرا رسد، منادی در هول و هراس آن روز صدا می‌زند: ای محمد، چه خوب جدی است، جدت ابراهیم، خلیل الرحمن؛ و چه خوب برادری است، برادرت علی بن ابی طالب. ای فاطمه، علی مرا بر کلیدهای بهشت یاری می‌رساند و شیعانش فردای قیامت، در بهشت رستگارند.

چون این فضیلت را بیان داشتم، پرسید: ای فرزندم، تو که ای؟
گفتم: اهل کوفه‌ام.

پرسید: از عربی یا از موالیان [عجم]؟
گفتم: عربم.

وی، سی جامه مرا پوشاند و ده هزار درهم ارزانی‌ام داشت، سپس گفت: ای جوان، دیده‌ام را روشن ساختی، حاجتی به تو دارم.
گفتم: اگر خدا بخواهد، برآورده می‌شود.
گفت: فردا به مسجد آل فلانی بیا تا برادرم را که دشمن علی است، نشانت دهم.

منصور گفت: آن شب بر من دراز گذشت. به صبح که درآمدم، به مسجدی که برایم وصف کرد، رفتم، چون به صف [نماز] ایستادم، ناگهان در کنارم جوان عمامه به سری دیدم که خواست به رکوع رود و در این هنگام عمامه‌اش افتاد، به صورتش نگریستم، سر و صورتش، سر و صورتِ خوک بود. والله، نفهمیدم در

نمازم چه خواندم تا اینکه امام سلام داد. پرسیدم: وای بر تو! چه سیمایی است که در تو می بینم؟

آن جوان گریست و گفت: به این خانه نگاه کن! به آنجا نگریستم. گفت: داخل شود، وارد آن خانه شدم. گفت: من مؤذن آل فلانی بودم، هر وقت صبح فرا می رسید، میان اذان و اقامه، هزار بار علی را لعن می کردم و در روز جمعه چهار هزار بار این کار را انجام می دادم. [روزی] از منزل بیرون آمدم و بر این دگه - که می بینی - تکیه دادم [خوابم برد] خواب دیدم که گویا در بهشتم و در آنجا رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام شادمان اند. حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ آن حضرت قرار داشت و در دستش جامی بود، فرمود: ای حسن، مرا آب بنوشان. حسن آن حضرت را سیراب ساخت. فرمود: این جماعت را آب بیاشامان، آنان آب نوشیدند.

سپس دیدم که گویا فرمود: به این شخص که بر این دگه تکیه داده است، آب بده. حسن علیه السلام فرمود: ای جدّم، از من می خواهی که به این شخص آب دهم، در حالی که وی هر روز - بین اذان و اقامه - هزار بار پدرم را لعنت می کند و امروز چهار هزار بار او را لعنت فرستاد!

پیامبر پیشم آمد و فرمود: لعنت خدا بر تو باد! چرا علی را لعنت می کنی و ناسزا می گویی؟! علی از [نور و از طینت] من است.

پیامبر را دیدم که گویا به صورتم تُف انداخت و با پایش مرا لگد زد و فرمود: برخیز، خدا نعمتی را که به تو داد، دگرگون ساخت.

از خواب بیدار شدم، ناگهان دیدم سر و رویم، سر و روی خوک است.

سپس ابو جعفر، امیرمؤمنان از من پرسید: آیا این دو حدیث را در دست داری؟

گفتم: نه.

گفت: ای سلیمان، حُبِّ علی ایمان و دشمنی با او نفاق است. والله، جز مؤمن او را دوست نمی‌دارد و جز منافق با او دشمنی نمی‌ورزد.

گفتم: ای امیرمؤمنان، امانم ده.

گفت: تو در امانی.

گفتم: دربارهٔ قاتل حسین علیه السلام چه می‌گویی؟

گفت: سوی دوزخ روان است و در آتش می‌افتد.

گفتم: و همچنین هرکس فرزندی را که از نسل رسول خداست، بکشد، سوی جهنم در حرکت است و به دوزخ می‌رود.

منصور گفت: پادشاهی نازاست! ای سلیمان، برو و آنچه را شنیدی حدیث کن!

تحقیقی دربارهٔ اَعْمَش معروف

و

سخنی که میان او و ابوحنیفه جریان یافت

می‌گویم: این حدیث اَعْمَش، از احادیث مشهوری است که شیعه و سنی آن را روایت کرده‌اند و ما به یک طریق بسنده کردیم.^(۱)

و این اَعْمَش، از اصحاب امام صادق علیه السلام و نامش «سلیمان بن مهران» است.

۱. بنگرید به، روضة الواعظین ۱: ۱۲۰ - ۱۲۴؛ بشارة المصطفی: ۱۱۴ - ۱۱۷؛ مدینة المعاجز ۳: ۲۷۶ - ۲۸۷، حدیث ۸۹۴. شرح احقاق الحق ۱۵: ۳۳۲ - ۳۳۵.

وی شخصی بزرگ و گرامی نزد مردم بود و از روایاتش (به ویژه حدیثی که در جزء سوم از قسم اول این کتاب، حدیث ۲۴ آوردیم) به دست می‌آید که وی از افراد راسخ در مذهب تشیع به شمار می‌آمد؛ چنان که اهل سنت - چه رسد به شیعه و خواص - بدان تصریح دارند.

اینکه بعضی از اصحاب متقدم ما او را سنی پنداشته‌اند، توهّم ضعیفی است. آری، وی از افراد مقبول نزد اهل سنت است و او را ثنای فراوان گفته‌اند، لیکن این کار بر سنی بودنش دلالت ندارد.

[دو لطیفه]

أعمش با ابو حنیفه محاوره‌ای دارد که بیان آن در اینجا خالی از لطف نیست و آن این است که:

روزی ابو حنیفه به أعمش برخورد و گفت:

ای ابو محمد، از تو این حدیث به من رسید که روایت می‌کنی «خدا هرگاه نعمتی را از بنده‌ای گرفت، نعمت دیگری را جایگزین آن می‌سازد».

أعمش گفت: آری.

ابو حنیفه پرسید: خدا عوض اینکه دو چشمش را ستاند، به تو چه داد؟

أعمش گفت: این نعمت که دیوی مثل تو را نبینم.^(۱)

این محاوره، از گفت و گوها و مطایبات لطیف است و کمتر از مطایبه‌ای

۱. براهین الحج للفقهاء والحجج ۱: ۱۶۴.

نیست که میان ابو حنیفه و ابو جعفر آخول (مؤمن طاق) روی داد.

و آن مطایبه (و شوخی) این است که:

چون امام صادق علیه السلام درگذشت، ابو حنیفه، به مؤمن طاق برخورد و

گفت: امامت مُرد!

مؤمن طاق گفت: آری، اما امام تو از کسانی است که تا روز وقت

معلوم (قیامت) مهلت داده شد [یعنی امام تو شیطان است ^(۱)]. ^(۲)

حدیث (۸۳)

خبر مروان و بیرون آمدن دستی از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

المسائل القطیفیه، اثر شیخ امجد علام، شیخ احمد بن زین الدین احسانی رحمته الله.

با حذف اسناد، از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که گفت:

إِنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ - فِي خِلَافَتِهِ - صَعِدَ مِنْبَرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَخَطَبَ وَسَبَّ عَلِيًّا علیه السلام.

فَخَرَجَتْ مِنَ الْقَبْرِ الشَّرِيفِ يَدٌ، كُلُّ مَنْ حَضَرَ عَرَفَ أَنَّهَا يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله
مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا: ﴿ أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ﴾! ^(۳)

هُوَ وَاللَّهِ - عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ.

ثُمَّ عَدَّ بِيَدِهِ ثَلَاثًا وَعِشْرِينَ؛ فَمَا لَبِثَ مَرْوَانُ إِلَّا ثَلَاثًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً ثُمَّ مَاتَ؛ ^(۴)

۱. اشاره به آیات ۳۲ تا ۳۸ سوره حجر و آیات مشابه آنها.

۲. مناقب آل ابی طالب ۴: ۲۷۷؛ رجال کشی ۲: ۴۲۶؛ بحار الأنوار ۴۷: ۴۰۵، حدیث ۸.

۳. سوره كهف (۱۸) آیه ۳۷.

۴. المناقب (علوی): ۸۶، حدیث ۱۵ (با اندکی اختلاف).

جابر می گوید: مروان بن حکم - در زمان خلافتش - بر منبر رسول خدا ﷺ بالا رفت و خطبه خواند و علی را دشنام داد.

از قبر شریف پیامبر، دستی بیرون آمد (که همه حاضران شناختند که دست رسول خداست) بر آن نوشته شده بود: ای دشمن خدا: «آیا به کسی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و آن گاه به صورت انسانی راست وریس ساخت، کفر ورزیدی؟!»

والله، او علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین و سید اوصیاست. پس از آن، با دستش ۲۳ بار شمرد. در پی این کار، مروان جز ۲۳ شب زنده نماند و مُرد.

حدیث (۸۴)

حدیث غسل دادن سلمان

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمۃ اللہ علیہ.

حبیب بن حسن عتکی، از جابر انصاری روایت می کند که گفت:
صَلَّى بِنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام صَلَاةَ الصُّبْحِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَعْظَمَ
اللَّهُ أَجْرَكُمْ فِي أَخِيكُمْ سَلْمَانَ.
فَقَالُوا فِي ذَلِكَ.

فَلَبَسَ عِمَامَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدُرَاعَتَهُ، وَأَخَذَ قِضْبِيَهُ وَسَيْفَهُ، وَرَكِبَ عَلَى
الْعُضْبَاءِ، وَقَالَ لِقَنْبَرٍ: عُدَّ عَشْرًا.

قَالَ: فَفَعَلْتُ، فَإِذَا نَحْنُ عَلَى بَابِ سَلْمَانَ.

قَالَ زَادَانُ: فَلَمَّا أَدْرَكْتُ سَلْمَانَ الْوَفَاةَ قُلْتُ لَهُ: مَنْ الْمُغْسَلُ لَكَ؟

قَالَ: مَنْ غَسَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.
 فَقُلْتُ: إِنَّكَ بِالْمَدَائِنِ وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ!
 فَقَالَ: يَا زَادَانُ، إِذَا شَدَدْتَ لَحِيَّيَ^(۱) تَسْمَعُ الْوَجْبَةَ.
 فَلَمَّا شَدَدْتُ لَحِيَّيْهِ^(۲) سَمِعْتُ الْوَجْبَةَ وَأَدْرَكْتُ الْبَابَ فَإِذَا أَنَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ،
 فَقَالَ: يَا زَادَانُ قَضَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَلَمَانُ؟
 قُلْتُ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي.
 فَدَخَلَ وَكَشَفَ الرِّدَاءَ عَنْ وَجْهِهِ، فَتَبَسَّمَ سَلَمَانُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ.
 فَقَالَ لَهُ: مَرْحَبًا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِذَا لَقِيتَ رَسُولَ اللَّهِ فَقُلْ لَهُ مَا مَرَّ عَلَى أَخِيكَ مِنْ
 قَوْمِكَ.
 ثُمَّ أَخَذَ فِي تَجْهِيزِهِ، فَلَمَّا صَلَّى عَلَيْهِ كُنَّا نَسْمَعُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَكْبِيرًا
 شَدِيدًا وَكُنْتُ رَأَيْتُ مَعَهُ رَجُلَيْنِ.
 فَقَالَ: أَحَدُهُمَا جَعْفَرُ أَخِي، وَالْآخَرُ الْخَضِرُ ﷺ، وَمَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سَبْعُونَ
 صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فِي كُلِّ صَفٍّ أَلْفٌ أَلْفِ مَلَكٍ؛^(۳)
 جابر می گوید: امیرالمؤمنین ﷺ نماز صبح را با ما خواند، سپس رو به ما کرد
 و فرمود: ای جماعت، خدا اجر شما را در مصیبت برادران سلمان بزرگ سازد!
 مردم در این باره به گفت و گو پرداختند.
 امام ﷺ عمامه رسول خدا ﷺ و عبای آن حضرت را پوشید، عصا و شمشیر

۱. در «مناقب آل ابی طالب» (نسخه نور ۳/۵) و در «مدینه المعاجز»، «لِحَيَّتِي» ضبط است.

۲. در «مناقب آل ابی طالب»، «لِحَيَّتُهُ» ضبط است.

۳. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۰۱؛ بحار الأنوار ۲۲: ۳۷۲-۳۷۳، حدیث ۱۰؛ مدینه المعاجز ۲: ۴۱۸-۴۱۹، حدیث ۶۴۷.

او را گرفت و بر «عصبا» سوار شد و به قنبر گفت: تا ده بشمار.

قنبر می‌گوید: این کار را کردم، ناگهان دیدم بر در خانهٔ سلمانیم.

زاذان گفت: چون وفات سلمان رسید، پرسیدم: تو را که غسل می‌دهد؟

سلمان گفت: آن که رسول خدا ﷺ را غسل داد.

گفتم: تو در مدائنی و او در مدینه است!

سلمان گفت: ای زاذان، هرگاه [مُردم و] چانه‌ام را بستی، صدایی را می‌شنوی.

چون [سلمان درگذشت و] چانه‌اش را بستم، صدایی راشنیدم و به دم در آمدم، ناگهان به امیرالمؤمنین علیه السلام برخوردم، پرسید: ای زاذان، ابو عبدالله سلمان از دنیا رفت؟

گفتم: آری از سرورم.

امیرالمؤمنین علیه السلام وارد خانه شد و ردا را از روی سلمان کنار زد، سلمان به آن حضرت تبسم کرد.

امام علیه السلام فرمود: مرحبا بر تو ای ابو عبدالله، هرگاه رسول خدا را دیدار کردی، به او بگو قومت بر سر برادرت چه آوردند.

سپس امام علیه السلام به تجهیز (غسل، کفن) سلمان پرداخت. چون بر او نماز خواند، از امیرالمؤمنین علیه السلام تکبیر شدیدی را می‌شنیدیم و با آن حضرت دو شخص را دیدم [پرسیدم این دو، کیانند؟].

امام علیه السلام فرمود: یکی شان جعفر، برادرم و دیگر خضر علیه السلام است و با هریک از آن دو هفتاد صف از ملائکه‌اند که در هر صفی یک میلیون فرشته هست.

تحقیقی درباره هم سنخ بودن سلمان با انبیا

مصنّف این کتاب، می‌گوید: این حدیث سلمان، از اخباری است که سنی و شیعه بر روایت آن متفق‌اند و [این خبر] به دست می‌دهد که سلمان از اوصیایی می‌باشد که از سنخ انبیایند.

با این تقریب که امیرالمؤمنین علیه السلام از مسافتی دور برای آنکه او را غسل دهد و کفن کند و بر او نماز گزارد، آمد.

زیرا ثابت است که معصوم را جز معصوم غسل نمی‌دهد، و گرنه گروه زیادی از بزرگان صحابه در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام درگذشتند و آن حضرت، به نفس شریف خویش هیچ یک از آنها را غسل نداد و تجهیز نکرد، چه رسد به اینکه با طيّ الأرض سوی آنها ره سپارد.

در این سخن سلمان که در پاسخ زاذان - که پرسید چه کسی تو را غسل می‌دهد - گفت: «مَنْ غَسَلَ رَسُولَ اللَّهِ» (همو که رسول خدا را غسل داد) اشاره‌ای لطیف بدین معناست؛ آن که ژرف‌نگر است و در دقایق کلمات دستی دارد، بدان پی می‌برد.

هرکس مزایای سلمان را (رضوان خدا بر او باد) پی جوید و اخبار و آثاری را که در حقّ اوست دریابد، این مطلب - به هیچ وجه - بعید به نظر نمی‌رسد، بلکه اگر قطع نیابد، نزدش احتمالات راجحی هست.

از چیزهایی که این احتمال را محقق می‌سازد، روایتی است که کُلینی در کافی - به سندش - از مَسْعُودِ بْنِ صَدَقَه، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، می‌گوید:

ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.
 فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ - وَلَقَدْ آخَى
 رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَيْنَهُمَا - فَمَا ظَنُّكَ بِسَائِرِ الْخَلْقِ؟
 إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ
 مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.
 قَالَ: وَإِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ امْرُؤٌ مِّنَ أَهْلِ الْبَيْتِ فَلِذَلِكَ
 نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ؛ ^(۱)

مسعدة بن صدقه می گوید: روزی نزد علی بن الحسین عليه السلام تقیه را
 یادآور شد.

آن حضرت فرمود: والله، اگر ابوذر می دانست در قلب سلمان چه
 می گذرد، او را می کشت (در حالی که رسول خدا صلى الله عليه وآله میان آن دو
 عقد برادری بست) به سایر خلق چه گمان می بری؟!

همانا علم علما [امامان عليهم السلام] صعب و مستصعب است، آن را
 تحمل نمی کند مگر پیامبر مرسل یا فرشته ای مقرب یا بنده ای که
 خدا قلبش را برای ایمان آزمود.

سلمان بدان خاطر که از ما خاندان است، از علما شد و از این رو او
 را به علما نسبت دادم.

امام عليه السلام - در این روایت - سلمان را از سنخ علما قرار می دهد (نه علم آموزان)
 و علتش را با این سخن بیان می دارد که: «سلمان از ما اهل بیت است».

۱. الکافی ۱: ۴۰۱، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲۲: ۳۴۳، حدیث ۵۳.

مقصود از این سخن، آشکار کردن خصوصیتی برای سلمان نسبت به دیگر خلق است.

این سخن امام علیه السلام در حدّ این سخن آنان علیهم السلام که دربارهٔ عموم شیعه بیان می‌دارند که «شیعیان از آنهایند» نیست وگرنه برای سلمان خصوصیتی در این فرمایش نبود؛ چراکه ابوذر نیز - به معنای دوم - از آنان علیهم السلام است (این را نیک بفهم).

آری، بسا کسی که در حقایق الهی ژرف‌اندیشی ندارد، توهم کند که مراد از این سخن که «سلمان از ماست» این است که سلمان از سنخ طینت حقایق آنها و ذوات آنها می‌باشد.

این نگرش، غلط و مردود است؛ زیرا طینت محمد صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت (چهارده معصوم علیهم السلام) به دلالت اخبار صحیح، طینت ویژه‌اند که ما عداى آنها (حتّی طینت سایر انبیا و رسولان) از آن بهره‌ای ندارند.

مراد از اینکه «سلمان از آنهاست» این است که سلمان در صفتِ طینتی است که آن طینت، طینتِ سایر انبیا و اوصیای ایشان علیهم السلام می‌باشد.

زیرا ائمه علیهم السلام در مقام تنزّل در این طینت مشارکت دارند. این طینت از شعاع طینتِ اصلی آنها - در مرتبهٔ نخست نزولشان - می‌باشد (این را دریاب و نیک بیندیش).

اگر ترس خروج از موضوع کتاب نبود، در استوار سازی این معنا (اینکه سلمان از سنخ انبیا علیهم السلام است) مطالبی را می‌آوردیم که تشنه را سیراب سازد. خلاصه، جلالت شأن سلمان فراتر از آن است که دون مایگان پیرامونش و زوز کنند.

حدیث طرفہ ای در فضل سلمان

دوست دارم [در اینجا] حدیث لطیفی را نقل کنم که از بعضی از مقامات بلند سلمان پرده برمی دارد و نیز این حدیث، در شمار فضایل اهل بیت علیہ السلام در می آید؛ زیرا جلالتِ تابع، شکوه و بزرگی متبوع را می نمایاند.

آن حدیث این است که از والدِ علاممِ خودم علیہ السلام شنیدم که از یکی از ائمه علیہ السلام (که اکنون نامش را به یاد نمی آورم) روایت می کرد که:

إِنَّ جَبْرِئِيلَ نَاجَى اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَقَالَ: إِلَهِي، أُرِيدُ أَنْ أَبْلُغَ مَتْنِي جَنَّتِكَ.

فَقَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: إِنَّكَ لَنْ تَقْدِرَ عَلَى ذَلِكَ.

فَرَجَعَ فِي الْمَسْأَلَةِ.

فَأَعَانَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِثَلَاثِينَ أَلْفَ جَنَاحٍ، يَقْطَعُ فِي كُلِّ لَحْظَةٍ بِكُلِّ جَنَاحٍ مَسِيرَةَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ.

فَطَارَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَتَفِدَتْ قُوَّتُهُ، فَاسْتَعَانَهُ ثَانِيَةً، فَأَعَانَهُ بِضِعْفِ الْأُولَى مِنَ الْأَجْنَحَةِ، كُلُّ جَنَاحٍ مِثْلَ الْأُولَى فِي الْقُوَّةِ.

فَطَارَ سِتِّينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَتَفِدَتْ قُوَّتُهُ، فَاسْتَعَانَهُ ثَالِثَةً، فَأَعَانَهُ اللَّهُ بِضِعْفِ الثَّانِيَةِ مِنَ الْأَجْنَحَةِ، كُلُّ جَنَاحٍ مِثْلَ سَابِقِهِ فِي الْقُوَّةِ.

فَطَارَ مِائَةً أَلْفٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَإِذَا بِنُورٍ قَدْ ضَرَبَ عَيْنَيْهِ فَوَقَعَ مِنْ بَرِيقِهِ عَلَى الْأَرْضِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَإِذَا هُوَ بِحُورِيَّةٍ قَدْ أَطْلَعَتْ رَأْسَهَا مِنْ قَصْرِهَا تَنْظُرُ إِلَيْهِ وَهِيَ تَبْتَسِمُ وَذَلِكَ النُّورُ يَلْمَعُ مِنْ ثَغْرِهَا.

فَقَالَتْ لَهُ الْخُورِيَّةُ: مَا شَأْنُكَ يَا جَبْرِئِيلُ؟

قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَبْلُغَ مُنْتَهَى الْجَنَّةِ.

فَقَالَتْ: مُنْذُ كَمْ أَنْتَ فِي السَّيْرِ؟

قَالَ: مُنْذُ كَذَا وَكَذَا.

فَقَالَتْ: لَقَدْ رُمْتَ مُحَالًا يَا جَبْرِئِيلُ!

قَالَ: وَلِمَ ذَلِكَ؟

قَالَتْ: إِنِّي خُورِيَّةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ خُورِ الْجَنَّةِ الَّتِي لَا يُحْصِي عَدَدَهَا إِلَّا اللَّهُ، وَأَنْتَ لَمْ تَطُرْ هَذِهِ الْمُدَّةَ إِلَّا فِي مُلْكِي، وَالْآنَ قَدْ بَلَغْتَ وَسَطَهُ!

فَقَالَ لَهَا جَبْرِئِيلُ: مَنْ أَنْتِ وَمَا اسْمُكَ؟

قَالَتْ: أَنَا جَارِيَّةٌ مِنْ جَوَارِي سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، وَاسْمِي سَلْمَى.

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ جَبْرِئِيلُ ذَلِكَ تَنَبَّهَ وَاعْتَذَرَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَمَّا رَامَ وَرَجَعَ إِلَى مَقَامِهِ؛^(۱)

جبرئیل با خدای عزوجل مناجات کرد و گفت: الهی، می‌خواهم به
منت‌های بهشت برسم.

خدای متعال فرمود: هرگز توان این کار را نداری.

جبرئیل بار دیگر این درخواست را تکرار نمود.

خدای متعال با سی هزار بال او را یاری رساند که با هر بالی در هر
لحظه، مسیر میان مشرق و مغرب را می‌پیمود.

جبرئیل سی هزار سال پرواز کرد و نیرویش پایان یافت و بار دوم از

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

خدا کمک خواست. خدا با دو برابر بال‌های مرتبه نخست او را یاری رساند که هر بالی همان توان مرتبه اول را داشت. جبرئیل شصت هزار سال پرید و قوتش تمام شد، بار سوم کمک خواست، خدا با دو برابر بال‌های مرتبه دوم او را مدد کرد که هر بالی مانند مرتبه پیشین قوت داشت.

جبرئیل صد و بیست هزار سال پرواز کرد، ناگهان به نوری برخورد که چشمانش را زد و از تابش آن بر زمین افتاد، در این هنگام، حوریه‌ای را دید که سرش را از قصرش بیرون آورده است و او را می‌نگرد و تبسم می‌کند و آن نور از دندان‌های پیشین (یا از دهان) او می‌درخشد.

حوریه پرسید: ای جبرئیل، چه می‌خواهی؟
جبرئیل گفت: می‌خواهم به انتهای بهشت دست یابم.
حوریه پرسید: از چه زمانی در حرکتی؟
جبرئیل گفت: از فلان و فلان وقت.
حوریه گفت: ای جبرئیل امر محالی را قصد کردی!

جبرئیل پرسید: برای چه؟
حوریه گفت: من یکی از حوریه‌های بهشتم که شمار آنها را جز خدا نمی‌داند و تو در این مدت دراز جز در ملک من نپریدی و اکنون در وسط آنی!

جبرئیل پرسید: تو که‌ای؟ نامت چیست؟

حوریه گفت: من یکی از کنیزان سلمان فارسی‌ام، نامم «سَلْمی» است.

چون جبرئیل این را شنید، متنبه شد و به خود آمد و در درگاه خدای متعال از آنچه در سر داشت، عذر خواست و به جایگاه خویش بازگشت.

کلام یک زن با ابن جوزی، آن‌گاه که گفت: پیش از آنکه مرا

از دست دهید، از من پرسید

باری، در این مقام حکایت لطیفی است که بجاست برای تازه‌جانی ناظران آن را بیاوریم و آن این است که:

ابوالفرج بن جوزی، ^(۱) روزی بر منبر گفت: از من پرسید، پیش از آنکه مرا از دست دهید!

زنی برخاست و پرسید: مرا باخبر ساز که امیرالمؤمنین هنگامی که سلمان در «مداین» درگذشت، کجا بود؟
ابن جوزی پاسخ داد: در مدینه به سر می‌برد.
آن زن پرسید: چه کسی سلمان را غسل داد؟
ابن جوزی گفت: امیرالمؤمنین.

۱. عبد الرحمن بن علی بن محمد جَوَزی، از علمای بزرگ اهل سنت به شمار می‌آید که در علوم مختلف (تفسیر، حدیث، و سیره ...) حدود سیصد کتاب دارد، واژه «جَوَزی» نام یکی از محله‌های بغداد بود که وی در آن به دنیا آمد. «زاد المسیر»، «الضعفاء والمتروکین»، «المنتظم» از مهم‌ترین کتاب‌های اوست.

وی در سال ۵۹۷ هجری در بغداد درگذشت (الأعلام ۳: ۳۱۶-۳۱۷).

آن زن پرسید: چگونه این کار را کرد در حالی که امیرالمؤمنین در مدینه بود؟

ابن جوزی گفت: با طیّ الأرض پیش او رفت.

آن زن پرسید: وقتی عثمان به قتل رسید، امیرالمؤمنین کجا بود؟ ابن جوزی گفت: در مدینه بود.

آن زن پرسید: چه کسی عثمان را غسل داد؟

ابن جوزی مات و مبهوت ماند و نتوانست جوابی بدهد جز اینکه گفت: اگر بی اجازه شوهرت از خانه بیرون آمده‌ای، لعنت خدا بر تو باد! و اگر با اذن شوهرت بیرون آمده‌ای، لعنت خدا بر شوهرت باد!

آن زن گفت: درباره «أُمّ المؤمنین» [عایشه] مرا خبر ده، هنگامی که برای جنگ با علی (ع) سوی بصره رفت، با اذن شوهرش بود یا بی اجازه او؟

چون ابن جوزی این سخن را شنید، سرش را پایین انداخت و از منبر فرود آمد و به خانه‌اش رفت و چهل روز از آن بیرون نیامد.^(۱) این سوژه را گروهی از شعرا برگرفته‌اند و در اشعارشان به نظم درآورده‌اند، از آنهاست یکی از بزرگان عراق، آنجا که می‌گوید:

وَأُمُّ سَلْمَانَ فِي التَّغْسِيلِ مُشْتَهَرٌ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ خَافِيهِ وَيَادِيهِ
قَدْ شَابَهَتْ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَيْلَتُهُ وَيَوْمَ أَصْفَ حِينَ الْعَرْشِ يَأْتِيهِ

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

وَفِي الْمَسِيرِ لِتَغْسِيلِ الزَّكِيِّ وَإِهْمَالِ الشَّقِيِّ لَسِرِّ بَانَ خَافِهِ
إِنْ أَهْمَلُوهُ فَكَمْ أَذْنَىٰ أَخَاصِصَةً يَوْمًا وَأَبْعَدَ ذَا قَدَرٍ وَتَنْوِيهِ

- ماجرای غسل دادن سلمان، میان شیعه و سنی (خواه کسانی که آن را پنهان می‌سازند و خواه آنها که آشکارش می‌کنند) مشهور است.

- شب مرگ او به شب معراج [پیامبر] شباهت دارد و مانند روزی است که آصف برخیا، تخت بلقیس را [در یک چشم به هم زدن] آورد.

- در اینکه علی علیه السلام این فاصله زیاد را برای غسل دادن بدن پاک سلمان پیمود و بدن آن نگون بخت [عثمان] را - که در نزدیکیش بود - وانهاد، رازی است که برملا می‌شود.
- اگر او را وانهادند [جای شگفتی نیست] بسیاریند افرادی که به چشم نمی‌آیند و روزی مقرب می‌شوند و بسیاریند صاحبان قدر و منزلت و آوازه که از چشم می‌افتند.

شاعر، این قصیده را نیکو سروده است.

و از این شاعران است، محمد کاظم ازری، در قصیده هائیه معروفش، آنجا که می‌گوید:

مَنْ تَوَلَّى تَغْسِيلَ سَلْمَانَ إِلَّا ذَاتَ قُدْسٍ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاهَا
لَيْلَةً قَدْ طَوَىٰ بِهَا الْأَرْضَ طَيًّا إِذْ نَأَتْ دَارُهُ وَشَطَّ مَدَاهَا
وَابْنَ عَفَّانٍ حَوْلَهُ لَمْ يُجَهِّزْهُ وَلَا كَفَّ عَنْهُ كَفٌّ أَذَاهَا
لَسْتُ أَذْرِي أَكَانَ ذَلِكَ مَقْتًا مِنْ عَلِيٍّ أَمْ عِفَّةٌ وَنَزَاهَا^(۱)

۱. الأزرية: ۷۹ (اثر شیخ کاظم ازری، متوفای سال ۱۲۱۱ هجری، دارالأضواء، چاپ اول، بیروت، ۱۴۰۹ هـ)؛ کشکول بحرانی ۳: ۳۲۸؛ نفس الزحمان: ۶۲۰.

- سلمان را جز ذاتِ قدسی که آسامی‌اش مقدّس است، غسل نداد.
- در آن شبی که راه را با طیّ الارض پیمود؛ زیرا خانه‌اش دور و مسافتش زیاد بود.
- و ابن عفّان در پیرامون علی علیه السلام بود، اما آن حضرت، عثمان را غسل و کفن و ... نکرد و مردم را از آسیب به او باز نداشت.
- نمی‌دانم آیا این کار به خاطر خشم علی [بر عثمان] بود یا از عفت و پاک دامنی‌اش برمی‌ساخت.

حدیث (۸۵)

معانقہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم با علی علیه السلام و غیب شدن آن حضرت

از پدرم رحمہ اللہ شنیدم که از جابر بن عبد اللہ انصاری روایت می‌کرد که گفت:

كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم إِذْ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَقَرَّبَهُ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم ؛ فَتَعَانَقَا حَتَّىٰ أَنَّهُمَا صَارَا شَخْصًا وَاحِدًا.

فَتَفَقَّدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَيْنًا وَلَا أَثَرًا، فَزِدْنَا تَعَجُّبًا.

فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الَّذِي جَرَى لَابْنِ عَمِّكَ وَمَا تَرَاكَ إِلَّا وَحْدَكَ؟

قَالَ: فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم وَقَالَ: يَا قَوْمِ، أَمَا سَمِعْتُمْ مِنِّي أَنِّي أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، وَلَمَّا تَعَانَقْنَا اشْتَقَّ هُوَ إِلَى الْمَنْزِلِ الْأَوَّلِ مِنْ نُورِنَا، فَامْتَزَجَ نُورُهُ بِنُورِي حَتَّىٰ بَقِيََا شَخْصًا وَاحِدًا كَمَا تَرَوْنَ.

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعْنَا مَا قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم رَعِبَتْ قُلُوبُنَا، وَاصْفَرَّتْ وُجُوهُنَا.

وَقَدْ طَالَتْ عَيْبَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِحَقِّ مَنْ أَرْسَلَكَ بِالْحَقِّ إِلَّا مَا أَخْبَرْتَنَا كَيْفَ صَارَ عَلِيُّ علیه السلام؟ فَأَحْضَرَهُ إِلَيْنَا حَتَّىٰ يَزُولَ الشُّكُّ مِنْ قُلُوبِنَا.

فَقَالَ: عَلَيَّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلَيٍّ.

فَرَأَيْنَا قَدْ جَلَّلَهُ الْعَرَقُ فَظَهَرَ مِنْ جَبْهَتِهِ مِصْبَاحٌ مِنْ نُورٍ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ نَارٌ قَدْ عَمَّتِ
الْمَشَارِقَ وَالْمَغَارِبَ، فَاشْتَدَّ فَرْعُنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّا كُلُّنَا نَحْتَرِقُ وَأَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ
يَحْتَرِقُونَ مِنْ نُورِ ذَلِكَ الْمِصْبَاحِ.

فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ حَالَنَا صَرَخَ صَرْخَةً وَقَالَ: أَيْنَ قِيَوْمُ الْأَمْلَاقِ؟ أَيْنَ مُدَبِّرِ
الْأَفْلَاقِ؟ أَيْنَ مُبْدِعِ الْكَائِنَاتِ؟ أَيْنَ حَقِيقَةَ الْمَوْجُودَاتِ؟ أَيْنَ عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالْمُكَاشِفَاتِ؟ أَيْنَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَبُغْضِهِ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ أَيْنَ أَسَدِ اللَّهِ؟ أَيْنَ الَّذِي
دَمُهُ دَمِي وَلَحْمُهُ لَحْمِي وَرُوحُهُ رُوحِي؟ أَيْنَ الْإِمَامُ الْهُمَامُ؟
قَالَ: فَإِذَا بِصَوْتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنَادِي: لَيْتَكَ لَيْتَكَ، يَا سَيِّدَ الْبَشَرِ.

فَلَمَّا سَمِعْنَا صَوْتَهُ جَعَلْنَا نَنْظُرُ إِلَيْهِ مِنْ أَيْنَ يَظْهَرُ؟! وَإِذَا بِهِ قَدْ ظَهَرَ مِنْ جَنْبِ النَّبِيِّ
الْأَيْمَنِ وَهُوَ يَقُولُ: لَيْتَكَ لَيْتَكَ.

قَالَ جَابِرٌ: لَمَّا غَابَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّبِيِّ ﷺ وَظَهَرَ مِنْهُ سَأَلْتُهُ: كَيْفَ دُخُولُهُ
وَخُرُوجُهُ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ، إِنَّ غَيْبَةَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ أَمْرًا يَعْلَمُهُ اللَّهُ، وَهُوَ أَنَّهُ لَمَّا التَّصَقَّ
صَدْرُهُ بِصَدْرِي امْتَزَجَ لَحْمُهُ بِلَحْمِي وَدَمُهُ بِدَمِي وَنُورُهُ بِنُورِي (كَمَا كُنَّا فِي مَوْطِنِنَا
الْأَوَّلِ قَبْلَ هَذِهِ الْهَيَاكِلِ الْبَشَرِيَّةِ) حَتَّى صِرْنَا هُنَاكَ كَذَلِكَ شَخْصًا وَاحِدًا بِإِذْنِ اللَّهِ
تَعَالَى؛^(۱)

جابر می‌گوید: نزد پیامبر ﷺ بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام درآمد.

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

پیامبر ﷺ او را به خود نزدیک ساخت، همدیگر را در آغوش گرفتند تا اینکه یک شخص شدند.

امیرالمؤمنین علی را جستیم، اما عین و اثری از او نیافتیم و تعجب ما فزونی یافت.

پرسیدیم: ای رسول خدا، برای پسر عمویت چه روی داد؟ چرا تو را تنها می‌بینیم؟

پیامبر ﷺ تبسم کرد و فرمود: ای قوم، مگر از من نشنیدید که من و علی از یک نوریم! چون معانقه کردیم وی به منزل اول نورمان اشتیاق یافت، نورش با نورم بیامیخت تا اینکه - چنان که می‌بینید - یک شخص باقی ماندیم.

می‌گوید: چون این سخن پیامبر ﷺ را شنیدیم، دل‌هامان به وحشت افتاد، رخسارمان زرد گردید.

غیب شدن امیرالمؤمنین علی طولانی شد، گفتند: ای رسول خدا، سوگند به خدایی که تو را به حق فرستاد، به ما خبر ده که علی چه شد؟ پیش ما حاضرش ساز تا شک از دلمان برود.

پیامبر ﷺ فرمود: علی از من است و من از علی‌ام.

سپس دیدیم پیامبر را عرق پوشاند، آن گاه از پیشانی‌اش چراغی از نور آشکار شد تا حدی که گمان کردیم آن آتشی است که مشارق و مغارب را در بر گرفت، به شدت هراسیدیم تا آنجا که گمان بردیم همه‌مان آتش می‌گیریم و همه اهل زمین از نور آن چراغ می‌سوزند.

چون پیامبر ﷺ حال ما را دید، فریادی کشید و فرمود: کجاست قیوم فرشتگان؟ کجاست مُدبّر افلاک؟ کجاست مُبدع کاینات؟ کجاست حقیقت موجودات؟ کجاست دانای غیب و مکاشفات؟ کجاست صراط مستقیم و کینه‌اش عذاب دردناک؟ کجاست شیر خدا؟ کجاست آن که خورش خونم و گوشتش گوشتم و روحش روح من است؟ کجاست امام همام؟ می‌گوید: ناگهان صدای علی علیه السلام آمد، ندا می‌داد لَبَّیک، گوش بفرمانم ای سید بشر.

چون صدای علی را شنیدیم، چشم دوختیم از کجا ظاهر می‌شود؛ ناگهان دیدیم که از پهلوی راست پیامبر (در حالی که لَبَّیک لَبَّیک می‌گفت) پدیدار گشت. جابر می‌گوید: چون علی علیه السلام در پیامبر ﷺ ناپدید گردید و از آن حضرت آشکار شد، پرسیدیم: ای رسول خدا، چگونه علی در تو می‌رود و از تو بیرون می‌آید؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای جابر، غیب شدن علی علیه السلام امری است که خدا آن را می‌داند و آن این است که چون سینه علی به سینه‌ام چسبید، گوشتش با گوشتم و خورش با خونم و نورش با نورم بیامیخت (چنان که در موطن اوّل، پیش از این هیکل‌های بشری بودیم) تا اینکه بدین گونه - به اذن خدای متعال - شخص واحد شدیم.

حدیث (۸۶)

خبر دادن علیؑ از قیام ابو مسلم

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوبؒ.

از اَعْمَش، به روایتش از شخصی از همدان روایت است که گفت:
كُنَّا مَعَ عَلِيٍّ بِصَفِّينَ، فَهَزَمَ أَهْلُ الشَّامِ مِیْمَنَةَ الْعِرَاقِ، فَهَتَفَ بِهِمُ الْأَشْتَرُ
لِيَتَرَجَعُوا.

فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ يَقُولُ لِأَهْلِ الشَّامِ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ خُذْهُمْ (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ).
فَقَالَ الْأَشْتَرُ: أَوَلَيْسَ أَبُو مُسْلِمٍ مَعَهُمْ؟
قَالَ: لَسْتُ أُرِيدُ الْخَوْلَانِيَّ، وَإِنَّمَا أُرِيدُ رَجُلًا يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنَ الْمَشْرِقِ
يُهْلِكُ اللَّهُ بِهِ أَهْلَ الشَّامِ وَيَسْلُبُ عَن بَنِي أُمَيَّةَ مُلْكَهُمْ: (۱)

در جنگ صفین همراه علیؑ بودیم، اهل شام میمنه [سمت راست لشکر]
عراق را شکست دادند، اشتر بر آنها بانگ زد که برگردند.
امیرالمؤمنینؑ به [لشکر] اهل شام [رو کرد و] سه بار فرمود: ای ابو مسلم،
آنها را برگیر!

اشتر پرسید: مگر ابو مسلم با آنان نیست؟!
امام علیؑ فرمود: مقصودم ابو مسلم خولانی نیست. شخصی را در نظر دارم که
در آخر الزمان از مشرق برمی خیزد، خدا به دست وی اهل شام را هلاک می سازد
و بنی امیه را از فرمانروایی به زیر می کشد.

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۶۲؛ بحار الأنوار ۴۱: ۳۱۰-۳۱۱.

تحقیقی پیرامون این حدیث

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: در این خبر، دو معجزه هست:

۱ - خبر دادن امام علیه السلام از آینده که راست درآمد؛ مقصودم قیام ابو مسلم مروزی [خراسانی] است که به سلطنت بنی امیه پایان داد.

۲. امام علیه السلام کسانی را که در صلب پدران بودند، مشاهده کرد و با آنان سخن گفت؛ زیرا گفت و گو با کسی که دیده نشود و کلام را نشنود، عقلاً قبیح است. گویا سطحی‌نگران را می‌بینم که این حدیث را با آوردن مجازهایی که روی هم انباشته‌اند، به تأویل می‌برند با اینکه آنان حدیث مشهوری را که از امام صادق علیه السلام رسیده است تأویل نمی‌کنند.

اینکه امام صادق علیه السلام فرمود: چون ابراهیم علیه السلام کعبه را بنا کرد، به کوه ابو قُبیس بالا رفت و به کسانی که در صلب پدران و رحم‌های مادران بودند، ندا داد:

هَلُمَّ الْحَجَّ.

فَلَبَّى النَّاسُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ: لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ.
فَمَنْ لَبَّى عَشْرًا حَجَّ عَشْرًا، وَمَنْ لَبَّى خَمْسًا حَجَّ خَمْسًا، وَمَنْ لَبَّى أَكْثَرَ
فَبَعْدَ ذَلِكَ، وَمَنْ لَبَّى وَاحِدًا حَجَّ وَاحِدًا، وَمَنْ لَمْ يَلْبَ لَمْ يَحُجَّ؛^(۱)
سوی حج بشتابید!

مردم در صلب پدران او را پاسخ دادند: ای دعوت‌گر خدا، لبیک
(گوش به فرمانیم).

۱. النور المبين في قصص الأنبياء والمرسلين: ۱۲۵؛ نیز بنگرید به، الکافی ۴: ۲۰۶-۲۰۷، حدیث ۶؛ من لا يحضره الفقيه ۲: ۱۹۹.

هرکه ده بار لبیک گفت، ده حج می‌گزارد؛ هرکه پنج بار لبیک گفت، پنج بار به حج می‌رود؛ و هرکه بیش از این گفت، به همان عدد حج می‌گزارد؛ و هرکه یک بار لبیک گفت، یک بار به حج می‌رود؛ و هرکه لبیک نگفت، حج نمی‌کند.

این تأویل افراد قشری مذهب، دلیلی جز این ندارد که ولایتِ خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام سنگین است مگر بر خاشعان.

اشکال

اگر بگوییم: اجمالاً آن را می‌پذیریم، لیکن وجه صحت این دو خبر چیست؟ کسی می‌تواند بگوید که به فرض امیرالمؤمنین و ابراهیم خلیل علیه السلام به کسانی که در صلب‌ها بودند، احاطه داشتند، آنها را آشکارا می‌دیدند، اما بدون شک آنها در این حال، شعور و احساس نداشتند!

خطاب به کسی که سخن را درک نمی‌کند، چگونه صحیح است؟ کسی که شعور و حس ندارد، چگونه می‌تواند جواب دهد؟!

پاسخ

می‌گوییم: برای این اشکال چند جواب هست:

• در قسم اول این کتاب گفتیم که هر آنچه در عالم وجود هست (حتی أعراض) بر حسب مقام و رتبه‌شان، شعور دارند. صاحب ولایت، بر همه آنها سیطره دارد، با هر کدام به زبان خودش گفت و گو می‌کند.

• کسی که می‌تواند جماد را به حرف درآورد، بدین معنا که به فضل قوه لطیف ربّانی [که خدا ارزانی‌اش داشت] آنچه را جماد در کیانش دارد عیان سازد و با او به آنچه می‌خواهد سخن بگوید (چنان که در معجزات اصحاب دعوت

الهی [انبیا و اوصیا] بیش از حدّ شمار وارد شده است) نیز می‌تواند به نطفه این توانایی را بدهد و با او به آنچه می‌خواهد گفت و گو کند، سپس این قوّه را از او بگیرد؛ زیرا نطفه، کمتر و پست‌تر از دیگر جمادات نیست.

• کسی که ملکوتِ اوقاتی که به تدریج پدید می‌آید، به دست اوست، حجاب‌های گذشته و آینده او را مانع نمی‌شود، بلکه همهٔ زمان‌ها نزد او، در یک سطح عیان است. از این رو، هر چیزی را در زمانِ وجود آن چیز و محدودهٔ مکانی اش، مخاطب می‌سازد.

امکان دارد خطاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) (و نیز ابراهیم خلیل (علیه السلام)) برای حالِ وجود خارجی [آنها] باشد که در بردارندهٔ شعور تام است.

ما با همین نگرش، شمولِ خطابات شرعی را از سوی خدا و رسول و اوصیا، برای همهٔ مکلفان - تا روز قیامت - تصحیح می‌کنیم، بی‌آنکه از آن خطاب به معدوم لازم آید.

نیاز به این قول نداریم که بگوییم ما به معانی این خطاب‌ها - از باب اشتراک در تکلیف - موظّفیم (چنان که بعضی از اصحاب اصولی ما برای برحذر ماندن از لزوم خطاب به معدوم - که عقلاً قبیح است - این چاره را اندیشیده‌اند).

و به انکارِ قبح خطاب به معدوم، محتاج نیستیم (چنان که بعضی گفته‌اند خطاب به معدوم قبیح نمی‌باشد).

• بسا خطاب [در اینجا] به ارواح باشد، نه اجسام.

ارواح، نسبت به همهٔ اوقات زمانی، زنده و دارای شعورند؛ زیرا وجودشان بر زمان، سبقت دهری دارد.

خطاب امام عليه السلام به ابو مسلم (و نیز خطاب ابراهیم عليه السلام به مردم) از باب خطاب خدای متعال به أَظْلَهُ ذَرَى است که فرمود:

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ؟ وَعَلَيَّ وَلِيِّكُمْ؟ وَالْأَيْمَةُ مِنْ وَلَدِهِ
أَوْلِيَانَكُمْ؟^(۱)

آیا من، پروردگارتان نیستم؟ و محمد، پیامبرتان نمی‌باشد؟ و علی، ولی شما نیست؟ و امامان از نسل او، اولیای شما نیستند؟ این خطاب، قبل از این وجود زمانی، به صورت قبل بودن دهری است که عین «بَعْد» می‌باشد، زیرا دهر، صُقع (ظرف) زمان نیست تا زمان در گوشه‌ای از آن واقع شود.

دهر، به یک لحاظ، هم قبل و هم بعد است.

تفصیل این مطلب را باید در جای خودش جست. این کتاب برای بیان امثال این امور نیست. پس، اندکی از بسیار را برگیر.

حدیث (۸۷)

سخن گفتن گرگ با علی عليه السلام

الیقین، اثر ابن طاووس رحمته الله.

در این کتاب، از «شرح قصیده السلامی»،^(۲) اثر شریف ابو یعلی، محمد بن

۱. تفسیر قمی ۱: ۲۴۷؛ بحار الأنوار ۵: ۲۳۶ (و جلد ۱۵، ص ۱۷).

۲. قصیده السلامی، اثر شاعر پر آوازه عراق، محمد بن عبیدالله مخزومی است. بعضی گفته‌اند: واژه سلامی، نسبت به «دار السلام» (بغداد) می‌باشد. سلامی، این قصیده را در مدح امیرالمؤمنین عليه السلام سرود، وی در سال ۳۹۳ هجری از دنیا رفت. (طبقات أعلام الشيعة ۲: ۱۵۸).

ابی القاسم بن حسن اقساسی، ^(۱) نقل است که گفت: به ما خبر داد شریف ابوالحسن، گفت: برای ما حدیث کرد علی بن محمد بن مُغیره مَلّاح، ^(۲) گفت: به ما خبر داد حسن بن سنان، گفت: برای ما حدیث کرد ابو یعقوب، یوسف بن حَمْدان مدنی، گفت: برای ما حدیث کرد حُکّام بن سَلَم، گفت: برای ما حدیث کرد: سیف، از قتاده، ^(۳) از حسین، از عَمّار بن یاسر، گفت:

تَبِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ الْمَدِينَةِ فَإِذَا أَنَا بِذَنْبٍ أَدْرَعُ أَزْأَرَ ^(۴)
 قَدْ أَقْبَلَ يَهْرُولُ حَتَّى أَتَى الْمَكَانَ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَاهُ الْحَسَنُ
 وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. فَجَعَلَ الذَّنْبُ يَعْصُ بِحَدِّهِ ^(۵) عَلَى الْأَرْضِ وَيَوْمِي بِيَدَيْهِ إِلَى
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَطْلِقْ لِسَانَ الذَّنْبِ فَيَكَلِّمَنِي.

فَأَطْلَقَ اللَّهُ تَعَالَى لِسَانَ الذَّنْبِ فَإِذَا الذَّنْبُ يَقُولُ بِلِسَانِ ذَلِكِ: ^(۶) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

۱. اقساس، نام قریه بزرگی نزدیک کوفه بود (و گفته‌اند نام قریه‌ای نزدیک کربلا از راه کوفه به این شهر؛ نیز گفته‌اند نام قریه بزرگی که در صحرای کوفه قرار داشت) عالمان بزرگی در اقساس زاده شدند و بدان منسوب‌اند.

۲. در «الیقین» آمده است: به ما خبر داد شریف ابوالحسن، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عبدالله، حسن بن جعفر قُرشی (مجاور مدینه الرسول) گفت: برای ما حدیث کرد علی بن محمد بن مُغیره

۳. در «الیقین» و «بحار» ضبط بدین گونه است: شُعْبَةُ از قتاده

۴. در «الیقین» و «بحار»، «أَزَبَ» ضبط است.

۵. در «الیقین» و «بحار» آمده است: يَغْفِرُ بِحَدِّهِ

۶. در «الیقین» و «بحار»، «طَلِقَ ذَلِكِ» ضبط است.

قَالَ: وَعَلَيْكَ [السَّلَامَ] (ظ)، مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟

قَالَ: مِنْ بَلَدِ الْفَجَّارِ الْكَفَرَةِ.

قَالَ: وَأَيْنَ تُرِيدُ؟

قَالَ: بَلَدَ الْأَنْبِيَاءِ الْبَرَّةِ.

قَالَ: وَفِيمَا ذَا؟

قَالَ: لِأَجْلِ بَيْعَتِكَ مَرَّةً أُخْرَى.

قَالَ: كُلُّكُمْ قَدْ بَايَعْتُمُونَا؟

قَالَ: صَاحَ بَنَا صَائِحٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ اجْتَمِعُوا، فَاجْتَمَعْنَا إِلَى ثَنِيَّةٍ ^(١) مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَشَرَفَ فِيهَا أَعْلَامٌ بَيْضٌ وَرَايَاتٌ خُضْرٌ، وَنُصِبَ فِيهَا مِنْبَرٌ مِنْ ذَهَبٍ أَحْمَرٍ، وَعَلَا عَلَيْهِ جَبْرِئِيلُ فَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً وَجَلَّ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَأَبْكَى مِنْهَا الْعُيُونُ، ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ الْوُحُوشِ، ^(٢) إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ دَعَا مُحَمَّدًا ﷺ فَلَجَابَهُ، وَاسْتَخْلَفَ عَلَى عِبَادِهِ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَأَمَرَكُمْ أَنْ تُبَايَعُوهُ، فَقَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، مَا خَلَا الذُّنْبُ فَإِنَّهُ جَحَدَ حَقِّكَ وَأَنْكَرَ مَعْرِفَتَكَ.

فَقَالَ عَلِيُّ ﷺ: وَيَحَكَ أَيُّهَا الذُّنْبُ! كَأَنَّكَ مِنَ الْجِنِّ؟

فَقَالَ: مَا أَنَا مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ، أَنَا ذَنْبٌ شَرِيفٌ.

قَالَ: وَكَيْفَ تَكُونُ شَرِيفاً وَأَنْتَ ذَنْبٌ؟

قَالَ: شَرِيفٌ لِأَنِّي مِنْ شِيعَتِكَ، وَمِنْ وَلَدِ ^(٣) ذَلِكَ الذُّنْبِ الَّذِي اضْطَّادَهُ أَوْلَادُ

١. در «اليقين»، «إلى بيت» ضبط است.

٢. در «اليقين» آمده است: يا معشر الوحوش.

٣. در «اليقين» آمده است: وآخر [أخبرني أبي] أنني من ولد ...

يَعْقُوبَ فَقَالُوا: هَذَا أَكَلْ أَخَانَا، ^(۱) وَأَنَا مِنْهُمْ ^(۲)؛ (۳)

عَمَّارِ یاسر می‌گوید: در یکی از راه‌های مدینه، امیرالمؤمنین علیه السلام را دنبال کردم، ناگهان به گرگی کله سیاه پرمویی برخورددم که هروله کنان آمد تا اینکه به مکانی که امیرالمؤمنین علیه السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام در آن بودند، رسید. آن گرگ گونه‌هایش را به زمین می‌مالید و با دستانش به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می‌کرد.

علی علیه السلام فرمود: بارالها، زبان این گرگ را باز کن تا با من حرف بزند. خدای متعال، زبان آن گرگ را گشود. گرگ با زبانی گویا و روان گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین.

امام علیه السلام جواب سلامش را داد و پرسید: از کجا می‌آیی؟

گرگ گفت: از سرزمین کافرانِ بدکار!

امام علیه السلام پرسید: قصد کجا را داری؟

گرگ گفت: سرزمینِ انبیای نیکوکار.

امام علیه السلام پرسید: برای چه کاری؟

گرگ گفت: برای بیعت دوباره با تو!

امام علیه السلام فرمود: همه‌تان با ما بیعت کردید؟

گرگ گفت: بانگی از آسمان آمد که گرد آیید! ما در یکی از گذرگاه‌های

بنی اسرائیل جمع شدیم، در آن عَلم‌های سفید و پرچم‌های سبز انتشار یافت

۱. در «الیقین»، «أَخَانَا بِالْأَمْسِ» ضبط است.

۲. در «بحار» آمده است: وَأَنَّهُ مِّنْهُمْ.

۳. الیقین: ۴۱۹-۴۲۰، باب ۱۵۶؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۳۸-۲۳۹، حدیث ۹.

و منبری از طلای سرخ زده شد. جبرئیل بر آن بالا رفت و خطبةٔ رسایی (که دل‌ها از آن هراسید و چشم‌ها از آن گریید) خواند، سپس گفت: ای گروه وحوش، خدای عز و جل محمد صلی الله علیه و آله را [پیش خود] فراخواند و آن حضرت او را اجابت فرمود [و درگذشت] و پس از او در میان بندگان علی بن ابی طالب علیه السلام را جانشین ساخت و شما را امر کرد با او بیعت کنید.

وحوش گفتند: شنیدیم و فرمان می‌بریم، مگر گرگ که حقت را برنتافت و معرفت را انکار کرد.

علی علیه السلام فرمود: ای گرگ، وای بر تو! گویا از جنیانی!

گرگ گفت: از جنّ و انس نیستم، گرگ ارجمندم.

امام علیه السلام فرمود: در حالی که گرگی، چگونه ارجمندی؟!

گرگ گفت: ارجمندم بدان خاطر که از شیعیان توأم و برادرانم از نسل آن گرگی است که اولاد یعقوب او را صید کردند و گفتند این گرگ برادرمان را خورد، و من از آنهایم.

حدیث (۸۸)

حدیث زن و شتر

الیقین، اثر سید بن طاووس رحمته الله.

ابن طاووس رحمته الله از کتاب «الأربعین» (اثر محمد بن ابی مسلم بن ابی الفوارس رازی رحمته الله) نقل می‌کند، می‌گوید: برایم حدیث کرد: شیخ اجل، امام عالم، منتجب الدین، مُرشد ^(۱) الاسلام، ابو جعفر، محمد بن ابی مسلم بن ابی الفوارس

۱. به خاطر خط خوردگی و سیاه شدن خطوط با مرکب (در متن دست خط مؤلف) تا این قسمت، عبارت از کتاب «الیقین: ۲۶۸» (نیز تطبیق با نسخهٔ شاگرد) نوشته شد.

رازی رحمه الله در «مدینه السَّلام» در خانه‌اش، در دروازه بصری‌ها، در نیمه ربیع الاول سال ۵۸۱ [هجری]، گفت: برایم حدیث کرد: امام [کبیر] سید امیر، کمال الدین، عزت اسلام، فخر عترت، شرف آل رسول، ابو محمد، ابراهیم بن علی بن محمد علوی حسینی موسوی، در کازرون، در نوزدهم رجب سال ۵۷۱، گفت: برایم حدیث کرد شیخ تاج شهریار بن تاج فارسی، گفت: برایم حدیث کرد قاضی ابوالقاسم، احمد بن طاهر سوری، گفت: برایم حدیث کرد: شیخ امام، شرف عارفان، ابو المختار، ^(۱) حسن بن عبدالوهاب، ^(۲) گفت: برایم حدیث کرد: ابو النّجف، علی بن محمد بن ابراهیم، از أشعث بن مُرّه، از مُثنی بن سعید، از هلال بن کَیسان، از طَیّب قَواصیری، از عبدالله بن سَلَمَه مفتاحی، از شقاده [صفاده (خ)] بن اَصید بغدادی، از ابو جَریر، ^(۳) از ابوالفتح مغاری [مغازلی (خ)]، از عَمّار بن یاسر که گفت:

كُنْتُ بَيْنَ يَدَيِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِذَا بِصَوْتٍ قَدْ أَخَذَ جَامِعَ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: يَا عَمَّارُ أَنْتَ بَذِي الْفَقَارِ الْبَاتِرِ لِلْأَعْمَارِ، ^(۴) فَحِثَّهُ بِذِي الْفَقَارِ، فَقَالَ: أَخْرُجْ يَا عَمَّارُ وَامْنَعِ الرَّجُلَ عَنْ ظُلَامَةِ هَذِهِ الْمَرْأَةِ، فَإِنْ انْتَهَى وَإِلَّا مَنَعْتُهُ بِذِي الْفَقَارِ. قَالَ: فَخَرَجْتُ وَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ وَامْرَأَةٍ قَدْ تَعَلَّقَا بِزِمَامِ جَمَلٍ، وَالْمَرْأَةُ تَقُولُ الْجَمَلُ لِي وَالرَّجُلُ يَقُولُ الْجَمَلُ لِي. فَقُلْتُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَنْهَاكَ عَنْ ظُلْمِ هَذِهِ الْمَرْأَةِ.

۱. این ابو مختار، همان مصنف کتاب «عیون المعجزات» است (مؤلف «عفی عنه»).

۲. در مآخذ، حسین بن عبدالوهاب ضبط است.

۳. در «الیقین» ضبط بدین گونه است: از سفارة بن اصمید بغدادی از ابن حریر، از ...

۴. در «الیقین»، «الأعمار» ضبط است.

فَقَالَ: يَسْتَعِْلُ عَلَيَّ بِسُغْلِهِ وَيَغْسِلُ يَدَهُ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ قَتَلَهُمْ بِالْبُصْرَةِ وَيُرِيدُ^(١) أَنْ يَأْخُذَ جَمَلِي وَيُدْفَعَهُ إِلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ الْكَاذِبَةِ؟

فَقَالَ عَمَّارٌ عليه السلام: فَرَجَعْتُ لِأَخْبِرَ مَوْلَايَ وَإِذَا بِهِ قَدْ خَرَجَ وَقَدْ لَاحَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، وَقَالَ: وَيَلَّكَ خَلٌّ جَمَلُ الْمَرْأَةِ.

فَقَالَ: هُوَ لِي.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كَذَبْتَ يَا لَعِينُ.

قَالَ: فَمَنْ يَشْهَدُ أَنَّهُ لِلْمَرْأَةِ يَا عَلِيُّ؟

قَالَ: الشَّاهِدُ الَّذِي لَا يَكْذِبُهُ أَحَدٌ مِنَ الْكُوفَةِ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: إِذَا شَهِدَ شَاهِدٌ وَكَانَ صَادِقًا سَلَّمْتُهُ إِلَى الْمَرْأَةِ.

فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: تَكَلَّمْ أَيُّهَا الْجَمَلُ لِمَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرَ الْوَصِيِّينَ، أَنَا لِهَذِهِ الْمَرْأَةِ مِنْذُ بَضْعِ عَشْرِ سَنَةٍ.

فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: خُذِي جَمَلَكَ، وَعَارِضِ الرَّجُلَ بِضَرْيَةٍ، قَسَمَهُ نِصْفَيْنِ؛^(٢)

عمار بن یاسر می گوید: در حضور امیرالمؤمنین عليه السلام بودم که ناگهان صدایی جامع کوفه را در بر گرفت. امام عليه السلام فرمود: ای عمار، ذوالفقار را (که به عمرها پایان می دهد) بیاور. ذوالفقار را آوردم، فرمود: ای عمار، برو و آن مرد را از ستم به آن زن منع کن؛ اگر از آن دست کشید [که هیچ] وگرنه با ذوالفقار او را از این کار باز می دارم.

١. در شماری از مآخذ، به جای «ویرید»، «یرید» (بدون واو) ضبط است.

٢. الیقین: ٢٦٨ - ٢٦٩، باب ٩٣ (و ص ٣٩٨ - ٣٩٩، باب ١٤٤)؛ بحار الأنوار ٤١: ٢٣٦، حدیث ٧.

عمار می‌گوید: بیرون آمدم، به مرد و زنی برخورددم که به افسار شتری دست
آویخته‌اند، هر کدام از آن دو ادعا داشت که شتر مالِ اوست!

[به آن مرد] گفتم: امیرالمؤمنین تو را از ستم به این زن نهی می‌کند.

وی گفت: علی به کار خودش پردازد و دست از خون‌های مسلمانانی که آنها
را در بصره کشت، بشوید. علی می‌خواهد شترم را بگیرد و به این زن دروغ‌گو
بسپارد؟!

عمار رضی الله عنه می‌گوید: بازگشتم تا خبر را به مولایم بدهم، ناگهان آن حضرت را
دیدم که بیرون آمده است و غَضَب در چهره‌اش نمایان است [خطاب به آن مرد]
فرمود: وای بر تو! شتر این زن را واگذار.

آن مرد گفت: این شتر، مال من است.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمود: ای لعین، دروغ می‌گویی!

آن مرد گفت: ای علی، چه کسی شهادت می‌دهد که شتر مال این زن است؟
امام رضی الله عنه فرمود: شاهی که هیچ یک از کوفیان آن را تکذیب نمی‌کند.

آن مرد گفت: اگر شاهی راست‌گو شهادت دهد، شتر را به این زن می‌دهم.

علی رضی الله عنه فرمود: ای شتر، حرف بزن! به چه کسی تعلق داری؟

شتر با زبانی فصیح گفت: ای امیرالمؤمنین و بهترین اوصیا، چند سال است
که از آن این زنم.

علی رضی الله عنه به آن زن فرمود: شترت را بگیر، و ضربتی به آن مرد زد و او را دو
نیم کرد.

حديث (٨٩)

حديث فضّه و طلا سازی او با اكسير

لوامع الأنوار، اثر حافظ بُرسى رحمته الله.

إِنَّ فِضَّةً لَمَّا جَاءَتْ إِلَى بَيْتِ الزَّهْرَاءِ عليها السلام وَدَخَلَتْ بَيْتَ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنَ الرَّحْمَةِ
وَمَنْعَ الْعِصْمَةِ وَدَارَ الْحِكْمَةِ، لَمْ تَجِدْ هُنَاكَ إِلَّا السَّيْفَ وَالدَّرْعَ وَالرَّحَى.
وَكَانَتْ فِضَّةٌ بِنْتُ مَلِكِ الْهِنْدِ وَكَانَ عِنْدَهَا ذَخِيرَةٌ مِنَ الْإِكْسِيرِ، فَأَخَذَتْ قِطْعَةً مِنَ
النُّحَاسِ، فَأَلَانَتْهَا وَجَعَلَتْهَا عَلَى هَيْئَةِ سَبِيكَةٍ ^(١) وَأَلْقَتْ عَلَيْهَا الدَّوَاءَ وَصَنَعَتْهَا ذَهَبًا.
فَلَمَّا جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَمَّا رَأَاهَا قَالَ: أَحْسَنْتِ يَا فِضَّةُ
لَكِنْ لَوْ أَذْبَتِ الْجَسَدَ، ^(٢) لَكَانَ الصَّبْغُ أَعْلَى وَالْقِيَمَةُ أَعْلَى.
فَقَالَتْ: يَا سَيِّدِي تَعْرِفُ ^(٣) هَذَا الْعِلْمَ؟
قَالَ عليه السلام: نَعَمْ وَهَذَا الطِّفْلُ يَعْرِفُهُ وَأَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام.
فَجَاءَتْ إِلَيْهِ فَقَالَ كَمَا قَالَ ^(٤) أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.
ثُمَّ قَالَ: ^(٥) نَحْنُ نَعْرِفُ أَعْظَمَ مِنْ هَذَا، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَإِذَا عُنُقٌ مِنْ ذَهَبٍ وَكُنُوزِ
الْأَرْضِ سَائِرَةٌ.

ثُمَّ قَالَ: ضَعِيهَا مَعَ أَخَوَاتِهَا، فَوَضَعَتْهَا ^(٦)؛ ^(٧)

١. در «بحار» ضبط به همین گونه است، لیکن در «مشارق»، «سمکه» ضبط است.

٢. در «بحار» ضبط به همین گونه است، لیکن در «مشارق» آمده است: لو أذبت الجسد ...

٣. در «بحار» ضبط به همین گونه است، لیکن در «مشارق»، «أُتِعرف» ضبط است.

٤. در «مشارق» و «بحار» آمده است: فجاء وقال كما قال ...

٥. در «مشارق» آمده است: ثُمَّ قَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

٦. در «مشارق» و «بحار»، «فوضعتها فسارت» ضبط است.

٧. مشارق انوار اليقين: ١٢٦ - ١٢٧؛ بحار الأنوار ٤١: ٢٧٣ - ٢٧٤؛ عوالم العلوم ١١: ١٠٤٤.

چون فضّه به خانه زهرا علیها السلام آمد و به بیت نبوّت و معدن رحمت و منبع عصمت و سرای حکمت داخل شد، در آنجا جز شمشیر و سپر و سنگ آسیا، چیزی نیافت.

فضّه دختر پادشاه هند بود و نزدش ذخیره‌ای از اکسیر وجود داشت. قطعه‌ای مس را گرفت، آن را نرم ساخت و به شکل شمش درآورد و اکسیر را بر آن انداخت و آن را طلا ساخت.

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، آن شمش طلا را پیش روی امام نهاد. چون امام علیه السلام آن شمش را دید، فرمود: ای فضّه، آفرین! لیکن اگر مس را ذوب می‌کردی، ساخته‌ات عالی‌تر و گران‌بها تر می‌شد.

فضّه پرسید: مولایم، این علم را می‌دانید؟

امام علیه السلام فرمود: آری و با اشاره به حسین علیه السلام فرمود: این طفل هم آن را می‌شناسد.

فضّه، نزد حسین علیه السلام آمد و آن حضرت آنچه را امیرالمؤمنین فرمود، بازگفت. سپس امام علیه السلام فرمود: ما فراتر از این را می‌دانیم، و با دست اشاره کرد، ناگهان توده‌ای از طلا و گنج‌های زمین سرازیر شد.

آن گاه فرمود: آن شمش را کنار اینها بگذار. فضّه، آن را کنار آنها گذاشت.

[یاد آوری]

می‌گوییم: مرجع ضمیر در «ثمّ قال...» (سپس فرمود) هم ممکن است امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و هم امکان دارد به حسین علیه السلام برگردد و اینکه مرجع ضمیر حسین علیه السلام باشد به نظر نزدیک‌تر است، لیکن چون صاحب کتاب آن را از

شگفتی های امیرالمؤمنین علیه السلام برشمرده، ما - به پیروی از صاحب کتاب - آن را در ضمن معجزات آن حضرت آوردیم (والسلام).

حدیث (۹۰)

حدیث ازدها

لوامع الأنوار، اثر حافظ بُرسی رحمۃ اللہ علیہ.

در این کتاب، از قاضی ابن شاذان، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَى مَنِيرِ الْكُوفَةِ يَخْطُبُ وَحَوْلَهُ النَّاسُ، فَجَاءَ ثُعْبَانٌ يَنْفُخُ فِي النَّاسِ وَهُمْ يَنْحَادُونَ ^(۱) عَنْهُ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: وَسَعُوا لَهُ.

فَأَقْبَلَ حَتَّى رَفَا الْمَنِيرَ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، ثُمَّ قَبَلَ أَقْدَامَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَجَعَلَ يَتَمَرَّعُ عَلَيْهَا، وَنَفَخَ ثَلَاثَ نَفَخَاتٍ ثُمَّ نَزَلَ وَأَنَسَابَ.

وَلَمْ يَقْطَعْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام خُطْبَتَهُ، فَسَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: هَذَا رَجُلٌ مِنَ الْجِنِّ ذَكَرَ أَنَّ وَلَدَهُ قَتَلَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ اسْمُهُ جَابِرُ بْنُ سُبَيْعٍ، عِنْدَ خَفَّانٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَعَرَّضَ لَهُ بِسُوءٍ، وَقَدْ اسْتَوْهَبْتُ دَمَ وَلَدِهِ مِنْهُ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ طَوِيلٌ ^(۲) بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ: ^(۳) أَنَا الرَّجُلُ الَّذِي قَتَلْتُ الْحَيَّةَ [الْجَنِّي (خ) فِي الْمَكَانِ الْمُسَارِ إِلَيْهِ، وَإِنِّي مُنْذُ قَتَلْتُهُ ^(۴) لَا أَقْدِرُ اسْتَقَرُّ فِي مَكَانٍ مِنَ الصَّيَاحِ

۱. در «الیقین» و «بحار»، «يَتَحَادُونَ» ضبط است.

۲. در «الیقین»، «طوال» ضبط است.

۳. در «الیقین» و «بحار»، «وقال» ضبط است.

۴. در «الیقین» و «بحار»، «قَتَلْتُهَا» ضبط است.

وَالصُّرَاخُ، فَهَرَبْتُ إِلَى الْجَامِعِ وَأَنَا مُنْذُ سَبْعَةِ أَيَّامٍ ^(۱) هَاهُنَا.
فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: خُذْ جَمَلَكَ وَاعْقِرْهُ فِي مَوْضِعٍ قَتَلْتَ الْجَنِّيَّ، ^(۲)
وَأَمْضِ وَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ؛ ^(۳)

امیرالمؤمنین عليه السلام بر منبر کوفه سخن می‌راند و مردم پیرامونش بودند.
اژدهایی آمد و در میان مردم فشست می‌کشید و آنان این طرف و آن طرف
می‌رفتند.

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: راه را برایش باز کنید.
اژدها (در حالی که مردم به آن نگاه می‌کردند) پیش آمد و از منبر بالا رفت،
سپس پاهای امیرالمؤمنین را بوسید و خود را در مقابلِ قدم‌های آن حضرت به
خاک مالید، آن گاه سه بار فش فش کرد و پس از آن، پایین آمد و خزید و رفت.
امیرالمؤمنین عليه السلام [در این میان] خطبه‌اش را قطع نفرمود. مردم دربارهٔ این
ماجرا پرسیدند، امام عليه السلام فرمود: این مار، یکی از جنیان بود، بیان داشت که
بچه‌اش را یکی از انصار به نام «جابر بن سَمِيع» در خَقَان (نام جایی در کوفه)
کشته است، بی‌آنکه آزاری به وی زند. از او خواستم خون بچه‌اش را [بر من]
ببخشد.

[در این هنگام] مرد بلند قامتی از میان مردم برخاست و گفت: من آن مار را
در آن مکان کشتم و از وقتی که کشته‌ام از دست جیغ و فریادهایی [که در گوشم

۱. در «اليقين»، «منذ سبع ليال» ضبط است و در «بحار» آمده است: وإني منذ

۲. در مأخذ «الحیة» ضبط است.

۳. مشارق انوار اليقين: ۱۲۱ - ۱۲۲؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۷۲ - ۱۷۳، حدیث ۱۴؛ مدينة المعاجز ۲:

۴۰ - ۴۱، حدیث ۳۸۴.

پیچ می خورد] آرام و قرار ندارم، به مسجد جامع گریختم و هفت روز است که در آن به سر می برم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شترت را بگیر و در جایی که آن مار را کشته‌ای پی کن و راه خویش بگیر [با این کار در امان می مانی و] آسیبی به تو نمی رسد.

[یاد آوری]

می گویم: این روایت را اسعد بن ابراهیم اربلی (از علمای اهل سنت) در کتاب «الأربعین» از استادش دحیة بن خلیفه کلبی، به سندش از جعفر بن محمد، از پدرانش علیه السلام با اختلاف در بعضی از الفاظ، می آورد و در معنا تفاوت ندارد، و آن حدیث ۲۱ [کتاب مذکور] است.^(۱)

حدیث (۹۱)

حدیث دهقان فارسی

لوامع الأنوار، اثر حافظ بُرسی رحمته الله.

از این موارد است سخنی که علی علیه السلام به دهقان فارسی (که آن حضرت را از رهسپاری سوی خوارج بیم داد) بیان داشت.

دهقان فارسی به آن حضرت گفت:

اعْلَمْ أَنَّ طَوَالِعَ النُّجُومِ قَدْ انْتَحَسَتْ، فَسَعِدَ أَصْحَابُ الثُّحُوسِ وَنَحَسَ أَصْحَابُ السُّعُودِ، وَقَدْ بَدَأَ الْمَرِيخُ يَقْطَعُ فِي بُرْجِ الثَّوْرِ، وَقَدْ اخْتَلَفَ فِي بُرْجِكَ كَوَكَبَانِ وَلَيْسَ الْحَرْبُ لَكَ بِمَكَانٍ.

۱. الأربعون حديثاً: ۴۲ - ۴۴، حدیث ۲۱. در این کتاب آمده است که این جریان را قاضی ابن شاذان از ابان بن تغلب کندی، از جعفر بن محمد صادق، از پدرانش علیه السلام نقل می کند.

فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ تُسَيِّرُ الْجَارِيَاتِ، وَتَقْضِي عَلَيَّ بِالْحَادِثَاتِ، وَتَنْقُلُهَا مَعَ الدَّقَائِقِ
وَالسَّاعَاتِ؟

فَمَا السَّرَارِيُّ؟ وَمَا الدَّرَارِيُّ؟^(۱) وَمَا قَدَرُ شُعَاعِ الْمُدَبِّرَاتِ؟
فَقَالَ: سَأَنْظُرُ فِي الْأَسْطُرْلَابِ وَأُخْبِرُكَ.

فَقَالَ لَهُ: أَعَالِمُ أَنْتَ بِمَا تَمَّ الْبَارِحَةَ فِي وَجْهِ الْمِيزَانِ؟ وَأَيُّ نَجْمٍ اخْتَلَفَ فِي بُرْجِ
السَّرَطَانِ؟ وَآيَةُ آفَةٍ دَخَلَتْ عَلَى الزُّبُرْقَانِ؟
فَقَالَ: لَا أَعْلَمُ.

فَقَالَ: أَعَالِمُ أَنْتَ إِنَّ الْمُلْكَ الْبَارِحَةَ انْتَقَلَ إِلَى بَيْتِ^(۲) فِي الصِّينِ، وَانْقَلَبَ بُرْجُ
مَاجِينَ، وَغَارَتْ بُحَيْرَةُ سَاوَةَ، وَفَاضَتْ بُحَيْرَةُ سَمَاوَةَ،^(۳) وَقُطِعَتْ بَابُ الصَّخْرَةِ^(۴)
مِنْ سَقْلِبِهِ،^(۵) وَنَكَسَ مَلِكُ الرُّومِ بِالرُّومِ وَوَلَّى أَخُوهُ مَكَانَهُ، وَسَقَطَتْ شُرُفَاتُ
الذَّهَبِ مِنْ قُسْطَنْطِينِيَّةِ الْكُبْرَى، وَهَبَطَ سُورُ سَرَنْدِيبِ،^(۶) وَفُقِدَ دِيَّانُ الْيَهُودِ،^(۷)
وَهَاجَ النَّمْلُ بِوَادِي النَّمْلِ، وَسَعِدَ^(۸) سَبْعُونَ أَلْفَ عَالِمٍ، وَوُلِدَ فِي كُلِّ عَالَمٍ سَبْعُونَ
أَلْفًا، وَاللَّيْلَةُ يَمُوتُ مِثْلُهُمْ؟

۱. در «مشارق»، «الذراري» و در «بحار»، «الزراري» ضبط است.

۲. در «مشارق» آمده است: من بیت إلى بیت ...

۳. در «مشارق»، «خشمرة» و در «مدينة المعاجز»، «خشمرة» ضبط است.

۴. در «مشارق»، «باب البحر» ضبط است.

۵. در «بحار»، «من سفینته» ضبط است.

۶. در «مشارق»، «كرنديب» و در «بحار»، «سراندیل» ضبط است.

۷. در «مشارق»، «ريان اليهود» ضبط است.

۸. در «مشارق»، «صعد» ضبط است.

فَقَالَ: لَا أَعْلَمُ.

فَقَالَ: أَعَالِمٌ أَنْتَ بِالشُّهْبِ الْحُرِّسِ، وَالْأَنْجَمِ الشُّمَسِ ^(١) ذَوَاتِ الذَّوَائِبِ الَّتِي تَطْلُعُ مَعَ الْأَنْوَارِ وَتَغِيبُ مَعَ الْأَسْحَارِ؟

فَقَالَ: لَا أَعْلَمُ.

فَقَالَ: أَعَالِمٌ أَنْتَ بِطُلُوعِ النَّجْمَيْنِ اللَّذَيْنِ مَا طَلَعَا إِلَّا عَنْ مَكِيدَةٍ وَلَا غَرَبَا إِلَّا عَنْ مُصِيبَةٍ، وَأَنْتَهُمَا طَلَعَا وَغَرَبَا ^(٢) فَقَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ، وَلَا يَظْهَرَانِ إِلَّا لِخَرَابِ الدُّنْيَا؟

فَقَالَ: لَا أَعْلَمُ.

فَقَالَ: إِذَا كَانَ طَرُقَ السَّمَاءِ لَا تَعْلَمُهَا ^(٣) فَإِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ قَرِيبٍ: أَخْبِرْنِي مَا تَحْتَ حَافِرِ فَرَسِي الْأَيْمَنِ وَالْأَيْسَرِ مِنَ الْمَنَافِعِ وَالْمَضَارِّ؟

فَقَالَ: إِنِّي فِي عِلْمِ الْأَرْضِ أَقْصَرُ مِنِّي فِي عِلْمِ السَّمَاءِ.

فَأَمَرَ أَنْ يُحْفَرَ تَحْتَ الْحَافِرِ الْأَيْمَنِ فَخَرَجَ كَنْزٌ مِنْ ذَهَبٍ، ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُحْفَرَ تَحْتَ الْحَافِرِ الْأَيْسَرِ فَخَرَجَ أَفْعَى فَتَعَلَّقَ فِي عُنُقِ الْحَكِيمِ، ^(٤) فَصَاحَ: يَا مَوْلَايَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَمَانُ بِالْإِيمَانِ.

فَقَالَ: لِأُطِيلَنَّ لَكَ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ.

فَقَالَ: سَمِعْتَ خَيْرًا فَقُلْ خَيْرًا، ^(٥) اسْجُدْ لِلَّهِ وَتَضَرَّعْ بِي إِلَيْهِ.

١. در «مشارق» آمده است: والأنجم والشمس ...

٢. در «مشارق»، «طلعا غربا» ضبط است.

٣. در «مشارق» آمده است: إذا كنت لا تعلم طريق الدنيا.

٤. در «مشارق» آمده است: فتعلق الحكيم ...؛ و در «بحار»، «بعث الحكيم» ضبط است.

٥. در «مشارق» آمده است: فقال سمعت خيراً، فقال خيراً.

ثُمَّ قَالَ: يَا سَرَسَفِيلُ، ^(۱) نَحْنُ نُجُومُ الْقُطْبِ وَأَعْلَامُ الْفُلْكِ، وَإِنَّ هَذَا الْعِلْمَ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا نَحْنُ وَبَيْتٌ فِي الْهِنْدِ؛ ^(۲)

دهقان فارسی، به امام علی علیه السلام گفت: بدان که طالع‌های نجوم نحسانند (و آنها که طالعشان نحس است، سعد شده‌اند و آنها که طالعشان سعد است، نحس شده‌اند) مریخ در بُرج ثور (صورت فلکی گاو) در حرکت است و در بُرج تو کوکبان در آمد و رفت‌اند و جنگ برایت بجا و مناسبت نیست.

امام علیه السلام از وی پرسید: تو جاریات را می‌جنبانی و به پیشامدها بر من حکم می‌کنی و آنها را با دقایق و ساعات بیان می‌داری؟!

[به من بگو:] سراری و دراری چه مسافتی است؟ و اندازه شعاع مدبرات چقدر است؟

دهقان گفت: در اُسْطَرلاب می‌نگرم و تو را بدان خبر می‌دهم؟
امام علیه السلام پرسید: آیا از آنچه دیشب در وجه میزان گذشت، باخبری؟ کدام ستاره در بُرج سلطان رفت؟ کدام آفت بر «زیرقان» درآمد؟
دهقان گفت: نمی‌دانم.

امام علیه السلام پرسید: آیا دانستی که دیشب در چین، حکومت از خاندانی به خاندانی دیگر انتقال یافت، بُرج ماچین واژگون شد، آب دریاچه ساوه فرو رفت و آب دریاچه سَماوَه جوشید، باب الصخره از سقلبه‌اش جدا گردید، قیصر روم در روم سرنگون شد و برادرش به جای او نشست، کنگره‌های طلایی از قسطنطنیه

۱. در «مشارق» آمده است: یا سهر سقیل سوار، ...

۲. مشارق الأنوار: ۱۲۹ - ۱۳۰؛ بحار الأنوار ۴۱: ۳۳۶ - ۳۳۷، حدیث ۵۷؛ مدینه المعاجز ۲: ۴۹ - ۵۱، حدیث ۳۹۶.

کبرا فرو افتاد، باروی سرانديب فرو ریخت، اُسقف يهود درگذشت، مورچگان در وادی النمل به جنب و جوش افتادند، هفتاد هزار عالم سعادت یافت و در هر عالمی هفتاد هزار نفر به دنیا آمد و امشب هفتاد هزار نفر در می‌گذرد؟
دهقان گفت: نمی‌دانم.

امام علیه السلام پرسید: آیا به شهاب‌های نگهبان و ستاره‌های سرکش دنباله‌دار که با انوار می‌طلوعند و در سحرها می‌غروبند، آگاهی؟
دهقان گفت: نمی‌دانم.

امام علیه السلام پرسید: آیا به طلوع نجمین پی بردی؟ دو ستاره‌ای که جز به نیرنگ نطلوعند و جز برای مصیبت نغروبند (آن دو طلوع و غروب کردند، قابیل هابیل راکشت) و این دو ستاره جز برای خراب دنیا آشکار نشوند.
دهقان گفت: نمی‌دانم.

امام علیه السلام فرمود: حال که راه‌های آسمان را نمی‌دانی، از چیزهای نزدیک از تو می‌پرسم، بگو زیر سُم پای راست و چپ اسبم چه سودها و زیان‌هایی نهفته است؟

دهقان گفت: در علم زمین نسبت به علم آسمان، دستم کوتاه‌تر است.
امام علیه السلام دستور داد زیر سُم راست اسب را کنند، گنجی از طلا بیرون آمد، سپس امر فرمود زیر سُم چپ اسب را حفر کنند، از آن یک افعی خارج شد و در گردن حکیم آویخت. حکیم فریاد زد: مولایم، امانم ده!
امام علیه السلام فرمود: امان، به ایمان است.

حکیم گفت: رکوع‌ها و سجده‌های طولانی برایت گزارم [و فراوان در برابرت خم و راست شوم].

امام علیؑ فرمود: خیری را شنیدی، خیر بگو و برای خدا سجده کن و به وسیله من پیش خدا تضرع نما.

سپس امام علیؑ فرمود: ای سرسفیل، ماییم ستارگان قطب و اعلام فلک، و این علم را نمی‌داند مگر ما و خاندانی در هند.

حدیث (۹۲)

حدیث زلزله در مدینه

علل الشراعی، اثر صدوقؑ.

صدوقؑ روایت می‌کند از احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد که گفت: برای ما حدیث کرد ابو عبدالله رازی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از روح بن صالح، از هارون بن خارجة، وی روایت را به فاطمة زهرا (صلوات الله علیها) می‌رساند که فرمود:

أَصَابَ النَّاسَ زَلْزَلَةٌ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ، فَفَزَعَ النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَوَجَدُوهُمَا قَدْ خَرَجَا فَرَعَيْنِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ، فَتَبِعَهُمَا النَّاسُ إِلَى أَنْ انْتَهَوْا إِلَى بَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْرَ مُكْتَرِثٍ لِمَا هُمْ فِيهِ، فَمَضَى وَاتَّبَعَهُ النَّاسُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى تَلْعَةٍ، فَقَعَدَ عَلَيْهَا وَقَعَدُوا حَوْلَهُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَى حِيطَانِ الْمَدِينَةِ تَرْتَجُّ ذَاهِبَةً وَجَائِيَةً.

فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَأَنَّكُمْ قَدْ هَالَكُمُ مَا تَرَوْنَ؟

قَالُوا: وَكَيْفَ لَا يَهُولُنَا وَلَمْ نَرِ مِثْلَهَا قَطُّ.

قَالَتْ: فَحَرَكَ شَفْتَيْهِ ثُمَّ ضَرَبَ الْأَرْضَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا لَكَ اسْكُنِي.

فَسَكَنْتَ، فَتَعَجَّبُوا مِنْ ذَلِكَ أَكْثَرَ مِنْ تَعَجُّبِهِمْ أَوَّلًا.
 حَيْثُ خَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ: كَأَنَّكُمْ قَدْ عَجِبْتُمْ مِنْ صَنِيعِي!^(۱)
 قَالُوا: نَعَمْ.
 قَالَ: أَنَا الرَّجُلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهِ: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا *
 وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا﴾.^(۲)
 فَأَنَا الْإِنْسَانُ الَّذِي يَقُولُ لَهَا: مَالِكِ.
 ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^(۳) إِيَّايَ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا^(۴)؛^(۵)
 در دوران ابوبکر، مردم گرفتار زلزله‌ای [که پایان نمی‌یافت] شدند، به ابوبکر
 و عُمَرُ پناه آوردند، دیدند آن دو بیرون آمده‌اند تا به امیرالمؤمنین علیه السلام پناه جویند،
 مردم هم به دنبال آن دو راه افتادند تا به در خانه علی علیه السلام رسیدند.
 علی علیه السلام پریشانی مردم را نداشت، رهسپار شد و مردم هم او را دنبال کردند تا
 اینکه به تپه‌ای رسید و روی آن نشست و مردم پیرامونش نشستند و به دیوارهای
 مدینه نگاه می‌کردند که کج و راست می‌شد.

علی علیه السلام فرمود: گویا آنچه را می‌بینید شما را به وحشت انداخت؟
 مردم گفتند: چگونه نه‌راسیم در حالی که هرگز مثل این زلزله را ندیدیم!؟

۱. در «علل الشرایع»، «صُنْعَتِي» ضبط است.

۲. سورة زلزله (۹۹) آیات ۱-۳.

۳. سورة زلزله (۹۹) آیه ۴.

۴. در «علل الشرایع» و «بحار» آمده است: إِيَّايَ تُحَدِّثُ.

۵. علل الشرایع ۲: ۵۵۷، باب ۳۴۳، حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۸۸: ۱۵۱، حدیث ۹.

امام علیؑ لباسش را جنباند، سپس با دست بر زمین زد و فرمود: تو را چه شده است، آرام گیر!

زمین آرام گرفت و مردم بیش از پیش، از این کار در شگفت ماندند.

امام علیؑ سوی آنها آمد و فرمود: گویا از این کارم تعجب کردید! گفتند: آری.

فرمود: منم آن شخص که خدای عزوجل درباره‌اش فرمود: «هرگاه زمین زلزله‌اش را پدیدار سازد و سنگینی‌هایش را برون ریزد و انسان بپرسد: زمین را چه شده است».

منم آن انسانی که به زمین می‌گوید: تو را چه شده است.

«در آن روز، زمین اخبارش را بیان دارد» زمین اخبارش را برای من نقل می‌کند.

حدیث (۹۳)

چسبیدن درب به مردم

الاختصاص، اثر مفید الله.

مفید الله می‌گوید:

رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ قَاعِدًا فِي الْمَسْجِدِ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ، فَقَالُوا لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِّثْنَا. ^(۱)

فَقَالَ لَهُمْ: وَيَحْكُمُ! إِنَّ كَلَامِي صَعْبٌ مُسْتَضَعَبٌ لَا يَعْقِلُهُ إِلَّا الْعَالِمُونَ.
قَالُوا: لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُحَدِّثَنَا.

۱. در «الاختصاص» و «بحار» آمده است: حَدَّثَنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: قُومُوا بِنَا.
 فَدَخَلَ الدَّارَ، فَقَالَ: أَنَا الَّذِي عَلَوْتُ فَقَهَرْتُ، أَنَا الَّذِي أَحْيَيْتُ وَأُمَيْتُ، أَنَا ﴿الْأَوَّلُ
 وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^(١).
 فَغَضِبُوا وَقَالُوا: كَفَرُوا وَاللَّهِ.^(٢)
 فَقَالَ: ^(٣) يَا بَابُ اسْتَمْسِكْ عَلَيْهِمْ، فَاسْتَمْسَكَ عَلَيْهِمُ الْبَابُ.
 فَقَالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّ كَلَامِي صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْقِلُهُ إِلَّا الْعَالِمُونَ؟ تَعَالَوْا
 أَفَسِّرْ لَكُمْ مَا أَقُولُ.^(٤)
 «أَنَا الَّذِي عَلَوْتُ فَقَهَرْتُ»^(٥) فَأَنَا الَّذِي عَلَوْتُكُمْ بِهَذَا السِّيفِ فَقَهَرْتُكُمْ حَتَّى آمَنْتُمْ
 بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ.
 وَأَمَّا قَوْلِي «أَنَا الَّذِي أَحْيَيْتُ وَأُمَيْتُ» فَأَنَا أَحْيَيْتُ الْحَقَّ وَأُمَيْتُ الْبَاطِلَ.^(٦)
 وَأَمَّا قَوْلِي «أَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالنَّبِيِّ وَآخِرُ مَنْ سَجَّى عَلَى
 النَّبِيِّ ثَوْبَهُ.^(٧)
 وَأَمَّا قَوْلِي «أَنَا الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» فَإِنَّ^(٨) عِنْدِي عِلْمَ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ.

١. سورة حديد (٥٧) آية ٣.

٢. در «الإختصاص» و «بحار» آمده است: وقالوا كَفَرُوا وقاموا.

٣. در «الإختصاص» و «بحار» آمده است: فقال علي عليه السلام للباب ...

٤. کلمه «ما أقول» در «الإختصاص» نیست.

٥. در «الإختصاص» و «بحار» آمده است: أمّا قولي أنا الذي علوت ...

٦. در «الإختصاص» و «بحار» آمده است: فَأَنَا أَحْيَيْتُ السُّنَّةَ وَأُمَيْتُ الْبِدْعَةَ.

٧. در «الإختصاص» و «بحار» بدین گونه ضبط است: وأمّا قولي «أنا الأول» فأنا الأول من آمن بالله وأسلم؛ وأمّا قولي أنا الآخر، فَأَنَا ... ثوبه ودقته ...

٨. در «الإختصاص» و «بحار»، «فأنا عندي» ضبط است.

قَالُوا: فَرَجَتْ عَنَّا اللَّهُ عَنكَ؛^(۱)

روایت است که امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد نشسته بود و نزدش جماعتی حضور داشتند، گفتند: ای امیرالمؤمنین، برای ما حدیث کن. علی علیه السلام فرمود: وای بر شما! کلام من صَعْبٌ^(۲) و مُسْتَضْعَبٌ است، جز عالمان آن را درنیابند.

گفتند: باید برایمان حدیث کنی.

امام علیه السلام فرمود: برخیزید [و با من به خانه درآیید].

آن حضرت به خانه درآمد و فرمود: منم که برتری یافتم و شکست دادم، منم که زنده می‌سازم و می‌میرانم، منم اوّل و آخر و ظاهر و باطن. آنان خشمگین شدند و گفتند: والله، علی کافر شد و برخاستند. امام علیه السلام فرمود: ای درب، آنها را نگه دار! درب آنان را گرفت و نگذاشت از جایشان تکان بخورند.

امام علیه السلام به آنان فرمود: آیا به شما نگفتم سخنم صعب و مستصعب است، جز عالمان آن را درک نمی‌کنند؟! بیایید تا آنچه را گفتم برایتان تفسیر نمایم. اینکه گفتم: «منم که چیره شدم و غلبه یافتم» [یعنی] منم که با این شمشیر بر شما چیره شدم و ناگزیرتان ساختم تا به خدا و رسولش ایمان آورید.

۱. الإختصاص: ۱۶۳؛ بحار الأنوار ۴۲: ۱۸۹، حدیث ۸.

۲. در روایتی که مؤلف رحمه الله در پایان کتاب می‌آورد از امام علی علیه السلام نقل است که مقصود از صَعْب، مواسات امکانات مالی و رفاهی (حتی در ناچیزترین ابزارها) با برادران دینی است. این بیان، گویای آن است که صَعْب (و به طور کلی فرمایشات ائمه علیهم السلام) لایپه‌های تو در توی فراوانی دارد و معارف بسیاری در آنها نهفته است که در ظاهر عبارات، نمود ندارد.

و این سخن که گفتم «منم که زنده می سازم و می میرانم» [یعنی] منم که حق را زنده می سازم و باطل را می میرانم.

و اینکه گفتم: «منم اوّل و آخر» [یعنی] من اوّل کسی ام که به پیامبر ایمان آورد، و آخر کسی ام که بر پیامبر کفن پوشاند.

و اینکه گفتم «منم ظاهر و باطن» [یعنی] نزد من علم ظاهر و باطن هست. آنان گفتند: غم از دلمان برداشتی، خدا آسوده ات سازد.

[یاد آوری]

می گویم: در حدیث «کلام شمس» (سخن گفتن خورشید) مطالبی که در اینجا سودمند می افتد [و راهگشاست] گذشت (بدانجا رجوع کنید).^(۱)

حدیث (۹۴)

شخص صیرفی که علی علیه السلام او را لاک پشت ساخت

مدینة المعاجز، اثر سیّد توبلی رحمۃ اللہ علیہ.

در این کتاب، از «عیون المعجزات» روایت است از ابی النّجف،^(۲) وی رجال حدیثش را به عمار بن یاسر (صاحب فضل و سابقه نیک) می رساند که گفت:

كُنْتُ بَيْنَ يَدَيَّ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِلَيْكَ الْمَفْزَعُ وَالْمُسْتَكِي، فَقَدْ حَلَّ بِي مَا أَوْرَثَنِي سُقْمًا وَأَلَمًا. فَقَالَ: مَا قِصَّتُكَ؟

۱. بنگرید به، ذیل حدیث (۵).

۲. در «مدینة المعاجز»، «ابو النّجف» ضبط است.

قَالَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ ذَوَالْبِ^(۱) الصَّيْرِ فِي غَضَبِي زَوْجَتِي وَفَرَّقَ بَيْنِي وَبَيْنَ حَلِيلَتِي، وَأَنَا مِنْ حَزْبِكَ وَشِيعَتِكَ.

فَقَالَ: ائْتِنِي بِالْفَاسِقِ الْفَاجِرِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَعْزِضُ أَصْحَابَهُ فِي سُوقٍ يُعْرَفُ بِسُوقِ بَنِي الْحَاضِرِ، فَقُلْتُ: أَجِبْ مَوْلَى لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ بِهِرْجَةُ الصَّرَفِ.

فَنَهَضَ قَائِمًا وَهُوَ يَقُولُ: إِذَا نَزَلَ التَّقْدِيرُ بَطَلَ التَّدْبِيرُ.

حَتَّى أَوْفَقْتُهُ بَيْنَ يَدَيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَرَأَيْتُ بِيَدَيِ مَوْلَايَ قَضِييًّا مِنَ الْعَوْسَجِ.

فَلَمَّا وَقَفَ الصَّيْرِ فِي بَيْنَ يَدَيْهِ، قَالَ: يَا عَالِمَ مَكْنُونِ الْأَشْيَاءِ وَمَا فِي الضَّمَائِرِ الْأَوْهَامِ، هَا أَنَا ذَا وَاقِفٍ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقُوفَ الدَّلِيلِ الْمُسْتَسْلِمِ إِلَيْكَ.

فَقَالَ: يَا لَعِينُ بَنِ اللَّعِينِ وَالزَّنِيمِ بَنِ الزَّنِيمِ، أَمَا تَعْلَمُ أَنِّي أَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورَ، وَأَنِّي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى عِبَادِهِ،^(۲) تَفَتُّكَ بِحَرَمِ الْمُؤْمِنِينَ تَرَاكَ أَمِنْتَ عُقُوبَتِي عَاجِلًا، وَعُقُوبَةُ اللَّهِ آجِلًا.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَمَّارُ، جَرَّدَهُ مِنْ ثِيَابِهِ.

فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ مَوْلَايَ، فَقَامَ إِلَيْهِ وَقَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَا يَأْخُذُ قِصَاصَ الْمُؤْمِنِ غَيْرِي، ثُمَّ قَرَعَهُ بِالْقَضِيبِ عَلَى كَبِدِهِ وَقَالَ: اجْلِسْ لَعَنَكَ اللَّهُ.

۱. در «مدینه المعاجز»، «ذوالب» ضبط است.

۲. در «عیون المعجزات» و «مدینه المعاجز»، «بین عباد» ضبط است. واژه «علی» در دست خط مؤلف علیه السلام خوانا نیست.

قَالَ عَمَّارٌ: فَرَأَيْتُهُ - وَاللَّهِ - قَدْ مَسَحَهُ اللَّهُ سُلْحَفًا.
 ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَزَقَكَ اللَّهُ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ وَمَأْوَاكَ الْقِفَارُ
 وَالْبَرَارِي، هَذَا جَزَاءُ مَنْ أَعَارَ ^(۱) طَرَفَهُ وَقَلْبَهُ وَفَرْجَهُ.
 ثُمَّ وَلَّى وَتَلَا: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً
 خَاسِئِينَ﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾؛ ^(۳)
 عَمَّار می گوید: نزد مولایم، امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که شخصی درآمد و گفت:
 ای امیرالمؤمنین، به تو پناه می آورم و شکوه می کنم، بلایی بر من فرود آمد که
 بیمار و رنجورم ساخت.

امام علیه السلام پرسید: ماجرای چیست؟

وی گفت: علی بن ذوالب صیرفی، زنم را به زور گرفت و ما را از هم جدا
 ساخت، در حالی که من شیعات و از حزب توأم.
 امام علیه السلام فرمود: [ای عَمَّار] آن فاسق بدکار را بیاور.
 عَمَّار می گوید: سوی وی بیرون شدم. وی در بازاری که به «بنی الحاضر»
 معروف بود، در کنار یارانش قرار داشت، گفتم: مولایم را اجابت کن، بهره
 صرف (داد و ستد پول) برایت روا نیست.
 وی برخاست، در حالی که می گفت: هرگاه تقدیر فرود آید، تدبیر کارساز
 نیست.

۱. در «عیون المعجزات»، «اعاد» ضبط است.

۲. سورة بقره (۲) آیات ۶۵ و ۶۶.

۳. مدینه المعاجز ۲: ۶۷-۶۸، حدیث ۴۰۲؛ عیون المعجزات: ۳۹-۴۰.

[وی را آوردم] تا اینکه پیش امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادم، دیدم در دست مولایم چوب عَوْسَج^(۱) است.

چون وی در حضور امام علیه السلام ایستاد، گفت: ای دانای چیزهای پنهان و آگاه بر نهفته‌های آو هام، منم آن شخص که احضارش کردی، با ذلّت در برابرت ایستادم و تسلیم فرمان توأم.

امام علیه السلام فرمود: ای لعینِ لعین زاده و ای فرومایه پست فطرت، آیا نمی‌دانی که چشم‌های خائن و راز پنهان در سینه‌ها را می‌دانم و حجت خدا - در روی زمین - بر بندگانم؟! به حریم مؤمنان می‌تازی! فکر کردی که از کیفر من در این دنیا و عقوبت خدا در آخرت ایمن می‌مانی؟!

سپس فرمود: ای عَمَّار، لباسش را درآور.

[عَمَّار می‌گوید:] امر مولایم را انجام دادم. آن حضرت، سوی وی رفت و فرمود: سوگند به کسی که دانه‌ها را شکافت و جانداران را آفرید، قصاص آن مؤمن را جز من نستانند. سپس با چوب عوسج بر کبدش کوبید و فرمود: بنشین، خدای تو را لعنت کند!

عَمَّار می‌گوید: والله، دیدم که خدا او را مسخ کرد و به صورت لاک‌پشت درآمد.

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: خدا در هر چهل روز، شربتی از آب روزی‌ات سازد و جایگاهت بیابان و صحراهاست. این، کیفر کسی است که چشم و قلب و نیاز جنسی‌اش را عاریت داد.

۱. عوسج: گیاهی است خاردار، شاخه‌هایش پر خار، گل‌هایش به رنگ‌های مختلف، میوه‌اش گرد و سرخ رنگ ... در فارسی «خفجه» هم می‌گویند (فرهنگ عمید).

سپس آن حضرت روی گرداند [و رفت] در حالی که [این آیه را] تلاوت می کرد: «به کسانی از خودتان که در روز شنبه [از فرمان خدا] پای فراتر نهادند، پی بردید. به ایشان گفتیم: بوزینه هایی رانده شده باشید. این کیفر را برای حاضران و آیندگان، مایه عبرت ساختیم و برای اهل تقوا، پند و اندرز قرار دادیم».

حدیث (۹۵)

بازگرداندن خورشید در زمان حیات پیامبر ﷺ

الأمالی، اثر مفید رحمته الله.

مفید رحمته الله می گوید: به من خبر داد ابو عبدالله، محمد بن عمران مرزبانی، گفت: برای ما حدیث کرد ابوبکر، احمد بن محمد بن عیسی مکی، گفت: برای ما حدیث کرد شیخ صالح، ابو عبدالله، عبدالرحمان بن احمد بن حنبل، گفت: خبر داده شدم از عبدالرحمان بن شریک، از پدرش، گفت: برای ما حدیث کرد عروۃ بن عبدالله بن بشیر ^(۱) جعفی، گفت:

دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليها السلام وَهِيَ عَجُوزٌ كَبِيرَةٌ فِي عُنُقِهَا خَرَزٌ ^(۲) وَفِي يَدِهَا مَسَكَتَانِ، فَقَالَتْ: يُكْرَهُ لِلنِّسَاءِ أَنْ يَتَشَبَّهْنَ بِالرِّجَالِ. ^(۳) ثُمَّ قَالَتْ: حَدَّثَنِي أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قَالَتْ:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَتَغَشَّاهُ الْوَحْيُ فَسَتَرَهُ عَلَيَّ عليها السلام بِثَوْبِهِ حَتَّى غَابَتْ

۱. در «امالی مفید»، «قشیر» ضبط است.

۲. در «امالی مفید»، «خَرَزَة» ضبط است.

۳. در «امالی مفید» و «بحار»، «بالرجال» ضبط است.

الشَّمْسُ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، صَلَّيْتَ الْعَصْرَ؟^(۱)

قَالَ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، شُغِلْتُ عَنْهَا بِكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ ارْزُدِ الشَّمْسَ إِلَى^(۲) عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَقَدْ كَانَتْ غَابَتْ فَرَجَعَتْ حَتَّى بَلَغَتْ حُجْرَتِي وَنِصْفَ الْمَسْجِدِ؛^(۳)

عُروة بن عبدالله می‌گوید: بر فاطمه، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام (در سالمندی‌اش) در آمدم. گردنبندی در گردن و دو انگو در دست داشت، گفت: مکروه است است که زنان خود را به مردان شبیه سازند، سپس گفت: برایم حدیث کرد اسما (دختر عُمیس)، گفت:

خدا به پیامبرش، محمد ﷺ وحی کرد، وحی او را در بر گرفت، علی علیه السلام با جامه‌اش او را پوشاند تا اینکه خورشید غروب کرد. چون پیامبر به حال خود باز آمد، فرمود: ای علی، نماز عصر را خواندی؟

علی علیه السلام فرمود: نه، ای رسول خدا، به خاطر مشغولیت به تواز آن بازماندم. رسول خدا ﷺ فرمود: پروردگارا، خورشید را سوی علی بن ابی طالب برگردان!

خورشید غروب کرده بود، آن قدر بازگشت که به خانه‌ام و نصف مسجد رسید.

[یاد آوری]

می‌گویم: در روایت ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی طالب» آمده است:

۱. در «امالی مفید» و «بحار» آمده است: ما صلیت العصر.

۲. در «امالی مفید» و «بحار»، «علی» ضبط است.

۳. امالی مفید: ۹۴؛ بحار الأنوار ۴۱: ۱۷۶-۱۷۷، حدیث ۱۱.

پیامبر ﷺ از امیرالمؤمنین خواست که دعا کند [خدا خورشید را برای او بازگرداند] امام علی علیه السلام دعا کرد و خورشید [برای او] بازگشت.^(۱)
معنای هر دو روایت - در واقع - یکی است.

حدیث (۹۶)

بازگرداندن خورشید در بابل

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمه الله.

صفار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از عبدالله بن مُسکان، از ابو بصیر، از ابو مقدام، از جَوَیریة بن مُشهر حدیث ذیل را:

ح: عده‌ای از اصحاب ما در مُصَنَّفَاتشان، از محمد بن عباس بن ماهیار ثقه، در تفسیرش از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسای مذکور با اسناد یاد شده، از جویریة (جز اینکه در آن به جای عبدالله بن بحر، نام عبدالله بن یحیی است) روایت می‌کند حدیث زیر را.^(۲)

ح: ابن بابویه، در «من لا یحضره الفقیه» از پدرش و محمد بن حسن، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از احمد بن عبدالله غروی، از حسین بن مختار قلانسی، از ابو بصیر، از عبدالواحد بن مختار

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۱۷.

متن روایت «مناقب» چنین است: فقال: اَدْعُ لِيَرُدَّ اللهُ عَلَيْكَ الشَّمْسَ، فَسَأَلَ اللهُ، فَرُدَّتْ عَلَيْهِ بِيضَاءَ نَقِيَّةٍ.

۲. تأویل الآيات: ۶۹۵.

انصاری، از اُمّ مقدم ثقفیه، از جُویریة بن مُسهر، روایت می کند این حدیث را. ^(۱)
 متن روایت [در اینجا] از کتاب «بصائر الدرجات» است.
 أَقْبَلْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قِتَالِ ^(۲) الْخَوَارِجِ حَتَّى إِذَا قَطَعْنَا فِي أَرْضِ بَابِلَ
 حَضَرَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ.

قَالَ: فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَزَلَ النَّاسُ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ،
 إِنَّ هَذِهِ أَرْضٌ مَلْعُونَةٌ وَقَدْ عُدِّبَتْ فِي الدَّهْرِ ^(۳) ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَهِيَ إِحْدَى
 الْمُؤْتَفِكَاتِ، وَهِيَ أَوَّلُ أَرْضٍ عَبْدٍ فِيهَا وَثَنَ، وَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَنْ
 يُصَلِّيَ فِيهَا.

فَأَمَرَ النَّاسَ فَمَالُوا عَنْ جَنْبِي الطَّرِيقِ يُصَلُّونَ، وَرَكِبَ هُوَ بَغْلَةً ^(۴) رَسُولِ اللَّهِ
 فَمَضَى عَلَيْهَا.

قَالَ جُویریة، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا تَبْعَنَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا قُلْدَنَّهُ صَلَاتِي الْيَوْمَ. ^(۵)
 قَالَ: فَمَضَيْتُ خَلْفَهُ، فَوَاللَّهِ مَا جُرْنَا ^(۶) جِسْرَ سُورَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ،
 فَسَبَّيْتُهُ أَوْ هَمَمْتُ أَنْ أَسْبَهُ.

قَالَ، فَقَالَ: يَا جُویریة، أَذْنُ. قَالَ: فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.
 قَالَ: فَنَزَلَ نَاحِيَةً فَتَوَضَّأَ ثُمَّ قَامَ فَتَنَطَّقَ بِكَلَامٍ لَا أَحْسَنُهُ ^(۷) إِلَّا بِالْعِبْرَانِيَّةِ، ثُمَّ نَادَى

۱. من لا يحضره الفقيه ۱: ۲۰۳-۲۰۴، حدیث ۶۱۱؛ مدينة المعاجز ۱: ۱۹۶-۱۹۷ حدیث ۱۱۷.

۲. در «بصائر الدرجات»، «من قتلی» ضبط است.

۳. در «بصائر الدرجات»، «مِنَ الدَّهْرِ» ضبط است.

۴. در «بصائر الدرجات»، «وركب بغلة» ضبط است.

۵. در «بصائر الدرجات»، «صلاة اليوم» ضبط است.

۶. در «بصائر الدرجات»، «ما صرنا» ضبط است.

۷. در «من لا يحضره الفقيه ۱: ۲۰۴»، «لا أَحْسَنُهُ» ضبط است.

بِالصَّلَاةِ. فَنَظَرْتُ - وَاللَّهِ - إِلَى الشَّمْسِ قَدْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ جَبَلَيْنِ لَهَا صَرِيرٌ، فَصَلَّى الْعَصْرَ وَصَلَّيْتُ مَعَهُ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَادَ اللَّيْلُ كَمَا كَانَ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا جُوَيْرِيَةَ بَنَ مُسْهِرٍ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾^(١) فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ^(٢) فَرَدَّ عَلَيَّ الشَّمْسُ؛^(٣)

جُوَيْرِيَةَ می‌گوید: به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ با خوارج می‌آمدیم تا اینکه زمانی که در سرزمین بابل راه می‌پیمودیم، وقت نماز عصر فرا رسید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمد و مردم هم پیاده شدند، آن حضرت فرمود: ای مردم، این زمین نفرین شده است، در طول روزگار سه بار عذاب شد و این زمین یکی از مؤتفکات می‌باشد و نخستین جایی است که در آن بت می‌پرستیدند و برای پیامبر یا وصی او حلال نیست در این سرزمین نماز گزارد. امام علیه السلام به مردم فرمان داد، آنان از دو طرف راه، مسیرشان را کج کردند و نماز گزاردند. خود آن حضرت استر رسول خدا را سوار شد و رهسپار گشت. جُوَيْرِيَةَ می‌گوید: با خود گفتم به خدا سوگند، امیرالمؤمنین را دنبال می‌کنم و نماز امروز را به گردن او می‌اندازم.

می‌گوید: پشت سر امام راه افتادم، والله، هنوز از «جسر سوری» نگذشتیم که خورشید غروب کرد. امام را نکوهیدم یا می‌خواستم سرزنش کنم. امام علیه السلام فرمود: ای جُوَيْرِيَةَ اذان بگو. گفتم: آری، ای امیرالمؤمنین.

١. سورة واقعه (٥٦) آیه ٧٤.

٢. در «بصائر الدرجات» آمده است: بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ ...

٣. بصائر الدرجات ١: ٢١٨، حدیث ١؛ بحار الأنوار ٤١: ١٢٨، حدیث ١٣.

می‌گوید: آن حضرت به ناحیه‌ای فرود آمد و وضو گرفت، سپس برخاست و سخنی گفت که به گمانم عبرانی بود. سپس به نماز ندا داد. والله، دیدم که خورشید با صدایی از میان دو کوه بیرون آمد، امام علیه السلام نماز عصر را خواند و من با او نماز گزاردم.

می‌گوید: چون از نماز فارغ شدیم، شب - بدان گونه که قبل از آن فرا رسیده بود - برگشت. امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای جَوَیْرِیَّة بن مُسَیْهَر، خدا می‌فرماید: «به اسم پروردگار با عظمت، تسبیح بگوی» من به اسم اعظم خدا او را مسئلت کردم، خورشید را برایم بازگرداند.

[نکته]

می‌گویم: در روایت «من لا یحضره الفقیه» پس از عبارت «غابت الشمس» (خورشید غروب کرد) عبارت چنین است:

فَشَكَّكْتُ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ، وَقَالَ: يَا جَوَیْرِیَّة، أَشَكَّكْتُ؟
قُلْتُ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
فَنَزَلَ عَنِّي نَاحِيَةً...؛^(۱)

به شک افتادم، امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای جَوَیْرِیَّة، شک کردی؟

گفتم: آری، ای امیرالمؤمنین.

آن حضرت به ناحیه‌ای فرود آمد...

در این روایت، ناسزا گفتن یا قصد بدگویی داشتن، وجود ندارد.

۱. من لا یحضره الفقیه ۱: ۲۰۴، حدیث ۶۱۱.

در بعضی از روایات آمده است که جَویریه گفت:

فَتَبِعْتُهُ فِي مَائَةِ فَارِسٍ؛^(۱)

آن حضرت را با صد سوار، دنبال کردم.

پاسخ اجمالی به شبهه‌ها

باری، این حدیث «رَدَّ الشَّمْسُ» (بازگرداندن خورشید) و روایت پیش از آن، از روایات مستفیض میان شیعه و سنی است و شهرت آنها به حدّ تابیدن خورشید در وسط روز می‌رسد و از شهرت دو نیمه شدن ماه برای رسول خدا ﷺ کمتر نمی‌باشد.

برای این واقعه اخیر، در «حِلَّه» مناره‌ای را ساخته‌اند که هم اکنون (سال ۱۲۸۹، سال نوشتن این حروفِ کتاب) موجود است.

تشکیک بعضی از قشری مذهب‌بان، مانند ابوالفرج بن جوزی (بر اساس نقل سبط وی در کتاب المناقب) در این زمینه با تمسّک به ضعف سند و به اینکه «نماز قضا شد، اعاده خورشید فایده‌ای نداشت»^(۲) و همچنین ابن فُورَک^(۳) در

۱. عیون المعجزات: ۷؛ الفضائل: ۶۸؛ الروضة: ۱۷۰.

۲. تذکرة الخواص: ۵۴؛ معجزات النبی ﷺ: ۳۳، اثر ابن کثیر.

۳. محمد بن حسن بن فُورَک (اصفهانی)، از فقهای شافعی است که در ادب و کلام و نحو و خطابه، مهارت شایسته‌ای داشت و در مذهب اشعری سخت متعصب بود. وی در بصره و بغداد حدیث شنید و در نیشابور به نقل حدیث پرداخت و در این شهر مدرسه‌ای ساخت. وی کتاب‌های فراوانی دارد که نزدیک به صد کتاب می‌رسد. گفته‌اند: در سال ۴۰۶ هجری محمود بن سبکتکین (سلطان محمود غزنوی) وی را با سم به قتل رساند؛ و گفته‌اند: به دعوت محمود غزنوی برای مناظره با بزرگان فرقه کرامیه به غزنه رفت و بر آنها پیروز شد، و هنگام بازگشت به نیشابور درگذشت، و گفته شد که کرامیه او را مسموم ساختند (الأعلام ۶: ۸۳؛ اعلام اصفهان: ۱۹۳-۱۹۴).

کتاب «الفضول» (بر اساس سخنی که ابن شهر آشوب از او نقل می‌کند) از این ناحیه که «اگر این رخداد درست می‌بود، همه مردم در همه نواحی زمین آن را می‌دیدند»^(۱) تشکیکی است که از کینه‌های بدّری برمی‌خیزد.

افزون بر این، ابن فورک با واقعه «انشقاق قمر» (دو نیمه شدن ماه) چه می‌کند؟ هر جوابی که آنجا دهد، در اینجا هم جاری است.

و اما سخن از ضعف سند، جایش اینجا نیست.^(۲)

و اینکه می‌گوید: «نماز قضا شد» سخنی نابجا و خطاست که از ضعف تحقیق برمی‌خیزد؛ چراکه نماز وقتی قضا می‌شود که خورشید گردش خود را کامل سازد، هنگامی که خورشید با عقب‌گرد به مکان اوّل خود بازآید، این وقت، وقت جدید نیست، بلکه با این عقب‌گرد، عین همان وقت گذشته - همراه او - باز می‌گردد.

نظیر انگشتی که بشکند و برای بار دوم، از عین همان ماده نخست (نقره یا طلا یا فلز دیگر) قالب‌ریز می‌شود. در این حالت، آن انگشت، همان انگشت اوّل در صورتی جدید است، بی‌آنکه حقیقتش تغییر یابد؛ زیرا ملاک اتحاد، یکی بودن در شخص ماده است و این ماده، در دو حالت باقی می‌باشد.

و همین امر، راز معاد و حشر اجساد، در روز قیامت می‌باشد (اندکی از بسیار را بگیر).

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۲۰.

۲. این عبارت، به جای ضرب المثل «کَبِرَ عَمْرُو عَنِ الطُّوقِ» جاگذاری شد. فیروز آبادی در «قاموس المحيط ۳: ۲۵۹» می‌گوید: این مَثَل برای لباس‌هایی زده می‌شود که کمتر از قدر و منزلت شخص باشد. در «مجمع الامثال ۲: ۸۳» ماجرای طولانی برای این مَثَل، آمده است.

تذیل

ایستادن خورشید از حرکت برای یکی از ستایشگران علی علیه السلام

در این باب، حکایت طریقی است که چند تن آن را نقل کرده‌اند و علامه رحمته الله در کتاب «کشف الیقین» آن را می‌آورد.

ماجرا چنین است که روزی یک از واعظان مردم را اندرز می‌داد و امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌ستود. خورشید به غروب نزدیک شد، وی ارتجالی (بی آنکه از قبل بیندیشد) خطاب به خورشید سرود:

لَا تَغْرُبِي يَا شَمْسُ حَتَّى يَنْقُضِي مَدْحِي لِصَنَوِ الْمُصْطَفَى وَلِنَجْلِهِ
وَأَنْتَنِي عِنَانُكَ إِنْ أَرَدْتَ ثَنَاءَهُ أَنْسَيْتَ يَوْمَكَ إِذْ رُدِدْتَ لِأَجْلِهِ
إِنْ كَانَ لِلْمَوْلَى وَقُوفُكَ فَلْيَكُنْ هَذَا الْوُقُوفُ لِخَيْلِهِ وَلِرَجْلِهِ

- ای خورشید، غروب مکن تا ستایش من برای داماد مصطفی و فرزندش پایان یابد.
- اگر ثنای او را می‌خواهی، عنانت را برگردان، آیا روزی را که به خاطرش بازگردانده شدی از یاد بُردی.

- اگر برای مولایم باز ایستادی، بایسته است این توقّف، برای خَدَم و حَشَم او هم باشد.
می‌گوید: خورشید باز ایستاد و اُفق را روشن ساخت تا اینکه مدح پایان یافت و این کار در حضور جماعتی صورت گرفت که به حدّ تواتر می‌رسید.^(۱)

حدیث (۹۷)

حدیث شیر درنده که پدر وحش است و بازگرداندن خورشید
راحة الأرواح، اثر حسن امامی سبزواری رحمته الله.

۱. کشف الیقین: ۴۸۴؛ بحار الأنوار ۴۱: ۱۹۱؛ نیز بنگرید به، تفسیر روح البیان ۸: ۳۱.

از جُوَيْرِيه روايت است كه گفت :

خَرَجْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام نَحْوَ الْأَنْبَارِ وَهُوَ رَاكِبٌ بَغْلَةً رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ صُوفٌ أَبْيَضٌ ، وَقَدْ كَشَفَ رَأْسَهُ وَلَبَسَ طَيْلَسَانًا ، وَحَوْلَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِنْ أَوْلَادِهِ ، وَالْحَسَنَانُ عَنْ يَمِينِهِ وَيَسَارِهِ ، وَابْنُ الْحَنْفِيَّةِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ، وَمَعَهُمْ مَالِكُ الْأَشْثَرِ وَجَمَاعَةٌ .

وَإِذَا بِالْعَسْكَرِ قَدْ تَفَرَّقَتْ وَأَقْبَلْتُ عَلَى الْهَزِيمَةِ ، فَصَاحَ بِهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ : يَا هَؤُلَاءِ ، أَيْنَ تَهْرُبُونَ عَنِّي وَأَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؟

فَقَالُوا : يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، قَدْ اعْتَرَضَ فِي الطَّرِيقِ سَبْعٌ عَظِيمٌ نَفَرَتْ عَنْهُ خُبُلُنَا .
فَقَالَ : تَنْحُوا عَنْهُ ، فَدَنَا مِنَ السَّبْعِ وَإِذَا بِهِ بَارَكَ عَلَى الطَّرِيقِ ، فَصَاحَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ : قُمْ يَا هَذَا وَتَنَحَّ عَنِ الطَّرِيقِ فَإِنِّي أَنَا بَأْسُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ ، وَأَنَا أُذُنُ اللَّهِ الْوَاعِيَةُ ، وَأَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ ، وَأَنَا عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى ، أَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ .

قَالَ : فَقَامَ السَّبْعُ وَنَادَى بِلِسَانٍ فَصِيحٍ عَدْلًا مُخْلِصًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَأَنَّكَ وَلِيُّهُ يَا مَوْلَايَ ، أَنَا أَبُو الْوَحْشِ كَمَا أَنَّ آدَمَ أَبُو الْبَشَرِ ، وَقَدْ أَخَذَ عَلَيَّ ذُرِّيَّتِي الْمِيثَاقَ (كَمَا أَخَذَ عَلَيَّ بَنِي آدَمَ) أَنَّ لَا يَفْتَرِسُوا أَحَدًا مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَلَا مِنْ ذُرِّيَّةِ شِيعَتِكَ ، وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يَجْمَعَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَقَدْ جَمَعَ الْيَوْمَ .

قَالَ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : وَمَا حَاجَتُكَ إِلَيَّ ؟

قَالَ : أُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَ لِي مِنَ اللَّهِ الْمَغْفِرَةَ .

قَالَ: فَدَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاعَةً وَأَمَّنَ الْحَسَنَانِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: امْضِ يَا هَذَا فَقَدْ أَجَابَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - دَعْوَتِي فِيكَ.

فَقَالَ السَّبْعُ: يَا مَوْلَايَ، وَمَا عَلَامَةُ الْإِجَابَةِ؟

قَالَ: اْعْلَمْ - يَا أَبَا الْوَحْشِ - إِنَّ فِي قُلُوبِنَا عَمُوداً رَأْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَأَصْلُهُ فِي قُلُوبِنَا، فَإِذَا دَعَا الْإِمَامُ مِنَّا فِي الْأَرْضِ وَأَجَابَ اللَّهُ تَعَالَى دَعْوَتَهُ، اهْتَزَّ ذَلِكَ الْعَمُودُ فِي قَلْبِهِ وَتَحَرَّكَ، فَيَعْلَمُ بِذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَجَابَ دَعْوَتَهُ.

فَقَالَ السَّبْعُ: يَا مَوْلَايَ، لَا أُرِيدُ الْعَيْشَ فِي الدُّنْيَا بَعْدَ ذَلِكَ، فَادْعُ اللَّهَ تَعَالَى لِيُعْجَلَ فِي قَبْضِ رُوحِي.

قَالَ: فَدَعَا لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَانِيًا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: اذْهَبْ يَا هَذَا فَسَيَذَرُكَ الْمَوْتُ عِنْدَ الْمَغْرِبِ.

قَالَ جُوَيْرِيَّةُ: ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا جُوَيْرِيَّةُ، امْضِ مَعَ أَخِيكَ وَادْفِنْهُ إِذَا مَاتَ.

قَالَ: فَمَضَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَرَكَنِي مَعَ السَّبْعِ، فَدَاخَلَنِي مِنْهُ رُغْبٌ عَظِيمٌ، فَجَلَسْتُ أَنَا عَلَى تَلٍّ وَالسَّبْعُ عَلَى تَلٍّ آخَرَ، فَلَمَّا دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ رَأَيْتُ السَّبْعَ قَدْ نَهَضَ مِنْ مَكَانِهِ وَزَارَ زَارَةً عَظِيمَةً، وَوَقَعَ وَمَاتَ مِنْ حِينِهِ.

قَالَ: فَقُمْتُ وَأَخَذْتُ سَيْفِي لِأَحْفَرَ لَهُ حَفِيرَةً، فَإِذَا بِهَا تَفٍّ مِنْ وَرَائِي - أَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا أَرَى الشَّخْصَ - يَقُولُ: يَا جُوَيْرِيَّةُ، قَدْ كَفَيْتَاكَ مَوْوَنَةَ الْحَفْرِ، فَنَظَرْتُ وَإِذَا بِلَحْدٍ مَلْحُودٍ، فَأَخَذْتُ السَّبْعَ وَدَفَنْتُهُ فِي ذَلِكَ اللَّحْدِ وَعَرَضَ فِي نَفْسِي شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: أَرَأَيْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ سَحَرَ هَذَا السَّبْعُ؟

قَالَ: فَمَضَيْتُ حَتَّى لَحِقْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَدْ وَجَبَتْ صَلَاةُ الْمَغْرِبِ،
فَسَأَلْتُ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْأَصْحَابِ: هَلْ صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمَغْرِبَ؟
قَالُوا: لَا وَلَا صَلَاةَ الْعَصْرِ، وَقَدْ قَالَ إِنَّهَا أَرْضٌ خَسِفَتْ، لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا.
قَالَ: فَأَتَيْتُ حَتَّى قُمْتُ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَوَجَدْتُ عَلَيْهِ آثَارَ
الْغَضَبِ وَالْعَرَقُ يَقْطُرُ مِنْ جَبِينِهِ كَاللُّؤْلُؤِ الرُّطْبِ، فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، قَدْ دَفَنْتُ السَّبْعَ.
قَالَ: فَصَرَفَ وَجْهَهُ عَنِّي وَلَمْ يُجِئْنِي بِشَيْءٍ.
فَاعَدْتُ عَلَيْهِ الْقَوْلَ وَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، قَدْ دَفَنْتُ السَّبْعَ.
قَالَ: فَأَطْرَقَ رَأْسُهُ وَلَمْ يُجِئْنِي بِشَيْءٍ.
قَالَ: فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِعَادَةِ الْكَلَامِ حَتَّى قَامَ وَتَوَضَّأَ، فَإِذَا بِصَوْتٍ عَظِيمٍ مِنَ
السَّمَاءِ كَصَوْتِ الرُّعْدِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا بِالشَّمْسِ قَدْ رَجَعَتْ إِلَى أَنْ وَقَفْتُ عَلَى
مَوْضِعِ الْعَصْرِ، فَصَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صَلَاةَ الْعَصْرِ وَصَلَّيْنَاهَا مَعَهُ ثُمَّ عَادَتْ
الشَّمْسُ إِلَى الْغُرُوبِ، وَبَدَتْ النُّجُومُ وَصَلَّيْنَا مَعَهُ الْمَغْرِبَ.
وَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَيَّ وَقَالَ: يَا جُوَيْرِيَّةُ، إِنْ كَانَ سَحَرْتُ السَّبْعَ
فَالشَّمْسَ لَمْ أَسْحَرْهَا.
ثُمَّ قَالَ: لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَائِفَةٌ فِيَّ مَا قَالُوا فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لِأَنبَأْتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ
وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ، وَلَا أَخْرَجْتُ نِسَاءً مِنْ بُيُوتِ رِجَالٍ أَتَيْنَ مِنْهُمْ بِأَوْلَادٍ
وَرَدَدْتُهُنَّ إِلَى بُعُولَتِهِنَّ بِالْعِلْمِ الَّذِي عَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.
قَالَ جُوَيْرِيَّةُ، فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، إِنِّي ثَبْتُ إِلَيْكَ وَلَا أَشْكُ فَيْكَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا؛ ^(١)

با امیرالمؤمنین علیه السلام سوی انبار بیرون آمدم. آن حضرت، بر استر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سوار بود و پیراهن پشمی سفیدی بر تن داشت، سرش را نمایان ساخت و ردایی پوشید و پیرامونش ۱۸ نفر از اولادش بودند. حسن و حسین، در سمت راست و چپ او قرار داشتند و ابن حنفیہ جلوش راه می پیمود و مالک اشتر و گروهی، امام علیه السلام را همراهی می کردند.

ناگهان لشکر پراکنده شدند و به فرار روی آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام بانگ زد: ای لشکریان، از پیش من به کجا می گریزید؟ منم، علی بن ابی طالب! گفتند: ای امیرالمؤمنین، در راه درنده ای بزرگ آشکار شد، اسب هایمان از آن رمید.

امام علیه السلام فرمود: کنار روید! و خودش به آن درنده نزدیک شد، ناگهان دید آن درنده در راه زانو زده است. امیرالمؤمنین بانگ زد و فرمود: ای درنده، برخیز و از راه دور شو، منم قهر خدا در زمین و گوش تیز او، من راه راست و دستگیره محکم خدایم، منم امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب.

می گوید: آن درنده برخاست و با زبانی گویا و استوار و خالصانه ندا داد: خدایی جز الله نیست، و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول اوست، و تو ولی اویی. مولایم، من پدر و حوشم (چنان که آدم، پدر آدمی است) خدا همان گونه که از بنی آدم پیمان گرفت، از ذریه ام میثاق ستاند که هیچ یک از ذریه تو و ذریه شیعه تو را ندرند و من از خدای تعالی خواستم که من و تو را در یک جا گرد آورد و اکنون این کار انجام یافت.

می گوید: امیرالمؤمنین فرمود: حاجتت به من چیست؟

آن درنده گفت: می‌خواهم از خدا برایم آمرزش بطلبی.
امام علیه السلام در همان لحظه دعا کرد و حسن و حسین آمین گفتند، سپس فرمود:
ای درنده، خدای تعالی دعایم را درباره‌ات به اجابت رساند.

آن درنده پرسید: مولایم، علامتِ اجابت [خدا] چیست؟
امام علیه السلام فرمود: ای پدر و حوش، بدان که در دل‌های ما عمودی است که سرِ
آن زیر عرش و ته آن در قلب‌های ماست. هرگاه امامی از ما - در زمین - دعا کند
و خدای متعال دعایش را اجابت فرماید، آن عمود در قلبش تکان می‌خورد و
می‌جنبد و امام با این کار، درمی‌یابد که خدا دعایش را به اجابت رساند.
آن درنده گفت: مولایم، بعد از این، نمی‌خواهم در دنیا زندگی کنم، از
خدای متعال بخواه با شتاب روحم را بستاند.

امیرالمؤمنین علیه السلام بار دوم برای آن درنده دعا کرد، سپس فرمود: ای درنده،
برو، هنگام مغرب خواهی مُرد.

جَوَیْرِیه می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به من رو کرد و فرمود: ای جَوَیْرِیه،
با برادرت برو و زمانی که مُرد، خاکش بسپار.

می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و مرا با آن درنده تنها گذاشت، وحشتِ
زیادی از آن در دلم افتاد، بر تپه‌ای نشستم و آن درنده، بر تپه دیگری نشست.
چون مغرب فرا رسید، دیدم آن درنده از جایش برخاست و نعرهٔ سهمگینی سر
داد و افتاد و در دم مُرد.

می‌گوید: برخاستم و شمشیرم را گرفتم تا حفره‌ای برای او بکنم، ناگهان از
پشت سر هاتفی (که صدا را می‌شنیدم و شخص را نمی‌دیدم) بانگ زد: ای جَوَیْرِیه،

ما زحمت حفر قبر را بسنده کردیم، نگاه کردم و لَحَد آماده‌ای را پیش رویم یافتیم، آن درنده را گرفتم و در آن گور به خاک سپردم و از این ماجرا چیزی به دلم آمد، با خود گفتم: دیدی امیرالمؤمنین این درنده را سحر کرد [و با جادو کار آن را ساخت]!

می‌گوید: رفتم تا اینکه هنگام وجوب نماز مغرب به امیرالمؤمنین پیوستم، از اصحاب همراه آن حضرت پرسیدم: آیا امیرالمؤمنین مغرب را خواند؟ آنان پاسخ دادند: نه، نماز عصر را هم نخواند! می‌گوید این سرزمین خَسَف گردید، نماز در آن جایز نمی‌باشد.

می‌گوید: آمدم تا اینکه پیش روی مولایم امیرالمؤمنین ایستادم، آثار غَضَب را بر چهره‌اش یافتیم، عرق از پیشانی‌اش مانند دانه‌های مروارید تر می‌چکید. گفتم: ای مولایم، آن درنده را دفن کردم.

امام علیه السلام روی از من برگرداند و پاسخی به من نداد.

سخنم را تکرار کردم و گفتم: مولایم، آن درنده را خاک کردم.

امام علیه السلام سرش را پایین آورد و جوابی نداد.

می‌گوید: نتوانستم دگر بار، سخنم را باز گویم تا اینکه امام برخاست و وضو گرفت. ناگهان صدای سهمگینی - مانند صدای رعد - را از آسمان شنیدم، سرم را بالا آوردم، ناگاه خورشید را دیدم که بازگشت و در مکانی که وقت نماز عصر است ایستاد، امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عصر را خواند و ما با او نماز گزاردیم، سپس خورشید به حالت مغرب بازگشت و ستارگان نمایان شدند و ما با آن حضرت نماز مغرب را خواندیم.

چون امام علیؑ از نماز فارغ شد، به من رو کرد و فرمود: ای جَوَیریّه، اگر آن درنده، جادویم بود، خورشید را که سحر نکردم! سپس آن حضرت فرمود: اگر طایفه‌ای آنچه را درباره‌ی عیسی بن مریم بر زبان آوردند، درباره‌ام نمی‌گفتند، با علمی که رسول خدا ﷺ مرا آموخت، به شما خبر می‌دادم که چه می‌خورید و چه چیز در خانه‌ها تان می‌اندوزید! و زنانی را از خانه‌های مردانی که از آنها اولاد آورده‌اند، خارج می‌ساختم و به شوهرانشان باز می‌گرداندم.

جَوَیریّه می‌گوید، گفتم: مولایم، در پیشگاهت توبه می‌کنم و از این به بعد، هرگز درباره‌ات به شک نمی‌افتم.

حدیث (۹۸)

قضیة ابن ملجم لعین با آن پرنده

الخرائج والجرائح، اثر قطب الدین راوندی رحمه الله.

راوندی رحمه الله می‌گوید: به ما خبر داد ابو منصور، شهریار بن شیرویه بن شهریار دیلمی،^(۱) گفت: برای ما حدیث کرد پدرم، گفت: برای ما حدیث کرد ابو الحسن، علی بن احمد مدائنی،^(۲) گفت: برای ما حدیث کرد ابو عمرو، محمد بن یحیی، گفت: برای ما حدیث کرد ابو حفص، عمر بن احمد بن محمد بن عمر، گفت: شنیدم ابو القاسم، حسن بن محمد (معروف به «ابن الوقا»^(۳)) در کوفه می‌گفت:

۱. در «الخرائج» و «مدینه المعاجز» آمده است: شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی.

۲. در مآخذ، «احمد میدانی» ضبط است.

۳. در «الخرائج»، «ابن الوقا» و در «مدینه المعاجز» و «بحار»، «ابن الرفا» ضبط است.

كُنْتُ بِالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَرَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟
قَالُوا: رَاهِبٌ أَسْلَمَ.

فَاشْرَفْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ عَلَيْهِ جُبَّةٌ صُوفٍ وَقَلَنْسُوءَةٌ صُوفٍ، عَظِيمُ الْخَلْقِ، وَهُوَ قَاعِدٌ بِحِذَاءِ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: كُنْتُ قَاعِداً فِي صَوْمَعَةٍ لِي بِبَنَجِدٍ ^(١) فَاشْرَفْتُ مِنْهَا فَإِذَا طَائِرٌ كَالنَّسْرِ قَدْ سَقَطَ عَلَى صَخْرَةٍ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ فَتَقَيَّأَ فَرَمَى بِرُبْعٍ إِنْسَانٍ، ثُمَّ طَارَ وَجَاءَ وَتَقَيَّأَ بِرُبْعٍ إِنْسَانٍ، ^(٢) ثُمَّ طَارَ فَجَاءَ ^(٣) فَتَقَيَّأَ بِرُبْعٍ إِنْسَانٍ، ثُمَّ طَارَ فَجَاءَ ^(٤) فَرَمَى بِرُبْعٍ إِنْسَانٍ، ثُمَّ طَارَ، فَدَنَّتِ الْأَرْبَاعُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فَالْتَأَمَ رَجُلًا ^(٥) فَهُوَ قَائِمٌ وَأَنَا أَتَعَجَّبُ مِنْهُ.

ثُمَّ انْحَدَرَ الطَّيْرُ عَلَيْهِ فَضْرَبَهُ وَأَخَذَ رُبْعَهُ، فَطَارَ ثُمَّ رَجَعَ وَأَخَذَ رُبْعَهُ، فَطَارَ ثُمَّ رَجَعَ وَأَخَذَ رُبْعَهُ، فَطَارَ ثُمَّ رَجَعَ وَأَخَذَ رُبْعَهُ، فَطَارَ ثُمَّ رَجَعَ وَأَخَذَ رُبْعَهُ الْآخِرَ. ^(٦)

فَبَقِيْتُ أَتَفَكَّرُ فِي ذَلِكَ وَتَحَسَّرْتُ أَلَّا كُنْتُ تَحَقَّقْتُهُ فَسَأَلْتُهُ مَنْ هُوَ. ^(٧)
فَبَقِيْتُ أَتَفَقَّدُ الصَّخْرَةَ حَتَّى رَأَيْتُ الطَّائِرَ قَدْ أَقْبَلَ فَتَقَيَّأَ بِرُبْعٍ إِنْسَانٍ، فَزَلْتُ فَقُمْتُ بِإِزَائِهِ فَلَمْ أَزَلْ حَتَّى تَقَيَّأَ بِرُبْعٍ رُبْعٍ حَتَّى الرَّابِعِ. ^(٨)

١. در «الخرائج» آمده است: كنت قاعداً في صومعتي ...
٢. در «الخرائج» آمده است: ثم طار فتَقَدَّته فعاد فتَقَيَّأَ بِرُبْعٍ إِنْسَانٍ.
- ٣-٤. در «الخرائج»، «ثم طار ثم جاء» ضبط است.
٥. در «الخرائج» آمده است: ثم طار فدَنَّتِ الْأَرْبَاعُ فَقَامَ رَجُلًا ...
٦. در «الخرائج»، «الآخر» ضبط است.
٧. در «الخرائج» آمده است: وتحسرت أن لا أكون لِحَقَّتْهُ فَسَأَلْتُهُ مَنْ هُوَ.
٨. در «الخرائج» آمده است: فلم أزل حَتَّى تَقَيَّأَ بِالرُّبْعِ الرَّابِعِ.

ثُمَّ طَارَ، فَالْتَأَمَ رَجُلًا فَقَامَ قَائِمًا.

فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَأَلْتُهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَسَكَتَ عَنِّي. فَقُلْتُ: بِحَقِّ مَنْ خَلَقَكَ مَنْ أَنْتَ؟
قَالَ: أَنَا ابْنُ مُلْجَمٍ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَيِّ شَيْءٍ عَمِلْتَ مِنَ الذُّنُوبِ؟^(۱)

قَالَ: قَتَلْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَوَكَّلَ اللَّهُ بِي هَذَا الطَّيْرَ يَقْتُلْنِي كُلَّ يَوْمٍ قَتْلَةً.
فَبَيْنَا هُوَ يُحَدِّثُنِي^(۲) إِذِ انْقَضَ الطَّائِرُ فَضْرَبَهُ فَأَخَذَ رُبْعَهُ، ثُمَّ طَارَ وَعَادَ حَتَّى أَخَذَ
الرُّبْعَ الْآخَرَ.^(۳)

فَسَأَلْتُ عَنْ عَلِيٍّ، فَقَالَ: هُوَ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيِّهِ^(۴)؛^(۵)

حسن بن محمد، می گوید: در مسجد الحرام بودم، دیدم مردم پیرامون مقام
ابراهیم علیه السلام گرد آمدند، پرسیدم: ماجرا چیست؟
گفتند: راهبی اسلام آورده است.

به وی نزدیک شدم، دیدم شیخ سالمندی است، لباس و کلاه پشمی بر تن دارد،
و شخصی تنومند است و در حالی که در مقابل مقام ابراهیم نشسته است، می گوید:
در صومعه ام - در نجد - نشسته بودم، از آن نگاه کردم، ناگهان پرنده ای مانند
کرکس را دیدم که بر صخره ای در کنار دریا افتاد و قی (استفراغ) کرد و $\frac{1}{4}$ انسان را

۱. در «الخرائج» کلمه «من الذنوب» نیست.

۲. در «الخرائج» آمده است: فهو يُحَدِّثُنِي ...

۳. در «الخرائج» آمده است: فَأَخَذَ رُبْعَهُ وَطَارَ.

۴. در «الخرائج» پس از «ووصيه» آمده است: فَأَسْلَمْتُ.

۵. الخرائج والجرائح: ۱- ۲۱۶- ۲۱۷، حدیث ۶۰؛ بحار الأنوار ۴۲: ۳۰۷، حدیث ۷.

بالا آورد، سپس پرید و آمد و $\frac{1}{4}$ انسان را قی کرد، پس از آن پرید و آمد، $\frac{1}{4}$ انسان را بالا آورد، آن‌گاه پرید و آمد $\frac{1}{4}$ انسان را استفراغ کرد، سپس پرید.

این رُبع انسان‌ها به هم نزدیک شدند و از جفت و جور شدن آنها، مردی درست شد و ایستاد و من از این رویداد، در شگفت ماندم.

سپس آن پرنده بر آن شخص فرود آمد، او را منقار زد و یک چهارم را برگرفت و پرید و باز آمد و $\frac{1}{4}$ دیگر او را قاپید، آن‌گاه پرید و بازگشت و $\frac{1}{4}$ دیگرش را برگرفت، پس از آن پرید و برگشت و $\frac{1}{4}$ باقی مانده را ربود.

من در این باره به فکر فرو رفتم و حسرت می‌خوردم که چرا تحقیق نکردم^(۱) تا ببرسم که او کیست.

آن صخره را می‌جستم تا اینکه دیدم آن پرنده آمد و $\frac{1}{4}$ انسان را قی کرد. پایین آمدم و در برابر او ایستادم، وی این کار را ادامه داد و هر بار رُبع انسان را قی کرد تا اینکه همه را پس آورد.

سپس آن پرنده پرواز کرد و آن رُبع انسان‌ها التیام یافت و شخصی درست شد و برخاست و ایستاد.

به وی نزدیک شدم، پرسیدم: تو که‌ای؟ وی خاموش ماند. گفتم: به حَقِّ کسی که تو را آفرید بگو کیستی؟

گفت: من ابن ملجم‌ام.

پرسیدم: چه گناهی را مرتکب شدی؟

۱. بر اساس متن «الخرائج» و «بحار الأنوار» ترجمه بدین گونه است: چرا خود را به او نرساندم تا...

گفت: علی بن ابی طالب را کشتم. از این رو، خدا این پرنده را بر من گماشت، هر روز مرا بارها می‌کشد [و بدین گونه تکه تکه می‌کند].
در همین حال که وی با من سخن می‌گفت، آن پرنده شیرجه زنان فرود آمد و او را نوک زد و ربع آن را ربود، سپس پرید و برگشت و این کار را تا ربع آخر ادامه داد.
درباره علی علیه السلام پرس و جو کردم، گفتند: وی پسر عموی رسول خدا و وصی اوست.

حدیث (۹۹)

حضور علی علیه السلام نزد نعش خویش

مشارق الأنوار، اثر حافظ بُرسی رحمته الله.

بُرسی رحمته الله می‌گوید:

رَوَى مُحَمَّدُ ثَوَابُ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمَّا حَمَلَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ علیه السلام عَلَى سَرِيرِهِ إِلَى مَكَانِ الْقَبْرِ الْمُخْتَلَفِ فِيهِ مِنْ نَجَفِ الْكُوفَةِ وَجَدَا ^(۱) فَارِسًا يَتَضَوَّعُ مِنْهُ رَائِحَةُ الْمِسْكِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ علیه السلام: أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ الْوَحْيُ وَالْتَّزِيلُ وَفَطِيمُ الْعِلْمِ وَالشَّرَفِ الْجَلِيلِ، خَلِيفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ؟

قَالَ علیه السلام: نَعَمْ.

۱. در «مدینه المعاجز»، «المختلف من نجف ... وجدوا» و در «بحار»، «إلى مكان البئر المختلف فيه إلى نجف ... وجدوا» ضبط است.

قَالَ: وَهَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ سِبْطُ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ ^(۱) وَرَضِيعُ الْعِصْمَةِ وَرَبِيبُ الْحِكْمَةِ وَوَالِدُ الْأَئِمَّةِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: سَلَّمَاهُ إِلَيَّ وَامْضِيَا فِي دَعَاةِ اللَّهِ.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: إِنَّهُ أَوْصَى إِلَيْنَا أَنْ لَا نُسَلِّمَهُ إِلَّا لِأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: ^(۲) جَبْرِئِيلُ أَوْ الْخِضْرُ، فَمَنْ أَنْتَ مِنْهُمَا؟

فَكَشَفَ النَّقَابَ فَإِذَا هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ عليه السلام: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ أَبَاكَ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ ^(۳) إِلَّا وَيَشْهَدُهَا، أَفَمَا يَشْهَدُ جَنَازَتَهُ ^{(۴) (۵)}؟

محدثان اهل کوفه روایت کردند کہ چون حسن و حسین علیہما السلام امیرالمؤمنین علیہ السلام را بر تخته تابوتش تا مکان قبر آن حضرت، نجف کوفه (کہ مورد اختلاف است) حمل کردند، سواری را یافتند کہ از وی بوی مشک بہ مشام می رسید. آن سوار، بر آن دو سلام کرد، سپس بہ حسن علیہ السلام گفت: حسن بن علی (کہ شیرخوارہ وحی و تنزیل و تافہہ بافتہ علم و شرف و بزرگی است) خلیفہ امیرالمؤمنین - سید اوصیا - تویی؟

۱. در «مدینة المعاجز»، «نبي الرحمة» ضبط است، لیکن در «بحار» واژه «نبي» نیست.

۲. در «مدینة المعاجز» و «بحار» آمده است: إِلَّا إِلَى أَحَدِ رَجُلَيْنِ

۳. در «بحار» و «مدینة المعاجز» آمده است: أَنَّهُ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ ...

۴. در «بحار» آمده است: «أفما يشهد جسده» این جملہ در «مدینة المعاجز» وجود ندارد.

۵. مدینة المعاجز ۳: ۶۰ - ۶۱، حدیث ۷۲۴؛ بحار الأنوار ۴۲: ۳۰۰ - ۳۰۱.

حسن علیه السلام فرمود: آری.

پرسید: و این شخص، حسین بن علی (نوه پیامبر رحمت و شیرخواره عصمت و پرورش یافته حکمت و پدراثمه) می باشد؟
فرمود: آری.

آن سوار گفت: جنازه را به من بسپارید و بروید و راحت باشید.
حسن علیه السلام فرمود: آن حضرت به ما وصیت کرد که جنازه را جز به جبرئیل یا خضر نسپاریم، تو کدام یک از آن دو نفری؟
آن سوار نقاب از چهره برداشت، ناگهان دیدند که خود امیرالمؤمنین علیه السلام است.

سپس علی علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: ای ابو محمد، هیچ کس نمی میرد مگر اینکه پدرت نزد او حضور می یابد، آیا بر جنازه خودش حاضر نشود؟!

حدیث (۱۰۰)

معجزه‌ای که از قبر علی علیه السلام در زمان ما آشکار شد

این بنده ضعیف، محمد بن محمد بن حسین (مصنف این کتاب) که آقا میرزا تقی اش صدا می زنند، می گوید:

از کرامات آشکاری که از امیرالمؤمنین (صلوات خدا بر او باد) در ایام اقامت ما در مشهد شریف آن حضرت (که خدا بار دیگر بازگشت بدانجا را روزی مان کند) آشکار شد این است که:

یک شخص ناصبی از سپاه روم، با کفش هایش خواست به روضه مطهر علی علیه السلام

درآید. خادمان حرم او را از این کار بازداشتند و به او گفتند که کفش هایش را درآورَد، اما وی این کار را نکرد و به سخن آنها اہمیت نداد و به ایوان کبیر بالا رفت.

چون در برابر ایوان صغیر - مقابل باب الوراق - رسید، ناگهان به رو بر زمین افتاد و مانند غشی ها می لرزید و جیغ می کشید.

یارانش (و دیگر مردم) دورش جمع شدند و ماجرا را پرسیدند. وی خبر داد که سید جلیلی را دید که از روضہ مقدس برآمد و با دو انگشت، ضربہ دردناکی به پیشانی او زد.

مردم به پیشانی اش نگاه کردند، دیدند اثر دو انگشت مانند رنگ خال بر پیشانی اوست.

اصحابش او را به منزل بردند و سه روز بر این حالت ماند، سپس ہلاک گردید (لعنت خدا بر او باد).

آن روز، روز زیارت مخصوص آن حضرت به شمار می آمد [دقیق] نمی دانم جز اینکه [به گمانم] روز عید غدیر بود و در مشہد آن حضرت خلق زیادی از نجف و دیگر شهرها گرد آمده بودند.

این واقعه، در سال ۱۲۷۵ ہجری (بر مہاجر آن صلوات و سلام باد) روی داد.

* * *

با این رویداد، آنچه را از معجزات روشن و دلایل آشکار امیرالمؤمنین علیہ السلام در نظر داشتیم، به پایان می بریم؛ زیرا کتاب ما - جدا از اینکه بر عددی محصور

مبتنی است - در این زمینه داغ قصور دارد و گرنه معجزات علی علیه السلام بدان گونه است که خدای متعال در کتاب مسطور (کتاب نوشته شده اش) فرمود:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾؛ ^(۱) بگو اگر دریاها برای [نگارش] کلمات پروردگارم مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد، دریاها پایان می پذیرد، هرچند مثل آنها را به مدد آوریم.

ان شاء الله، در جزء دوم، معجزات زهرای بتول و دو امام همام، حسن و حسین (صلوات خدا بر همه شان باد) به دنبال معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام می آید. جزء اول از قسم دوم، در اینجا پایان یافت. به خواست خدای متعال جزء دوم در پی می آید.

۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۹.